

تفسیر کوثر

(تفسیر سورہ فاتحہ و بقرہ)

نویسنده:

قریب اللہ مطیع

بازنگری:

تعدادی از استادان و مشایخ

تفسیر کوثر - تفسیر سورہ فاتحہ و بقرہ	عنوان کتاب:
قریب اللہ مطیع	تهیه کننده:
تعدادی از استادان و مشایخ	بازنگری:
قرآن - تفسیر	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
آذر (قوس) ۱۳۹۶ ه. ش - ربیع الاول ۱۴۳۹ ه. ق	تاریخ انتشار:
www.qalamlib.com کتابخانه قلم	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

- مقدمه ۱
- تعریف قرآن کریم ۴
- فضائل قرآن کریم در احادیث نبوی شریف ۵
- استعاذه ۱۱
- معنای استعاذه: ﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ ۱۱
- استعاذه و پناه بردن به غیر الله شرک است ۱۱
- مواضعی که در آن استعاذه خوانده می شود ۱۲
- سوره الفاتحه ۱۴
- تفسیر اجمالی سوره الفاتحه ۱۵
- چرا این سوره را الفاتحه نامیدند؟ ۱۵
- نام‌های سوره الفاتحه ۱۵
- اهداف این سوره ۱۵
- فضایل سوره الفاتحه در احادیث رسول الله ﷺ ۱۸
- تفسیر تفصیلی سوره الفاتحه ۲۱
- از فواید سوره الفاتحه ۳۳
- سوره البقره ۳۹
- سوره البقره ۴۰
- چرا این سوره را البقره نامیدند؟ ۴۰

اهداف این سوره.....	۴۰
فضایل سورۀ البقره.....	۴۱
از فواید شکرگزاری.....	۲۹۰
حکمت در تحریم گوشت خوک.....	۲۹۴
پیشتازی اسلام در منع بردگی.....	۳۰۷
راه‌های آزادی بردگان در اسلام.....	۳۰۸
از فواید روزه.....	۳۲۵
امنیت و صلح در اسلام.....	۳۵۴
علاقه و پیوند بین مسلمانان و غیر مسلمانان.....	۳۵۵
موالات و دوستی با غیر مسلمانان که مورد نهی است.....	۳۵۶
حکمت الله تعالی، بر دو نوع است.....	۳۹۴
عواقب ناگوار کفران نعمت.....	۳۹۹
۱- عدم شناخت الله تعالی.....	۳۹۹
۲- ناشکری از مخلوق.....	۴۰۰
۳- زوال نعمت.....	۴۰۰
۴- مجازات عاجل.....	۴۰۰
۵- عدم احساس خوشبختی.....	۴۰۰
۶- سلب آرامش روانی.....	۴۰۱
سال واجب شدن جهاد.....	۴۱۹
چه موقع جهاد فرض عین است؟.....	۴۱۹
بر چه کسی جهاد واجب است.....	۴۲۰
احکام مرتد یا از دین اسلام برگشتن.....	۴۲۲
چه وقت مسلمان مرتد بحساب می‌آید؟.....	۴۲۳
چرا اسلام به قتل مرتد دستور می‌دهد؟.....	۴۲۵
حکم بازی که در آن شرط‌بندی نباشد چیست؟.....	۴۳۶
حکم بازی با ورق (قطعه بازی).....	۴۳۷

۴۳۹ فضیلت صدقه دادن
۴۴۴ فلسفه ازدواج در اسلام
۴۴۶ تشویق و ترغیب اسلام برای ازدواج
۴۵۵ از سنت‌های زفاف
۴۵۹ شنیدن الله تعالی، بر دو نوع است
۴۷۲ حکمت در اینگونه ازدواج
۴۸۰ جلوگیری ولی از نکاح زن تحت ولایت خود
۴۹۳ ارزش عفو و گذشت
۵۱۸ شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه اهل سنت
۵۳۵ چرا مبارزه و جهاد علیه ظلم و فساد
۵۵۹ انواع علو
۵۶۰ فرق میان علو و استواء
۵۶۰ مسألة شفاعت
۵۶۲ انواع شفاعت
۶۰۴ آفت ریا و خودنمایی
۶۴۳ مراحل تحریم ربا
۶۴۶ حکمت از حرام بودن ربا در ادیان سماوی
۶۸۳ فضیلت استغفار
۶۸۸ فضایل دو آیه آخر سورة البقره

مقدمه

الحمد لله الذي جعل القرآن العظيم ربيع قلوبنا، ونور أبصارنا، وجلاء أحزاننا، وذهاب همونا وغمونا، الحمد لله الذي علمنا قيمة التوحيد، وعرفنا أنه من يرغب عن ملة إبراهيم إلا من سفه نفسه، وعرفنا أنه لا خير فينا، ولا في حياتنا، ولا في أي شأنٍ من شئنا إلا بأن نكون على توحيد الله عابدين لله وحده لا شريك له، متبعين لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
اما بعد:

وقتی در قرآن کریم تأمل می‌نماییم سراسر آیات آن را زمینه ساز توحید و دعوت به سوی آن در برگرفته است، زیرا مفهوم و محتوای آیات آن حول محور ذات یکتا، اسماء، صفات و افعال پروردگار متعال، دعوت به سوی عبادت خالصانه برای الله بی‌همتا، بیان اوامر و نواهی پروردگار و الزام مردم به آنها، خبر از جایگاه و منزلت موحدان در دنیا و آخرت و تبیین سرنوشت مشرکان در دنیا و قیامت می‌چرخد.

الله متعال کلام پاکش را در نسخه‌ای از آیات برای بشریت نازل فرمود تا دستوری باشد برای سعادت دنیوی و اخروی آنان و تا در پرتو احکام و قوانین آن سیر زندگی‌شان را پیموده از تاریکی‌های کفر و شرک و نادانی و هوا پرستی به روشنی توحید و یکتا پرستی روی بیاورند. با این هدف، الله متعال فرموده‌های خود را به زبان عربی مبین باشیوه روشن و ساده فرستاد تا بشریت بوسیله آن بتوانند امور عبادی و مسایل زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی و بالاخره حکومت داری‌شان را تنظیم و عملی نمایند.

انبیاء ﷺ که اختیارات سیاست امت‌هایشان را بدست داشتند در کار دعوت ابتدا از توحید شروع نموده‌اند. داعیان و پیروان مخلص انبیاء ﷺ نیز، مهم‌ترین چیزی که به آن می‌پرداخته‌اند، توحید بوده است، زیرا هر دعوتی که بر اساس توحید نباشد، دعوتی شکست خورده خواهد بود، که اهداف آن محقق نخواهند شد، و نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت؛ هر دعوتی که توحید را در حاشیه قرار داده و به آن اهمیت نداده است، از توفیقات

الهی محروم بوده‌اند، و هر دعوتی که توجه خود را روی توحید متمرکز کرده باشد، بدون شک، به اذن پروردگار موفق خواهد شد، و فایده و ثمره آن به جامعه خواهد رسید، همانگونه که از وقایع تاریخی این حقیقت آشکار شده است.

پس نظر به اهمیت و جایگاه توحید، در این اوراق چند، توحید را محور کار خود قرار داده از الله متعال به اسماء حسنی و صفات علیای او مسئلت دارم که این عمل را در میزان حسنات ما قرار دهد و موفق سازد تا سایر سوره‌ها را نیز به همین شیوه به اتمام رسانیم، به این امید که آن را سبب رضامندی و خشنودی خودش قرار داده عنایت به کتاب بزرگش و سنت مطهر رسولش ﷺ و عمل و دعوت و توصیه به آنها در قول و عمل و عقیده و تفقه به ما ارزانی فرماید. همچنان از الله متعال استدعا داریم دین و اهلش را نصرت دهد و کلمه اسلام را عالی و بر افراشته نگهدارد، و احوال مسلمین را، در هر جا که هستند اصلاح فرماید، و برای آنها فهم در دین عطاء فرماید، و همه ما را از بندگان صالح و از حزب رستگاران خود بگرداند. همانا او شنوا و نزدیک و اجابت‌گر است. درود و سلام بر پیامبر گرامی ما محمد ﷺ و بر آل و اصحاب و پیروان نیک ایشان تا روز قیامت باد.

روش کار در تهیه این تفسیر:

- ۱- در خصوص ترجمه آیات، از ترجمه‌های مختلف قرآن کریم که به زبان فارسی نوشته شده استفاده بعمل آمده است.
- ۲- اساس کار در این تفسیر: تفسیر فتح القدیر علامه شوکانی رحمته که دکتر محمد سلیمان الاشقر آن را اختصار و زبدة التفسیر نامیده است اساس کار قرار داد شده است، سپس در شرح و بیان بیشتر، از تفاسیر معتبر اهل سنت استفاده بعمل آمده است.
- ۳- اسباب نزول آیات که در فهم آیه و شناخت حکمت و فلسفه تشریح احکام و رفع اشکالات و جلوگیری از برداشت‌های ناصواب کمک می‌کند از دو کتاب: «الصحيح المسند من أسباب النزول» تألیف مقبل بن هادی الوداعی، و کتاب «صحيح أسباب النزول» از علی مصطفی خلوف که روایات صحیح در این باب را گرد آورده‌اند استفاده شده است.
- ۴- در شرح و بیان آیه سعی شده از آیات و احادیث صحیح تخریج شده که مرتبط به موضوع آیه یا بخشی از آن است استفاده گردد و از ذکر احادیث ضعیف خودداری صورت گرفته است.

۵- در این تفسیر ترکیب بیشتر به امور اعتقادی و اخلاقی صورت گرفته و ضمنا بر عقاید فرقه‌های منحرف رد شده است.

۶- از ذکر اقوال و آرای علمای تفسیر خودداری و اکتفا به ذکر قول راجح و مستدل در زمینه تفسیر آیات شده است.

۷- بخاطر جلوگیری از اطاله، از ذکر آراء و اقوال علمای فقه و اختلاف نظرهای شان خودداری شده، و تنها به قول راجح و مستدل اکتفا شده است.

۸- اسما و صفات الله تعالی بصورت مفصل وفق منهج بزرگان صدر اسلام از کتب عقیده اهل سنت برگرفته شده است.

۹- در آغاز هر دو سوره (الفاتحه و البقره) فضایل و مقاصد و در نهایت هر آیه فواید آن ذکر شده است، و این یکی از امتیازاتی است که در تفاسیر فارسی کمتر بنظر می‌خورد. در زمینه فواید آیات از «تفسیر العثیمین» اثر علامه محمد صالح بن عثیمین رحمته و کتاب «المختصر فی التفسیر» اصدار مرکز تفسیر للدراسات القرآنیة زیر اشراف د. صالح بن عبد الله بن حمید، و تفسیر «المدينة المنورة» إعداد نخبة من العلماء، اصدار مرکز تعظیم القرآن الکریم زیر نظر ا.د. عماد زهیر حافظ استفاده شده است.

در آخر از بارگاه الله متعال استدعا دارم که این عمل را خالص برای رضا و خشنودی خودش و نوری فرا روی خوانندگان گرامی آن قرار دهد. چنانکه از دوستان بزرگواری که در تهیه این تفسیر اعم از نگارش و کارهای فنی با من همکاری نموده‌اند سپاسگزارم و لازم می‌بینم که از جناب شیخ برهان الدین، جناب استاد محمد ابراهیم فیضی، جناب دکتر نور محمد امرا، جناب دکتر شبیر احمد، جناب سید خلیل جان و سایر دوستانی که در نشر و تهیه آن به نحوی سهم گرفته و با من همکاری نموده‌اند سپاسگذاری نمایم، و از الله متعال استدعاء دارم که ما و ایشان را مشمول اجر و پادش بیکرانش گرداند. و صلِّ اللهم وسلِّم علی نبینا محمد و علی آله وصحابته و من سار علی نهجهم الی یوم الدین.

قریب الله مطیع - طيبة الطيبة، رجب سال ۱۴۳۸هـ

تعریف قرآن کریم

قُرْآن در لغت: از مصدر: [قرأ] گرفته شده است، [قرأ] الكتاب: خواند یا مطالعه کرد، همچنان قُرْءاً و قُرْآنًا الشیء: چیزهای خواندنی را جمع آوری و با هم یکجا کرد، چنانکه آیت ۱۷ سوره القیامه به آن اشاره نموده است: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ (۱۷) «بی‌گمان جمع کردن آن (در سینه‌تو) و (آسان کردن) خواندش بر عهده ماست». چون قرآن جامع فواید کتاب‌هایی است که از سوی الله نازل گشته (زبور، تورات، انجیل و...)، بلکه جامع فواید همه علوم می‌باشد؛ همان گونه که قرآن خود به این مطالب اشاره دارد؛ مانند: ﴿وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [یوسف: ۱۱۱] «و بیانگر هر چیزی است» و ﴿تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹] «بیانگر همه چیز است».

بر این اساس قرآن گردآورنده علوم گذشتگان و آیندگان می‌باشد، اعم از علوم معنوی - که متعلق به انبیاء و گذشتگان بوده است - و علوم مادی و تجربی و دنیوی تا روز قیامت. همچنان قرآن به معنای خواندن است، طبق این معنا، کتاب آسمانی مسلمانان به اعتبار آن که خواندنی است، «قرآن» نامیده شده است.

قرآن در اصطلاح: «قرآن عبارت از کلام الهی است که الله متعال آن را به تدریج بر محمد ﷺ خاتم پیامبران به زبان عربی توسط جبرئیل النبی نازل کرده است که انس و جن از آوردن آن عاجز اند. تلاوت آن عبادت است و در صحیفه‌ها نوشته و با تواتر به ما نقل شده است. با سوره الفاتحه شروع می‌شود و به سوره الناس خاتمه می‌یابد و یک آیه از آن، قرآن گفته می‌شود، حتی بخشی از یک آیت نیز قرآن است».

قرآن معجزه جاویدان رسول الله ﷺ است که الله متعال آن را برای هدایت بشریت تا قیام قیامت بواسطه جبرئیل بر محمد ﷺ نازل فرموده است و در آن اموری که انسان را به سعادت ابدی نائل می‌گرداند بیان داشته است.

و برای اینکه قرآن برای نسل‌ها یکی پس از دیگری زنده باقی بماند، الله متعال مکفل حفظ آن گشته و اسباب بقای آن را مهیا ساخته است. چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«بی‌گمان ما قرآن را نازل کرده‌ایم و البته ما خود نگهبان آن هستیم».

و این خود از معجزات قرآن کریم است که در هر عصر و زمانی الله متعال، افرادی را برای حفظ قرآن و نقل آن سینه به سینه مسخر می‌گرداند و افرادی دیگر را به دفاع از حریم قرآن دستور می‌دهد.

قرآن در طول بیست و سه سال که دوره نبوت و رسالت رسول اکرم ﷺ است نازل شد و مسلمانان با علم و عمل از آن استقبال کردند و ارزش شخصیت‌های اجتماعی منوط به قرآن شد لذا کسی می‌توانست مکان والاتری در جامعه داشته باشد که قرآن را بیشتر می‌دانست و تا زمانی که مسلمانان بر این اساس حرکت کنند سعادت دنیا و آخرت نصیبشان می‌گردد.

فضائل قرآن کریم در احادیث نبوی شریف

۱- از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»^۱.

«بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران یاد بدهد».

۲- از ابوامامه باهلی رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «أَقْرَأُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفِيعًا لِأَصْحَابِهِ»^۲.

«قرآن را تلاوت نمایید؛ زیرا روز قیامت، قرآن برای کسانی که آن را تلاوت نموده‌اند، شفاعت می‌نماید».

۳- از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «الْمَاهِرُ بِالْقُرْآنِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ وَالَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَتَتَعْتَعُ فِيهِ وَهُوَ عَلَيْهِ شَاقٌّ لَهُ أَجْرَانِ»^۳.

۱- متفق علیه.

۲- صحیح مسلم شماره (۲۵۲).

۳- متفق علیه.

«کسی که در خواندن قرآن، مهارت دارد، منزلت او روز قیامت) با فرشتگان بزرگوار و نیکوکار خواهد بود، و کسی که با لکنت زبان و سختی آن را تلاوت نماید، دو پاداش دارد».

۴- از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْقُرْآنُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَمَا حِلٌّ مُصَدَّقٌ، مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ»^۱.

«قرآن شفاعت می کند و شفاعت آن هم پذیرفته می شود. همچنین قرآن دفاع می نماید و سخنش تصدیق می شود. هر کس قرآن را پیشوای خود قرار دهد، قرآن او را به بهشت می برد؛ و هر کس قرآن را پشت سر خود قرار دهد او را به سوی جهنم سوق می دهد».

۵- از أبو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ»^۲.

«قرآن حجتی به نفع تو یا حجتی علیه توست».

یعنی اگر آن را تلاوت نمایی و به آن عمل کنی، حجتی به نفع تو خواهد بود؛ در غیر این صورت، حجتی علیه تو خواهد بود.

۶- از جبیر رضی الله عنه روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «أَبْشِرُوا فَإِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَهْلِكُوا وَلَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا»^۳.

«خوشحال باشید؛ چرا که یک طرف این قرآن به دست الله جل جلاله و طرف دیگر آن به دست های شماست؛ پس به آن چنگ بزنید؛ زیرا پس از چنگ زدن به قرآن، هرگز هلاک و گمراه نمی شوید».

۷- از انس رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ أَهْلِينَ مِنَ النَّاسِ»^۴ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ هُمْ؟ قَالَ: «هُمْ أَهْلُ الْقُرْآنِ، أَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ»^۵.

۱- روایت طبرانی در المعجم الكبير با سند صحیح شماره (۸۶۵۵) و سلسله احادیث صحیحہ البانی باشماره (۲۰۱۹).

۲- صحیح مسلم شماره (۳۲۸).

۳- روایت طبرانی در المعجم الكبير با سند صحیح شماره (۱۰۴۴) و سلسله احادیث صحیحہ البانی شماره (۷۱۳).

۴- سنن ابن ماجه با سند صحیح شماره (۲۱۵) و صحیح الترغیب و الترهیب از البانی شماره (۱۴۳۲).

«الله متعال در میان مردم، دوستان خاصی دارد» گفتند: ای رسول الله ایشان چه کسانی اند؟ فرمود: «ایشان اهل قرآن، دوستان خاص الله ﷻ هستند».

۸- از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا وَيَضَعُ بِهِ الْآخَرِينَ»^۱.

«الله ﷻ به وسیله این کتاب، ملت‌هایی را بالا می‌برد و ملت‌های دیگری را به ذلت و خواری می‌کشانند».

۹- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ قَرَأَ حَرْفًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَلَهُ حَسَنَةٌ، وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، لَا أَقُولُ: ﴿الْم﴾ حَرْفٌ، وَلَكِنْ: أَلِفٌ حَرْفٌ، وَلَا مٌ حَرْفٌ، وَمِيمٌ حَرْفٌ»^۲.

«هر کس یک حرف از کتاب الله را تلاوت نماید، یک نیکی برایش ثبت می‌شود. و آن نیکی ده برابر می‌شود. من نمی‌گویم: «الم» یک حرف است؛ بلکه الف یک حرف، لام یک حرف، و میم یک حرف دیگر است».

۱۰- از عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَمَسُّ الْقُرْآنَ إِلَّا ظَاهِرٌ»^۳.

«قرآن را جز انسان پاک (با وضو) دست نزند».

۱۱- از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُحِبَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ فَلْيَقْرَأْ فِي الْمُصْحَفِ»^۴.

«هر کس دوست دارد (تا بداند که) با الله و پیامبرش محبت دارد، پس قرآن را از روی مصحف تلاوت کند».

۱- صحیح مسلم شماره (۲۶۹).

۲- روایت ترمذی شماره (۲۹۱۰) با سند صحیح، و سلسله احادیث صحیحه البانی شماره (۳۳۲۷).

۳- روایت طبرانی با سند صحیح شماره (۱۳۲۱۷) و ارواء الغلیل از البانی شماره (۱۲۲).

۴- روایت ابونعیم در حلیة الأولیاء (۲۰۹/۷) و سلسله احادیث صحیحه البانی شماره (۲۳۴۲).

۱۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَقُومُ بِهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَهُوَ يُنْفِقُهُ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ»^۱.

«غبطه خوردن (رشک بردن) تنها در مورد دو نفر جایز است: نخست شخصی که الله متعال به او قرآن عنایت نموده است و او آن را شب و روز تلاوت می‌کند. و دومی کسی که الله متعال به او مال عطا فرموده است و او آن را شب و روز انفاق می‌نماید».

۱۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «يُقَالُ لِصَاحِبِ الْقُرْآنِ إِذَا دَخَلَ الْجَنَّةَ أَقْرَأَ وَارَقَ وَرَتَّلَ كَمَا كُنْتَ تُرْتِّلُ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ مَنْزِلَتَكَ عِنْدَ آخِرِ آيَةٍ تَقْرَأُهَا»^۲.

«هنگامی که صاحب قرآن وارد بهشت شود به او گفته می‌شود: قرآن بخوان و بالا برو همان گونه که در دنیا با ترتیل، قرآن می‌خواندی؛ زیرا منزلت تو نزد آخرین آیه‌ای است که آن را تلاوت می‌کنی».

۱۴- از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «حَسَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ، فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا "وفي لفظ" زَيْنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ»^۳.

«با صداهایتان به قرآن زیبایی ببخشید، زیرا صدای خوب زیبایی قرآن را افزایش می‌دهد». و در روایتی آمده است که فرمود: «قرآن را با صداهایتان مزین سازید».

۱۵- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بِئْسَمَا لِأَحَدِكُمْ أَنْ يَقُولَ نَسِيتُ آيَةَ كَذَا وَكَذَا بَلْ هُوَ نَسِيَ فَاسْتَذَكِرُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ تَفْصِيًّا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ التَّعَمِّ مِنْ عَقْلِهَا»^۴.

۱- متفق علیه.

۲- روایت احمد با سند صحیح شماره (۶۷۹۹) و سلسله احادیث صحیحہ البانی شماره (۲۲۴۰).

۳- روایت مشکاة المصابیح شماره (۲۲۰۸) با سند صحیح و صحیح سنن أبی داود از البانی شماره (۱۳۲۰).

۴- متفق علیه.

«چقدر بد است برای یکی از شما که می‌گوید: فلان و فلان آیه را فراموش کردم؛ بلکه (بگویند) فراموش گردانیده شده است. پس قرآن را زیاد تلاوت و گردان (مرور) کنید؛ زیرا قرآن زودتر از فرار کردن چهارپایان از بندشان، از سینه مردم می‌گریزد».

۱۶- از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْأُتْرَجَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَمَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الثَّمَرَةِ لَا رِيحَ لَهَا وَطَعْمُهَا حُلْوٌ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ مَثَلُ الرَّيْحَانَةِ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ، لَيْسَ لَهَا رِيحٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ»^۱.

«مثال مؤمنی که قرآن می‌خواند مانند ترنجی است که طعم خوبی دارد و هم از بوی خوشی برخوردار است. و مؤمنی که قرآن نمی‌خواند مانند خرمایی است که بویی ندارد ولی طعمش شیرین است. و مثال منافقی که قرآن می‌خواند، مانند ریحانی است که بویش خوب ولی طعمش تلخ است. و مثال منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظله (هندوانه ابوجهل) است که بوی ندارد و طعمش تلخ است».

۱۷- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَفْقَهُ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي أَقَلِّ مِنْ ثَلَاثٍ»^۲.

«هر کس، قرآن را در کمتر از سه روز ختم کند، آن را نمی‌فهمد». یعنی در خواندن قرآن کریم عجله نکنید و با تدبیر بخوانید.

۱۸- از عبدالرحمن بن شبل رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ وَاعْمَلُوا بِهِ وَلَا تَجْفُوا عَنْهُ وَلَا تَغْلُوا فِيهِ وَلَا تَأْكُلُوا بِهِ وَلَا تَسْتَكْثِرُوا بِهِ»^۳.

«قرآن را بخوانید و به آن عمل کنید و از آن فاصله نگیرید و در آن (با تعمق بیش از حد) افراط نکنید و آن را وسیله برای امرار معاش و فزون طلبی دنیوی قرار ندهید».

۱- متفق علیه.

۲- روایت ابوداود شماره (۱۳۹۴) و ترمذی (۲۹۴۹) و ابن‌ماجه (۱۳۴۷)، و حدیث صحیح می‌باشد چنانکه در صحیح سنن ابی داود البانی شماره (۱۲۵۷) آمده است.

۳- روایت احمد با سند صحیح شماره (۱۵۵۲۹) و سلسله احادیث صحیحه البانی شماره (۳۰۵۷).

۱۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ تَعَالَى يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَغَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ وَحَقَّتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ»^۱.

«هرگاه، گروهی از مردم در یکی از خانه‌های الله (مساجد) جمع شوند و کتاب الهی را تلاوت کنند و آن را با یکدیگر بخوانند، آرامش بر آنان، نازل می‌شود (و رحمت آنان را فرا می‌گیرد) و فرشتگان آنها را احاطه می‌کنند و الله آنان را نزد کسانی که پیش وی اند (فرشتگان) یاد می‌کند».

۲۰- از بریده رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَتَعَلَّمَهُ وَعَمِلَ بِهِ أَلْبَسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَاجًا مِنْ نُورٍ، ضَوْؤُهُ مِثْلُ ضَوْءِ الشَّمْسِ، وَيُكْسَى وَالِدِيهِ حُلَّتَانِ لَا تُقَوَّمُ بِهِمَا الدُّنْيَا، فَيَقُولَانِ: بِمَا كُسِينَا هَذَا؟ فَيَقَالُ: بِأَخَذِ وَلَدِكُمَا الْقُرْآنَ»^۲.

«هرکس قرآن بخواند و یاد بگیرد و به آن عمل کند، روز قیامت بر سرش تاجی از نور می‌گذارند که نوری مانند نور آفتاب دارد. همچنین به پدر و مادر آنان دو لباسی می‌پوشانند که از همه دنیا ارزش بیشتر دارند. آنان می‌گویند: به سبب چه عملی این لباس‌ها را به تن ما نموده‌اند؟ گفته می‌شود: به سبب اینکه فرزند شما قرآن را فرا گرفته است».

۱- سنن ابن ماجه شماره (۲۲۵) و صحیح الترغیب و الترهیب از البانی شماره (۶۹).

۲- مستدرک حاکم شماره (۲۰۸۶) و سلسله احادیث صحیحه شماره (۲۸۲۹).

استعاذه

﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾

معنای استعاذه: ﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾

یعنی: پناه می‌برم و پناهنده می‌شوم و می‌سپارم خود را به الله ﷻ؛ به معبود برحقّی که غیر او را عبادت نمی‌کنم و امورم را جز به او نمی‌سپارم، از شرّ شیطانی که رجم و سنگسار شده و از رحمت الله ﷻ تبعید و مطرود گردیده، چه شیطان جنّی باشد، چه انسی. تا مبادا آزاری به جسم من و یا خلل و نقصی در دینم وارد کنند و یا مرا از التزام به اوامر پروردگار باز دارند و به مسیری سوق دهند که معبود و مولای من دوست ندارد. پس وقتی می‌گویی: «أَعُوذُ»، به این معنی است که قلب و بدنت را از شرّ خودت و از شرّ هر چیزی دیگری غیر از الله ﷻ رها می‌گردانی و می‌دانی تنها کسی که شرّ شیاطین جن و انس را از تو دور می‌کند تنها الله متعال است و بس.

استعاذه و پناه بردن به غیر الله شرک است

کسی که به او پناه برده می‌شود الله یگانه است. استعاذه یکی از عبادات قلبی است که برای غیر الله جایز نمی‌باشد و هر کس به غیر الله پناه ببرد البته دچار شرک شده، زیرا تنها الله است که در برابر شرّ، از انسان حمایت می‌کند و خیر می‌رساند و شرّ را باز می‌دارد، همچنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنعام: ۱۷].

«اگر الله زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد! و اگر خیری به تو برساند، پس او بر همه چیز تواناست.»

مناسبت استعاده با تلاوت قرآن کریم این است که هرگاه شخصی بخواهد قرآن کریم تلاوت کند، شیطان برای منصرف کردن وی از تدبر در آیات و به منظور وسوسه کردن وی و مشغول ساختن فکر وی به آنچه می‌خواند در کنارش [و بلکه در درونش] حاضر می‌شود و همه این موارد و امثال آن از فتنه‌گریهای شیطان به حساب می‌آیند که باید از آنها به الله تَعَالَى پناه برد.

مواضعی که در آن استعاده خوانده می‌شود

مواضعی که رسول اکرم ﷺ از شر شیطان به الله متعال پناه برده و یا امت را به پناه بردن از شر شیطان دستور فرموده است عبارتند از:

- ۱- قبل از تلاوت کردن قرآن کریم.
 - ۲- در نماز پیش از خواندن سوره فاتحه.
 - ۳- در وقت خشمگین شدن و غضب.
 - ۴- قبل از وارد شدن به بیت الخلا.
 - ۵- در وقت شنیدن صدای سگ و خر.
 - ۶- در وقت واهمه و ترسیدن از چیزی.
 - ۷- در وقت دم کردن شخص بیمار.
 - ۸- وقتی شیطان در نماز وسوسه اندازد.
 - ۹- وقتی که شب فرارسد.
 - ۱۰- وقتی مسلمان در جایی برای نشستن یا خوابیدن فرود آید.
 - ۱۱- وقتی شیطان شک و گمان‌های باطل را در دل مسلمان بیندازد.
 - ۱۲- پناه بردن به الله متعال در اذکار صبح و شام.
- اما استعاده - پناه بردن - به غیر الله تعالی بر چند نوع است:

۱- استعاده‌ای که همراه با کمال ذلت و خضوع باشد و به این باور که همان ذاتی که وی به او پناه می‌برد بر همه چیز قادر است و می‌تواند از هر گونه شر و بدی به وی پناه دهد. و این نوع استعاده تنها و تنها سزاوار الله تعالی است و برگرداندن آن به غیر الله شرک اکبر است.

- ۲- استعاذه‌ای که به قصد قربت و اجر و ثواب است، و بنده مانند سایر عبادات از الله تعالی اجر و پاداش آن را تمنی دارد؛ این نوع استعاذه نیز خاص برای الله تعالی است، زیرا انجام دادن کردار و گفتار برای الله تعالی خود عبادت است، و برگرداندن عبادت برای غیر الله شرک اکبر است.
- ۳- استعاذه به مردگان و غائبان نیز شرک اکبر است، زیرا آنها توان پناه دادن را ندارند و کسی که به آنها پناه می‌برد بر این باور است که آنها علم غیب و قدرت غیبی دارند که بوسیله آن به فریاد او می‌رسند و او را در پناه خود قرار می‌دهند.
- ۴- استعاذه به مردمان زنده در اموری که جز الله تعالی کسی بر آن قادر نیست مانند: پناه بردن به ائمه و اولیاء از چیزی که وی از آن هراسان است. این نوع استعاذه نیز شرک اکبر است، زیرا امری که جز الله تعالی کسی دیگر قادر بر انجام دادن آن نیست، برگرداندن آن برای غیر الله شرک اکبر است.
- ۵- استعاذه به مخلوق زنده در اموری که توان و قدرت آن را دارد، مانند پناه خواستن از شر دشمن و حیوان درنده به کسی که قادر به دفع شر آنها است و می‌تواند او را حمایت کند، این نوع استعاذه و پناه بردن جایز است. و الله اعلم

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

به نام الله بسیار مهربان و نهایت با رحم

سورة الفاتحه

به نام الله بسیار مهربان و نهایت با رحم ﴿۱﴾

همه حمد و ستایش مخصوص الله،

پروردگار جهانیان است ﴿۲﴾

بخشنده مهربان است ﴿۳﴾

صاحب روز جزا است ﴿۴﴾

(پروردگارا!) تنها تو را می پرستیم و تنها از

تو یاری می جوئیم. ﴿۵﴾

ما را به راه راست راهنمایی فرما ﴿۶﴾.

راه کسانی که بر آنها انعام فرموده‌ای نه راه

کسانی که بر آنها خشم گرفته شده و نه

(راه) گمراهان ﴿۷﴾.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۱﴾

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۳﴾

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿۴﴾

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿۵﴾

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۶﴾

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ

الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۷﴾

تفسیر اجمالی سوره الفاتحه

سوره الفاتحه در مکه نازل شده و دارای هفت آیه است.

چرا این سوره را الفاتحه نامیدند؟

چون که کلمه فاتحه بمعنای سرآغاز هر چیز است، این سوره نیز به فاتحه یا فاتحة الكتاب موسوم شده است زیرا مصحف شریف با آن افتتاح شده است و از جهت دیگر این سوره اولین سوره قرآن کریم است که نویسندۀ مصحف آن را می نویسد و اولین سوره کتاب عزیز است که تلاوت کننده آن را تلاوت می کند و نیز نماز با خواندن آن آغاز می شود؛ با آنکه در ترتیب نزول آیات، اولین آیات نازل شده نیست.

در مورد نزول این سوره گفته شده که در مکه نازل شده است و به قولی در مدینه نازل شده است. مگر قول اول راجح تر است چون در سوره حجر که مکی است تأیید آن آمده است: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ [الحجر: ۸۷] «و به راستی که سبع المثانی و قرآن بزرگ را به تو داده ایم».

نام های سوره الفاتحه

امام قرطبی درباره نام های این سوره گفته است که این سوره دوازده نام دارد. و معروف ترین آن «فاتحة الكتاب»، «ام الكتاب»، «السبع المثانی»، «الحمد»، «الصلاة» و «الواقية» می باشد.

اهداف این سوره

۱- این سوره با وجود کوتاهی و اختصارش مشتمل بر مفاهیمی است که هیچ سوره ای از سوره های قرآن آن را در بر ندارد. و مفاهیم این سوره از قرار ذیل است: بیان انواع توحید سه گانه: توحید ربوبیت که از ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ گرفته می شود، و توحید الوهیت که به معنی پرستش الله یکتا است از کلمه: ﴿اللَّهِ﴾

و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ استنباط می‌شود، و توحید اسماء و صفات که به معنی باور داشتن به صفات کمال است که الله ﷻ برای خویش ثابت نموده و پیامبر ﷺ نیز بدون تعطیل و تشبیه و تمثیل آنها را برای پروردگار ثابت کرده است، از واژه ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ استنباط می‌شود.

اثبات نبوت از ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ گرفته می‌شود، زیرا هدایت یافتن به راه راست جز به کمک رسول و رسالت امکان ندارد. و اثبات روز جزا و ثواب و عقاب اخروی از ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ استنباط می‌گردد، زیرا دین به معنای پاداش عادلانه است. و نیز این سوره قضا و قدر الهی را اثبات می‌کند، و بیان اینکه بنده فاعل حقیقی است، به خلاف پندار قدریه و جبریه که چنین اعتقادی ندارند.

این سوره همچنین متضمن رد نظریات اهل بدعت و گمراهی است و این مطلب از ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ دریافت می‌شود، زیرا راه راست به معنی شناخت حق و عمل کردن به آن است، امری که هر بدعت‌گذار و گمراهی با آن مخالف است.

و نیز ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ متضمن آن است که عبودیت و بندگی باید خالصانه برای الله متعال صورت گیرد و فقط از بارگاه ایشان استعانت جست. پس سپاس ذاتی را که پروردگار جهانیان است.

۲- این سوره شامل سرگذشت و داستان اقوام پیشین است و در آن از عاقبت و منزلت نیکبختان و بدبختان اطلاع به دست می‌آید.

۳- از جانب دیگر مدار این سوره بر ثنا و ستایش الله ﷻ می‌چرخد، زیرا الله ﷻ آن را با حمد و ستایش ذات بزرگ خود آغاز نموده است. و حقا که همه انواع ستایش و همه انواع ثناها شایستهٔ معبود بحق است که (رب العالمین) است. یعنی در جهانیان، در همه انواع موجودات، در خشکی و دریا، در زمین و آسمان، در آنچه می‌دانیم و آنچه نمی‌دانیم، در آنچه می‌بینیم و آنچه نمی‌بینیم، در آنچه می‌شنویم و آنچه نمی‌شنویم تصرف می‌کند. بنابراین همه ستایشات شایسته ذاتی است که پروردگاری کامل بر همه مخلوقات دارد.

۴- این سوره همه انواع و اجناس ثناها و ستایش‌هایی که شایسته ذات یگانه الله ﷻ است را در برمی‌گیرد، این انواع و اجناس فراوانند ولی به صورت کلی در پنج دسته جا می‌گیرند که وقتی بنده هر بار (الحمد لله رب العالمین) را می‌خواند همه و یا یکی از این پنج نوع به ذهنش خطور می‌کند:

نوع اول: الله ﷻ از آن جهت مورد ستایش است که در ربوبیتش یگانه است، پروردگار مالک و سرور متصرف در تمام کائنات می‌باشد، تمام این کائنات رب و پروردگاری جز ذات یگانه ندارند، پس الله ﷻ را ثنا و ستایش می‌کنیم به جهت اینکه یگانه پروردگار تمام کائنات بوده و یگانه رب همه جهانیان و همه گونه‌هاست.

نوع دوم: الله ﷻ از آن جهت شایسته ستایش است که در الوهیت یگانه بوده و شریک ندارد یعنی به خاطر توحید الوهیت شایسته ثناست چون تنها او معبود حقیقی است و معبودهای دیگر، غیر او معبود واقع نمی‌شوند مگر از طریق تجاوز، ظلم و ستم.

بنابراین تنها الله ﷻ است که شایستگی آن را دارد که بندگان به عبادتش بپردازند و در برابر او تعظیم کنند، او را دوست بدارند، به او امیدوار بوده و از او خوف داشته باشند، به او حسن ظن داشته و بر او توکل نمایند، از او استعانت طلبیده و به او پناه ببرند، از او یاری بخواهند و برای او قربانی کنند و تنها برای او اقامه نماز کنند. همه اینها فقط و فقط برای الله ﷻ است. پس الله را باید ستایش کرد چون فقط اوست که شایسته همه این امور از جانب بندگان باشد، با همه اختلافاتشان، چه آنها که در خشکی اند و چه آنها که در دریا هستند و چه آنها که در فضا باشند، همه او را تسبیح کرده، به ستایش او مشغولند و تنها او را عبادت می‌کنند و از مردم نیز آنهایی که فقط او را بی‌رستند بسیارند.

نوع سوم: الله ﷻ از آن جهت مورد ستایش است که دارای اسمای حسنی و صفات والا می‌باشد. یعنی ستوده می‌شود به جهت داشتن آن اسمائی که در نهایت کمال و حُسن قرار دارند، و ستوده می‌شود به جهت داشتن آن صفات عالی و صفات کامل، چراکه از هر صفتی، کاملترینش را داراست و از هر صفت کاملی، اکمل آن را دارد، بنابراین نقصی ندارد و شر به او باز نمی‌گردد بلکه ذات والایش در اسماء و صفاتش کامل و بی‌عیب و نقص است.

مسلمانان اسما و صفات او آثار بزرگی در مخلوقاتش دارند که قلب با انواع ثنا و ستایش‌ها در آنها شناور می‌گردد. و چون در اسامی الله ﷻ تأمل کنی در می‌یابی که بی‌شک هر اسمی تأثیر خاص خودش را در زندگی و کائنات خواهد گذاشت.

بنده‌ای که این معانی اسما و صفات را بداند و در آن تأمل نماید، الله ﷻ را از روی محبت به گونه‌ای ستایش خواهد کرد که شخص جاهل به این معانی و مفاهیم از عهده آن عاجز است.

نوع چهارم: الله ﷻ از آن جهت مورد ستایش قرار می‌گیرد که قرآن کریم را نازل کرده است، چون قرآن کریم برای هدایت و صلاح مردم نازل شده، این هدایت و صلاح چه در احکام عبادات باشد و چه در احکام معاملات، چه در احکام فردی باشد، و چه در احکامی جمعی، چه در احکام عملی باشد، و چه احکام خبری و امور عقاید. الله ﷻ به خاطر همه اینها ستایش می‌شود و کسی که این را بداند معنای ثنا و ستایش الله ﷻ به خاطر انزال این کتاب و این منت بزرگ بر بندگانش را درک می‌کند.

نوع پنجم: الله ﷻ ستایش می‌شود به خاطر امور هستی و اراده آن امور و تقدیراتی که برای بندگانش کرده است که نعمت‌ها را شامل می‌شود. زیرا از زمره چیزهایی که الله ﷻ قرار داده این امور هستی می‌باشد، و عموم مردم به هنگام گفتن (الحمد لله) این معنی به ذهنشان خطور می‌کند، البته محامد الهی فراوان و غیرقابل شمارش‌اند، و قلب بنده توانایی حمل همه آنها را با هم ندارد، لذا شایسته است به هنگام حمد الله بزرگ در نماز و یا در تسبیحات بعد از نماز، یکی از این انواع را به یاد بیاورد و در آن تأمل نماید.

۵- و بالاخره این سوره مشتمل بر معانی قرآن کریم اعم از اصول و فروع دین است. به همین جهت نسبت به سایر سوره‌های قرآن کریم همچون مادر است و به همین مناسبت، نام «ام الكتاب» به خود گرفته است؛ چون تمام مطالب قرآن کریم را به طور اجمال جا داده است.

فضایل سوره فاتحه در احادیث رسول الله ﷺ

در فضیلت این سوره چندین حدیث روایت شده است از آن جمله:

فرموده رسول اکرم ﷺ به ابو سعید المعلیؓ: «لَأَعْلَمَنَّكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ، - أَوْ مِنَ الْقُرْآنِ - قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ»، قَالَ: فَأَخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ قُلْتَ: لَأَعْلَمَنَّكَ أَعْظَمَ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «نَعَمْ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي، وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيْتَهُ»^۱.

البته پیش از آنکه از مسجد بیرون شوی، با عظمت‌ترین سوره‌ای در قرآن - یا از قرآن - را به تو یاد می‌دهم» ابو سعیدؓ گفت: سپس رسول اکرم دستم را گرفت و همین که خواست از مسجد بیرون شود، گفتم: ای رسول الله! آیا شما نگفتید که با عظمت‌ترین سوره‌ای در قرآن - یا از قرآن - را به تو یاد می‌دهم؟ «فرمود: بلی!» با عظمت‌ترین سوره «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است همان (السَّبْعُ الْمَثَانِي - هفت آیتی که در هر رکعت نماز مکرر خوانده می‌شود) و قرآن عظیمی است که به من داده شده است».

همچنین در فضیلت این سوره از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: «بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ سَمِعَ نَقِيضًا فَوْقَهُ، فَرَفَعَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَصْرَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: "هَذَا بَابٌ قَدْ فُتِحَ مِنَ السَّمَاءِ مَا فُتِحَ قَطُّ، قَالَ: فَانزَلَ مِنْهُ مَلَكٌ فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: أَبَشِّرْ بِنُورَيْنِ أُوتِيْتَهُمَا لَمْ يُؤْتِيْتَهُمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ: فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَخَوَاتِيمِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ لَمْ تَقْرَأْ حَرْفًا مِنْهُمَا إِلَّا أُعْطِيْتَهُ"^۲.

«در اثناپی که جبریل علیه السلام نزد رسول اکرم ﷺ بود که ناگهان رسول اکرم ﷺ از بالای سر خویش صدایی را شنید. جبریل علیه السلام بسوی آسمان نگاه کرد و فرمود: این دری است که هم اکنون در آسمان باز شد و قبل از این هرگز باز نشده بود. راوی می‌افزاید: سپس از آن در فرشته‌ای نزد رسول اکرم ﷺ فرود آمد و گفت: مژده باد تو را به دو نوری که برایت داده شده و قبل از تو به هیچ پیغمبری داده نشده است؛ فاتحه کتاب و آیاتی که سوره بقره با آن خاتمه می‌یابد. هیچ حرفی از آنها را قرائت نمی‌کنی، مگر اینکه همان را داده می‌شوی».

۱- صحیح بخاری شماره (۴۴۷۴) و مسند احمد شماره (۱۷۸۵۱).

۲- صحیح مسلم شماره (۲۵۴) و سنن نسایی شماره (۹۱۲).

همچنین رسول اکرم ﷺ در مورد عظمت این سوره در حدیث قدسی فرموده‌اند: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: حَمِدَنِي عَبْدِي، وَإِذَا قَالَ: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنْتَى عَيِّي عَبْدِي، وَإِذَا قَالَ: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾، قَالَ: حَمَدَنِي عَبْدِي - وَقَالَ مَرَّةً فَوْضَ إِلَيَّ عَبْدِي - فَإِذَا قَالَ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ قَالَ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي، وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ، فَإِذَا قَالَ: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾ قَالَ: هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ».

«الله ﷻ فرموده است: نماز را بین خود و بندهام دو نصف کرده‌ام که یک نصف آن از آن من و نصفه دیگر آن، از آن بندهام می‌باشد و به بندهام [در این نصف خودش که دعاست] هر چه بخواهد، داده می‌شود». و مرادش از - الصلاة - در این حدیث سوره فاتحه بوده است. بنابراین سوره فاتحه بین بنده در حال نماز و پروردگارش تقسیم شده است و این عظمت سوره را می‌رساند. رسول اکرم ﷺ در ادامه حدیث می‌فرماید: «الله ﷻ می‌فرماید: هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الله ﷻ می‌فرماید: بندهام مرا ستایش کرد. و هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ الله ﷻ می‌فرماید: بندهام بر من ثناء گفت. و هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ الله ﷻ می‌فرماید: بندهام مرا تمجید نمود، هنگامیکه بنده می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ الله ﷻ می‌فرماید: این [آیه، حد فاصله آن دو نصفه] بین من و بندهام بود و بندهام هر چه بخواهد برآورده می‌شود، و هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾ الله ﷻ می‌فرماید: این [نصفه] بندهام است و هر چه بخواهد، برآورده می‌شود».

تفسیر تفصیلی سوره الفاتحه

مسأله: علماء درباره بسمله اقوالی دارند. برخی گفته‌اند بسمله آیه‌ی مستقلی است که در اول هر سوره ذکر شده است. برخی دیگر گفته‌اند که بسمله جزوی مربوط به اولین آیه در هر سوره است، یا تنها در اولین آیه سوره الفاتحه است. و برخی گفته‌اند که بسمله مربوط به هیچ یک از سوره‌ها نیست بلکه بخاطر فاصله گذاشتن بین سوره‌ها خوانده می‌شود. لیکن همه علماء با هم متفق‌اند که بسمله آیه‌ای از قرآن کریم است که در سوره النمل آیه‌ی ۳۰ آمده است.

(الله) اسم علمی ذات اقدس پروردگار است که بر غیر او تعالی اطلاق نمی‌گردد. اصل این اسم از «اله» گرفته شده است که بر هر معبودی چه حق و چه باطل اطلاق می‌گردید سپس اطلاق آن بر معبود برحق غالب گشت. پس لفظ جلاله یک اسم علم برای معبود بحق می‌باشد. زیرا معبودانی که به همراه الله ﷻ عبادت می‌شوند بحق نیستند و بحق عبادت نمی‌شوند و معبود بحق، الله یگانه است.

محققین بر این باورند که: لفظ جلاله (الله) بزرگترین اسم ذات الله ﷻ بوده و همان اسم اعظمی است که پیامبر ﷺ در بیان فضیلت آن فرموده است: «إِذَا دُعِيَ بِهِ، أَجَابَ، وَإِذَا سُئِلَ بِهِ، أَعْطِيَ»^۱.

«هر که الله تعالی را به وسیله اسم اعظمش دعا کند، دعایش را می‌پذیرد، و اگر چیزی بخواهد برایش می‌دهد».

(الرحمن) و (الرحیم) دو اسم گرفته شده از کلمه «رحمت» اند. رحمن و رحیم هردو صیغه مبالغه‌ای است که از (رحمت) گرفته شده‌اند مگر رحمن مبالغه‌اش از رحیم زیادتر، دامنه شمولش گسترده‌تر و تأثیر و گستره آن بیشتر است. و به همین دلیل بعضی گفته‌اند: رحمن یعنی رحمن در دنیا و آخرت و رحیم یعنی رحیم در آخرت.

البته اسم الرحمن عامتر و فراگیر است و در مقابل (رحیم) خاصتر می‌باشد: یعنی الله ﷻ دارای رحمت خاص بوده و رحمت خاص او شامل حال مؤمنین می‌شود در

۱- سنن ترمذی (۳۵۴۲) و سنن ابوداود (۱۴۹۳) و سنن ابن ماجه (۳۸۵۷) با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحه (۳۴۱۱).

حالی که رحمت عامّ وی همه چیز را دربر می‌گیرد. بنابراین اسم «الرحمن» خاص به الله ﷻ اطلاق می‌گردد که دیگران نباید به این اسم نامیده شوند.

به عبارت دیگری می‌توان گفت: الرحمن: دارندهٔ رحمت گسترده، بناء بر وزن (فعلان) آمده است که دلالت بر گسترش می‌کند. و الرحیم: رسانندهٔ رحمت برای هر که بخواهد از بندگانش، بناء بر وزن (فعلیل) آمده است که دلالت بر وقوع فعل می‌کند، و الرحمن دلالت بر صفت ذاتی او تعالی می‌کند. همچنان الرحیم دلالت بر فعل او تعالی می‌کند که همانا رساندن رحمت برای مرحوم است.

این رحمتی که الله تعالی ذات خود را به آن وصف نموده است؛ رحمت حقیقی است که شایان او تعالی بوده و به رحمت مخلوق مماثلت و مشابهت ندارد، و تأویل آن به انعام و یا ارادهٔ انعام درست نیست.

﴿۲﴾ حمد به معنای ثنا و ستایش و سپاس است که با زبان برای برتری دادن گفته می‌شود. حمد تنها به زبان است، اما سپاس یا شکر هم با زبان و هم با قلب و هم با سایر اعضای بدن می‌باشد. از جهت دیگر شکر و سپاس در برابر نعمت است، ولی حمد یا ستایش در مقابل کمال آنچه محمود است گفته می‌شود هر چند در برابر نعمت هم نباشد. دیگر اینکه حمد؛ ثنایی است که ریشه در محبت و تعظیم دارد و اگر ریشه در محبت و تعظیم نداشته باشد حمد نامیده نمی‌شود، از اینجاست که همیشه در حق او تعالی واژهٔ حمد بکار برده می‌شود، اما واژهٔ مدح را در صورتی می‌توان در حق الله تعالی بکار برد که جانب محبت و تعظیم را در نظر بگیریم پس حمد، ثنا و ستایش محمود است با صفات کمال از روی محبت و تعظیم. و واژهٔ حمد در اینجا مقرون به (ال) استغراق آمده است که تمام محامد و ثناها را در بر می‌گیرد، پس ثناها و ستایش‌ها همه از آن الله ﷻ است. بنابراین وقتی به پیامبر اکرم ﷺ خوشی و شادی رخ می‌داد می‌فرمود: «الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات» و اگر امر ناخوش آیندی به ایشان رخ می‌داد می‌فرمود: «الحمد لله على كل حال»^۱.

۱- صحیح، سنن ابن ماجه (۳۸۰۳) شعب الإیمان از بیهقی (۴۰۶۵) با تحسین البانی در تخریح الکلم الطیب (۱۴۰). «حمد و ثنا مخصوص خداوندی است که به نعمت او نیکبها به کمال و سر انجام می‌رسد.» «در هر حال (و در هر صورت) حمد و ثنا مخصوص خداوند است.»

(لَّهِ) یعنی «حمد» شایسته‌ی الله است به این اعتبار که (لام) در (الله) لام استحقاق و شایستگی باشد و در اینجا مراد شایستگی داشتن و صاحب بودن است، پس الله عَلَّامٌ مالک همه‌ی آنها و همچنین او شایسته‌ی همه‌ی ستایش‌ها است که هیچ‌کسی جز او، این‌گونه شایسته‌ی ثنا نیست. مخلوقات هر یک شایسته‌ی یک نوع از این ستایش‌ها هستند ولی به این حالت کلی و فراگیر فقط الله عَلَّامٌ است که شایسته‌ی آن می‌باشد. همچنان می‌توان گفت که این (لام) لام اختصاص است، چون این‌گونه حمد مطلق و کامل و فراگیر تنها به الله تعالی اختصاص دارد.

«الرب» یعنی پروردگار، سرور، مصلح، مالک، تدبیرکننده‌ی امور مخلوقات و معبود و نامی از نام‌های نیک الله متعال است که به غیر او تعالی جز با اضافه‌ی اطلاق نمی‌گردد، مثلاً بگویی: «هذا الرجل رب المنزل» یعنی: این مرد مالک یا صاحب منزل است. «العالمین» جمع عالم است که به جز الله متعال به هر موجودی اطلاق می‌شود. برخی گفته‌اند: عالم عبارت از مجموعه‌ی موجودات عاقل است که چهار نوع مخلوق را دربر می‌گیرد: انسان‌ها، جنیات، فرشتگان و شیاطین.

و به قولی: ﴿الْعَالَمِينَ﴾ جمع مذکر سالم از (عالم) می‌باشد و (عالم) نیز جمع است که از ریشه‌ی خود مفرد ندارد، (عالم) اسم جنس بوده که انواع مختلفی را دربر می‌گیرد، همچنانکه شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته در «الأصول الثلاثة» می‌گوید: هر چیزی غیر الله عالمی است و من یکی از این عالم‌ها هستم.

پس عوالم زیادند: عالم انس، عالم جن، عالم ملائکه، عالم پرندگان، عالم حیوانات، عالم گیاهان، عالم هوا و عوالم و جهانهای مختلف.

و این جهانیان هر کدام یک عالم نامیده می‌شوند چون علم حق بودن کسی که آنها را با ربوبیت و پرورش کامل ایجاد نموده، بوسیله‌ی این عوالم فهمیده می‌شود و از طریق اینها درک می‌شود که او معبود بحق می‌باشد.

بنابراین ﴿الْعَالَمِينَ﴾ یعنی انواع و اجناس این عوالم مختلف، چه عوالمی که دانسته شده، و چه آنکه کسی نمی‌داند، و هر چیزی غیر الله خودش عالمی است، و تو یکی از

این عوالم هستی، پس همه عوالم از عرش به پایین داخل در ربوبیت الله هستند. و این معنی ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است.

با این تفصیل معنی آیه چنین شد: همه انواع ثناها و ستایش‌ها شایسته الله است، معبود بحقّی که حقّ تصرف دارد، و امرش در همه جهانیان نافذ است، و این عوالم عبارتند از هر چه غیر الله باشد. و این مسأله بی‌شک انواعی از گشادگی قلب برای تحمل امور را به دنبال دارد.

﴿۳﴾ تفسیر این آیه در شرح معنای (بسم الله الرحمن الرحيم) بیان شد. ولی از آن جایی که الله متعال رب العالمین است و این خود معنای تخویف و ترهیب را می‌رساند؛ الله مهربان به تعقیب آن آیه «الرحمن الرحيم» را آورد تا در وصف و بیان صفات خویش معنای بیم و هراس را با امید و رغبت به سوی خویش یکجا نماید. و این خود در راستای اطاعت و فرمانبرداری بندگان تأثیر به‌سزایی دارد.

(الرحمن) و (الرحيم) دو اسم از اسامی والای الله ﷻ بوده که متضمن معنی رحمت می‌باشند، و این رحمت در (رحمن) بلیغ‌تر، بزرگ‌تر و فراگیرتر است از رحمت در (رحيم). قبلاً بیان گردید که (رحمن) یعنی متصف به رحمتی که همه زمان‌های دنیا و آخرت را در بر بگیرد، و رحمت از صفات ذاتی الله می‌باشد.

(رحيم) متضمن صفت رحمت در آخرت می‌باشد، تفاسیر سلف نیز بر همین تفسیر دلالت می‌کنند، همچنانکه ابن کثیر رحمته می‌گوید: (رحمن) یعنی رحمت دنیا و آخرت، و (رحيم) یعنی رحمت آخرت.

به همین دلیل می‌گوئیم که کفار نیز مشمول رحمت دنیوی گشته، از آن بهره‌مند می‌گردند، و از انواع رحمت‌های الهی برخوردارند.

بنابراین کافر از انواع متاع دنیوی استفاده می‌کند و چه بسا که زندگی راحتی هم داشته باشد در حالی که کافری است که شرک هم می‌ورزد - پناه به الله - چون رحمت الهی در این دنیا همه چیز را فرا گرفته است. ولی در آخرت رحمت الله متعال مخصوص مؤمنین است.

رحمت الهی مخصوص مؤمنان در آخرت هم با اسم (رحمن) بیان شده و هم با اسم (رحیم). و رحمت خاص مؤمنان در دنیا نیز در ضمن آیه ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الرحمن) وجود دارد به همین دلیل علماء می‌گویند: دو اسم (رحمن) و (رحیم) برای کسی که تعقل کند وسیع‌ترین درهای محبت و امیدواری را می‌گشایند.

﴿۴﴾ در قرائت دیگری «مَلِک» نیز خوانده شده است. برخی از مفسران گفته‌اند: «مَلِک» عامتر و بلیغ‌تر از «مَالِک» است چرا که فرمان مَلِک بر مالک در مُلک وی نافذ می‌باشد و او نمی‌تواند جز با رأی و نظر مَلِک در مُلک خود تصرف کند. برخی دیگر گفته‌اند: «مَالِک» بلیغ‌تر است، زیرا الله متعال مالک مردم و همه جهانیان می‌باشد. لیکن رأی درست‌تر آن است که فرق در میان دو صفت نسبت به الله متعال این است که «مَلِک» صفت ذاتی اوتعالی است و «مَالِک» صفت فعلی اوتعالی می‌باشد. در جمع میان این دو قرائت: (مالک) و (ملک) فائده بزرگی وجود دارد و آن اینکه: مُلک الله تعالی ملک حقیقی است چون اوتعالی هم مالک: یعنی صاحب ملک است، و هم مَلِک یعنی: صاحب اختیار و تصرف در ملک است، برخلاف مخلوق که گاه مَلِک می‌باشد ولی مالک نبوده و تصرف او ناقص می‌باشد. و گاه هم مالک می‌باشد اما مَلِک نیست، زیرا نمی‌تواند از مُلک خود استفاده کامل ببرد.

الله ﷻ به هر دو صفت و هر دو اسم مالک و مَلِک متصف می‌باشد، و این بلیغ‌ترین وجه ممکن است. و چنانچه بشر تعلق خاطری پیدا کرد نسبت به پادشاهان دنیا، یا نسبت به گستردگی قلمرو و تدابیرشان، اوامر و نواهی‌شان، و اطاعت از آنان، و انواع هیبت و شکوهی که برای خود ایجاد کرده‌اند و یا انعام و بخشش و غیره که انجام می‌دهند، باید بدانند که این پادشاهان هر چقدر هم در این کار پیشرفت داشته باشند باز نمی‌توانند مالک و صاحب اشیاء باشند.

﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ روز حساب و جزا و یکی از نام‌های قیامت است که الله ﷻ در آن روز بندگان را محاسبه می‌کند. قتاده رضی الله عنه می‌گوید: یوم الدین روزی است که الله متعال بندگان خویش را در برابر اعمال‌شان کیفر یا پاداش می‌دهد.

آری! ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾، روز سزا و جزاست و روز محاسبه است، روزی که هر کس هر چه کرده نتیجه‌اش را در آن روز خواهد دید، به همین خاطر مردم تعلق خاطر به این روز دارند، و لذا کسی را که مالک این روز باشد مورد توجه قرار می‌دهند، پس در قلب بنده توجه به دنیا و محبت دنیا و عبادت در آن از یک طرف، و توجه به آخرت از طرف دیگر، با هم جمع می‌شوند، که با تکرار این آیه توجه‌اش به آن طرف [آخرت و روز سزا و جزا] معطوف می‌گردد.

بنابراین کسی که با تأمل و تدبر آیه «مالک یوم الدین» را بخواند همه حوادث قیامت به تفصیل در ذهنش مجسم می‌شود و این باعث خوف فزاینده می‌شود، خوفی که از کلمه (مالک) به تنهایی نشأت نمی‌گیرد.

این مسأله در تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ به ما کمک می‌کند. و این همان غرض و مقصودی است که با فهم و تدبر حاصل می‌شود؛ زیرا پیامبران (ﷺ) مبعوث شده‌اند تا بندگان را به بندگی الله یگانه به تنهایی دعوت و راهنمایی کنند.

﴿۵﴾ ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «خاص تو را عبادت می‌کنیم و خاص از تو استعانت می‌جوییم» و به غیر از تو هیچ کسی را نمی‌پرستیم و نه از کسی جز تو، یاری می‌خواهیم. عبادت یا پرستش در لغت به معنای نهایت خضوع و ذلت و فروتنی است. و در اصطلاح شرع: عبارت از کردار و گفتاری است که نهایت محبت را به همراه نهایت ذلت و ترس جمع کند. شیخ الاسلام ابن تیمیه عبادت را چنین معرفی می‌کند که: عبادت عبارت است از هر آنچه که الله تعالی به آن امر فرموده، و ترک هر آنچه که الله تعالی از آن نهی نموده است. پس هرکه اوامر الهی را انجام دهد اما نواهی او تعالی را ترک نکند، یا نواهی را ترک کند و اوامر او تعالی را انجام ندهد؛ عابد حقیقی نیست.

عبادت اسمی است جامع و فراگیر برای هر چیزی از گفتار و کردار ظاهری و باطنی که الله ﷻ دوست دارد.

تعبیر دو فعل (نَعْبُدُ) و (نَسْتَعِينُ) به صیغه جمع بمنظور اظهار تواضع و خواری از جانب خود دعا کننده و دیگران است؛ نه بخاطر این که خود را تعظیم نموده و بزرگ

بشمارد. و مقدم ساختن عبادت بر استعانت به این خاطر است که اولی وسیله و سببی برای درخواست دومی است. عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ می فرماید: ای پروردگار! تنها تو را به یگانگی می پرستیم و تنها از تو می ترسیم نه از کسی دیگری.

و آنچنانکه پیداست این آیه توحید عبادی را می رساند. پس آیا کسی که به الله جَلَّ جَلَّالَهُ شرک می ورزد و غیر الله را نیز عبادت می کند، چنانچه بگوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ صادق است یا دروغگو؟ بدون شک دروغگوست. بنابراین کفار و مشرکین بزرگترین دروغگویانند به الله جَلَّ جَلَّالَهُ و به خودشان.

شخصی که به الله جَلَّ جَلَّالَهُ شرک می ورزد ولی در نمازش می گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ و غیر الله را عبادت و مورد دعاء قرار داده، برای غیر الله قربانی نموده، از غیر الله کمک و مدد می خواهد، اینچنین شخصی به معنای ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ تعقل و اندیشه نموده است و این بزرگترین بلاست، که با قرآن یا الفاتحه یا کلمه توحید و شهادت به رسالت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انس و محبت دارد، اما از تعقل در معنای آن غافل است.

﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (و تنها از تو یاری می جوئیم) بر طاعت و بر همه امور خویش. قتاده رضی الله عنه می فرماید: الله متعال در این آیه به شما بندگان دستور داده است تا عبادت را خاص و خالص برای ذات اقدس او انجام دهید و در همه امورتان تنها از ذات اقدس او یاری و نصرت بخواهید.

علما فرموده اند: استعانت را بعد از عبادت آورده چون استعانت به جنبه ربوبیت بر می گردد و بین ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ و ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ مناسبتی بزرگ و هدفی ارزشمند وجود دارد و آن اینکه بنده موحدی که می گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ برایش ممکن نیست که موحد باشد مگر اینکه از الله استعانت بطلبد، در غیر این صورت شیاطین، انسان را محاصره و بر او غالب می شوند و لذا فرموده: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ و ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ در یک آیه واحد و با عطف دو جمله به هم به وسیله واو عطف، یعنی: تنها تو را عبادت می کنیم ولا غیر، و در همه امور تنها از تو به تنهایی استعانت می طلبیم و عبادت خویش را خاص تو می گردانیم.

در اینجاست که بنده نیاز شدیدش به پروردگار را احساس می‌کند که او را بر توحید ثابت قدم نگه دارد، زیرا بدون کمک الهی نمی‌تواند در راه توحید ثابت قدم باشد. پس با گفتن ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ همه غرورهای بنده و همه اعتمادش به خود از بین می‌رود و قلب و روانش را برای پروردگارش خالی می‌گذارد و می‌داند که برای یک لحظه نمی‌تواند از الله بی‌نیاز باشد.

آری، در توحید عبادت و توحید استعانت از الله در همه امور، سرّی بزرگ و هدفی بزرگتر نهفته است که هر کس بتواند آن را محقق سازد بزرگترین خیر و صلاح را محقق ساخته است.

﴿٦٦﴾ هدایت کن ما را به راهی که به خشنودی تو و بهشت برینت می‌رساند. هدایت: عبارت از ارشاد، دلالت و راهنمایی است. هدایت بر دو قسم است:

یکم: هدایت دلالت و ارشاد؛ که راهنمایی به سوی حق است، و عبارت از همان علم نافی است که انسان را به حق آشنا می‌کند. و این نوع هدایت هم از جانب الله تعالی و هم از جانب پیامبران و علماء و دعوتگران حق صورت می‌گیرد، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا تُمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ﴾ [فصلت: ۱۷] «و اما قوم ثمود را؛ هدایتشان کردیم» و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الشوری: ۵۲] «و البته تو به راه راست هدایت می‌کنی». و می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [السجدة: ۲۴] «و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما راهنمایی می‌نمودند».

دوم: هدایت توفیق و عمل؛ که عبارت از قبول حق و عمل به آن می‌باشد، و این نوع هدایت فقط از جانب الله تعالی می‌باشد و جز الله تعالی کسی دیگر قادر به آن نیست، چنانکه فرموده است: ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي﴾ [الأعراف: ۱۷۸] «الله هرکس را که هدایت کند او راه یافته است». بناءً این نوع هدایت را از غیر خود نفی کرده است. و می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: ۵۶] «(ای پیامبر!) تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، بلکه الله هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند». هدایت ارشاد بر هدایت توفیق مقدم است و مراد از هدایت در

اینجا هردو نوع آن است، پس بنده در نماز خویش از الله تعالی هم هدایت ارشاد یعنی علم نافع، و هم هدایت توفیق یعنی عمل صالح را می‌خواهد که وی را به حق آشنا ساخته و (در مسیر) قبول آن و عمل به آن موفق سازد.

شخص راه یافته وقتی از پروردگار متعال طلب هدایت می‌کند این درخواست او به معنای طلب افزودن بر هدایت وی و ثبات و پایداری بر آن است. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى﴾ [محمد: ۱۷] «کسانی که هدایت یافته‌اند، الله بر هدایتشان افزود». از اینجاست که هدایت یافتگان بر یک درجه نیستند، مثلاً میان انبیاء عليهم السلام و مسلمانان عادی مراتب و درجاتی متفاوت وجود دارد، به همین خاطر الله تعالی بر ما لازم گردانیده که در هر رکعت نماز خود، از او تعالی طلب هدایت کنیم.

صراط مستقیم در لغت راهی را گویند که هیچ کجی و پیچ و خم در آن نباشد. و در اینجا مراد آن راه روشن و آشکار اسلام است. در مسند امام احمد (۱۷۶۳۴) و سنن ترمذی (۲۸۵۹) به روایت نواس بن سمعان رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله متعال برای صراط مستقیم مثلی را زده است. به این گونه که بر دوپهلوی صراط دو دیواری است که در آنها درهایی گشوده شده و بر آن درها پرده‌هایی آویخته شده و بر سر در صراط دعوتگری است که می‌گوید: ای مردم! در صراط داخل شوید و کج نروید. و دعوتگر دیگری است که بالای صراط ایستاده، و چون انسان بخواهد تا قسمتی از این درها را بگشاید به او می‌گوید: وای بر تو! آن را باز مکن، که اگر بازش کنی حتماً به آن وارد می‌شوی. بنابراین، صراط اسلام است، دو دیوار، حدود الهی و درهایی باز شده محرمات وی‌اند، دعوتگری که بر سر صراط است، کتاب الله جزءه است و دعوتگری که بالای صراط قرار دارد، واعظ و اندرزگوی الهی در قلب هر مسلمانی است»^۱.

در مورد صراط مستقیم در دنیا اقوال مختلفی از مفسرین سلف به جا مانده است.

بعضی گفته‌اند: مراد از آن قرآن کریم است،

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از آن اسلام است.

۱- البانی این حدیث را در صحیح الجامع (۳۸۸۷) صحیح خوانده است.

و بعضی گفته‌اند: مراد از آن سنت مطهر است.

و بعضی هم گفته‌اند: مراد از آن تبعیت از پیغمبر ﷺ می‌باشد.

بعضی از علماء مثل ابن جریر طبری و ابن کثیر و شیخ الاسلام رحمهم الله و گروهی دیگر بر این باورند که همه این تفاسیر پیرامون یک نقطه می‌چرخند، زیرا کسی که به قرآن ملتزم باشد به اسلام نیز پایبند شده و از پیغمبر ﷺ هم تبعیت کرده و همچنین به سنت ملتزم گردیده است.

بنابراین بنده با دعای ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ از پروردگارش می‌خواهد او را در دنیا هدایت کند، هدایت به اسلام، به قرآن و به تبعیت از پیغمبر ﷺ. و هیچ کس از این مسألت خواهی بی‌نیاز نیست و پیغمبران نیز به آن نیاز دارند، پیغمبر ﷺ نیز این آیه را می‌خوانده و به آن محتاج بوده، صحابه ﷺ نیز همین طور. پس هر کسی این آیه را می‌خواند، از الله می‌خواهد که او را به این معنی به راه راست هدایت کند با همه تفصیل، انواع و مصادیق راه راست. و هر کسی به حسب حال خود به این دعا نیازمند می‌باشد.

پس بنده‌ای که این آیه را تلاوت می‌کند، حق ندارد، بگوید: من از هدایت یافتگان هستم پس چرا طلب هدایت کنم؟

چون به او جواب داده می‌شود که: بزرگترین احتیاج و نیازمندی تو این است که از پروردگارت بخواهی که تو را به این راه راست پر مسائل هدایت کند و آن را به تو بیاموزد و تفهیم کند، سپس توفیق التزام به آن در دنیا را نصیب گرداند و سرانجام در آخرت پاداش آن را از طریق جواز عبور از صراط به تو ارزانی کند. پس ما در هر یک از مسائل صراط به هدایت نیازمندیم. این نکته مسأله را روشن‌تر می‌سازد که جز آنکه ایمان قوی دارند کسی نمی‌تواند از پل صراط در آخرت عبور کند، و مردم به اندازه قوت یقینی که دارند، و ثبات و معرفتی که نسبت به صراط دنیا داشته‌اند، سرعت دارند. پس مقدار معرفت (صراط مستقیم) در دنیا و ثبات در آن، و التزام به آن تعیین‌کننده حال و وضعیت هر کسی در آخرت خواهد بود.

﴿۷﴾ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ (راه کسانی که به آنها نعمت داده‌ای) این نعمت داده شدگان، آن کسانی اند که الله متعال در سورة النساء از ایشان نام برده است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ ﴿۶۹﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿۷۰﴾ [النساء: ۶۹-۷۰].

«و هرکس از الله و پیامبر اطاعت کند پس ایشان همنشین کسانی خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان، و آنان چقدر دوستان خوبی هستند! این بخششی است از جانب الله، و کافی است که الله آگاه باشد».

الله ﷻ به این وسیله کسانی را که انعام کرده و این (صراط) به آنها منتسب است معرفی می‌کند، آنها هستند که این راه را به کمک نوری و برهان صحیحی از پروردگارشان پیموده‌اند و آنها عبارتند از: انبیاء، صدیقان، شهیدان و نیکوکاران که مورد انعام الهی قرار گرفته‌اند.

و بنده چنانکه به انبیاء بنگرد، این راهشان است و چنانکه به شهیدانی که در راه پیروزی دین الله جنگیده‌اند بنگرد، این راهشان است و چون به راست‌روان بنگرد که راست بودند و راستی پیشه کردند و راست را تصدیق کردند، درگفتارشان صادق و راستگو بوده و اعتقادی خلاف واقعیت نداشتند و برخلاف واجباتشان که عین واقعیت است عمل نکردند، چون به این راست‌روان بنگرد این راهشان است، و اگر هیچیک از اینان را نمی‌بیند به شایستگان و صالحان بنگرد و به آنها اقتدا کند که هیچ وقت زمین از آنان خالی نخواهد بود و آنانند که قوام خیر و صلاحند و همنشینی با آنان باعث اصلاح اعتقادات در قلب و انواع کلام زیبا و دلنشین بر زبان و کردار تابع سنت می‌شود.

کسانی که الله ﷻ بر آنها خشم گرفت یهودیانند و کسانی که گمراه شدند نصاری یا مسیحیانند. در حدیث صحیح از پیغمبر ﷺ توسط ترمذی (۲۹۵۳) و امام احمد (۱۹۳۸۱) روایت شده و نیز اتفاق مفسرین بر این امر نقل شده که مراد از ﴿الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ یهودیان و مراد از ﴿الضَّالِّينَ﴾ مسیحیان می‌باشند.

چون یهودیان حق را شناختند و آگاهانه آن را ترک کردند و از آن رویگردان شدند، لذا سزاوار خشم و عقوبت الهی گردیدند. نصاری نیز از روی جهل و نادانی از راه حق و پیروی آن منحرف شدند و در شأن عیسی علیه السلام غلو و افراطگری را در پیش گرفتند؛ پس در گمراهی آشکاری قرار گرفتند.

گرچه مراد از ﴿الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ یهود و از ﴿الضَّالِّينَ﴾ نصاری است، لیکن این دو صفت تنها به این دو گروه اختصاص ندارد، بلکه هر کس همچون یهود حق را بشناسد ولی به آن عمل نکند از جمله مغضوب علیهم می باشد، و هر کس جاهلانه از راه حق منحرف شود و مرتکب بدعت در دین گردد ضال و گمراه است. بنابراین علمای کرام فرموده اند: هرکس از علماء و دانشمندان فاسد گردد پس در وی شباهتی از یهود است، و هرکه از عبّاد و زهاد فاسد گردد پس در وی شباهتی از نصاری است. پس واضح می گردد که سبب بیرون شدن از راه مستقیم که همانا راه انبیاء و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران است یکی از دو چیز است: یا عناد و گردنگشی که شیوه یهودیان، و یا جهل و نادانی که شیوه نصاری است. یعنی گمراهی در علم و یا گمراهی در عمل.

(آمین) یعنی: ای پروردگار! دعای ما را اجابت کن.

امام احمد (۲۵۰۲۹) و ابن ماجه (۸۵۶) با سند صحیح و البانی در صحیح الجامع (۵۶۱۳) به روایت عایشه رضی الله عنها آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا حَسَدْتِكُمْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ، مَا حَسَدْتِكُمْ عَلَى السَّلَامِ وَالْتَّأْمِينِ». «یهود بر هیچ چیزی دیگر، به اندازه سلام گفتن و آمین گفتن بر شما حسد نورزیده اند».

این حدیث شریف می رساند که صحابه کرام آمین را به جهر و با صدای بلند می گفتند تا جایی که قریه های یهود صدای آنان را می شنیدند.

(آمین) جزء سوره الفاتحه نیست بلکه یک دعاست به معنای (ای پروردگار! دعای ما را اجابت کن)، و کسی که (آمین) می گوید یکی از دعاکنندگان است، یعنی هنگامی که امام فاتحه را با این دعاهای داخل آن تلاوت کرد و سپس مأوم (آمین) بگوید، مثل این است که در دعا با او همکاری کرده و شریک اوست، گویی مأوم نیز این دعا را از اول تا آخر تکرار کرده است. امام بخاری در صحیحش (۴۴۷۵) از ابوهریره رضی الله عنه نقل می کند که

رسول اکرم ﷺ فرمود: «إِذَا قَالَ الْإِمَامُ: ﴿غَيْرِ الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ فَقُولُوا: آمِينَ، فَمَنْ وَافَقَ قَوْلَهُ قَوْلَ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».

هرگاه امام گفت: ﴿غَيْرِ الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ بگوئید: آمین، زیرا هر کس [در این گفتار] با ملائکه همصدا شود گناهان گذشته‌اش مورد مغفرت قرار خواهد گرفت». به همین دلیل کسی که در نماز بعد از فاتحه آمین نمی‌گوید از خیر آن محروم می‌شود.

از فواید سوره الفاتحه

۱- سوره الفاتحه، سوره عظیمی است و در آن اصول عقاید، اصول سلوک و اصول احکام قرار دارد، به همین دلیل امّ القرآن نامیده شده است.

۲- بسمله بخاطر کمک خواستن و برکت جستن است، اما استعاذه بخاطر پناه گرفتن از ترس و خوف است. گفتن بسمله درهای امیدواری به الله ﷻ، محبت او و سپردن امور به او را بر روی قلب می‌گشاید. گفتن بسمله اعتقاد است به اینکه فقط الله است که انسان را توفیق می‌دهد، تنها اوست که هدایت می‌کند و در آنچه بنده می‌خواند، تلاوت می‌کند، می‌خورد، می‌نوشد و در همه امورش برکت می‌آورد. بنابراین استعاذه جلب کننده امن و امان از خوف است، و بسمله باب رجاء و امیدواری، و ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ باب محبت. پس کسی که توصیفش مورد علاقه همگان بوده و صفاتش شایسته ستایش‌اند، ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است، و هم او صاحب همه کائنات است، همه چیز در دست اوست؛ به هر کس بخواهد خیر عطا می‌کند، و از هر کس که بخواهد باز می‌دارد، هر کسی را که بخواهد عزّت می‌بخشد، و هر کس را بخواهد ذلّت. این توانای عزتمند و این کسی که دارای این صفات است و ذوالجلال می‌باشد آیا شایستگی آن را ندارد که دوست داشته شود؟

۳- همچنان در بسمله، توجیه و ارشاد الهی بر گفتن آن در آغاز هرکاری است.

۴- رحمت، صفت الهی است و از نظر معنا وابسته به الله ﷻ است و یک صفت ذاتی بوده که قائم به ذات الله متعال می‌باشد.

اما اهل بدعت کلام را تحریف کرده و گفتند: رحمت؛ اراده احسان است به غیر. مثلاً می‌گویند: رحمت یعنی اراده احسان، غضب یعنی اراده انتقام و رضی [رضایت] یعنی اراده انعام و آنها رحمت را به اراده تفسیر کرده‌اند چون اراده یکی از صفات الهی می‌باشد و این تفسیر آنان را وادار کرده که این آیت ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و آیات دیگر شبیه آن را مجاز بگیرند و بگویند: رحمت مجاز است برای احسان یا اراده احسان!! لازم به تذکر است که مجاز در صفات الهی باطل و نادرست است و جایز نمی‌باشد.

۵- صفات الله ﷻ یا متضمن معنی عظمت و جلال‌اند و یا متضمن معنی زیبایی و جمال، و یا اینکه به ربوبیت بر می‌گردند و یا به الوهیت اوتعالی. ربوبیت الله ﷻ در این سوره در دو آیه ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ و ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ مطرح شده است، و عظمت و جلال الله متعال نیز در آیه ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ عنوان شده، زیرا این آیه باعث بزرگداشت الله ﷻ و خوف و ترس و بیم از او می‌گردد. همچنین صفات جمال در ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، و صفت الوهیت در ذکر اسم «الله» که بزرگترین اسم الله ﷻ می‌باشد، و در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ نهفته است.

۶- تلاوت و تدبر در معنای ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ باعث خوف می‌گردد، و کسی که آن را با حضور قلب بخواند انواع شبهات و شهوات درونی‌اش را به یاد می‌آورد که او را از تسلیم شدن محض در برابر پروردگار باز می‌دارند. چنانچه آیه را با تعقل بخواند خوف از روز محاسبه‌ی خلاق توسط الله متعال سراسر وجودش را فرا خواهد گرفت. به همین جهت، علماء گفته‌اند: الله متعال این سوره را با چیزی که باعث محبت بنده نسبت به الله ﷻ می‌گردد آغاز کرده است، و آن بیان ربوبیت الله نسبت به جهانیان است، و برای ایجاد امید در قلب بنده‌اش بعد از آن ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ فرمود. سپس بعد از این چیزی را عنوان کرد که باعث ایجاد خوف می‌شود و آن ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ است.

۷- چرا (ملک) به ﴿يَوْمِ الدِّينِ﴾ تخصیص یافته است؟ چون (یوم الدین)، روز سزا و جزاست و روز محاسبه است، روزی که هر کس هر چه کرده نتیجه‌اش را در آن روز خواهد دید، به همین خاطر مردم تعلق خاطر به این روز دارند، و لذا کسی هم که مالک

این روز باشد مورد توجه قرار می دهند، پس در قلب بنده توجه به دنیا و محبت دنیا و عبادت در آن از یک طرف، و توجه به آخرت از طرف دیگر، با هم جمع می شوند، که با تکرار این آیه توجه اش به آن طرف [آخرت و روز سزا و جزا] معطوف می گردد.

و چرا در این آیه ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ مالکیت الله تعالی به روز جزا اختصاص داده شده، در حالیکه او تعالی مالک دنیا هم است؟ جواب: بخاطر اینکه در دنیا کسانی وجود دارند که برای خود و یا برای دیگران دعوی ملکیت می کنند طوری که فرعون گفت: ﴿يَقَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [الزخرف: ۵۱] «ای قوم من! آیا فرمانروایی مصر و این نهرهایی که از زیر (کاخ‌های) من روان است از آن من نیست؟ آیا نمی بینید؟» و قصهٔ قارون نیز معروف است... اما در روز آخرت هیچ کسی جز الله تعالی دعوی ملک و مالکیت را نمی تواند داشته باشد چنانکه می فرماید: ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ [غافر: ۱۶] «روزی که آنان آشکار شوند چیزی از آنان بر الله پنهان نمی ماند (الله می فرماید): امروز فرمانروایی از آن چه کسی است؟ (در پاسخ می فرماید): از آن الله یکتای غالب و تواناست».

۸- علماء فرموده اند: ﴿إِيَّاكَ﴾ که ضمیر منفصل است، «مفعول به» مقدم می باشد، و اصل در «مفعول به» این است که بعد از فعل مربوط به خودش قرار بگیرد، ولی در اینجا بر فعلش مقدم شده که فوایدی بر این تقدیم مترتب است، از جمله حصر و قصر. یعنی محصور کردن فعل در آن مفعول و در اینجا یعنی حصر عبادت برای الله ﷻ.

تقدیم اکثراً باعث تخصیص می شود، به همین دلیل در مورد ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ گفته می شود: معنی اش چنین است که: پروردگارا! فقط تو را عبادت می کنیم و غیر تو را عبادت نمی کنیم و فقط از تو کمک می جوئیم و از غیر تو کمک نمی خواهیم. و معنی آیه ی ﴿إِن كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۷۲] این است که: «اگر عبادت را مخصوص او می گردانید».

و این آیه می‌رساند که بنده باید کار و عمل نماید و از الله تعالی کمک و یاری بجوید، زیرا استعانت جستن از الله تعالی، در ادای عمل و اتمام آن می‌باشد نه در تبلی و عدم عمل.

۹- از آنجا که در دنیا خارهای دلبستگی وجود دارند که عبارتند از خارهای شبهات و شهوات، باید مواظب بود که به آنها تعلق خاطر پیدا نکنیم و هنگامی که آیه ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ را می‌خوانیم، خارهای دو طرف پل را بیاد آوریم. و رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «آنان که بر روی پل صراط عبور می‌کنند بعضی سالم می‌گذرند، بعضی آسیب می‌بینند [ولی عبور می‌کنند] و برخی هم در آتش افکنده می‌شوند». میزان آسیب‌پذیری بر روی صراط به میزان وابستگی به خارهای شبهات و شهوات در دنیا بستگی دارد، مگر اینکه الله ﷻ ببخشد و از بنده درگذرد.

۱۰- صراط مستقیم اسلام است به دلیل فرموده الله تعالی: ﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا قَلِيلًا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۱] «ای پیامبر) بگو: همانا پروردگارم مرا به راه راست هدایت نموده است، و آن دین راست و استوار، دین ابراهیم است که یکسو و حق‌گرا بود و از مشرکان نبود».

۱۱- بیان اهمیت دعا در عبادت و اینکه بنده باید تنها به الله تعالی تضرع و التماس کند و تنها از او تعالی امید داشته باشد.

۱۲- یهودیان حلال را با آنکه می‌دانستند حلال است تحریم کردند، و حرام را با آنکه می‌دانستند حرام است حلال نمودند، و حدود الله ﷻ را با آنکه می‌شناختند، تغییر دادند، و لذا به «مورد خشم و غضب واقع شده» توصیف شدند، غضب بر همه یهود نازل شده در حالی که علمایشان مرتکب این کارها شده بودند ولی آنها کورکورانه از علمای خویش پیروی کردند، و این - همچنانکه بعضی از علماء گفته‌اند - نشان می‌دهد که عموم مردم تابع حکمی هستند که برای علمایشان وجود دارد و این مسأله مهمی است.

۱۳- تقدیم نصیحت و خیرخواهی به یهود و نصاری اینک منهج و رفتار خود را درست سازند و از عناد و سرکشی دست برداشته به خاتم الانبیاء ایمان بیاورند.

۱۴- (آمین) اسم فعل بوده و چون - به اتفاق علماء - مبنی است به هنگام وصل به مابعد فتحه می گیرد (آمین). و بنابر رأی جمهور به معنی (اجابت کن) می باشد و آمین گفتن - به جای خلاصه دعاست بعد از تفصیل آن. دعاکننده خواسته‌ها را به تفصیل بیان می کند ولی گوینده آمین، با همین لفظ همه معنا را بازگو می کند، گویی دو مرتبه دعا شده یک بار مفصل و یک بار مجمل.

۱۵- در این سوره الله تعالی مردم را به سه دسته تقسیم کرده است:

دسته اول: کسانی که بر ایشان انعام کرده است و بر راه راست قرار دارند.

دسته دوم: کسانی که مورد خشم و غضب قرار گرفته اند، چون دانسته و شناخته و از روی علم؛ راه راست را رها کرده و به بیراهه رفته اند.

دسته سوم: گمراهانی اند که بسبب جهل و نادانی از راه راست بیرون شده به کجروی دچار شدند.

۱۶- از بلاغت قرآن این است که خیر و نیکی را به صراحت و به ضمیر معلوم، به الله تعالی نسبت می دهد، چنانکه در اینجا فرمود: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ زیرا درین روش و اسلوب، بدی به الله تعالی نسبت داده نشده و همه خوبی‌ها و نیکی‌ها مخصوص اوتعالی است. اما شر و بدی را با صراحت و به ضمیر معلوم به الله تعالی نسبت نمی دهد، بلکه ضمیر مجهول را بکار برده است، چنانکه فرمود: ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ نفرمود: (الذین غضبت علیهم). البته در این روش و اسلوب دو فائده وجود دارد:

۱. عدم نسبت این فعل صراحتاً به الله تعالی تا جانب ادب با اوتعالی مراعات گردد.
۲. بخاطر افاده عموم، چون این طائفه - کسانی که حق را شناختند ولی از آن روی گردانند - هم مورد غضب الله تعالی قرار گرفته اند و هم مورد غضب بندگان مؤمن و دوستان الله تعالی.

۱۷- و در این سوره حسن ادب با الله متعال در دعا بیان شده است. طوری که بنده نخست در دعایش الله تعالی را حمد و ثنا گفته او را تعظیم نماید سپس از او تعالی هدایت و راه مستقیم و ثبات بر آن را بخواهد، و بخواهد که او را از راه گمراهان در امان بدارد.

سورة البقره

به نام الله بسیار مهربان و نهایت با رحم

﴿الم﴾

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى
لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١﴾

آن کتاب که هیچ شکی در (حقانیت) آن
نیست، راهنمایی است برای پرهیزگاران ﴿٢﴾.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾

آن کسانی که به غیب ایمان دارند و نماز را
برپا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی
داده‌ایم می‌بخشند ﴿٣﴾.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ
مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

و کسانی که به آنچه بر تو و پیش از تو نازل
شده، ایمان می‌آورند و به روز آخرت یقین
دارند ﴿٤﴾.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُقْلِحُونَ ﴿٥﴾

چنین کسانی، در مسیر هدایت پروردگارشان
قرار دارند و چنین کسانی رستگارند ﴿٥﴾.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ
أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

همانا کسانی که کفر ورزیده‌اند برایشان
یکسان است، چه آنها را بیم دهی یا
ندهی؛ ایمان نمی‌آورند ﴿٦﴾.

حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى
أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾

الله بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر زده است،
و بر چشم‌هایشان پرده‌ای قرار دارد و برای
آنها عذابی بزرگ است ﴿٧﴾.

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة البقره

سورة البقره در مدینه نازل شده و دارای ۲۸۶ آیت است.

چرا این سوره را البقره نامیدند؟

این سوره به سبب ذکر معجزه درخشانی که در عهد موسی عليه السلام بوقوع پیوست که عبارت از داستان بقره یا گاوی ماده است، به این نام مسمی شده است.

اهداف این سوره

۱- گرچه آیات این سوره به تدریج نازل شده و مشتمل بر موضوعات گوناگون است، ولی از آنجا که هر سوره به منزلت فصلی از فصول قرآن کریم و در نتیجه دارای هدف و پیام واحد است، این سوره نیز دارای هدف واحد و جامعی می باشد. هدف واحدی را که می توان از مباحث متنوع این سوره شناخت این است که مقتضای بندگی الله متعال، ایمان به همه پیامبران و همه کتاب های آسمانی است و بر این اساس، کافران و منافقان را بخاطر نداشتن ایمان و اهل کتاب را به خاطر سرکشی شان، از جمله تفرقه در دین الله عز وجل و فرق گذاشتن بین پیامبران، مذمت می کند.

۲- این سوره بیان می دارد که قرآن کریم هدایت برای مؤمنان است لذا در آن از توحید در عبادت، عبادت قلبی و بدنی، ارکان شش گانه ایمان و ثمره ایمان داری سخن رفته است.

۳- در اولین آیات سورة البقره سخن از ایمان پرهیزکاران به غیب و کتاب های آسمانی و کفر و انکار کافران و منافقان نسبت به این حقایق است.

۴- ایمان به غیب یکی از امور بنیادی عقیده به شمار می رود که همه پیامبران امت هایشان را به آن دستور داده اند، بنابراین محور اصلی داستان گاو بنی اسرائیل نیز ایمان به غیب است.

۵- سوره البقره با تأکید بر اهمیت و نقش ایمان در سعادت فردی و اجتماعی مسلمانان، اعلام می‌دارد که تنها راه سعادت، ایمان به الله یکتا و پایبندی به تعالیم انبیاست. لذا اهل کتاب را به توحید فرا می‌خواند.

۶- امام قرطبی از ابن العربی نقل می‌کند که از بعضی مشایخ خود شنیدم که می‌فرمودند: در سوره البقره هزار امر، هزار نهی، هزار حکم و هزار خیر وجود دارد.

۷- این سوره مشتمل بر موضوعات مختلفی است از جمله: رسالات الهی، تحریف کتب آسمانی پیشین، تحدی، اعجاز و عظمت قرآن کریم، تاریخ پیامبران بزرگ الهی، مانند ابراهیم و موسی (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ). خلافت انسان در زمین و خضوع فرشتگان در برابر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، اوصاف پرهیزکاران، منافقان و کافران به ویژه یهود و کارشکنی‌های آنان در برابر اسلام، ارزش و جایگاه شهید و شهادت، احکام عبادی؛ مانند نماز (و تحویل قبله)، روزه ماه مبارک رمضان، احکام خانواده؛ مانند رضاع، طلاق، وصیت و ارث، احکام اقتصادی، مانند انفاق، تجارت، دین، ربا و تنظیم اسناد مالی، احکام اجتماعی؛ مانند جهاد و دفاع از حریم مقدسات اسلامی، احکام کیفری؛ مانند قصاص، احکام طعام‌ها؛ مانند تحریم گوشت‌های حرام و شراب.

فضایل سوره البقره

در باره فضیلت این سوره چندین حدیث روایت شده است که از آن جمله:

۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ مَقَابِرَ، إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْفِرُ مِنَ الْبَيْتِ الَّذِي تُقْرَأُ فِيهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ»^۱.

«خانه‌هایتان را به قبرستان تبدیل نکنید؛ همانا شیطان از خانه‌ای که در آن، سوره البقره خوانده می‌شود فرار می‌کند».

۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لِكُلِّ شَيْءٍ سَنَامٌ، وَإِنَّ سَنَامَ الْقُرْآنِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ»^۲.

۱- صحیح مسلم (۷۸۰).

۲- سنن ترمذی (۲۸۷۸)؛ حسن لغیره و صحیح ترغیب و ترهیب البانی (۱۴۶۲).

«هر چیز، کوهانی (بلندی و قله‌ای) دارد؛ همانا قله قرآن کریم سوره البقره می‌باشد».

۳- ابوامامه باهلی رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «افْرءُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفِيعًا لِأَصْحَابِهِ، اقرءُوا الزَّهْرَاوَيْنِ الْبَقْرَةَ، وَسُورَةَ آلِ عِمْرَانَ، فَإِنَّهُمَا تَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُمَا عَمَامَتَانِ، أَوْ كَأَنَّهُمَا غَيَّابَتَانِ، أَوْ كَأَنَّهُمَا فِرْقَانِ مِنْ طَيْرٍ صَوَافٍ، تُحَاجَّانِ عَنِّ أَصْحَابِهِمَا، اقرءُوا سُورَةَ الْبَقْرَةَ، فَإِنَّ أَخْذَهَا بَرَكَهٌ، وَتَرْكُهَا حَسْرَةٌ، وَلَا تَسْتَطِيعُهَا الْبَطْلَةُ». قَالَ مُعَاوِيَةُ: بَلَّغْنِي أَنَّ الْبَطْلَةَ: السَّحْرَةُ!.

«قرآن بخوانید؛ زیرا قرآن روز قیامت برای صاحبانش، شفاعت می‌کند. دو سوره نورانی البقره و آل عمران را بخوانید؛ زیرا آن دو روز قیامت به شکل دو ابر یا دو سایبان یا دو گروه پرنده که بال گشوده‌اند، می‌آیند و از صاحبانشان، دفاع می‌کنند. سوره البقره را بخوانید؛ زیرا یاد گرفتن آن برکت است و ترک کردن آن باعث حسرت می‌شود و ساحران تاب و تحمل آن را ندارند».

ابو امامه باهلی رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ فِي سُورِ ثَلَاثٍ: الْبَقْرَةَ، وَآلِ عِمْرَانَ، وَطَهُ»^۱.

«اسم اعظم الله که هرگاه با آن دعا شود، اجابت می‌کند در سه سوره البقره، آل عمران و طه وجود دارد».

۴- فضایل آیه الكرسي: ابی بن کعب رضی الله عنه می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ، أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ؟» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ؟» قَالَ: قُلْتُ: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» [البقرة: ۲۵۵]. قَالَ: فَضْرَبَ فِي صَدْرِي، وَقَالَ: «وَاللَّهِ لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ»^۲.

«ای ابوالمنذر! آیا می‌دانی کدام آیه قرآن کریم، بزرگتر است؟» گفتم: الله و رسولش

۱- صحیح مسلم (۸۰۴).

۲- صحیح: سنن ابن ماجه (۳۸۵۶) و مستدرک حاکم (۱۸۵۶) و صحیح جامع الصغیر از البانی (۹۷۹).

۳- صحیح مسلم (۸۱۰).

بهتر می‌دانند. رسول اکرم ﷺ دوباره سوالش را تکرار نمود. گفتیم: آیه الکرسی است. رسول الله ﷺ به سینه‌ام زد و فرمود: «ای ابوالمنذر! سوگند به الله، خوشا به حالت با این علم».

فضایل بیشتر آیه الکرسی در تفسیر این آیه ذکر خواهد شد.

۵- فضایل دو آیه‌ی آخر سوره البقره: در حدیثی که از ابن عباس رضی الله عنهما روایت گردید، آمده است که ملک به رسول اکرم ﷺ گفت: «أَبْشِرْ بِنُورَيْنِ أُوتِيْتَهُمَا لَمْ يُؤْتَهُمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ: فَاتِحَةُ الْكِتَابِ، وَخَوَاتِيمُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، لَنْ تَقْرَأَ بِحَرْفٍ مِنْهُمَا إِلَّا أُعْطِيْتَهُ!».

(تو را به دو نور مژده می‌دهم که به تو عنایت شده‌اند و به هیچ پیامبری قبل از تو عنایت نشده‌اند؛ آنها سوره الفاتحه و آیات پایانی سوره البقره (دو آیه آخر) هستند؛ هر حرفی از آنها را که بخوانی، دعایت اجابت می‌شود).

فضایل بیشتر دو آیه‌ی آخر سوره البقره را در تفسیر آن ذکر خواهیم کرد.

﴿۱﴾ (الم) قرطبی در تفسیرش می‌نگارد: حروف مقطعه که در اوایل برخی از سوره‌ها آمده است؛ سری از اسرار الهی می‌باشد. سپس می‌افزاید: جمع بزرگی از علما گفته‌اند که ما دوست داریم درباره‌ی این حروف سخن بگوییم و فواید و معانی که در آن نهفته است دریافته بیان نماییم. سپس در تفسیر و تأویل این حروف نظریات مختلفی را ارائه کرده‌اند از جمله: چون عرب‌ها در فصاحت و بلاغت دست بالایی داشتند و در عین زمان کلام معجز الهی را تکذیب نمودند؛ الله متعال با این حروف ایشان را تحدی داد و به مبارزه فراخواند، زیرا این همان حروفی است که ایشان به وسیله آن سخن می‌گویند و بنای سخنانشان به آن متکی بوده و از دایره سخنانشان خارج نیست. الله متعال از ایشان خواست تا همانند آن را بیاورند، لیکن در مبارزه عاجز آمدند و عجز و ناتوانی شان آشکار گردید و حجت بر آنان ثابت گردید که قرآن کریم حق و آورنده آن نیز برحق است.

﴿۲﴾ آن کتاب والا مقام الهی است که هیچ شک و شبهه‌ای در حقانیت آن وجود ندارد و اینکه از جانب الله بزرگوار برای هدایت و راهنمایی مردم فرستاده شده است

(هدایت) یعنی: هدایت توفیق و عمل برای رسیدن به منزل مقصود. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ چنین می‌فرماید: متقین یا پرهیزگاران کسانی اند که با چنگ زدن به هدایات و اوامر الهی خویشتن را از عقوبت الهی نگاه داشته‌اند و با تصدیق نمودن آنچه از جانب الله متعال آمده است امیدوار رحمت بی‌کران او تعالی اند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که شخصی به او گفت: تقوی چیست؟ ابوهریره رضی الله عنه از او پرسید: آیا راهی پر از خار را دیده‌ای؟ آن شخص گفت: بلی! ابوهریره رضی الله عنه فرمود: پس در آن راه چه کردی؟ شخص گفت: چون خار را دیدم از آن دوری جستم یا از رفتن به آن راه منصرف شدم. ابوهریره رضی الله عنه فرمود: تقوی نیز همین طور است^۱.

از فواید این آیه:

- ۱- الله متعال در سوره الفاتحه بطور مختصر مردم را به سه گروه صنف بندی نمود: هدایت یافتگان، خیره سران و گمراهان. و در سوره البقره با تفصیل بیشتر سه گروه را معرفی می‌نماید که عبارتند از: پرهیزگاران، کافران و منافقان.
- ۲- بیان بلندی و مقام والای قرآن کریم. زیرا (ذکر) اشاره به دور است و اشاره به چیز دور افاده بلندی مرتبه آن را می‌کند، پس وقتی قرآن از مقام و منزلت والا برخوردار است واضح است که مقام عالی و رفعت به کسانی برمی‌گردد که به آن تمسک می‌جویند طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [التوبة: ۳۳] «تا آن را بر همه ادیان پیروز بگرداند».
- ۳- از رفعت و بلندی قرآن کریم این است که آن کتابی مکتوبی است که در سه جای قرار دارد: (۱) مکتوب در لوح محفوظ. (۲) مکتوب در صحیفه‌های که نزد ملائکه. (۳) و مکتوب در صحیفه‌های که نزد انسان‌ها قرار دارد.
- ۴- کسانی که به قرآن هدایت یافته‌اند همانا پرهیزگاران اند و هرکس از الله متعال ترس و پروای بیشتر داشته باشد به همان اندازه به قرآن راه یافته‌تر می‌باشد.

۵- بیان فضیلت تقوا و پرهیزگاری و پروا از الله تعالی در همه احوال، زیرا تقوا سبب هدایت و راه یابی بنده می‌شود و راه یابی با قرآن مشتمل بر هدایت علمی و عملی است.

۶- در میزان قرآن، اهل هدایت و تقوا قدوه و سرمشق دیگرانند.

۷- تربیت مردم بر راه و روش هدایت از چند طریق انجام می‌پذیرد: در رشد و ارتقا دادن عقل و احساس آنها. در راهنمایی آنها به آنچه که ایشان را به صلاح می‌کشد. در حمایت جوارح آنها در عملی نمودن آنچه بسود ایشان است. و در تقویت و ارقای روحی آنها بوسیله یقین و احسان.

﴿۳﴾ ایمان در لغت به معنای تصدیق جازم با عمل است و در اصطلاح عبارت از: اعتقاد درونی، تلفظ زبانی و عمل به ارکان و مسلمات آن، می‌باشد. اما «غیب» عبارت از اموری است قرآن و سنت از وجود و حدوث آن خبر داده است و عقل‌ها به آن پی برده نمی‌توانند، مانند علامات قیامت، عذاب قبر؛ نشر و حشر، صراط، میزان، جنت و دوزخ و غیره امور غیبی. و این صفت اولی پرهیزگاران است. امام مسلم در صحیح خود از عمر رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جواب به سوال جبریل علیه السلام از ایمان فرمود: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»^۱. «ایمان آنست که به الله، فرشتگان، کتاب‌ها و پیامبرانش و روز آخرت ایمان بیاوری، و همچنین به قدر اعم از خیر و شر آن ایمان داشته باشی».

صفت دومی پرهیزگاران برپا نمودن نماز است. برپاداشتن نماز عبارت از ادا کردن نماز در اوقات تعیین شده آن با رعایت نمودن ارکان و واجبات، سنن و رسم و روش و آدابی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله ادا نموده می‌باشد. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر (یقیمون الصلاة) می‌فرماید: یعنی نمازهای پنجگانه را برپا می‌دارند.

صفت سومی پرهیزگاران این است که زکات اموال شان را ادا می‌کنند. ابن جریر طبری به این نظر است که آیه عام است و هر نفقه را در بر می‌گیرد چه این نفقه زکات فرضی

باشد یا صدقات نفلی، بدون تفاوت گذاشتن در پرداخت صدقه فرضی و نفلی، بر اقارب و غیر آنان. و این رأی درست و صحیح است.

﴿۴﴾ صفت چهارمی پرهیزگاران این است که پیامبر ﷺ را در آنچه که از سوی الله ﷻ برای ایشان آورده است و نیز آنچه را پیامبران پیش از او برای امت‌هایشان آورده بودند تصدیق می‌کنند و میان پیامبران الهی تفاوتی قایل نمی‌شوند و آنچه را که ایشان از جانب الله ﷻ با خود آورده‌اند، انکار نمی‌کنند. و به روز آخرت یقین دارند. به این معنا که آن پرهیزگاران بدون هیچ شک و شبهه و تردیدی به زنده شدن پس از مرگ و حشر و نشر و سایر امور مربوط به آخرت مثل قیامت، صراط، میزان، جنت و دوزخ ایمان و باور دارند. نه کسانی که ادعا دارند که به پیامبران و کتاب‌های آسمانی پیشین ایمان آورده‌اند، در حالیکه به آنچه که پیامبر آخر زمان ﷺ با خود آورده است، کفر می‌ورزند.

﴿۵﴾ یعنی: حال کسانی که تقوی و باور به امور غیبی و آخرت و انجام فرایض را با هم جمع نموده‌اند چنین است که الله متعال نور و برهان و پایداری و صلاح را بر ایشان ارزانی داشته و آنان را بر این امور توفیق می‌دهد. و این مردمان اند که در دنیا و آخرت رستگاران اند. زیرا ایشان به وسیله ایمان داشتن به اوتعالی، فرشتگان، کتاب‌ها و پیامبران و انجام دادن کردار نیک و گفتار شایسته؛ هر آنچه را که از الله ﷻ خواسته‌اند، دریافت نموده‌اند.

از فواید آیات ۳-۴-۵:

۱- از اوصاف پرهیزگاران این است که به امور غیبی ایمان می‌آورند زیرا ایمان به امور محسوس و قابل دید ایمان گفته نمی‌شود چون انکار آن امکان ندارد. و این عظمت و بزرگی ایمان به غیب را می‌رساند؛ طوریکه روایت است که ابو عبیده ابن الجراح رضی الله عنه به رسول الله ﷺ گفت: ای رسول الله! کسی از ما هم بهتر خواهد بود؟ اسلام آوردیم و با شما جهاد کردیم. رسول اکرم رضی الله عنه فرمود: بلی، مردمانی بعد از شما هستند که به من ایمان می‌آورند در حالی که مرا ندیده‌اند!.

- ۲- همچنان از اوصاف پرهیزگاران برپا داشتن نماز است چه فرض باشد و چه نفل، با مراعات همه ارکان، واجبات، سنن، مستحبات و آداب آن.
- ۳- همچنان از اوصاف پرهیزگاران انفاق نمودن از آنچه که الله تعالی به ایشان روزی داده است می‌باشد و مشتمل بر انفاق واجب مانند زکات، و انفاق داوطلبانه مانند صدقات، و انفاق در سایر راه‌های خیر است.
- ۴- انفاق و صدقه از مال غضب شده باطل و غیر مقبول است زیرا غاصب در اصل مالک آن مال نیست بلکه به ناحق مال دیگران را غضب نموده است.
- ۵- این آیت زشتی بخل را می‌رساند زیرا انفاق کنندگان را مورد مدح قرار داده است. بدون شک بخل ورزیدن از صفات بدی است که قرآن کریم در چندین موضع از آن برحذر نموده است.
- ۶- از صفات پرهیزگاران ایمان به آنچه بر پیامبر اکرم خاتم الانبیاء ﷺ و آنچه بر سایر پیامبران پیشین نازل گردیده؛ است.
- ۷- همچنان پرهیزگاران به روز آخرت ایمان دارند. این آیه اهمیت ایمان داشتن به روز آخرت را بیان می‌دارد، بخاطر اینکه باور داشتن به روز آخرت انسان را به عمل نیک وامی‌دارد، برعکس کسانی که به آخرت ایمان ندارند انگیزه عمل در آنها وجود ندارد و تنها بخاطر دنیای خویش تلاش می‌ورزند چرا که هدف دنیوی هر وسیله‌ای را برایشان توجیه می‌کند لذا بخاطر حصول آن دست به هر عمل زشت می‌زنند.
- ۸- فلاح و رستگاری بنده مرتبط به موصوف بودن وی به صفات فوق است. و هر قدر در این صفات خلل ایجاد شود به همان اندازه از رستگاری وی کاسته می‌شود، چون به عقیده اهل سنت ایمان زیاد و کم می‌شود. به همین خاطر درجات اهل بهشت نظر به ایمانداری آنها متفاوت است، طوریکه در حدیث آمده است که: «همانا بهشتیان، صاحبان غرفه‌هایی را که بالاتر از آنان قرار دارند، مانند ستاره درخشان ودوری می‌بینند که در گوشه‌ای از شرق یا غرب آسمان به چشم می‌خورد. و این، بخاطر تفاضلی است که میان آنان وجود دارد». صحابه گفتند: ای رسول الله! اینها منازل انبیاست که دیگران به آن دست نخواهند یافت؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «بلی، اما سوگند به ذاتی که جانم در دست

اوست، کسانی که به الله ایمان بیاورند و پیامبران را تصدیق کنند» (به این منازل دست خواهند یافت).^۱

﴿۶﴾ یعنی: ای پیامبر! آنان که بر انکار رسالت تو و انکار آیات روشن و آشکاری که با خود آورده‌ای، اصرار ورزیدند؛ باوجود آن که حق برایشان واضح و روشن گشته است چنانکه هیچ گونه شک و شبهه‌ای در حقانیت آن باقی نمانده و به یقین کامل دریافته‌اند که تو راستگو و صادق هستی، این گروه از بیم دادن تو فایده‌ای حاصل نمی‌کنند، زیرا ایشان تنها از خواهشات نفس خویش پیروی می‌کنند.

﴿۷﴾ یعنی ایشان اصلاً نمی‌اندیشند، بنابراین، نور هدایت را نمی‌بینند و آنچه را که به نفع شان است نمی‌شنوند، زیرا حق را نپسندیدند و باکسی که آن را آورده ستیزه نمودند. پس بر دل‌هایشان پرده و قفلی نهاده شد که قادر به دیدن نور ایمان و اسلام نیستند. ابن جریر طبری رحمته می‌فرماید: «وقتی گناهان بر دل‌ها پیاپی فرود آید دل‌ها را چنان می‌پوشاند که دیگر نور هدایت به سوی آن راهی پیدا کرده نمی‌تواند و کفر چنان دامنگیر آن می‌شود که هیچگاه از آن رهایی نمی‌یابد».

گفتنی است که عبارت ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ در اینجا گرچه عام بوده و شامل همه کافران است؛ لیکن مقصود آیه عموم کافران نیست، بلکه آن عده از کافران است که الله تعالی به علم ازلی خویش دانسته است که ایمان نمی‌آورند و بر کفر می‌میرند، پس در ازل نوشته است که ایمان نمی‌آورند. و در این دو آیه از حال آنان خبر داده است که هر گونه حرص و کوشش در راه هدایت و اصلاح آنان نفعی ندارد. اما کسانی که الله تعالی بر آنان مهر کفر نه نهاده است، البته دعوت و راهنمایی آنان سودمند خواهد بود.

غرض از این دو آیه تسلی بخشیدن به رسول الله صلی الله علیه و آله است آنگاه که کافران دعوت ایشان را رد کرده و نپذیرفتند، نه اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله را از ایمان آوردن سایر کافران ناامید سازد.

همچنان در این آیه بیان عذری برای کافران نیست، بلکه ایشان به سبب عناد و سرکشی و پافشاری بر کفر و باطل؛ مستحق آن بوده‌اند که بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر زده، و چشم‌هایشان با پرده پوشانده شود.

از فواید دو آیت ۶-۷:

۱- تسلی بخشیدن به پیامبر اکرم ﷺ آنگاه که کفار دعوت ایشان را رد کرده و نپذیرفتند.

۲- آنان که وعده عذاب بر ایشان تحقق یافته ایمان نمی‌آورند، هرچند مژده و یا بیم داده شوند زیرا الله تعالی بر دل‌هایشان مهر نهاده است طوری که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۹۶﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۹۷﴾ [یونس: ۹۶-۹۷] «به راستی آنان که حکم پروردگارت بر آنان تحقق یافته است ایمان نمی‌آورند * و لو هر نشانه‌ای برایشان بیاید. تا آنکه عذاب دردناک را بنگرند».

ومی‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ﴿۱۹﴾﴾ [الزمر: ۱۹] «آیا کسی که وعده عذاب بر او تحقق یافته، تو [می‌توانی] کسی را که در آتش خواهد بود، نجات دهی؟». یعنی سرنوشت آنها آتش است و تو نمی‌توانی آنها را نجات دهی.

۳- هرگاه انسان با موعظه و پند دادن؛ ترس و بیمی از عذاب الهی در دلش راه نیافت وی شباهت به کفار دارد چون کفار از موعظه پند و عبرت نمی‌گیرند و اگر بسوی الله متعال دعوت شوند ایمان نمی‌آورند.

۴- محل آگاهی در وجود انسان قلب است نه ذهن و ذاکره.

۵- راه هدایت یافتن گاهی سمعی می‌باشد و گاهی بصری؛ زیرا با سمع گفته‌ها را می‌شنود و با بصر اشیا را مشاهده می‌کند، به این خاطر آیه و نشانه‌های الهی گاهی سمع را مخاطب قرار می‌دهد و گاهی هم بصر را.

مسأله: اگر گفته شود: آیا سبب مهر خوردن دل‌ها خودشان است یا امتحانی از جانب الله متعال است؟ در جواب باید گفت که الله تعالی سبب آن را در این آیه ذکر نموده است: ﴿فَلَمَّا رَأَوْا آذَانَ اللَّهِ قُلُوبَهُمْ﴾ [الصف: ۵]، «پس هنگامی که به انحراف گرایش یافتند، الله دل‌هایشان را منحرف ساخت». و در موضع دیگر می‌فرماید: ﴿فَبِمَا نَقْضِهِم

مَيِّتَقَهُمْ لَعَنَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَةً ﴿١٣﴾ [المائدة: ۱۳] «پس به [سزای] پیمان شکنی شان آنان را از رحمت خویش دور داشتیم و دل هایشان را سخت گردانیدیم».

آری! پند و اندرز اثر مفیدی در دل‌هایشان برجای نمی‌گذاشت و آیات و تهدیدات سودی به آنان نمی‌بخشید و هیچ تشویقی آنها را به انجام کارهای نیک وادار نمی‌کرد. و هیچ ترس و تهدیدی آنها را از انجام کارهای زشت باز نمی‌داشت. و بزرگترین سزا برای بنده اینچنینی این است که قلبش اینگونه باشد، زیرا خود را از هدایت و خیر محروم ساخته و به شر و بدی نایل آمده است.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ
وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾^۸

و از میان مردم هستند کسانی که می‌گویند: ما
به الله و روز قیامت ایمان آورده‌ایم اما آنها
مؤمن نیستند. ﴿۸﴾

يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا
يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾^۹

اینان الله و کسانی را که ایمان آورده‌اند فریب
می‌دهند و در حقیقت آنها فریب نمی‌دهند
مگر خودشان را ولی نمی‌فهمند. ﴿۹﴾

فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^{۱۰}

در دل‌هایشان بیماری (نفاق) است پس
الله، بر بیماریشان افزود و برای آنها به
سبب دروغی که می‌گفتند عذابی دردناک
است. ﴿۱۰﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا
إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾^{۱۱}

و هرگاه به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید،
گویند: همانا ما اصلاح‌گر هستیم ﴿۱۱﴾

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا
يَشْعُرُونَ﴾^{۱۲}

هان! (بدانید) آنان فساد کنندگانند ولی
نمی‌فهمند. ﴿۱۲﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ
قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ
هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ﴾^{۱۳}

و چون به آنان گفته شود: ایمان بیاورید
همان‌گونه که مردم ایمان آورده‌اند، گویند: آیا
ایمان آوریم همان‌گونه که بی‌خردان ایمان
آورده‌اند؟! هان، (بدانید) ایشان بی‌خردانند
ولی نمی‌دانند. ﴿۱۳﴾

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا
خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا
نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ﴾^{۱۴}

و هرگاه با کسانی که ایمان آورده‌اند روبرو
شوند، می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم، و چون
با شیطان‌های خود تنها شوند، می‌گویند: ما با
شما هستیم، و تنها ما (مؤمنان را)
مسخره‌کنندگان هستیم. ﴿۱۴﴾

﴿۸﴾ الله متعال در این سوره ابتدا از مؤمنان واقعی سپس از کافران واقعی یاد نمود، سپس سخن از گروه دیگری به میان آورد که همانا منافقان یا دورویانند. این گروه از دو گروه اولی نبوده بلکه به شکل گروه سومى پا به عرصه گذاشته‌اند. زیرا آنان در ظاهر با گروه اول و در باطن با گروه دوم موافقت دارند، ولی با آن همه حيله گری و نیرنگ‌هایی که بکار می‌بندند از اهل دوزخ اند بلکه در پایین‌ترین طبقه آن قرار دارند. منافقان بدتر و خطرناکتر از کافران بوده و الله ﷻ چنان عذاب دردناکی را برایشان در نظر گرفته که هیچ کس دیگر را دچار چنین سرنوشتی نخواهد کرد. الله تعالی در این سوره برای بیان اوصاف مؤمنان واقعی چهار آیه، و برای بیان اوصاف کافران دو آیه را نازل فرمود، اما برای بیان اوصاف منافقان سیزده آیه را نازل فرمود که این خود نشانگر خطرناک بودن این گروه می‌باشد.

نفاق و دورویی در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته تقسیم می‌گردد: نفاق اعتقادی و نفاق عملی:

۱- **نفاق اعتقادی:** این نوع نفاق انسان را از دایره دین بیرون رانده و باعث ماندگاری در آتش سوزان دوزخ و محرومیت از بهشت می‌گردد. این نوع منافقان که به ظاهر مؤمن و در درون کافر و بدخواهند، برای اسلام و مسلمانان خطرناک‌تر از کافران اصلی بوده و همواره در فکر گسترش منکرات و متزلزل ساختن صفوف به هم فشرده مؤمنان می‌باشند، ولی غافل از اینکه الله توانا پرده از روی شخصیت خیانتکارانه شان برداشته و آنها را خوار و ذلیل خواهد نمود. و منافقانی که در اینجا از آنان یاد شده از همین قبیل اند.

۲- **نفاق عملی:** این نوع نفاق که عبارت از متصف شدن به برخی از صفات و ویژگیهای - غیر متضاد با اصل ایمان - منافقان است، مانند: دروغ گویی، پیمان شکنی، تجاوز در دشمنی، خیانت در امانت و امثال آنها باعث خروج از دایره دین نشده و چنین کسانی همچنان مؤمن به حساب می‌آیند، زیرا گاهی برخی از صفات نیک و بد در انسان گرد آمده و به حسب کردار و صفاتش پاداش گرفته و مورد حساب و کتاب قرار خواهد گرفت.

یاران رسول اکرم ﷺ از وقوع در منجلاب نفاق بیم داشته و همواره با حذر و احتیاط پیش می‌رفتند، ابن ابی ملیکه رحمته می‌گوید: «خدمت سی تن از یاران پیامبر بزرگوار ﷺ رسیده‌ام که همه ایشان از گرفتار شدن در دام نفاق بیمناک بودند».

نکته مهم: بیمناک بودن برخی از یاران رسول اکرم ﷺ از دچار شدن به نفاق حاوی نکات مهم و درخور توجه است که برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

۱- اهتمام جدی ایشان به حفظ بنیان ایمان یکتاپرستانه که مبادا رسوبات شرک پاکی و زلالی‌اش را آلوده نماید.

۲- فروتنی آنان - ﷺ - و مغرور نشدن به کردارهایشان.

۳- حریص بودن ایشان بر ایجاد توازن میان دو صفت بنیادی بیم و امید و پرواز به وسیله آن به سوی پروردگار حسابرس و مهربان.

از فواید این آیه:

۱- اثبات بلاغت و فصاحت قرآن کریم در دسته بندی؛ چون نخست سوره البقره با صفات مؤمنان خالص آغاز گردید سپس صفات کافران خالص را یادآور شد و پس از آنها صفات منافقان را بیان نمود.

۲- تنها ادعای محض با زبان برای انسان سودی نمی‌بخشد طوریکه فرمود: «و از مردم هستند کسانی که می‌گویند: ما به الله و روز قیامت ایمان آورده‌ایم اما آنها مؤمن نیستند».

۳- منافقان ایمان ندارند و مؤمن گفته نمی‌شوند هرچند خودشان ادعای ایمان کنند، پس آیا آنها را می‌توان مسلمان نامید؟ جواب: اگر مقصد از مسلمان خواندن آنها تسلیم شدن ظاهری شان به اسلام باشد پس می‌توان آنها را مسلمان نامید، اما اگر هدف از مسلمان خواندن آنها اسلام قلبی و بدنی باشد پس در این صورت آنها مسلمان هم گفته نمی‌شوند.

۴- ایمان حقیقی آن است که قلب و زبان با آن مطابقت داشته باشد زیرا در آیه‌ی؛ آنها گفتند: ایمان آوردیم - با زبان‌ها نه با قلب‌ها- لذا ایمان از آنها نفی شده است چون تنها اقرار به زبان ایمان گفته نمی‌شود بلکه قلب آن را تصدیق کند تا اثر آن در اعضا ظاهر گردد.

﴿۹﴾ منافقان به گمان خود الله ﷻ را می‌فریبند؛ ولی در واقع ایشان خود را فریب می‌دهند البته حيله و نیرنگ با ذاتی که فریب نمی‌خورد در حقیقت خود را فریب دادن است زیرا حيله گری با آن کسی ممکن است که از رازهای نهانی دیگران باخبر نباشد اما منافقان این حقیقت را درک نکردند که الله ﷻ از ظاهر و باطن آنان آگاه است. و این چنین هر حيله گری زشت پیامدهای بدی داشته به زیان صاحبش می‌انجامد، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ [فاطر: ۴۳] «وحيله گری زشت جز گریبانگیر خود حيله گران نمی‌گردد».

از فواید این آیه:

۱- بیان صفت ویژه منافقان و آن اینکه همواره با مسلمانان از مکر و فریب و دروغ استفاده می‌کنند. به همین خاطر الله متعال در سوره المنافقون پیامبر ﷺ و امت اسلامی را از این گروه خطرناک برحذر داشته و دشمن خوانده است: ﴿هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرهُمْ﴾ [المنافقون: ۴] «آنان دشمن‌اند. پس از آنان برحذر باش!». (هم العدو) دلالت بر حصر می‌کند؛ یعنی ای مسلمانان یک دشمن بیشتر ندارید و آن هم منافقین هستند. دشمن همین است و بس. پس نسبت به آنها کمال احتیاط را داشته باشید.

۲- لزوم احتیاط از منافقان، چون وقتی کسی به شما بگوید: فلان شخص فریبکار است بدون شک با آن شخص محتاطانه تعامل می‌کنید. اگر کسی بگوید: چگونه می‌توان منافق را شناخت؟ در جواب باید گفت که بارزترین صفت منافقین دورویی آنها می‌باشد و رفتار ظاهری آنها با آنچه در باطنشان می‌گذرد متفاوت است. مثلا در پیش روی مسلمان داد از اخلاص و دین دوستی و محبت با اسلام و مسلمانان می‌زند، ولی در پشت سر، علیه اسلام و مسلمانان صحبت می‌کند، به دین تمسخر می‌کند و برنامه‌های دشمنان اسلام را تأیید و از آن ابراز رضایت می‌کند.

۳- نیرنگ‌های زشت جز دام‌گیر اهلش نمی‌گردد، منافقان به گمان خود الله تعالی را فریب می‌دهند، در حالیکه ضرر فریبکاری‌هایشان به خودشان برمی‌گردد و نمی‌توانند به مسلمانان آسیبی برسانند.

۴- کردار بد بصیرت و فراست و هوشیاری انسان را از بین می‌برد، لذا منافقان امور ظاهری را نمی‌توانند درک کنند و نمی‌فهمند که در حقیقت خود را می‌فریبند نه الله و مؤمنان را.

﴿۱۰﴾ مراد از بیماری در اینجا فساد در عقاید و باورهای منافقان است که با شک و دورویی یا با انکار و تکذیب، دل‌هایشان از قبول حق عاجز مانده است. وقتی منافقان نعمت‌ها و احسان‌های دنیوی و اخروی پی در پی و متداوم الله متعال بر رسول اکرم ﷺ را می‌دیدند بر بیماریشان افزوده می‌شد به گونه‌ای که به مرض شک و تردد بیش از پیش گرفتار شده و حسرت و رنج و اندوه مستمر و نفاق شدید ایشان را فرا می‌گرفت. پس به سبب ادعای دروغین ایمان، به عذاب دردناکی گرفتار شدند.

در کلمه (یکذبون) دو قرائت وارد شده است:

اول: «یکذبون» که معنایش این است: در دعوی ایمان به الله تعالی و روز آخرت دروغ می‌گویند.

دوم: «یکذبون» و معنایش این است: الله تعالی و رسول او را در آنچه خبر داده‌اند تکذیب می‌کنند. و البته هر دوی این صفات در منافقان موجود است.

آری! منافقان از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان ناراحت می‌گردند و در رسیدن بدی و بلا به مسلمانان چنین‌اند که تا زمانی مصیبت بر ایشان کاملاً فراگیر و همه‌جانبه نباشد، و به اصطلاح، کارد به استخوان نرسد، خوشحال نمی‌شوند. و بنابر عداوت و دشمنی شدیدی که منافقان با مسلمانان در درونشان دارند، آثار آن در کردار و صفات شان ظاهر می‌گردد، ایشان کافران را دوست خود می‌گیرند، و از دوستی با مسلمانان فاصله می‌گیرند، اسرار مسلمانان را به کفار می‌رسانند، و با آنها همدست و هم‌رمز شده آنان را تشویق می‌کنند تا برضد مسلمانان به جنگ برخیزند، و مسلمانان را نابود ساخته یا حداقل بر آنان مسلط گردند، و در این راه از هیچ وسیله‌ای دریغ نمی‌کنند.

از فواید این آیه:

۱- اگر بنده بسوی حق گرایش نداشته باشد قلب وی بیمار است و با زیادت مرض کیفر داده می‌شود و قلب‌های منافقان همین گونه است و بیماری قلبی آنها بر دو نوع

۷- بیان زشتی و بدی دروغ، زیرا سبب عقوبت الهی می‌گردد. پیامبر اکرم ﷺ دروغ را از خصلت‌های منافقان دانسته و می‌فرماید: «نشانه منافق سه چیز است: وقتی سخن گوید دروغ می‌گوید...»^۱.

اگر کسی بپرسد چگونه منافقان الله تعالی را فریب می‌دهند در حالی که الله متعال از درون قلب‌هایشان آگاه است؟ جواب این است که وقتی منافق به اسلام تظاهر می‌کند به گمان خویش الله تعالی را فریب داده است!! و مسلمانان نیز نظر به ظاهر حالش به صفت یک مسلمانی با وی معامله می‌کنند و احکام مسلمان بر وی جاری می‌گردد و به این صورت به حکم اسلام پناه می‌برند. چون شریعت به ظاهر حال شخص حکم می‌کند و الله تعالی بر اسرار همه مطلع است. لذا جان و مال منافقان با وجود عداوت شدید درونی‌شان با اسلام و مسلمانان، در امان می‌ماند.

﴿۱۱﴾ و چون به منافقان گفته شود با نفاق و دوستی با کفار و متفرق و متنفر ساختن مردم از ایمان آوردن به پیغمبر ﷺ و قرآن کریم فساد را برپا نکنید زیرا با همچو اعمال فساد انگیزتان در زمین فساد و تباهی رخ می‌دهد و باعث هلاکت مردم و ویرانی شهر و دیار آنان می‌گردد، می‌گویند: ما مصلحانیم و جز خیر و صلاح مردم چیز دیگری را نمی‌خواهیم.

آری! منافقان همیشه زیر نام اصلاح و خیرخواهی، مانع دعوت بسوی الله ﷻ و جهاد در راه او و امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند و مردم را از اسلام و تعالیم والای آن با مکر و حیلۀ شیطانی‌شان متنفر می‌سازند، ایشان با برقرار کردن پیوند دوستی با کفار، مردم را از قرآن کریم و تعالیم والای آن متفرق می‌سازند، سپس کارهای زشت و فساد افروزی خود را اصلاح می‌نامند! و ادعا دارند که ما مردمانی مصلحیم! و در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم! و این روش منافقان در هر زمان و مکان است که فسادشان را در قالب صلاح معرفی می‌کنند و مؤمنان را به جهل و نادانی و نافهمی و کم علمی متهم می‌کنند.

﴿۱۲﴾ اما الله ﷻ ادعاهای دروغین ایشان را با شیوه رسا و بلیغ رد نموده آنان را در صف مفسدان قرار می‌دهد و ایشان را به صفت فسادگری در زمین که خاصیت حقیقی آنان است معرفی می‌کند و می‌فرماید: (هان! بدانید) آنان فساد کنندگانند ولی نمی‌فهمند). منافقان نمی‌دانند که خود در حقیقت فسادکارانند زیرا با مؤمنان و رهروان راه حق دشمنی ورزیده مانع ایمان آوردن مردم به الله ﷻ و رسول او ﷺ و کتاب باعظمتش می‌گردند که این خود فسادکاری آشکار در زمین است.

از فواید این دو آیه (۱۱-۱۲):

- ۱- نفاق و منافقت که همانا اظهار نمودن اسلام و پنهان داشتن کفر است از بزرگترین فسادها در روی زمین است.
- ۲- بزرگترین مصیب این است که فساد برای انسان چنان مزین شود که حتی خود را مصلح و عمل خود را اصلاح بدانند.
- ۳- غیر از مؤمن نظر قاصر و کوتاه دارد زیرا اصلاح را تنها در امور زندگانی می‌بیند، در حالیکه حقیقت اصلاح این است که وفق منهج شریعت گام بردارد.
- ۴- هرکس چیزی را ادعا کند ادعایش قابل پذیرش نیست و صادق شمرده نمی‌شود طوری که منافقان ادعا کردند که ما مصلحان هستیم!! لیکن الله تعالی این ادعای کاذبشان را تکذیب نموده فرمود: «هان! بدانید) آنان فساد کنندگانند».
- ۵- امکان دارد انسان به فساد و تباهی در روی زمین مبتلا شود ولی به فسادکاری خود پی نمی‌برد، طوری که آیه می‌فرماید: (ولی نمی‌فهمند). بلکه خود را از بهترین افراد جامعه قلمداد می‌کند!!

۶- رد الله متعال در این آیه بر ادعای کاذب منافقان بسیار قوی است، زیرا فساد آنها را با سه ابزار توکیدی تأکید نمود: {ألا} و {إن} و {هم}.

﴿۱۳﴾ وقتی به منافقان گفته شود ایمان بیاورید همانطور که یاران رسول اکرم ﷺ ایمان آوردند، از روی استهزاء و توهین و تحقیر به مؤمنان می‌گویند: آیا مانند نادانان و ابلهان و کم‌خردان ایمان بیاوریم؟! اما الله متعال این صفت نادانی و بیخردی و ابله‌ی را

به خودشان نسبت داده و آن را منحصر به خودشان گردانید و فرمود: (هان، بدانید) ایشان بی خردانند ولی نمی دانند).

از فواید این آیه:

۱- دعوت دادن منافق بسوی خیر سودی ندارد، زیرا عمق عداوت و دشمنی که با اسلام و مسلمانان دارد به او اجازه نمی دهد که حق را بپذیرد و ایمان بیاورد؛ بلکه مؤمنان را به تمسخر گرفته می گوید: «آیا مانند نادانان و کم خردان ایمان بیاوریم».

۲- منافقان در هر زمان و مکان خودپسند و مغرور و متکبر هستند از این رو قرآن سخن تحقیر آمیز آنان نسبت به مؤمنان را بیان نمود: «آیا مانند نادانان و کم خردان ایمان بیاوریم».

۳- بیان شدت طغیان و سرکشی منافقان آنگاه که گفتند: «آیا ایمان بیاوریم». و این نشان دهنده نهایت طغیان این گروه است به این خاطر الله متعال در آیه بعدی فرمود: «در سرکشی خویش سرگردان می مانند».

۴- دشمنان الله متعال، دوستان الله را با صفاتی توصیف می کنند که سبب تنفر دیگران از ایشان گردد، مثلاً پیامبر اکرم ﷺ را دیوانه و ساحر و شاعر گفتند تا مردم از حقیقت دعوت آن جناب دور باشند. همچنان منافقان زمان پیامبر ﷺ مسلمانان را بی خرد و نادان خواندند تا آنها را در جامعه بی ارزش جلوه دهند. به این ترتیب ورثه انبیاء یعنی علما نیز آماج این اتهامات قرار می گیرند. ولی اگر الله تعالی هدایت کسی را بخواهد دسایس دشمنان نمی تواند مانع هدایت کسی شود چون دشمنان اسلام برای ممانعت از راه الله تعالی دو راه را در پیش می گیرند: یکی تبلیغات سوء و دیگری مقابله با زور و سلاح طوریکه می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا ﴿۳۱﴾ [الفرقان: ۳۱] «و اینگونه برای هر پیامبری دشمنانی از مجرمان قرار دادیم، و همین بس که پروردگار تو راهنما (در مقابل تبلیغات سوء دشمنان) و یاور (در مقابل زورگویی آنها) باشد».

۵- برعکس ادعای منافقان، آنگاه که مؤمنان را بی خرد خواندند؛ هرکس ایمان نیاورد خودش نادان و بی خرد است طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يَّرْعَبْ عَن مِّلَّةِ

﴿إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [البقرة: ۱۳۰] «و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد، مگر آن کس که خویشتن را (به نادانی و بی‌خردی انداخته و) خوار دانسته و نشناسد؟!».

۶- وعده الله تعالی به مؤمنان تحقق یافتنی است طوری که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الحج: ۳۸] «به راستی الله از مؤمنان دفاع می‌کند». پس اگر با قول بر مؤمنان تعرض صورت گیرد، الله تعالی با قول از آنها دفاع می‌کند، مثلاً در این آیه منافقان گفتند: «آیا ایمان آوریم همان گونه که بی‌خردان ایمان آورده‌اند». الله متعال در دفاع از مؤمنان فرمود: «هان، ایشان بی‌خردانند ولی نمی‌دانند». یعنی شما منافقان بی‌خردید نه مؤمنان. و اگر با فعل بر مؤمنان تجاوز صورت گیرد، الله تعالی دفاع فعلی از مؤمنان می‌کند. این فرموده الله تعالی را در دفاع از مؤمنان بنگرید: ﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَيَّنُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾ [الأنفال: ۱۲] «(و به یاد آور) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند؛ ثابت قدم دارید، به زودی در دل کسانی که کافر شدند؛ ترس و هراس می‌افکنم، پس بر فراز گردن‌ها بزنید، و همه انگشتان‌شان را بزنید (و قطع کنید)». و این نصرت الهی مشروط به آن است که ما ایمان و یقین کامل و توکل صادقانه به الله تعالی داشته باشیم و غیر از او تعالی از هیچ کسی نهرسایم.

۷- بیان جهل و نادانی منافقان، زیرا الله تعالی علم را از آنها نفی نموده است: (ولی نمی‌دانند) به راستی که منافقان جاهل‌ترین مردم هستند زیرا راه فریب و دروغ را در پیش گرفته‌اند و از سفاقت و بی‌خردی خود غافل‌اند. آیا این جهالت و سفاقت نیست که این گروه خط مشی خود را مشخص نمی‌کند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در می‌آید و استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت و توطئه و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمارد؟!!

﴿۱۴﴾ منافقان هرگاه با مسلمانان روبرو شوند از روی نفاق و دروغ و ظاهر سازی می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم، اما وقتی با پیشوایان و بزرگان خود که همانا سازمان دهندگان شر و فساد هستند خلوت کنند می‌گویند: ما در کفر و نفاق خود پایدار می‌باشیم

و موافقت ما با مسلمانان و اظهار نمودن ایمان ما تنها از روی استهزاء و تمسخر به آنان می‌باشد و در باطن امر نه با مؤمنان موافقیم و نه به آنان تمایلی داریم.

بدون شک نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر ﷺ نبوده است و در هر جامعه‌ای این گروه وجود دارند، منتهی باید بر اساس معیارهای حساب شده‌ای که قرآن برای آنها بدست می‌دهد شناسائی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند.

گرچه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانانند، اما باطناً دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود، هر چند در افراد مؤمن هم باشد که به عنوان خصلت‌های نفاق شناخته می‌شود.

مثلاً در حدیث متفق علیه^۱ می‌خوانیم: «چهار خصلت هست که اگر همگی در یک فرد باشند، او منافق خالص است، و هرکسی خصلتی از آنها در او باشد خصلتی از نفاق در او وجود دارد. تا این که آنها را بگذارد: هرگاه سخن بگوید، دروغ باشد و هرگاه وعده داد، وعده خلافی کند، و هرگاه کسی به او اطمینان کند و امین بشمارد، خیانت نماید و هرگاه عهد و پیمان ببندد آن را نقض کند».

۱- صحیح بخاری (۳۴ و ۳۱۷۸) صحیح مسلم (۵۸).

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ﴾

الله آنان را مسخره می نماید و رهایشان می کند
تا کورکورانه، در گمراهی و سرکشی خویش
سرگردان بمانند. ﴿۱۵﴾

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا
رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۶﴾

آنان کسانی اند که گمراهی را به هدایت
خریدند پس تجارت آنها سودی نداد و
هدایت یافتگان نبودند. ﴿۱۶﴾

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا
أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۱۷﴾

مثال آنها مانند مثال کسی است که آتشی
برافروخته پس چون اطرافش را روشن
ساخت، الله نورشان را بُرد و در
تاریکی هایی که نمی بینند رهایشان کرد.

صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۱۸﴾

﴿۱۷﴾

(در حقیقت آنان) کرانند، گنگانند، کورانند
پس آنها(به راه حق) باز نمی گردند ﴿۱۸﴾.
یا همچون بارانی (است که) از آسمان (فرو
ریزد و) در آن، تاریکی ها و رعد و برق باشد،
به سبب صاعقه ها از ترس مرگ، انگشتان
خود را در گوش هایشان فرو می برند، و الله به
کافران احاطه دارد. ﴿۱۹﴾

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ
وَبَرْقٌ يَّجْعَلُونَ أَصْبِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ
الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ
بِالْكَافِرِينَ ﴿۱۹﴾

نزدیک است که برق (آسمان)، چشمانشان را
برباید. هرگاه که اطرافشان را روشن نماید، در
(روشنایی) آن راه می روند و هنگامی که
اطرافشان تاریک شود، می ایستند و اگر الله
می خواست گوش ها و چشم هایشان را از بین
می برد. همانا الله بر هر چیز توانا

يَكَادُ الْبَرْقُ يُخْطِفُ أَبْصَرَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ
لَهُمْ مَسْوُومٌ فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ
اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۰﴾

است ﴿۲۰﴾.

﴿۱۵﴾ الله متعال در برابر تمسخر و استهزای منافقان نسبت به مؤمنان، آنان را در فرصت مناسب مجازات می‌کند و با دفاع نمودن از مؤمنان راستین و فرود آوردن خواری و ذلت و حقارت بر منافقان، از ایشان انتقام می‌گیرد. زیرا منافقان مؤمنان را مورد تمسخر قرار می‌دادند پس الله ﷻ هم خود ایشان را مسخره می‌کند و آنان را مهلت می‌دهد تا هرچه بیشتر در طغیان و سرکشی و کفرشان حیران و سرگردان و متردد بمانند.

از فواید این دو آیه (۱۴ و ۱۵):

۱- بیان ذلت و حقارت منافقان، زیرا انسان منافق خائن است و خائن همواره و در هر جا خایف می‌باشد چنانکه این آیه می‌فرماید که هرگاه با مؤمنان روبرو شوند، از ترس می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم! ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، و از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم! همچنان وقتی با دوستان شیطان صفت خود به خلوتگاه می‌روند از ترس آنها می‌گویند: ما با شما نیستیم! و اگر می‌بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می‌کنیم ما مسخره‌شان می‌کنیم! ما بر افکار و اعمالشان در دل می‌خندیم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شما نیستیم.

۲- الله متعال شاید به ظالم مهلت دهد تا در طغیان خود دوام داده و فرو رود. پس انسان‌های سرکش و نافرمان که به احکام الله تعالی گردن نمی‌نهند باید بدانند نعمت‌هایی که در دسترس دارند شاید استدراجی از جانب الله باشد، چنانکه رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَيُمِي لِلظَّالِمِ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ»^۱ «الله متعال ظالم را مهلت می‌دهد تا آنگاه که وی را گرفتار نماید، رهایش نمی‌سازد» و بعد این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنَ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾^{۱۳} [هود: ۱۰۲] «و این چنین است عذاب پروردگارت هرگاه شهرهایی را عقاب دهد که مردمانشان ظالم باشند، به راستی عذاب او دردناک و سخت است».

سوال: چگونه بدانیم که الله تعالی نعمت‌های خود را بخاطر استدراج به بنده داده است؟ جواب: هرگاه انسانی را دیدید که پابند و ملتزم به شرع الهی است و نعمت‌های

الله تعالی از هرسو به وی رو می‌آورد، بدانید که این بنده بخاطر بندگی‌اش از این نعمت‌ها برخوردار است. و اگر دیدید که شخص مرتکب گناه و زشتی‌ها می‌شود ولی از نعمت‌های فراوانی برخوردار است پس بدانید که این استدراج است. یعنی به تدریج به سوی هلاکت و نابودی در دنیا و یا آخرت نزدیک می‌شود.

و این بلا و مصیبت در جوامع امروزی بسیار به نظر می‌خورد که شخص و یا اشخاص و یا جامعه‌ای در مظاهر مادی و نعمت‌هایی که یکی بعد از دیگری در اختیارشان قرار گرفته، به زیاده روی در معصیت و کفر و عناد می‌پردازند و به تدریج و بدون توجه به سوی هلاکت و نابودی نزدیک می‌شوند و از الله و نتایج کارهای خود غافل می‌گردند.

۳- انسان طغیانگر چون از هوی و هوس خود پیروی می‌کند، لذا وی از درک حق و حقیقت کور بوده حاضر به پذیرفتن آن نیست. همچنان کسانی که قول اشخاص را بر قول پیامبر ﷺ مقدم می‌دانند طغیانگراند طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾﴾ [الحجرات: ۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر الله و رسولش پیش دستی مکنید، و از الله پروا بدارید، بی‌گمان الله شنوای داناست».

﴿١٦﴾ منافقان گمراهی را با هدایت مبادله و معاوضه کردند. ضلالت به معنای حیرانی و سرگردانی و انحراف از راه راست و گم کردن راه هدایت است. وقتی منافقان گمراهی را گرفتند و در مقابل آن، راه راست را دادند بدون شک که در این تجارت خسارتمند شدند زیرا خریدن کفر به جای ایمان و ترک نمودن هدایت به سوی گمراهی و ترک نمودن جماعت به سوی جدایی و ترک نمودن امنیت به سوی ترس و هراس و بالاخره ترک نمودن سنت به سوی بدعت تجارتي است که صاحب آن هرگز سودی از آن نخواهد برد.

از فواید این آیه:

۱- بیان بی‌خردی منافقان، زیرا چنان به گمراهی متمایل شدند، همان طور که مشتری و خریدار به متاع مورد نظرش علاقه‌مند و دلبسته است و اموال با ارزش خود را برای بدست آوردن آن خرج می‌کند. این مثال، بهترین مثال است، زیرا گمراهی را به متاع، و

هدایت را به پول و بها تشبیه نموده است، پس آنها هدایت را خرج کرده و در برابر آن گمراهی را بدست آورده‌اند. این است تجارت شوم که بسیار تجارت بدی است.

۲- انسان گاهی گمان می‌کند که عمل نیکی را انجام داده است در حالیکه عمل او از بدترین اعمال است طوریکه منافقان چنین گمانی دارند.

۳- منافقان در آنچه که گمان منفعت بردن از آن را دارند خسارتمند هستند، طوریکه آیه فرمود: (پس تجارت آنها سودی نداد). مسلماً این چنین بازرگانی و تجارتنی سودی نخواهد داشت، بلکه در این کار بزرگترین ضرر را متحمل خواهد شد؛ ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الزمر: ۱۵] «بگو: همانا خسارتمندان (حقیقی) کسانی هستند که جان و اهلشان را در قیامت از دست داده‌اند هان! این همان زیان و خسارت آشکار است».

۴- مدار سود و فایده پیروی از هدایت است، پس هرکس از آن پیروی کرد سود برد و هر کسی مخالفت نمود خسارتمند شد. بنابراین الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالْعَصْرُ﴾ ۱ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ﴾ ۲ ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾ ۳ ﴿[العصر: ۱-۳]. «قسم به زمان. * که به تأکید انسان در زیانکاری است. * مگر آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و همدیگر را به شکیبایی توصیه نموده‌اند».

۵- این گروهی که بر نفاق خو گرفته‌اند هدایت نمی‌شوند چون گمان می‌برند که کار نیک می‌کنند. لذا به حق بر نمی‌گردند و این خصلت در هر فاسق و مبتدع وجود دارد؛ زیرا گمان می‌برد که وی برحق است و دیگران بر باطل. بنابراین انسان‌های عامی و ساده به مراتب از اینها بهترند.

۶- مؤمنان با کردار و گفتار سعی در پاکسازی جامعه از آلودگی و فساد و آراستن آن به خوبی‌ها دارند، ولی منافقان در مسیری بر عکس، نهی از معروف و امر به منکر را پیشه می‌کنند و در پوشش اصلاح و پیراستن جامعه از آلودگی‌ها تلاش می‌کنند که فساد، فراگیر و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود تا بتوانند در چنان محیط آلوده‌ای به اهداف شوم خود برسند.

﴿۱۷﴾ حالت منافقان چنین است که نور ایمان را از مؤمنان برگرفتند و خود دارای صفت ایمان نبودند. بنابراین به طور موقت از نور آنان استفاده کردند و به این وسیله جان و مالشان در امان ماند و به نوعی امنیت در دنیا دست یافتند. در چنین حالتی ناگهان مرگ بر آنها یورش برده و استفاده از این نور را از آنان سلب نموده اند و اندوه و غم و عذاب فراوانی آنها را فرا می‌گرد، و تاریکی قبر و تاریکی کفر و تاریکی نفاق و تاریکی گناهان بر آنها چیره می‌شود، و به دنبال این همه تاریکی، آتش جهنم که بد جایگاهی است آنها را در فراخواهد گرفت.

ابن مسعود رضی الله عنه و جمعی دیگر از صحابه رضی الله عنهم در تفسیر این آیه فرموده‌اند: «پس از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه؛ گروهی از مردم در ظاهر اسلام را پذیرفته ولی در باطن امر نفاق را پیشه خویش ساختند، پس داستان آنان همانند داستان کسی است که گرفتار ظلمت و تاریکی شده و آتشی را برمی‌افروزد و این آتش پیرامون وی را روشن می‌سازد، به طوری که می‌تواند اطرافش را ببیند تا به این وسیله از افتادن در آنچه که موجب آزار وی می‌شود بپرهیزد، در این اثنا آتش وی خاموش می‌شود و در نتیجه او حیران و مبهوت برجای خود می‌ایستد و نمی‌داند که چگونه خود را از اشیای مودی پیرامونش حفظ نماید! این است حال منافقی که در ظلمت شرک به سر می‌برد و همین که اسلام را پذیرفت و حلال را از حرام و خیر را از شر باز شناخت و از این نعمت‌ها برخوردار گشت، ناگهان کافر می‌شود و حالش چنان واژگون می‌گردد که حلال را از حرام و خیر را از شر باز نمی‌شناسد». این روایت را ابن کثیر و فخر رازی در تفاسیرشان و ابوحفص دمشقی در «اللباب فی علوم الکتاب» ذکر نموده‌اند.

﴿۱۸﴾ یعنی کسانی که این آتش را افروختند پس از خاموش شدن آن کر شدند طوری که صدای هیچ صدا کننده‌ای را که به سوی راه مستقیم ایشان را فرا می‌خواند نمی‌شنوند و از دریافت نیکی و هدایت عاجزند. همچنان حال ایشان مانند گنگانی است که نمی‌توانند از راهی که به منزل مقصود می‌رساند بپرسند. همچنان ایشان کوراند و راه هدایت را نمی‌یابند مانند نابینایی که راه را در پیش گرفته نمی‌تواند و قادر به بازگشت به راه خویش نیست. اهل نفاق، کسانی که مسلمان شدند و سپس کافر گشتند نیز مانند

نابینایانی اند که راه را نمی‌یابند. آری! منافقان از بازگشت به سوی حق و راه مستقیم روی گردانند و از کجروی و گمراهی دست بردار نیستند.

از فواید این دو آیه (۱۷-۱۸):

۱- قرآن کریم برای فهم معقولات محسوسات را مثال می‌آورد تا فهم و درک موضوع را به مخاطب نزدیک سازد.

۲- منافقان نوری در دل ندارند و اگر چیزی از آن را دریابند تا بوسیله آن ظاهرسازی کنند به زودی زایل می‌گردد؛ زیرا ایمان در دل‌هایشان مستقر نمی‌گردد. طوریکه الله تعالی در سوره المنافقون در مورد این گروه بیان داشته: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾ [المنافقون: ۳] «این به آن خاطر است که ایمان آوردند سپس کفر ورزیدند پس بر دل‌هایشان مهر نهاده شد و آنان در نمی‌یابند».

۳- الله تعالی منافقان را موافق آنچه از تاریکی و ظلمتی که در دل دارند کیفر می‌دهد یعنی نور را از دل‌هایشان می‌برد. آن هم به سبب آنچه که خودشان بدست آوردند. طوریکه در موضع دیگر فرمود: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ [الصف: ۵] «پس هنگامی که (از حق) منحرف گشتند، الله دل‌هایشان را منحرف ساخت».

۴- الله متعال گوش‌های منافقان را کر ساخته است که از شنیدن حق عاجزند و اگر بشنوند از آن نفع نمی‌برند طوری که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ [الأنفال: ۲۱] «و مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیدیم و آنها نمی‌شنوند».

۵- منافقان مانند گنگ نمی‌توانند به حق زبان باز کنند و مانند کور نمی‌توانند حق را ببینند.

۶- منافقان از گمراهی و جهالتشان بر نمی‌گردند، زیرا گمان می‌برند که خودشان برحقند و دیگران بر باطل. بنابراین این گروه تنها در ظاهر با مؤمنان اند و در باطن با کافران، و آنچه را که انسان در دل دارد مشکل است که از آن برگردد.

﴿۱۹﴾ الله ﷻ در اینجا باران را برای قرآن کریم مثل آورده است. یعنی: مؤمنانی که به قرآن ایمان آورده‌اند مانند گیاهان و درختانی‌اند که بوسیله باران سیراب و بارور می‌شوند اما کسانی که نفاق پیشه نموده و به قرآن ایمان نیاورده‌اند مانند بارانی است که تاریکی‌ها و رعد و برق به همراه دارد و ایشان را مرعوب و بیمناک می‌گرداند. آری! در این قرآن آیات تکان دهنده‌ای است که منافقان را در ترس و بیم می‌اندازد مانند کسی که از شدت تاریکی و بانگ‌های خوفناک و باران شدید احساس خطر می‌کند و به جایی پناه می‌برد که هرگز در آن نمی‌تواند پناه یابد. منافقان نیز راه دیگری جز این نیافتند که گوش‌هایشان را از شنیدن آیات قرآن کریم ببندند. ولی الله متعال از هر سو و جهتی بر کافران احاطه دارد و بر آنان کاملاً مسلط است. «احاطه» بمعنای: محاصره نمودن از تمامی جوانب است طوری‌که شخص محاصره شده به هیچ وجه نمی‌تواند خود را از این حصار نجات دهد و فرار نماید.

﴿۲۰﴾ ﴿يَكَادُ الْبَرُّ يُخْطَفُ أَبْصَرَهُمْ﴾ (گویی چیزی نمانده که برق آسمان، چشمانشان را برباید) یعنی: نزدیک است آیات محکم قرآن کریم اسرار منافقان را برملا سازد، (و چون اطرافشان را روشن نماید، قدمی به جلو بر می‌دارند) یعنی: چون اموال و فرزندان شان بسیار شود، یا به غنیمت و فتح دست یابند، راه حق را پیش گرفته و می‌گویند: به راستی دین محمد ﷺ راست و حق است بنابراین بر آن استقامت می‌ورزند) و هنگامی که اطرافشان تاریک شود، می‌ایستند) یعنی: وقتی اموال و دارایی منافقان نابود گردد یا مصیبتی بر آنان رسد، می‌گویند: این به سبب پیروی ما از دین محمد ﷺ است، آنگاه مرتد شده به کفر باز می‌گردند. اما منافقان نمی‌دانند الله تعالی آنقدر توانا و قدرتمند است که اگر الله بخواهد، بدون رعد و برق و با دیگر اسباب، شنوایی و بینایی حسی و ظاهری ایشان را همچون شنوایی و بینایی باطن آنها می‌گیرد، چون الله تعالی بر هر چیزی تواناست. در اینجا الله متعال قدرت و تسلط خود را بر انجام هر کاری بیان می‌دارد تا منافقان بدانند که او تعالی بر همه چیز حاکم و مسلط است.

دو مثلی را که الله تعالی درباره منافقان آورده است با هم فرق دارد:

مثل اول: در شأن آن عده از منافقانی است که ایمان آوردند سپس به کفر برگشتند، لهذا قرآن کریم در بیان حال ایشان چنین فرمود: ﴿أَسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ وَّ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ...﴾ [البقرة: ۱۷] یعنی اندکی از نور و روشنایی ایمان در دل‌هایشان درخشید اما ثابت و پابرجا نشد بلکه خاموش گردید و دل‌هایشان دوباره تاریک شد. چنانکه در سوره المنافقون می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [المنافقون: ۳] «این به خاطر آنست که ایمان آوردند سپس کفر ورزیدند پس بر دل‌هایشان مهر نهاده شد و آنان در نمی‌یابند».

مثل دوم: در شأن منافقانی است که قطعا ایمان نیاورده‌اند و از همان روز اول تاریکی‌ها دل‌های ایشان را فرا گرفته بود، لهذا الله تعالی در وصف حال ایشان فرمود: ﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ...﴾ [البقرة: ۱۹] (و یا همچون کسانی‌اند که به باران تندی گرفتار شده باشند که از آسمان فرو ریزد و در آن، تاریکی‌ها باشد). پس اینان هرگز طعم ایمان را نچشیده‌اند و تنها به خاطر بیم از شمشیر مسلمانان خود را مسلمان معرفی کردند.

هرگاه بنده مؤمن این آیات را تلاوت کند بر ایمان خود می‌ترسد، و همیشه ایمان خود را مورد بازجویی و مراجعه قرار می‌دهد و با کمال ذلت و خضوع از پروردگارش می‌خواهد تا او را بر ایمان ثابت قدم نگه دارد، چنانکه رسول کریم ﷺ بخاطر تعلیم امت در دعای خویش می‌فرمود: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» «پروردگارا! ای دگرگون‌کننده دل‌ها! دل مرا بر دینت پایدار نگهدار».

(القدریر) یعنی «توانا» القدریر یکی از اسمای نیک الله متعال می‌باشد. الله متعال دارای قدرت کامل و بزرگی است و توانایی او فراگیر می‌باشد که آثار و نشانه‌های این اسم بزرگ در همه مخلوقات آشکار است.

از جمله آثار و نشانه‌های قدرت الله ﷻ، این است که زمین را خشک و پژمرده می‌بینی، اما وقتی او بر آن باران می‌فرستد، زمین، سبز و خرم می‌شود. و از جمله آثار

قدرتش، این است که کافران و ستمگران و ملت‌هایی را که پیامبران و وحی را تکذیب کردند، با انواع کیفرها بگونه‌ای هلاک نمود که تلاش و چاره اندیشی، اموال و لشکریان و قلعه‌هایشان، نتوانستند آنها را از عذاب الهی نجات دهند و چیزی جز هلاکت و نابودی به آنها نینفزدند. الله ﷻ، به انسان‌های این زمان قدرت و توانایی وافر عنایت کرده و چیزهایی را به آنان آموخته که پیشتر نمی‌دانستند؛ از اینرو انسان، به اختراعات و توانمندی‌های علمی زیادی دست یافته که خود، از نشانه‌های قدرت الهی است. البته قدرت الله ﷻ، آنجا نمایان می‌شود که توانایی‌ها و یافته‌های علمی انسان، نمی‌تواند عذاب‌های ویرانگر الهی را دور نماید؛ با اینکه انسان‌ها، نهایت تلاش خود را برای جلوگیری از آفت‌های آسمانی بکار می‌گیرند، اما فرمان الهی، بر آنان غالب است و عناصر جهان بالا و پایین، تسلیم قدرت الله ﷻ می‌باشند. از کمال قدرت، برتری و فراگیر بودن توانایی الله ﷻ، این است که همانطور که آفریننده بندگان است، آفریننده کارها، طاعات و معاصی آنان نیز می‌باشد. الله ﷻ، اینها را آفریده و بندگان، آن را انجام می‌دهند؛ این دو چیز، با هم تضادی ندارند؛ زیرا الله ﷻ، آفریننده اراده و قدرت انسان‌هاست و آفریننده سبب تام، آفریننده مسبب است. همچنان انواع عذاب و کیفری که الله ﷻ، به اهل جهنم می‌دهد و انواع نعمت‌های همیشگی و پایداری که به اهل بهشت می‌بخشد، از آثار قدرت و رحمت اوست. پس او، با قدرت خویش، موجودات را به وجود آورده، به تدبیر آنان پرداخته و با قدرت خویش آنها را برابر و درست نموده است و آنها را با قدرت خود زنده می‌نماید و می‌میراند و بندگان را برای پاداش و مجازات زنده می‌گرداند؛ به نیکوکار در برابر نیکی‌هایش پاداش می‌دهد و گناهکار را به خاطر بدی‌هایش مجازات می‌کند و با قدرت خویش، دل‌ها را بر آنچه می‌خواهد، دگرگون می‌سازد و هرگاه چیزی بخواهد، می‌گوید: بشو و آن هم می‌شود.

از فواید این دو آیه (۱۹-۲۰):

- ۱- بیان تهدید الهی به منافقان و کفار، و اینکه اوتعالی به آنها احاطه دارد.
- ۲- برق آسمانی چشم‌ها را می‌رباید لذا در وقت روشنی نباید بطرف آن نگاه کرد.

۳- مسلمان باید به الله تعالی پناه ببرد و صحت و عافیت را در گوش و چشم و سایر بدن از او تعالی بخواهد. و در دعایی پیامبر اکرم ﷺ به امت تعلیم می‌دهند که بگویند: «مَتَّعْنَا بِأَسْمَاعِنَا، وَأَبْصَارِنَا، وَقُوَّتِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا»^۱. یعنی: (پروردگارا! ما را از شنوائی‌ها و بینائی‌ها و نیروی ما بهره‌مند کن تا زمانی که ما را زنده می‌داری) و در حدیث دیگر می‌فرماید: «اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي، اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي، اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»^۲. سه بار، یعنی: «پروردگارا! بدنم و گوشم و چشمم را سلامتی عطا کن. بجز تو معبود بحقی نیست».

۴- بیان قدرت کامل و فراگیر الله تعالی بر هر چیز. چون او تعالی قادر بر ایجاد معدوم و اعدام موجود و تغیر دادن صالح به فاسد و تغیر دادن فاسد به صالح و غیره است.

۵- منافقان هرگاه نگاه روشنی و روشنگری دعوت توحیدی پیامبر ﷺ و قرآن متوجه آنان می‌شد، اندکی پیش می‌آمدند و اظهار ایمان می‌کردند، اما به مجرد پدیدار شدن مشکلی برای جامعه توحیدی به دلیل کفر درونی خویش، سرگردان می‌شدند و وا می‌ماندند؛ درست بسان آنان که در تاریکی‌های صحرا سرگردان می‌شدند.

۶- الله تعالی آن قدر مهربان است که حقایق را برای فهم ما افراد بشر به زبان بسیار ساده و با مثال‌های لمسی و عینی بیان فرموده و ما را از صفات افراد منافق آگاه می‌سازد.

۷- یکی از نشانه‌های افراد منافق این است که حقیقت برایشان ناگوارا و تلخ است و برای زیر بار نرفتن آن و بدتر از آن حتی برای نشنیدن آن، خود را به آن نزدیک نمی‌کنند و حتی حاضر به شنیدن آن نیستند.

۸- همه باید بدانیم که اگر حقیقت‌ها را به خاطر منافع شخصی پوشانیم، اگر مشیئت الله تعالی بر این قرار گیرد که کارها و اسرار ما را ظاهر سازد، این کار را خواهد نمود.

۱- سنن ترمذی (۳۵۰۲) با تحسین البانی در صحیح ترمذی: (۲۷۸۳).

۲- سنن ابوداود (۵۰۹۰).

* نکته: قرآن کریم در همان ابتدای سوره البقره انسان‌ها را در ارتباط با اعتقاد به الله تعالی به سه دسته؛ مؤمنان، کافران و منافقان تقسیم کرده و روحیات، رفتارها و خصوصیات هر یک را بیان کرده است. در این میان درباره منافقان علاوه بر اختصاص سوره‌ای به آنان (سوره المنافقین) در بیشتر سوره‌های مدنی از آنان سخن به میان آمده است اما جامع‌ترین سوره درباره منافقان، سوره التوبه است که به بیان ویژگی‌ها و رفتار آنان پرداخته شده است. چون خطرهای این گروه نسبت به هر گروه دیگر جامعه اسلامی را تهدید می‌کند. و قرآن هم، دشمنان را، خصوصا منافقان را با خصوصیاتشان به مسلمانان معرفی می‌کند؛ چون نفاق شناسی گامی در راستای افزایش بصیرت جامعه است. و نفاق یکی از کانون‌های فتنه است و شناخت چهره نفاق و آگاهی از نشانه‌های منافقان سبب می‌شود تا فتنه انگیزی‌ها و توطئه‌های آنان خنثی شود و جامعه اسلامی فریب آنها را نخورد و در دام توطئه‌ها نیفتد. چون این دانه سرطانی از همان ابتدای هجرت پیامبر ﷺ به مدینه عرض وجود نمود.

آری! هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کرد و پایه‌های جامعه و حکومت نبوی را گذاشت، مشرکان مکه و منافقان مدینه بیشترین گروه مخالفان حکومت نبوی را تشکیل می‌دادند و با توطئه‌ها و ترفندهای مختلف، سعی در ایجاد اخلال در برنامه‌های پیامبر اکرم ﷺ داشتند. منافقان مدینه توطئه‌های خود را به حدی رساندند که تصمیم به ترور پیامبر ﷺ گرفتند. اما الله متعال پیامبر ﷺ را از تصمیم شوم آنها با خبر کرد و آنان را ناکام گذاشت.

با نگاهی به آیات متعدد مربوط به منافقان، درمی‌یابیم که هجوم بر ضد پیامبر ﷺ در ابعاد مختلف مهم‌ترین محور فتنه انگیزی‌های منافقان بود و آنان به انحاء مختلف نسبت به برنامه‌های پیامبر ﷺ کارشکنی می‌کردند و می‌خواستند با ایجاد یأس و بدبینی، مردم را از گرد آن جناب ﷺ پراکنده کنند، از این رو می‌گفتند: به اطرافیان پیامبر ﷺ چیزی ندهید تا از دور او پراکنده شوند، و از دستور آن جناب ﷺ مبنی بر جهاد، سرپیچی می‌کردند و از این کار خود نیز خرسند بودند و حتی دیگران را تشویق به نرفتن می‌کردند و می‌گفتند هوا

گرم است به جبهه نروید. همچنان در برابر مسجد پیامبر ﷺ که مرکز عبادت و سیاست حکومت نبوی بود، مسجدی ساختند که قرآن آن را «مسجد ضرار» نامید. عدالت پیامبر ﷺ را قبول نداشتند و در تقسیم زکات توسط آن جناب که حاکم مسلمانان به شمار می‌رفت، خرده می‌گرفتند و به شیوه حکومت‌داری پیامبر ﷺ ایراد می‌گرفتند و آن جناب ﷺ را «اُذُن» یعنی ساده و دهن‌بین می‌نامیدند که به حرف هر کس گوش می‌دهد و هر حرفی را می‌پذیرد. این آیات و مانند آن به روشنی نشان می‌دهد که منافقان به صورت یک جریان در مقابل پیامبر ﷺ عمل می‌کردند و سعی در کارشکنی در امر حکومت داشتند و از دستورهای آن جناب ﷺ سرپیچی می‌کردند.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^(۲۱)

ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید همان ذاتی که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است، باشد که پرهیزگار شوید ﴿۲۱﴾

الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^(۲۲)

پروردگارتان ذاتی است که زمین را برایتان گستراند و آسمان را سقفی قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن انواع میوه‌ها را بوجود آورد تا روزیتان باشد، پس برای الله همتیانی قرار ندهید درحالیکه شما می‌دانید. ﴿۲۲﴾

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۲۳)

و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید پس سوره‌ای همانند آن بیاورید و گواهانتان را بجز الله فرا بخوانید اگر راستگو هستید. ﴿۲۳﴾

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^(۲۴)

پس اگر چنین نکردید و هرگز نمی‌توانید کرد پس بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن (هیزمش) مردم و سنگ‌ها هستند که آماده شده است برای کافران. ﴿۲۴﴾

وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأْتُوا بِهِ مُتَشَبِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^(۲۵)

و مژده بده کسانی را که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند اینکه برای آنها باغ‌هایی است که از زیر آن رودهایی روان است، هرگاه به آنها از آن باغ‌ها میوه‌ای روزی داده شود، گویند: این همان است که پیش از این (در دنیا) به ما داده شده بود، و همانند آن برای آنها آورده شود، و برای آنها در بهشت زنان پاک شده‌ای است و آنها در آن برای همیشه خواهند ماند. ﴿۲۵﴾

﴿۲۱﴾ پس از آن که الله ﷻ سه گروه مؤمن، کافر و منافق را معرفی کرد و مشخصات هر یکی را توضیح داد و ضرب المثل‌ها را در مورد آنان آورد و راه‌های هدایت و گمراهی را روشن ساخت، به ذکر دلایل وحدانیت و یگانگی خود می‌پردازد و همه فرزندان آدم الصلوات را مورد خطاب قرار داده نعمت‌های بلاحصر خود را به آنان معرفی می‌کند تا در مقابل آن سپاسگزار باشند؛ زیرا الله ﷻ منت خلق و رزق بر همه بندگان چه کافر و چه مسلمان دارد.

الله ﷻ در این آیه نعمت خلق را بطور مخصوص بخاطر این یاد نمود و با ذکر آن بر بندگان خویش منت نهاد که کلیه نعمت‌ها مرتب بر نعمت خلق است و این نعمت اساس همه نعمت‌هاست که بدون آن هیچ نعمت دیگری نمی‌تواند عرض وجود پیدا کند. از جهت دیگر چون کفار و مشرکین به خالق بودن الله ﷻ معتقد بودند، چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف: ۸۷] «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است؟ به یقین می‌گویند: الله!». لذا الله ﷻ بوسیله چیزی بر آنان منت نهاد که به آن اعتراف دارند و انکارش نمی‌کنند، پس آنان را با این منت ملزم به عبادت خود نمود.

الله ﷻ در این آیه بندگان خود را از قدرت و یگانگی خود در خلقت آگاه کرد تا نعمت‌های ارزشمند و بزرگ الله را به یاد آورند و تنها او تعالی را پرستش کنند و سپاسگزار و فرمان بردار او باشند تا در زمره پرهیزگاران درآیند.

از فواید این آیه:

۱- بیان اهمیت توحید و پرستش الله تعالی به یگانگی، چون این اولین ندا و نخستین دستور از نداها و دستورات قرآن کریم در مصحف شریف است که عموم مردم را ندا و دستور داده شده که تنها و تنها الله تعالی را پرستند نه کس دیگری را.

۲- بیان دلیل توحید و برهان یکتاپرستی که همانا خلق و آفرینش است، یعنی الله تعالی تنها ذاتی است که سزاوار عبادت است؛ زیرا او تعالی یگانه ذاتی است که به تنهایی و بدون شریکی همه انسان‌های حاضر و پیشین و پسین را بلکه همه چیزها را آفریده و از

نیستی به هستی آورده است و این خود بسا دلیل محکم و بزرگی است بر وحدانیت الله تعالی و اختصاص او تعالی به عبادت. معبود فقط همان کسی باید باشد که خالق است، و مخلوق هرگز نمی‌تواند معبود شود، خواه ماه باشد یا خورشید باشد، و یا ملائکه و یا انسان و یا جن و یا ولی و امام و....

۳- بیان یکی از روش‌های قرآنی در اثبات توحید که عبارت از استدلال به توحید ربوبیت بر توحید الوهیت است: ﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمْ﴾ توحید الوهیت و ﴿الَّذِي خَلَقَكُمْ﴾ توحید ربوبیت و این روش در چندین موضع قرآن کریم یاد شده است بطور مثال آیات (۶۰-۶۴) سوره النمل.

۴- بیان آنکه مردم به توحید ربوبیت -بطور عام- اقرار دارند ولی مشکل ایشان در توحید الوهیت است، از اینجاست که الله تعالی پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها را فرود آورد تا مردم را بسوی توحید الوهیت دعوت دهند و لهذا الله تعالی اقرار آنها به ربوبیت را دلیلی بر وجوب ایمان به توحید الوهیت قرار داد، و اگر آنان به ربوبیت معترف نمی‌بودند؛ این دلیل بی‌اثر و نادرست می‌بود.

۵- بیان آنکه تنها اقرار نمودن به توحید ربوبیت در داخل شدن دین اسلام کفایت نمی‌کند، به این معنی که بنده به مجرد اقرار به اینکه الله تعالی خالق و رازق و مالک و متصرف است؛ در اسلام داخل نمی‌گردد و خون و مال او نیز مصون نمی‌گردد تا آنکه به توحید الوهیت یا توحید عبادت ایمان بیاورد. و لهذا الله تعالی در این آیه همه مردم جهان را به توحید عبادت فراخواند و به اقرار آنان به توحید ربوبیت اکتفا نکرد، و پیامبر اکرم ﷺ با مشرکین عرب جنگ‌ها کرد و خون و مال ایشان را هدر دانست با وجود آنکه آنها می‌گفتند: خالق و رازق و مالک و متصرف الله است، الله تعالی در این مورد می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۳۱]

«بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک گوش و چشم‌ها است؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و چه کسی مرده را از زنده

بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (هستی) را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: «الله»، پس بگو: آیا نمی‌ترسید و پرهیزگار نمی‌شوید؟!».

۶- بیان آنکه یگانه راه تقوی و پرهیزگاری همان پرستش الله به وحدانیت است، چون بدون توحید همه اعمال بنده تباه و بر باد بوده نزد الله تعالی ارزشی ندارد. پس بدانیم آنانی که بنام اولیاء الله معرفی می‌شوند ولی به جای الله متعال پرستش می‌شوند و انواعی از عبادات که شایسته ذات الله است به ایشان برگردانده می‌شود؛ اولیاء الله نبوده بلکه اعداء الله‌اند، زیرا بدست آوردن مرتبه ولایت بدون توحید امکان ندارد.

۷- عبادتی که الله تعالی به آن دستور فرموده است عبارت از نهایت ذلت و خضوع با کمال محبت و تعظیم است که تنها و تنها الله تعالی لایق آن است و باید در پیشگاه او تعالی صورت گیرد، و اگر این حالات در پیشگاه غیر الله صورت گیرد، فاعل آن در شرک واقع می‌شود. پس وای بر حال امام و پیر پرستان!

نکته: عبادت چیست؟ عبادت به معنی عملی نمودن اوامر الهی و اجتناب از نواهی او تعالی، پس چنانکه نماز عبادت است، دوری جستن از شرک و ریا نیز عبادت است. بناء؛ عبادت اسم جامعی است که تمام اقوال و اعمال ظاهری و باطنی را که الله تعالی آن را دوست داشته و می‌پسندد شامل آن است.

عبادت بنده هرگز قبول نمی‌شود تا در آن دو شرط فراهم گردد:

۱- اخلاص، که آن عبادت را فقط بخاطر رضای الله تعالی انجام دهد، و این شرط دو چیز را دفع می‌کند: یکی شرک اکبر و دومی ریا.

۲- موافقت روش پیامبر اکرم ﷺ در آن عبادت، و این شرط بدعت را دفع می‌کند. پس شرط اول مقتضای «لا إله إلا الله» است و شرط دوم مقتضای «محمد رسول الله» می‌باشد.

﴿۲۲﴾ یعنی: پروردگاری را بپرستید که زمین را برای شما گسترده و هموار ساخت تا بر آن آرام و استقرار حاصل نمایید و آسمان را چون گنبد و سقف خانه مسکونی بر فراز شما برافراشته است، سپس نعمت آب را بر آنان منت نهاد که از آسمان فرود می‌آید و بوسیله آن انواع و اقسام میوه‌ها و نباتات را برای آنها می‌رویاند تا در زمان معین از آن بهره

گیرید. پس برای او شریکانی قرار ندهید و آنها را همانند الله ﷻ پرستش نکنید در حالیکه شما می دانید که چنین نعمت‌ها را جز الله ﷻ کس دیگری نمی تواند برایتان مهیا کند و آن همتیانی که با الله ﷻ شریک قرار داده می شوند نه شما را آفریده می توانند و نه زمین را برایتان هموار کرده می توانند و نه آسمان را چون سقفی برایتان برافراشته می توانند و نه میوه‌ها و نباتات گوناگون را برایتان رویانده می توانند. پس بدانید که تنها الله واحد و بی همتا سزاوار عبادت است و تنها او را پرستش کنید و هیچ کسی را شریک او قرار ندهید.

در این آیه کریمه دلایل بیشتری بر وحدانیت الله تعالی یاد شده است زیرا اموری در آن ذکر شده که همه افعالی است که به الله واحد اختصاص داشته جز الله تعالی هیچ کسی قادر بر انجام آن نیست، پس باید عبادت نیز به او تعالی تعلق داشته و اختصاص گیرد. و لهذا در پایان آیه می فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (انداد) جمع ند است و مراد از آن هر آن چیزی است که با الله تعالی شریک ساخته شود چه در افعالش و چه در اسما و صفاتش و چه در عبادتش، برابر است به شکل بت‌ها باشد و یا به شکل انسان‌های زنده یا مرده، و یا به شکل زیارت‌ها و قبرها و غیره.

﴿۲۳﴾ پس از آنکه الله قادر و توانا دلایل وحدانیت خود را بیان و شرک را نفی کرد، نبوت رسول اکرم خود ﷺ را اثبات نموده حجت و برهان را بر حقانیت او ﷺ و حقانیت قرآن کریم اعلام می کند و می فرماید: اگر در حقانیت قرآن کریم که آن را بر بنده خود محمد ﷺ بطور متفرق و جدا جدا نازل کردیم شک دارید پس یک سوره همانند آن را بیاورید هر چند کوچک هم باشد. این چلنجی (تحدی) است از جانب الله متعال به کفار و مشرکین مکه که در فصاحت و بلاغت چیره دست بودند، بلکه گواهانشان را نیز به حضور می خواهد تا گواهی دهند که آنچه شما می آورید همانند قرآن کریم است. یا اینکه معبودان باطلتان را برای پشتیبانی تان در این امر بخواهید.

از فواید این دو آیه (۲۲-۲۳)

۱- در دو آیه‌ی قبلی اولش مضمون «لا إله إلا الله» را بیان نمود که همانا توحید عبادت است، و این آیه و آیه بعدی‌اش مضمون «محمد رسول الله» را بیان می کند که همانا توحید الهی در پیروی پیامبرش ﷺ است.

۲- دفاع و پشتیبانی الله تعالی از پیامبر اکرم ﷺ، چون بخاطر اثبات صدق نبوت آن جناب، این چلنج و تحدی را برپا نمود و نتیجه آن را پیشاپیش اعلان کرد چنانکه در آیه بعدی می‌خوانیم.

۳- بیان یکی از والاترین اوصاف پیامبر ﷺ که همانا وصف عبودیت و بندگی است، به همین خاطر الله تعالی در بزرگترین مقام‌ها پیامبر خویش را به این صفت وصف نموده است: در مقام نزول قرآن بروی ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾ [الفرقان: ۱] و در مقام اسرا و معراج ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾ [الإسراء: ۱] «پر برکت و بزرگوار است کسی که فرقان (= قرآن) را بر بنده‌اش نازل کرد» و در مقام دفاع از وی چنانکه در این آیه آمده است، و این صفت غلو و حد‌گذری در حق آن جناب ﷺ را دفع می‌کند.

۴- در این آیه کلمه «ریب» بکار برده شده که معنای آن مجرد شک نیست، بلکه آن شکی است توأم با حیرت و پریشانی، پس آیه می‌رساند که ایمان نداشتن به قرآن کریم حیرت و پریشانی در پی دارد.

۵- اثبات علو و بلند بودن الله تعالی زیرا فرموده است: ﴿نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ و نزول یعنی فرود آوردن از بالا جایی که الله تعالی قرار دارد.

۶- اثبات اینکه قرآن مجید از نزد الله تعالی فرو فرستاده شده است پس قرآن کلام الله است نه کلام بشر، چون کلام صفت متکلم است.

۷- چلنج به یک سوره داده شده گرچه کوتاه هم باشد، زیرا سوره دارای ابتدا و انتها است و موضوعی را معالجه می‌کند. قابل ذکر است که چلنج بر چند مراحل بوده، در ابتدا از آنها خواسته شد که همچون قرآن سخنی بیاورند اما عاجز ماندند: ﴿أَمْ يَقُولُونَ تَقْوَلَهُمْ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [۳۳] فليأتوا بحديث مثله إن كانوا صدقين ﴿[الطور: ۳۳-۳۴] «آیا می‌گویند: قرآن را از پیش خود ساخته است؟ (هرگز نه) بلکه آنان ایمان نمی‌آورند.* پس اگر راست می‌گویند، سخنی مانند آن بیاورند».

در مرحله دوم از آنها خواسته شد تا ده سوره همچون سوره‌های قرآن بیاورند ولی باز هم عاجز ماندند: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افترناه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات وادعوا من

أَسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳﴾ [هود: ۱۳] «یا می‌گویید: آن را خودش ساخته است، و به دروغ به الله نسبت می‌دهد. بگو: اگر راستگو هستید ده سوره دروغین همانند آن را بیاورید و غیر از الله هرکس را که می‌توانید به یاری فراخوانید».

آنگاه از آنها خواسته شد که همچون یک سوره از سوره‌های قرآن بیاورند ولی بازهم نتوانستند: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ۚ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۸﴾ [یونس: ۳۸] «آیا می‌گویید: پیامبر آن را به دروغ به الله نسبت داده است؟ بگو: اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن بیاورید و در این کار هرکس را که می‌توانید به جز الله به کمک بخوانید» این سه مراحل در عهد مکی بود سپس در سوره (اسراء: ۸۸) عجز و ناتوانی آنها را اعلان کرده فرمود: ﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۚ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿۸۸﴾ [الاسراء: ۸۸] «بگو: اگر انس و جن جمع شوند و متفق شوند بر اینکه مانند این قرآن را بیاورند هرگز نمی‌توانند مانند آن را بیاورند، هرچند برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند». باز در مرحله چهارم در عهد مدنی این تحدی را بار دیگر در یک سوره‌ای از قرآن تکرار کرده و عجز و ناتوانی آنها را اعلان کرد که این آیه‌ی سوره البقره از آن خیر می‌دهد.

۸- این آیه کریمه هم عجز مشرکین و هم عجز معبودان باطل ایشان را که بجز الله می‌پرستیدند بیان نمود.

۹- این آیه بیان داشت که هر کس گوید این قرآن از نزد الله تعالی نیست دروغگو است، و اگر راست می‌گوید پس صدق دعوی خود را ثابت کند و سوره‌ای همچون سوره‌های قرآن بیاورد.

﴿۲۴﴾ پس ای مشرکان فصیح و بلیغ عرب! اگر توان آوردن آن را ندارید و عجز و ضعفتان از آوردن حتی یک سوره کوچک برایتان آشکار شد و هرگز اینکار را کرده نخواهید توانست. وقتی چنین است پس بیایید با ایمان آوردن به الله ﷻ و کتاب‌ها و پیغمبران او و ادا نمودن فرائض و واجبات و دوری جستن از نواهی او و ترک لجاجت و عناد در برابر حق، از آتشی بپرهیزید که هیزم آن مردمان و سنگ‌هاست. این یکی از معجزه‌های قرآن

کریم است که از اخبار غیبی قبل از واقع شدن آن اطلاع می‌دهد، زیرا چنین چیزی توسط کفار در عهد نبوت تحقق نیافت و در آینده نیز هیچ کسی نمی‌تواند چنین چیزی را محقق سازد. و هرکسی که تا بحال سعی نموده تا چیزی همانند قرآن کریم بیاورد و بوسیله آن با کتاب با عظمت الله ﷻ معارضه نماید جز این نبوده که خردمندان را به خنده آورده است، چنانکه مسیلمه کذاب و هم کیشان او خود را در معرض تمسخر مردم قرار دادند.

آتش افروز و هیزم جهنم مردمان و سنگ‌هاست. به این معنی: آن چیزی که باید سوختانده شود خود مورد اشتعال آتش جهنم قرار می‌گیرد. امام بخاری و امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٍّ إِلَّا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ أَمِنْ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَتْ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«هیچ نبی از انبیاء نیست مگر اینکه (به تناسب زمان) به وی معجزه‌هایی داده شده که مردم در برابر آنها تسلیم شده و ایمان آورده اند (معجزاتشان حسی و موقتی بود و خاص کسانی بود که آن را مشاهده کرده اند) اما آنچه به من داده شده، وحی الهی است که الله تعالی آن را بر من نازل کرده است (و معجزه دائمی است که از لحاظ فصاحت و بلاغت و.... ادبا و فصحا را به مبارزه طلبیده است اما همگی به ناتوانی خود اعتراف کرده اند)، پس امیدوارم که در روز قیامت پیروان من بیشتر از پیروان سایر انبیاء باشد».

بر اساس آیات و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله بهشت و دوزخ هم اکنون وجود دارند. بهشت با تمام امکانات و نعمت‌هایش درست شده و شب و روز با شوق و علاقه چشم به راه مؤمنان و بندگان برگزیده پروردگار است. همچنین دوزخ با عقوبت‌ها و عذاب‌های گوناگونش شب و روز در انتظار کفار و مشرکان و گنهکاران است و خود را برای استقبال ایشان آماده می‌کند.

﴿۲۵﴾ بشارت یا مژده بمعنای خبردادن از چیزی می‌باشد که اثر فرح بخش آن بر چهره و پوست انسان آشکار می‌شود. یعنی: مژده و بشارت بده کسانی را که به الله و ملائکه و پیامبران و کتاب‌های وی و به روز آخرت و قضا و قدر الهی ایمان آورده و اعمال صالح و درستی را انجام داده‌اند که الله متعال از ایشان خواسته و بر ایشان فرض گردانیده

و بر انجام دادن داوطلبانه آن ایشان را تشویق نموده است زیرا بهشتی که الله متعال به بندگان صالح و نیکوکار خود وعده داده است جز با رحمت اوتعالی سپس با ایمان و عمل نیکو بدست نمی آید.

«جنات» به معنای باغها و بستانها است که مفرد آن «جنت» است. جنت نام بهشت جاودان و سرای اجر و پاداش است که الله متعال بندگان نیکوکار خود را در آن داخل می کند مشتمل بر باغهای متعددی است که از زیر درختان و کاخهای آن جویهای روان است. در این بهشت انواع و اقسام میوهها وجود دارد که وقتی بهشتیان از آن بخورند می گویند: این همان روزی است که قبلا به ما داده شده بود! یعنی این میوه شبیه و همانند و همجنس همان میوه است. این سخن را بهشتیان بخاطر این می گویند که رنگ میوههای بهشت شبیه یکدیگر است، هرچند که در حجم و لذت و بوی مختلف است ولی وقتی از آن می خورند لذت و گوارایی آن را متفاوت با لذت و گوارایی میوه قبلی می یابند و به ایشان میوههایی داده می شود که در رنگ و نمای ظاهری با هم شبیه و در نیکویی و طعم شباهتی ندارند و در عین حال پست و بی ارزش نیست.

همچنان بهشتیان در سرای جاودانه شان همسرانی پاکیزه از حور عین و زنان دنیایی دارند که آنچه به زنان دنیا از حیض و نفاس می رسد، به آنان نمی رسد. و از کمال نیکبختی بهشتیان این است که در آنجا برای همیشه می مانند. «خلود» یعنی بقای همیشگی که هرگز انتها و انقطاع ندارد.

از فوائد این آیه:

۱- مشروعیت مؤده دادن مسلمان به آنچه باعث سرور و خوشی وی می گردد چون الله تعالی فرمود: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ و این خطاب یا برای پیامبر ﷺ است که باید از ایشان پیروی کنیم، و یا برای عموم مسلمانان.

۲- بهشت تنها برای کسی است که دو صفت را در خود داشته باشد: یکی ایمان و دومی عمل صالح. و سایر اوصاف اهل بهشت که در قرآن و سنت وارد شده است زیر این دو صفت داخل می گردند.

۳- بهشتیان در بهشت همسرانی دارند که از هرگونه پلیدی‌های ظاهری و باطنی پاک اند، حال، چه از حور العین باشند یا از زنان دنیا. و این طهارت و پاکیزگی تنها به همسران ایشان تعلق ندارد بلکه خودشان نیز از هر بدی و زشتی و پلیدی پاک و پاکیزه‌اند چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اولین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. در آنجا، آب دهان و بینی نمی‌اندازند و ادرار و غائطی نیز وجود ندارد. ظرفشان از طلا، شانه موهایشان از طلا و نقره، و آتش‌دان‌هایشان از عود، ساخته شده است. عرقشان، مشک است. هر یک از آنان دو همسر دارد که از شدت زیبایی، مغز ساق‌هایشان از پشت گوشت، دیده می‌شود. آنان، هیچگونه اختلاف و بغض و کینه‌ای به یکدیگر ندارند. قلوبشان، قلبی واحد است و صبح و شام، الله متعال را تسبیح می‌گویند»^۱.

۴- نعیم بهشت و بود و باش بهشتیان در آن همیشگی و دائمی است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ۗ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا ۗ يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾﴾

همانا الله حیا نمی‌کند از اینکه به پشه‌ای یا بالاتر از آن مثال بزند (برای هدایت و آگاهی بندگانش)، پس اما کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن مثل حق است از جانب پروردگارشان. و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند پس می‌گویند: الله به این مثال زده شده چه خواسته است؟، (الله) با آن بسیاری را گمراه می‌کند و با آن بسیاری را هدایت می‌نماید و جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند. ﴿٢٦﴾

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾﴾

آن کسانی که عهد الله را بعد از بستن آن می‌شکنند و آنچه را الله دستور به وصل کردن آن داده است قطع کرده و در زمین فساد می‌کنند، ایشان همان زیانکارانند. ﴿٢٧﴾

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾﴾

چگونه به الله کفر می‌ورزید در حالیکه شما مرده بودید پس شما را زنده گرداند، سپس شما را می‌میراند (و) باز شما را زنده می‌کند و سپس به سوی او برگردانده می‌شوید؟!.

﴿٢٨﴾

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾﴾

اوست آن ذاتی که تمامی آنچه را که در زمین وجود دارد برایتان آفرید، سپس به سوی آسمان قصد نمود پس آنها را هفت آسمان محکم و استوار (مرتب و منظم) کرد؛ و او به هر چیزی دانا است. ﴿٢٩﴾

﴿۲۶﴾ الله ﷻ این آیه را در رد بر سخنان کفار و منافقان نازل فرمود هنگامی که گفتند: الله ﷻ والاتر و بزرگتر از آن است که این چنین مثل‌ها را بیاورد. همچنین گفتند: در قرآن زنبور عسل و عنکبوت و مورچه ذکر شده است و ذکر این اشیاء شایسته نیست که در کلام فصحاء و ادباء بیاید چه رسد به کلام پروردگار جهانیان! الله ﷻ در جواب چنین شبهه فرمود که من هر مثلی می‌زنم؛ پشه باشد یا بالاتر از آن (در حقارت و پستی و کوچکی) مانند بال پشه را. و چه بسا جاندارانی در جهان زیست دارند که با چشم دیده نمی‌شدند ولی هنگامیکه وسایل پیشرفته چون میکروسکوب اختراع گردید این جانداران با چشم دیده شدند. پس پاک است الله ﷻ آفریننده دانا.

اما اهل ایمان می‌دانند که این مثل‌ها از جانب الله ﷻ ثابت و حق است و آنچه کفار و منافقان می‌گویند باطل است و این مثل‌ها بخاطر بطلان ادعاهای باطل گرایان زده شده است. اما کفار و بیمار دلان با تعجب می‌گویند: الله متعال از آوردن چنین امثال ناچیز و بی‌ارزش چه مقصدی دارد؟ الله ﷻ در جواب یاوه‌گویی‌های کفار فرمود که قصد الله متعال از این مثل‌ها این است که بوسیله آن بسیاری - چون منافقان - را گمراه سازد و بسیاری - چون مؤمنان - را هدایت نماید.

آری! جز کسانی که از فرمان الهی سر باز زدند و از جاده حق منحرف گشتند و سخنان الله متعال را سبک شمردند، کسی دیگر از راه حق گمراه نمی‌شود. پس وقتی ایشان با سبک شمردن سخنان الله ﷻ فاسق شدند، الله متعال به سبب این فسقشان، آنان را گمراه نمود. «فسق» در اصطلاح شرعی به معنای خروج از طاعت پروردگار می‌باشد چه این خروج به سبب کفر باشد یا به سبب گناه. بنابراین کلمه فسق بر کافر و مؤمن گنهکار اطلاق می‌گردد و مراد از فسق در این آیه کافران است.

از فواید این آیه:

۱- اثبات صفت حیا برای الله تعالی چنانکه پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّ رَبَّكُمْ حَيٌّ كَرِيمٌ، يَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِهِ أَنْ يَرْفَعَ إِلَيْهِ يَدَيْهِ، فَيَرُدَّهُمَا صِفْرًا»^۱.

«بدانید که پروردگار شما بسیار باحیا و بخشنده است، حیا می‌کند از اینکه بنده‌اش دست به سوی او بلند نماید و او تعالی آنها را تهی و خالی به وی بازگرداند». و صفت حیا که الله تعالی برای ذات پاک خود ثابت نموده لایق و سزاوار خودش بوده و به حیای مخلوق مشابهت ندارد.

۲- الله تعالی برای روشن ساختن برخی از مسایل مثال‌هایی را می‌آورد و این از کمال علم او تعالی است.

۳- بیان فضیلت ایمان و اینکه ایمان صاحب خود را از لغزش در جاهایی که قدمها می‌لغزد؛ مصون می‌دارد، پس بنده مؤمن هرگز با عقل خود چیزی را که الله تعالی فرموده است رد نمی‌کند و ایمانش او را وادار می‌کند که هر چه الله فرموده حق و راست است و مبنی بر حکمت بزرگی است.

۴- مثل‌های قرآنی باعث هدایت مؤمنان و گمراهی منافقان می‌گردد.

۵- گمراه نمودن گمراهان تنها بخاطر مشیئت الهی نیست، بلکه علاوه بر آن بخاطر وجود علتی است که الله تعالی به سبب آن بنده را گمراه می‌کند چنانکه در پایان آیه فرمود: ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَلْسِيقِينَ﴾. «وجز فاسقان را به وسیله‌ی آن گمراه نمی‌سازد».

۷- همچنان در این آیه رد بر طائفه قدریه است که می‌گویند: عمل بنده جدا از مشیئت الله بوده و هیچ ربطی به اراده الله تعالی ندارد.

﴿۲۷﴾ نقض به معنای شکستن و از هم گسستن چیزی است که محکم منعقد و بسته شده باشد، اعم از بنا یا ریسمان یا عهد. عهد و پیمان الله متعال اموری است که در قرآن کریم به بندگان دستور داده شده است مانند فرمانبرداری از اوامر او تعالی و

۱- سنن ابو داود (۱۴۸۸) و سنن ترمذی (۳۵۵۶) و سنن ابن ماجه (۳۸۶۵) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۱۷۵۷).

خودداری از نواهی وی. آنان در ابتدا به عهد الله متعال اعتراف نمودند و به اطاعت و پیروی از آن گردن نهادند، سپس کفر ورزیدند و عهد و پیمان خویش را شکستند. این عهد شکنان آنانی اند که آنچه را الله متعال دستور به وصل کردن آن داده است قطع کرده و در زمین فساد می‌کنند. یعنی پیوند قرابت و خویشاوندی را قطع می‌کنند و دست به گناه و معصیت پروردگار می‌زنند پس ایشان زیانکاران حقیقی و اهل جهنم‌اند. و آنطور نیست که ایشان می‌پندارند که با شکستن پیمان الهی به مصالح و منافع دنیوی‌شان می‌رسند زیرا پایبندی و وفاداری به عهد و پیمان الله جَلَّالَهُ از همه چیز پرمنفعت‌تر و برتر است ولی ایشان این چنین منفعت را در برابر منافع مورد نظر خویش از دست دادند و هدایت را به گمراهی معاوضه نمودند.

﴿۲۸﴾ یعنی: چگونه به الله جَلَّالَهُ کفر می‌ورزید در حالیکه قبل از آفرینش چیزی معدوم بودید و الله متعال شما را از عدم خلق نمود و در شما روح دمید و وقتی اجلتان فرا رسد شما را می‌میراند و روز قیامت دوباره شما را زنده می‌کند و در عرصه محشر با شما محاسبه خواهد کرد سپس هر که را نظر به عملکردش جزا و پاداش می‌دهد.

از فواید این آیه:

۱- کفر به الله تعالی مخالف عقل و فطرت بوده و سبب انکار و تعجب می‌شود؛ از این رو، الله تعالی بخاطر انکار بر کافران این سوال تعجب‌انگیز را کرد: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ...﴾. «چگونه به الله کفر می‌ورزید».

۲- همین که الله تعالی انسان را از نیستی به هستی آورده و باز او را میرانده و سپس زنده می‌کند؛ خود دلیلی است بر وحدانیت او تعالی هم در ربوبیت و هم در الوهیت.

۳- اثبات بعث یعنی زنده شدن پس از مرگ، و اینکه رجوع و بازگشت همه بسوی الله تعالی است.

﴿۲۹﴾ الله جَلَّالَهُ آنچه را که در زمین است بخاطر تکریم شما آفرید تا از آن به عنوان توشه و منفعت تا زمان معین بهره بگیرید. الله جَلَّالَهُ پس از آفرینش زمین به سوی آسمان قصد کرد و هفت آسمان را آفرید و آفرینش آنها را استوار و برابر کرد.

«استواء» به معنای ارتفاع و قرار گرفتن بر چیزی است. و در اینجا بمعنای قصد و اراده و توجه است. می‌گویند: «استوی الیه» یعنی به سوی آن قصد نمود و «استوی علیه» بر آن قرار گرفت. چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ﴾ [المؤمنون: ۲۸] «پس چون تو و همراهانت بر کشتی (سوار شدید) و استقرار یافتید».

اهل سنت درباره کلمه «استوی» در این آیه دو تفسیر دارند:

اول: کلمه «استوی» به معنای «ارتفع إلى السماء» است، و ابن جریر در تفسیر خود پس از ذکر اختلافی که مفسران در این مورد دارند، این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: اولی‌ترین معنای آیه چنین است: «علا علیهن، وارتفع فدرهن بقدرته وخلقهن سبع سموات» «بر آسمان‌ها بلند و بالا شد و با قدرت خود به تدبیر آنها پرداخت و آنها را هفت آسمان آفرید».

و بغوی نیز در تفسیر خود از ابن عباس و اکثر مفسران سلف این معنی را نقل کرده مبنی بر این که به ظاهر لفظ (استوی) تمسک بسته و آگاهی از کیفیت استوا را به الله متعال حواله کرده‌اند.

دوم: کلمه (استوی) به معنی قصد تام است. ابن کثیر در تفسیر سوره البقره و بغوی در تفسیر سوره فصلت بر این رأی هستند. ابن کثیر گوید: یعنی الله عَلَّاهُ قصد آسمان کرد. استوا در این جا متضمن معنی قصد است. چون با «الی» متعدی شده است. بغوی می‌گوید: «به سوی آسمان قصد کرد». این قول به معنی صرف کلام از ظاهر آن نیست، زیرا فعل (استوی) مقارن با حرفی است که بر انتها و غایت دلالت دارد.

برخی از شبهات نفی کنندگان صفات الله عَلَّاهُ و پاسخ به آن:

نفی کنندگان صفات الله عَلَّاهُ گمان می‌کنند که هدف‌شان از این کار (نفی صفات) تنزیه و تقدیس الله متعال است و مدعی هستند که اثبات این صفات به معنای تشبیه پروردگار به مخلوقات می‌باشد. تا جایی که اهل سنت را که اثبات صفات می‌نمایند، مورد حمله شدید خویش قرار می‌دهند و آنها را متهم می‌کنند که «مشبهه» هستند و

همچنین آنها را گمراه می‌دانند. و معتقدند که مذهب نفی صفات تنها مذهب حق و درستی است که منجر به توحید الله جَلَّ جَلَالُهُ و تنزیه وی خواهد شد. همچنین آنها گمان می‌کنند که اثبات صفات منجر به پوشاندن صفات بشری به ذات الهی می‌گردد و این کار نزد آنها باعث تجسیم، ترکیب، تحیز و مشکلات دیگری از این قبیل می‌شود. و اینگونه مردم را هر چه بیشتر از راه و روش قرآنی و نبوی دور می‌کنند.

آنها شبهات متنوع و رنگارنگی را از این انحراف، ساخته و پرداخته و مطرح می‌کنند و معتقدند که اینها دلایلی عقلی برای نفی صفات هستند؛ اما در حقیقت، اینها جز تخمین و توهمات، چیز دیگری نیست و هرگز جزو دلایل بشمار نمی‌آیند.

در رد بر این شبهات، علمای اهل سنت چنین جواب‌هایی را ارائه نموده‌اند:

اول: کسانی که صفات را نفی می‌کنند، هیچ دلیلی از قرآن و سنت و سلف صالح این امت ندارند. هر پژوهشگری که به دلایل آنان، نگاهی بیندازد، متوجه می‌شود که اگر دیدگاه آنها درست می‌بود، حتماً ما دلایلی در قرآن و سنت جهت تأیید آنها می‌دیدیم. زیرا بزرگترین قضیه‌ای که وحی الهی به آن پرداخته، همانا معرفی الله جَلَّ جَلَالُهُ به انسان است. پس چگونه راه معرفت الله جَلَّ جَلَالُهُ و توحید وی، نفی صفات است، حال آنکه الله متعال این راه را به ما معرفی ننموده و در این زمینه هیچ دستوری صادر نفرموده است!

بلکه ما در قرآن کریم خلاف منهج آنها را مشاهده می‌نماییم همانگونه که قبلاً بیان نمودیم که الله متعال صفات خودش را برای ما بیان می‌نماید و به ما دستور می‌دهد که آنها را خوب بشناسیم و به آنها ایمان بیاوریم. علاوه بر این، چگونه نفی صفات راه درست معرفت الهی شمرده می‌شود حال آنکه نسل اول این امت، آن را نشناختند؟ آنگاه این تازه به دوران رسیده‌ها آمده‌اند و مدعی هستند که ما راه و روشی را می‌دانیم که صحابه و تابعین (پیروان راستینشان) و ائمه بزرگوار ندانستند.

دوم: اثبات صفات، تشبیه الله تعالی نیست: چه بسا نفی کنندگان صفات، گمان کنند که دلیل شان از قرآن کریم این آیه است که الله متعال می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز مانند الله متعال نیست».

آنها می‌گویند: اثبات صفاتی مانند سمع، بصر، استواء، ید و وجه باعث تشبیه خالق با مخلوق می‌گردد؛ چرا که بشر دارای این صفات است حال آنکه الله متعال می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱]

«هیچ چیز مانند الله متعال نیست».

باید گفت که این استدلال آنها در حقیقت، تحریف آیه قرآن کریم می‌باشد؛ زیرا آیه‌ای که آنها به آن استناد کرده‌اند، دو صفت سمع و بصر را برای الله متعال اثبات نموده است:

﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱]

اگر اثبات صفات باعث تشبیه می‌شد، الله جَلَّ جَلَالُهُ این آیت را با این دو صفت بزرگ، به پایان نمی‌رساند. پایان آیتی که به آن استدلال کرده‌اند، بصورت بسیار واضح و روشن آنها را رد می‌نماید؛ تا جایی که گویا این آیه به بندگان می‌گوید: صفاتم را به بهانه اینکه اثبات آنها باعث تشبیه می‌گردد، نفی نکنید. و معنای آیه طبق دیدگاه امامان بزرگوار این است که الله جَلَّ جَلَالُهُ در ذات و اسما و صفاتش با هیچ چیزی مشابَهت ندارد.

پژوهشگر منصف با کمترین تأملی درمی‌یابد که دیدگاه کسانی که به بهانه تشبیه، صفات را نفی می‌کنند، یک دیدگاه کاملاً باطل است؛ زیرا وجود الله متعال یک وجود خاص به اوست؛ همچنین اسماء و صفات الله جَلَّ جَلَالُهُ خاص به او هستند و ارتباطی با مخلوقات ندارند. و باید دانست که اشتراک در یک اسم عام هنگام اطلاق شدن باعث تماثل صفات خالق و مخلوق در مسمای آن نام نمی‌گردد، بخصوص هنگامی که آن نام به الله جَلَّ جَلَالُهُ نسبت داده شود.

و چنین منهجی را عقلاً حتی در اسماء مشترک میان مخلوقات نمی‌پذیرند؛ به عنوان نمونه اگر کسی بگوید: عرش، ماه، فیل، مورچه، مگس و پشه وجود دارند، آیا می‌توان گفت که این مخلوقات از یک وجود مساوی برخوردارند و آنها یک چیزند؟ لذا وقتی که چنین چیزی دربارهٔ مخلوقات درست نیست، پس تفاوتی که میان خالق و مخلوق وجود دارد، بسیار بیشتر از تفاوت میان مخلوقات می‌باشد.

اگر کسی بگوید: فرشتگان بال دارند، پرندگان بال دارند، مگس نیز بال دارد، آیا می‌توان گفت که این بال‌ها همه همانند هم هستند؟ هر انسان عاقلی بطلان این سخن را می‌داند.

الله ﷻ به ما خیر داده که در بهشت طعام، شراب، ازدواج و لباس وجود دارد. و ما طبق اعلان پروردگار ما می‌دانیم که طعام و شراب و عسل و هر آنچه که در بهشت وجود دارد، مانند چیزهایی نیست که در دنیا وجود دارد هر چند که آنها در نام‌هایشان با یکدیگر مشترک باشند. لذا شرابی که در بهشت وجود دارد، آنگونه که الله ﷻ خبر داده است، انسان را نشه نمی‌کند، آب آنجا فاسد نمی‌شود، بهشتیان همیشه جوان می‌مانند و پیر نمی‌شوند، خوشحالی آنها به پایان نمی‌رسد، لباس‌هایشان کهنه و فرسوده نمی‌گردد و دیگر اوصافی که دلالت بر تباین نعمت‌های بهشت با نعمت‌های دنیا است.

روحي که در بدن مان قرار دارد، طبق فرموده الله متعال در جسد دمیده می‌شود، از جسد بیرون می‌رود، صعود می‌کند، نزول می‌نماید، زنده، عالم، قادر، سمیع و بصیر است. و با وجود اینکه دارای این صفات است، با مخلوقاتی که ما مشاهده می‌کنیم، شباهت ندارد. لذا الله ﷻ به طریق اولی با تمام اسماء و صفاتی که دارد، با مخلوقاتش تفاوت دارد.

پس اگر کسی صفات روح را به بهانه اینکه اثبات این صفات موجب تشبیه آن با دیگر مخلوقات خواهد شد، نفی کند، دچار اشتباه بزرگی شده است.

کسی که قرآن کریم را مورد مطالعه قرار دهد، متوجه خواهد شد که الله متعال نام‌ها و صفاتی را برای خودش ذکر نموده و همچنین بعضی از بندگان را با همین نام‌ها مخاطب قرار داده است. به عنوان نمونه الله متعال خودش را حی، سمیع، بصیر، علیم، حلیم، رئوف، رحیم، عزیز، جبار، متکبر، و غیره نام نهاده است. ما باید توجه داشته باشیم که نام‌ها و اوصافی را که الله ﷻ برای خودش ذکر می‌نماید، خاص به خودش هستند و به مخلوقات تعلق نمی‌گیرند و مناسب جلال و عظمت او می‌باشند؛ اما اوصافی که بندگان را با آنها توصیف می‌نماید، هر چند که حق و درست اند، اما مناسب ضعف و عجز آنها می‌باشند.

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيْفَةً ۗ قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۗ قَالَ اِنِّيْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۳۰﴾

و به یاد آر آنگاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی می‌گمارم، (فرشتگان) گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد می‌کند و خون‌ها را می‌ریزد، در حالی که ما ستایشگرانه به تنزیه و پاکی تو پرداخته و تو را تقدیس می‌کنیم؟! فرمود: من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. ﴿۳۰﴾

وَعَلَّمَ ءَادَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِىْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ ۗ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۳۱﴾

و(الله) همه نام‌ها(ی اشیاء را) به آدم آموخت سپس آن را بر فرشتگان عرضه داشت و فرمود: مرا از نام‌های این چیزها خبر دهید اگر راستگو هستید. ﴿۳۱﴾

قَالُوْۤا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَاۤ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۗ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ ﴿۳۲﴾

فرشتگان گفتند: منزهی تو، ما نمی‌دانیم جز آنچه به ما آموخته‌ای، همانا تو دانای حکیمی. ﴿۳۲﴾

قَالَ يٰۤاٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ ۗ فَلَمَّآ اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْۤ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ ﴿۳۳﴾

(الله) فرمود: ای آدم! آنها را از نام‌های این چیزها خبر ده. پس هنگامی که (آدم) فرشتگان را از نام‌های آنها خبر داد، (الله به فرشتگان) فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌سازید و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌دانم؟! ﴿۳۳﴾

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْۤا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۗ اَبٰی وَاَسْتَكْبَرَ وَاَنَّ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۳۴﴾

و به یاد آر آنگاه که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس همه فرشتگان سجده کردند بجز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد. ﴿۳۴﴾

﴿۳۰﴾ در این آیه الله ﷻ موضوع آغاز خلقت را بیان می‌کند و بر بندگان منت می‌نهد که پدرشان را اکرام کرده و او را در زمین جانشین قرار داده و به منظور تجلیل از مقامش ملائکه را به سجده نمودن به پیشگاه او دستور داده است. «خلیفه» یعنی: جانشین یا کسی که در پی دیگری بیاید که قبل از وی وجود داشته است. مراد از خلیفه در این آیه آدم عَلَيْهِ السَّلَام است. الله ﷻ ملائکه را نه از روی مشاوره، بلکه بخاطر بیرون آوردن آنچه در ضمیر شان بود مورد خطاب خود قرار داد. پس از آنکه الله ﷻ ملائکه را از فرستادن آدم عَلَيْهِ السَّلَام به زمین آگاهی داد ملائکه گفتند: آیا کسی را در زمین می‌فرستی که با شرک ورزیدن و ارتکاب گناهان در زمین فساد ببار می‌آوردند؟ این سخن ملائکه به این معنی نیست که آنان امور غیبی را می‌دانستند و یا از فراست خودشان این سخن را گفتند؛ بلکه ایشان به وجهی از وجوه علم و آگاهی قبلی از جانب الله ﷻ از موضوع اطلاع داشتند، یا اینکه انسان را به جنیان که قبلاً در زمین سکونت داشتند و دست به فساد و خونریزی زده بودند، قیاس کردند و یا اینکه موضوع آفرینش انسان را در لوح محفوظ دیده بودند و یا اینکه از سرشت و طبیعت ماده‌ای که انسان از آن ترکیب شده آگاهی داشتند که خیر و شر در ایشان نهفته است. و یا اینکه از واژه خلیفه این برداشت را کردند، چون خلیفه در میان مردم حکم و داوری می‌کند و در مسایل قتل و فساد و غیره فیصله می‌کند. همچنین سخن ملائکه از باب اعتراض به اراده الله سبحانه نیست بلکه بخاطر دانستن حکمت از این آفرینش، این سوال را مطرح نمودند. به این معنی که ملائکه می‌خواستند بدانند حکمت از فرستادن مخلوقی که در آنجا دست به فساد و خونریزی می‌زند چیست؟ در حالیکه ما تو را به پاکی یاد می‌کنیم و از هرگونه نقصی به تنزیه یاد می‌نماییم و آنچه که سزاوار جلال و عظمت شأن تو نیست ولی ملحدان آن را به تو نسبت می‌دهند و یا منکران به ساحت پاک تو افترا می‌بندند؛ ما به تو نسبت نمی‌دهیم بلکه تو را پاکیزه می‌داریم و تقدیست می‌کنیم. الله ﷻ در جواب فرمود: من چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید یعنی: من مصلحت‌هایی را در این جانشین قرار دادن می‌دانیم که شما از آن بی‌خبرید و نمی‌دانید. از قتاده رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در تفسیر این آیه روایت شده که فرمود: «در علم ازلی

الله ﷻ چنین بود که از نسل این خلیفه (آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ) انبیاء و رسولان و مردمان نیک و صالح و ساکنان بهشت بوجود خواهد آمد».

از فواید این آیه:

۱- اثبات صفت «قول» برای الله تعالی، و اینکه قول او تعالی با حرف و آواز است و این همان مذهب سلف صالح از اصحاب کرام و تابعین ایشان و امامان اسلام است. و قول او تعالی شایسته کمال و جلال خودش بوده هرگز به قول مخلوق مشابهت ندارد.

۲- عبودیت و بندگی ملائکه برای الله عزوجل و فروتنی ایشان در پیشگاه او تعالی خود بیانگر آن است که یگانه ذاتی که سزاوار تعظیم مطلق و پرستش است همان ذات الله متعال است.

۳- یگانه ذاتی که همه نهان و آشکار را می داند، و هیچ چیزی بر او پنهان نیست همان الله تعالی است و هیچ کسی جز او غیب را نمی داند، نه فرشته مقرب و نه پیامبر فرستاده شده و نه بنده نیکوکار.

﴿۳۱﴾ الله ﷻ همه نامهای همه اشیای موجود و حاضر در آنجا اعم از اسم و مسمی، و کلمات و معانی آنها را به او آموخت، حتی به او آموخت که کاسه کوچک و بزرگ چه نامیده می شود. سپس برای فرشتگان فرمود: پس شما از نامهای این مخلوقات به من خبر دهید اگر در گمان خود راستگو هستید. سپس الله برای ملائکه فرمود: پس شما از نامهای این مخلوقات به من خبر دهید اگر در گمان خود راستگو هستید.

﴿۳۲﴾ وقتی ملائکه به ناتوانی خویش پی بردند، اعتراف کرده و گفتند: پاک و منزهی تو ای پروردگار، ما نمی دانیم آنچه که از ادراک مخلوقین پنهان است از آن جمله برتری دادن آدم و نسل او در علم بر ما و سایر مخلوقات. ای پروردگار! ما جز آنچه که تو به ما آموخته ای، چیزی نمی دانیم و همانا تو دانا و حکیم هستی و هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. پس الله ﷻ هیچ چیزی را بدون حکمت نیافریده است، «حکمت» یعنی گذاشتن هر چیز در محل مناسب آن. پس فرشتگان به علم و حکمت الله ﷻ و به قصور خود اقرار و اعتراف کردند و به فضل الله ﷻ، و اینکه به آنها چیزهایی آموخته است که نمی دانند اعتراف نمودند.

از فواید دو آیه فوق (۳۱-۳۲):

۱- الله تعالى بسا اوقات به بعضی از بندگان علمی را ارزانی می‌فرماید که دیگر بندگان آن را نمی‌دانند.

۲- اعتراف ملائکه به آن که نزد خود هیچ علمی ندارند جز آنچه که الله تعالى به ایشان آموخته، بیانگر کمال ادب ایشان در برابر پروردگار است، و این درسی برای انسان است که به چیزی که علم و آگاهی ندارد ادعای علم نکند.

«العلیم» به معنای دانا، یکی از اسماء حسناى الله متعال است که دانایی او، بر هر چیزی احاطه دارد؛ او از تمام امور بدیهی، ممکن و ناممکن باخبر است. پس الله تعالى، ذات بزرگواری و صفات مقدس و بزرگ خود را که از واجبات و بدیهیات می‌باشد و وجود آن قطعی است، می‌داند. همچنین از چیزهایی که وجود آن ممکن نیست، باخبر است و می‌داند که اگر به وجود بیایند، وجود آنها چه اثری خواهد داشت. همچنان او تعالی ممکنات را می‌داند؛ منظور از ممکنات، چیزهایی هستند که وجود و عدم وجود آنها، امکان پذیر است؛ پس او تعالی، دانایی است که دانایی و آگاهی، جهان بالا و پایین را احاطه نموده و هیچ مکان و زمانی نیست که او تعالی، به آن آگاه نباشد.

نصوص بسیاری در بیان فراگیر بودن علم و آگاهی الله ﷻ آمده است. به اندازه ذره‌ای یا کوچکتر و بزرگتر از آن، در آسمان و زمین از نگاه الله تعالى پنهان نمی‌ماند؛ الله تعالى، نه غفلت می‌ورزد و نه فراموش می‌کند؛ علم و دانش گسترده و گوناگون مردم و آفریده‌ها، در مقایسه با علم و آگاهی الله تعالى، هیچ چیزی به نظر نمی‌آیند؛ همانطور که قدرت و توانایی آنها به هیچ وجه با قدرت الله متعال قابل مقایسه نیست. پس الله ﷻ است که به انسان‌ها چیزهایی آموخته که نمی‌دانستند و آنها را بر انجام کارهایی توانایی داده که بر انجام آن توانایی نداشتند. علم و آگاهی الله، به تمام آنچه در جهان بالا و پایین است، احاطه دارد؛ او تعالی، آینده جهان را می‌داند و از آنچه که وجود ندارد، باخبر است. می‌داند که اگر پدید بیاید، چگونه خواهد بود؛ اوضاع و احوال انسان‌ها را از زمانی که آنها را آفریده و پس از آنکه آنان را می‌میراند و پس از آنکه آنها را زنده می‌گرداند، می‌داند؛ از

همه کارهای خوب و بد آنان و سزا و جزای آنها در جهان آخرت بطور مفصل و با تمام جزئیات باخبر است.

خلاصه اینکه الله جل جلاله، ذاتی است که به درون و برون و به آشکار و پنهان و به واجبات و محالات و ممکنات و به جهان بالا و پایین و به گذشته و حال و آینده بطور کامل آگاه است و از آن خیر دارد. پس هیچ چیزی بر اوتعالی پوشیده و پنهان نیست. الله اکبر.

﴿۳۳﴾ الله متعال به آدم فرمود: ای آدم! اسم‌هایی را که ملائکه از دانستن آن عاجز اند به آنها بگو. آدم علیه السلام هم در اجابت دستور رب العزت به توضیح دادن نام‌های اشیاء شروع کرد، وقتی نام‌های هر چیز را به نام خودش ذکر کرد، آنگاه الله جل جلاله خطاب به ملائکه فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌سازید و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌دانم؟ از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که در مورد این فرموده الله جل جلاله «و آنچه را آشکار می‌سازید می‌دانم» فرمود: مراد از آن سخن ملائکه به الله جل جلاله است هنگامی که گفتند: «آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد می‌کند و خون‌ها را می‌ریزد؟» و فرموده الله جل جلاله «و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌دانم؟» یعنی: آنچه را که ابلیس در ضمیر خود از کبر و خودخواهی پنهان می‌نمود، می‌دانم. والله اعلم.

از فواید این آیه:

۱- اثبات عمومیت و احاطه بودن علم الله تعالی، طوری که همه پوشیده و آشکار را در بر گرفته است.

۲- اثبات عقل و اراده برای ملائکه، یعنی آنها مخلوقات عاقل و دارای اراده و قصد هستند. ﴿۳۴﴾ سجده در کلام عرب به معنای اظهار ذلت و فروتنی است. و نهایت مرتبه ذلت و فروتنی گذاشتن چهره یا پیشانی بر زمین است. به گفته ابو عمرو: سجده کرد یعنی: سر خود را خم نمود. و این آیه بیانگر فضیلت آدم علیه السلام است چون الله متعال ملائکه را دستور داد تا به او سجده نمایند. تذکر باید داد که سجده نمودن در شریعت اسلام برای غیر الله حرام مطلق است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله امتش را از سجده بردن به غیر الله جل جلاله منع نموده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرموده است: «لَوْ كُنْتُ أَمِيرًا

أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمْرَتِ الْمَرْأَةِ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا». «اگر کسی را دستور می‌دادم تا به دیگری سجده نماید، زن را دستور می‌دادم تا به شوهرش سجده کند».

سجده نمودن در شرایع گذشته برای غیر الله ﷻ از باب قدر دادن و تحیت بود، مانند سجده نمودن برادران یوسف عليه السلام به وی.

وقتی همه ملائکه به سجده افتادند، ابلیس از سجده نمودن به آدم عليه السلام سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد. ابلیس از جنیان بود که در میان ملائکه می‌زیست، هنگامی که الله ﷻ ملائکه را به سجده نمودن به آدم عليه السلام دستور داد ابلیس نیز مورد خطاب قرار گرفت و مأمور به سجده نمودن شد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: نام ابلیس «عزایل» بود و اصل کلمه ابلیس به معنای نا امید است. ابلیس در ابتدا از اشراف در میان ملائکه بود، اما هنگامی که سرکشی و عصیان نمود ابلیس ناامیده شد، یعنی نا امید از همه خیر. زیرا الله ﷻ او را در بدل عصیان از فرمان او؛ از همه خیرها ناامید گردانید. ابلیس از سجده کردن برای آدم عليه السلام سر باز زد و گرفتار آفت گردن فزایی و تکبر گردید و از جمله کافران گردید. ابلیس پیش از آن در علم ازلی الله ﷻ از کافران بود.

از فواید این آیه:

۱- فضیلت و مکان والای آدم عليه السلام، چون الله تعالی ملائکه را دستور داد تا به او سجده کنند.

۲- سجده برای غیر الله شرک است، اما اگر الله تعالی به آن دستور دهد عبادت می‌گردد. پس سجده ملائکه برای آدم عبادتی است برای الله تعالی؛ چون الله تعالی به آن دستور داده است، و الله تعالی هرچه بخواهد حکم می‌کند، و لهذا وقتی ابلیس از این کار ابا ورزید کافر شد.

۳- عبرت گرفتن از حال و وضع پدر انس و جن و بیان فضیلت آدم عليه السلام و برتری او بر جن و دشمنی ابلیس با او.

﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(۳۵)

و گفتیم: ای آدم؛ تو و همسرت در بهشت سکونت گیر (ید)، و از نعمت‌های فراوان آن هر طور که می‌خواهید بخورید، اما به این درخت نزدیک نشوید که (اگر از میوه‌اش بخورید)، جزو ستمگران خواهید شد.

﴿۳۵﴾

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ^(۳۶)

پس شیطان، آن دو (آدم و حوا) را از آن (بهشت) لغزاید آنگاه آنان را از آنچه که در آن بودند (از نعمت بهشت) بیرون کرد، و ما (به آنها) گفتیم: فرود آید (از بهشت آسمان به سوی زمین)، بعضی از شما دشمن بعضی دیگر خواهید بود، و برای شما در زمین قرارگاه و بهره‌مندی‌ای تا مدت معین است.

﴿۳۶﴾

فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ^(۳۷)

سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود، آنگاه (الله) توبه او را پذیرفت، همانا الله بسیار توبه‌پذیر مهربان است.

﴿۳۷﴾

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^(۳۸)

گفتیم: همگی از آن (بهشت) پایین روید پس اگر از جانب من به شما هدایتی می‌آمد، پس کسانی که از راهنمایی من پیروی کنند نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین می‌گردند.

﴿۳۸﴾

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^(۳۹)

و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را تکذیب کردند اینها اهل دوزخند و آنها برای همیشه در آن خواهند ماند.

﴿۳۹﴾

﴿۳۵﴾ الله ﷻ می فرماید که ما به آدم گفتیم: تو و همسرت حواء در بهشت مسکن گزینید و از نعمت‌های فراوان آن طوری که می خواهید بخورید. صیغۀ «قلنا» صیغۀ جمع است که دلالت بر تعظیم و بزرگداشت دارد و مراد از آن تعدد نیست، چون فاعل قلنا الله تعالی است، و این اسلوب معروف و مستعملی است در زبان عربی، و در موارد زیادی از قرآن کریم بکار برده شده است. «رغد» زندگی پر از ناز و نعمت و آسایشی را گویند که در آن هیچگونه رنج و مشقتی نباشد.

همچنان الله ﷻ به آدم و حواء دستور داد که به درختی که برای ایشان تعیین نموده بود، نزدیک نشوید. نهی نمودن الله ﷻ از نزدیک شدن به درخت بخاطر قطع نمودن وسیله و سبب ارتکاب نافرمانی است. زیرا نزدیک شدن به درخت ممنوع شده سبب خوردن از میوه آن می شود. مفسرین در تفسیر این درخت اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای گفته‌اند که این درخت، درخت انگور بود، عده‌ای گفته‌اند: این درخت، درخت انجیر بود و برخی گفته‌اند این درخت، خوشه گندم بود. ولی حقیقت این است که اگر در تعیین نام و نوع این درخت مصلحتی برای ما می بود حتماً الله تعالی آن را بیان می کرد و چون الله تعالی آن را نامشخص گذاشته است، پس مصلحت ما هم در عدم تعمق و تشخیص آن است. به هر حال الله ﷻ ایشان را از خوردن میوه یکی از درختان بهشت منع فرمود که در صورت نافرمانی از جمله افرادی خواهند شد که به سبب گناه و سرکشی از دستور الهی بر خود ستم کرده‌اند.

در مورد این بهشت که آدم عليه السلام مدتی در آن به سر برده و سپس از آن بیرون آورده شد دو قول نقل شده است:

یکی اینکه مراد از بهشت همان بهشت جاودانی است که الله تعالی آن را به بندگان خود در روز آخرت وعده داده است.

دومی اینکه این بهشت، بهشت دیگری است، چون در بهشت جاودان تکلیف نیست و هر که وارد آن شود دیگر هرگز بیرون نمی شود. حال آنکه آدم و حوا عليهما السلام در این بهشت به عدم نزدیک شدن به آن درخت مکلف شدند و بعد از نافرمانی از آن بیرون رانده شدند، و همچنان شیطان به سوی آن راه یافته و در آن گناه صورت گرفته است و این امور

هرگز در بهشت جاودانی نمی‌باشد. ولی قول راجح همان قول اول است، و احکامی که برای بهشت جاودانی یاد شده، همه در هنگامی می‌باشد که مؤمنان پس از مرگ وارد آن می‌شوند؛ اما پیش از آن، مانعی وجود ندارد که تکالیفی بر ساکنان آن مقرر شده باشد. و ظاهر نصوص قرآن کریم و سنت مطهر نیز همین رأی را تأیید می‌کند.

﴿۳۶﴾ شیطان، آدم و حواء را به سبب خوردن شان از درخت ممنوع شده لغزائید. «زله» به معنای خطا و گناه است. یعنی: شیطان با حیله و نیرنگ آن دو را به انجام عملی که حق نبود آن را انجام دهند، دچار نمود و از بهشت دورشان ساخت و از نعمت‌های جاودانه بهشت و از عزت و کرامت، ایشان را بیرون آورد. بیرون آوردن آدم و حواء از بهشت بخاطر این به شیطان نسبت داده شده که او آن دو را فریب داد و بر ایشان وسوسه‌ای انداخت و گفت که این درخت جاودانگی و ملک همیشگی است؛ پس از آن بخورید. همان بود که الله ﷻ به ایشان دستور داد تا از بهشت بیرون شوند. این دستور الهی تنها مربوط به بیرون آمدن آدم و حواء از بهشت برین به سوی زمین نیست؛ بلکه نسل آندو را نیز شامل می‌شود. پس از فرود آمدن تان به زمین، نسل تان با یکدیگر دشمنی و عداوت خواهند ورزید و تا به هنگام مرگ و یا تا به هنگام برپا شدن قیامت، زمین قرارگاه ایشان است و از نعمت‌های آن، اعم از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و غیره بهره می‌گیرند.

از فرموده اوتعالی ﴿وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ چنین فهمیده می‌شود که بنی آدم بجز در زمین در جای دیگری نمی‌تواند زندگی کنند، و در تأیید این مفهوم آیه (۲۵) سوره اعراف تأکید می‌کند: ﴿فِيهَا كَثِيرٌ مِّنْ حَيَّوْنٍ وَفِيهَا تَمُوْتُونَ وَفِيهَا تُخْرَجُونَ﴾ یعنی: «در آن زنده می‌شوید، و در آن می‌میرید، و از آن بیرون آورده می‌شوید». پس از اینجا می‌دانیم که تلاش‌های بشر در این عصر بخاطر زیستن در غیر زمین چه ماه و چه مریخ و یا هر کوبی آسمانی دیگر، تلاشی است بی‌نتیجه و ناممکن.

﴿۳۷﴾ آدم ﷺ از جانب پروردگارش کلماتی را به طریق الهام دریافت کرد و این کلمات همانا دعایی بود که آدم و حواء هر دو آن را به پیشگاه رب العزت خواندند که در

سوره الاعراف بیان شده است: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳]

«پروردگارا! ما بر خود ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی از زیان کاران خواهیم بود». همان بود که الله ﷻ توبه ایشان را پذیرفت و با رحمت خویش به ایشان بازگشت، زیرا که الله ﷻ بسیار توبه‌پذیر و نهایت با رحم است و نسبت به بندگان، خصوصاً توبه کنندگان حقیقی، مهر و محبت و عطف و رحمت دارد.

«التواب»: یکی از اسمای نیکوی الله ﷻ «التواب» است؛ یعنی ذاتی که همواره توبه توبه کنندگان را می‌پذیرد و گناهان بازگشتگان به سوی خود را می‌آمرزد. الله ﷻ، پس از آنکه بندگان توبه می‌کنند، توبه آنها را می‌پذیرد و با بخشش گناهانشان به سوی آنان می‌آید.

از این رو الله ﷻ، به دو صورت توبه بندگان را می‌پذیرد: یکی اینکه به بنده توفیق می‌دهد تا توبه نماید و به سوی پروردگار باز گردد. و در بیان این نوع توبه الله تعالی فرموده است: ﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا﴾ [التوبة: ۱۱۸] یعنی ایشان را به توبه کردن موفق کرد تا توبه کنند. البته توبه شرایطی دارد که عبارتند از: دست کشیدن از گناه، پشیمان شدن بر انجام دادن آن، و تصمیم گرفتن بر اینکه دوباره آن را انجام ندهد و به جای آن، کار شایسته انجام دادن و مسترد نمودن حقوق مردم به آنان و کسب رضایت شان.

دوم اینکه: الله ﷻ با پذیرفتن توبه بنده و محو گناهانش بوسیله توبه، توبه او را می‌پذیرد؛ زیرا توبه راستین، گناهان پیش از خود را از بین می‌برد.

«الرحیم»، همچنان یکی از نام‌های نیکوی الله ﷻ است بر متصف بودن الله ﷻ به مهربانی و نیکوکاری و بخشش و بزرگواری و نیز بر گستردگی رحمت و بخشش او دلالت می‌نمایند؛ رحمت و بخششی که تمام هستی را به مقتضای حکمت پروردگار در برگرفته است و مؤمنان، از این رحمت و بخشش، بهره بیشتر و کاملتری دارند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلِّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۶] «و

رحمت من، همه چیز را در بر گرفته؛ آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزگاری کنند».

نعمت‌ها و احسان‌های الهی، همه از آثار مهربانی و بخشش و کرم اوتعالی می‌باشند و خوبی‌های دنیا و آخرت، همه، از نشانه‌های رحمت او هستند.

﴿۳۸﴾ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ فَرُودَ اَآمَدِن اَدَمَ وَ حَوَّاءَ بَه زَمِیْنِ رَا تَكَرَّارَ نَمُودَ تَا بَرِ اِیْنِ مَطْلَبِ تَاكِیْدِ كِنْدَ كَه اِقَامَتِگَاهِ وَ مَحَلِّ اسْتِقْرَارِ اَدَمَ وَ نَسْلِ او تَا قِیَامِ قِیَامَتِ دَرِ زَمِیْنِ اسْتِ نَه دَرِ بَهْشْتِ. وَ مِی فَرْمَایْد: هَرْگَاهِ هِدَایْتِی رَا كَه اَز جَانِبِ مَن بَرَایْتَانِ مِی رَسَدِ قَبُولِ نَمُودَه وَ بَه اَن عَمَلِ نَمَایِیْد، پَس بَر شَمَا هِیْجِ تَرَسِ وَ بِیْمِی نَخَوَاھَدِ بُوْد وَ نَه بَا اَنْدَوَه مَواجِهِ مِی شَوِیْد. چنانكِه دَر آیَه اِی دِیْگَرِ مِی فَرْمَایْد: ﴿فَمَنْ اَتَّبَعَ هُدَاىَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳] «و هر كس از رهنمود من پیروی كند نه گمراه می شود و نه بدبخت می گردد». پس بر اساس پیروی از هدایت الهی چهار چیز مترتب می گردد: امنیت و هدایت و سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت. و هر امر ناگواری از قبیل ترس و اندوه و گمراهی و بدبختی از او دور می شود پس به اهداف دلخواه خود می رسد و ناگواریها از او دور می شود. ترس و اندوه از آدمی رخت بر می بندد.

مراد از «هدایت» در اینجا قرآن کریم و عموم وحی الهی به همه انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است چون این خطاب به عموم بنی آدم است نه تنها امت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. و «خوف» هر امر ناخوش آیندی را گویند که در آینده واقع می گردد، و «حزن» ضد سرور و خوشی و غم خوردن بر امور گذشته است.

از فواید این آیه:

- ۱- اثبات وجود بهشتی که آدم و همسرش در آن سکونت داشتند در آسمان بود، زیرا پس از نافرمانی امر شد تا از آنجا پائین آید؛ و پائین آمدن از جای بلند می باشد.
- ۲- هدایت از جانب الله تعالی است، پس باید از اوتعالی هدایت خواسته شود نه از کسی دیگر.

۳- هر که از هدایت الهی پیروی کند، پاداشش امنیت در آینده و اطمینان بر گذشته می‌باشد بگونه‌ای که در آینده ترسی بر وی نخواهد بود و بر گذشته خویش نیز غم نمی‌خورد.

۴- عبادت الله متعال و نزدیکی جستن به اوتعالی تنها و تنها به آنچه میسر است که برای بندگانش توسط رسول کریم خود ﷺ راهنمایی نموده است؛ اما تقرب جستن به وسیله امور نوپدایی که در دین الله اساس ندارد؛ گمراهی و بدعت می‌باشد.

﴿۳۹﴾ ولی کسانی که به الله ﷻ کفر ورزیدند و هدایتش را نپذیرفتند و به کتاب‌های نازل شده اوتعالی عمل نکردند و آن را انکار و تکذیب کردند، ایشان یاران دروزخ اند که پیوسته و برای همیشه در آنجا می‌باشند و از آن جدایی ندارند. همان گونه که دوست همواره همراه دوستش است، و همان طور که طلبکار به دنبال بدهکار می‌باشد.

در این آیات و آیات مشابه، مخلوقات از قبیل انسان و جن به دو گروه تقسیم شده اند؛ اهل سعادت و اهل شقاوت؛ و در این آیات صفات هر دو گروه و اعمالی که موجب سعادت یا شقاوت می‌شود، بیان شده است. نیز بیان شده است که جن در استحقاق برخوردار از پاداش یا عذاب مانند انسان هستند، همانطور که در امر و نهی نیز مانند او می‌باشند.

﴿يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي
أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ
بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّيَ فَارْهَبُونَ﴾

ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمت من را که
بر شما ارزانی داشتم، و به پیمان من وفا کنید
تا به پیمان شما وفا کنم، و تنها از من بترسید.

﴿۴۰﴾

وَعَامِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ
وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ ۗ وَلَا تَشْرَرُوا
بِآيَاتِي تَمَنَّا قَلِيلًا وَإِيَّيَ فَاتَّقُونَ﴾

و به آنچه که من نازل کرده‌ام و تصدیق کننده
چیزی است که با شما است، ایمان بیاورید، و
نخستین کافر به آن نباشید، و آیات مرا به بهای
اندکی نفروشید، و تنها از من بترسید. ﴿۴۱﴾

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

و حق را با باطل نیامیزید و حق را کتمان
نکنید در حالی که شما می‌دانید. ﴿۴۲﴾

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ
الرَّكْعِينَ﴾

و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و با
نمازگزاران نماز بخوانید. ﴿۴۳﴾

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا
تَعْقِلُونَ﴾

آیا مردم را به نیکوکاری امر کرده و خودتان را
فراموش می‌کنید حال آنکه شما کتاب را
می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟! ﴿۴۴﴾

وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ
إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾

و از صبر و نماز یاری بجوئید و به راستی که
نماز گران و دشوار است جز بر فروتنان.

﴿۴۵﴾

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهَمْ
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾

آن کسانی که یقین دارند به اینکه
پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد و اینکه
یقین دارند به سوی او باز می‌گردند. ﴿۴۶﴾

يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ وَأَيُّ فَضَّلْتُكُمْ عَلَى
الْعَالَمِينَ﴾

ای بنی اسرائیل! بیاد آورید نعمت مرا که بر
شما ارزانی داشتم و نیز اینکه شما را بر
جهانیان برتری دادم. ﴿۴۷﴾

﴿٤٠﴾ این آیه آغاز داستان یهود است که در حدود یک جزء را در بر می‌گیرد. الله ﷻ می‌خواهد مؤمنان را از حقیقت و کردار زشت و فتنه‌انگیزی‌های یهود آگاه سازد، تا مسلمانان از مکر و حيله و دسيسه‌های آنان بر حذر باشند. زیرا این دسته اهل کتاب از سخت‌ترین دشمنان اسلام و مسلمانان‌اند که قرآن کریم و وقایع تاریخی قدیم و جدید آن را به اثبات می‌رساند.

«اسرائیل» لقب یعقوب عليه السلام است و یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم عليه السلام است و اسرائیل کلمه عبرانی به معنای عبد الله یا بنده الله است و بنو اسرائیل یعنی پسران اسرائیل که همانا قوم یهودند. الله متعال بر بنی اسرائیل نعمت‌های گوناگونی را ارزانی داشته بود که کمی از امت‌های پیشین از آن برخوردار بودند، لذا الله ﷻ در اینجا به بنی اسرائیل تذکر می‌دهد که آن عده نعمت‌هایی را که من بر شما ارزانی نموده بودم به یاد آورید که عبارت از فرستادن پیامبران و نازل نمودن کتاب‌ها و نجات از فرعون و دیگر نعمت‌ها است و در مقابل آن شکر مرا بجا آورید و به عهدی که با من بسته بودید وفا کنید. عهدی که بنی اسرائیل با الله متعال بسته بودند در تورات بود و آن این بود که از پیامبر آخر زمان عليه السلام پیروی کنند و در ادای فرائض پابند باشند. و الله ﷻ وفاداری به عهد خود را به یهود بازگو می‌کند که اگر شما به عهدی که با من بسته بودید وفا کنید من هم در عهدم وفادارم و به شما اجر و پاداشتان را که قبلاً برای شما تضمین نموده بودم میدهم. خطاب در اینجا به یهود و نصاری است که در زمان پیامبر عليه السلام می‌زیستند، چون این سوره مدنی است و در مدینه سه قبیله از بنی اسرائیل زندگی می‌کردند: بنو قینقاع و بنو نضیر و بنو قریظه. ایشان در کتاب‌های خود خوانده بودند که پیامبری در آخر زمان مبعوث خواهد شد و در سرزمین دارای نخلستان هجرت خواهد کرد؛ لذا یهود در منطقه‌ی نخلستانی سکونت گزیدند و مواظب تشریف آوری پیامبر آخر زمان آنهم از میان قبایل یهود بودند، ولی هنگامی که پیامبر عربی عليه السلام به مدینه تشریف آورد یهود آن جناب را خوب شناختند که پیامبر آخر زمان است اما به او کفر ورزیدند و تکذیبش کردند. و به ایشان دستور می‌دهد که تنها ترس مرا در دل‌هایتان جا دهید و غیر از من از هیچ کس دیگری نترسید. «رهبه» به معنای شدت بیم و ترس است.

﴿۴۱﴾ خطاب در این آیت نیز به همان عده از بنی اسرائیل است که در زمان رسول الله ﷺ می‌زیستند، و الله تعالی به ایشان فرمود به آنچه نازل کرده‌ام یعنی به قرآن کریم ایمان بیاورید که تأیید کننده آنچه که با شماست می‌باشد. آری! قرآن کریم موافق با تورات، کتاب آسمانی و اخبار انبیاء و آنچه از حق در آن است می‌باشد و با آن مطابقت دارد و آن را تصدیق می‌کند. وقتی که چنین است پس ای معشر یهود اولین کسانی از اهل کتاب نباشید که منکر قرآن کریم و حقایق و واقعیت‌های آن گشته‌اند، بلکه شایسته شما این است که آن را قبل از دیگران تصدیق کنید و به آن ایمان بیاورید زیرا حق بودن آن مانند خورشید به شما ثابت گشته است. و آیات مرا که عبارت از اوامر و نواهی من است به بهای بی‌ارزش و ناچیز دنیوی اعم از ریاست و زعامت و زیب و زینت و شهوترانی کوتاه مدت نفروشید و تنها از من بترسید و ترس و بیم مخلوق را در دل جای ندهید و عهد شکنی نکنید.

از فواید این آیه:

۱- بر بنی اسرائیل - یهود و نصارا- واجب است که به آنچه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده است ایمان بیاورند؛ زیرا هیچ دین آسمانی معتبری بعد از بعثت محمد ﷺ جز دین اسلام نیست و بر تمام اتباع ادیان دیگر لازم است که به دین اسلام گردن نهند، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]. «و هرکس دینی غیر از اسلام را بجوید، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود».

و پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ!». «قسم به ذاتی که جان محمد در دست او قرار دارد، هیچ فردی از این امت، یهودی باشد یا نصرانی در حالی بمیرد که اسم مرا (به عنوان پیامبر) بشنود و به آنچه من به آن فرستاده شده‌ام ایمان نیاورد، مگر اینکه از دوزخیان خواهد بود».

۲- قرآن کریم تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی پیشین است چون همه از جانب الله تعالی بر پیامبران پیشین نازل شده است.

۳- هر که حق را بشناسد باید بی‌درنگ آن را تصدیق و از آن پیروی کند و گرنه صفت یهود در وی وجود داشته و از مغضوب علیهم خواهد بود.

۴- از صفات یهود این است که خود را به بهای اندک می‌فروشند و هر کس بنده مال و متاع دنیا گردد، همچون یهود غضب الهی را بخود جلب نموده است.

﴿۴۲﴾ ای یهودیان! حقی که از جانب الله متعال نازل شده است با باطل ساخته و بافته خودتان مخلوط نموده و مطالب روشن تورات را تحریف نکنید تا بوسیله آن اذهان مردم را آشفته و دین سماوی را تباه و دگرگون سازید. و حق و حقیقت را پنهان نکنید. مراد از «حق» در اینجا حجت و براهین الله ﷻ است که تبلیغ آن را بر اهل کتاب واجب گردانیده بود و در این مورد از ایشان پیمان محکم گرفته بود که آن را کتمان نکنند، از آن جمله مژده‌ها و علامات است که در مورد بعثت رسول اکرم ﷺ در کتاب‌هایشان ذکر شده است. در حالی که شما حقیقت را می‌دانید که محمد ﷺ رسول و فرستاده الله متعال است و از اوصاف و علامات او که در کتاب‌هایتان ذکر شده باخبرید، پس چرا حق را می‌پوشانید و از بیان آن خودداری می‌کنید؟!

از فواید این آیه:

۱- بنده مکلف است در شناخت و تمیز حق از باطل بکوشد تا در چنگ باطل گریان نیفتد زیرا ایشان باطل خود را با چیزی از حق می‌آمیزند و به مردم تقدیم می‌کنند، اهل بدعت امروز نیز از همین قبیل مردم‌اند؛ بطور مثال قبرپرستان بخاطر فریب مردم نادان زیر پرده محبت با صالحین و اولیا و احترام آنها بدعتشان رواج می‌دهند. درست است که صالحین و اولیای الله تعالی مردمان قابل قدرند، لیکن پرستش قبرهایشان شرک اکبر است.

۲- دو راه وجود دارد یا حق و یا باطل، و راهی سوم میان آن دو وجود ندارد پس بنده مسلمان (باید) با عقل و اراده‌ای که الله تعالی به وی ارزانی نموده آن دو را تفکیک نماید و بخاطر دریافت حق و شناخت باطل از سوال کردن شرم نکند.

۳- کتمان نمودن حق حرام است، و این صفت یکی از صفات زشت یهود است، پس بر مسلمان واجب است از گفتن و اظهار حق هیچگاه ابا نورزد خصوصا در وقتی که کتمان حق سبب گمراهی مردم و ظهور باطل و باطل گرایان می‌گردد.

﴿۴۳﴾ یعنی: ای مردم یهود! مسلمان شوید و نماز را به طریقت و سنت رسول اکرم ﷺ که به مردم بیان نموده، برپا دارید و با جماعت مسلمانان در نماز حضور یابید و زکات اموالتان را مانند سایر مسلمانان بپردازید. و با رکوع کنندگان رکوع کنید. الله متعال به یهود دستور می‌دهد تا نماز را با نمازگزاران برپا دارند. چنانکه این آیه به مسلمانان ارشاد می‌کند که نماز را با جماعت در مساجد بخوانند.

حکم نماز جماعت: رسول اکرم ﷺ نماز جماعت را بر امت خود در مساجد واجب فرموده است، نماز جماعت بر مردان در حال سفر و حضر (مقیم بودن)، داشتن امنیت و در حال ترس و خطر، در همه این حالت‌ها واجب است^۱.

از نماز جماعت بجز منافقی که نفاق او معلوم و آشکار است کسی دیگر تخلف نمی‌کند و سخت‌ترین و سنگین‌ترین نمازها بر منافقین نماز صبح و نماز عشاء (خفتن) است. دلایل بی‌شماری بر واجب بودن نماز جماعت در مسجد وجود دارد از آن جمله فرموده رسول اکرم ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَمُرَّ بِحَطْبٍ، فَيُحَطَّبَ، ثُمَّ

۱- البته بسیاری از اهل علم نیز نماز جماعت را در حق فرد سنت مؤکده دانسته و آن را واجب نمی‌دانند و دلایل قائلین به وجوب را به نحوی دیگر تأویل می‌نمایند که در اینجا مجال بسط استدلال‌ات طرفین و مناقشه‌ی ادله‌ی فریقین نیست و می‌توان برای این منظور به کتب فقهی و ابواب مربوطه مراجعه نمود. هر چند کوتاهی و تساهل در حضور برای نماز جماعت نشان از ضعف ایمان فرد دارد. البته اعذار را که علما (حتی آن دسته از علمایی که حکم آن را سنت مؤکده می‌دانند) برای جواز ترک نماز جماعت بیان نموده‌اند همانند مرض و سرما یا گرمای شدید و... خود نشان از آن دارد که در غیر این حالات جماعت واجب بوده و عذری برای ترک آن نیست. این توضیحات را از این باب بیان نمودم که مبدا برخی از برادران مسلمان و به ویژه جوانان غیور بر التزام و پایبندی به شعایر دینی گمان برند که علما بر وجوب جماعت اتفاق نظر دارند و در نتیجه بر مخالفینشان در این زمینه (از جمله پیروان مذهب امام ابو حنیفه و امام شافعی رحمهما الله) سخت گرفته و انکار شدید نمایند و زمینه‌ی کدورت و اختلاف و ناراحتی را میان مسلمین فراهم سازند. بلکه در دعوت و به ویژه مسایل خلافی بایستی بسیار با حکمت و سعه‌ی صدر نسبت به دعوت مخالفین به قول راجح و احسن عمل نمود. والله اعلم (مصحح)

أَمَرَ بِالصَّلَاةِ، فَيُؤَذَّنُ لَهَا، ثُمَّ أَمَرَ رَجُلًا فَيُؤَمُّ النَّاسَ، ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ، فَأُحْرَقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتُهُمْ»^۱.

«قسم به ذاتی که جان من در دست اوست تصمیم گرفتم هیزم جمع کرده، سپس دستور دهم تا اینکه اذان بگویند، سپس مردی را به امامت واگذارم و بطرف مردانی روم که به جماعت حاضر نشده‌اند، و خانه‌هایشان را بر آنان آتش زنم».

«همچنان مرد نابینائی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: کسی ندارم که مرا به مسجد برساند و از آن جناب ﷺ اجازه خواست تا در خانه‌اش نماز بخواند، آن جناب ﷺ به او اجازه داد و وقتی آن مرد از آنجا دور شد و رفت او را صدا کرد و فرمود: آیا اذان را می‌شنوی؟ جواب داد: بلی، فرمود: پس جواب اذان را بده، یعنی نماز را با جماعت ادا کن».

از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که فرمود: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ غَدًا مُسْلِمًا، فَلْيَحَافِظْ عَلَى هَوْلَاءِ الصَّلَوَاتِ حَيْثُ يُنَادَى بِهِنَّ، فَإِنَّ اللَّهَ شَرَعَ لِنَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُنَنَ الْهُدَى، وَإِنَّهُنَّ مِنْ سُنَنِ الْهُدَى، وَلَوْ أَنَّكُمْ صَلَّيْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ كَمَا يُصَلِّي هَذَا الْمُتَخَلِّفُ فِي بَيْتِهِ، لَتَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ، وَلَوْ تَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ لَضَلَلْتُمْ، وَمَا مِنْ رَجُلٍ يَتَطَهَّرُ فَيُحْسِنُ الطُّهُورَ، ثُمَّ يَعْمِدُ إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ هَذِهِ الْمَسَاجِدِ، إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ يَخْطُوهَا حَسَنَةً، وَيَرْفَعُهُ بِهَا دَرَجَةً، وَيَحْطُّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةً، وَلَقَدْ رَأَيْنَا وَمَا يَتَخَلَّفُ عَنْهَا إِلَّا مُنَافِقٌ مَعْلُومُ النَّفَاقِ، وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يُؤْتَى بِهِ يُهَادَى بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ حَتَّى يُقَامَ فِي الصَّفِّ»^۲.

«کسی که می‌خواهد فردا -روز قیامت- الله جل جلاله را در حالی ملاقات کند که مسلمان باشد، پس در همان زمان و مکانی که به سوی نمازها خوانده می‌شود بر آنها محافظت کند، زیرا الله جل جلاله برای پیامبر شما سنت‌هایی که مردم را به راه مستقیم هدایت کند تشریح و قانونگذاری کرده، و این نمازها جزو این سنت‌هاست، و اگر نمازها را در خانه‌هایتان

۱- متفق علیه.

۲- صحیح مسلم (۶۵۴) و صحیح سنن ابی داود (۵۵۰) و صحیح سنن النسائی (۸۴۸) از البانی.

خواندید، همچنانکه این متخلف از نماز در خانه اش نماز می خواند، سنت پیامبران را ترک کرده اید، و اگر سنت پیامبران را ترک کنید گمراه خواهید شد و مردی که وضو را بطور کامل گرفته سپس به طرف مسجدی از این مساجد به حرکت درآید، الله متعال برای او در برابر هر گامی که بر می دارد یک نیکی نوشته و او را به وسیله آن یک درجه بالا برده و بخاطر آن از او یک گناه می کاهد، و البته در زمان رسول اکرم ﷺ چنین بودیم که هیچ کس از نماز جماعت تخلف نمی کرد مگر منافقی که نفاق او ظاهر و آشکار بود و در آن زمان یک مرد بیمار به مسجد آورده می شد و دو طرف مرد بیمار را می گرفتند تا او را در صف نماز قرار دهند و با جماعت نماز بخواند».

به این ترتیب شریعت اسلامی مسلمانان را بر ادای نماز در جماعت ترغیب نموده است زیرا حضور یافتن در مساجد و نماز خواندن با جماعت مسلمانان، بسا مصالح دینی و دنیوی فرد و جامعه را تضمین می کند.

از فواید این آیه:

- ۱- نماز بر امت های گذشته نیز فرض بود طوری که الله تعالی به مریم دستور داد که: ﴿يَمْرَأَةٌ أَقْنَتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ [آل عمران: ۴۳].
 - ۲- زکات نیز بر امت های سابقه فرض بود زیرا الله تعالی انسان ها را بوسیله آن امتحان می کند تا بخیل را از سخاوتمند متمایز سازد. از همین جهت زکات صدقه نامیده شده چون دادن صدقه بر صدق ایمان صدقه دهنده دلالت می کند.
- ﴿۴۴﴾ ای بنی اسرائیل! آیا شما مردم را به ایمان به الله متعال و پیغمبرانش و وفا به عهد الله و برپا نمودن نماز و دادن زکات و دیگر اعمال نیک فرا می خوانید و خود آن را ترک می کنید و خودتان ایمان نمی آورید و کارهای شایسته انجام نمی دهید؟ در حالیکه شما تورات را می خوانید. آیا نمی فهمید که این چنین کار بسیار زشت است! اگر شما از آگاهان نبودید و بر کتب الهی واقف نبودید و حمل کنندگان حجت هم نبودید؛ باید عقل هایتان شما را از چنین عمل زشتی باز می داشت. پس چگونه در برابر چیزی که عقل و علم آن را تقاضا می کند بی پروایی نموده اهمیتی به آن قایل نمی شوید؟

از فواید این آیه:

۱- این آیه هشدار به مؤمنان به طور عام و به خصوص مؤمنان دعوتگر درباره ضرورت یکی بودن قول و عمل است، تا اینکه گفته‌ی شان چیزی و کردارشان چیزی دیگر نباشد، زیرا بهترین علم، علمی است که عمل انسان تابع آن باشد، و اقتداء عملی رساتر از اقتدای قولی است.

۲- کسی که دیگران را به خیری فرا می‌خواند باید خود بهتر از تمام مردم به سوی آن بشتابد زیرا در حدیث صحیح است که رسول اکرم ﷺ «کان خلقه القرآن»^۱. «اخلاقش ﷺ (عین) قرآن بود». یعنی رفتار آن جناب و کردارشان درست مطابق چیزی بود که قرآن آورده و به آن دستور فرموده است.

۳- عمل نتیجه علم است، و علمی که در آن عملی نباشد، بی‌ثمر است.

۴- بیان جهل و حماقت بنی اسرائیل. و هر کسی از این امت اگر عملش با قولش تضاد داشت شباهتی به یهود داشته و خالی از جهل و حماقت نیست.

﴿۴۵﴾ پس در بازداشتن نفس‌هایتان از شهوات و وادار نمودن آن بر طاعات، از صبر یاری بجوئید و به وسیله روی آوردن و رغبت قلبی به نماز؛ نفس‌هایتان را بر ایمان آوردن به محمد ﷺ وا دارید، اگرچه نفس‌هایتان از این کار ابا می‌ورزد.

به تحقیق نماز بر کسانی که به الله ﷻ ایمان ندارند و از طاعت اوتعالی سرپیچی می‌کنند، سخت و سنگین تمام می‌شود. مگر بر متواضعانی که نفس‌هایشان در برابر عظمت و بزرگی الله متعال فروتن گشته و در نهادشان احساس آرامش می‌کنند.

از فواید این آیه:

۱- ارشاد الهی به دو امر بزرگ؛ صبر و نماز در وقت سختی‌ها و شداید.

۲- بر عکس آنچه بعضی تصور می‌کنند، صبر هرگز به معنی تحمل بدبختی‌ها و تن دادن ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبایی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است. لذا علما برای صبر سه شاخه ذکر کرده‌اند:

۱. صبر بر اطاعت، یعنی مقاومت در برابر مشکلاتی که در راه طاعت وجود دارد.
 ۲. صبر بر معصیت، یعنی ایستادگی در برابر انگیزه‌های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر.
 ۳. و صبر بر مصیبت یعنی پایداری در برابر حوادث ناگوار و عدم خود باختگی و شکست روحی و ترک جزع و فزع^۱.
 - ۳- جواز کمک و استعانه جستن از مخلوق در آن چیزی که در توان او می‌باشد. اما کمک خواستن از بنده که خارج از ساحت قدرت و توان اوست حماقت و سفاهت و گمراهی بیش نیست. چه رسد به اینکه از مرده‌ها استعانت جسته شود!!
 - ۴- انسان باید خود را بر صبر و شکیبایی در برابر مصایب و مشکلات تربیت نماید و انسان با صبر به هدف خویش می‌رسد طوریکه گفته‌اند: صبر تلخ است ولی بهره‌ی شیرین دارد. و رسول کریم ﷺ ارشاد می‌فرماید که در برابر سختی‌ها و ناملایمت‌های دنیوی خود را از دست نداده سست نشوید: «در هر امری که به خیر و منفعت توست حریص باش و از الله طلب استعانت و یاری کن و عجز و سستی را از خود نشان مده»^۲.
 - ۵- بیان فضیلت نماز، زیرا نماز تقویت دهنده روحیات و آرام دهنده قلب‌هاست. و رسول اکرم ﷺ به بلال می‌فرمود: «ای بلال ما را به بانگ نماز آسایش بده»^۳.
- ﴿۴۶﴾ این متواضعان و آرامش یافتگان کسانی هستند که یقین دارند که روز قیامت در پیشگاه الله متعال قرار خواهند گرفت و او تعالی اجر و پاداش‌شان را کامل خواهد داد بلکه از فضل و کرم خود نیز بر آن خواهد افزود. در این آیه اثبات ملاقات بندگان با الله تعالی است و اینکه بازگشت همه به سوی او تعالی خواهد بود و البته ایمان داشتن به این

۱- البته نوع دیگری از صبر وجود دارد و آن عبارت است از صبر بر استفاده‌ی صحیح و مشروع از نعمت‌ها به نحوی که آنها را در جهت رضایت الهی و سعادت دنیا و آخرت به کار برد و نه وسیله‌ای برای شقاوت و بدبختی انسان و دوری از یاد خدا شوند. (مصحح)

۲- صحیح مسلم (۶۷۷۴).

۳- سنن ابوداود (۴۹۸۵) با تصحیح البانی، و المعجم الکبیر طبرانی (۶۲۱۵)

مسأله بزرگ باعث می‌گردد که انسان از پروردگار خود بترسد و او را مراقب همه احوال خود بداند و در پنهان و آشکار از او تعالی حیا داشته باشد.

از فواید این آیه:

۱- اثبات ملاقات مؤمنان با الله تعالی، زیرا الله تعالی کسانی را که به این ملاقات باور و یقین دارند مورد مدح و ثنا قرار داده است.

۲- اثبات دیدن الله عزوجل، زیرا دیدن امکان ندارد مگر با ملاقات، غیر از این، دلایل بسیاری بر اثبات دیدن الله تعالی وجود دارد. از جمله این حدیث شریف متفق علیه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «أَنَّ النَّاسَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُمَارُونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ؟» قَالُوا: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «فَهَلْ تُمَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ؟» قَالُوا: لَا. قَالَ: «فَأَنْتُمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ..» «مردم از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا ما روز قیامت، پروردگار خویش را خواهیم دید؟ آنجناب صلی الله علیه و آله فرمود: «مگر شما در رؤیت ماه شب چهارده در هوای غیر ابری، شک دارید؟» گفتند: نخیر، ای رسول الله! باز فرمود: «آیا شما در رؤیت خورشید در هوای غیر ابری، شک دارید؟» گفتند: نخیر. آنجناب صلی الله علیه و آله فرمود: «شما پروردگارتان را در روز قیامت به همین صورت خواهید دید...».

۳- کسانی که به ملاقات الله تعالی یقین و ایمان دارند از چند صفت نیک برخوردار می‌شوند: ترس از الله تعالی در قلب، مراقب دانستن او تعالی بر اعمال و جوارح، و حیا از ذات بزرگ الله متعال در آشکار و پنهان.

﴿۴۷﴾ ای بنی اسرائیل! نعمت‌های مرا که به شما دادم بیاد آورید. این نعمت‌ها در آیت «۴۹ تا ۶۰» سوره البقره و آیت «۲۰ و ۲۱» سوره المائده و آیت «۱۴۱» سوره الانعام و آیت «۱۶۰» همین سوره و آیت «۶» سوره ابراهیم و آیت «۸۱» سوره طه بیان شده است. و حق این نعمت‌ها را به طور شایسته ادا کنید و به کسی ایمان بیاورید که پروردگار منعم او را فرستاده است. و به یاد آورید که من شما را بر جهانیان برتری دادم. مراد از «العالمین» به قولی جهانیان زمانشان است و به قول دیگر؛ بنی اسرائیل بر تمام جهانیان برتری داده شده‌اند؛ زیرا الله صلی الله علیه و آله پیغمبران بسیار در میانشان فرستاد. ولی باید دانست که

این برتری در زمانی بود که ایشان به تمام پیغمبران ایمان داشتند اما پس از آنکه از ایمان آوردن به رسول اکرم ﷺ سرباز زدند این برتریت را از دست دادند و امت محمد ﷺ به دلیل این فرموده الله متعال بهترین امت‌ها گشتند: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما بهترین امتی هستید که برای (سود) مردم آفریده شده‌اید».

آری! هر کسی به اسلام نگراید و به رسول این امت ایمان نیاورد، پدران و نیاکان و نسل و نسب او به وی سودی نخواهد بخشید. زیرا رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ!».

«قسم به ذاتی که جان محمد در دست او قرار دارد هیچ فردی از این امت، یهودی باشد یا نصرانی آوازه مرا بشنود سپس در حالی بمیرد که به آنچه من به آن فرستاده شده‌ام ایمان نیاورد مگر اینکه از دوزخیان خواهد بود».

از فواید این آیه:

۱- بر یهود یا بنی اسرائیل واجب بود که نعمت الله را بر خود یادآور شده و شکر نعمتش را بجا آورند و آن هنگامی که پیامبر آخر زمان ﷺ را دیدند و شناختند، پس با ایمان آوردن به آن جناب ﷺ باید شکر الله تعالی را بجای می‌آوردند.

۲- این نعمت الهی نه از کسب دست‌شان بود و نه دست‌آورد سعی و تلاششان و نه میراث آبایی‌شان بود بلکه نعمتی از جانب الله متعال بر ایشان بود.

۳- منظور از برتری یهود بر سایر امت‌ها، برتری ایشان بر مردم هم عصر و زمان خودشان بوده است آن هم وقتی که مردمان صالح بودند، اما وقتی از دین الله روی گردان شده و دور گشتند، الله تعالی آنها را خوار و ذلیل گرداند، طوریکه می‌فرماید: ﴿صُرِّبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۲] «آنان هر کجا یافت شوند، مهر ذلت بر آنها زده شده است، مگر با پیمان الله و پیمان مردم، و سزاوار خشم الهی گشته‌اند». سپس الله متعال امت محمدی را جان‌شین

آنها قرار داده و سبب آن را نیز فرمود: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما بهترین امتی هستید که برای (سود) مردم آفریده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند برایشان بهتر بود».

۴- هرگاه الله تعالی نعمت علم و جاه و مقام و ثروت و را به کسی داد، این شخص در حقیقت از نعمت بزرگ الهی برخوردار شده که باید شکر آن را بجا آورده و کفران نکند.

۵- مردم در نعمت‌های الهی با هم برابر نیستند؛ طوریکه پیامبران الهی اگر چه در مقام رسالت باهم برابرند، لیکن در برخی امور بر یکدیگر برتری دارند.

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^(۴۸)

و بترسید از روزی که کسی نمی تواند برای کسی کاری را انجام دهد، و از کسی شفاعتی پذیرفته نمی شود، و نه به جای او عوضی پذیرفته می شود، و نه ایشان یاری می شوند. ﴿۴۸﴾

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ^(۴۹)

و به یاد آورید هنگامی را که شما را از آل فرعون نجات دادیم که به شما عذابی سخت را می چشاندند، پسرانتان را می کشتند و زنانتان را زنده نگاه می داشتند و در این (رویداد) آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود. ﴿۴۹﴾

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ^(۵۰)

و به یاد آورید هنگامی که دریا را برایتان شکافتیم و آل فرعون را غرق کردیم در حالیکه شما نگاه می کردید. ﴿۵۰﴾

وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ^(۵۱)

و (یاد آورید) هنگامی که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم سپس بعد از او گوساله را (به عبادت) گرفتید در حالی که شما ستمکار بودید. ﴿۵۱﴾

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^(۵۲)

بعد از آن از شما درگذشتیم تا شکرگزاری کنید. ﴿۵۲﴾

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^(۵۳)

و به یاد آورید آنگاه را که به موسی کتاب آسمانی و فرقان (جداکننده حق از باطل) دادیم تا هدایت شوید. ﴿۵۳﴾

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَاقَوْمِ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمْتُ أَنفُسَكُم بِآتِحَازِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ^(۵۴)

و هنگامی که موسی به قومش گفت: ای قوم من! شما با پرستش گوساله بر خود ستم کرده اید، بنابراین به درگاه آفریدگارتان توبه کنید، پس خودتان را بکشید، این نزد آفریدگارتان برایتان بهتر است، پس (الله) توبه شما را پذیرفت همانا او توبه پذیر مهربان است. ﴿۵۴﴾

﴿٤٨﴾ و از عذاب هولناک روز قیامت بترسید که در آن روز هیچ کس حقی را به عوض دیگری ادا نمی‌کند و اگر انسانی کافر یا گنهگار کسی را به عنوان شفاعتگر نزد الله ﷻ بیاورد، شفاعت او پذیرفته نمی‌شود و از کفار و گنهکاران عوضی اعم از مال و اهل و فرزندان گرفته نخواهد شد. یعنی هیچ کسی نمی‌تواند به آنان کمکی کند و ایشان را از عذاب الله ﷻ نجات دهد.

از فواید این آیت:

۱- روز قیامت حق و آمدنی است و در آن امور هولناکی خواهد بود که باید انسان از آن هراس داشته باشد و از اسباب خواری آن روز بپرهیزد.

۲- در روز قیامت هر انسانی به خود مشغول بوده هیچ کسی نمی‌تواند از کسی دیگر چیزی را دفع کند، و تنها عمل انسان است که بعد از فضل و کرم الله ﷻ به وی سود می‌بخشد.

۳- شفاعت یا میانجیگری از مسایل بزرگ عقیده است که مردم در مورد آن به سه دسته تقسیم شده‌اند: منکر، تجاوزگر و میانه رو. برخی از مردم مانند خوارج و معتزله آن را انکار کرده‌اند؛ چون اثبات آن با عقیده ایشان در مورد مرتکب کبیره در تضاد است، زیرا این دو گروه مرتکب کبیره را خارج از اسلام شمرده و جاودان در دوزخ می‌پندارند، و شفاعت در حق مرتکب کبیره را درست نمی‌دانند. و آنها به آیاتی همچون این آیه که در آن نفی شفاعت است تکیه کرده‌اند و دیگر آیات و احادیثی که شفاعت را ثابت می‌کند، نادیده می‌گیرند.

و برخی دیگری از مردم در اثبات شفاعت غلو و افراط کرده‌اند تا جایی که آنها شفاعت را برای هر کس و در حق هر کس جایز دانسته‌اند مانند صوفی‌های غالی.

اما کسانی که در این مورد میانه‌روند و به همه نصوص شرعی وارد شده ایمان دارند همانا اهل سنت و جماعت‌اند که عقیده ایشان در مورد شفاعت، در نکات ذیل خلاصه می‌گردد:

۱- صاحب شفاعت تنها الله تعالی است و هیچ کسی نمی‌تواند بدون اجازه او تعالی شفاعت کسی را کند. همچنان شفاعت تنها از مالک و صاحبش که همانا الله تعالی

است خواسته می‌شود نه از کسی دیگری چه پیامبر فرستاده شده باشد یا ملک مقرب یا ولی و دوست الله تعالی. الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْلُوا كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴾ [الزمر: ۴۳-۴۴] «آیا به جای الله شفیعیان گرفته‌اند؟ بگو: گرچه مالک چیزی نباشند (و هیچ کاری نتوانند انجام دهند) و خرد نوزند (باز آنان را شفیعیان خود می‌گیرید)؟! * بگو: شفاعت، سراسر از آن الله است، فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست، سپس به سوی الله برگردانده می‌شوید».

۲- شفاعت در کتاب و سنت بر دو بخش تقسیم می‌شود:

أ: شفاعت نفی شده. ب: شفاعت ثابت شده:

۱- شفاعت نفی شده شفاعتی است که الله تعالی آن را نفی کرده و به بطلان آن حکم کرده است- همچون شفاعتی که در این آیه یاد شده است، و نیز در آیهی (۲۵۴) سوره البقره. ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید قبل از اینکه روزی بیاید که در آن نه خرید و فروشی هست، و نه دوستی و نه شفاعتی، و کافران ایشان ستمکارند».

شفاعتی که الله تعالی آن را نفی کرده است بر سه قسم است:

۱- شفاعتی که از غیر الله خواسته می‌شود، مانند شفاعت خواهی مشرکین از معبودانشان، و یا شفاعت خواهی امام پرستان از امامشان و پیر پرستان از پیرشان، و دلیل بطلان این نوع شفاعت همان آیات (۴۳ و ۴۴) سوره الزمر است که در بالا ذکر شد. همچنان فرموده الله تعالی: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنْتَبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [یونس: ۱۸] «و ایشان غیر از الله چیزهایی را می‌پرستند که به آنان زبانی نمی‌رسانند و سودی به آنان نمی‌بخشند، و می‌گویند: اینها میانجی‌های

ما نزد الله هستند. بگو: آیا الله را به آنچه که در آسمانها و زمین نمی داند، خبر می دهید؟ او پاک و بالاتر است از چیزهایی که با وی شریک می سازند».

۲- شفاعتی بدون اجازه الله، الله تعالی می فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵] «کیست که نزد او شفاعت کند مگر باذن او؟» و می فرماید: ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبا: ۲۳] «و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر شفاعت برای کسی که الله به سود او اجازه دهد».

۳- شفاعت در حق کسی که الله تعالی قول و عمل وی را نپسندیده و از او راضی نباشد. الله تعالی می فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹] «در آن روز شفاعت (هیچ کسی) سودی نمی بخشد مگر کسی که الله مهربان به او اجازه داده است و گفتارش را بپسندد». و می فرماید: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُعْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [النجم: ۲۶] «و چه بسیار فرشتگان در آسمانها هستند که شفاعتشان سودی نمی بخشد مگر بعد از آنکه الله برای هرکس که بخواهد و بپسندد اجازه دهد».

و در صحیح بخاری، از حدیث ابو هریره رضی الله عنه روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم: چه کسی در روز قیامت به شفاعت تو خوشبخت خواهد بود؟ فرمود: «من قال لا إله إلا الله خالصاً من قلبه». «کسی که خالصانه و از ته دل لا اله الا الله گوید» پس کسی که دچار شرک می شود و بر آن می میرد در حق وی شفاعت شفاعتگران سودی نمی بخشد.

ب: شفاعت ثابت شده شفاعتی است که الله تعالی آن را اثبات نموده و سودمند معرفی کرده است. و این شفاعت دارای دو شرط می باشد: یکی اذن الله تعالی برای شفاعتگر تا شفاعت کند. دوم خشنودی الله تعالی از کسی که در حق وی شفاعت می شود. چنانکه آیات فوق در باب شفاعت آن را ثابت و بیان نمود.

﴿۴۹﴾ و ای بنی اسرائیل! به یاد آورید آن نعمت ما را بر خویش هنگامی که شما را از چنگ فرعونیان نجات دادیم. برخی گفته اند «فرعون» نام همان پادشاهی است که در

زمان موسی علیه السلام بر مصر حکمفرما بود و نام او ولید بن مصعب بن ریان بود و برخی گفته‌اند «فرعون» لقب شاهان مصر قدیم بود چنانکه «قیصر» لقب شاهان روم و «کسری» لقب شاهان فارس بود.

فرعونیان، عذاب سخت و دردناکی را به شما می‌چشاندند. این عذاب و شکنجه عبارت از کشتن پسران و زنده گذاشتن زن‌هایتان بود تا آنان را به کنیزی گرفته و خوار و ذلیلشان گردانند. سبب این شکنجه خفت بار این بود که کاهنان به فرعون گفتند: از بنی اسرائیل پسری به دنیا خواهد آمد که سلطنت تو به دست وی سرنگون می‌شود؛ از این رو به انجام چنین جنایتی ننگین علیه بنی اسرائیل دستور داد.

و در عذاب و شکنجه شدنتان توسط فرعون و لشکریان او و در نعمت‌هایی که الله جل جلاله پس از آن به شما ارزانی داشت از جمله رهانیدنتان از شر فرعون، آزمایشی بس بزرگ از جانب پروردگارتان بود تا اندازه ثبات و استقامت تان در شکرگزاری و اطاعت و مقدار ایمانتان به الله جل جلاله و پیغمبر او آشکار گردد.

﴿۵۰﴾ و ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت دیگر مرا هنگامی که دریا را برایتان شکافتیم تا آنکه زمین خشک کف دریا برای گذشتن شما نمایان گشت و شما بر آن روان شدید. این دریا دریای قلزم یا بحر احمر^۱ است که نزدیک به کانال سویس می‌باشد. و شما را از غرق شدن نجات دادیم و فرعونیان را غرق نمودیم. به گونه‌ای که ایشان حالت نجات یافتن خود و غرق شدن فرعون و لشکر او را تماشا می‌نمودند.

در روایات صحیح ثابت است که این روز عاشورا بود. آری! روز عاشورا روز مبارک، با عظمت و دارای فضیلت‌های بی‌شماری است که حتی اهل کتاب هم به فضیلت آن قایلند. البته موسی علیه السلام این روز را روزه گرفته است تا شکر الله متعال را بخاطر نجات یافتن از فرعون و قومش بجا آورد، چنانکه یهود این روز را روزه می‌گیرند و نصاری این روز را باعظمت می‌شمارند، قریش نیز احترامی ویژه به این روز داشتند لذا پوشش کعبه در روز عاشورا صورت می‌گرفت و این روز را روزه نیز می‌گرفتند، به همین منظور

۱- یا دریای سرخ، عده ای نیز بر این رأیند که فرعون در رود نیل غرق شده و برخی هم می‌گویند که در دریای مدیترانه. والله اعلم (مُصحح)

رسول اکرم ﷺ روز عاشورا را گرامی می‌داشت و در انتظار رسیدن این روز میمون می‌بود. از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که فرمود: «مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَحَرَّى صِيَامَ يَوْمٍ فَضَّلَهُ عَلَى غَيْرِهِ إِلَّا هَذَا الْيَوْمَ، يَوْمَ عَاشُورَاءَ، وَهَذَا الشَّهْرَ يَعْنِي شَهْرَ رَمَضَانَ»^۱.

«من رسول اکرم ﷺ را ندیدم که روزه روزی را بر دیگر روزها بهتر بشمارد و در جستجوی آن باشد، مگر این روز یعنی روز عاشورا و این ماه: یعنی ماه رمضان».

به این معنی احادیث زیادی روایت شده است که همه دلالت بر فضیلت روزه گرفتن عاشورا بعد از ماه رمضان می‌کند، لذا رسول اکرم ﷺ به روزه گرفتن عاشورا مداومت داشتند، روزه روز عاشورا گناهان سال گذشته را محو می‌کند چنانکه از ابی قتاده روایت است که از رسول اکرم ﷺ در مورد روزه عاشورا پرسیده شد. ایشان در جواب فرمودند: «گناهان سال گذشته را محو می‌کند»^۲. و مراد از محوگناهان، گناهان صغیره است، اگر گناه صغیره نداشته باشد پس امید است از گناهان کبیره‌اش کاسته شود، اگر گناه کبیره نداشت پس مرتبه و مقام این مؤمن بیشتر ارتقا می‌یابد.

متأسفانه در این روز با عظمت و مبارک برخی مردم بدعت‌هایی را اختراع نموده و مرتکب اعمال زشت و ناپسند می‌شوند، شیطان پس از شهادت حسین رضی الله عنه توانست بدعت‌هایی را طی آن ایجاد نماید از جمله بدعت ماتم و عزاداری و زدن به سر و صورت و گریه و فغان و تشنگی کشیدن و مداحی و نوحه سرایی که طی آن بزرگان صدر اسلام مورد لعن و طعن قرار می‌گیرند، حتی کسانی که در جرم شهادت حضرت حسین رضی الله عنه دست نداشتند مورد لعن و دشنام قرار می‌گیرند و قصه‌ها و حکایت‌های کاذب و دروغینی را ساخته‌اند تا احساسات مردم بی‌خبر را برانگیزند، و این اعمال باعث گردید تا در میان مسلمانان اختلاف و تفرقه ایجاد گردد.

۱- صحیح بخاری (۲۰۰۶).

۲- صحیح مسلم (۱۱۶۲).

﴿۵۱﴾ ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت دیگر مرا هنگامی که از جانب خود با موسی وعده گذاشتم، و موسی علیه السلام در میعادگاه حضور یافت. الله جل جلاله پس از نجات دادن موسی و قومش از چنگ فرعون، با موسی علیه السلام وعده گذاشت که به کوه طور بیاید و پس از سپری شدن چهل روز با وی سخن بگوید و به او تورات را وحی کند. ولی شما در غیاب او گوساله را معبود خویش قرار داده و آن را پرستیدید و با شرک آوردن به الله تعالی بر خود ظلم روا داشتید. چون عبادت را در غیر جایگاه درستش قرار دادید و به معبود باطل روی آوردید. این آیه معنی آیه سوره لقمان را تأیید می‌کند: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳] «به راستی که شرک ظلمی بس بزرگ است».

﴿۵۲﴾ سپس ما، بعد از آنکه گوساله را پرستیدید باز توبه نمودید، به فضل و کرم و منت خویش شما را مورد عفو قرار دادیم و از این گناه بزرگی که شما مرتکب آن شدید درگذشتیم تا شکر نعمت‌های الله متعال را بجای آورید و به عبادت و اطاعت او ادامه دهید. در سه آیه گذشته فوایدی است از جمله:

۱- همه افعال و تقدیرات الهی مبنی بر حکمت بزرگی است که بسا اوقات بنده آن را نمی‌داند و نمی‌تواند درک نماید. الله تعالی با موسی علیه السلام چهل شب وعده گذاشت تا در خلال آن تورات را بر وی نازل فرماید، در حالی که الله متعال می‌توانست آن را در یک لحظه نازل کند.

۲- بیان جهل بنی اسرائیل، که گوساله را با دستان خویش از زیورآلاتی که در نزدشان بود ساختند؛ باز آن را معبود خود قرار دادند!! بلکه گفتند: این گوساله معبود شما و معبود موسی است که آن را فراموش کرده و به سراغ آن رفته است.

۳- بیان صبر و بردباری الله تعالی در برابر جرأت و سرکشی و نافرمانی بنی اسرائیل، با وجود آن هم ایشان را به توبه کردن فراخواند و برخی از آنها را مورد عفو خود قرار داد.

﴿۵۳﴾ و ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت مرا بر خویش هنگامی که به موسی کتاب تورات را دادیم که در آن حجت و بیان و براهین است و با آن معجزه‌هایی چون عصا و

دست سفید و غیره را دادیم که حق و باطل را از هم جدا می‌کند. تا باشد که شما هدایت یافته و راهیاب گردید.

پس هر کس طلبکار هدایت است، آن را در کتاب الهی جستجو کند، نه در افسانه‌های ساختگی و بافتگی.

﴿۵۴﴾ ای بنی اسرائیل! به یاد آورید هنگامی که موسی علیه السلام مردان و زنان شما را که گوساله را عبادت کردند مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای قوم من! شما به خود ظلم کردید وقتی به پرستش گوساله پرداختید، پس به پیشگاه کسی روی آورده و توبه نمایید که شما را آفریده است در حالیکه شما با اوتعالی کسی دیگر را شریک ساخته و به عبادت او پرداختید. پس بخاطر توبه و کفاره این گناه بزرگ یکدیگر را بکشید. زیرا راضی شدن به حکم پروردگار و انجام دادن فرمان او برای شما در نزد الله متعال بهتر است. از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که فرمود: «بنی اسرائیل از موسی علیه السلام پرسیدند: توبه گوساله پرستی ما چیست؟ موسی علیه السلام فرمود: توبه شما این است که برخی از شما برخی دیگر را بکشد. پس کاردها را گرفتند و به کشتن یکدیگر پرداختند تا جایی که شخص، برادر و پدر و فرزند خود را می‌کشت و پروایی نداشت که چه کسی را کشته است، تا اینکه هفتاد هزار تن از آنان کشته شد، در این هنگام الله جل جلاله به موسی علیه السلام وحی کرد که به ایشان دستور دهد تا از کشتن یکدیگر دست بردارند، بدون شک کشته شدگان شان بخشیده شدند و توبه باقی ماندگان نیز پذیرفته شد^۱. همان بود که الله متعال پس از کشته شدن برخی از ایشان، باقی ماندگان شان را نیز مورد عفو قرار داد چرا که اوتعالی بر کسانی که به حکم او راضی شده و دستورش را عملی نمایند و از اعمال ناشایست دست برداشته و توبه کنند، بخشش و کرم فراوان دارد.

از فوائد دو آیه ۳-۵۴:

- ۱- تأکید بر خطورت شرک و عبادت غیر الله است، چون شرک ظلم بزرگی است که توبه از آن واجب است، و باید انسان پیش از مرگ خود را از جرم و پلیدی شرک پاک کند تا برای همیشه در دوزخ نماند.
- ۲- اشاره بر سختی‌ها و دشواری‌های که بر امت‌های گذشته نهاده شده بود، و آسانگیری و عدم سختگیری بر امت محمدی.
- ۳- گنهکاران و گوساله‌پرستان بنی اسرائیل بخاطر اینکه توبه‌شان پذیرفته شود باید خود را می‌کشتند. اما در امت محمدی برای بنده کفایت می‌کند که کلمه توحید را از عمق قلب گفته و به مضمون آن معتقد باشد و از عبادت غیر الله دست برداشته و اعلان بیزاری کند.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^{۵۵}

ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^{۵۶}

وَوَهَبْنَا لِمَن يَشَاءُ مِنْ أَزْوَاجِهِمْ مَا يَشَاءُونَ وَأَعَدَّ جَهَنَّمَ لِمَن يَكْفُرْ بِالْحِكْمِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۵۷﴾

﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّعْفِرَ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ وَسَارِعُوا إِلَىٰ الْمُحْسِنِينَ﴾^{۵۸}

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^{۵۹}

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾^{۶۰}

و هنگامی که شما گفتید: ای موسی! تا الله را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، پس صاعقه شما را فرا گرفت در حالیکه شما نگاه می کردید. ﴿۵۵﴾

سپس بعد از مرگتان شما را برانگیختیم تا سپاسگزار باشید. ﴿۵۶﴾

و ابر را چون سایه بانی بالای سرتان نگاه داشتیم و برایتان «من» و «سلوا» فرو فرستادیم، از خوراکی های پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم، بخورید، و بر ما ستم نکردند بلکه آنها بر خود ستم می کردند ﴿۵۷﴾.

و به یاد آورید هنگامی را که گفتیم: وارد این شهر شوید و از هرکجای آن خواستید به خوشی و فراوانی بخورید و از دروازه آن سجده کنان وارد شوید و بگویید: حِطَّةٌ یعنی «پروردگارا!» گناهان ما را بپارز، تا گناهان شما را بپارزیم و پاداش نیکوکاران را خواهیم افزود. ﴿۵۸﴾

پس کسانی که ستم کرده بودند آن سخن را به سخن دیگری غیر از آنچه به آنان گفته شده بود تبدیل کردند. پس بر کسانی که ستم نمودند به سبب سرپیچی شان عذابی از آسمان فرو فرستادیم. ﴿۵۹﴾

و یاد کنید هنگامی را که موسی برای قومش آب خواست، پس ما گفتیم: با عصایت به آن سنگ بزن، آنگاه از آن دوازده چشمه روان شد به گونه ای که هر قبیله ای چشمه مخصوص خود را می شناخت. (به آنان گفتیم:). بخورید و بیاشامید از روزی الله، و در زمین به فساد و تبهکاری نپردازید. ﴿۶۰﴾

﴿۵۵﴾ ای بنی اسرائیل! یاد کنید هنگامی که به موسی علیه السلام گفتید: که به تو ایمان نمی آوریم تا الله جل جلاله را آشکارا و با چشم سر نبینیم. گویندگان این سخن بنا به قولی هفتاد نفری بودند که موسی علیه السلام ایشان را انتخاب نمود و با خود به کوه طور برد بخاطر میقات پروردگارش، و چون آنجا با پروردگارش گفتگو کرد، این هفتاد نفر گفتند: ای موسی! به تو ایمان نمی آوریم تا الله را آشکارا به چشم نبینیم. با این طلب نخبگان بنی اسرائیل، الله متعال صاعقه یا آتشی را از آسمان فرو فرستاد و همه شان مردند در حالیکه این ماجرا را عیان می دیدند. بنا به قول دیگر این واقعه هنگامی بود که موسی علیه السلام از میقاتگاه پروردگارش برگشت و تورات بر وی نازل شد، و تورات را برایشان آورد، آنها گفتند: این کتاب از جانب الله متعال نیست، بناءً ایمان نمی آوریم تا الله را به چشم نبینیم. سیاق آیات در این سوره قول دوم را تأیید می کند، چون الله تعالی فرمود: ﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [البقرة: ۵۳]. «و به یاد آورید که موسی را کتاب آسمانی و فرقان (جداکننده حق از باطل) دادیم تا هدایت شوید».

سپس قصه گوساله را یاد کرد که بعد از بازگشت موسی علیه السلام صورت گرفت، بعدا فرمود: ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾ [البقرة: ۵۵] «و هنگامی که شما گفتید: ای موسی! تا الله را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد». همچنان عقوبتی که در حق هفتاد نفر انتخاب شده به وقوع پیوست عبارت از «رجفه» یعنی لرزش کوه بود. برخلاف عقوبت این مردم که عبارت از «صاعقه» بود.

﴿۵۶﴾ پس از آنکه مرید شما را زنده کردیم تا باشد در مقابل زنده شدن پس از مرگ الله جل جلاله را سپاس گذارید. سبب فرو آمدن عذاب الهی برایشان این بود که آنان چیزی را از پیغمبرشان درخواست کردند که الله متعال در دنیا آن را به هیچ کسی اجازه نمی دهد. اما در مورد دیدن پروردگار در آخرت، آیات در کتاب الله و احادیثی متواتر از رسول الله صلی الله علیه و آله وجود دارد که مؤمنان پروردگارش را در بهشت خواهند دید و این بزرگترین نعمتی است که الله متعال بر اهل بهشت منت می گذارد. آیاتی که بر این مسأله دلالت می کند؛ فرموده الله تعالی است: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿۲۲﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۲۳﴾﴾ [القيامة: ۲۲-۲۳] «در آن روز بعضی چهره ها تازه (و شاداب) هستند* به سوی پروردگار خود می نگرند» و

احادیث وارد شده در این باب دلالت قطعی دارد از جمله آنچه در صحیحین از ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است: «أَنَّ أَنَسًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَعَمْ، هَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ بِالظَّهْرِ ضَوْءٌ لَيْسَ فِيهَا سَحَابٌ»، قَالُوا: لَا، قَالَ «وَهَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ضَوْءٌ لَيْسَ فِيهَا سَحَابٌ؟» قَالُوا: لَا، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا كَمَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا»^۱.

«همانا مردمی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا پروردگار خود را روز قیامت می بینیم؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، آیا در دیدن خورشید هنگام نیمروز وقتی که روشن بوده و ابری وجود ندارد، دچار مشکلی می شوید؟ و آیا در دیدن ماه هنگام شب بدر وقتی ابری وجود ندارد، دچار مشکلی می شوید؟ گفتند: نه خیر، یا رسول الله. فرمود: در دیدن الله تبارک و تعالی در روز قیامت دچار مشکلی نمی شوید همانگونه که در دیدن یکی آن دو دچار مشکلی نمی شوید».

از فواید این دو آیه:

۱- اختلاف زیاد با پیامبران و سوال های بی مورد از ایشان و خواستن چیزهای ناممکن باعث عقوبت الهی گردید. چنانکه بنی اسرائیل با پیامبران خود رفتار می کردند و در نتیجه دچار عقوبت های الهی شدند، از اینجاست که پیامبر گرامی ما صلی الله علیه و آله فرمود: «ذُرُونِي مَا تَرَكَتُكُمْ، فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَدَعُوهُ»^۲.

«در آنچه شما را بر آن گذاشته ام مرا رها کنید؛ زیرا کسانی قبل از شما را سؤالات زیاد و اختلاف با پیامبرانشان هلاک گردانید، پس هرگاه شما را به کاری امر کردم در حد توانتان آن را انجام دهید و هرگاه شما را از چیزی نهی کردم از آن دست بردارید».

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

۲- میان قول بنی اسرائیل: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً﴾ و قول موسی علیه السلام: ﴿رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ﴾ فرق بزرگی است، چون قول آنها مبنی بر تشکیک و شبهه اندازی بوده و قول موسی علیه السلام مبنی بر شوق دیدار و لذت بردن به آن بود.

۳- بیان قدرت والای الله تعالی، چون این مردم را پس از مرگ زنده کرد. البته سنت الهی این است که بشر در دنیا بمیرند و در آخرت زنده شوند، لیکن بخاطر اثبات و امکانیت زنده شدن پس از مرگ؛ چند نمونه در دنیا هم بحیث آیه و معجزه آورد که الله تعالی در سوره بقره پنج نمونه از آن را یاد کرده است، این واقعه نمونه اول آنها است، دوم قصه مردی است که با زدن به عضوی از گاو زنده شد، سوم داستان کسانی که از ترس مرگ خانه‌هایشان را ترک کرده برآمدند پس الله تعالی به ایشان فرمود: بمیرید سپس دوباره ایشان را زنده کرد. چهارم داستان شخصی که الله تعالی وی را صد سال میراند سپس او را زنده کرد. پنجم داستان ابراهیم علیه السلام هنگامی که از پروردگارش خواست تا برایشان چگونگی زنده نمودن مرده‌ها پس از مرگ را نشان دهد.

﴿۵۷﴾ الله متعال ابری را مانند چتری سایبان بر بنی اسرائیل قرار داد و هر جایی که می‌رفتند ابر نیز بر فراز شان حرکت می‌کرد تا ایشان را از شدت گرمی آفتاب در صحرای سینا که میان شام و مصر قرار دارد محافظت نماید. این واقعه هنگامی رخ داد که الله متعال بنی اسرائیل را به وارد شدن به شهر ستمگران و جهاد علیه آنان امر فرمود، لیکن ایشان از این کار امتناع ورزیدند. و در نتیجه چهل سال را در سرگردانی بیابان بسر بردند. همچنان الله جل جلاله نعمتی دیگر را که بر بنی اسرائیل عطا فرموده بود یاد می‌کند که آن «من و سلوی» است.

«مَنْ» شبمی بود که از آسمان بر درختان و سنگ‌ها فرود می‌آمد و شیرین گشته به عسل گوارا تبدیل می‌شد و همانند صمغ یا شیره درخت، خشک می‌شد. در حدیث شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْكَمَاءُ مِنَ الْمَنَّ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَمَا وَهَّأَهَا شِفَاءً لِلْعَيْنِ»^۱.

۱- متفق علیه و این لفظ امام مسلم است.

«سماروغ (قارچ) از من است که الله ﷻ آن را برای بنی اسرائیل نازل فرمود و آب آن برای چشم شفا است».

«سلوی» به قولی پرنده بودنه (بلدرچین) است که آن را ذبح نموده می خوردند و به قولی عسل است. الله متعال به ایشان فرمود که از نعمت های پاک و لذیذی که به شما عطا نمودیم بخورید. اما بنی اسرائیل طبق معمول نعمت های الله ﷻ را ناسپاسی کردند. الله متعال فرمود که ایشان با این ناسپاسی هایشان بر ما ستم نکرده اند بلکه در حقیقت بر خود ستم روا داشته اند و ما بزرگتر و قوی تر و توانمندتر از آن هستیم که مورد ستم مخلوق ضعیف خود قرار بگیریم.

﴿۵۸﴾ و نیز به یاد آورید ای بنی اسرائیل هنگامی را که به شما دستور دادیم که به شهر بیت المقدس داخل گردید و از نعمت های آن به خوشی دلتان و فراوانی بخورید و سجده کنان وارد دروازه شهر بیت المقدس شوید. «سجده» در اینجا به معنای خم شدن است و به قول بعضی از مفسرین تواضع و فروتنی و شکسته نفسی است. و حطه بگویند یعنی: ای پروردگار! گناهان ما را بگذار و از آن درگذر و بر ما ببخشای.

الله متعال به ایشان دستور داد تا کلمه حطه را بگویند که بر توبه و خضوع و فروتنی شان در برابر نعمت های اوتعالی دلالت کند و به فضل و کرم پروردگار بر خویش اعتراف نمایند که وارد شدن به بیت المقدس است و فتح آن را بر ایشان آسان گردانید و تا الله ﷻ گناهانتان را بیامزد و به کسانی که عمل نیک انجام می دهند پاداش بزرگ بدهد بلکه از فضل خود بر پاداششان بیافزاید.

﴿۵۹﴾ اما ستمکاران فرمان الهی را تغیر دادند و به جای آن سخن، سخنی دیگر را گفتند. در صحیحین روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾ فَبَدَّلُوا، فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ، وَقَالُوا: حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ!».

«به بنی اسرائیل گفته شد: سجده کنان وارد دروازه شوید و حطه بگویید، پس سخن را تغیر دادند و چون از در وارد شدند در حالیکه بر مقعدهایشان می خزیدند می گفتند: گندم در جو». این کلمه بی معنا را از روی استهزاء گفتند و فرمان الهی را به مسخره گرفتند.

در نتیجه بی پروایی و تمسخرشان به فرمان الله ﷻ، عذاب و بلائی از آسمان بر ستمکارانشان فرود آمد، زیرا دست از طاعت کشیدند و فاسقانه دستور الله متعال را سبک شمردند. برخی از مفسرین فرموده‌اند که این عذاب مرض طاعون بود که در یک روز هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را هلاک نمود.

از فواید سه آیه فوق:

۱- اثبات صفت «قول» برای الله متعال، و اینکه قول او تعالی حقیقی با صدا و حرف است، و لایق ذات خودش بوده و با اقوال مخلوقین مماثل نیست.

۲- تحریم تحریف سخنها چه از نگاه لفظ و چه از نگاه معنی، و بیان قبح تبدیل کلمات الهی، و اینکه این کار ظلم و ستم است. و تحریف و تبدیل بنی اسرائیل از این قرار بود که به جای لفظ «حطه»، «حنطه» گفتند. پس کسانی که صفات الله تعالی را تحریف و تبدیل می کنند همان کار زشت یهود را مرتکب شده‌اند.

۳- رد بر فرقه «جبریه» که می گویند: الله متعال بنده را بر افعالش مجبور می کند. چون الله متعال در آیه، فسق را به خود ایشان نسبت داد ﴿بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ و فسق عبارت از بیرون شدن از طاعت الله است. پس اگر ایشان بر اعمال خویش مجبور بودند، عذاب کردن آنها ظلم خواهد بود، و الله متعال از ظلم منزّه است.

﴿۶۰﴾ و نیز یاد کنید ای بنی اسرائیل آن هنگامی را که موسی عليه السلام در دشت تیه از الله جل جلاله برایتان آب طلب کرد. استسقاء طلب باران در موقع کمبود و یا نبودن آب یا نباریدن باران است.

الله متعال دعای موسی عليه السلام را پذیرفت و به وی دستور داد تا با عصای خود بر سنگ بزند و موسی عليه السلام هم دستور الهی را عملی نمود آنگاه از آن سنگ دوازده چشمه جاری شد و این معجزه از جانب الله جل جلاله به موسی بود چون از سنگ خارا آب زلال برای نوشیدن منفجر گردید که این خود نعمت بزرگ الهی برای بنی اسرائیل بود. سنگی که

موسی علیه السلام با عصایش بر آن زد سنگ مربع شکل بود که از هر جانب آن سه چشمه جاری می شد و هنگامی که به آب نیاز داشتند موسی علیه السلام با عصایش بر آن می زد و چشمه ها جاری می گردید و چون سیراب می شدند، چشمه ها خشک می شد. مشرب: جای و زمان نوشیدن آب است یعنی الله تعالی برای هر یک از اسباط بنی اسرائیل مکان و زمان آب نوشیدنشان را مشخص کرد تا در هنگام آب نوشیدن بر یکدیگر مزاحم نشوند. برخی از مفسران گفته اند: هر سبط یا نسل یا قبیله ای از فرزندان یعقوب علیه السلام چشمه معینی داشتند که مخصوص آنان بود و یک قبیله به چشمه قبیله دیگر رجوع نمی کرد. الله متعال به ایشان دستور داد که از نعمت من و سلوی بخورید و از آبی که از سنگ خارا جاری شده بنوشید و در زمین فتنه و فساد و طغیانگری نکنید و از سردمداران مفسدین در روی زمین مگردید که در آنصورت، الله متعال نعمت هایش را از شما سلب خواهد کرد.

از فواید این آیه:

۱- پناهگاه و بازگشت انسان ها و مخلوقات در هنگام سختی ها به سوی الله تعالی می باشد، چون او تعالی نجات دهنده و فریادرس و مشکل گشا است. و جز الله همه مخلوقات ضعیف ناتوان و بیچاره هستند. حتی پیامبران اولو العزم همچون موسی علیه السلام.

۲- اثبات یکی از معجزات موسی علیه السلام در عصایی که با خود داشت. الله تعالی در

این عصا چهار معجزه را یاد کرده است:

یکی اینکه با آن سنگ را زد پس دوازده چشمه جاری شد.

دوم: با آن دریا را زد پس دریا دو فلق شد هر فلق همچون کوه بزرگی.

سوم: چون آن را می افکند ماری می شد که به هرسو می دوید، و چون آن را می گرفت

به حالت اولیش برمی گشت.

چهارم: در هنگام مبارزه با ساحران، وقتی آن را افکند، اژدهایی شد که آنچه را به

دروغ بر ساخته بودند، بلعید. و این معجزه دلالت بر قدرت الله تعالی و بر صدق نبوت

موسی علیه السلام می کند.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا ۗ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ ۗ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ ۗ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ۗ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۗ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾﴾

و یاد کنید هنگامی را که گفتید: ای موسی! هرگز ما بر یک غذا و خوراک تاب نیاوریم، پس، از پروردگارت بخواه تا از آنچه زمین می‌رویانند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش برای ما بیرون بیاورد. گفت: «آیا چیزی را که پست‌تر است به جای چیز بهتر جایگزین می‌کنید؟» به شهری فرود آید که آنچه می‌خواهید در آنجا برایتان فراهم است. و مهر خواری و فقر بر آنها زده شد و به خشم و غضب الله برگشتند. این به آن علت بود که آنها به آیات الله کفر می‌ورزیدند، و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، این به آن خاطر بود که آنها سرپیچی می‌کردند، و دست به تجاوز و تعدی می‌زدند. ﴿٦١﴾

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَىٰ وَالصَّبِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾﴾

بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند (مسلمین) و کسانی که یهودی شدند و نصاری و صابئان (بی‌دینان) هر کس که به الله و روز قیامت ایمان داشته و کردار شایسته انجام داده است پس اجرشان نزد پروردگارشان است، و نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می‌گردند.

﴿٦٢﴾

و به یاد آورید هنگامی را که از شما پیمان محکم گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان قرار دادیم، (و به شما گفتیم) آنچه را که به شما داده‌ایم با جدیت و عزم محکم بگیرید و آنچه را در آنست، همواره مد نظر قرار دهید تا پرهیزگار شوید. ﴿٦٣﴾

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾﴾

﴿٦١﴾ و ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمت‌هایم را هنگامی که در دشت بودید و نعمت من و سلوی و آب زلال جاری را برایتان مهیا نمودیم، ولی شما به سبب یکنواخت بودن این نعمت‌ها و زندگی گوارایی که داشتید از آن دلتنگ شدید و آرزومند زندگی سخت و پر مشقت گشتید که قبلاً بر آن عادت کرده بودید. و گفتید ما همه روزه و بطور مکرر بر یک نوع خوراک و عدم وجود خوراک دیگر نمی‌توانیم صبر و تحمل کنیم، پس از پروردگارت بخواه از آنچه که زمین از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز می‌رویند برای ما آماده نماید. مراد از «بقل» هر گیاهی بی‌ساق و مراد از «شجر» هر نباتی است که ساق دار باشد، مانند نعناع و گشنیز و گندنه و تره و امثال آن. «قثا» تره یا خیار را گویند. «فوم» سیر و به قولی گندم را گویند. «عدس» دال و «بصل» پیاز را گویند.

موسی علیه السلام اعتراض کنان به قوم خود فرمود: وای بر شما! آیا می‌خواهید چیزهای پست و بی‌ارزش را با من و سلوی عوض کنید که از هر نگاه نسبت به آنها فضیلت دارد؟! دو نعمت لذتمندی که از جانب الله متعال بدون واسطه کسی فرود آمده و در پاکیزگی و حلال بودن آن هیچ گونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد و بدون رنج و مشقت در دست‌رسان قرار گرفته و بر سایر خوراکی‌ها فضیلت دارد، با این امتیازاتی که این دو نعمت دارد، آیا درست است که انسان با خرد همچو نعمت با ارزش و نفیس را عوض به چیزهای کم ارزش و ناچیز کند؟! وقتی شما قدر چنین نعمت‌هایی را نمی‌دانید پس وارد شهری شوید که آنچه از سبزی و سیر و تره و عدس و پیاز و دیگر چیزهای کم ارزشی که خواسته‌اید در آن جا برای شما مهیا است. و به قولی این امر برای عاجز ساختن بنی اسرائیل است. آری! شما چیزهایی را که خواسته‌اید خواهید یافت ولی همراه با ذلت و خواری و بیم و قتل و قتال. الله متعال به خاطر آشکار ساختن فساد و گمراهی و سرکشی یهود می‌فرماید که نشانه خواری و ناداری بر پیشانی ایشان زده شده و مستحق خشم الهی شدند. به همین جهت است که یهود در طول تاریخ خوار و ذلیل و پراکنده در روی زمین‌اند و اگر در سرزمین اسلام هم به سر ببرند باید ذلیلانه جزیه بپردازند. چون مهر ذلت و مسکنت الهی بر دل‌هایشان زده شده ایشان همیشه احساس فقر و تنگدستی می‌کنند لذا نسبت به همه مردم در جمع آوری مال و ثروت حریصند.

این همه ذلت و خواری و دچار شدن یهود به قهر و غضب الهی به آن سبب بود که ایشان به آیات الهی کفر ورزیدند و پیغمبران را به ناحق کشتند؛ چنانکه زکریا و یحیی علیهم السلام از قربانیان طغیان و سرکشی ایشانند! آنان می‌دانند که کشتن این دو پیغمبر ظالمانه بود. یهود توطئه کشتن عیسی علیه السلام را نیز چیدند ولی الله متعال او را از مکر و نیرنگ ایشان بسوی خود نجات داد.

از فواید این آیه:

۱- بیان برخی از اوصاف زشت بنی اسرائیل (یهود) که چیزهای پست و بی‌ارزش را بر چیزهای والا و پرارزش ترجیح دادند، و همیشه در مقابل نعمت‌های الهی ناسپاس بودند، و نسبت به الله تعالی و پیامبرانش جفاکار و بی‌ادب بودند، در اینجا به موسی علیه السلام گفتند: «ادْعُ لَنَا رَبَّكَ»: از پروردگارت برای ما بخواه. گویا باور ندارند که الله متعال پروردگار همگان است.

۲- اثبات مهر ذلت و خواری بر بنی اسرائیل (یهود) که همیشه خوار و ذلیل خواهند بود مگر به سببی از جانب الله که آنها را هدایت ببخشد و به دین اسلام مشرف گردند، یا به سببی از جانب مردم که عبارت از کمک‌های خارجی است، و ما امروز می‌بینیم که سبب سرکشی و طغیانگری یهود همانا بوسیله کمک‌های خارجی به ایشان است.

۳- اثبات مهر فقر و ناداری و تنگدستی بر بنی اسرائیل که همیشه و در هر جا فقیر و تنگدست خواهند بود. و این فقر شامل فقر چشم و نفس‌های ایشان است زیرا با وجود مال‌های زیادی که در اختیار دارند باز هم ایشان احساس نیاز به مال و دارایی می‌کنند و سخت طمع به مال دارند که هرگز سیر نخواهند شد.

۴- اثبات صفت «غضب» برای الله متعال، که از صفات فعلی او تعالی بوده و مربوط به مشیئت او تعالی است. و غضب الله جل جلاله شایسته ذات اقدسش است و به غضب مخلوق مشابَهت ندارد بلکه دلالت بر کمال عظمت و سلطان او تعالی می‌کند. و تفسیر آن به انتقام گرفتن و یا اراده انتقام گرفتن، از تحریف منحرفان بوده و خلاف مذهب سلف صالح است.

﴿۶۲﴾ کسانی که ایمان آوردند و رسالت رسول اکرم ﷺ را تصدیق کردند و از پیروان ایشان شدند و کسانی که یهودی شدند «هادوا» به معنای «تابوا» یعنی: آنانی که از پرستش گوساله توبه کردند و نصاری، این نسبت به سوی قریه ناصره در فلسطین است که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آن قریه بوده و اهل آن ادعا دارند که ما از دین مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ پیروی می‌کنیم و یا از آن جهت نصاری نامیده شده‌اند که عیسای مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ را نصرت دادند. و صابئین، مردمانی‌اند که از دین یهود و نصاری خارج شدند و به عبادت ملانکه رو آوردند و بقایایشان تا هنوز هم در عراق وجود دارد. و قول راجحتر آنست که ایشان کسانی‌اند که به هیچ دینی پایبند نبوده و گرایش ندارند بلکه بر فطرت خود باقی مانده‌اند. از این طوایف چهارگانه مذکور هر که در زمان رسول اکرم ﷺ به الله متعال و روز آخرت ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند اجر و پاداششان نزد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ محفوظ است و ذره‌ای از آن ضایع نمی‌گردد و این گروه مؤمن در روز آخرت نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند. از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت است که فرمود: الله عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از آن، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]. «و هرکس دینی غیر از اسلام را بجوید، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است».

لذا پس از بعثت رسول اکرم ﷺ هیچ دینی از هیچ کسی به جز دین محمد ﷺ پذیرفته نمی‌شود. چنانکه رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^۱.

«قسم به ذاتی که جان محمد در دست او قرار دارد هیچ فردی از این امت، یهودی باشد یا نصرانی آوازه مرا بشنود (از نبوت من باخبر شود) سپس در حالی بمیرد که به آنچه من با آن فرستاده شده‌ام ایمان نیاورد مگر اینکه از دوزخیان خواهد بود».

از فواید این آیه:

۱- هیچ کسی نزد الله متعال به اندازه ذره‌ای مورد ظلم قرار نخواهد گرفت، بلکه هرکه به الله و روز آخرت ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد؛ پاداش خویش را کاملاً خواهد گرفت، حال از هر صنف و طایفه‌ای که باشد. گرچه مؤمنان این امت محمدی بر مؤمنان امتان گذشته - به شکل عام - امتیازاتی دارند، و پاداششان بزرگتر خواهد بود.

۲- بیان ثمره ایمان به الله و روز آخرت و عمل صالح، که عبارت از دست یافتن به اجر و ثواب، و ایمن بودن از ترس درآینده و عدم غمگینی بر گذشته است.

﴿۶۳﴾ ای یهودیان! به یاد آورید آن هنگامی را که الله متعال از شما عهد و پیمان محکم گرفت که به آنچه در تورات بر شما مقرر نمودیم عمل کنید و به پیغمبران ما ایمان بیاورید و نیز به یاد آورید وقتی کوه طور را بر فراز شما افراشتیم که باید دستورات ما را عملی نمایید. «طور» نام کوهی است که الله متعال در آن با موسی علیه السلام سخن فرمود. بسیاری از مفسران فرموده‌اند که وقتی موسی علیه السلام از کوه طور با الواحی که تورات در آن بود برگشت، به بنی اسرائیل فرمود: الواح را بگیرید و به آنچه در آن است عمل کنید. اما آنان گفتند: نه، ما به آن عمل نمی‌کنیم تا آنکه الله متعال در مورد آن با ما سخن نگوید چنانکه با تو سخن گفت! الله متعال به ملائکه دستور فرمود تا کوهی را از زمین برکنند و مانند سایبانی بر فرازشان قرار دهند سپس به ایشان گفته شود: آنچه به شما داده‌ایم با جدیت و اهتمام و عزم راسخ بگیرید و تعهد نمایید که آن را دور نیفکنید، در غیر آن؛ کوه بر سر شما فرود می‌آید. همان بود که بنی اسرائیل به الله جل جلاله توبه کرده و به سجده افتادند و تورات را با این تعهد گرفتند. و به ایشان گفته شد آنچه را که در آنست، همواره به خاطر بسپارید و فراموش نکنید و به آن عمل کنید تا با عملی نمودن آنچه در این الواح «تورات» است، پرهیزگار شوید و از عذاب الهی در دنیا و آخرت مصون بمانید.

از فواید این آیه:

۱- سرکشی بنی اسرائیل و اینکه ایمانشان همه از روی اکراه بوده نه اختیاری، یعنی از ترس آنکه کوه بر ایشان افکنده شود، ایمان آوردند.

۲- بیان قدرت والای الله متعال که کوه طور را با بزرگی اش بر فراز بنی اسرائیل قرار داد.

﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^{٦٤}

سپس بعد از این (پیمان نیز) رویگردانی کردید، پس اگر فضل الله بر شما و رحمتش نبود حتما از زیانکاران بودید. ﴿٦٤﴾

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^{٦٥}

و شما حتماً سرگذشت آن دسته از گذشتگان را دانستید که در روز شنبه (از حدود الهی و ممنوعیت صید ماهی در این روز) تجاوز کردند، پس ما به آنها گفتیم: بوزینگانِ خوار باشید ﴿٦٥﴾.

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾^{٦٦}

پس آن (قریه و یا عقوبت) را عبرتی برای حاضران و آیندگان و پندی برای پرهیزگاران قرار دادیم. ﴿٦٦﴾

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^{٦٧}

و به یاد آورید هنگامی که (قتلی در بنی اسرائیل رخ داد و) موسی به قومش گفت: همانا الله به شما دستور می‌دهد تا گاو (برای آشکار شدن راز قتل) ذبح کنید، گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ گفت: پناه می‌برم به الله از اینکه از نادانان باشم. ﴿٦٧﴾

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا ما تؤمرون﴾^{٦٨}

گفتند: از پروردگارت بخواه که برای ما روشن کند آن (گاو) چگونه است؟، گفت: او می‌گوید آن گاو است نه پیر و نه جوان بلکه میان آن دو است. پس آنچه به شما فرمان داده می‌شود، انجام دهید. ﴿٦٨﴾

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ﴾^{٦٩}

گفتند: از پروردگارت بخواه که برای ما روشن کند رنگ آن (گاو) چگونه است؟، گفت: او می‌فرماید: آن گاو زرد است پُررنگ؛ که نگاه کنندگان را شاد می‌کند. ﴿٦٩﴾

﴿٦٤﴾ سپس شما ای یهودیان بعد از پیمان بستن محکم و قرار گرفتن کوه مانند سایبان بر فرازتان روی گردانیدید. و اگر لطف و مرحمت الله جَلَّ جَلَالُهُ بر شما نبود توبه نمی کردید و لغزشها و اشتباهاتتان را مورد عفو قرار نمی داد و البته از جمله زیانکارانی می بودید که سعادت دنیا و آخرت را از دست داده اید.

این آیه بیانگر آن است که انسان هرگز به ذات خود و بدون فضل و رحمت الهی راه نجات و کامیابی را نمی تواند به دست آورد، تنها و تنها فضل و رحمت الله تعالی است که انسان را بسوی رستگاری می برد.

﴿٦٥﴾ ای یهودیان! شما کسانی را که در روز شنبه از فرمان ما تجاوز کردند شناختید. این تجاوزکاران، یهودیان قریه «ایله» بودند که در کنار دریا می زیستند و با حيله و نیرنگ به مخالفت دستور الهی برخاستند. شریعت موسی سَلَّمَ یهودیان را مأمور ساخته بود که در روز شنبه کار نکنند از جمله به صید ماهی نزدیک نشوند، اما برای گریز از این دستور الهی حيله و نیرنگها را طرح کردند و به صید ماهی پرداختند. این داستان در سوره الاعراف آیات (١٦٢-١٦٦) به تفصیل می آید.

پس به سبب این مخالفت و سرکشی؛ به آنان گفتیم که میمونهای رانده شده و منفور و خوار و ذلیل و مسخ شوید.

در این امت نیز بعید نیست که به سبب ارتکاب علنی گناهها و احداث در دین و ترک نمودن سنت و طریقت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، انواع بلاها چون مسخ شدن و فرو رفتن به زمین و سنگباران شدن و غیره بر آنان فرود آید. روایت است که شخصی نزد ابن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا آمد و گفت: فلان شخص بر تو سلام می گوید: ابن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فرمود: به من خبر رسیده که او در دین بدعت ایجاد نموده، اگر این سخن درست باشد پس سلام مرا بر او مگو، زیرا من از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: «يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْ فِي أُمَّتِي - الشَّكُّ مِنْهُ - حَسْفٌ أَوْ مَسْحٌ أَوْ قَذْفٌ فِي أَهْلِ الْقَدَرِ».

«در این امت یا در امت من (شک از طرف راوی است)، فرو رفتن (شهرها یا قریهها) در زمین، یا مسخ شدن، یا سنگباران، بر مردمانی واقع خواهد شد که قدر را انکار می کنند»^۱.

۱- روایت ترمذی (۲۱۵۲) و فرمود: این حدیث حسن صحیح غریب است و البانی در مشکاة المصابیح (۱۱۶)

آن را حسن خوانده است.

همچنان ترمذی از عایشه رضی الله عنها چنین روایت می‌کند: «يَكُونُ فِي آخِرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ حَسْفٌ وَمَسْحٌ وَقَدْفٌ»، قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا ظَهَرَ الْحَبْثُ»^۱.

«در این امت خسف، قذف (سنگباران) و مسخ رخ خواهد داد. عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: عرض کردم، ای رسول الله صلی الله علیه و آله ما هلاک می‌شویم حال آنکه میان ما انسان‌های صالحی وجود دارند؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری، هرگاه خباثت و فسق و فجور زیاد شوند».

﴿۶۶﴾ ما ماجرای قریه ايله را که از فرمان الله جل جلاله تجاوز کردند و به میمون‌ها مسخ شدند، عبرت و هشدار برای مردمان زمان خودشان و مردمانی که در آینده تا روز قیامت می‌آیند قرار دادیم تا عذاب و عقوبت این قریه را بیاد آورند و از مخالفت و بدعت و نیرنگ بازی در دین الله جل جلاله دست بکشند و تا این ماجرا موعظه و پندی برای مردمان صالح و پرهیزگار باشد، زیرا ایشان از پند دادن و موعظه سود می‌برند.

از دو آیه گذشته چنین برداشت می‌شود که در داستان پیشینیانی که الله تعالی آنان را در نتیجه کفر و تجاوزگریشان به عقوبت‌های سخت و سنگین گرفتار کرد؛ عبرتی است برای کسانی که پس از ایشان آمده‌اند و از گذشته آنها باخبر شدند. و همچنین در این دو آیه دلیلی است بر آنکه جزای ستمگران از جنس اعمالشان می‌باشد، چون کردار یهود در روز شنبه ظاهراً مشابه به حق بوده و در باطن مخالف با آن. الله تعالی هم جزا و کیفرشان را چنان داد که به میمون‌ها تبدیل شدند و میمون‌ها در ظاهر مشابه به انسان بوده و در حقیقت انسان نیستند.

﴿۶۷﴾ ای بنی اسرائیل! این نعمت ما را نیز بر خویش به یاد آورید هنگامیکه موسی علیه السلام به شما فرمود که الله متعال به شما دستور می‌دهد که گاوی را ذبح کنید تا حقیقت مسأله قتلی که در بینتان صورت گرفته روشن شده و هویت قاتل معلوم گردد.

۱- سنن ترمذی (۲۱۸۵) و البانی در صحیح الجامع (۳۲۳۴) آن را صحیح خوانده است.

وقتی قضیه قتل در میان بنی اسرائیل رخ داد و قاتل آن شناخته نشد نزدیک بود جنگ میانشان رخ دهد، ولی مردمان خردمند شان گفتند: چرا بر روی یکدیگر اسلحه می کشید در حالی که پیغمبر الله در بین شما موجود است؟! پس دو طرف نزاع پیش موسی علیه السلام برای داوری رفتند. موسی علیه السلام فرمود: بخاطر روشن شدن حقیقت، گاوی را ذبح کنید. اما آنان به موسی علیه السلام گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ موسی علیه السلام در جواب این اعتراض شان فرمود: من به الله جل جلاله پناه می برم از اینکه از جمله مسخره کنندگان جاهل باشم. یعنی چگونه کار و سخنی را به الله جل جلاله نسبت دهم که او به آن دستور نداده است؟ زیرا چنین کاری را تنها مردمان جاهل مرتکب می شوند، و این چنین یاوه گویی از انسان عاقل و خردمند سر نمی زند.

﴿۶۸﴾ بنی اسرائیل گفتند: ای موسی! از پروردگارت بخواه برای ما بیان نماید که آن گاو چگونه است و چه وصف و شکلی دارد؟ ایشان دستور الله متعال را عملی نکرده و به ذبح نمودن هیچ نوع گاوی مبادرت نورزیدند، بلکه عناد و سرکشی در پیش گرفته خواستار تعیین نوعیت گاو شدند، در حالیکه هیچ نیازی به آن نداشتند. موسی علیه السلام در پاسخ سوال آنان فرمود: الله جل جلاله می فرماید: آن گاوی است نه پیر و نه خوردسال که هنوز حمل بر نداشته است بلکه میانه بین پیری و جوانی است که شاید یکی یا دوبار زائیده باشد، پس انجام دهید آنچه به شما دستور داده شده است. تکرار دستور در اینجا به منظور سرزنش در برابر سرسختی و عنادشان بود و اگر در آغاز دستور الله جل جلاله را عملی می کردند و هر گاوی را ذبح می کردند، الله جل جلاله از ایشان می پذیرفت اما وقتی بر خود سخت گرفتند، الله جل جلاله هم بر ایشان سخت گرفت.

﴿۶۹﴾ بار دیگر گفتند: ای موسی از پروردگارت بخواه که برای ما معلوم کند که رنگ آن گاو چگونه است؟ طرح این سوال برای بار دوم نشان دهنده بازگشتشان به عادت همیشگی شان که عبارت از سرکشی و عناد و سخت گرفتن بر خود است می باشد. دیده می شود که الله متعال در جواب سوالشان فرمود که نیازی به طرح این سوال نیست، بروید و گاوی را ذبح کنید، بلکه شرط دیگری را بر ایشان الزام کرد که دست یافتن به گاو

مطلوب را برایشان سخت‌تر ساخت و این شرط در واقع جزا و عقوبتی بود در برابر سختگیری و سرکشی‌شان. وقتی چنین طلبی نمودند موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: **اللَّهُ جَلِيلٌ** می‌فرماید: آن ماده گاوی است که رنگ زرد خالص و شدید دارد که هیچ رنگی دیگری با آن آمیخته نیست و در عین زمان رنگ آن، نگاه‌کننده گان را در شگفت انداخته از دیدن آن لذت می‌برند و شاد و مسرور می‌شوند.

﴿قَالُوا أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ
الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ
لَمُهْتَدُونَ﴾^(۷۰)

گفتند: پروردگارت را برای ما فراخوان تا برای
ما بیان کند که آن چگونه گاوی است، همانا
گاو بر ما مشتبه شده است و اگر الله بخواهد
البتّه ما از راه یافتگان خواهیم بود. ﴿۷۰﴾

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ
الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ
فِيهَا قَالُوا أَلَكِن جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوهَا
وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾^(۷۱)

گفت: او می فرماید: آن گاوی است که هنوز
به کار گرفته نشده؛ نه برای شخم زدن زمین
و نه برای آبیاری کشتزار؛ بی نقص و یک
رنگ است. گفتند: اکنون حقیقت را بیان
داستی، پس آن را ذبح کردند و نزدیک بود
این کار را نکنند. ﴿۷۱﴾

وَإِذ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادْرَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ
مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^(۷۲)

و به یاد آورید هنگامی که کسی را کشتید و در
آن اختلاف کردید و الله بیرون آورنده است
آنچه را پنهان می کردید. ﴿۷۲﴾

فَقُلْنَا أَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِ اللَّهُ
الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ﴾^(۷۳)

پس گفتیم: با پاره ای از آن (ماده گاو) به آن
(کشته) بزنید. بدین سان الله مردگان را زنده
می گرداند و نشانه های قدرتش را به شما
نشان می دهد؛ باشد که بیندیشید. ﴿۷۳﴾

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ
كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِن مِّن الْحِجَارَةِ
لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِن مِنْهَا لَمَا
يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِن مِنْهَا لَمَا
يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ﴾^(۷۴)

پس از آن، دل های شما سخت شد، پس آنها
همچون سنگ یا سخت تر (از سنگ) است.
و برخی از سنگ هاست که از آن نهرها
می جوشد، و برخی از آنها است که
می شکافد و آب از آن بیرون می آید، و برخی
از آنها است که از ترس الله (از بالای کوه ها)
فرو می ریزد، و الله از آنچه می کنید غافل
نیست. ﴿۷۴﴾

﴿۷۰﴾ ولی آنان بار دیگر بر خود سخت گرفتند و طبق عادت قبلی از عناد و سرکشی دست برنداشته و گفتند: ای موسی! از پروردگارت بخواه که برای ما معلوم کند که رنگ آن گاو چگونه است؟ البته گاو بر ما مشتبه شده و ما نمی‌دانیم کدام گاوی مورد نظر پروردگار است تا آن را ذبح کنیم زیرا گاو میانه سالی که دارای رنگ زرد خالص باشد بسیار است. و این بار ما ان شاء الله حتماً راهیاب خواهیم شد اگر در این مورد توضیح بیشتر به ما داده شود.

﴿۷۱﴾ موسی علیه السلام در پاسخ فرمود: الله متعال می‌فرماید: این ماده گاوی است که کار آن را ضعیف و ناتوان نگردانیده و برای شیار و آبیاری کشتزار رام نیست و سالم از هر نوع عیبی بوده و تندرست می‌باشد و جز رنگ زرد، هیچ رنگ و لکه‌ای از رنگ دیگر در آن وجود ندارد. گفتند: حالا سخن راست و درست آوردی و اوصاف آن را به طور کافی برای ما بیان کردی که لازم است در برابر آن حد بایستیم. پس گاو موصوف را با همان صفات به دست آوردند و با ذبح کردن آن دستور الهی را که در اصل آسان و بدون هیچ مشکلی بود اجرا نمودند در حالیکه خودشان امر را بر خویشان سخت و تنگ ساختند.

این هم نمونه‌ای از عناد و سرکشی بنی اسرائیل از دستورات الهی بود که گفتند: حالا سخن راست و درست آوردی! در حالیکه موسی علیه السلام از ابتدا سخن حق و درست و آشکار مانند روشنی آفتاب را از جانب پروردگار برایشان آورده بود. و نزدیک بود این کار را به دلیل گرانی قیمت گاو و یا از ترس افشا شدن قاتل نکنند. پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان پیامد زشت سختگیری بر خود می‌فرماید: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالتَّشْدِيدِ، شَدُّوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ؛ فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَأُولَئِكَ بَقَايَاهُمْ فِي الدِّيَارِ وَالصَّوَامِعِ»^۱.

«همانا پیشینیان شما به خاطر سخت‌گیری بر خود، هلاک شدند، بر خودشان سخت گرفتند، پس الله متعال نیز بر آنان سخت گرفت. پس اینک بقایای آنان در دیره‌ها و صومعه‌ها وجود دارد».

سپس الله جل جلاله در مورد سبب امر به ذبح گاو می‌فرماید:

۱- تفسیر ابن جریر: ۷/۷ و زوائد الزهد از مروزی (۱۰۳۱) و سلسله احادیث صحیحہ البانی (۳۱۲۳).

﴿۷۲﴾ ای یهودیان! به یاد آورید وقتی که شخصی را کشتید و درباره او به جنگ و نزاع پرداختید و هر گروه از شما جنایت قتل را از خود دور می‌کرد و آن را به دیگری نسبت می‌داد که قاتل در میان آنان است نه در میان ما، و الله عَلَّمَ هر چیزی را که پنهان کنید آشکار می‌کند چه در مورد شخص قاتل و یا در هر امری از امور نهران.

﴿۷۳﴾ پس ما گفتیم: مقتول را با برخی از بدن آن گاوی که کشتید بزنید، پس با این کار مقتول زنده شده و قاتل خود را به شما معرفی می‌کند. آری! الله متعال این چنین مردگان را زنده می‌کند و الله عَلَّمَ این چنین دلائل و نشانه‌های قدرت خود را به شما ارائه می‌کند چنانکه با چشم سر دیدید که چگونه مرده را زنده کرد و به سخن گفتن پرداخت و گفت که فلان شخص مرا به قتل رسانیده است، تا باندیشید و بدانید که الله عَلَّمَ بر انجام دادن هر کاری قادر و تواناست. پس از این، الله عَلَّمَ از سنگدلی یهود خبر می‌دهد و می‌فرماید:

﴿۷۴﴾ ای یهودیان! پس از زنده ساختن مرده چنان سنگدل شدید که پند و اندرز بر شما تأثیر نکرده و دل‌هایتان از رجوع به سوی الله عَلَّمَ و تسلیم شدن در برابر آیات و معجزات او خالی گشته است در حالی که واقعه زنده شدن مرده در مقابل چشمانتان و سخن گفتن او سپس معرفی نمودن قاتل خویش ایجاب می‌کرد که شما به الله رجوع کنید و دل‌هایتان در برابر همچو معجزه‌هایی نرم شده و آرام می‌گرفت، ولی برعکس آنچه از شما انتظار می‌رفت عمل نمودید و دل‌هایتان سخت شد؛ چنان سخت شد که همانند سنگ یا سخت‌تر از آن، چرا که برخی از سنگ‌ها هستند که آب از آن فواره می‌زند و برخی دیگری از سنگ‌ها می‌شکافند و آب از آن بیرون آمده و چشمه‌ها از آن سرازیر می‌شود و برخی هم از ترس الله عَلَّمَ از قله‌های کوه پایین می‌افتند چنانکه در بسیاری از منطقه‌های جهان سقوط سنگ‌ها از کوهها مشاهده شده و می‌شود. بلکه کوه‌های بزرگ و استوار از ترس الله متعال خاک شده و از هم پاشیده می‌شود چنانکه الله تعالی از قصه موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر داد که خطاب به پروردگارش گفت: ﴿رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ﴾ یعنی «پروردگارا! خودت را به من نشان بده تا به تو نظر کنم» الله تعالی در پاسخ به او فرمود:

﴿لَنْ تَرِنِّي وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِنِّي﴾ [الأعراف: ۱۴۳] یعنی «هرگز مرا دیده نمی‌توانی. ولی به کوه نگاه کن، اگر در جایش استوار ماند تو هم مرا خواهی دید». سپس فرمود: ﴿فَلَمَّا تَخَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾ [الأعراف: ۱۴۳] «وقتی پروردگارش به کوه تجلی نمود آن را درهم کوبید و موسی بی‌هوش به زمین افتاد».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَدِشًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ [الحشر: ۲۱] «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم همانا آن را از ترس الله خاشع و از هم پاشیده می‌دید».

اما شما ای یهودیان آنقدر سنگدلید که این سنگ‌ها با وجود همه سختی و صلابت خود، نسبت به دل‌های شما نرم‌تر است زیرا شما با براهین و دلایل آشکار به سوی حق دعوت می‌شوید ولی از پذیرش آن روی می‌گردانید. اما بدانید که الله جلّ و علا از آنچه می‌کنید غافل نیست بلکه مراقب کردار و گفتار شماست و هیچ چیز بر او پوشیده نیست.

از فواید این آیه:

۱- اثبات بلاغت قرآن کریم، که چیز معقول را با چیزی محوس شباهت داد تا معنی و مفهوم آن هویدا گردد. سخت شدن دل‌ها را که امر معقول است، به سختی سنگ‌ها شباهت داد که امر محوس است.

۲- بیان قدرت الله سبحانه و تعالی که این سنگ سخت را چنان قرار داد که از آن چشمه‌ها و جویبارها جاری می‌شود.

۳- بیان اینکه جمادات هم الله متعال را می‌شناسند و از او تعالی می‌ترسند. ﴿وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَلْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۷۴] «و برخی از آنها است که از ترس الله پائین می‌افتند». چنانکه در آیات دیگری بیان شده است: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ [الإسراء: ۴۴] «آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و کسانی که در آنها هستند او را به پاکی یاد می‌کنند و هیچ موجودی نیست مگر اینکه حمد و ثنای وی را می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را

نمی فهمید». و می فرماید: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾﴾ [فصلت: ۱۱] «سپس قصد آفرینش آسمان را کرد در حالی که دود بود و به آسمان و زمین فرمود: خواسته یا ناخواسته (پیش) آیید. گفتند: به دلخواه آمده ایم». یعنی: دستور الله متعال را فهمیدند و از آن اطاعت کردند.

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^{٧٥}

پس آیا امید می‌دارید که یهودیان به شما ایمان آورند حال آنکه گروهی از ایشان کلام الله را می‌شنیدند. سپس آن را پس از آنکه فهمیدند، آگاهانه دگرگون (تحریف) می‌کردند؟! ﴿٧٥﴾

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^{٧٦}

وهرگاه با مؤمنان روبرو شوند، گویند: ایمان آورده‌ایم و چون باهم تنها شوند، (در اعتراض بر همدیگر) گویند: آیا آنچه را الله برایتان (درباره صفات محمد) آشکار کرده است با آنان در میان می‌گذارید تا در پیشگاه الله با آن بر شما حجت آورند، آیا نمی‌اندیشید؟! ﴿٧٦﴾

أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾^{٧٧}

آیا نمی‌دانند که الله، آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌سازند، می‌داند؟! ﴿٧٧﴾
و دسته‌ای از آنان (یهودیان) افراد بی‌سوادی هستند که از کتاب (تورات)، چیزی جز آرزوهای باطل (و دروغ‌های به هم بافته احبارشان) را نمی‌دانند و ایشان فقط گمان می‌کنند. ﴿٧٨﴾

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^{٧٨}

پس وای بر کسانی که کتاب را با دست‌های خود می‌نویسند سپس می‌گویند: این از جانب الله است، تا آن را به بهای اندکی بفروشند، پس وای بر آنها از آنچه دست‌هایشان نوشته، و وای بر آنان از آنچه (از این راه) بدست می‌آورند. ﴿٧٩﴾

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَتًّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾^{٧٩}

﴿۷۵﴾ پس از این که الله متعال سرکشی و نافرمانی و لجاجت و خود خواهی یهود و بی ادبی و یاهوگویی های ایشان در مقابل پیغمبرشان و اعمال ناشایستی که مرتکب آن شدند را بیان داشت، به مسلمانان گوشزد می کند که انتظار ایمان را از یهود نداشته باشید زیرا کجروی و گمراهی و لجاجت و سرپیچی و دشمنی، با سرشت شان آمیخته است و هرگز آن را ترک نمی کنند. چنانکه فرمود: ای مؤمنان! آیا طمع دارید و امیدوارید که یهودیان ایمان بیاورند و شما را تصدیق نموده و دعوت شما را بپذیرند؟! با آنکه گروهی از یهود کلام الله ﷻ را در تورات می شنیدند سپس بعد از آنکه احکام و دستورات آن را دانستند و فهمیدند دست به تغییر و تبدیل آن می زدند. تحریف به معنای تغییر و تبدیل است و از جمله تحریفات یهود در تورات زیاد کردن و یا کم کردن الفاظی از آن و یا تبدیل کردن و تغییر دادن آن به غیر از آنچه الله ﷻ فرموده است، یا حلال ساختن حرام و یا حرام ساختن حلال است، تا بتوانند احکام الهی را مطابق هوا و هوس های خویش برگردانند. همچنان از تحریف های یهود در تورات، تغییر دادن اوصاف رسول اکرم، پیغمبر آخر زمان ﷺ بود که ایشان باید بعد از دیدن آن اوصاف در شخصیت رسول اکرم ﷺ به او ایمان می آوردند. همچنان یهود حدود الهی را که در تورات آمده بود تعطیل و اجرای آن را ساقط می نمودند تا در حق طبقه اشراف تنفیذ نگرند. یهود همه خلاف ورزی ها و تحریف نمودن احکام الهی را دانسته و فهمیده مرتکب می شدند و از آن دست بردار نشدند. پس شما ای مسلمانان! وقتی ایشان را با چنین سنگدلی و بی پروایی در برابر شعایر دینی می بینید و می دانید که ایمان به الله ﷻ و ترس از عقوبت او مانع گناه و جنایت ایشان نمی شود، پس چرا به مسلمان شدن آنان طمع دارید و می خواهید با همچو اعمال شنیع در دین شما داخل گردند؟!

از فواید این آیه:

۱- هر که به آنچه ظاهر و آشکار و هویدا است ایمان نیاورد؛ پس ایمان آوردن او به چیزی که خفی و نهان است دور خواهد بود، چون کسی که سخن الله جل جلاله را می شنود و مفهوم و مدلول آن را درک می کند اما ایمان نمی آورد؛ او از قبول کردن حق دورتر است نسبت به کسی که اصلاً کلام الله را نشنیده است.

۲- اثبات صفت «کلام» برای الله متعال، وآنکه اوتعالی سخن می‌گوید، و سخن اوتعالی با حرف و صدا بوده و شنیده می‌شود، و «کلام الله» صفت حقیقی است که شامل لفظ و معنی می‌باشد، پس در این آیه ردی است بر اشاعره که می‌گویند: «کلام الله» کلام نفسی بوده و بدون حرف و صدا است و این حرفی که به آن نوشته شده و این صدایی که به آن شنیده شده؛ فقط برای تعبیر از کلام الله است، الله متعال آن را آفریده تا از آنچه در نفس خویش دارد تعبیر کند. و شکی نیست که این قول باطل است. چون الله متعال فرمود: ﴿يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ﴾ «کلام الله را می‌شنوند» و فرمود: «یسمعون ما یعبر به عن کلام الله»^۱.

۳- اثبات تحریف تورات توسط یهود.

۴- البته تحریف یهود از بدترین انواع تحریف بوده، چون بعد از فهمیدن و درک کردن معنی و مدلول آن صورت گرفته است.

۵- تحریف نمودن کلام الله از کارهای زشت و از صفات یهود است.

﴿۷۶﴾ وقتی منافقان یهود با مؤمنان روبرو می‌شدند می‌گفتند: ما ایمان آورده‌ایم و شما بر حقیق و این محمد ﷺ است که اوصافش در تورات ذکر شده است. اما وقتی که منافقان یهود با کسانی از ایشان که نفاق پیشه نبودند روبرو می‌شدند، منافقان را مورد عتاب و سرزنش قرار داده می‌گفتند: آیا در مورد عذاب و عقوبتی که الله بر شما آورده بود با مسلمانان صحبت می‌کنید؟ زیرا گروهی از یهود مسلمان شده سپس نفاق پیشه کردند، ایشان قبل از مرتد شدنشان، مسلمانان عرب را از اسباب عقوبت‌های الهی که بر پدران شان فرود آمده بود آگاه می‌ساختند. از این رو به منافقان می‌گفتند: اصحاب محمد ﷺ را از وقایع گذشته و عقوبات الهی بر نیاکان خویش آگاه نسازید چرا که این کار حاجتی برای آنان علیه شما خواهد بود. آیا شما نمی‌دانید که این چنین سخنان چه زیانی برای شما به بار می‌آورد؟

۱- «چیزی را که تعبیری از کلام الله است می‌شنوند».

﴿۷۷﴾ آیا یهودیان نمی‌دانند که الله ﷻ آنچه از کفر به محمد ﷺ و تکذیب وی را در دل و در میان خود پنهان می‌کنند می‌داند و از سخنانشان در هنگام ملاقات با مؤمنان که می‌گفتند شما برحقید و اوصاف محمد ﷻ در تورات ذکر شده، آگاه است؟
از فواید دو آیه‌ی فوق:

- ۱- در میان یهودیان هم منافقان وجود دارند. چنانکه از فرموده اوتعالی: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا...﴾ [البقرة: ۱۴] برگرفته می‌شود.
- ۲- از صفات یهود این است که یکدیگر را بخاطر بیان حق و حقیقت ملامت می‌کنند. یعنی ایشان همیشه باید حق را کتمان کنند.
- ۳- مؤمن و کافر با یکدیگر در روز قیامت در پیشگاه الله متعال کشمکش و مخاصمه می‌کنند. چنانکه در اینجا فرموده است: ﴿لِيَحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ﴾ و در جای دیگری فرموده است: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾ [الزمر: ۳۱].
- ۴- کفر یهودیان به پیامبر ما محمد ﷻ بعد از علم و یقین به نبوت و پیامبری ایشان و شناخت اوصافش بود، و لهذا مستحق خشم و غضب الله شدند.

﴿۷۸﴾ پس از آنکه الله ﷻ مسلمانان را از کردار علما و دانشمندان یهود آگاه ساخت که به تحریف و تبدیل کتاب آسمانی پرداختند، گروه دیگری از آنها را که همانا عوام یهود است به مسلمانان معرفی می‌کند که ایشان از علمای خود تقلید کورکورانه کردند بناءً هر دو گروه در گمراهی و سرکشی برابر و یکسان اند.

از یهودیان گروه بی‌سوادی هستند که نوشتن و خواندن را نمی‌دانند و از حقیقت کتاب آسمانی چیزی نمی‌دانند جز آرزوهای باطل و بی‌اساس. زیرا یهودیان با گمان‌های باطل و آرزوهای خیالی که در دل می‌پروراندند خود را مردمان آمرزیده شده و وارثان بهشت می‌دانستند چون بر این گمان بودند که ایشان اعمال نیک انجام می‌دهند و یا اینکه پیشینیان شان مردمان صالح و نیکوکار بودند لذا ایشان آمرزیده می‌شوند. برخی از مفسران فرموده‌اند: «امانی» به معنای تلاوت است، یعنی ایشان از تورات چیزی نمی‌دانند و نمی‌فهمند جز اینکه آن را مانند طوطی بخوانند و این باورهایشان جز بر

گمان، بر چیزی دیگر اتکا ندارد و تنها از پیشنیان خود تقلید می‌کنند مانند کور و نادانی که از دیگری پیروی می‌کند. این آیه به مسلمانان می‌فهماند که شما مانند یهودیان عقایدتان را بدون دلیل و برهان از علما دریافت نکنید و از تقلید کورکورانه ایشان اجتناب ورزید. بنابراین قول واژه «امی» بر دو صنف از مردم اطلاق می‌شود:

۱- کسی که اصلاً نمی‌تواند بخواند.

۲- کسیکه می‌تواند بخواند اما آنچه را می‌خواند نمی‌فهمد.

از فواید این آیه:

۱- مذمت و سرزنش کسی که کتاب الله را می‌خواند اما در فهم آن نمی‌کوشد.

۲- از پیامدهای بد ناهمیدن معانی کتاب الله این است که انسان جاهلانه و فقط از روی تخمین و گمان حرف می‌زند، پس افساد چنین اشخاصی بیشتر از اصلاحشان می‌باشد.

۳- مقلد، نمی‌تواند عالم شود. چون مقلد در واقع کسی است که معانی را نمی‌فهمد. و لهذا امام ابن عبدالبر رحمته الله فرموده است: «إن العلماء أجمعوا ان المقلد ليس بعالم». «علما اجماع دارند که مقلد عالم نیست».

﴿۷۹﴾ پس هلاکت و تباهی بر کسانی باد که کتاب (تورات) را مطابق آنچه که هوا و هوس‌هایشان به آنان القا می‌کند با دست‌های خود می‌نویسند سپس در حالی که خوب می‌دانند که این کتاب دست نوشته خودشان است؛ می‌گویند: این کتاب از جانب الله جل جلاله است. این نویسندگان به تحریف و تغییر احکام الهی اکتفا نکردند بلکه پا از مرزهای وضع شده بیرون گذاشتند و در محافل ندا کردند که این کتاب از جانب الله جل جلاله است! تا با این جرم عظیم و متکرر، به متاع ناچیز و بی‌ارزش دنیا نایل آیند. پس وای بر آنان که از طریق تغییر احکام الهی و تحریف حقایق، مال و متاع بی‌ارزش و فانی دنیا را بدست می‌آورند.

از فواید این آیه:

دنیا باهمه اموال و ریاست و جاه و مکانتش نسبت به آخرت متاع اندک و بی‌ارزشی است. و اینکه هر مال و متاعی که انسان آن را از راه حرام بدست می‌آورد سبب هلاکت و تباهی او در دنیا و آخرت خواهد بود.

وگویند: آتش جهنم جز چند روز معدود و شمرده شده‌ای به ما نمی‌رسد. بگو: آیا نزد الله پیمانی گرفته‌اید پس الله هرگز وعده خود را خلاف نخواهد کرد بلکه به الله چیزهایی را نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟ ﴿۸۰﴾

آری! هرکس کار بدی انجام دهد و گناهش او را احاطه کند پس آن‌اند اهل دوزخ که در آن جاودانه خواهند بود. ﴿۸۱﴾

و کسانی که ایمان آوردند و کار شایسته انجام دادند ایشان اهل بهشت‌اند و در آن برای همیشه خواهند بود. ﴿۸۲﴾

و به یاد آورید هنگامی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز الله کسی را نپرستید و با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بیچارگان به نیکی رفتار کنید و به مردم سخن نیک بگویید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید، سپس همه شما جز عده اندکی در حالی که رویگردان بودید، سرپیچی کردید. ﴿۸۳﴾

و به یاد آورید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از سر زمینتان بیرون نکنید سپس اقرار کردید، و خود گواهید. ﴿۸۴﴾

﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً ۚ قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ ﴿۸۰﴾

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۲﴾

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ۚ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا ۚ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۸۳﴾

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۸۴﴾

﴿۸۰﴾ یهودیان گفتند: ما جز ایام کم و ناچیز وارد آتش دوزخ نمی شویم. ای محمد! به وجه اعتراض به ایشان بگو: آیا در این باره، عهد و پیمانی از الله متعال گرفته اید؟ اگر وعده‌ای به شما داده است پس الله در وعده خود خلاف ورزی نمی کند. اما چنین نیست که شما ادعا دارید، بلکه حقیقت امر این است که شما دروغ را به الله جَلَّ جَلَالُهُ نسبت می دهید و چیزی را که اصلاً شما از آن اطلاع ندارید بر زبان جاری می کنید.

﴿۸۱﴾ بلی، هرکه مرتکب کارهای بد مانند شرک و گناهان کبیره شود و به الله توبه نکند و گناهان او را از هر جهت فراگیرد و مانند کردار زشت شما یهودیان عمل کند و به مانند کفر شما کفر ورزد تا جایی که کفر وی بر حسناش غالب آمده و او را از هر سو احاطه کند و چیزی از اعمال نیک برایش باقی نماند، پس چنین کسانی اهل دوزخ اند که هرگز از آن بیرون نخواهند شد و جاودانه در آن باقی می مانند.

﴿۸۲﴾ و کسانی که ایمان آوردند به آنچه که شما یهودیان به آن کفر ورزیدید و عمل کردند به آنچه که شما آن را ترک کردید از دستورات دین الله جَلَّ جَلَالُهُ، برای ایشان بهشت جاودان است و از آن هرگز خارج نمی شوند.

از فواید آیات گذشته:

۱- یهودیان به روز آخرت و جنت و دوزخ و نعیم و عذاب اقرار دارند، اما این اقرار هیچ سودی به ایشان نمی بخشد، چون به نبوت پیامبر اسلام ﷺ ایمان نیاوردند و از او پیروی نکردند، یعنی مؤمن نیستند.

۲- این که یهودیان گفته اند: «ما جز روزهای اندک در آتش نخواهیم ماند» قول باطل و دروغی است که به الله تعالی نسبت داده اند، و در مورد این ادعا هیچ دلیلی ندارند.

۳- هیچ کسی حق ندارند که برای خود و یا برای شخص معینی دعوی جنت و یا نجات از دوزخ کند مگر در صورتی که از الله تعالی عهد و پیمانی داشته باشد، و آن عبارت از ایمان آوردن به الله متعال و پیامبرانش و پیروی از ایشان است.

۴- بیان قاعده عام در مورد دوزخیان و بهشتیان؛ دوزخی کسی است که مرتکب کارهای زشت و گناهی شده است که او را از هر سو احاطه کرده و همه اعمال او را باطل

ساخته است، که عبارت از کفر و شرک اکبر است. و جنتی کسی است که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده است.

۵- کسی مرتکب گناهی شود که او را احاطه نکند و همه اعمال او را باطل و نابود نسازد یعنی پائین تر از کفر و شرک باشد؛ پس او از اصحاب دوزخ - که همیشه در آن می ماند - نخواهد بود، بلکه طبق آیات دیگر زیر مشیئت الله تعالی قرار داد، اگر بخواهد او را می بخشد، و اگر بخواهد به اندازه گنااهش او را عذاب می دهد.

۶- ثواب و عقاب در روز قیامت طبق عمل انسان می باشد نه بر حسب نسب و نژاد و وابستگی وی. پس هر که عمل اهل دوزخ را مرتکب شد - اگر پدر و یا پسر و یا همسر پیامبر هم باشد - به دوزخ می رود، و هر که عمل اهل جنت را انجام دهد - اگر پدر و یا پسر و یا همسر دشمن الله هم باشد، به بهشت می رود.

۷- ایمان بدون عمل، و همچنان عمل بدون ایمان بدرد انسان نمی خورد و برای نجات از دوزخ و به دست آوردن جنت کافی نمی باشد.

﴿۸۳﴾ و به یاد آورید ای یهودیان هنگامی که از فرزندان اسرائیل (یعقوب) پیمان محکم گرفتیم. مراد از میثاق؛ پیمانی مؤکد است که الله متعال در حیاتشان بر زبان پیامبران خویش از آنان گرفت که الله ﷻ را به یگانگی بپرستید و به پدر و مادر احسان و نیکی کنید. یعنی به طریقه نیکو و پسندیده با ایشان رفتار و معاشرت نموده و در برابر ایشان فروتن و متواضع باشید و اوامر ایشان را بجا آورید مگر اینکه به نافرمانی الله متعال دستور دهند که در این صورت طاعتشان بر شما لازم نیست. همچنان به نزدیکان و خویشاوندان نیکی نموده صلۀ رحم را پیوسته دارید و در وقت حاجت به ایشان کمک نموده و در رفع نمودن نیازمندی هایشان تاحد توان بشتابید. و به یتیمان، کسانی که پدرشان را از دست داده اند و به حیواناتی که مادر را از دست داده اند احسان و خوبی کنید. و به مساکین کمک و همکاری کنید. «مسکین» به کسی گفته می شود که فقر و تنگ دستی او را خوار و بیچاره ساخته باشد. بسیاری اهل لغت و فقها بر این نظرند که مسکین نسبت به فقیر نادارتر است. اما امام شافعی رحمته به این نظر است که فقیر نسبت به مسکین نادارتر و بدحالت تر می باشد. و با مردم با شیوه و سخن نیک رفتار نمایید. پس هر

آنچه را که شریعت اسلامی سخن نیک شمرده است زیر این آیه داخل می‌گردد. و نماز را در وقت آن ادا نمایید و زکات امواتان را پردازید. ابن عطیه رحمته فرموده: ادای زکات یهودیان چنان بود که مال زکات را در جایی می‌گذاشتند و آنچه که پذیرفته می‌شد آتشی از آسمان بر آن فرود می‌آمد و از بین می‌رفت و اما زکاتی که مورد قبول قرار نمی‌گرفت آتش بر آن نازل نمی‌گشت.

پس شما ای یهودیان از عهدی که با پروردگارتان بسته بودید رویگردان شدید و به موجب آن عمل نکردید، تنها تعداد اندکی از شما بر آن پایدار ماندند مانند عبد الله بن سلام رضی الله عنه و یاران او که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند.

از فواید این آیه:

۱- توحید و یکتا پرستی الله متعال بزرگترین عهد و پیمانی است که الله عزوجل آن را از بندگانش گرفته است.

۲- عبادت تنها برای الله است، و به جز او تعالی هیچ کسی سزاوار عبادت نیست، نه فرشته مقربی، و نه پیامبر فرستاده شده‌ای، و نه ولی و نه پیر و نه امامی.

۳- توحید شرط قبول همه اعمال انسان است چون همین توحید بنیاد و اساسی است که دیگر اعمال بر آن استوار می‌باشد، از اینجاست که در قدم اول توحید را یادکرد سپس دیگر اعمال نیک را از قبیل: احسان به والدین، نیکی به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان، و سخنان نیک با مردم، و نماز برپاداشتن و زکات دادن.

﴿۸۴﴾ و به یاد آورید ای یهودیان! آنگاه که از شما پیمان محکم گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از خانه و کاشانه‌تان بیرون نرانید سپس به آن پیمان و وجوب رعایت و حفظ آن اقرار و اعتراف کردید و خودتان بر این امر گواهید. الله عزوجل در تورات از بنی اسرائیل پیمان گرفته بود که یکدیگر را نکشید و بر یکدیگر تجاوز نکنید و به ناروا همدیگر را به ترک وطن ناچار نساخته و تبعید نکنید و یکدیگر را به بردگی نگیرید.

﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتَخْرَجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دَيْرِهِمْ تَظْهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمُ أُسْرَى تَفْذَرُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَبِئْسَ الْقَلِيمَةَ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا لِلَّهِ بِغَفْلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾

سپس این شما هستید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از سرزمین و خانه هایشان بیرون می کنید و علیه آنها به گناه و دشمنی همدست می شوید. و اگر به اسارت پیش شما بیایند فدیة (آزادیشان را) می دهید حال آنکه (به حکم تورات) بیرون کردن (وکشتن) آنها نیز بر شما حرام است. پس آیا به بخشی از کتاب (آسمانی) ایمان می آورید و به بخشی کفر می ورزید؟ پس سزای کسی از شما که در دنیا چنین کند جز خواری و رسوایی نیست و روز قیامت به سخت ترین شکنجه و عذاب برگردانده می شوند، و الله از آنچه انجام می دهید غافل نیست. ﴿٨٥﴾

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْصَرُونَ ﴿٨٦﴾

اینان همان کسانی هستند که زندگی دنیا را به بهای آخرت خریدند پس عذاب از آنان تخفیف نمی یابد و یاری نخواهند شد.

﴿٨٦﴾

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾

و بی گمان به موسی کتاب را دادیم و در پی او پیامبرانی را فرستادیم، و به عیسی پسر مریم معجزات و دلایل روشنی دادیم و او را به وسیله روح القدس (جبرئیل) نیرو بخشیدیم، پس آیا (غیر از اینست که) هرگاه پیامبری پیش شما (احکامی) به خلاف میل و آرزویتان آورد سرکشی کردید، آنگاه گروهی را تکذیب و دروغگو قرار دادید و گروهی را

می کشتید؟ ﴿٨٧﴾

﴿۸۵﴾ سپس شما ای یهودیان هم عصر رسول اکرم ﷺ همانید که با پیمانی که در تورات از شما گرفته شده بود مخالفت ورزیدید و یکدیگر را می‌کشید و از خانه و کاشانه‌هایتان بیرون می‌رانید و بدون هیچ دلیلی گروهی را مورد تجاوز قرار داده و در برابر آنان همدست می‌شوید. و اگر کسانی از شما به اسارت درآیند بر اساس حکم تورات برای رهایی آنان فدیة می‌دهید در حالیکه نه تنها کشتن، بلکه بیرون کردنشان از دیارشان بر شما حرام قرار داده شده بود. آیا به بخشی از کتاب تورات ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ قبل از هجرت رسول اکرم به مدینه میان قبیلهٔ اوس و خزرج جنگ‌هایی رخ می‌داد یهودیان مدینه نیز به دو گروه تقسیم شده بودند، یهود بنی قینقاع با خزرج و یهود بنی نضیر و بنی قریظه با اوس هم پیمان بودند در وقت درگیری میان اوس و خزرج هم پیمانان یهودی‌شان نیز علیه برادران یهودی خویش به جنگ می‌پرداختند و در نتیجه یک گروه یهود، دیگر گروه یهود را می‌کشت و آواره می‌کرد و یا به اسارت خویش در می‌آورد. ولی پس از آن که آتش جنگ فرو می‌نشست اسیران خود را مطابق حکم تورات با مال مبادله می‌کردند در حالی که تورات به ایشان دستور داده و از ایشان عهد گرفته شده بود که یکدیگر را نکشته و آواره نکنند و در ظلم و تجاوز همدست نشوند اما یهودیان عصر رسول اکرم ﷺ سه حکم تورات را نادیده گرفتند و تنها یک حکم آن را عملی نمودند آن که عبارت از مبادلهٔ اسیران است.

پس هر کسی احکام الهی را عملی نکند در دنیا به عذاب خفت بار و خواری دچار شده و در آخرت نیز به خاطر بازی با کتاب آسمانی، سخت‌ترین عذاب در انتظار او می‌باشد و الله متعال از اعمال بندگان غافل نیست.

و از فواید این آیه:

کفر ورزیدن به برخی از شریعت به مانند کفر ورزیدن به همهٔ شریعت می‌باشد همان گونه که کفر به برخی از انبیاء ﷺ مانند کفر به همهٔ انبیاء ﷺ است، و هر که چنین جرمی را مرتکب شود؛ در دنیا خوار و رسوا شده و در آخرت نیز دچار سخت‌ترین عذاب می‌شود.

﴿۸۶﴾ آنانی که به این صفات زشت موصوفند زندگانی کم و ناچیز دنیا را بر زندگانی ارزشمند آخرت ترجیح دادند، پس عذاب جهنم از ایشان کاسته نمی‌شود و پشتیبانی هم ندارند که ایشان را از عذاب همیشگی نجات دهد.

از فواید این آیت:

کافران در دوزخ برای همیشه و دایم می‌مانند. و نه تنها اینکه از دوزخ بیرون نمی‌شوند؛ بلکه یک لحظه هم عذاب دوزخ از آنها کاسته نمی‌شود. پس در این آیه ردی است بر کسانی که گفته‌اند: دوزخ پس از مدت‌های طولانی فنا می‌شود، و فقط جنت پایدار می‌ماند.

﴿۸۷﴾ پس از آنکه الله متعال نعمت‌های فراوان خود بر بنی اسرائیل را یاد آور شد، از سرکشی و مخالفت ایشان با پیغمبران الهی و پیروی ایشان از هوا و هوس سخن به میان آورده می‌فرماید: که ما به موسی علیه السلام کتاب تورات را دادیم و به تعقیب او پیغمبرانی را پشت سرهم فرستادیم که همان پیغمبرانی‌اند که از شریعت موسی علیه السلام پیروی می‌کردند. و الله متعال به عیسی پسر مریم علیه السلام معجزات روشن داد و آنها را توسط او برای مردم آشکار ساخت که در سوره‌های «آل عمران» و «المائده» از آنها یاد آوری نموده است مانند زنده کردن مرده‌ها، ساختن شکل پرنده از گل و دمیدن در آن و سپس تبدیل شدن آن به پرنده جاندار به خواست الله متعال، و بهبود بخشیدن بیماران مبتلا به مرض برص یا پیس و جزام و خبر دادن مردم از امور غیبی و فرود آمدن مائده برای بنی اسرائیل از آسمان و نازل شدن انجیل بر او. همچنان الله متعال عیسی علیه السلام را با روح مقدس تأیید و تقویت بخشید. به قولی روح مقدس جبرئیل علیه السلام است که الله متعال بوسیله او عیسی علیه السلام را تأیید نمود. و به قولی مراد از روح مقدس، روح دمیده شده در بدن عیسی علیه السلام است که الله متعال بوسیله آن روحی که دارای قوت و نیرو بود عیسی علیه السلام را تأیید و تقویت کرد. سپس الله متعال ناسپاسی و سرکشی بنی اسرائیل در برابر نعمت‌هایش را بیان نموده می‌فرماید که چرا هرگاه پیغمبری احکام و قوانینی بر خلاف میل و هوا و هوس‌های شما را برایتان می‌آورد تکبر ورزیده و از پیروی او سرباز می‌زنید؟ نه تنها این، بلکه پیغمبر الله را مورد تمسخر قرار داده رسالت الهی را سبک می‌شمارید و به آن اعتنایی قایل نمی‌شوید و

از احکام و فرامین آن سرباز می‌زنید. آری! گروهی از پیغمبران الهی مانند عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله را دروغگو خواندید و گروه دیگر مانند یحیی و زکریا علیهما السلام را کشتید. همچنان در صدد کشتن عیسی و محمد صلی الله علیه و آله بودید لیکن الله متعال ایشان را از مکر و دسیسه‌هایتان حفظ نمود.

از فواید این آیت:

- ۱- اثبات نبوت و رسالت هر یک از موسی و عیسی صلی الله علیه و آله.
- ۲- اثبات وجود پیامبرانی که بعد از موسی صلی الله علیه و آله پیاپی فرستاده شده‌اند و از او پیروی می‌کردند.
- ۳- بیان صفت زشت بنی اسرائیل نسبت به شرائع آسمانی که از آن چیزی را می‌پذیرفتند که مطابق هوی و هوس ایشان می‌بود. و نسبت به انبیاء نیز؛ برخی از آنها را تکذیب نموده و برخی دیگر را کشتند.
- ۴- هر که از قبول حق تکبر ورزد، در او صفتی از صفات یهود می‌باشد.

﴿وَقَالُوا قُلُوبَنَا غُلْفٌ بَل لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾^(۸۸)

(یهودیان، پیامبر خاتم را تکذیب کردند) و گفتند: دل‌های ما در پرده است (و دعوت محمد، بدان راه ندارد)، بلکه الله آنها را به سبب کفرشان لعنت کرده است، پس بسیار کم ایمان می‌آورند ﴿۸۸﴾

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^(۸۹)

و هنگامی که از سوی پروردگار کتابی (قرآن) به آنان رسید که تصدیق کننده کتابی بود که با خود داشتند (تورات) و حال آنکه پیش از آن بر کافران یاری می‌جستند، پس وقتی پیش آنها آمد، آنچه که از قبل شناخته بودند (انکارش کردند) و به او کفر ورزیدند پس لعنت الله بر کافران باد. ﴿۸۹﴾

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^(۹۰)

خود را به چه بد چیزی فروختند، که به آنچه الله فرو فرستاده بود از روی حسد کفر ورزیدند (و انگیزه کفرشان در این بود) که الله از فضل خود بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند، پس سزاوار خشمی بر خشمی دیگر شدند و برای کافران عذاب خوار کننده‌ای است. ﴿۹۰﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^(۹۱)

و هنگامی که به آنها گفته شود: به آنچه الله فرو فرستاده است ایمان بیاورید، می‌گویند: به آنچه بر ما فرو فرستاده شده است ایمان می‌آوریم، (بدین ترتیب) به غیر آن کفر می‌ورزند، حال آنکه آن (چه الله بر پیامبر اسلام نازل کرده است) حق، و تصدیق کننده چیزی است که با خود دارند (تورات). بگو: پس چرا پیش از این پیامبران الله را می‌کشید، اگر مومن هستید؟! ﴿۹۱﴾

﴿ ۸۸ ﴾ یهودیان عصر رسول اکرم ﷺ گفتند: دل‌های ما غلف است. غلف، جمع کلمه اغلف است که عبارت از پرده و پوششی است که بر قلب قرار می‌گیرد و مانع رسیدن معنی و مفهوم کلام می‌شود. یهودیان عصر رسول اکرم ﷺ بخاطر فرار از دعوت پیغمبر ﷺ چنین وانمود کردند که بر دل‌های ما پوششی است که مانع رسیدن کلام تو به آن می‌شود و ما سخنان تو را نمی‌فهمیم!! تا با این مکر و حيله شیطانی رسول اکرم ﷺ را از ایمان آوردن خود مأیوس سازند تا دیگر به سراغ‌شان نرود و از دعوت‌شان به اسلام دست بردارد.

ولی چنین نیست که ایشان ادعا دارند، بلکه الله متعال به سبب گریز از ایمان آوردن به محمد ﷺ ایشان را مورد لعنت خویش قرار داده و از رحمت خود بدور نموده است. و در حقیقت هم سبب کفرشان همین است که از ایمان آوردن به محمد ﷺ و قرآن کریم فرار می‌کردند نه اینکه می‌گفتند: سخنان تو به دل‌های ما نمی‌رسد. «لعن» به معنای طرد و دور ساختن است. یعنی: الله ﷻ یهود را به سبب کفرشان و عدم ایمان آوردنشان به محمد ﷺ از رحمت خود طرد نموده است و تا روز قیامت، بدبختی، خواری و ذلت گریبانگیرشان می‌باشد.

و تعدادی ناچیز از آنان ایمان می‌آورند. یا اینکه ایمان اندک و ناچیز می‌آورند. و حقا اینچنین است، زیرا اگر به تاریخ یهود نظری بیافکنیم می‌بینیم که ایشان از ناز و نعمت و آسایش و زندگانی مرفهی برخوردار بوده‌اند و خواسته‌هایشان توسط انبیاء ﷺ برآورده می‌شد. لیکن آنان قدر و ارزش نعمت‌های الهی را ندانستند و احسان و نیکی را با زشتی و ناسپاسی جواب دادند.

وقتی قرآن کریم داستان زندگی بنی اسرائیل و نعمت‌های گوناگون الهی را که همواره از آن مستفید می‌شدند برای ما بیان می‌کند، می‌بینیم که ایمان ایشان در برابر آن نعمات الهی بسیار کم و اندک است. همچنان ایمان یهود به کتاب نازل شده بسوی خودشان هم ناچیز و اندک است، زیرا آنان به بخشی از کتاب تورات ایمان آورده و به بخشی دیگر کفر می‌ورزند و یا آن را تحریف و تغییر می‌دادند.

از فواید این آیت:

- ۱- یهودیان از روی جهل و نادانی کفر نورزیدند، بلکه بعد از شناخت حق به آن کفر ورزیدند، از اینجاست که «مغضوب علیهم» شده، و سزاوار لعنت و نفرین الهی گردیدند. بناء هر که حق را بشناسد سپس آن را رد کند؛ در او شباهتی از یهود می‌باشد.
- ۲- کفر به الله و به پیامبران و کتاب‌هایش بزرگترین سبب از اسباب لعنت و نفرین الهی است.

﴿۸۹﴾ قرآن کریم از جانب الله ﷻ برای یهودیان آمد که تأیید کننده تورات و انجیل است زیرا قرآن کریم از اموری که در کتاب‌هایشان است خبر می‌دهد و هر دو کتاب آسمانی را تأیید می‌کند و با آنها مخالف نیست و پیش از بعثت رسول اکرم ﷺ یهودیان با مبعوث شدن پیامبر آخر زمان از الله ﷻ علیه دشمنان خود - که مشرکان اوس و خزرج بودند - طلب نصرت و پیروزی می‌کردند همان پیغمبری که صفات و خصوصیات او را در تورات می‌خواندند و در انتظار ظهور او بودند. اما وقتی که رسول اکرم ﷺ مبعوث گردید و با همان صفاتی آمد که در کتاب‌هایشان ذکر شده بود، انکارش کردند و به رسالتش کافر شدند.

ابن اسحاق از چند تن از بزرگان انصار روایت کرده است که فرمودند: «هیچ طایفه‌ای از اعراب در مورد بعثت رسول اکرم ﷺ چون طایفه ما آگاهی نداشتند زیرا یهودیان در جوار ما در مدینه زندگی می‌کردند و آنان اهل کتاب بودند و ما بت پرست، و چون از سوی ما به آنان بدی و آزاری می‌رسید، می‌گفتند: در این روزگار نزدیک پیغمبری برانگیخته می‌شود و زمان بعثت نزدیک است، در آن هنگام ما از او پیروی کرده و همراه با او، شما را چون کشتار عاد و ارم، یک‌سره می‌کشیم! اما وقتی رسول اکرم ﷺ به رسالت مبعوث شد، ما (انصار) از ایشان پیروی کردیم، ولی آنان (یهود) به رسول اکرم ﷺ کفر ورزیدند»^۱.

۱- اسناد این روایت صحیح است. صحیح سیرت نبی از البانی صفحه (۵۷).

پس لعنت الله بر یهودیان باد که به رسالت خاتم الانبیاء کافر شدند در حالی که قرن‌ها انتظارش را می‌کشیدند!

﴿۹۰﴾ یهودیان به چه بهایی بی‌ارزش خود را فروختند و جز کفر به کتاب آسمانی هیچ عوضی به دست نیاوردند و به آسانی خود را در آتش دوزخ افکندند! پس چه بد معامله‌ای را انجام دادند. سبب و انگیزه کفر یهودیان به قرآن و رسول اکرم ﷺ همانا حسد و رقابت بود، زیرا ایشان بر اعراب حسد می‌ورزیدند که چرا پیغمبر آخر زمان از میان ایشان مبعوث گردید در حالیکه باید می‌دانستند که نبوت فضل الهی است که آن را به هرکسی که بخواهد می‌بخشد و این فضل و مکرمت الهی منحصر به بنی اسرائیل نیست که همواره پیغمبر از ایشان و به ایشان اختصاص داشته باشد. با این کارشان مستحق آن شدند که با خشم و غضب پی در پی مواجه شوند. خشم اول، کفرشان به عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و خشم دوم، کفرشان به رسول اکرم ﷺ، و به قولی: خشم و غضب اول، کفر ورزیدنشان به رسول اکرم ﷺ و خشم و غضب دوم، سرکشی و تجاوزشان علیه ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَام است. و واقعیت این است که بر آنها بار بار خشم و غضب واقع شده است که نمی‌توان آن را در دو یا سه خشم منحصر کرد. چون علت کفر یهودیان تکبر و حسادت است، لذا به عذاب شدید و ذلت بار و توهین آمیز مواجه می‌شوند.

﴿۹۱﴾ و چون به یهود و سایر اهل کتاب گفته شود که به قرآن و یا هر آنچه که از جانب الله عَلَيْهِمُ السَّلَام نازل شده ایمان بیاورید و آن را تصدیق کنید، می‌گویند: ما به آنچه که بر پیغمبر ما نازل شده (تورات) ایمان می‌آوریم و همان را تصدیق می‌کنیم و به غیر آن که عبارت از انجیل و قرآن است کافر می‌شوند در حالیکه قرآن کریم تأیید کننده همان چیزی است که نزد آنان (تورات) می‌باشد. به این معنی که یهودیان در تصدیق نمودن دو چیز متساوی و با هم برابر از نگاه حقانیت فرق گذاشتند در حالی که هر دو کتاب آسمانی (تورات و قرآن کریم) تصدیق کننده و تأیید کننده یکدیگر است. پس این فرق گذاری میان دو کتاب آسمانی جز حيله و مکر و فرار از ایمان آوردن به خاتم انبیاء و کتاب دست داشته او نیست؟

پس ای محمد ﷺ! به یهودیان بگو: اگر شما در ادعای تان صادق هستید که می‌گویید: ما به آنچه بر ما نازل شده مؤمن بودیم و هستیم پس چرا پیغمبران الهی را می‌کشید در حالی که کتاب نازل شده به سوی خودتان شما را از این کار نهی نموده است. این خطاب الهی متوجه یهودیان عصر رسول اکرم ﷺ است اما مراد از این آیه پیشینیان یهود می‌باشد زیرا یهودیان هم عصر رسول اکرم ﷺ از اعمال زشت گذشتگانشان کاملاً راضی بودند و در کفر و سرکشی و تجاوز و لجاجت و دشمنی با انبیاء و تکذیب ایشان از آنان پیروی می‌کردند و همانند آنان بودند، به این خاطر جریمه قتل به ایشان نسبت داده شده است.

از فواید آیات گذشته:

- ۱- بیان فضیلت و برتری قرآن کریم، چون کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق و تأیید می‌کند. بنابراین کفر به قرآن یعنی کفر به تمام کتاب‌های آسمانی می‌باشد.
- ۲- بیان اینکه سبب کفر یهودیان به قرآن کریم این بود که این کتاب بر پیامبری از عرب نازل شده است، و یهودیان ادعا می‌کنند که ما فقط به آنچه ایمان می‌آوریم که بر پیامبرمان نازل شده است. بناءً هر که حق را رد کند به این خاطر که توسط فلان شخص - که مورد نظر شخص خودش نیست - آمده است؛ مشابهت به یهود کرده است. باید حق را بخاطر حق بودنش پذیرفت، نه بخاطر این که از جانب فلان شخص آورده شده است.
- ۳- یهودیان حتی به کتاب خودشان ایمان نداشتند بدلیل اینکه پیامبران الله را می‌کشند.
- ۴- اثبات صفت مشیئت برای الله متعال که همیشه توأم با علم و حکمت می‌باشد. و مشیئت الله تعالی عام و شامل است که هیچ چیزی بیرون از آن نمی‌باشد. چه طاعت باشد و چه معصیت.
- ۵- الله متعال فضل و کرم خود را به هر که بخواهد ارزانی می‌کند، و هیچ کس حق این ادعا را ندارد که بگوید فضل و کرم او تعالی، مخصوص اوست.
- ۶- اثبات علو و بلند و بالا بودن الله متعال از خلقش، چون قرآن کریم و کتاب‌های آسمانی از نزد او تعالی نازل شده‌اند، و نزول از جای بلند و عالی صورت می‌گیرد.

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾^{۹۲}

و همانا موسی نشانه‌های روشن برایتان آورد، سپس بعد از او (وقتی به میقات رفت) گوساله را (به پرستش) گرفتید، در حالی که ستمکار بودید. ﴿۹۲﴾

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^{۹۳}

و به یاد آورید هنگامی را که پیمانتان را گرفتیم و کوه طور را بر بالای سرتان بر افراشتیم (و گفتیم) آنچه را به شما داده‌ایم محکم بگیرید و گوش فرا دهید. گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و در دل‌هایشان، بر اثر کفرشان، محبت گوساله‌پرستی جای گرفت. بگو: چه بد چیزی است آنچه ایمانتان شما را به آن امر می‌کند، اگر مؤمن هستید. ﴿۹۳﴾

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^{۹۴}
وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^{۹۵}

بگو: اگر سرای آخرت (بهشت) نزد الله تنها مخصوص شما است نه دیگر مردمان، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست گویانید. ﴿۹۴﴾
ولی آنان به سبب آنچه پیش از خود فرستاده‌اند هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد، و الله به حال ستمکاران دانا است. ﴿۹۵﴾

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾^{۹۶}

و بی‌گمان آنها را حریص‌ترین مردم بر زندگانی (گرچه حقیر و اندک باشد) خواهی یافت، حتی حریص‌تر از مشرکین، هر یک از آنان دوست دارد که هزار سال عمر کند، با اینکه اگر چنین عمری به وی هم داده شود او را از عذاب نجات نمی‌دهد و الله به آنچه می‌کنند بینا است. ﴿۹۶﴾

﴿۹۲﴾ همانا موسی علیه السلام با دلایل و براهین محکم و روشن نزد شما آمد. مراد از بینات: تورات یا معجزات نه گانه‌ای است که الله متعال در سوره الاسراء آیت (۱۰۱) اشاره نموده است ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾ «و همانا به موسی نه نشانه‌ی روشن دادیم». سپس بعد از این که موسی علیه السلام به کوه طور رفت شما گوساله را پرستیدید و آن را معبودتان قرار دادید و با این کار زشت، ظلم و ستم را بر خویش روا داشتید.

از فواید این آیه:

۱- اثبات غباوت و بی‌خردی یهودیان، چون با دست خود گوساله را ساختند سپس آن را معبود خود قرار دادند!!

۲- گوساله پرستی یهود از روی ظلم و ستم بوده نه از روی جهل و نادانی، چون الله با فرستادن موسی علیه السلام حجت را بر ایشان برپا داشت.

﴿۹۳﴾ داستان نگاه داشتن کوه طور بر بالای سر بنی اسرائیل در آیت (۶۳) گذشت. الله متعال یهود را تذکر می‌دهد که از پیشینیان‌تان عهد محکم گرفتیم که احکام تورات را پس از آنکه شنیدید و پذیرفتید عملی کنید ولی آنها در جواب گفتند: ما سخن تو را با حس شنوایی خویش شنیدیم ولی امر تو را قبول نداشته و نمی‌پذیریم. و مهر و محبت گوساله در دل‌هایشان چنان جای گرفت که گویی دل‌هایشان آن را می‌نوشتد مانند آب که با نوشیدن، در اعماق وجود انسان نفوذ می‌کند. البته مهر و محبت گوساله که با این قوت در دل‌هایشان جاگرفته بود، به سبب کفرشان بود. در واقع این چنین مهر ورزیدن، عقوبت و ذلتی بود که از جانب الله بر ایشان فرود آمده بود.

آری! دروغگویی و ادعای ایمان کاذب یهود وقتی ثابت می‌گردد که گفتند: ما تنها به کتاب خود ما ایمان می‌آوریم و به دیگر کتاب‌ها کافریم! سپس گفتند: (شنیدیم و نافرمانی کردیم) زیرا این سخن خود، دروغ و عدم صدق ایشان را در ادعای ایمان‌شان ثابت می‌کند. پس این چنین سخنان ضد و نقیض ثابت می‌کند که شما یهودیان نه به تورات ایمان دارید و نه به قرآن کریم.

از فواید این آیه:

- ۱- بنی اسرائیل به رغبت و اختیار خودشان ایمان نیاوردند و عهد و پیمان ندادند، بلکه ایمان مؤقتشان از روی مجبوری و ناچاری بود آنگاه که کوه طور بر فرازشان برافراشته شد.
 - ۲- بیان قدرت نامتعالیه که کوه طور را با همه گرانی اش به آسمان بلند کرد.
 - ۳- فرامین الله و احکام شریعت او باید به جدیت و قوت گرفته شود.
 - ۴- ایمان راست و درست صاحب خود را از کفر و شرک و گناهان باز می‌دارد.
- ﴿۹۴﴾ ای محمد! به یهودیان بگو: اگر راست می‌گویید که بهشت تنها از شما است و دیگران با شما در این نعمت جاودانه مشارکت ندارد، پس آرزوی مرگ کنید. زیرا کسی که به بهشتی بودن خود متیقن باشد بدون شک مرگ را بر زندگانی پر از رنج و مشقت دنیا ترجیح می‌دهد و دل از دنیا و ملذات آن می‌برد. روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود:
- «لَوْ أَنَّ الْيَهُودَ تَمَنَّوْا الْمَوْتَ، لَمَاتُوا، وَرَأَوْا مَقَاعِدَهُمْ مِنَ النَّارِ».
- «اگر یهودیان مرگ را آرزو می‌کردند، حتما می‌مردند و جایگاه خود را در دوزخ می‌دیدند».

﴿۹۵﴾ ولی هرگز مرگ را آرزو نمی‌کنند به سبب گناهی که انجام داده‌اند. البته کسی که مرتکب گناه شود از عذاب الهی ایمن نمی‌باشد؛ بلکه اصلاً از رسیدن به بهشت ناامید می‌باشد چه رسد به این که بهشت را مخصوص خود بداند. الله متعال جرم و جنایات ایشان را در دیوان ستمگران نوشته است و چون که آنان از حق دوری جسته‌اند، به سبب آن مجازات خواهند شد.

﴿۹۶﴾ چون یهودیان به خاطر گناهانشان یقین دارند که حتماً به جهنم می‌روند، بناءً حریص‌ترین مردم بر حقیرترین زندگانی و کمترین بقا در دنیا هستند، چه رسد به زندگانی طولانی! حتی نسبت به مشرکانی که به زنده شدن پس از مرگ و روز آخرت ایمان ندارند بر زندگی دنیا حریص‌ترند. و باید چنین باشد؛ زیرا یهودیان خوب می‌دانند که عذاب آخرت در انتظارشان است لذا هر یکی از آنان آرزو دارد که هزار سال زندگی کند و اگر

هزار سال یا بیشتر از آن هم عمر داده شوند از عذاب روز آخرت نجات نخواهند یافت چرا که الله متعال به کردار و گفتار بندگان خود بیناست و هر کس را مطابق عمل و اندیشه‌اش پاداش و جزای مناسب می‌دهد.

از فواید آیات گذشته:

- ۱- اثبات دروغگویی یهودیان در دعوی‌شان که بهشت تنها از آن ایشان است، چون هرگز تمنای مرگ نمی‌کنند و بر زندگانی حقیر و ناچیز دنیا از همه مردم حریص‌ترند.
- ۲- کفار بشکل عام و یهود بشکل خاص مرگ و رفتن بسوی الله تعالی برایشان سخت ناخوش آیند است، چون آینده و مصیر ناگوار خود را می‌دانند.
- ۳- بیان علم و آگاهی الله متعال از اموری که در آینده واقع می‌شود، الله متعال از حال یهود خبر داد که هرگز تمنای مرگ را نمی‌کنند، و چنین هم شد.
- ۴- عمر طولانی، انسان را از مرگ نجات نمی‌دهد، و برای او سودی هم نمی‌بخشد در حالی که برگناه استمرار و پافشاری داشته باشد. و لهذا سلف صالح دوست نداشتند که کسی برای ایشان عمر طولانی را از الله بخواهد، مگر اینکه آن را مقید به طاعت الله کند. یعنی گفته شود: الله تعالی عمرت را در طاعت خود طولانی کند.

﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ
عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^{۹۷}

بگو: هرکس که دشمن جبرئیل باشد، همانا
او قرآن را به اذن الله بر قلب تو نازل کرده
است، که تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی
پیشین است و هدایت و بشارتی برای
مؤمنان. ﴿۹۷﴾

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ
وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ
لِّلْكَافِرِينَ﴾^{۹۸}

هرکس که دشمن الله و فرشتگان و پیامبران
و جبرئیل و میکائیل باشد پس همانا الله
دشمن کافران است. ﴿۹۸﴾

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا
يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ﴾^{۹۹}

و به راستی آیات روشنی را به سوی تو فرو
فرستادیم و جز فاسقان کسی به آن کفر
نمی‌ورزد. ﴿۹۹﴾

أَوْ كَلَّمَا عَلَيْهِمْ عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^{۱۰۰}

و آیا هرگاه پیمانی بستند گروهی از آنان را
دور انداختند؟ بلکه بیشتر آنها ایمان
نمی‌آورند. ﴿۱۰۰﴾

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ
لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ﴾^{۱۰۱}

و زمانی که پیامبری از جانب الله نزد آنها
آمد که تصدیق کننده چیزی بود که با خود
داشتند، گروهی از اهل کتاب، کتاب الله
را پشت سرشان انداختند گویی (از آن
هیچ) نمی‌دانند. ﴿۱۰۱﴾

﴿۹۷﴾ یهودیان به این گمان بودند که جبرئیل دشمن آنهاست و میکائیل دوستانشان است. و سبب اظهار نمودن این باور باطلشان، مناظره‌ای بود که میان یهودیان مدینه و رسول اکرم ﷺ درباره نبوت ایشان بوقوع پیوست. یهودیان مدینه به رسول اکرم ﷺ گفتند: اگر دوست تو فرشته دیگری غیر از جبرئیل می‌بود، ما حتماً از تو پیروی نموده و رسالت را تصدیق می‌کردیم. رسول اکرم ﷺ از ایشان پرسید: چه چیزی شما را از تصدیق جبرئیل باز می‌دارد؟ گفتند: جبرئیل دشمن ماست! همان بود که الله متعال رد بر این گمان باطل شان فرمود: که هرکس دشمن جبرئیل باشد پس جبرئیل بود که قرآن را پی در پی به فرمان الله متعال بر قلب رسول اکرم ﷺ نازل کرده است تا قلب آن حضرت ﷺ را استوار ساخته و تقویت بخشد و این خود، دلیل شرف و بلندی مقام وی در نزد الله متعال است. و یهودیان در دشمنی شان با جبرئیل هیچگونه دلیل قابل توجیهی ندارند زیرا از او جز آنچه که موجب دوستی و محبت است چیزی دیگری صادر نشده و او است که قرآن پاک را بر قلب پاک رسول اکرم ﷺ به دستور الله پاک نازل کرده است و جرمی را مرتکب نشده است بلکه این قرآن را از جانب الله متعال آورده که تأیید کننده کتابی است که در دسترس یهود قرار دارد و در عین حال راهنما و مژده دهنده برای مؤمنان می‌باشد.

﴿۹۸﴾ الله متعال جبرئیل و میکائیل را از میان سایر ملائکه بطور خاص ذکر نموده است که هدف از این تخصیص بزرگداشت آن دو فرشته است هرچند این دو از جمله فرشتگانند ولی بخاطر امتیاز خاصی که دارند به منزلت جنس دیگری گردیده‌اند که شرف و مقام آن دو نسبت به عامه ملائکه والاتر و گرامی‌تر است. پس ای یهودیان! بدانید که شما با این گمان باطل و کفر گویی‌هایتان در حقیقت باب دشمنی با الله متعال را باز نموده‌اید و بدون شک الله متعال دشمن شما و هر کافری است زیرا هرکس با اولیای الله و لشکریانش دشمنی ورزد، البته با الله متعال دشمنی کرده و به او کفر ورزیده است و الله متعال هم دشمن اوست و اگر این گونه دشمنی از هر کسی صادر گردد در واقع کافر شده است.

از فواید دو آیه گذشته:

۱- اثبات وجود ملائکه، که عبارت از عالم غیبی اند که الله متعال آنها را از نور و برای عبادت خود آفریده است، آنها شب و روز الله متعال را به پاکی یاد می کند، و یک لحظه هم غافل نمی شوند، و هرگز نافرمانی او تعالی را نمی کنند.

۲- وجوب ایمان به ملائکه الهی، و وجوب احترام و دوست داشتن ایشان، و هرکس با ایشان دشمنی کند؛ او در حقیقت دشمن الله جل جلاله بوده و کافر است.

۳- عداوت و دشمنی به یکی از ملائکه مستلزم دشمنی و کفر به همه ایشان می باشد.

۴- اثبات نام دو تن از سرداران ملائکه: جبرئیل و میکائیل عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

۵- بیان وظیفه جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ که فرود آوردن وحی بر دل های انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است.

۶- اثبات نزول قرآن توسط جبرئیل علیه السلام بر دل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آن به اذن الله عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۷- بیان فضیلت هر یک از جبرئیل و میکائیل عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

۸- بیان فضیلت قرآن کریم و آنکه تصدیق کننده کتاب های آسمانی پیشین، و راهنما و مژده برای مؤمنان است.

۹- دشمنی با الله و فرشتگان و پیامبران کفر است.

۱۰- اثبات صفت دشمنی از جانب الله تعالی با دشمنانش. و این از صفات فعلی او تعالی بوده، و لایق و شایسته عظمت او تعالی است.

﴿۹۹﴾ آن آیات گذشته که در مورد یهود بر تو نازل گردید نشانه های واضح و آشکاری است که دلیل بر نبوت تو است و این نشانه ها به اندازه ای روشن و آشکار است که تنها کسانی به آن کفر می ورزند که مانند یهودیان بوده و از فرمان الله سرباز زده و از هوی و خواهشات نفسانی خود پیروی کرده اند، نه کسانی که جويا و پیرو حق هستند.

از فواید این آیه:

۱- اثبات نزول قرآن کریم و وصف آن به نشانه های روشن.

۲- اثبات صفت علو و بلندی ذات الله تعالی، چون قرآن کریم از جانب او تعالی نازل شده است، و نازل شدن از جای عالی و بلند می باشد.

۳- بیان حکم کسی که به قرآن کفر می‌ورزد و اینکه وی فاسق است. و مراد از فسق در اینجا فسق اکبر است که انسان را از ملت اسلام بیرون می‌سازد.

﴿۱۰۰﴾ آری! هرگاه یهودیان پیمانی بسته‌اند گروهی از ایشان آن پیمان را شکسته و دور افکنده است در حالی که پایبندی و وفا به عهد از صفات مؤمنان صادق می‌باشد.

﴿۱۰۱﴾ وقتی رسول اکرم ﷺ از سوی الله متعال به نزد یهودیان آمد، در حالی که الله ﷻ به ایشان کتاب (تورات) داده بود و به وسیله آن ایشان را عزت داد، لیکن کتاب الله را پشت سر خود افکندند. زیرا وقتی به رسول اکرم ﷺ و قرآن کریم کفر ورزیدند در حقیقت تورات را رد و انکار کردند چون الله ﷻ در تورات از ایشان عهد گرفته بود که پیغمبر آخر زمان را تصدیق نموده به او ایمان بیاورید و از او پیروی کنید، تا جاییکه اوصاف رسول اکرم ﷺ را نیز برای‌شان بیان نموده بود، لیکن یهودیان با پیغمبر ﷺ چنان رفتاری در پیش گرفتند گویی که ایشان را اصلاً نمی‌شناسند و از هیچ چیزی باخبر نیستند!

از فواید دو آیه فوق:

- ۱- یهودیان هیچگاه به عهد و پیمان خویش وفایی نکرده‌اند و نمی‌کنند، چون هرگاه پیمانی ببندند حتماً گروهی از ایشان آن را می‌شکنند.
- ۲- هرگاه گروهی از ملتی عهد شکنی کند؛ همه ملت ملامت خواهند شد مگر در صورتی که از آن گروه اعلان بیزاری کنند، از اینجاست که الله متعال در اینجا همه بنی اسرائیل را بخاطر عهد شکنی گروهی از ایشان سرزنش کرد.
- ۳- تحذیر این امت از مشابهت به یهودیان، و اینکه عهد شکنی از اوصاف زشت یهودیان است.

۴- اثبات حقانیت رسالت پیامبر گرامی ما محمد ﷺ، چون رسالت او از جانب الله جل جلاله بوده، و در کتاب‌های آسمانی یاد شده، بلکه آنها را تصدیق می‌کند.

۵- اثبات حقانیت قرآن کریم چون آن را به «کتاب الله» وصف نموده است.

۶- قباحه یهودیان و برخورد زشت ایشان با کتاب الهی، با اینکه حقانیت پیامبر ﷺ و قرآن کریم را خوب می‌دانستند؛ ولی کتاب الله را پشت سرخویش انداختند، و با آن چنان معامله کردند گویی حقیقت را نمی‌دانند.

﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ
 سُلَيْمَانَ ۗ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَا كَفَرَ
 الشَّيْطَانُ ۗ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ
 وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ
 وَمَارُوتَ ۗ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا
 إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۗ فَيَتَعَلَّمُونَ
 مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۗ
 وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ
 اللَّهِ ۗ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ
 وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ
 مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ ۗ أَنْفُسَهُمْ لَوْ
 كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۱۵﴾

و (یهودیان) از آنچه شیاطین، در دوران
 پادشاهی سلیمان (به هم می‌بافتند و برای
 مردم) می‌خواندند، پیروی کردند؛ در حالی
 که سلیمان هیچگاه کفر نورزید. بلکه این
 شیاطین بودند که کفر ورزیدند که به مردم
 سحر تعلیم می‌دادند و نیز آنچه را (تعلیم
 می‌دادند) که بر دو فرشته: هاروت و ماروت
 که در سرزمین بابل نازل شده است. (آن دو
 فرشته، که طریقه سحر کردن را برای آشنایی
 به طرز باطل کردن سحر به مردم آموزش
 می‌دادند) و به هیچ‌کس چیزی یاد نمی‌دادند
 مگر اینکه (ابتدا) به او می‌گفتند: ما وسیله‌ی
 آزمایشیم؛ مبادا کافر شوی. ولی آنها از آن
 دو مطالبی می‌آموختند که بتوانند به وسیله
 آن، میان مرد و همسرش جدایی بیندازند.
 ولی جز به اجازه و خواست الله نمی‌توانند
 توسط آن به کسی زیانی برسانند. و آنها،
 چیزهایی می‌آموختند که برایشان ضرر
 داشت، نه فایده؛ و قطعاً می‌دانستند که هر
 کس، خریدار چنین متاعی باشد، هیچ بهره‌ای
 در آخرت نخواهد داشت. و چه بد چیزی را
 به جان خریده‌اند اگر می‌دانستند. ﴿۱۰۲﴾

و اگر ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند،
 بی‌گمان پاداشی که نزد الله است، برایشان
 بهتر بود؛ اگر می‌دانستند. ﴿۱۰۳﴾

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ
 اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۳﴾

﴿۱۰۲﴾ یهودیان از سحری که شیاطین در عهد سلطنت سلیمان علیه السلام بازگو می‌کرد پیروی کردند. زیرا یهودیان به این گمان بودند که علم سلیمان علیه السلام سحر بود و او سحر و جادو را اجازه داده و با آن موافق بود. اما الله جل جلاله این گمان باطل‌شان را رد کرد و فرمود: سلیمان کفر نورزیده و به فراگیری سحر نپرداخته است. این فرموده الهی صراحتاً اعلام می‌دارد که سلیمان علیه السلام از عمل سحر پاک و مبرا است، همچنان اتهام یهود را در مورد او رد می‌کند که می‌گفتند: سلیمان علیه السلام به بت‌ها سجده کرده است (العیاذ بالله). بلکه شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر می‌آموختند، همچنان شیاطین آنچه را که بر دو فرشته در بابل عراق نازل شده بود به مردم تعلیم می‌دادند.

این یکی از دو وجه در بیان معنای «وما أنزل علی الملکین..» است که بنا بر آن، جمله «ما أنزل علی الملکین» معطوف بر «السحر» می‌باشد، یعنی یهودیان به مردم دو نوع سحر را یاد می‌دانند، سحری که شیطان‌ها ساخته و بافته بودند، و سحری که بر دو فرشته «هاروت و ماروت» نازل شده بود. وجه دوم اینست که جمله «ما أنزل علی الملکین» معطوف بر جمله «ما تتلوا الشیاطین» است، یعنی یهودیان چون کتاب الله را پشت سر خود افکندند؛ مبتلا به پیروی از دو چیز شدند پیروی از آنچه شیطان‌ها در دوران سلیمان بازگو می‌کردند، و پیروی از آنچه بر دو فرشته نازل شده بود.

به قولی الله متعال آن دو فرشته را بخاطر آزمایش مردم نازل فرمود. اما ابن کثیر رحمته الله در این مورد چنین می‌فرماید: «آنچه بیشتر مفسران در ارتباط به داستان هاروت و ماروت نقل کرده‌اند، حاصل همه روایات، به اخبار بنی اسرائیل (اسرائیلیات) بر می‌گردد و ما در مورد داستان هاروت و ماروت حدیث مرفوع و صحیحی که اسناد متصل داشته باشد، نداریم و ظاهر آیات قرآن کریم هم به بیان اجمالی داستان ایشان اکتفا نموده است، بنا برین به آنچه که در قرآن وارد شده ایمان داریم و به همان قدر اکتفا می‌کنیم و الله متعال خود به احوالشان داناتر است.»

طریقه تعلیم دادن آن دو فرشته با هشدار و بیم دادن بود نه با فراخوانی به سوی سحر، به هیچ کسی چیزی نمی‌آموختند مگر اینکه می‌گفتند: ما از جانب الله متعال وسیله امتحان برای شما هستیم پس این کار را نکنید و کافر نشوید. اما مردم از آنها چیزهایی را

می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند. به قولی سحر در افکندن حب و بغض در دل‌ها و یکجا کردن و از هم جدا کردن و نزدیک ساختن و دور کردن تأثیر دارد. به قولی ساحران قادر بر کاری نیستند مگر اینکه با تخیل و شعبده بازی و چشم بندی و فریب و وهم جانب مقابل را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند؛ مانند ساحران زمان فرعون. لذا ساحران بدون فرمان الله ﷻ نمی‌توانند به کسی ضرر برسانند، هرچند سحر در حد خود دارای تأثیر است لیکن تنها به کسی ضرر آن می‌رسد که الله متعال به تأثیر آن در وی فرمان داده باشد. علما با هم اتفاق نظر دارند که سحر در ذات خود تأثیر می‌گذارد و دارای حقیقت ذاتی است و در این مسأله معتزله و برخی از علمای احناف با جمهور علما مخالفند.

مردم از آن دو فرشته چیزهایی را می‌آموختند که به آنان ضرر می‌رساند و هیچگونه سودی برایشان نداشت. پس باید دانست که سحر زیان و خسران محض است و سودی را برای صاحب خود جلب نمی‌کند.

و به راستی هرکسی که خریدار سحر باشد در واقع اعمال شیطانی را با کتاب الله ﷻ عوض کرده است و در آخرت بهره و نصیبی از خیر ندارد. آری! اگر علمای یهود واقعا دارای عقل و درک و فهم می‌بودند البته می‌دانستند که خود را به چیزی زشت فروخته‌اند. ولی ندانستند و به علم خود عمل نکردند از این رو قرآن کریم ایشان را نادان و بی‌خرد خوانده است.

علما در مورد کافر بودن کسی که سحر را می‌آموزد و به دیگران تعلیم می‌دهد و کسی که با سحر سروکار دارد، اختلاف نظر دارند. و درست آن است که سحر و اعمال سحری صورت نمی‌گیرد و محقق نمی‌گردد مگر با شرک اکبر و کفر ورزیدن، از جمله کمک خواستن از شیطان‌ها و تقرب جستن به آنها به وسیله ذبح کردن و نذر گرفتن، و سبک شمردن اموری که الله متعال به تعظیم و توقیر آن دستور فرموده است، و اهل علم در کافر بودن کسی که چنین اعمالی را انجام می‌دهد، هیچ اختلافی ندارند.

لیکن بعضی از علما حيله و نیرنگ‌های پنهانی و چشم بندی را نیز سحر می‌نامند، و برخی از علما نیرنگ‌ها و حيله گری‌هایی که بواسطه بعضی از دواهایی که بر عقل و

هوش و حس و جان انسان تأثیر می‌افکند را نیز سحر خوانده‌اند. به این خاطر آن عده علما همه ساحران را مطلقاً تکفیر نمی‌کنند تا آنکه از کیفیت سحرشان متیقن شوند، اگر سحر او از راه شیاطین و کمک خواستن و تقرب جستن به آنها بود، او را کافر می‌شمارند، و اگر سحر او از راهی دیگری بود؛ حکم کرده‌اند که باید تعزیر و جزا داده شود تا از این کار خودداری کند، و او را کافر نمی‌گویند.

﴿۱۰۳﴾ اگر آنان به رسول اکرم ﷺ و قرآن کریم ایمان می‌آوردند و از سحر و کفری که در آن غرق شده بودند دوری می‌جستند، بدون شک اجر و پاداش الهی نسبت به آنچه از متاع ناچیز و بی‌ارزش دنیا که بوسیله سحر بدست می‌آوردند برایشان بهتر بود اگر می‌دانستند ولی ندانستند.

از فواید دو آیه گذشته:

۱- از سنن الهی این است هر که حق را دانسته و شناخته ترک کند؛ مبتلا به باطل می‌شود، هرکه از کتاب و سنت پیروی نکند، مبتلا به پیروی از شیاطین انس و جن می‌شود همانگونه که یهودیان کتاب الله را پشت سر انداختند و به پیروی از شیاطین و سحر و جادو مبتلا شدند.

۲- بیان نقش یهود در میدان سحر و جادو، اینکه آنان سحر و جادو را از شیاطین در دوران سلیمان عليه السلام آموختند، و همچنان از آن دو فرشته.

۳- سحر و جادو از اعمال شیاطین بوده، و سلیمان عليه السلام از آن بیزار و مبرا است.

۴- آموختن و تعلیم دادن سحر کفر است.

۵- گاهی الله متعال اسباب گناه را بخاطر امتحان و آزمایش بندگانش میسر می‌کند، تا اصحاب ایمان راستین از اصحاب دعوی پوچ نمایان گردند.

۶- اثبات تأثیر سحر، لیکن تأثیر آن مشروط به اذن الله است.

۷- بیان آنکه اسباب هر چند قوی و محکم هم باشد؛ بدون اجازة الله تعالی تأثیری نمی‌توانند داشته باشند، و این بیانگر آن است که قدرت الله متعال بالاتر از اسباب است.

۸- آموختن سحر ضرر و زیان محض است، و در آن هیچ گونه سود و منفعتی وجود ندارد، نه منفعت دنیوی و نه منفعت آخروی، از اینجاست که جادوگران همیشه در زندگی زشت بسر می‌برند.

۹- این فرموده الله متعال ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ «و قطعاً می‌دانستند که هر کس، خریدار چنین متاعی باشد، هیچ بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت.» تأیید کننده قول کسانی است که گفته‌اند: سحر کفر اکبر است، چون کسانی که در آخرت هیچ نصیبی ندارند همانا کفارند.

۱۰- وسعت حلم و بردباری الله متعال که با وجود این کفر و اعراض از جانب یهودیان، باز هم آنها را به ایمان و پرهیزگاری می‌خواند.

۱۱- ثواب الله و پاداش نیک او در آخرت، نصیب مؤمنان پرهیزگار می‌باشد.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^(۱۰۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مگویید؟ «رَاعِنَا» (مراعت ما را بکن که این لفظ در زبان عبری، اهانت‌آمیز است)؛ و بگویید: «انظُرْنَا» (که به همان معناست و اهانت‌آمیز نیست) و گوش فرا دهید، و برای کافران عذاب دردناکی است. ﴿۱۰۴﴾

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^(۱۰۵)

کسانی که کفر ورزیدند از اهل کتاب و مشرکین دوست ندارند که خیری از جانب پروردگارتان بر شما نازل شود، و الله هرکسی را که بخواهد به رحمت خویش اختصاص می‌دهد و الله دارای فضل بزرگ است. ﴿۱۰۵﴾

﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ ءَايَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا ۗ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۱۰۶)

هیچ آیه‌ای را منسوخ یا آن را (از آینه دل مردمان) فراموش نمی‌گردانیم مگر اینکه بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم؛ آیا نمی‌دانی که الله، بر همه چیز تواناست. ﴿۱۰۶﴾

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾^(۱۰۷)

آیا نمی‌دانی که پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن الله است و شما جز او یار و یاورى ندارید؟! ﴿۱۰۷﴾

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۗ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِلَا إِيمَانٍ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^(۱۰۸)

آیا می‌خواهید از پیامبرتان سوال (و تقاضایی را) کنید همانطور که قبلا از موسی درخواست شد؟ و هرکسی کفر را جانشین ایمان گرداند به راستی که از راه راست گمراه شده است. ﴿۱۰۸﴾

﴿۱۰۴﴾ کلمه «راعنا» به معنای توجه کن یا رعایت کن یا مهلت بده. اما این کلمه در زبان یهود به معنای دشنام و فحش زشتی استعمال می شد، وقتی یهود شنیدند که اصحاب رسول اکرم ﷺ با ایشان کلمه «راعنا» را استعمال می کنند به این قصد که ای رسول الله! حال ما را رعایت کن، یعنی: در تعلیم احکام اسلام به ما از رفق و آسانی کار بگیر، یهود این فرصت را غنیمت شمردند و این کلمه که در نزد خودشان دشنامی بود، رسول اکرم ﷺ را با آن مورد خطاب قرار می دادند. یعنی در ظاهر این کلمه را به معنای عربی آن استعمال می کردند و در باطن هدف شان معنای زشت آن می بود، الله متعال مؤمنان را از گفتن این کلمه نهی کرد تا راه دشنام دادن یهود قطع گردد و به عوض آن کلمه دیگری را به آنان تعلیم داد که عبارت از «انظرنا» است یعنی: بر ما روی کن یا به سوی ما بنگر. و به مؤمنان دستور داد که به فرمان رسول اکرم ﷺ گوش فرا داده و از او در مورد آنچه به آن امر فرموده، و آنچه از آن نهی کرده است، اطاعت کنند. سپس یهودیان را تهدید نموده و فرمود که ما برای کافرانی که رسول گرامی ما را مورد تمسخر قرار می دهند، عذابی دردناک آماده نموده ایم.

از فواید این آیه:

- ۱- از لازمه ایمان، رعایت ادب با الله جل جلاله و پیامبرش ﷺ است، از اینجاست که این آیه کریمه را به «یا ایها الذین آمنوا» آغاز نمود.
- ۲- نهی از بکار بردن الفاظی که احتمال مدلول زشت دارد، بخصوص در حق الله جل جلاله و پیامبرش ﷺ، گرچه گوینده آن غرض و نیتش درست باشد.
- ۳- نهی از مشابهت با کفار در اقوال و افعال و عاداتشان.
- ۴- اگر مردم الفاظی را بکار می بردند، و یا معامله ای می کردند که در آن محظور شرعی وجود دارد، و آنان از چنین چیزی نهی شدند؛ باید به عوض آن ایشان را به الفاظ و معاملات درست و نیک راهنمایی کرد.

چنانکه در این آیه مؤمنان را از گفتن کلمه «راعنا» نهی کرده و در عوض آن، آنان را به گفتن «انظرننا» راهنمایی کرد.

۵- وجوب گوش فرادادن به دستور الله ﷻ و پیامبرش ﷺ، و اطاعت از اوامر الله و رسولش.

۶- اشاره به آنکه بی ادبی با الله و پیامبرش ﷺ و نافرمانی فرامین ایشان شاید انسان را به کفر بکشاند.

﴿۱۰۵﴾ کسانی که کفر ورزیده‌اند از اهل کتاب و مشرکان به سبب شدت عداوتی که با شما مسلمانان دارند، دوست ندارند که خیری بر شما نازل گردد چه این خیر، وحی الهی باشد یا غیر آن. رحمت در این آیه به معنای نبوت است و به قولی معنای آن عام است. و الله ﷻ دارای فضل و رحمت بزرگ است پس چرا دوست ندارند که الله ﷻ هرکسی از بندگان خود را که بخواهد به رحمت و فضل و احسان خویش اختصاص دهد؟

از فواید این آیه:

۱- بیان شدت عداوت و دشمنی کفار اهل کتاب؛ یهود و نصاری و همچنان مشرکان با مسلمانان. چون ایشان هرگز رواداری خیری را چه دینی و چه دنیوی باشد برای مسلمانان ندارند و هیچ خدمتی برای مسلمانان تقدیم نمی‌کنند مگر آنچه که مصالح خودشان در آن وجود داشته باشد.

۲- بنابر فایده گذشته برای مسلمانان جایز نیست که چیزی از سلطه و مسئولیت را به عهده کفار بگذارند یا آنها را اهل مشورت و اعتماد خویش بگردانند. چون آنها خواهان اندک‌ترین خیری برای مسلمانان نیستند، بلکه باید همیشه از آنها باحذر بود و با ایشان به عنوان دشمن رفتار کرد، و نباید بر اساس گمان نیک با آنها معامله نمود.

۳- هیچ کسی نمی‌تواند خیر و برکت و فضل و کرم الله را از ما باز دارد بشرطی که ما سزاوار آن باشیم.

۴- هر که خیرخواه مسلمانان نباشد؛ در او شباهتی به یهود وجود دارد.

۵- اثبات برخی از صفات الله متعال که عبارتند از: مشیئت، رحمت، اراده، و فضل که همه این صفات لایق عظمت و جلال اوتعالی بوده و به صفات مخلوق مماثل نیست.

﴿۱۰۶﴾ نسخ در لغت به معنای برطرف کردن و از بین بردن است و هر چیزی که جانشین چیزی دیگری شود در حقیقت آن را نسخ کرده است. چنانکه در زبان عربی گویند: آفتاب سایه را نسخ کرد و پیری جوانی را نسخ کرد. اما نسخ در اصطلاح شرعی عبارت از برداشتن حکم دلیل شرعی ای و یا لفظ آن، توسط دلیل شرعی دیگری است، به این گونه که الله متعال حلال را حرام و حرام را حلال کرد و یا مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گردانید. و این چنین تغییر و تبدیل احکام صورت نمی‌گیرد مگر در باب حلال و حرام و در منع و اباحت، اما در باب اخبار ناسخ و منسوخی نیست. و اصل کلمه نسخ از نسخ کتاب گرفته شده است، یعنی نقل مضمون آن از یک نسخه به نسخه دیگر. همچنان نسخ یک حکم به حکمی دیگر به معنای نقل دادن آن به غیر آن است چه این نسخ در حکم آیه صورت گیرد یا در خط و نوشته آن. گفتنی است که علمای سلف و خلف اسلام بر ثبوت نسخ در کتاب الله تعالی متفقند و جز کسی که نظر او قابل اعتبار نیست کسی با جمهور مخالفت نورزیده است. یهودیان نیز نسخ را انکار می‌کنند تا به این وسیله بتوانند نبوت رسول اکرم ﷺ را انکار و رد نمایند. به همین جهت گفتند: چون محمد ﷺ برخی از احکام تورات را نسخ نموده است لذا او فرستاده الله ﷻ نیست. در حالی که خودشان در این مسأله مغلوب و محکومند، زیرا در تورات نسخ وجود دارد ولی یهود از آن چشم پوشی می‌کردند، چون نکاح برادر با خواهر در شریعت آدم ﷺ جایز بود و الله متعال آن را بر موسی ﷺ و قوم او حرام قرار داد.

پس هر آیه‌ای را که فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به یاد نیاورید، بهتر از آن یا همانندش را برایتان می‌آوریم. و این خیریت و بهتری تعلق به شخص مکلف دارد، و توضیح آن از این قرار است که: نسخ گاهی به چیزی گرانتر می‌باشد که خیریت آن در کثرت ثواب می‌باشد، و گاهی به چیزی سبکتر می‌باشد که خیریت آن در آسانی و

سهولتش بر بندگان همراه با اجر تام و کامل است، وگاهی به چیزی همانند و مماثل می‌باشد که خیریت آن در تسلیم شدن بنده و گردن نهادنش به احکام الهی است. پس بدانید که نسخ یکی از نشانه‌های قدرت و توانایی الله متعال است.

از فواید این آیه:

- ۱- ثبوت نسخ در قرآن کریم و البته از نگاه عقل جایز بوده و از حیث شرع واقع شده است.
- ۲- ناسخ گاهی بهتر از منسوخ بوده وگاهی همانند آن می‌باشد. یعنی از نگاه عمل، اما از نگاه پیامد حتما بهتر می‌باشد.
- ۳- شریعت الله متعال مبنی بر مصالح است. چون نسخ بغرض مصلحت صورت گرفته است.
- ۴- بیان قدرت لامنتهی الله عز وجل، کامل و شامل همه چیز است، و نسخ هم یکی از نشانه‌های قدرت اوتعالی است.

﴿۱۰۷﴾ آیا نمی‌دانی ای مخاطب! که الله متعال تواناست و در تصرف و ایجاد و اختراع و تنفیذ اوامر خود در عالم شریکی ندارد و او به مصلحت بندگان خود دانایتر است، لذا نسخ احکام هم یکی از جمله مصالحی است که برای بندگان خود تجویز دیده است و این مصالح گاهی نظر به اختلاف زمان تغییر می‌یابد. پس شما ای مردم جز الله تعالی هیچ دوست و مددکاری ندارید که امور شما را زیر نظر داشته باشد و شما را نصرت بدهد.

از فواید این آیه:

- ۱- آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن دو وجود دارد همه ملک الله جل جلاله بوده و زیر تصرف او قرار دارد. که از جمله تصرف اوتعالی در ملکش همانا نسخ احکام است.
- ۲- ولایت و نصرت واقعی همان ولایت و نصرتی است که از جانب الله متعال می‌باشد، اما کسی که خود را دشمن الله قرار دهد، آنگاه برای او هیچ دوست و مددکاری نخواهد بود.

﴿۱۰۸﴾ الله جلّ و علا در این آیه مؤمنان را از کثرت سوال نهی نموده است، زیرا بنی اسرائیل قبلاً از موسی علیه السلام خواستند که الله متعال را آشکارا به ایشان نشان دهد! و مشرکان نیز از رسول اکرم ﷺ خواستند که الله متعال و فرشتگان را یکجا با آنان رویاروی گرداند! پس شما ای مسلمانان! با پیغمبرتان مانند اهل کتاب و مشرکان رفتار نکنید، زیرا کسی که هدایت را با گمراهی عوض نماید، در حقیقت دست از طاعت الله جلّ و علا کشیده و از جاده حق به بیراهه رفته و به جای ایمان به کفر برگشته است. رسول اکرم ﷺ نیز اصحاب کرام را از سوال کردن بسیار منع نمود چنانکه در حدیث فرمود: «ذُرُونِي مَا تَرَكَتُمْ، فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ، فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَدَعُوهُ»^۱.

«مرا با آنچه که برای شما به جا گذاشتم رها کنید، (زیرا برایتان بس است و از من بسیار نپرسید)؛ چون امت‌های پیش از شما به خاطر پرس و جوی زیادشان و اختلافشان با پیامبرانشان هلاک شدند. هرگاه شما را از چیزی نهی کردم، از آن اجتناب کنید و هرگاه شما را به کاری امر کردم، در حد توان آن را انجام دهید».

از فواید این آیه:

۱- مذمت کسانی از این امت که از پیامبرشان مانند سؤال‌های یهودیان از موسی علیه السلام را می‌پرسند، و سؤال‌های یهودیان بخاطر امور ذیل مذموم قرار داده شده:

أ- مبنی بر ضعف یقین و باورشان بود. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا...﴾ «الله به شما دستور می‌دهد که گاو را ذبح کنید» گفتند: «آیا ما را مسخره می‌کنی؟».

ب- چیزهای حرام و ناجایز را می‌خواستند ﴿يَمُوسَىٰ أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ «ای موسی برای ما معبودی (غیر از الله) قرار ده همچنان که آنان نیز معبودانی دارند».

ج- بخاطر عناد و لجاجت سؤال می کردند: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً﴾
 «به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم».

د- سوال هایشان زیاد و متکرر بود.

ه- از چیزهایی می پرسیدند که باعث سختگیری بر خود ایشان می شد مانند «قصه بقره».

۲- هرکه ایمان را به کفر عوض کند گمراه و گم گشته است. و این شامل کسی است که بر کفر خود پافشاری کرده و به دین اسلام داخل نمی گردد، و کسی که از دین اسلام برگشته و کافر و مرتد شده است.

۳- رد بر طایفه جبریه که می گویند: انسان نسبت به اعمال خود هیچ اراده و اختیاری ندارد، بلکه بر عمل خود مجبور و ناچار است. در حالیکه الله متعال در این آیه عوض کردن ایمان به کفر را به خود انسان نسبت داد.

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ
مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ
أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ۗ
فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا
لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا
أَوْ نَصْرِيًّا ۗ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ ۗ قُلْ هَاتُوا
بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ
أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ ۗ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا
هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرِيَّةُ عَلَىٰ شَيْءٍ
وَقَالَتِ النَّصْرِيَّةُ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ
وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ۗ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا
يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۗ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾

بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق
برایشان روشن گردید به خاطر حسدی که در
دل دارند، دوست دارند که شما را پس از
ایمان آوردنتان کافر گردانند، پس گذشت و
چشم پوشی کنید تا الله فرمان خود را بیاورد؛
همانا الله بر هر چیزی توانا است. ﴿۱۰۹﴾

و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید، و آنچه
شما از خوبی و خیر برای خودتان پیش
می‌فرستید آن را نزد الله خواهید یافت. همانا
الله به آنچه می‌کنید بینا است. ﴿۱۱۰﴾

و گفتند: هرگز وارد بهشت نمی‌شود مگر
کسی که یهودی یا نصرانی باشد. این
آرزوهای آنهاست. بگو: اگر راست می‌گویید
دلیل‌تان را بیاورید. ﴿۱۱۱﴾

آری! هرکس که مخلصانه روی به الله کند و
نیکوکار باشد پس پاداش او نزد پروردگارش
است، و نه ترسی بر آنها است و نه اندوهگین
خواهند شد. ﴿۱۱۲﴾

و یهودیان گفتند: نصارا بر هیچ چیزی (از دین
حق) نیستند، و نصارا گفتند: یهودیان بر هیچ
چیزی (از دین حق) نیستند، در حالیکه آنها
کتاب(آسمانی) را می‌خوانند، همچنین
کسانی که نمی‌دانند سخنی مانند سخن آنها
گفتند، پس الله روز قیامت میان آنها در آنچه
اختلاف می‌کردند داوری می‌کند. ﴿۱۱۳﴾

﴿۱۰۹﴾ بسیاری از یهود و نصاری از روی حسد و نیت ناپاکشان آرزو دارند که شما را پس از ایمانتان به کفر برگردانند. این انگیزه نامیمونی که در دل‌هایشان می‌جوشید وقتی ظاهر شده با دلایل و براهین قاطع دانستند که محمد ﷺ رسول الله است، همان رسولی که اوصاف او را در تورات و انجیل یافتند. پس شما ای مؤمنان ایشان را ترک نموده و روی گردانید تا اینکه امر الله متعال در موردشان برسد که عبارت است از قتل گروهی از یهودیان و تبعید برخی، و تعیین جزیه بر برخی دیگر و در امان ماندن کسانی از ایشان که مسلمان شدند و بدانید که الله ﷻ بر انجام هر کاری قادر است.

از فواید این آیه:

۱- بیان شدت عداوت و دشمنی یهود و نصاری با مسلمانان چه، بسیاری از آنها از روی حقد و حسدی که در دل‌های خود نسبت به مسلمانان دارند؛ دوست دارند که مسلمانان به کفر برگردانند، یعنی از دینشان که اسلام است بیرون سازند حتی اگر به یهودیت و نصرانیت هم نگریند.

۲- کسی بعد از اسلام کفر بورزد، چنین شخصی مرتد نامیده می‌شود، و در حق او احکام مرتدین تطبیق می‌شود و به نام دینی که به آن گرویده نسبت داده نمی‌شود، و احکام اهل آن دین به وی تعلق نمی‌گیرد، پس اگر مسلمانی یهودی و یا نصرانی شود؛ او را نمی‌توانیم یهودی یا نصرانی بنامیم، بلکه مرتد گفته می‌شود و احکام یهود و نصاری را از نگاه حلال بودن ذبائح شان و جواز ازدواج با زنان ایشان؛ نمی‌گیرد.

۳- بیان قباحت حسد و آنکه صفتی از صفات زشت یهود و نصاری است که آنها را از پذیرفتن حق مانع شد.

۴- بیان آنکه یهود و نصاری می‌دانستند که اسلام یک منقبه بزرگی است برای پیروانش. از اینجاست که با اسلام و مسلمانان حسد ورزیدند و سعی دارند که آنها را از این منقبه بزرگ خالی بسازند.

۵- وجوب بر حذر بودن از یهود و نصاری، چون آنها نسبت به مسلمانان حقد و حسد و دشمنی و عداوت عمیق در دل دارند و گاهی بر زبان و عملکردشان ظاهر می‌گردد.

۶- بیان تدریج در احکام شریعت، چون در ابتدا مسلمانان را به گذشت و روی گرداندن در مقابل تجاوزات دشمنان شان دستور داد، تا اینکه مسلمانان از قوت و شوکت برخوردار شدند، آنگاه ایشان را به جهاد مسلحانه دستور داد.

۷- جواز صلح و مصالحه با کفار در حالی که مسلمانان قدرت و توانائی نداشته باشند.

۸- اثبات صفت قدرت و توانائی برای الله متعال و آنکه قدرت اوتعالی شامل همه

چیز است.

۹- بشارت برای مسلمانان که این حالت ضعف و ناتوانائی که ایشان را مجبور به

گذشت و روی گردانی می‌کند؛ تغیر خواهد خورد، و ضعف ایشان مبدل به قوت، و گذشت‌شان مبدل به جهاد خواهد شد.

۱۰- به کارگرفتن حکمت در دعوت به سوی الله و صبر کردن در برابر اذیت و آزار

مردم تا اینکه نصر و کامیابی تحقق یابد.

﴿۱۱۰﴾ و در ادای فرایض خصوصاً نماز و زکات پایبند و کوشا باشید و هر عمل

خیری را که بخاطر تقرب به الله و ذخیره برای آخرت تان پیش می‌فرستید، اجر و پاداش

آن را در نزد الله جَلَّ جَلَالُهُ خواهید یافت؛ زیرا الله متعال از هیچ عملتان بی‌خبر و غافل نیست

و هر خورد و بزرگی نزد اوتعالی ثبت است. و به آنچه می‌کنید بیناست.

از فواید این آیه:

۱- وجوب برپاداشتن نماز و پرداختن زکات.

۲- برپاداشتن نماز و پرداختن زکات از اسباب نصرت و کامیابی علیه دشمنان است.

۳- هرکار خیری را که انسان پیش می‌فرستد - خورد باشد یا بزرگ - پاداش آن را روز

قیامت دریافت خواهد کرد.

۴- تشویق و ترغیب در کار خیر.

۵- وسعت علم الله متعال که هر آنچه می‌کنیم، می‌بیند و می‌داند.

﴿۱۱۱﴾ یهودیان گفتند: جز یهودی هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود! و نصاری هم

گفتند: جز نصرانی هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود پس هر گروهی از اهل کتاب یگدیگر

را به گمراهی متهم می‌کرد. لیکن این همه آرزوهای بی‌اساس و باطلشان بود که هیچ دلیلی در کتاب‌های آسمانی در مورد آن نازل نشده است. پس اگر در آرزوهای خام و بی‌دلیل و ادعاهای باطلتان دلیل و برهانی دارید که بوسیله آن یقین بدست آید، برای ما بیاورید. ولی هرگز چنین چیزی را نمی‌توانند بیاورند.

از فواید این آیه:

۱- بیان خودخواهی و خودبینی و غرور یهود و نصاری به دین خویش، و تعصب هر یک برای دینش، و محصور نمودن فضل الله برای خودشان.

۲- تکذیب یهود و نصاری در دعوی پوچشان که جز یهود و نصاری کسی دیگر وارد بهشت نمی‌شود، و بیان آنکه این همان آرزوهای بی‌اساسی است که بر صدق آن هیچ دلیلی ندارند.

۳- هرکه به آرزوهای خود فریب خورده و در مراتب والا طمع کند، و حال آنکه او هیچ عملی برای رسیدن به آن مراتب را انجام نداده؛ در او شباهتی به یهود و نصاری وجود دارد.

﴿۱۱۲﴾ نه! این چنین نیست که شما می‌پندارید، بلکه کسی وارد بهشت می‌شود که خود را مخلصانه به الله جَلَّ تسلیم کند و اعمال نیک و شایسته مطابق اوامر الله جَلَّ و پیغمبرانش انجام دهد. این مردمان پاداششان در نزد الله جَلَّ محفوظ است که همانا بهشت می‌باشد و در آخرت نه بیمی بر آنان است و نه غمگین می‌شوند.

از فواید این آیه:

۱- بیان صفت اهل جنت، آنها کسانی‌اند که در ایشان دو صفت هم وجود دارد:

أ- اخلاص عمل برای الله متعال که مدلول فرموده اوتعالی است: ﴿مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ﴾

ب- پیروی از شریعت الهی که مدلول فرموده اوتعالی است: ﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾. و این

همان دو شرط اساسی در قبول عمل و درست بودن عبادت است.

بنابراین می‌توان گفت که اهل بدع در مقابل بدعت‌هایشان هیچ اجر و پاداش نیکی نخواهند داشت گرچه آن بدعت‌ها را به اخلاص نیت انجام داده باشند، چون شرط دوم را که همانا پیروی از شریعت الهی است؛ پایمال نموده‌اند.

۲- بیان پاداش کسی که دو شرط مذکور را در اعمال خویش تحقق می‌بخشد، که برای آنان سه پاداش داده می‌شود:

أ- اجر او نزد پروردگارش محفوظ می‌باشد.

ب- از آینده خویش در ترس نمی‌باشند.

ج- برگزیده خویش غمگین نمی‌باشند.

﴿۱۱۳﴾ هر طایفه‌ای از اهل کتاب خیر و خوبی را از دیگری نفی می‌کرده و آن را به خود اختصاص داده و حقی را که با گروه مخالف است انکار می‌کند، در حالی که این شیوه منصفانه‌ای نیست، چرا که انسان منصف به حقی که نزد خصمش وجود دارد، اعتراف کرده و باطل او را رد می‌کند و بغض و عداوتی که با خصم دارد او را وادار به انکار حق نمی‌کند. این بی‌انصافی و تجاوز در حق یکدیگر در حالی از یهود و نصاری صورت می‌گیرد که ایشان در کتاب آسمانی تأیید جانب مقابل را می‌خوانند ولی به آن کفر می‌ورزند. همچنان امت‌های قبل از یهود و نصاری که چیزی از کتاب‌های آسمانی را نمی‌دانستند سخنی مانند سخن ایشان گفتند. اما بدانند که الله عز و جل در روز قیامت در میان یهود و نصاری و سایر مردمان قضاوت عادلانه خواهد کرد و هر کسی خواهد دانست که چه کسی مستحق بهشت است و چه کسی مستحق دوزخ؟

از فواید این آیه:

۱- ملت‌های کفر - با اینکه همه در مقابل اسلام و مسلمانان یکدستند، و همه در دشمنی و ضربه وارد کردن بر اسلام و مسلمانان همکاری دارند، ولی در میان خود - یکدیگر را تکفیر نموده و باهم دشمنند، چون هریک بر این باورند که دین حق همان دینی است که ایشان بر آنند، و دین گروه‌های دیگر را باطل می‌دانند.

- ۲- کسی که حق را شناخته و رد می‌کند، قبیح‌تر است از کسی که حق را بسبب جهل رد می‌کند. چون شخص دومی عذری دارد، اما شخص اول هیچ عذری ندارد.
- ۳- عناد و سرکشی باعث می‌شود که انسان عالم و دانا حرف‌های جاهلانه و احمقانه بگوید.
- ۴- اثبات ایمان به روز قیامت که یکی از ارکان ششگانه ایمان است.
- ۵- اثبات حکم و فیصله کردن برای الله متعال در روز قیامت، که میان بندگان در مورد آنچه اختلاف دارند فیصله می‌کند.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَافِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^(۱۱۴)

و کیست ستمگرت‌تر از کسی که نگذارد در مسجدهای الله نام او برده شود و در ویرانی آن بکوشد؟ آنان را نَسزد که وارد آن شوند مگر اینکه ترسان باشند، خواری و رسوایی در دنیا برای آنها است و در آخرت عذاب بزرگی در پیش دارند. ﴿۱۱۴﴾

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^(۱۱۵)

و مشرق و مغرب از آن الله است، پس به هر طرف که رو کنید روی الله آنجا است، همانا الله گشایشگرِ دانا است. ﴿۱۱۵﴾

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَل لَّهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كُلُّ لَّهُ قٰنِیْنٌ﴾^(۱۱۶)

و گفتند: الله فرزندی را برگزیده است، پاک است او، بلکه آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست، و همه فرمانبردار او هستند. ﴿۱۱۶﴾

بَدِيعَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ وَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ﴾^(۱۱۷)

پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است، و هرگاه به کاری اراده کند؛ فقط به آن می‌گوید: «شو»، پس می‌شود. ﴿۱۱۷﴾

وَقَالَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ اَوْ تَاْتِيْنَاۤ اٰیَةًۭ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشٰبَهَتْ قُلُوْبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُوْنَ﴾^(۱۱۸)

و کسانی که نمی‌دانند، گفتند: چرا الله با ما سخن نمی‌گوید یا آیه روشنی برای ما نمی‌آید؟، کسانی که پیش از آنها بودند مانند سخن آنها گفتند، دل‌هایشان، شبیه همدیگر است. به راستی که آیات را برای قومی روشن ساخته‌ایم که یقین دارند. ﴿۱۱۸﴾

اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَّنَذِيْرًا وَّلَا تُسْئَلُ عَنۡ اَصْحٰبِ الْجَحِيْمِ﴾^(۱۱۹)

همانا ما تو را به حق مژده دهنده و بیم دهنده فرستاده‌ایم، و درباره‌ی دوزخیان بازخواست نخواهی شد. ﴿۱۱۹﴾

﴿۱۱۴﴾ و کسی ظالم‌تر از شخصی نیست که مردم را که برای ادای نماز و تلاوت و آموختن قرآن کریم و ذکر الله به مساجد می‌آیند منع کند، و در ویرانی بنای مساجد و یا در تعطیل ساختن طاعات و عبادات در آنها؛ مانند آموختن علم و نشستن اعتکاف کنندگان و دیگر اعمال مشروع، سعی کند. در حالیکه شایسته‌شان این بود که از عظمت و کبریای الله متعال به حالت بیم و هراس وارد مساجد شوند، زیرا مساجد جای عبادت الله متعال است، پس چگونه جرأت نموده در تخریب و منع مردم از رفتن به مساجد می‌کوشند؟! در این آیت الله ﷻ به مسلمانان ارشاد می‌کند که کفار را از وارد شدن به مساجد منع نمایند، همچنان به مؤمنان اجازه می‌دهد که وقتی کفار هراسان و ذلیل بودند دروازه مساجد را به رویشان باز بگذارند.

پس کسانی که مساجد الله را ویران می‌کنند و از ذکر اوتعالی در آنها جلوگیری می‌کنند، الله متعال ایشان را بوسیله مجاهدان مؤمن خود خوار و ذلیل می‌کند. و در آخرت نیز عذاب دردناک و سهمگین در انتظارشان است.

از فواید این آیه:

۱- منع کردن از ذکر الله در مساجد، و کوشش در خراب کردن آنها بزرگترین ظلم و ستمی است که مرتکبان آن در دنیا دچار رسوایی و در آخرت گرفتار عذاب بزرگی خواهند شد.

۲- اثبات تفاوت مردم در گناه و معصیت، و ظلم و ستم، و آنکه جرم برخی از گناهان بزرگتر از برخی دیگری است.

۳- کسانی که مرتکب چنین ظلمی می‌شوند نباید داخل مساجد شوند مگر ترسان و هراسان.

۴- ظلمی که ضرر آن به مردم می‌رسد موجب دو نوع عقوبت می‌شود: یکی عقوبت دنیوی تا سینه‌های مظلومین را شفا بخشد، و دومی عقوبت اخروی که بزرگتر خواهد بود.

۵- مسلمانان همه در مساجد الله یکسانند و همه حق عبادت در آن را دارند، و منع کسی از عبادت در خانه‌های الهی ظلمی است که موجب عقوبت می‌شود.

﴿۱۱۵﴾ در سبب نزول این آیه آمده است که رسول اکرم ﷺ در مسیر حرکت از مکه به سوی مدینه به هر سمت و جهتی که شتر سواریش در حرکت بود نماز را ادا می‌کرد. ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: این آیه ﴿فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۵] «پس به هر کجا روی آورید، روی الله آنجاست» در همین باره نازل گردیده است.^۱

عبدالله بن عامر بن ربیع از پدرش روایت کرده‌اند: در یک شب تاریک با رسول اکرم ﷺ در سفر بودیم و نمی‌دانستیم که قبله کدام سمت است، هرکس روبروی خود نماز خواند و در آن قسمت نشانه گذاشت، چون صبح شد به رسول اکرم ﷺ یادآوری کردیم. پس الله عزوجل ﴿فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ را نازل گردانید.^۲

و طلوع گاه و غروبگاه آفتاب و هر آنچه که ما بین آنها قرار دارد، ملک الله جل جلاله است. و به هر جهتی که روی آورید پس همان جا روی الله متعال است. این حکم وقتی قابل تطبیق است که جهت قبله بر نماز گذار پوشیده بماند، یا وقتی که مسلمان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا کند، چنانکه رسول اکرم ﷺ سوار بر مرکبشان به هر سویی که حرکت می‌کرد نماز ادا می‌کرد، بی‌گمان الله متعال صاحب فضل و عطای بی‌شمار است و علم او همه چیز و همه کس را در بر می‌گیرد.

«العلیم» به معنای دانا، یکی از اسماء حسناى الله متعال است که دانایی او، بر هر چیزی احاطه دارد؛ او از تمام امور بديهی، ممکن و ناممکن باخبر است. پس الله جل جلاله، ذات بزرگوار و صفات مقدس و بزرگ خود را که از واجبات و بديهيات می‌باشد و وجود آن قطعی است، می‌داند. همچنین از چیزهایی که وجود آن ممکن نیست، باخبر است و می‌داند که اگر به وجود بیایند، وجود آنها چه اثری خواهد داشت. همچنان او تعالی ممکنات را می‌داند؛ منظور از ممکنات، چیزهایی هستند که وجود و عدم وجود آنها، امکان پذیر است؛ پس او، دانایی است که دانایی و آگاهی‌ش، جهان بالا و پایین را احاطه نموده و هیچ مکان و زمانی نیست که او، به آن آگاه نباشد و او، پیدا و پنهان را می‌داند.

۱- صحیح مسلم (۷۰۰).

۲- سنن ترمذی (۲۹۵۷) و ارواء الغلیل از البانی (۲۹۱) و فرمود: این حدیث حسن است.

نصوص بسیاری در بیان فراگیر بودن علم و آگاهی الله ﷻ آمده است. به اندازه ذره‌ای یا کوچکتر و بزرگتر از آن، در آسمان و زمین از نگاه الله ﷻ پنهان نمی‌ماند؛ الله ﷻ، نه غفلت می‌ورزد و نه فراموش می‌کند؛ علم و دانش گسترده و گوناگون مردم و آفریده‌ها، در مقایسه با علم و آگاهی الله ﷻ، هیچ چیزی به نظر نمی‌آیند؛ همانطور که قدرت و توانایی آنها به هیچ وجه با قدرت الله متعال قابل مقایسه نیست. پس الله است که به انسان‌ها چیزهایی آموخته که نمی‌دانستند و آنها را بر انجام کارهایی توانایی داده که بر انجام آن توانایی نداشتند. علم و آگاهی الله ﷻ، به تمام آنچه در جهان بالا و پایین است، احاطه دارد؛ او، آینده جهان را می‌داند و از آنچه که وجود ندارد، باخبر است. می‌داند که اگر پدید بیاید، چگونه خواهد بود؛ اوضاع و احوال انسان‌ها را از زمانی که آنها را آفریده و پس از آنکه آنان را می‌میراند و پس از آنکه آنها را زنده می‌گرداند، می‌داند؛ از همه کارهای خوب و بد آنان و سزا و جزای آنها در جهان آخرت بطور مفصل و با تمام جزئیات باخبر است.

خلاصه اینکه الله ﷻ، ذاتی است که به درون و برون و به پیدا و پنهان و به واجبات و محالات و ممکنات و به جهان بالا و پایین و به گذشته و حال و آینده بطور کامل آگاه است و از آن خبر دارد. پس هیچ چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست. الله اکبر.

از فواید این آیه:

۱- بیان عمومیت و شمولیت ملک الله سبحانه و تعالی که شرق و غرب و آنچه میان آن دو است را در بر گرفته است پس چیزی از ملک او خارج نیست، و این ملک مطلق و عام تنها از آن الله متعال است.

۲- اثبات صفت «وجه» یعنی: روی، برای الله متعال، همانگونه که لایق عظمت و بزرگی او تعالی است.

۳- اثبات دونام از نام‌های حُسنای او تعالی: واسع (گشایش دهنده)، علیم (دانا).

﴿۱۱۶﴾ یهودیان گفتند: عزیز پسر الله ﷻ است! و نصاری گفتند: مسیح پسر الله ﷻ است! و کفار عرب گفتند: فرشته‌ها دختران الله ﷻ اند. و الله متعال از باطل سرایی‌های ایشان اعلان بیزاری نموده و پندارهای باطلشان را رد کرده فرمود که ذات او از

سخنان این گروه‌ها که به وی برگزیدن فرزند را نسبت می‌دهند پاک و منزّه است بلکه هر آنچه که در زمین و آسمان‌ها است به شمول عزیز و عیسی عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، همه بندگان تابع و خاشع او هستند که هرگز از عبادت و نیایش او سرکشی نمی‌کنند، پس چگونه می‌توانند فرزندان الله باشند؟ ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است که الله عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فرمود: «كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَرَعَمَ أَنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ، فَقَوْلُهُ لِي وَلَدٌ، فَسُبْحَانِي أَنْ أَتَّخِذَ صَاحِبَةً أَوْ وَلَدًا»^۱ متفق علیه.

«فرزند آدم مرا تکذیب کرد و برایش شایسته نبود که مرا تکذیب کند، و دشنام داد و برایش شایسته نبود که مرا دشنام دهد؛ تکذیب وی مرا از این قرار بود که او پنداشته است که من قادر به بازگرداندن خلقت او به شکل اول آن نیستم. اما دشنام دادن او در گفته اوست که می‌گوید: من فرزند دارم، در حالیکه من پاک و منزّه هستم از آن که همسر و فرزندی داشته باشم».

آری! همه مخلوقات به بندگی الله متعال فروتنانه می‌ایستند و برای او سر تعظیم و تسلیم فرود می‌آورند، پس چگونه فرزند وی می‌باشند؟!

﴿۱۱۷﴾ الله متعال آفرینش آسمان‌ها و زمین را بدون اینکه نمونه قبلی داشته باشند آغاز کرده و پدید آورد. و هرگاه الله متعال اراده آفریدن چیزی را داشته باشد و یا کار هستی را تدبیر کند، با گفتن کلمه «کن» بدون معطلی و امتناع و مهلت به وجود می‌آید. بنابراین قدرت کامل بدست الله عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ است و فرمانش اجرا و مقصودش عملی شدنی است.

از فواید دو آیه گذشته:

- ۱- بیان طغیان و سرکشی انسان‌هایی که برای الله متعال دعوای فرزند کردند، و این دشنام بس بزرگی است که الله متعال خود را از آن منزّه ساخته است.
- ۲- ابطال دعوای فرزند برای الله متعال بنابر ادله ذیل:

ا- فرزند بخاطر دفع حاجت و نیازمندی، و بخاطر ادامه نسل می‌باشد، و الله متعال بی‌نیاز و دائم است و نیازی به فرزند ندارد، و همچنان فرزند جزو پدرش و شبیه وی می‌باشد، و الله متعال شبیه و مثل و مانندی ندارد لهذا در اینجا فرموده است: «سبحانه» یعنی: از این نقص و کمبودی پاک و منزّه است.

ب- الله متعال مالک آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن دو است می‌باشد، و جز او تعالی همه چیز مملوک است، و ممکن نیست که مملوک فرزند مالک باشد و همچنان الله خالق بوده و ما سوای او تعالی مخلوق است، و امکان ندارد که مخلوق فرزند خالق باشد. و همچنان عموم و شمولیت ملک او تعالی دلالت بر بی‌نیازی او از فرزند می‌کند. این همه از فرموده او تعالی ﴿بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ برگرفته شده است.

ج- همه آن چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین‌اند به بندگی و تعظیم و فروتنی و ذلت برای الله متعال سر خم کرده‌اند یعنی همه بندگان او تعالی هستند، و بنده فرزند پروردگار خود نمی‌تواند باشد. و این از فرموده او تعالی ﴿كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ﴾ «همه فرمانبردار اویند» گرفته شده است.

د- الله متعال ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را بدون نمونه قبلی آفریده است، و ذاتی که چنین صفتی دارد؛ می‌تواند که انسانی را بدون پدر بیافریند. چون آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگتر از آفرینش انسان است. این از فرموده او تعالی: ﴿بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ «پدید آورنده‌ی آسمانها و زمین» گرفته شده است.

ه- الله متعال ذاتی است که فقط با گفتن: «کن» (بشو) آنچه بخواهد می‌آفریند، پس آفریدن انسانی بدون پدر برای او چه مشکلی دارد؟! ﴿إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ وَكُنْ فَيَكُونُ﴾. «و چون به کاری اراده فرماید، تنها به آن می‌گوید: «باش»، پس می‌شود.»

۳- قنوت (فروتنی) که در این آیه‌ی کریمه یاد شده است همانا قنوت عام است که به معنای گردن نهادن به امر و فرمان‌گونی (تکوینی، وجودی) الله متعال است، و به این معنی همه مخلوقات حتی کفار برای الله تعالی خاضع و ذلیلند مثلاً: در مسئله زندگی و مرگ و بیماری و فقر امثال آن همه بندگان به امر گونی (تکوینی، وجودی) الله قانت و

تسلیمند. اما قنوت خاص که عبارت از عبادت و طاعت است تنها اختصاص به مسلمانان دارد.

۴- این آیه دلالت بر تعدد آسمانها می‌کند و همچنان در قرآن اشاره به تعدد زمینها شده، و در احادیث صحیحه تصریح شده است. و همه مسلمانان بر آن اجماع دارند که آسمانها جرم یعنی جسم محسوس است بر خلاف قول ملحدان که گفته‌اند: آنچه در بالای ما قرار دارد عبارت از فضایی است که حدود و نهایت ندارد.

۵- قدرت لا مثیل الله متعال و اینکه هیچ چیزی او را عاجز نمی‌کند.

۶- اثبات صفت «قول» برای الله متعال و آنکه قول او تعالی با حرف بوده و شنیدنی است.

۷- بین فرمان گونی (تکوینی، وجودی) الله متعال و تحقق یافتن آن هیچ درنگ و تأخیری نیست، بلکه مجرد اینکه به چیزی گفته شود: «باشو» می‌شود.

﴿۱۱۸﴾ مشرکان عرب گفتند: چرا الله ﷻ بی واسطه با ما سخن نمی‌گوید تا ما را از نبوت محمد ﷺ آگاه سازد و ما بدانیم و متیقن گردیم که او فرستاده الله ﷻ است؟ و چرا الله ﷻ نشانه و معجزه‌ای به منظور اثبات نبوت او بر ما نازل نمی‌کند؟ این چنین سخن را یهود و نصاری نیز پیش از ایشان گفته‌اند، زیرا دل‌های ایشان همانند یکدیگر است و در کفر و عرض خواسته‌های ناروا و پیشنهاد فرستادن معجزات از جانب الله متعال با هم اتفاق دارند. ولی الله متعال نشانه‌های بسیاری را برای آنان که به حق اعتراف دارند و بخاطر یقین راسخی که به الله ﷻ دارند، به دستورات او تعالی گردن نهاده و سرکشی نمی‌کنند، روشن نموده است.

از فواید این آیه:

۱- مجادله و کشمکش اهل باطل همیشه مبنی بر باطل می‌باشد، عناد و سرکشی و خودخواهی پیشه ایشان است.

۲- کسی که حق را نمی‌پذیرد در حقیقت جاهل و نادان است.

۳- باور مشرکان به متصف بودن الله به صفت «کلام» و آنکه کلام او تعالی با حرف و شنیدنی است چون گفتند: ﴿لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ﴾، «چرا الله با ما سخن نمی‌گوید؟» و در

واقع مشرکان در این مورد بهتر از کسانی‌اند که گفتند: کلام الله عبارت از معنایی است که در نفس او می‌باشد، و حرف و صوتی ندارد.

۴- اقوال و دل‌های اهل باطل همواره همانند یکدیگر است.

۵- تنها کسانی از آیات الله بهره می‌برند که موقنون یعنی مردمان بایقین می‌باشد.

﴿۱۱۹﴾ الله متعال طلب کافران را در مورد سخن گفتن او تعالی با ایشان و فرستادن معجزه، در مورد صحت نبوت محمد ﷺ، به رسول اکرمش تأکید می‌کند که تو فرستادهٔ برحق ما هستی و ما تو را مژده دهندهٔ بهشت و بیم دهندهٔ دوزخ فرستادیم، و وظیفهٔ تو ابلاغ رسالت ما است و در مورد اینکه چرا کافران ایمان نیاوردند بازخواست نمی‌شوی. و بدان که سرنوشت ایشان حتماً به سوی آتش دوزخ است.

از فواید این آیه:

۱- رد بر منکرین نبوت محمد ﷺ و اثبات نبوت آن جناب.

۲- اثبات آنکه محمد ﷺ فرستادهٔ برحق و مبعوث به حق است.

۳- بیان وظیفهٔ پیامبر ﷺ که همانا مژده دادن و بیم دادن است، اما مکلف به اعمال

مردم نیست و از اعمال ایشان پرسان نمی‌شود.

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِن آتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٢٠﴾﴾

ویهودیان و نصارا هرگز از تو خشنود نخواهند شد مگر اینکه از دینشان پیروی کنی. بگو: همانا هدایت الله هدایت حقیقی است. و اگر از خواست‌ها و آرزوهایشان پیروی کنی پس از اینکه علم و آگاهی یافته‌ای، هیچ دوست و یآوری از جانب الله برایت نخواهد بود. ﴿١٢٠﴾

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ ۗ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٢١﴾

کسانی که کتاب را به آنها داده‌ایم آن‌گونه که حق خواندنش است آن را می‌خوانند، ایشان به آن ایمان می‌آورند و هرکس به آن کفر ورزد پس آنان زیانکارانند. ﴿١٢١﴾

يَبْنَئِ إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾

ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم. ﴿١٢٢﴾

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾

و از روزی بترسید که هیچ نفسی نمی‌تواند برای نفس دیگری، کاری انجام دهد و هیچ عوضی از آن پذیرفته نمی‌شود و هیچ شفاعتی برایش سودمند نیست و آنان یاری نمی‌شوند. ﴿١٢٣﴾

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۗ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي ۗ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾﴾

و هنگامی (را به یاد آورید) که ابراهیم را پروردگارش با کلماتی چند آزمایش کرد پس او آنها را به طور کامل انجام داد. الله فرمود: تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم، گفت: و از دودمان من (نیز کسانی را پیشوا قرار بده)، فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد. ﴿١٢٤﴾

﴿۱۲۰﴾ اگر تمام پیشنهادات یهود و نصاری را هم قبول کنی و آرزوهایشان را برآورده سازی، از تو راضی نمی شوند. زیرا مطلب آنها آوردن معجزاتی که به تو پیشنهاد می کنند نیست، بلکه مطلب اصلی آنها برگردانیدن تو از دین و آئینت به دین و آئین خودشان و پیروی تو از خواسته های نفسانی ایشان است. و این شیوه هر بدعت گذار و پیرو هوی و هوس است که جز پیروی از خواهشات نفسانی خود، چیزی دیگری را از اهل حق نمی خواهند و بدون آن از ایشان راضی نمی گردند. پس ای محمد ﷺ به ایشان بگو: هدایت حقیقی تنها هدایت الهی است، نه آنچه که شما به آن عقیده دارید از شریعت های منسوخ و کتاب های تحریف شده. و اگر از تحریفاتی که در کتبشان است و از بدعت هایی که در دین خود به وجود آورده اند و از احکام و باورهای نامشروعشان پیروی کنی و با آنها سازش کنی، پس هیچ کسی تو را از عذاب الهی نمی تواند نجات دهد و یار و یآوری نخواهی داشت.

این هشدار شدید الهی است که متوجه رسول اکرم ﷺ گردید و در عین وقت مراد این آیه، امت رسول اکرم ﷺ می باشد که هوشیار و بیدار باشند تا در دام هوی ها و هوس های باطل گرایان و افکار و باورهای بی ارزش آنان نیفتند و مبادا روزی رضایت و خشنودی بدعت گزاران را بجویند. و اگر کسی چنین کند، پس خواری و ذلت و تنهایی دامنگیر او خواهد شد.

از فواید این آیه:

۱- بیان عناد و سرکشی یهود و نصاری که از کسی راضی نمی شوند مگر اینکه پیروی از دین و آئین آنها کنند، و کسی که چنین بوده باشد حتما بخاطر گرویده ساختن دیگران به دین خویش کوشش های زیادی به خرج خواهد داد، پس باید از ایشان برحذر بود.

۲- همه گروه های کفری در مخالفت و عداوت با اسلام یک ملتند، گرچه از نگاه عقاید و آئین، ملت های مختلف باشند، مانند یهود و نصاری و بودائی ها که ملت های مختلفند، لیکن از آنجا که همه مخالف با دین اسلامند؛ همه یک ملت یعنی کفار خوانده می شوند.

۳- یگانه هدایت حقیقی و درست همانا هدایت الله تعالی است که جز هدایت او، همه گمراهی است.

۴- حرام بودن پیروی از خواهشات یهود و نصاری و بیان عقوبت کسی که از ایشان پیروی می کند.

۵- بیان اینکه آنچه یهود و نصاری برآند؛ دین نیست بلکه هوی و هوس و خواهشات ایشان است.

۶- بیان اینکه عقوبت و گرفت الله متعال آنقدر سخت است که کسی توانایی دفع آن را ندارد.

﴿۱۲۱﴾ برخی از مفسرین گفته اند: مراد از «کسانی که به آنان کتاب دادیم» مسلمانان است. و برخی هم گفته اند: مراد از آن، آن عده از اهل کتاب است که مسلمان شدند. و در واقع معنی و مفهوم آیه عام بوده و همه کسانی را که به آنان کتاب داده شده است و آنان کتاب خویش را آنگونه که حق خواندن و پیروی آن است؛ می خوانند و پیروی می کنند مشمول این آیه اند. این گروه از کتاب الله تعالى پیروی کرده و به احکام آن عمل می کنند. طوریکه حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام می شمارند و چنان که شایسته است آن را تلاوت می کنند و در آیات و احکام آن تحریف و تبدیل ایجاد نمی کنند. چون مراد از تلاوت تنها تلاوت لفظ آن نیست بلکه شامل سه نوع تلاوت است:

- تلاوت لفظ که عبارت از خواندن است.
 - تلاوت معنی که عبارت از فهمیدن است.
 - و تلاوت حکم که عبارت از پیروی اوامر و پرهیز از نواهی آن است.
- و حق تلاوت آن نیز درست انجام دادن این سه امور مذکور است. و همین گروه به قرآن کریم ایمان می آورند. ولی کسانی که به کتاب الهی کفر ورزیدند، ایشان در دنیا و آخرت زیانمندند.

از فواید این آیه:

۱- مدح و سپاس کسانی که کتاب الله را به طوری که باید تلاوت می کنند.

۲- تنها حافظ و یا قاری قرآن بودن برای انسان فضیلت نمی‌بخشد تا به آنچه در قرآن آمده عمل کند آنگاه فضیلت و برتری را به دست می‌آورد.

۳- ایمان دارای نشانه است، که همانا عمل است. پس نشانه صدق و راست بودن ایمان به کتاب الله؛ عمل به احکام آن است. و این بیانگر آن است که ایمان تنها قول نیست بلکه قول و عمل است.

۴- تلاوت قرآن بر دو قسم است:

أ- تلاوت حق و راست که شامل: خواندن الفاظ و فهمیدن معانی، و عمل به فرامین آن است.

ب- تلاوت ناقص که در یکی از امور سه گانه فوق خللی ایجاد کند.

۵- کسی که به کتاب الله کفر ورزد دچار خسارت و زیان بزرگی می‌گردد. پس زیان‌دیده واقعی کسی است که از ایمان به کتاب الله محروم مانده است.

﴿۱۲۲﴾ و ﴿۱۲۳﴾ تفسیر این دو آیت در آیات (۴۷ و ۴۸) همین سوره گذشت. بقاعی می‌فرماید: الله متعال داستان نعمت‌هایی که بر بنی اسرائیل ارزانی نموده بود و هشدار دادن ایشان از عذاب الهی را دوباره در اینجا ذکر کرد تا فهمیده شود که این خلاصه داستان آنها است.

﴿۱۲۴﴾ ابتلا به معنای امتحان و آزمایش است. آزمایش ابراهیم علیه السلام با کلماتی بود که عبارت است از «من تو را امام و پیشوای مردم قرار می‌دهم» و ابراهیم علیه السلام آن کلمات را به اتمام رسانید و از الله متعال خواست تا بر مضمون آن کلمات بیافزاید و از نسل او نیز پیشوایانی قرار دهد. یا اینکه ابراهیم علیه السلام به بهترین وجه وظیفه امامت را انجام داد. کلماتی که الله متعال توسط آن، ابراهیم علیه السلام را آزمایش و امتحان کرد؛ بگونه مطلق یاد شده است، پس تقیید آن به کلمات معینی نیاز بدلیل صحیح و صریحی دارد، بناء می‌توان گفت: مراد از این کلمات عموم کلمات کونی و شرعی است که الله متعال با آن خلیل خود را مورد امتحان قرار داده است، کلمات کونی تعلق به قضا و قدر دارد، و کلمات شرعی مربوط به امر و نهی است. پس هر چه الله متعال به آن، ابراهیم علیه السلام را امر فرموده، یا از آن نهی کرده، یا بر وی مقدر ساخته است، زیر این کلمات داخل می‌باشد.

مثال اوامر: امر او به گذاشتن همسرش «هاجر» و پسرش «اسماعیل» در آن وادی بی آب و بی گیاه، و امر او به ذبح پسرش «اسماعیل» و امثال آن، و مثال نواهی: نهی او از آمرزش خواستن برای پدرش و مثال آنچه بر او مقدر ساخته است: ترک پدر و قوم و وطن، انداختن او در آتش و امثال آن. پس ابراهیم علیه السلام در همه این موارد کامیاب شده و آنچه باید می کرد، بطور کاملتر انجام داد. و مراد از امامت در اینجا همان امامت شرعی است که معنای پیشوا و الگو در کارهای خیر می باشد و ابراهیم علیه السلام به این معنی امام و پیشوای همه مردمانی بود که بعد از وی آمده اند، حتی برای پیامبر گرامی ما محمد صلی الله علیه و آله پیشوا بوده، چون پیامبر ما به پیروی از ملت ابراهیم علیه السلام مأمور شدند ﴿ثُمَّ أُوحِيَ إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...﴾ «سپس به تو وحی کردیم که حق گرایانه از آئین ابراهیم پیروی کن...».

وقتی ابراهیم علیه السلام از پروردگارش خواست تا از نسل و دودمان او نیز پیشوایانی انتخاب کند، الله متعال فرمود: در میان نسل تو مردمان گنهکار و ستمگر نیز وجود دارد و ایشان لیاقت پیشوایی امت اسلامی را نداشته و حق آن را چنان که لازم است نمی توانند ادا کنند، بنابراین این مقام و فضل بزرگ به ایشان نمی رسد. البته امام و پیشوای مردم باید از اهل عدل و انصاف و از کسانی باشد که قانون الهی را عملی کند و اگر از راه مستقیم منحرف شد و قانون الهی را بر خود عملی نکرد، بدون شک وی ستمگر است.

این آیه به مسلمانان دستور می دهد که نباید مسئولیت امور دین و زمامداری مسلمانان را به شخص ستمگر بسپارند، زیرا امام کسی است که پیشوای مردم قرار داده می شود و مردم هم به کردار و گفتار او اقتدا می کنند، پس اگر ستمگر یا فاسق باشد، مقتدیان و پیروان خود را گمراه و از جاده راست منحرف می سازد.

از فواید این آیه:

۱- الله برخی از بندگان خویش را به تکلیفاتی ویژه ابتلا و آزمایش می کند چه شرعی باشد و چه کونی - تا درجات ایشان را بالا برده و در اجر و فضل ایشان بیافزاید.

۲- بیان فضیلت و برتری ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ. چون او فرموده‌های پروردگارش را تمام نموده و در میدان‌های ابتلا و امتحان کامیاب گردید، بناء الله متعال او را برای همه مردم امام و پیشوا قرار داده است.

۳- مشروعیت دعا برای نسل و خاندان خود، و طلب فضایل و مراتب والا برایشان چه در دنیا و چه در آخرت.

۴- تنها از نسل و خاندان اهل فضل بودن؛ انسان را به امامت و پیشوایی نمی‌رساند، بلکه باید اضافه بر آن فرامین الهی را متحقق نموده، و از نواهی او تعالی پرهیز کند، و لهذا در اینجا فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾. «پیمان و عهد من به ستمکاران نمی‌رسد».

۵- همانگونه که پیروی از فرموده‌های الله متعال انسان را به مرتبه‌های عالی می‌رساند؛ ظلم و ستمکاری نیز انسان را به پائین‌ترین پائین شدگان و پست‌ترین پستان می‌برد. بناء ظالم و ستمگار هرگز شایستگی امامت را ندارد.

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمِّنًا
وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا
إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ
لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾^(۱۲۵)

و باز یاد آورید وقتی که خانه کعبه را
بازگشت‌گاه (محل اجتماع) و مأوی امنی
برای مردم قرار دادیم. و (فرمودیم) از مقام
ابراهیم نمازگاهی بگیرید و به ابراهیم و
اسماعیل سفارش کردیم که خانه مرا برای
طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع و
سجده کنندگان پاکیزه گردانید. ﴿۱۲۵﴾

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا
وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ
يَاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ
فَأَمَتُّهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ
النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾^(۱۲۶)

و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! اینجا را
شهر امن بگردان و از اهلش هر آن کس را
که به الله و روز آخرت ایمان آورد از
میوه‌ها (و برکات گوناگون) روزی ببخش.
الله فرمود: و هرکس که کفر ورزد او را
مدت اندکی بهره‌مند می‌گردانم سپس او را
به عذاب آتش ناچار می‌سازم و (آتش
دوزخ) چه بد سرانجامی است. ﴿۱۲۶﴾

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ
وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^(۱۲۷)

و به یاد آور هنگامی را که ابراهیم و
اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا
می‌بردند و (گفتند): پروردگارا! از ما بپذیر،
همانا تو شنوای دانا هستی. ﴿۱۲۷﴾

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا
أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ
عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^(۱۲۸)

پروردگارا! ما دو تن را مسلمان (فرمانبردار)
برای خودت بگردان و از فرزندان ما ملتی
فرمانبردار پدید آور و به ما طرز عبادت ما
را نشان بده و توبه ما را بپذیر، همانا تو
توبه‌پذیرِ مهربانی. ﴿۱۲۸﴾

﴿۱۲۵﴾ و ای محمد! این نعمت مرا به یاد آور وقتی خانه کعبه را محل بازگشت برای مردم قرار دادیم که حجاج پس از پراکنده بودنشان در نقاط مختلف عالم، در آن مرجع و محل تجمع باهم جمع می‌شوند. و حرم مکه را محل امن قرار دادیم که نباید کسی در آن احساس خوف و ترس کند حتی درختان و گیاهان حرم از بریدن ایمن بوده، و حتی حیوانات از شکار شدن در آن ایمنند بلکه کسی که بر وی حدی لازم شده است سپس به آن پناه ببرد، نزد برخی از علما حد بر وی اقامه نمی‌شود، بلکه راه زندگی بر وی تنگ کرده می‌شود تا از حرم بیرون شود یا به همان حالت بمیرد. پس هر کسی وارد آن گردد از هر نگاه به امن بوده جان و مال او محفوظ است.

در سبب نزول این آیه از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده که فرمود: «وَأَفَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ اتَّخَذْنَا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، فَنَزَلَتْ: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة: ۱۲۵] وَآيَةُ الْحِجَابِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ أَمَرْتَ نِسَاءَكَ أَنْ يَحْتَجِبْنَ، فَإِنَّهُ يُكَلِّمُهُنَّ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ، وَاجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْعَيْرَةِ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُمْ أَرْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكُمْ﴾ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ».

«در سه مورد با پروردگار موافقت کردم. گفتم: ای رسول الله! کاش از مقام ابراهیم محلی برای ادای نماز انتخاب می‌کردیم. بنابراین ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ و از مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود بگیرید.» نازل شد، گفتم: ای رسول الله! کاش به همسرانتان دستور می‌دادید که از مردان نامحرم روی بپوشانند، چرا که اشخاص صالح و نیکوکار و افراد فاسد و نابکار (به حرم پاکیزه و با عظمت شما داخل می‌شوند و همسران‌تان را می‌بینند و) با آنان سخن می‌گویند، پس آیه حجاب نازل شد، (پیشامدی روی داد که) زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر غیرت بر رسول الله صلی الله علیه و آله دور هم گرد آمدند. گفتم: امید است که اگر پیامبر شما را طلاق بدهد، الله کسانی بهتر از شما را به او ارزانی فرماید. پس این چنین نازل گردید ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُمْ أَرْوَاجًا خَيْرًا

مِنْكَنَّ ﴿[التحریم: ۵]﴾. «چه بسا اگر شما را طلاق دهد، پروردگارش همسرانی بهتر از شما برایش جایگزین کند».

مقام به معنای ایستادگاه بوده و مراد از مقام ابراهیم عليه السلام دو معنی است: یکی معنای عام که مراد از آن ایستادگاه ابراهیم عليه السلام برای عبادت پروردگارش است، بناءً شامل همه موافق و مشاعر حج می باشد مانند: عرفه، مزدلفه، جمرات، صفا و مروه و غیره. و دومی معنای خاص است که مراد از آن همان سنگ معروفی است که ابراهیم عليه السلام بر آن بالا شده بود تا پایه های کعبه معظمه را بلند سازد، و همین معنای دوم نزد مردم مشهور است، طواف کنندگان دو رکعت نماز طواف را در مقابل آن ادا می کنند.

ابراهیم عليه السلام برای بنای کعبه بر آن می ایستاد و هنگامی که دیوار کعبه بلند شد اسماعیل عليه السلام آن سنگ را آورد تا پدرش بر آن بایستد. سنگ مقام بنا بر قول اکثر مؤرخین در ابتدا به دیوار کعبه چسپیده بود و اولین کسی که آن را به جای فعلی آن نقل داد عمر رضی الله عنه بود، بخاطر مصلحت حجاج و معتمرین که گرد کعبه طواف می کردند و مردمانی که پشت مقام نماز می خواندند باعث تنگی و اذیت ایشان می شدند.

همچنان کلمه «مصلی» بمعنای: نماز گاه یعنی جای ادای «صلاه» می باشد. و کلمه «الصلاه» بر دو چیز اطلاق می گردد:

یکی: اطلاق لغوی که بمعنای «دعا» می باشد، و این معنی به معنی اول «مقام» مناسب تر است، چون همه مناسک حج جای دعا است.

دومی: اطلاق شرعی که بمعنی «نماز» می باشد، و این معنی به معنی دوم «مقام» شایسته تر است، چون در آنجا بعد از طواف دو رکعت نماز ادا می شود، و این معنی را سنت رسول الله صلی الله علیه و آله تأیید می کند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از طواف فارغ می شدند به نزد مقام ابراهیم رفته و این عبارت آیه را تلاوت می کردند: ﴿وَأَخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ و آنجا دو رکعت خواندند. اما قول اول شامل تر است، و دو رکعت طواف نیز در آن داخل می شود، و مراد از تلاوت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان یکی از معنای آیه بوده و تخصیص معنی نیست و الله اعلم. سپس الله متعال می فرماید... و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که

خانه مرا از بت‌ها و کفار و پلیدی‌ها و طواف کردن شخص جنب و حیض و از هر نجاست دیگری، برای طواف کنندگان کعبه و عاکفان و نمازگزاران مسجد الحرام پاکیزه گردانید. «عاکف» به کسی اطلاق می‌گردد که بخاطر ادای عبادات، مقیم یا پایبند مسجد می‌شود. و به قولی: عاکف کسی است در مکه مجاورت گزیده، و مقیم یا از اهالی آن نیست.

از فواید این آیه:

۱- بیان فضیلت بیت الله الحرام «کعبه معظمه» که الله متعال آن را محل بازگشت مردم و جای امن و امان قرار داده است.

۲- از آنجا که الله متعال این خانه را جای بازگشت مردم قرار داده است، و مردم همیشه و با تعداد زیاد آنجا جمع می‌شوند؛ رعایت امن و امنیت را در آنجا واجب گردانید، قتل و قتال و هرگونه ظلم و تجاوزگری و حتی ترسانیدن مردم و حیوانات، و بریدن درختان و گیاهان را منع نموده، و هر کسی که مجرد قصد و تصمیم به الحاد و ظلم در این سرزمین می‌کند به عذاب دردناکی وعده نموده است. پس کسانی که در پی اذیت و ترسانیدن و ایجاد نا امنیتی میان حجاج و زائرین این خانه معظمند، چه جرمی بزرگی را مرتکب شده‌اند.

۳- امر به نمازگاه گرفتن مقام ابراهیم علیه السلام، که معنی آن مفصلاً بیان شد. و این جمله نیز بیانگر یکی از فضایل و امامت ابراهیم علیه السلام است.

۴- واجب بودن پاکیزه نگاه داشتن بیت الله الحرام از هرگونه پلیدی‌های حسی و معنوی، و در مقدمه آن منع از اعمال شرک آمیز و کارهای بدعتی و دخول کفار و مشرکین می‌باشد.

۵- طواف به نیت تعظیم و عبادت تنها گرد کعبه معظمه می‌باشد، بناء طواف کردن گرد چیزی دیگر جایز نیست، و کسانی که گرد قبرها و زیادتگاه طواف می‌کنند؛ گناه بس بزرگی را مرتکب می‌شوند که شاید آنها را به شرک بکشاند.

۶- اشاره به فضیلت این چهار نوع عبادت: طواف، اعتکاف، رکوع و سجود برای الله متعال.

﴿۱۲۶﴾ و یادآور شو، وقتی ابراهیم گفت: ای پروردگارا! مکه را شهری امن بگردان و هر کس از اهلش به الله و روز آخرت ایمان دارد، از میوه‌ها برایش روزی بده، نه کسی را که کفر ورزیده است. سپس الله متعال به ابراهیم علیه السلام فرمود: من وعده می‌دهم که مؤمنان اهل این خانه را حتماً روزی می‌دهم، و کافران را نیز روزی می‌دهم، زیرا روزی من مانند امامت نیست که خاص برای مؤمنان باشد، بلکه روزی من به مؤمنان و کافران می‌رسد. اما کافران را در این دنیا اندکی از نعمت‌هایم می‌دهم، سپس آنان را در آخرت طوری عذاب می‌دهم که دیگر راه نجات نداشته باشند. و چه سر انجام بدی دارند.

از فواید این آیه:

۱- خیرخواهی ابراهیم علیه السلام برای مکه و اهل آن، که برای آنها دو نعمت بزرگ را از پروردگارش طلب کرد که وسیله رفاه و آسایش در زندگی، و سبب خوشی و آرامش انسان‌ها است، نعمت امن و نعمت روزی.

۲- اهمیت ایمان به الله و روز آخرت.

۳- اثبات قول برای الله متعال و آنکه اوتعالی موصوف به کلام مشتمل بر حروف و قول شنیده شدنی است.

۴- روزی الله متعال مخصوص مؤمنان نیست، بلکه همه مخلوقات روزی ایشان بر الله متعال است اعم از انسان و غیر انسان، و از مؤمن و کافر. اما این فقط در دنیا بوده، و اما در آخرت بازگشت کافران به سوی دوزخ است که بازگشت بد و زشتی می‌باشد.

﴿۱۲۷﴾ و یاد آور شو، چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های کعبه را بر بنای قوی و استوار بلند نمودند و می‌گفتند: ای پروردگارا! این عمل نیک و پاک را از ما بپذیر، زیرا تو دعای ما را می‌شنوی و از نیت ما هم باخبری.

از فواید این آیه:

۱- بیان فضیلتی از فضایل ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام که عبارت از بنای کعبه معظمه است.

۲- بیان اهمیت قبول اعمال، و آنکه عبرت به کثرت اعمال نیست بلکه عبرت به قبول شدن عمل و پذیرفتن آن به نزد الله متعال است، و لهذا هر یک ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام

پروردگار خویش را دعا کردند تا عمل ایشان را قبول فرماید.

۴- اثبات توسل به نام‌های الله متعال، چون ابراهیم و اسماعیل عَلَيْهِمَا السَّلَام به وسیله دو نام از نام‌های الله تعالی که عبارت اند از: السميع و العليم؛ از پروردگارشان قبول عمل‌شان را خواستند.

۵- اثبات دو نام از نام‌های حسنی الله متعال: السميع، العليم، که اولی دلالت بر صفت «سمع» شنوایی، و دومی دلالت بر صفت «علم» دانایی، می‌کند، و با صفت اول همه آوازه‌ها را می‌شنود و با صفت دوم همه احوال را می‌داند، و ایمان به این دو صفت الهی در انسان مراقبت و ترس از الله متعال را ایجاد می‌کند.

۶- صفت «سمع» یعنی شنوایی که الله متعال به آن موصوف است بر دو قسم است:
 ا- به معنای شنیدن آوازه‌ها که از صفات ذاتی اوتعالی است، و الله متعال در آیات زیادی از این صفت والای خود خبر داده است، که گاهی افاده تهنید را می‌کند مثل: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا...﴾ [آل عمران: ۱۸۱].
 «به راستی که الله، سخن کسانی را که گفتند: «خدا فقیر است، و ما بی نیازیم!» شنید، به زودی آنچه را گفتند خواهیم نوشت...» و گاهی افاده اقرار و احاطه را می‌کند، مثل: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...﴾ [المجادلة: ۱] «به راستی الله سخن زنی را که در باره شوهرش با تو مجادله می‌کرد، شنید...» و گاهی افاده تأیید و کمک را می‌کند مثل: فرموده اوتعالی به موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَام: ﴿إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ [طه: ۴۶].
 «همانا من به همراه شما می‌شنوم و می‌بینم».

ب- به معنای اجابت دعا، که از صفات فعلی اوتعالی است، چون تعلق به مشیئت دارد، یعنی دعای کسی را می‌پذیرد که بخواهد. و مثال آن در این آیه آمده است: ﴿إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ [ابراهیم: ۳۹] «همانا قطعاً پروردگارم شنونده‌ی دعاست» و در قول نمازگزار: «سمع الله لمن حمده». «الله، ستایش کسی که اوتعالی را می‌ستاید، می‌شنود».

۷- صفت «علم» یعنی: دانایی الله متعال شامل همه چیزها است، بطور جملگی و تفصیلی، چه از موجودات باشد یا معدومات، از ممکنات باشد یا واجبات یا

مستحیلات. و ایمان به علم الله متعال واجب بوده، و انکار آن کفر است.

﴿۱۲۸﴾ ای پروردگار! ما را بر اسلام ثابت قدم گردان، یا بر اسلام ما بیافزای. مراد از اسلام، ایمان و اعمال صالح است. و از نسل ما ملت مطیع و فرمانبردار خود بساز که همانا امت محمد ﷺ است، و به قولی: مراد از نسل عربها است، زیرا ایشان نسل ابراهیم و اسماعیل علیه السلام هستند. و ای پروردگار! مناسک حج و مواضع قربانی را به ما نشان بده.

از فواید این آیه:

۱- نیازمندی انسان به هدایت، و طلب ثبات و پایداری برآن از الله متعال، چون بدون توفیق و یاری پروردگارش گمراه و هلاک خواهد شد، و همچنان وجوب اخلاص برای الله متعال.

۲- حرص انبیاء علیهم السلام بر صلاح نسل و خاندانشان و دعایشان همیشه به صلاح و نیکی آنها.

۳- عبادات توقیفی است، یعنی موقوف بر دلیل صحیح از قرآن و سنت است، و لهذا ابراهیم و اسماعیل علیه السلام از الله متعال خواستند که بر ایشان مناسک حج و سایر عبادات را نشان دهد. بناء جایز نیست که کسی الله متعال را به غیر از آنچه برایش مشروع گردانیده است عبادت کند.

۴- اهمیت توبه، و آنکه هیچ کسی از توبه بی نیاز نیست، حتی انبیاء علیهم السلام، چون هیچ کس از کوتاهی خالی نیست.

۵- اثبات دو نام از نامهای حسناى الله متعال که: التواب، و الرحیم، است، تواب: بسیار توبه پذیر. رحیم: بسیار مهربان.

۶- مشروعیت توسل به نامهای الله متعال، و آنکه شخص متوسل از نامهای الله جل جلاله آنچه را انتخاب کند که مناسب طلب و خواسته او باشد، چنانکه اینجا ابراهیم و اسماعیل علیه السلام گفتند: ﴿وَتُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْتَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۸].

﴿رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْنَهُمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

ای پروردگار ما! و در میان آنها پیامبری مبعوث فرما که آیات تو را بر آنان تلاوت کند و کتاب و حکمت را به آنها بیاموزد و آنان را پاکیزه نماید، بی‌گمان تو عزیز(توانا و شکست ناپذیر) و حکیمی(با حکمت و سنجیده کاری) ﴿۱۲۹﴾.

وَمَنْ يَّرْعَبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۳۰﴾

و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد، مگر آن کس که خویشتن را خوار دانسته و شناسد؟! و به راستی او (ابراهیم عليه السلام) را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت از شایستگان است. ﴿۱۳۰﴾

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۱﴾

آنگاه که پروردگارش به او فرمود: تسلیم (اوامرم) باش؛ پاسخ داد: من تسلیم (فرمانبر) پروردگار جهانیان شدم ﴿۱۳۱﴾.

وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَبْنَئِ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾

و ابراهیم فرزندانش را به آن (ملت و آئین) سفارش کرد و یعقوب (نیز چنان سفارش کرد و هر کدام به فرزندان خود گفتند): ای فرزندان من! بی‌گمان الله دین را برایتان برگزیده است پس شما نباید بمیرید مگر در حالی که مسلمان باشید. ﴿۱۳۲﴾

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهاتِكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهاتًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُو مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾

آیا شما حاضر بودید وقتی که مرگ یعقوب فرا رسید آنگاه که به فرزندان گفت: پس از من چه چیزی را می‌پرستید؟، گفتند: معبودت را، و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم، معبودی یگانه را (می‌پرستیم)، و ما فرمانبردار او هستیم. ﴿۱۳۳﴾

﴿۱۲۹﴾ ای پروردگار ما! در میان اعرابی که از تبار ما (ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام) هستند پیغمبری از خودشان بفرست. الله متعال این دعای ایشان را پذیرفت و از نسل ایشان پیغمبری فرستاد که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است. ابراهیم علیه السلام در ضمن دعای خویش نیز خواسته بود که بر فرستاده‌ات کتابی نازل فرما که خوانده شود و به مردم دین را معرفی کرده و احکام و فقه آن را به آنان بفهماند و ایشان را از شرک و سایر گناهان پاک کند. زیرا تو غالب و باحکمت هستی.

از فواید این آیه:

- ۱- ضرورت و نیاز مردم به پیامبری که برایشان فرامین الهی را بخواند، و احکام دینش را تعلیم به آنها دهد، و ایشان را به اخلاق نیکو دستور داده، و از اخلاق زشت پاک سازد.
- ۲- وقتی پیامبر از میان خود قوم و از جنس خودشان و هم زبانشان باشد؛ به قبول و پذیرش ایشان نزدیکتر و برای اقامت حجت قوی‌تر بوده، و از تهمت‌های دروغین دورتر خواهد بود، و لهذا ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام خواستند تا پیامبری از میان خود عرب‌ها در میانشان فرستاده شود.
- ۳- بیان آنکه محمد صلی الله علیه و آله دعوت ابراهیم علیه السلام و قبول شدن اجابت دعای وی بوده است.
- ۴- بیان وظیفه پیامبر که عبارت است از: تلاوت آیات الله به مردم، و تعلیم دین الله به ایشان، و پاک ساختن مردم از اخلاق زشت.
- ۵- بیان آنکه شریعت محمد صلی الله علیه و آله شامل و کامل و صالح در هر زمان و مکان برای همه مردم تا روز قیامت است، چون مشتمل بر این اصول بزرگ است.
- ۶- اثبات دو نام از نام‌های حسنی الله متعال که عبارتند از: العزیز و الحکیم، و مشروعیت توسل به نام‌های الله متعال.

﴿۱۳۰﴾ از ملت ابراهیم علیه السلام تنها کسی روی می‌گرداند که بی‌خرد بوده و به خویشتن خویش جاهل بوده و هیچگاه در منفعت و مصلحت آن فکر نکرده است، لذا

خود را نابود و هلاک ساخته است. و ما ابراهیم علیه السلام را در دنیا به رسالت و پیامبری و خُلَّتْ خود برگزیدیم و بدون شک که او در آخرت نیز از نیکان است.

از فواید این آیه:

۱- بیان فضیلت و برتری ملت ابراهیم علیه السلام که همانا ملت حنیفیت یعنی توحید و یکتاپرستی است، و اینکه پذیرفتن آن و عمل به آن، خردمندی و درست فهمی است، و روی گرداندن از آن، بی خردی و جهل و نادانی است.

۲- بیان فضیلت دیگری از فضایل ابراهیم علیه السلام که عبارت از برگزیدن او بر سایر انبیاء جز محمد صلی الله علیه و آله است.

۳- نبوت و رسالت: اصطفاء و اختیار از جانب الله متعال است چنانکه در اینجا فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا﴾ [البقرة: ۱۳۰] «و همانا ما در دنیا وی را برگزیدیم» و در جای دیگر فرموده است: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾ [الحج: ۷۵] «الله متعال از میان فرشتگان فرستادگانی برمی‌گزیند و از میان مردم نیز». پس در این آیه و همانندش دلیلی است بر بطلان قول کسانی که گفته‌اند: نبوت قابل کسب بوده و انسان می‌تواند به اجتهاد خود به آن برسد.

۴- اثبات روز قیامت: ﴿وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [البقرة: ۱۳۰]. «و به تأکید او در روز قیامت از زمره‌ی نیکوکاران است».

﴿۱۳۱﴾ هنگامی که الله تعالی به ابراهیم علیه السلام گفت: تسلیم شو و برای پروردگارت مخلصانه منقاد باش. فرمود: به پروردگار جهانیان تسلیم و منقاد شده و گردن نهادم.

از فواید این آیه:

۱- بیان فضیلت دیگری از فضایل ابراهیم علیه السلام که او هرگز در بجا آوردن فرامین پروردگارش سستی و درنگ نمی‌کرد، به مجرد اینکه به وی گفته شد: تسلیم شو؛ تسلیم شد، و گفت: ﴿أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. «تسلیم پروردگار جهانیان شدم».

۲- ابراهیم علیه السلام با این فرموده خود «اسلمت لرب العالمین» برای ما اعلام داشت ذاتی که باید به او کاملاً تسلیم شد؛ همانا پروردگار جهانیان است.

۳- همه جهانیان مخلوق و مملوک الله متعال بوده و زیر تصرف و تدبیر او تعالی قرار داشته و نشانه وجود و قدرت و علم و حکمت و رحمت او تعالی هستند.

﴿۱۳۲﴾ الله متعال بر ادعای اهل کتاب رد می‌کند آن هنگام که گفتند: ابراهیم و اولاده او نصرانی یا یهودی بودند!! زیرا ابراهیم علیه السلام و یعقوب علیه السلام فرزندان او را به این ملت حنیفی و یکتاپرستی وصیت و سفارش کردند و به آنان ارشاد فرمودند که همانند ما به پروردگار جهانیان تسلیم و منقاد باشید، زیرا الله جل جلاله این دین را برای شما برگزیده است. پس به آن چنگ بزنید و از آن دور نشوید؛ تا وقتی که مرگتان فرا رسد و باید در حالی بمیرید که بر دین اسلام که دین همه انبیاء علیهم السلام است ثابت قدم و پایدار باشید.

از فواید این آیه:

۱- اهمیت این وصیت بزرگ که وصیت به توحید و یکتاپرستی و تسلیم شدن به رب العالمین است، چون هر یک ابراهیم و یعقوب علیهم السلام فرزندان خویش را به آن سفارش کردند.

۲- دین معتبر و درست همان دینی است که الله متعال خودش آن را برای بندگانش انتخاب کرده و برگزیده است، نه آنچه مردم از هوی و هوس خویش ساخته‌اند.

۳- اهمیت پایداری و ثابت قدم بودن بر دین اسلام، چون عبرت به خاتمه است، پس باید هر مسلمانی مراقب احوال خویش باشد و همیشه بر دین حق چنگ بزند تا اگر مرگ به سراغش آید آماده باشد.

﴿۱۳۳﴾ الله متعال یهود و نصاری را مورد خطاب قرار داده گمان باطلشان را مردود شمرد هنگامی که گفتند: ابراهیم علیه السلام و فرزندان او یهودی یا نصرانی بودند. و احتمال دارد که این خطاب تنها به یهود و نصاری متوجه نبوده بلکه به همه مخاطبین متوجه باشد، و غرض از آن، بیان وصیت یعقوب علیه السلام در هنگام حضور مرگش است. و شاید این احتمال بهتر باشد چون احتمال اول نیاز به دلیل دارد. و فرمود: آیا شما حاضر بودید وقتی

مرگ یعقوب علیه السلام فرا رسید؟ و آیا دانستید که وی فرزندان خود را به چه چیزی سفارش کرد؟ و آیا این سخنانتان مبنی بر علم و دانشی است؟ یا که بر او افترا می‌بندید؟

یعقوب علیه السلام به فرزندان خود فرمود: پس از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟ فرزندان وی در جواب گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق علیهم السلام را به یگانگی می‌پرستیم. اگر چه اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام بود، ولی فرزندان او را پدر نامیدند، زیرا عرب عمو را نیز پدر می‌نامند.

یعقوب علیه السلام در وقت مرگ از فرزندانش پیمان گرفت که الله متعال را به یگانگی پرستند و با او چیزی را شریک نگردانند و ایشان به این عهد و پیمان اقرار کردند و این اعتراف و اقرار ایشان گواه بر این حقیقت است که آنان مسلمان بودند و یعقوب علیه السلام نیز بر اساس همین اعتراف به مسلمان بودن فرزندانش گواهی داد.

و مراد از اسلام در اینجا معنای عام آن است، چون «اسلام» بر دو معنی اطلاق می‌شود: یکی معنای عام که همانا توحید و یکتا پرستی و تسلیم شدن به الله متعال و گردن نهادن به فرامین او تعالی است، و «اسلام» به این مفهوم دین همه انبیاء علیهم السلام است. دومی: معنای خاص که همانا دین محمد صلی الله علیه و آله است با همه عقاید و شرایع و احکامش. البته بعد از بعثت محمد صلی الله علیه و آله جز اسلام بمفهوم خاصش دیگر دینی از کسی پذیرفته نمی‌شود.

از فواید این آیه:

- ۱- اهمیت وصیت پیش از مرگ و آنکه باید انسان فرزندان و نوادگان خویش را در قدم اول وصیت به توحید و یکتا پرستی و پایداری بر ایمان و دینداری کند.
- ۲- توحید همان وصیت انبیاء علیهم السلام است.
- ۳- مرگ حق بوده، و همه کس اعم از انبیاء و غیر انبیاء آن را خواهد چشید.
- ۴- از صفات بندگان نیک: اهتمام به تربیت فرزندان به توحید و ثبات و استقامت است.
- ۵- پیروی از آئین پدران در صورتی که آئین حق بوده باشد؛ رواست، اما اگر باطل بوده باشد پیروی از آئینشان روا نیست.

- ۶- دین همه انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از نگاه اصول و عقاید یک دین است.
- ۷- اثبات اینکه فرزندان یعقوب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همه بر توحید و مسلمان بودند.

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ
وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا
يَعْمَلُونَ﴾ (۱۳۴)

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصْرَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ
بَلْ مِلَّةٌ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ﴾ (۱۳۵)

قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ
إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا
أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (۱۳۶)

فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ
أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ
فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (۱۳۷)

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً
وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾ (۱۳۸)

آنها، امتی بودند که در گذشتند، برای آنها آنچه
است که خود بدست آورده‌اند، و برای شما آنچه
است که خود بدست آورده‌اید. و شما، از آنچه
ایشان کرده‌اند پرسان نخواهید شد. ﴿۱۳۴﴾

و (اهل کتاب) گفتند: یهودی یا نصرانی باشید
تا هدایت یابید، بگو: بلکه آیین ابراهیم (را)
انتخاب می‌کنم) که موحد و یکتاپرست بود و
از مشرکان نبود. ﴿۱۳۵﴾

بگوئید: ایمان آوردیم به الله و به آنچه به سوی
ما نازل شده و آنچه به سوی ابراهیم و اسماعیل
و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب نازل
گشته، و آنچه به موسی و عیسی داده شده، و به
آنچه به پیامبران از جانب پروردگارشان داده
شده است، و میان هیچ یک از آنان فرق
نمی‌گذاریم و ما فرمانبردار او هستیم. ﴿۱۳۶﴾

پس اگر ایمان بیاورند به مانند آنچه شما به آن
ایمان آورده‌اید، بی‌گمان هدایت شده‌اند و اگر
رویگردانی کنند پس همانا آنان در ستیزند،
پس به زودی الله تو را در برابر(شر) آنها
کفایت می‌کند و اوست شنوای دانا. ﴿۱۳۷﴾
(قبول کردیم) رنگ الله(دین الله) را، و چه
کسی از الله زیباتر است باعتبار رنگ(دین)
فطرت؟! و ما پرستندگان او هستیم. ﴿۱۳۸﴾

﴿۱۳۴﴾ «تلك» اشاره به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندانش و یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندانش می‌باشد. و این اختطاری برای یهود است، زیرا آنان به این گمان که منسوب به مردمان صالح و نیکوکارند و به این تکیه‌گاه بی‌اساس مغرور شده و از پیروی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سرباز زدند.

پس همه باید بدانند که دست آورد هر گروه به نفع خودش بوده، اعمال نیک پدران هیچ سودی برای فرزندان ندارد و به دردشان نخواهد خورد. این آیه همچنین رد بر کسانی است که به کردار گذشتگان خویش اتکا کرده و به همچو آرزوهای باطل و بی‌اساسی دلخوشند. طوری که در حدیث شریف آمده است: «وَمَنْ بَطَأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»^۱.

«هرکس عملش وی را به تأخیر اندازد، نسبش وی را به شتاب و سرعت نمی‌اندازد». مقصد این است که شما از نیکی‌های گذشتگان نسبتان نمی‌توانید سودی ببرید، و به گناهان ایشان مؤاخذه نشده و از اعمالشان بازخواست نمی‌شوید، چنانکه آنان نیز از اعمال شما مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرند.

از فواید این آیه:

- ۱- اعتماد و تکیه بر اعمال گذشتگان فایده‌ای ندارد، اگر آنها خوب کردند برای خود کردند، و اگر بد کردند علیه خویش کردند، و ما از کرده‌های ایشان پرسیده نمی‌شویم.
- ۲- پسینیان از کرده‌های پیشینیان هرگز پسران نمی‌شوند، لیکن پیشینیان شاید از کرده‌های پسینیان پسران شوند، و آن در صورتی که پیشینیان بدعتی را برای پسینیان گذاشته باشند که آنها هم از آن بدعت پیروی کنند، چنانکه در حدیث صحیح آمده است: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا، وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْءٌ، وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً، كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»^۲. «هر کس در اسلام روش خوبی را

۱- صحیح مسلم (۲۶۹۹).

۲- صحیح مسلم (۱۰۱۷).

پایه گذاری کند، پاداش این کار و پاداش کسانی که به آن عمل می کنند بدون اینکه چیزی از پاداش اینان کاسته شود، به او می رسد، و هر کس روش بدی را در اسلام پایه گذاری کند، گناه این کار و گناه کسانی که به آن عمل می کنند بدون آنکه چیزی از گناه ایشان کاسته شود، به او می رسد».

و می فرماید: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا، إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ»^۱.

«هرکس فردی را به ستم بکشد بر فرزند آدم [قابیل] جزئی از عقاب آن قتل نوشته خواهد شد زیرا او اولین کسی بود که قتل و کشتن را بنا گذاشت».

۳- بیان عدل الهی و آنکه الله متعال کسی را به آنچه نکرده و یا سبب نشده است مؤاخذه نمی کند: «وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲. «و از آنچه انجام می دادند مورد سؤال قرار نمی گیرید».

﴿۱۳۵﴾ یهودیان به مسلمانان گفتند: یهودی شوید و نصاری هم به مسلمانان گفتند: مسیحی شوید تا به حق برسید و حق را بدانید! (و هدایت یابید) بگو: چنین نیست که شما می پندارید، بلکه هدایت در آن است که ما بر ملت ابراهیم عليه السلام باشیم که از تمام ادیان باطل به سوی دین حق رو آورده بود. حنیفیت: دین و آئین توحید و یکتا پرستی است.

و ابراهیم عليه السلام از جمله مشرکان نبود. در این آیه کنایه به یهود و نصاری است به این معنا که ابراهیم عليه السلام مانند شما با الله جل جلاله چیزی را شریک قرار نداده بود، پس چگونه ادعا دارید که او بر دین یهودیت یا نصرانیت بود؟

از فواید این آیه:

۱- همانگونه که انبیاء عليهم السلام و دعوتگران حق مردمان را به سوی حق می خوانند؛ اهل باطل نیز مردمان را به سوی باطل خویش دعوت کرده، در آن خیر و هدایت و رستگاری را ادعا می کنند.

۲- هنگامیکه مردم از پیروی و متابعت راه و روش باطلی نهی کرده می‌شوند، باید در مقابل راه حق و روش درست برایشان بیان کرده شود، تا بدیل نیک حاصل کنند.

۳- بیان فضیلت ملت ابراهیم عليه السلام و اینکه آن بهترین و نیکوترین ملت‌ها است که عبارت از ملت حنیفیت یا موحد و یکتاپرست است.

۴- بیان فضیلت ابراهیم عليه السلام چون او از همه آئین‌های باطل روگردانیده و به توحید و یکتاپرستی روی آورده، و از هرگونه شرک پاک و مبرا بوده است و لهذا به پیروی از ملت او امر شده‌ایم.

۵- اشاره به اینکه در یهودیت و نصرانیت تحریف شده، شرک وجود دارد، و لهذا فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. «و از مشرکان نبود».

﴿۱۳۶﴾ الله عز وجل مسلمانان را مورد خطاب قرار داده و فرمود: بگوئید: ایمان آورده‌ایم؛ به الله، و به آنچه به سوی ما نازل شده است، یعنی قرآن کریم و سنت مطهره. و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان (وی) نازل شده است. بر همه انبیاء عليهم السلام کتابی نازل شده است برخی از آنها را می‌دانیم چون در قرآن کریم از آنها نام برده شده است؛ مانند صحف ابراهیم، و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود عليهم السلام. و بسیاری از آنها را نمی‌دانیم چون برای ما از آنها نامی برده نشده است پس به نام برده شده‌ها ایمان تفصیلی و به نام ناپرده شده‌ها ایمان اجمالی داریم. همچنان به پیامبرانی که از ایشان نام برده شده بطور مفصل و به انبیایی که نامشان برده نشده است بطور مجمل ایمان داریم.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا تُكْذِبُوهُمْ» وَقُولُوا: ﴿ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه بگوئید: به الله و به آنچه به سوی ما نازل شده ایمان آورده‌ایم»^۱.

اسباط جمع کلمه «سبط» است که نزد بنی اسرائیل به منزله «قبیله» در میان اعراب است. و در مراد از اسباط در اینجا دو قول ذکر شده: یکی: مراد از آن دوازده پسر

یعقوب علیه السلام هستند که هر یک از ایشان فرزندان داشتند. دومی: مراد همان انبیایی هستند که در میان اسباط (قبایل) بنی اسرائیل فرستاده شدند اما از آنها نام برده نشده است. آری! ما مسلمانان به همه پیغمبران و به کتاب‌های آسمانی ایمان داریم و در میان هیچ یک از پیغمبران الله فرق نمی‌گذاریم که به برخی از آنها ایمان بیاوریم و به برخی دیگر کافر شویم، چنانکه یهود و نصاری کردند. پس بر هر فرد مسلمان لازم است که این حقائق را با صراحت اعلان نماید.

از فواید این آیه:

۱- وجوب ایمان به الله جل جلاله و به همه انبیاء علیهم السلام و به تمام کتاب‌های آسمانی.
 ۲- همه انبیاء علیهم السلام از نگاه ایمان به رسالت و صدق ایشان یکسانند، باید به همه ایشان ایمان داشته و میان ایشان فرق گذاشته نشود، و اما از نگاه شرایع و احکامی که آنها آورده‌اند؛ پس بر هر امتی لازم بود که از شرایع و احکام پیامبر خویش پیروی کند، و بعد از بعثت محمد صلی الله علیه و آله همه شریعت‌ها توسط شریعت او منسوخ شدند، و حالا تنها از شریعت او پیروی کرده می‌شود.

۳- وجوب تسلیم شدن به الله جل جلاله و اخلاص عمل برای او.

﴿۱۳۷﴾ اگر اهل کتاب و سایر مردم همچون شما به همه کتاب‌های الهی و پیغمبرانش ایمان آورده و میان هیچ یک از آنان فرقی نگذاشتند، بدون شک که به راه مستقیم و حق هدایت شده‌اند. ولی اگر رویگردان شدند پس در شقاق قرار گرفته‌اند. «شقاق» مخالفت، دشمنی و عناد را گویند، الله متعال به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وعده داده است که او تعالی بزودی کفایت مخالفت و دشمنی و ستیزه‌گری کسانی را خواهد کرد که از حق و حقیقت روی گردانده‌اند. و چنین هم شد، زیرا یهود در حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله بدست مسلمانان به قتل رسیدند و یا خوار و ذلیل از مدینه رانده شدند، چنانکه بر نصاری نجران جزیه وضع شد. سپس شاگردان مدرسه نبوت، وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای حیاتشان را جامه عمل پوشاندند و همه مناطق جزیره عرب را از پلیدی یهود و نصاری پاک کردند.

چون الله متعال گفتارشان را می شنود و از بغض و حسد و کینه ای که در دل علیه مسلمانان می پروراند، آگاه است.

از فواید این آیه:

۱- ایمان حق و راست و درست که صاحب خود را به هدایت واقعی می کشاند، همان ایمانی است که پیامبر اسلام محمد ﷺ و پیروان راستین او به آن ایمان آورده اند که عبارت از تصدیق و باور به همه انبیاء الهی و سایر کتاب های آسمانی است بدون آنکه میان هیچ یک از ایشان فرقی گذاشته شود.

۲- هرکه به مانند پیامبر اسلام ﷺ و پیروان راستین او ایمان بیاورد، پس وی راهیاب و هدایت شده است، چون ایمان وی مبنی بر علم صحیح و عمل صالح می باشد.

۳- هرکه در باب ایمان مخالف منهج و روش رسول الله ﷺ و پیروان راستین او باشد؛ پس او در گمراهی آشکار از راه حق قرار دارد. و در این مخالفت خود دارای اندک ترین حجت جز ستیزه و مجادله به باطل نیست.

۴- بیان وقوع مخالفت و ستیزه و دشمنی میان اهل کتاب- یهود و نصاری- و مسلمانان، بناء هیچ امکان ندارد که مسلمانان و اهل کتاب از نگاه دین و ایمان متفق و یکپارچه شوند. چون یگانه راه اتفاق این است که آنان به مانند ما ایمان بیاورند یعنی مسلمان شوند. و این کاری است که آنان قبول ندارند، بناء اختلاف و دشمنی میان مسلمانان و اهل کتاب دوام دار خواهد بود، و در نتیجه قتال و درگیری ها میان هر دو گروه می باشد و این چنین شده و می شود، چنانکه پیامبر ﷺ خبر داده است که در آخر زمان درگیری هایی میان مسلمانان و اهل کتاب صورت می گیرد، حتی یهودیان پشت سنگ و درخت پناه می برند، پس آن سنگ و یا درخت می گوید: ای مسلمان! این یهودی پشت من قرار دارد، بیا او را بکش، جز درخت غرقد که از درختان یهود است^۱. پس مدلول این آیه کریمه، دعوت باطل گریانی را که به سوی وحدت ادیان دعوت می کنند باطل می سازد.

۵- الله متعال نصرت دادن و مدد کردن پیامبرش ﷺ بر دشمنان و مخالفان وی را به عهده گرفته است، و آن هم به زودترین فرصت، و این وعده الهی هم در دوران آن جناب ﷺ تحقق یافته و هم پس از وفاتشان تا روز قیامت تحقق خواهد یافت.

۶- اشاره به توکل بر الله در امور دعوت و در سایر کارها، چون اوتعالی کفایت کننده بنده خود است. و لهذا الله متعال فرموده است: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳]. «و هر که بر الله توکل نماید، پس او برایش کافی است».

۷- اثبات دو نام از نام‌های حسنی الله متعال و آنچه از صفات و معانی که در بر دارد. ﴿۱۳۸﴾ آری! اسلام و ایمان و هر کردار و گفتار نیک و بالاخره همه شایستگی‌ها و زیبایی‌های عالم رنگ الله است. پس ای مسلمانان! خود و خانواده‌هایتان را با آن رنگ بزنید.

بلی، اسلام رنگ الهی است و همانطور که یک چیز رنگ شده با رنگی، همه جوانب آن را در بر می‌گیرد، اسلام هم حال مسلمان واقعی را که به آن تمسک بسته کاملاً تغییر می‌دهد.

کلمه رنگ الهی، اصلاً در معارضه با این عمل نصاری بکار برده شده که آنها فرزندان‌شان را پس از ولادت در داخل آب رنگین غوطه می‌دادند و آن را غسل تعمید می‌نامیدند، به این باور که نوزاد با این غسل دادن پاک و طاهر می‌گردد، وقتی این کار را انجام می‌دادند، می‌گفتند: اکنون او نصرانی حقیقی گردیده است!! لذا الله ﷻ توسط این آیه، آن عمل باطلشان را رد نمود. سپس فرمود: کیست که رنگی بهتر از رنگ الله متعال داشته باشد؟ کیست در عالم هستی، که کسی را به رنگی بهتر از رنگ ایمان و اسلام آراسته سازد و او را از پلیدی‌های کفر و شرک مانند دین و آئین اسلام پاک گرداند؟ مسلمان راستین که اسلام و ایمان در اعماق وجود او ریشه دوانده و عجین شده می‌گوید: نه؛ هیچ کسی و هیچ آئینی مانند آئین اسلام وجود ندارد که بنده را بوسیله ایمان و عمل صالح و اخلاق نیکو، به مقام عالی بندگی ارتقا دهد. و ما با ایمان و اخلاص و انقیاد کامل تسلیم پروردگار جهانیان هستیم و تنها او را پرستش می‌کنیم.

از فواید این آیه:

۱- بیان فضیلت دین الله سبحانه و تعالی که توسط پیامبرانش فرستاده است. و این فضیلت از چند نگاه بیان شده است:

أ- آن را به «صبغه» یعنی: رنگ نامیدن، چون دین الله بر کسی که گرویده آن شده و به احکام آن چنگ می‌زند؛ تأثیر واضحی دارد و اثر آن بر اقوال و افعال و اخلاق وی ظاهر می‌گردد مانند رنگ، وقتی که اثر آن بر لباس ظاهر می‌گردد.

ب- اضافه نمودن آن به الله متعال: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ﴾ که دلالت بر حق بودن آن می‌کند، چون الله متعال حق بوده، و آنچه به او تعالی اضافه می‌شود نیز حق است.

ج- اعلان اینکه: هیچ دینی بهتر از دین الله نیست ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾ و این اسلوب استفهام انکاری است که دلالت بر نفی مقرون با تحدی می‌کند. پس دین الله بهترین و کاملترین و شاملترین ادیان بوده و نسبت به همه ادیان مصالح بندگان را رعایت کرده و به خاطر سعادت‌مندی دنیوی و اخروی آنها آمده است.

۲- وجوب پابندی و چنگ زدن به دین الله متعال، چون این فرموده الله متعال: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ﴾ معنای: پابند بودن به دین الله را می‌دهد.

۳- وجوب اخلاص عبادت برای الله عزوجل که از این فرموده او تعالی: ﴿وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ﴾ فهمیده می‌شود. چون معنای آن چنین است: و ما تنها و فقط عبادت کنندگان او هستیم.

﴿قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ
وَلَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُخْلِصُونَ﴾ (۱۳۹)

بگو: آیا دربارهٔ الله با ما به مجادله
می‌پردازید حال آنکه او پروردگار ما و
پروردگار شما بوده و کردار ما از آن ما
است و کردار شما از آن شما است؟ و ما
برای او اخلاص کنندگانیم (او را با
اخلاص می‌پرستیم). ﴿۱۳۹﴾

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ
قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن
كُتِبَ عَلَيْهِ شَهَادَةٌ مِنْ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (۱۴۰)

آیا می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و
اسحاق و یعقوب و اسباط (نوادگان
یعقوب) یهودی و یا نصرانی بوده‌اند؟ بگو:
شما داناترید یا الله؟ و کیست ستمگرتر
از کسی که شهادتی را که از جانب الله نزد
او است کتمان کند؟، و الله از آنچه
می‌کنید غافل نیست. ﴿۱۴۰﴾

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ
مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا
يَعْمَلُونَ﴾ (۱۴۱)

آنها، امتی بودند که درگذشتند، برای آنها
آنچه است که خود بدست آورده‌اند، و
برای شما آنچه است که خود بدست
آورده‌اید، و شما دربارهٔ آنچه آنها می‌کردند
بازخواست نمی‌شوید. ﴿۱۴۱﴾

﴿۱۳۹﴾ ای پیغمبر! به اهل کتاب بگو: آیا با ما دربارهٔ الله ﷻ بحث و مناقشه و حجت آوری می‌کنید در حالیکه ما و شما از نگاه بندگی در پیش اوتعالی برابر هستیم، چون اوتعالی هم پروردگار ما و هم پروردگار شما است. پس چگونه دعوی برتریت کرده و می‌گویید: ما اهل کتاب نسبت به شما مسلمانان به الله نزدیکتریم چون ما فرزندان و دوستان الله ایم!! در حالیکه کردار ما برای ماست و کردار شما برای خودتان است و هیچ کس از عمل دیگری مورد بازپرس قرار نمی‌گیرد و هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. پس چگونه ادعای برتریت بر دیگران را دارید؟! لذا این ادعایتان خیال و خوابی بیش نیست و شما هرگز به الله متعال از ما سزاوارتر نیستید. زیرا ما در عبادت پروردگار خویش مخلص و مطیع هستیم اما شما چنین نیستید، شما دین الله را تحریف نموده و تغییر دادید و عیسی و عزیر عَلَيْهِمَا السَّلَام را پسران الله خواندید! پس میان ما و شما تفاوت بزرگی وجود دارد.

و همانا اخلاص و اطاعت معیار برتری است که بنده بوسیلهٔ این خصلت‌ها به الله ﷻ نزدیک شده و سزاوار به خشنودی اوتعالی می‌گردد. پس چگونه چیزی را که ما نسبت به شما سزاوارتر و مستحق‌تر هستیم برای خود ادعا می‌کنید؟ در حالیکه شما در شرک و کفر و ادعای الوهیت برای غیر الله غرق می‌باشید؟.

از فواید این آیه:

- ۱- پشتیبانی الله متعال از پیامبرش، و آموختن اوتعالی به رسول اکرمش و تلقین حجت دندان شکن برای او تا دشمنانش از مقابله با وی عاجز مانند.
- ۲- انکار شدید بر یهود و نصاری که در شأن الله متعال با مسلمانان کشمکش و حجت آوری می‌کنند با آنکه به ربوبیت و پروردگاری اوتعالی بر خود و بر مسلمانان اقرار دارند، و این چه تناقض عجیبی است!!
- ۳- وجوب بیزاری از اعمال کفار، و مشروعیت افتخار به اعمال حق و دین حق که انسان بر آن است. و این مفهوم این جمله است: ﴿وَلَنَّا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ﴾. «و اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شماست» و از اینجا تحریم مشابَهت به کفار و

دشمنان الله جل جلاله هویدا می‌گردد، چون مقتضای این آیه‌ی کریمه همین است که باید مسلمانان با اعمال خود از کفار جدا و شناخته شده و متمایز باشند.

۴- وجوب اخلاص برای الله متعال در همه احوال.

﴿۱۴۰﴾ ای گروه یهود و نصاری آیا شما می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی و نصرانی بوده‌اند و بر آئین شما قرار داشتند؟ آیا شما به دیانت آنان آگاه‌ترید یا الله؟ در حالیکه الله متعال به ما خبر داده است که این پیغمبران، یهودی و نصرانی نبودند، بلکه این فقط ادعای بی‌اساس شماست. چون این پیامبران نام برده شده همه قبل از یهودیت و نصرانیت زیسته‌اند، و تورات و انجیل نازل نشده مگر بعد از ایشان پس چگونه دعوا دارید که آنها یهود و یا نصرانی بودند؟! به آیات ذیل تأمل کنید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۵﴾ هَآأَنْتُمْ هَآؤِلَآءِ حَآجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۶﴾ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۷﴾ إِنَّ أَوَّلِي النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلدِّينِ أَتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۸﴾﴾ [آل عمران: ۶۵-۶۸]. «ای اهل کتاب! چرا در مورد ابراهیم مجادله می‌کنید حال آنکه تورات و انجیل نازل نشده مگر بعد از او، آیا نمی‌فهمید؟! *هان! شما درباره آنچه که به آن علم و آگاهی داشتید به مجادله پرداختید، پس چرا در مورد آنچه که به آن علم ندارید مجادله می‌کنید؟ حال آنکه الله می‌داند و شما نمی‌دانید. * ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه او بر حق، و تسلیم فرمان الله بود و از مشرکان نبود. * همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند، و (نیز) این پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند، و الله ولی و یاور مؤمنان است». پس کیست ظالمتر از آن که دستورات کتاب‌های آسمانی را مخفی و پنهان کند؟ از جمله مژده آمدن رسول اکرم ﷺ؟ بدون شک کسی از همچو انسانی ظالمتر نیست.

اهل کتاب به خوبی می‌دانستند که انبیاء ﷺ نه یهودی بودند و نه نصرانی، بلکه همه پیرو آئین اسلام بودند. لذا الله متعال اهل کتاب را بوسیله چندین آیات مورد سرزنش

قرار داده است که چرا حقیقت را پنهان می‌کنند؟ نه این، بلکه کاملاً خلاف آن را ادعا می‌کنند! در واقع ایشان با پنهان نمودن حقایق بر خود ظلم روا داشته‌اند. قتاده رحمته می‌فرماید: این گروه ظالم و ستمکار، اهل کتاب هستند که حقانیت اسلام را کتمان کردند در حالی که درست می‌دانستند که اسلام دین الله جل جلاله است، و به آئین تحریف شده یهودیت و نصرانیت روی آوردند. و رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را کتمان کردند، در حالی که درست می‌دانستند که او فرستاده برحق الله جل جلاله است، نه فقط کتمان حقایق، بلکه رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تکذیب نمودند. پس افسوس بر حال اهل کتاب که با همه پیغمبران الهی اعلان دشمنی نمودند و رسالات آسمانی را کتمان و تکذیب کردند.

پس الله جل جلاله از اعمال ناشایست و ننگین آنان غافل نیست و حتماً ایشان را در برابر این ظلم و ستم ننگین، عذاب مناسب خواهد داد.

از فواید این آیه:

۱- بیان دروغ یهود و نصاری و ابطال نمودن دعوی پوچ آنها که این انبیای نام برده شده بر ملت یهودیت و یا نصرانیت بودند، و بیان اینکه همه انبیاء بر آئین اسلام بمفهوم عامش بودند و همه تسلیم شده و منقاد الله اند.

۲- در فرموده الله متعال: ﴿ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ﴾ «آیا شما داناترید یا الله؟» رد محکمی است به همه کسانی که در شأن الله متعال و نام‌ها و صفاتش بدون علم، حرف می‌زنند، و عقل‌های ضعیف و محدود خود را در این باب داخل می‌سازند و می‌گویند: «این چیز از نگاه عقل بر الله متعال جایز است، بناء ما به آن قایل می‌باشیم، و این چیز از نگاه عقل بر الله متعال ممنوع است، بناء ما قایل به آن نیستیم» چنانکه فرقه معتزله و اشاعره همچو استدلال بی‌معنی و بی‌مورد می‌کنند، پس برای همه آنها گفته می‌شود: ﴿ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ﴾ آیا شما آنچه بر الله جایز، یا ممنوع، یا واجب است می‌دانید یا الله متعال خودش؟! واقعا این حجت محکم و جواب دندان شکنی است بر کسانی که عقل‌های خویش را در مورد ذات و اسماء و صفات الله جل جلاله حاکم مقرر می‌کنند.

۳- کتمان علم که در واقع کتمان شهادت است؛ جرمی بزرگ و ظلمی عظیم است. و البته این گناه یکی از اوصاف ویژه یهود و نصاری است که الله متعال در قرآن کریم بار بار بر آنها انکار کرده و بخاطر آن سرزنش شان نموده است.

۴- در فرموده الله متعال: ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ «و الله از آنچه انجام می دهید غافل نیست» سه فایده یاد شده است:

أ- اثبات صفات منفی - یعنی صفاتی که الله متعال آن را از خود نفی نموده و ذات پاکش را از آن منزّه داشته است، و صفات منفی متضمن اثبات کمال، ضد آن می باشد، یعنی وقتی از الله تعالی صفت غفلت نفی می شود، دلالت بر کمال آگاهی او تعالی می کند؛ همچنان وقتی از او تعالی صفت ظلم نفی می شود، دلالت بر کمال عدل او تعالی می کند.

ب- بیان معنی آگاهی الله متعال و وسعت علم او تعالی که از هیچ گفتار و کردار و رازهای ما غافل نیست، پس باید از مخالفت و نافرمانی او برحذر بود.

ج- اضافه عمل به عاملش «عما تعملون» دلالت بر آن می کند که انسان دارای قدرت و اختیار است، پس در این، ردی است بر طایفه جبریه که می گویند: هر انسانی بر عمل خود مجبور بوده و راجع به آن هیچ اختیاری ندارد.

﴿۱۴۱﴾ آنان امتی بودند که درگذشتند و رفتند و هیچ کس از دست آورد شخص دیگر مورد پرسش قرار نمی گیرد، بلکه هر کس جوابده و مسؤول دست آوردهای خود خواهد بود.

آری! پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با آن قدر و منزلتی که در نزد الله جَلَّ جَلَالُهُ دارند، پاداش عمل خویش را می گیرند. و شما تکذیب کنندگان و پنهان کنندگان حق و حقیقت؛ سزاوارترید که سزای اعمال ناشایستتان را بگیرید.

مردمان بی‌خرد خواهند گفت: چه چیز ایشان را از قبله‌شان که بر آن بودند برگرداند؟، بگو: مشرق و مغرب از آن‌الله است، هرکسی را که بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید. ﴿۱۴۲﴾

و اینگونه امت میانه قرارتان دادیم، تا بر مردم گواه بوده و پیامبر بر شما گواه باشد، و قبله‌ای را که بر آن بودی قرار ندادیم جز برای اینکه بدانیم آنکه را از پیامبر پیروی می‌کند از آنکه بر پاشنه‌هایش به عقب برمی‌گردد. و گرچه این جز بر کسانی که الله هدایت کرده دشوارست. و الله هرگز ایمان (نماز) تان را ضایع نمی‌کند، همانا الله نسبت به مردم رؤوف مهربانست. ﴿۱۴۳﴾

ما روی‌گرداندن تو را به سوی آسمان می‌بینیم (که در انتظار تغییر قبله هستی)، پس البته تو را به سوی قبله‌ای متوجه می‌سازیم که از آن خوشنود خواهی شد، پس به سوی مسجد الحرام روی بگردان و هرکجا که بودید روی خود را بدان سو بگردانید و همانا کسانی که کتاب داده شده‌اند، می‌دانند که آن حق و از جانب پروردگارشان است و الله از آنچه می‌کنند بی‌خبر نیست. ﴿۱۴۴﴾

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْنَاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۴۲﴾﴾

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴۳﴾

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۴﴾

﴿۱۴۲﴾ الله ﷻ به رسول اکرم ﷺ و مسلمانان خبر می‌دهد که در هنگام تغییر قبله از بیت المقدس به سوی مسجد الحرام، مردم کم عقل و خیره سر از یهود و منافقان این سخن را خواهند گفت: که چه چیزی مسلمانان را از قبله‌ای که به سوی آن نماز می‌خواندند به طرف مسجد الحرام برگرداند؟ الله در جواب این سخن کم خردان فرمود: مشرق و مغرب از آن الله است و به هر جهتی که بخواهد فرمان روی آوردن می‌دهد و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند و تغییر قبله از بیت المقدس به سوی مسجد الحرام نیز هدایتی از جانب الله متعال برای رسول اکرم ﷺ و همه مؤمنان است.

از فواید این آیه:

- ۱- اثبات وسعت علم الله تعالی به آنچه که در آینده رخ خواهد داد چنانکه فرمود: «مردمان بی‌خرد خواهند گفت».
- ۲- هر که بر حکم الله تعالی اعتراض نماید، وی نادان و بی‌خرد است.
- ۳- تحقق یافتن و به وقوع پیوستن خبر الهی، زیرا کفار در مورد تحویل قبله بر پیامبر ﷺ و مسلمانان اعتراض نمودند.
- ۴- تسلیت و دلداری پیامبر ﷺ و یارانش، و آن هنگامی که الله تعالی خبر داد که جز انسان‌های نادان و بی‌خرد کسی دیگر بر امر تحویل قبله اعتراض نمی‌کند.
- ۵- اثبات ملکیت و پادشاهی الله تعالی بر عموم کائنات و جهان ﴿لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾.
- ۶- اثبات مشیئت الله تعالی و اینکه هدایت بدست او تعالی است. ﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾.
- ۷- الله متعال این امت را مورد ستایش قرار داد، زیرا ایشانند که بر راه مستقیم قرار دارند و ایشان بودند که به فرمان الهی گردن نهادند و از بیت المقدس به سوی کعبه روی آوردند.

﴿۱۴۳﴾ و این چنین شما را امتی وسط قرار دادیم. وسط یعنی: برگزیده و میانه رو. تا در روز قیامت برای پیغمبران پیشین علیه امت‌هایشان گواهی بدهید که ایشان پیام الهی را که به تبلیغ آن مأمور شده بودند، به آنها رسانده‌اند. و تا رسول اکرم ﷺ برای شما امت مسلمه گواهی دهد که وی پیام الهی را به شما مسلمانان رسانده است. از ابو سعید

خدری رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: لَيْبِكَ وَسَعْدِيكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: هَلْ بَلَغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَالُ لِأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَغَكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ»^۱.

«نوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود، و می‌گوید: حاضر و آماده اجرای فرمان هستم ای پروردگار! پس الله متعال می‌فرماید: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گوید: بلی، سپس به قومش گفته می‌شود: آیا پیام الهی را به شما رسانده؟ می‌گویند: نزد ما هیچ بیم دهنده‌ای نیامده است. سپس الله متعال به نوح می‌گوید: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌فرماید: محمد صلی الله علیه و آله و امتش، پس امت محمد صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهند که نوح علیه السلام پیام الهی را ابلاغ کرده است».

و بیت المقدس را قبله شما قرار ندادیم مگر برای اینکه شما را امتحان کنیم تا هرگاه (جهت قبله را) به سوی کعبه برگردانیم؛ مؤمن پیرو را از مرتد کافر و منافق شناسایی کنیم. هرچند مسأله تحویل قبله کار دشواری است که ایمان آوردن به آن جز بر راه یافتگان راه حق که سینه‌هایشان به تصدیق رسول اکرم صلی الله علیه و آله فراخ شده، سخت و سنگین تمام می‌شود.

در سبب نزول این بخش آیه بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت نموده‌اند که قبل از تحویل قبله تعدادی از مسلمانان فوت کرده و عده‌ای هم به شهادت رسیده بودند و ما درباره نتیجه اعمال و عبادات‌شان با ابهام روبرو بودیم، پس ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ «خداوند هرگز ایمانتان را ضایع نمی‌گرداند»، نازل شد.

و الله متعال هرگز ایمان یعنی اعمال شما را ضایع نمی‌گرداند. یا اینکه مسلمانانی که تا وقت مرگشان به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند الله متعال نمازهایشان را پذیرفته است. و یا مراد این است که الله متعال مؤمنان را پس از تحویل قبله بر ایمانشان پایدار ساخته و شک و تردید را در دل‌هایشان راه نداده است چنانکه مردمان شکاک و متردد با

تحویل قبله، در شک افتادند و ایمانشان را ضایع کردند. و الله ﷻ بر مردم رحمت و رأفت بسیار دارد. رؤوف یعنی: رأفت بسیار دارد. و رأفت رحمت شدید را گویند.

از فواید این آیه:

۱- فضیلت امت محمدی؛ و آن هنگامی که الله تعالی ایشان را به روی آوردن بسوی کعبه، اولین خانه‌ای که برای مردم گذاشته شد هدایت کرد. از این جهت مسلمانان مورد حسادت شدید یهود قرار گرفتند. چون خوب می‌دانستند که تحویل قبله به امر الله تعالی صورت گرفته است.

۲- اعلان وسطی و میانه‌رو بودن این امت، و این خود فضیلتی است بر سایر امت‌ها. طوریکه در حدیث بالا ذکر شد که امت محمد ﷺ گواهی می‌دهند که نوح النبی پیام الهی را ابلاغ کرده است.

۳- عادل بودن این امت (تا بر مردم گواه باشید) و گواهی و شهادت جز از شخص عادل از کسی دیگر پذیرفته نمی‌شود.

۴- امت محمد در روز قیامت بر سائر امت‌ها گواهی خواهد داد. طوریکه در حدیث متفق علیه روایت شده که از نوح النبی سؤال می‌شود: چه کسی در حق تو گواهی می‌دهد؟ نوح می‌گوید: محمد ﷺ و امت وی بر امر من گواه هستند. آنگاه آنان گواهی می‌دهند که او (نوح النبی) پیام الهی را ابلاغ نموده است.

۵- همچنان پیامبر اکرم ﷺ در روز قیامت بر ما گواهی خواهد داد که این امت وسط و عادل است، یا اینکه بر ما گواه است که آن جناب دین الهی را ابلاغ نمود چنانکه در حجة الوداع فرمود: «همانا خون و مال شما و ناموس شما بر شما حرام است، همانگونه که امروز، روز حرام است، این شهر هم شهر حرام و این ماه هم ماه حرام است سپس فرمود: آیا وظیفه خود را به مردم ابلاغ نمودم؟ و دوبار این جمله را تکرار نمود»^۱.

۶- اثبات رسالت پیامبر اکرم ﷺ و اینکه ایشان آخرین پیامبران است زیرا (ال) در کلمه (الرسول) در اینجا برای عهد آمده است و مقصود از رسول محمد ﷺ است که پیامبری بعد از ایشان نیست.

۷- الله تعالی بندگانش را با احکام شرعی مورد امتحان قرار می‌دهد چه این امتحان در واجب شدن چیزی باشد و یا در حرام شدن و یا در منسوخ شدن حکمی.

لذا انسان باید متوجه باشد که الله متعال شاید او را در دادن مال و یا در فقر و بیچارگی امتحان کند، و یا هم با دادن علم او را امتحان کند تا معلوم گردد که آیا وی به آن عمل می‌کند؟ و آیا آن را به دیگران ابلاغ می‌کند؟ و مردم را بوسیله آن بسوی الله دعوت می‌دهد؟

۸- وجوب پیروی از پیامبر ﷺ ﴿لَتَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ﴾ «تا بدانیم چه کسی از پیامبر پیروی می‌کند»، طوری که صحابه کرام رضی الله عنهم دستورات پیامبر ﷺ را به مجرد شنیدن عملی می‌کردند، چنانکه در تحویل قبله بدون چون و چرا بسوی کعبه روی آوردند.

۹- الله متعال پاداش عمل کننده را هرگز ضایع نمی‌کند، عملی که بر اساس ایماننداری باشد چه عمل قلب باشد و چه عمل اعضاء چنانکه پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس اراده نماید که کار نیکی انجام دهد ولی آن را عملی نکند، الله تعالی برای او نزد خودش، یک نیکی کامل ثبت می‌کند»^۱.

۱۰- اثبات دو اسم از اسمای الله تعالی (الرؤوف) و (الرحیم) و آنچه از صفت رحمت و مهربانی را دربر دارد.

۱۱- رحمت الهی عام و شامل همه مردم است، کافر و مسلمان، و این همان رحمتی است که مردم جهان به وسیله آن زندگی کرده، نان و آب و لباس و خانه و غیره را بدست می‌آورند، اما رحمت خاص الهی تنها شامل حال مؤمنان است که توسط آن سعادت دنیوی و آخروی را بدست می‌آورند.

۱۲- عمل در ایمان داخل است ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ﴾ در تفسیر آن آمده که مراد از ایمان در اینجا نماز صحابه است که قبل از تغییر قبله آن را به سوی بیت المقدس خوانده بودند و این مذهب اهل سنت و جماعت است که عمل جزء ایمان است.

﴿۱۴۴﴾ ما نگرستن تو را بسوی آسمان می‌بینیم که با شوق و علاقه انتظار نزول فرمان تغییر قبله را می‌کشی. و اینک روی تو را به سوی قبله‌ای که آن را دوست داری می‌گردانیم پس در نمازت به جهت مسجد الحرام روی آور. و در هر جایی از زمین که باشید روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردانید. همانا اهل کتاب خوب می‌دانند که این تغییر قبله از سمت بیت المقدس بسوی کعبه به امر الله متعال انجام یافته است. گفتنی است که اهل کتاب موضوع آگاهی تغییر قبله رسول اکرم ﷺ و مسلمانان را، یا از جانب انبیای‌شان دریافته‌اند، یا این موضوع را در کتب آسمانی که بر ایشان فرود آمده بود، یافته‌اند. در صحیح بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَكَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ تَكُونَ قِبَلْتُهُ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَأَنَّهُ صَلَّى، أَوْ صَلَّىهَا، صَلَاةَ الْعَصْرِ وَصَلَّى مَعَهُ قَوْمٌ» فَخَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ صَلَّى مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى أَهْلِ الْمَسْجِدِ وَهُمْ رَاكِعُونَ، قَالَ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ، لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِبَلَ مَكَّةَ، فَدَارُوا كَمَا هُمْ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَكَانَ الَّذِي مَاتَ عَلَى الْقِبْلَةِ قَبْلَ أَنْ تُحَوَّلَ قِبَلَ الْبَيْتِ رَجُلًا قُتِلُوا، لَمْ نَدْرِ مَا نَقُولُ فِيهِمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«رسول اکرم ﷺ در آغاز هجرت به مدینه، به فرمان الهی شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌گزاردند، اما بسیار مشتاق آن بودند که کعبه قبله‌شان باشد. یادآور می‌شویم؛ اولین نمازی که رسول اکرم ﷺ به سوی کعبه خواندند، نماز عصر بود، و گروهی نیز با وی نماز گزاردند، و مردی از آنان که با رسول اکرم ﷺ این نماز را (در جماعت) خوانده بود، از مسجد بیرون آمد و در یکی از مساجد دیگر بر نمازگزارانی گذشت که در حال رکوع بودند، پس گفت: شهادت می‌دهم به الله که با رسول او ﷺ به

سوی کعبه نماز گزارده‌ام. در این هنگام آنها همچنان که در حال نماز بودند، به سوی کعبه چرخیدند». (یهود از تغییر قبله در تعجب افتادند، چون رسول اکرم ﷺ به سوی بیت المقدس، قبله اهل کتاب نماز می‌خواند ولی هنگامی که به سمت کعبه روی گرداند، یهودیان آن را انکار کردند و به طعنه زدن آغاز نمودند). برخی از مردمانی که قبل از تحویل قبله وفات کرده‌اند، نمی‌دانستیم که در مورد آنان چه بگوییم همان بود که این آیه نازل شد: «الله هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند، بی‌گمان که الله نسبت به مردم رؤوف و مهربان است».

نکته مهم: حدیث براء رضی الله عنه فوق الذکر دلیل واضح بر آن است که احادیث آحاد در احکام شرعی و عقاید اسلامی دلیل و حجت است.

متأسفانه بعضی معتقدند که عقیده جز بوسیله دلایل قطعی ثابت نمی‌گردد، خواه آیتی از آیات قرآن باشد و یا حدیث متواتری باشد که حقیقتاً به حد تواتر رسیده باشد و احتمال تأویل را نداشته باشد.

این سخن را گر چه بعضی از متقدمین علم کلام بیان کرده‌اند ولی بنا به دلایل متعدد مردود می‌باشد:

دلیل اول: این سخن یک کلام بدعی و جدید است و در شریعت اسلام هیچ اصل و مبنایی ندارد، در پرتو هدایت قرآن و توجیهاات سنت اثری از آن وجود ندارد و سلف صالح آن را ندانسته و نشناخته‌اند و از هیچ فردی از آنها این سخن نقل نشده است بلکه حتی به ذهن آنها نیز خطور نکرده است، و از جمله مسائل معلوم و ثابت شده در این صنف این است که: هر بدعتی در دین باطل و مردود است و نباید آن را پذیرفت.

دلیل دوم: این سخن عقیده‌ای را در ضمن خود دارد که لازمه آن ابطال صدها حدیث صحیحی است که از رسول اکرم ﷺ به اثبات رسیده است.

دلیل سوم: این سخن را نه تنها اصحاب نگفته‌اند بلکه مخالف آن چیزی است که آنها بر آن بوده‌اند، ما بصورت قطعی می‌دانیم که آنها به هر حدیثی که توسط فردی از آنها از رسول اکرم ﷺ روایت می‌شد اعتماد و یقین داشتند و هیچ‌کدام از آنها به دیگری که حدیث را از رسول اکرم ﷺ روایت می‌کرد نمی‌گفت خبر تو خبر واحد است و تا به

مرحله تواتر نرسد فایده علمی ندارد بلکه این فلسفه‌بافی که بعد از آنها به تعدادی از مسلمانان سرایت نموده را اصلاً نمی‌دانستند که باید در بین عقاید و احکام هنگام استناد به احادیث آحاد، فرق گذاشت.

دلیل چهارم: رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «بَلِّغُوا عَنِّي»^۱ «از طرف من به دیگران برسانید». و در روز عرفه در آن اجتماع بزرگ رو به اصحابش فرمود: «وَأَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَأَدَّيْتَ وَنَصَحْتَ». «شما در مورد من مورد سؤال قرار می‌گیرید، چه می‌گوئید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که شما ابلاغ کردید و وظیفه را انجام دادید و خیرخواهی و نصیحت کردید». آشکار و واضح است ابلاغ چیزی است که بوسیله آن بر مبلغ و گیرنده پیام حجت اقامه می‌گردد و به سبب آن علم ایجاد می‌شود بنابراین اگر بوسیله خبر واحد علم و آگاهی حاصل نشود تبلیغی که حجت به سبب آن بر بندگان برپا می‌گردد تحقق نمی‌یابد چون حجت تنها بوسیله چیزی که سبب ایجاد علم باشد حاصل می‌شود حال آنکه رسول اکرم ﷺ افرادی از اصحابش را به تنهایی برای ابلاغ پیام از جانب خویش به اطراف و اکناف ارسال می‌داشت و بوسیله آن حجت را بر کسانی که فرستاده‌اش را به نزد آنها مبعوث می‌داشت برپا می‌نمود.

دلیل پنجم: ما به صورت قطعی می‌دانیم که رسول اکرم ﷺ افرادی از اصحاب را به سرزمین‌های مختلف می‌فرستاد تا دینشان را به مردم بیاموزند چنانکه علی رضی الله عنه و معاذ رضی الله عنه و ابوموسی رضی الله عنه را در نوبت‌های جداگانه به یمن فرستاد؛ و به ایشان دستور داد که قبل از هر چیز عقیده توحید را به آنها ابلاغ گردانند و الله متعال را به آنها بشناسانند و آنچه را که لازم است الله به آن توصیف و یا از آن منزه گردد را به آنها تعلیم دهند، آنگاه آنچه را که الله واجب گردانیده است را به آنها ابلاغ نمایند و این همان چیزی است که به یقین معاذ رضی الله عنه انجام داد و این جریان یک دلیل قاطع بر اثبات عقیده بوسیله خبر واحد و اقامه

۱- صحیح بخاری (۳۴۶۱).

۲- صحیح مسلم (۱۲۱۸).

حجت بر مردم بوسیله آن است، چون اگر اینگونه نبود رسول اکرم ﷺ به فرستادن معاذ ﷺ به تنهایی اکتفا نمی نمود.

دلیل ششم: اکثریت مسلمانان مخصوصاً زمانی که هنوز حدیث جمع آوری و تدوین نشده بود تنها به شیوه آحاد حدیث را بیان می کردند و کسانی هم که حدیث را به طریق تواتر بیان می داشتند در هر زمان افراد اندکی بوده اند که به راه های متعدد حدیث و شمردن آن توجه می کردند و در هر مورد به عددی می رسیدند و آن را در حد تواتر قرار می دادند.

از فواید این آیه:

- ۱- اثبات صفت دیدن برای الله تعالی، و نگاه کردن او تعالی به مخلوقاتش.
- ۲- دیدن بسوی آسمان بی ادبی با ذات الله متعال نیست مگر در نماز؛ جائز نیست که شخص نمازگزار بطرف آسمان نگاه کند. انس ابن مالک ﷺ می فرماید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «چرا بعضی از مردم، در نماز به طرف آسمان نگاه می کنند؟» و در این باره، سخنان شدیدی بر زبان آورد تا جائیکه فرمود: «یا از این کار خود باز می آیند یا بینایی شان رבוده خواهد شد»^۱.
- ۳- اثبات علو و بلندی الله تعالی، زیرا پیامبر اکرم ﷺ روی خویش را بسوی آسمان می گرداند تا وحی الهی در مورد تغییر قبله از طرف آسمان فرود آید.
- ۴- پیامبر اکرم ﷺ دوست داشت که در نماز بسوی کعبه روی بگرداند، لذا بی صبرانه در انتظار امر الهی به تغیر قبله بود.
- ۵- وجوب روی گرداندن بسوی کعبه در نمازها، در هرکجای که مسلمان نماز می خواند، چه در بر و چه در بحر.
- ۶- روی یا چهره انسان نسبت به سایر اعضای بدن با شرف تر است.

۷- عظمت و حرمت این مسجد، آنگاه که حرام نامیده شد، چنان حرمت و عظمت بزرگ دارد که هرکسی داخل آن گردد در امن می باشد. و همچنان بر کسی که حج فرضی خود را ادا نکرده باشد لازم است با احرام وارد آن گردد. همچنان هر زنده جانی در این

۱- صحیح بخاری (۷۵۰).

دیار آمن است، صید و بی جان ساختن حیوانات و پرندگانش جایز نیست، حتی جمادات شهر مکه مانند درخت و بته در امن قرار دارند و قطع آنها جایز نیست.

۸- دین اسلام کعبه را رمز وحدت و یکپارچگی مسلمانان قرار داده، و مسلمانان از هرگوشه و کنار جهان، در نمازهایشان به کعبه روی می‌آوردند.

۹- نفی غفلت از ذات پاک الهی، این آیه نه تنها نفی غفلت از ذات الله را می‌رساند، بلکه کمال و وسعت و احاطه علم او تعالی را ثابت می‌کند.

۱۰- همچنان این آیه تهدیدی است برای لجبازان اهل کتاب، زیرا آنها حق را دانستند ولی از آن پیروی نکردند. همچنان مسلمانی که حق برایش ثابت می‌گردد ولی از آن پیروی نمی‌کند و به مذهب و گرایش خود تعصب می‌ورزد در این تهدید شامل است.

﴿وَلَيْنَ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَيْنَ آتَبَعْتَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٥﴾﴾

و اگر برای کسانی که کتاب به ایشان داده شده، هر دلیل و برهانی بیاوری از قبله تو پیروی نمی کنند، و نه تو پیروی کننده از قبله ی آنان هستی و نه برخی از آنان تابع قبله ی برخی دیگرند، و اگر پس از آگاهی و علمی که به تو رسید از خواسته هایشان پیروی کنی در این صورت تو از ستمکاران خواهی بود. ﴿١٤٥﴾

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤٦﴾

آن کسانی که کتاب را به ایشان داده ایم، او (محمد) را می شناسند همانگونه که فرزندان شان را می شناسند، و همانا قطعا گروهی از آنان حق را پنهان می کنند در حالی که می دانند. ﴿١٤٦﴾

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْذِبِينَ ﴿١٤٧﴾
وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٤٨﴾

حق (تنها) از سوی پروردگارت است، پس هرگز از شک کنندگان مباش. ﴿١٤٧﴾
و برای هر یک جهتی است که به آن روی می کند، پس برای انجام خوبی ها بشتابید. هر کجا که باشید الله همه شما را (گرد) می آورد، همانا الله بر هر چیزی توانا است. ﴿١٤٨﴾

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾

و از هر جا که بیرون شدی روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان و همانا آن حق است از جانب پروردگارت و الله از آنچه می کنید بی خبر نیست. ﴿١٤٩﴾

﴿۱۴۵﴾ یعنی هیچ دلیل و برهان و حجت و معجزه‌ای در آنان تأثیر نمی‌کند و به حق و قبله‌ای که رسول اکرم ﷺ به آن روی آورده است بر نمی‌گردند، اگر چه هرگونه حجت و برهان واضح برای ایشان آورده شود، زیرا اهل کتاب از روی دلیلی در نزدشان، یا شبهه‌ای که برای آنان پیش آمده باشد از پیروی حق سرباز نزدند؛ بلکه حق را از روی عناد و سرکشی ترک کردند در حالیکه به درستی می‌دانند که ایشان برحق نیستند. پس کسی که در چنین وضعی قرار داشته باشد، البته هیچ گاه از دلیل و برهان نفع نخواهد برد.

و تو ای محمد ﷺ پیرو قبله آنان نیستی. این فرموده الله متعال بخاطر دفع طمع و امیدهای اهل کتاب است که اگر رسول اکرم ﷺ دوباره به قبله سابق برگردد.

در حالی که ایشان از قبله یکدیگر پیروی نمی‌کنند زیرا یهود در نمازشان به بیت المقدس و نصارا به طرف طلوعگاه آفتاب روی می‌آورند. و اگر تو از قبله آنان پیروی کنی در حقیقت از هوی و هوسشان پیروی کرده‌ای، زیرا امر به روی آوردن به سوی کعبه متوجه اهل کتاب نیز بود و باید ایشان نیز مانند مسلمانان امر الله متعال را بدون چون و چرا عملی می‌نمودند، ولی چنین نکردند. بناء باقی ماندنشان بر قبله دیگر غیر از کعبه مشرفه دلیل بر پیروی‌شان از هوی و هوس‌های نفسانی‌شان است نه چیز دیگر.

از فواید این آیه:

۱- حرص پیامبر اکرم ﷺ به هدایت مردم، زیرا آن جناب بخاطر هدایت مردم از هر وسیله‌ای کار گرفت و حقائق را به اسالیب مختلف بیان نمود، لیکن خیره‌سران از آن سود نبردند.

۲- کافران اهل کتاب از قبله پیامبر اکرم ﷺ پیروی نکردند، پس وقتی چنان باشد دینش را از باب اولی نمی‌پذیرند زیرا روی آوردن به کعبه جزئی از دین است پس وقتی به آن کفر ورزیدند به همه دین کفر ورزیده‌اند.

۳- وجوب گردن نهادن به حق، آنگاه که با دلیل و برهان ثابت گردد.

۴- یهود و نصاری از قبله یکدیگر پیروی نمی‌کنند، و هر یکی خود را به حق و جانب مقابل را ناحق می‌داند، و یکدیگر را به گمراهی متهم می‌کنند، لیکن در برابر اسلام و مسلمانان همدست و یکدست هستند، چنانکه الله تعالی در آیه‌ی ۵۱ سوره المائده

می‌فرماید: «ای مؤمنان، یهود و نصاری را دوستان [خویش] مگیرید. آنان دوستان یکدیگرند و هر کس از شما آنان را دوست گیرد، به راستی که خود از آنان است. بی‌گمان الله گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

۵- ظلم و عدل به ذات شخص ارتباط ندارد، هرکسی در مقابل حق قرار بگیرد ظالم و غیر عادل شمرده می‌شود، هرچند نسب و منصب والایی داشته باشد.

۶- این آیه به مسلمانان هشدار می‌دهد که از هوی و هوس دشمنان اسلام پیروی نکنند، و بر علمای امت است که مسلمانان را از پیروی هوای دشمنان اسلام بر حذر دارند چونکه هوا پرستی و پیروی از هواپرستان ظلم آشکار است.

﴿۱۴۶﴾ یعنی اهل کتاب محمد ﷺ و نبوتش را درست می‌شناسند چنانکه فرزندانشان را می‌شناسند، زیرا بیشترین شناخت نسبت به انسان را والدین وی می‌دانند چون از کودکی تا بزرگسالی زیر نظر و رعایت آنان می‌باشد. و گروهی از ایشان دیده و دانسته حق را پنهان می‌کنند، این گروه دانشمندان گمراه اهل کتابند که از اوصاف پیامبر اکرم ﷺ باخبرند، نه آن گروهی که به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آوردند مانند عبدالله بن سلام و یارانش.

از فواید این آیه:

۱- اهل کتاب پیامبر اکرم ﷺ را بسیار خوب به تمام معنی می‌شناختند چون در کتاب‌های پیشین از صفات ایشان ذکر بعمل آمده بود، طوریکه الله تعالی در سوره الاعراف آیه ۱۵۷ خبر می‌دهد: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۵۷﴾» کسانی که از رسولی پیروی می‌کنند که پیامبر درس ناخوانده‌ای است که نام او را نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می‌یابند. آنان را به [کارهای] پسندیده فرمان می‌دهد و آنان را از [کارهای] ناپسند باز می‌دارد. و پاکیزه‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و ناپاکیزه‌ها را بر آنان حرام می‌شمارد و بار گرانشان و قید [و بند]‌هایی را که

بر [عهده] آنان بود، از [دوش] شان بر می‌دارد. پس آنان که به او ایمان آوردند و او را گرامی داشتند و او را یاری دادند و از نوری که با او فرو فرستاده شده است پیروی کردند، آنانند که رستگارند».

۲- اهل کتاب بدون هیچ دلیل و برهانی رسالت پیامبر اکرم ﷺ را انکار نمودند، لذا نزد الله تعالی هیچ گونه عذری ندارند، و حجت بر ایشان قائم گردید، زیرا صفات پیامبر اکرم ﷺ در کتاب‌هایشان ذکر شده و او را چنان می‌شناسند طوریکه فرزندان خویش را می‌شناسند.

۳- کتمان حق همه طوائف اهل کتاب را در بر نمی‌گیرد، بلکه برخی از ایشان هستند که حق را کتمان نمی‌کنند، مانند نجاشی از نصاری، و عبدالله بن سلام از یهود، که ایمان آوردند و از حق پیروی کردند.

۴- شدت نکوهش کتمان نمودن حق و زشتی این صفت، زیرا کسی که دانسته حق را کتمان و پنهان می‌کند، بدون شک وی ظالم و لجوج است و این صفت بدتر از کسی است که در دانستن حق متردد بوده و آنرا کتمان می‌کند.

﴿۱۴۷﴾ یعنی حق همان چیزی است که از جانب پروردگارت نازل شده است، نه آنچه که اهل کتاب به تو خبر داده‌اند. پس هرگز از تردید کنندگان مباش، لذا وقتی الله متعال پیامبرش را از شک و تردید در مورد قبله و غیر آن نهی می‌کند، دیگران به پرهیز از این شک و تردید سزاوارترند.

گفتنی است که شک و دودلی در اموری که ایمان به آنها واجب است، موجب نابودی ایمان می‌شود و سعی در از بین بردن آن، از واجبات است.

از فوائد این آیه:

۱- هر آنچه از جانب الله متعال است حق می‌باشد، پس وقتی حق از جانب الله است، ایمان آوردن به آن واجب است و نباید انسان در پذیرش آن متردد و مشکوک باشد.

۲- هر آنچه خلاف اوامر الهی باشد باطل است، چنانکه در سوره یونس آیت ۳۲ می‌فرماید: ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ﴾ ﴿۳۲﴾

«آری، این است الله، پروردگار راستین شما. و پس از حقّ جز گمراهی [دیگر] چیست؟ پس [از حق] به کجا برگردانده می‌شوید؟».

۳- این آیه تقویّتی است برای پیامبر اکرم ﷺ در برداشت رسالتی که به او سپرده شده، هر چند اهل کتاب آن را کتمان کنند، زیرا انسان بشر است و امکان می‌رود که با انکار مردم و کتمان حق شبهه‌ای برای او ایجاد گردد اگرچه این امر از پیامبر اکرم ﷺ بعید است با آن هم الله تعالی فرمود: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾. «حق از جانب پروردگار توست».

۴- عنایت الله تعالی بر پیامبر ﷺ آنگاه که ایشان را به ربوبیت خاص خود نسبت داد

﴿مِنْ رَبِّكَ﴾.

۵- شک منافی ایمان است، شاید آن جناب از چیزی نهی گردد که وقوع آن مستحیل باشد، و امکان ندارد که پیامبر اکرم ﷺ از شک کنندگان باشد.

۶- انسان باید از ح پیروی کند در هر جا و با هر کسی باشد، و نباید کثرت مخالفان وی را فریب دهد.

﴿۱۴۸﴾ یعنی برای اهل هر دینی جهتی است یعنی قبله‌ای است چه به حق یا به باطل، یا مراد این است که ای امت محمد ﷺ! برای هر یک از شما قبله‌ای است که به آن روی می‌آورید و نمازتان را ادا می‌کنید؛ از شرق یا غرب، یا شمال یا جنوب زیرا هر منطقه از نگاه جهت، قبله خاصی برای خودش دارد. پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی بگیرید و به سوی آنچه که الله متعال شما را امر نموده است بشتابید، از جمله روی آوردن به سوی مسجد الحرام و روی آوردن به سوی هر آن چیزی که مصداق خیر به حساب می‌آید و به سوی ادای نماز در اول وقت آن. و هر جایی باشید الله متعال شما را برای مکافات یا مجازات جمع خواهد کرد چنانکه نماز شما در جهت‌های مختلف بطور منظم و منسق مانند این است همه آنها به سوی جهت واحدی است و یقیناً الله متعال به همه چیز و کاری قادر است، از جمله جمع کردن شما در روز قیامت در یک عرصه.

از فواید این آیه:

۱- وجوب سبقت جستن در اعمال خیر و نیک.

۲- اوامر الهی دلالت بر عملی نمودن فوری آن می‌کند، و سبقت جستن در خیر جز با مبادرت ورزیدن در انجام آن امکان پذیر نیست.

۳- احاطه داشتن الله تعالی بر خلق در هر جای که باشند.

۴- در این آیه اشاره به بعث و دوباره زنده شدن است، زیرا جمع کردن و گردآوردن مردم در روز قیامت می‌باشد.

۵- اثبات قدرت الله تعالی بر عامه مخلوقات، چنانکه فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ و فرموده او تعالی در سوره فاطر آیت ۴۴: ﴿أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾ «آیا در زمین نگشته‌اند تا بنگرند که سرانجام پیشینیان‌شان چگونه شد، حال آنکه آنان نیرومندتر از اینان بودند. و الله [چنان] نیست که چیزی در آسمان‌ها و در زمین او را ناتوان سازد. بی گمان او دانای تواناست.»

﴿۱۴۹﴾ و به هر جهت بیرون رفتی در نماز به سوی مسجد الحرام روی کن و این فرمان حق است از جانب پروردگارت و الله متعال از آنچه شما انجام می‌دهید غافل نیست و شما را در برابر کردارتان پاداش می‌دهد.

از فواید این آیه:

۱- تکرار امر مهم بخاطر تثبیت و پایداری بر آن است و هر قدر امر تکرار گردد به همان اندازه دلالت بر محکم و ثابت بودن آن می‌کند و تغیر قبله نیز امری بزرگ و مهم و دارای شأن عظیم بود، به همین خاطر وقتی قبله تغیر کرد برخی از مردمان از ایمان محروم شدند.

۲- اثبات حرمت مسجد الحرام و تعظیم آن، نه تنها مسجد الحرام محترم و معظم است بلکه ما حول آن نیز از این فضیلت برخوردار است تا جایی که درختان بی‌روح و احساس نیز در امن قرار دارند. از این جهت پیامبر اکرم ﷺ از قطع درختان بلد الحرام منع نموده: «مکه جایی است که الله متعال آن را حرام قرار داده است، نه مردم. پس هر کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، در آن خون ریزی نکند و درختی را قطع ننماید. اگر

کسی بخود اجازه دهد و چنین کاری کند و بگوید که پیامبر ﷺ کرده است، به او بگوید: الله تعالی فقط به پیامبرش ﷺ آنهم در بخشی از روز، چنین اجازه‌ای داده نه به شما. از امروز، حرمت آن، مانند دیروز می‌باشد. (آنچه را گفتم) حاضران باید به غائبان، ابلاغ کنند^۱.

۳- اثبات کمال علم الهی و اشراف و مراقبت او تعالی بر همه خلق.

۴- نسبت دادن عمل به خود انسان (عما تعملون) و این ردی است بر فرقه جبریه که ادعا دارند اینکه بنده در کارش ملزم و ناگزیر و مجبور است، و در آن هیچ خواست و قدرت و توانی ندارد، در حالی که الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶]. «الله هیچ کس را جز [به اندازه] توانش مکلف نمی‌سازد. [هر کس] آنچه [از کارهای نیک] که انجام دهد، به سود اوست و [هر] آنچه [از گناهان] که به قصد [مرتکب شود به زیان اوست]». و عقل و واقعیت نیز تأیید می‌کند که انسان مخلوقی دارای اراده است، و هر انسانی فرق بین کارهای اختیاری را که با خواست خود آنها را انجام می‌دهد، مانند: خوردن، آشامیدن، فروختن، خریدن، و نیز کارهایی که بدون خواست او انجام می‌پذیرد، مانند: لرزش از تب و مریضی، و پایین افتادن از پشت بام را می‌داند؛ پس او در کارهای نوع اول، انجام دهنده‌ای است که با خواست خود و بدون هیچ جبری، آن کار را اختیار می‌کند و در کارهای نوع دوم مختار نیست، و در آنچه که بر وی روی می‌دهد، اراده کننده نمی‌باشد.

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^(۱۵۰)

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^(۱۵۱)

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾^(۱۵۲)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^(۱۵۳)

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ﴾^(۱۵۴)

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^(۱۵۵)

و از هر جا که بیرون آمدی روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا که بودید رویتان به سوی آن کنید تا مردم بر شما حجتی نداشته باشند، مگر کسانی از آنان که ستمگرند پس از آنان نترسید و از من بترسید تا نعمتم را بر شما کامل گردانم، و تا هدایت شوید. ﴿۱۵۰﴾

همانگونه که پیامبری از خودتان به میاتتان فرستادیم تا آیاتمان را بر شما بخواند و شما را پاکیزه گرداند. و به شما کتاب و حکمت می آموزد و آنچه را که نمی دانستید به شما می آموزد. ﴿۱۵۱﴾

پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم و شکر مرا به جا آورید و ناسپاسی ام نکنید. ﴿۱۵۲﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! از شکیبایی و نماز یاری بجوئید که الله با صبر کنندگان است. ﴿۱۵۳﴾

و کسانی را که در راه الله کشته می شوند مرده نخوانید. بلکه آنان زنده اند ولی شما نمی دانید. ﴿۱۵۴﴾

و قطعاً شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش مالها و جانها و میوهها آزمایش می کنیم. و مژده بده به صبرکنندگان. ﴿۱۵۵﴾

﴿۱۵۰﴾ در سفرها؛ یعنی در هر جا که بودی؛ در خشکی یا بحر روی خود را به سوی قبله بگردان. و تکرار امر بخاطر اهتمام و عنایت در مورد قبله است. یا اینکه هرگاه نماز خواندی روی خود را به سمت کعبه بگردان، سپس فرمود: ای جماعت‌های مسلمان در سایر نقاط جهان و در مساجد مدینه و سایر مساجد جهان! هرکجا که بودید روی‌هایتان را به سمت کعبه بگردانید، تا یهودیان بر شما حجتی نداشته باشند، زیرا یهودیان می‌گفتند: محمد ﷺ در قبله ما با ما موافقت و همراهی می‌کند و نزدیک است که در دین ما نیز با ما موافقت نماید. حجت بمعنای محاججه یعنی مخاصمه و مجادله است. الله متعال آن را حجت نامید و سپس به فساد آن حکم کرد؛ زیرا از ظالم سر زده بود، از این جهت فرمود غیر از ظالمان و آنان مشرکان عربند که به شما احتجاج خواهند ورزید و خواهند گفت: که محمد ﷺ در دین خود حیران و سرگردان شده و به قبله ما روی نمی‌آورد مگر به این دلیل که ما نسبت به او راه یافته‌تر هستیم و چنانکه به قبله ما روی آورد، به زودی به دین ما نیز برخواهد گشت. قتاده رحمته فرموده است: مراد از ظالمان اهل کتابند که چون الله متعال پیامبرش را بسوی کعبه برگرداند، گفتند: این مرد بسوی خانه پدری و دین قومش مشتاق گشته است. و سایر سخنانی که جز از بت پرست یا یهودی یا منافق صادر نمی‌شود. سپس می‌فرماید: پس از آنان نترسید یعنی از طعنه‌ها و انتقادات آنان نترسید زیرا این طعنه‌ها و انتقادات بی‌اساس و بی‌حاصل است و به شما زیانی نمی‌رساند و تنها از من بترسید زیرا من سزاوار آن هستم که از من بترسید. و قبله را بخاطر این به شما شناساندم تا نعمت خود را بر شما تمام کنم. و یقیناً هدایت به سوی قبله اتمام نعمت الهی است، زیرا موجب آن می‌شود تا شریعت شما مستقل و کامل گردد. و تا به سوی حقی که دیگران از آن منحرف شده‌اند هدایت شوید.

از فواید این آیه:

- ۱- تکرار امر بر اهمیت مأمور به دلالت می‌کند.
- ۲- نادیده گرفتن و بی‌اهمیت بودن ملامت ملامت‌کنندگان در حق.
- ۳- بر مسلمان لازم است در رد نمودن شبهاتی که دشمنان اسلام آن را مطرح می‌کنند

سعی ورزد.

۴- وجوب عملی نمودن شریعت و قانون الهی در زندگی، و نباید مسلمان از بدگویی و ملامت کردن دشمنان اسلام هراسی داشته باشد.

۵- مسلمان باید تنها از الله بهراسد، زیرا تنها اوتعالی است که نفع و ضرر را در اختیار دارد.

۶- ابراز نعمت‌های فراوان الهی بر این امت، و فضل و احسان او و اتمام این همه نعمت‌ها بر ایشان.

۷- تنفیذ اوامر الهی و هراس داشتن از اوتعالی سبب هدایت بنده می‌گردد، و هدایت بر دو قسم است: هدایت علمی که الله تعالی درهای علم و معرفت را بر بنده می‌گشاید که بوسیله آن در امور دنیوی و اخروی استفاده می‌کند. و هدایت عملی که همانا عمل کردن به علمی است که آن را آموخته است. و این همان غایت و هدف والای مسلمان است.

﴿۱۵۱﴾ در این جا اشاره به نعمت قبله است همانند نعمت رسالت که بر این امت ارزانی داشت. و بعضی گفته‌اند: معنای کلام بنا بر تقدیم و تأخیر دو آیه (۱۵۱ و ۱۵۲) می‌باشد، یعنی: پس مرا یاد کنید چنانکه پیامبری از خودتان را در میانتان فرستادم که به شما حکمت یعنی سنت مطهر و آنچه را نمی‌دانستید می‌آموزد. چون مسلمانان قبل از اسلام نادان بودند، پس به وسیله رسالت محمدی از آن حالت بیرون آمدند و از داناترین و بهترین مردم جهان گشتند.

از فواید این آیه:

۱- از اتمام نعمت الله تعالی بر بندگانش فرستادن محمد ﷺ به عنوان رسول و نبی است تا شریعت الهی را به مردم ابلاغ و بیان نماید، و بدون شک آن جناب همه امور را برای مردم بیان نمودند طوریکه ابوذر رضی الله عنه فرمود: «پیامبر اکرم درحالی ما را گذاشته و از دنیا رحلت کردند که هیچ پرنده‌ای در هوا پرواز نمی‌کرد مگر اینکه ما را در مورد آن آگاه ساخته بود»^۱.

- ۲- قریش باید از اولین کسانی می‌بودند که به پیامبر اکرم ایمان آوردند، چون ایشان را خوب می‌شناختند و از نسب و صدق و امانت داری آن جناب کاملاً آگاهی داشتند.
- ۳- پیامبر اکرم ﷺ همه آنچه را که الله تعالی به او وحی کرد به وجه احسن ابلاغ نمود. و معنای ﴿يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا﴾ «آیات ما را بر شما تلاوت می‌کند». همین است که هر آنچه بر پیامبر ﷺ نازل گردید آن را برای مردم تلاوت و تبلیغ نمود.
- ۴- شریعتی که پیامبر اکرم ﷺ آن را از نزد الله آورده است همه تزکیه و پاکسازی نفوس انسانی است.
- ۵- وظیفه رسول کریم ﷺ تعلیم دادن کتاب و حکمت به مردم است.
- ۶- این آیه رد بر تأویل کنندگان اسماء و صفات الهی است، چون اگر تأویل از علم و حکمت بود حتماً پیامبر اکرم ﷺ آن را به مردم ابلاغ می‌کرد.
- ۷- رسول اکرم ﷺ همه معانی آیات قرآن را به امت فهماند، و اگر احیاناً برای صحابه اشکالی پیش می‌آمد از پیامبر اکرم ﷺ می‌پرسیدند و چنین امری کمتر واقع می‌شد چون که قرآن به زبان خودشان نازل گردیده است.
- ۸- اشمال شریعت اسلامی بر حکمت در همه جوانب زندگی بشر.
- ۹- اصل در انسان جهل است تا اینکه یاد بیگیرد و بداند ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ «و به شما چیزی را که نمی‌دانستید می‌آموزد» و این خود دلالت بر نقص و کمبود انسان می‌کند.
- ۱۰- از فضل و کرم الهی است که آنچه را نمی‌دانستیم به ما آموخت، بلکه الله متعال آنچه مورد نیاز مخلوقات است به آنها آموخته است، حتی به زنده‌جان‌ها راه و روش زندگی، سیر و سفر و نقل و انتقال و طرز تهیه نمودن غذا برای خود و جوجه‌هایشان را آموخته است.
- ﴿۱۵۲﴾ یعنی: مرا به طاعت یاد کنید تا من شما را به پاداش و مغفرت یاد کنم. برخی از سلف فرموده‌اند: کسی که مرا در حالی یاد می‌کند که مطیع و فرمانبردار است، پس بر من سزاوار است که او را به مغفرت خود یاد کنم. و در حدیث قدسی آمده است که الله

عزوجل می فرماید: «يَا اٰنَبَا اٰدَمَ، اِنْ ذَكَرْتَنِي فِي نَفْسِكَ ذَكَرْتُكَ فِي نَفْسِي، وَاِنْ ذَكَرْتَنِي فِي مَلَاٍّ ذَكَرْتُكَ فِي مَلَاٍّ مِنَ الْمَلَاِئِكَةِ، اَوْ فِي مَلَاٍّ خَيْرٍ مِنْهُمْ»^۱.

«ای بنی آدم! اگر مرا نزد خود یاد کنی، من نیز تو را نزد خود یاد می کنم و اگر مرا در محضر جماعتی یاد کنی، من تو را در حضور جماعتی از فرشتگان یا جماعتی بهتر از آنان یاد می کنم».

شکر عبارت از شناخت نعمت دهنده و سخن گفتن از آن است. و کفران در این جا پوشیدن نعمت الهی است. پیامبر ﷺ می فرماید: «اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ اَنْ يَّرَىٰ اَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلٰى عَبْدِهِ»^۲.

«الله متعال دوست دارد که اثر نعمتش را بر بنده اش ببیند».

تنبیه: آیا ذکر الله متعال بصورت جهری و دسته جمعی جایز است؟

این چنین ذکر خواندن (بصورت جهری و دسته جمعی) بدعت می باشد و اصلی در دین ندارد و ثابت نشده است که پیامبر ﷺ و خلفای راشدین و دیگر اصحاب و تابعین با چنین روشی ذکر کرده باشند، پس این نوع ذکر گفتن بدعت در دین و از منکرات است. گفتن اذکار بصورت جهری و دسته جمعی در سنت مطهر وارد نشده است.

عمرو بن سلمه رضی الله عنه نقل می کند: «ما قبل از نماز صبح بر در عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نشستیم، وقتی که بیرون می آمد، با او به مسجد می رفتیم. ابو موسی اشعری رضی الله عنه پیش ما آمد و فرمود: آیا هنوز ابو عبدالرحمن (عبدالله بن مسعود رضی الله عنه) بیرون نیامده است؟ گفتیم: نه. پس با ما نشست تا اینکه (عبدالله بن مسعود رضی الله عنه) بیرون آمد. وقتی که بیرون آمد، همه ما برخاستیم و با او رفتیم. ابو موسی اشعری رضی الله عنه فرمود: ای ابو عبدالرحمن! چند لحظه ی پیش چیزی را در مسجد دیدم که آن را نپسندیدم ولی به حمد و سپاس الله چیزی جز خیر و نیکی ندیدم. ابو عبدالرحمن فرمود: آن چه بود؟ فرمود: اگر زنده بمانیم خواهید دید. فرمود: مردم را در مسجد دیدم که حلقه هایی را تشکیل داده بودند و منتظر

۱- مسند احمد (۱۲۴۰۵) و صحیح الجامع (۴۳۳۷).

۲- سنن ترمذی (۲۸۱۹) سلسله احادیث صحیحه (۱۲۹۰).

نماز بودند. در هر حلقه مردی وجود داشت که سنگریزه‌هایی در دست داشت و می‌گفت: صد بار تکبیر بگوئید، و مردم صد بار تکبیر می‌گفتند. (آن مرد) می‌گفت: صد بار تهلیل بگوئید و مردم صد بار تهلیل می‌گفتند. می‌گفت: صد بار تسبیح بگوئید، و مردم صد بار تسبیح می‌گفتند. (ابو عبد الرحمن رضی الله عنه) فرمود: به آنها چه گفتی؟ (ابو موسی اشعری رضی الله عنه) فرمود: به آنها چیزی نگفتم و منتظر نظر و دستور شما بودم. (ابو عبد الرحمن رضی الله عنه) فرمود: چرا به آنان دستور ندادی که گناهانشان را بشمارند و چرا برایشان تضمین نکردی که حسناتشان ضایع نمی‌شود؟ سپس (ابو عبد الرحمن رضی الله عنه) به راه افتاد و ما هم با او به راه افتادیم تا اینکه به یکی از این حلقه‌ها رسید و توقف کرد و فرمود: این چه چیزی است که من می‌بینم شما انجام می‌دهید؟ گفتند: ای ابو عبد الرحمن! اینها سنگریزه‌هایی هستند که با آنها تکبیر و تهلیل و تسبیح‌های خود را می‌شماریم. (ابو عبد الرحمن رضی الله عنه) فرمود: گناهانتان را بشمارید که من برایتان تضمین می‌کنم که هیچ یک از حسناتتان ضایع نمی‌شود. وای بر شما ای امت محمد! هلاک و نابودی شما چقدر سریع است. هنوز اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در میان شما وجود دارند و لباس‌های پیامبر صلی الله علیه و آله فرسوده نشده و ظرف‌هایشان نشکسته (که شما دست به چنین کارهایی می‌زنید). قسم به ذاتی که جان من در دست او است یا شما آیینی را بهتر از آیین محمد صلی الله علیه و آله برگزیده‌اید و یا این که دری را برای گمراهی باز کرده‌اید. گفتند: ای ابو عبد الرحمن! به الله قسم بجز خیر و نیکی قصد دیگری نداشتیم. (ابو عبد الرحمن رضی الله عنه) فرمود: چه بسیارند کسانی که قصد خیر و نیکی می‌کنند ولی به آن نمی‌رسند، رسول الله صلی الله علیه و آله به ما فرموده است: «أن قوماً یقروون القرآن لا یجاوز تراقیهم».

«مردمانی هستند که قرآن را می‌خوانند ولی از گلوگاه‌هایشان تجاوز نمی‌کند».

به الله قسم می‌خورم که شاید بیشتر شما جزو آنان باشید. سپس (ابو عبدالرحمن رضی الله عنه) از آنان روی گردانید و رفت. عمرو بن سلمه رضی الله عنه گفته است: «اکثر اهل این حلقه‌ها را دیدم که در جنگ نهروان به همراه خوارج بر علیه ما می‌جنگیدند»^۱.

از فواید این آیه:

۱- وجوب ذکر الله متعال، چنانکه در این آیه امر فرموده است، و بر مسلمان است در هر مجلسی که می‌نشیند و یا از آن برمی‌خیزد، الله را یاد کند. رسول کریم صلی الله علیه و آله در این مورد می‌فرماید: «هرکس در جایی بنشیند و آنجا، الله را یاد نکند، از طرف الله بر او زیان وارد خواهد شد، و هرکس به پهلو بخوابد و الله را یاد نکند، برای این غفلت هم از جانب الله زیان خواهد دید»^۲.

۲- هر کسی الله تعالی را یاد کند، او تعالی نیز او را یاد می‌کند، طوریکه در حدیث قدسی می‌فرماید: «هرکس مرا نزد خود یاد کند، من هم او را نزد خود یاد می‌کنم، و هرکس مرا (الله تعالی) در حضور جمع یاد کند، من هم در میان جمع بهتری از آن جمع از او یاد می‌کنم»^۳.

۳- ذکر الله تعالی با قلب و جوارح و زبان صورت می‌گیرد، ولی اصل ذکر با قلب است؛ چنانکه الله تعالی در سورة الکهف آیت ۲۸ می‌فرماید: «و از کسی فرمان مبر که ما دل او را از یاد خویش غافل ساخته‌ایم و از هوای [نفس] خود پیروی کرده است» و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف می‌فرماید: آگاه باشید که در بدن پارچه گوشتی است که وقتی بر صلاح باشد، همه بدن بر صلاح است، و وقتی فاسد شد همه بدن فاسد می‌شود، آن پارچه گوشت؛ دل است»^۴.

۱- سنن دارمی (۲۱۰) این روایت با جمع طرقتش صحیح است، نگا: سلسله احادیث صحیحیه از البانی (۲۰۰۵).

۲- سنن ابو داود (۵۰۵۹) و صحیح الجامع از البانی (۲۲۰۳).

۳- متفق علیه.

۴- متفق علیه.

پس ذکر الله تعالی با زبان و جوارح، بدون ذکر قلب ناقص است مانند جسدی بدون روح.

۴- صفت ذکر با قلب این است که انسان در نشانه‌های قدرت الهی تفکر کند و او تعالی را تعظیم نموده دوست بدارد و بسوی او رجوع و انابت داشته باشد، و تنها از او بترسد و تنها به او امید داشته باشد و تنها بر او توکل کند و... .

۵- وجوب شکرگزاری الله تعالی، شکر کردن با قلب و زبان و جوارح صورت می‌گیرد. شکر کردن با قلب این است که انسان قلبا باور داشته باشد که همه نعمت‌ها را الله تعالی به او عطا فرموده و باید او تعالی را دوست داشته باشد.

اما شکر با زبان این است که انسان از نعمت‌های الهی که بر وی ارزانی نموده سخن گوید، نه از روی فخر فروشی بلکه از روی شکرگزاری، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱]، «و اما نعمتهای پروردگارت را بازگو کن (و از آنها سخن بگو)» و رسول کریم ﷺ فرموده است: «من در روز قیامت سرور فرزندان آدم هستم و فخر فروشی نمی‌کنم...»^۱.

اما شکر با جوارح این است که انسان اوامر الهی اعم از فرائض و واجبات و سنت‌ها و مستحبات را بجا آورد.

۶- شکرگزاری طاعتی از طاعات است، پس باید مقرون با اخلاص باشد، چنانکه در سوره البینه می‌فرماید: «و فرمان نیافتند جز آنکه الله را- در حالی که پرستش را برای او خالص ساخته‌اند با پاکدلی بیرستند».

۷- تحریم کفران نعمت، الله متعال دارد که اثر نعمت خویش را در بنده ببیند، لذا وقتی الله بر بنده نعمتی را ارزانی داشت باید آن نعمت را ظاهر سازد و کتمان نکند، همچنین وقتی الله متعال بر بنده علمی و دانایی را ارزانی می‌دارد باید آن را ظاهر سازد و به مردم ابلاغ نماید و بر خود نیز آن را عملی نماید تا آنچه از علم و معرفت به او داده شده، در اعمال و سلوک او ظاهر گردد.

۱- سنن ابن ماجه (۴۳۰۸) و مسند احمد (۲۵۴۶) با تصحیح البانی در مشکاة المصابیح (۵۷۴۱).

﴿۱۵۳﴾ یعنی به صبر و نماز بر انجام دادن اوامر و دفع دشواریهایی که بر شما پیش می‌آید یاری بجوید. و الله با صابران است زیرا ایشان را به اهداف و مقاصدشان می‌رساند.

صبر به سه دسته تقسیم می‌گردد:

اول: صبر بر مصایب ناملایمت‌ها؛ چنانکه الله متعال در آیت ۱۵۵ سوره بقره فرموده است: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ﴾ «و البته به تأکید شما را با چیزهایی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهش مالها و جانها و میوه‌ها می‌آزماییم».

دوم: صبر بر طاعت است؛ یعنی انسان در مقابل امتثال اوامر الهی صبور و بردبار باشد. صبر بر طاعت، گاهی به مراحل می‌رسد که از صبر بر گرفتاری‌های دنیوی سخت‌تر است، بطور مثال امر به معروف و نهی از منکر گاهی به جایی می‌رسد که مشکلات به وجود می‌آورد و اجرایش شجاعت و جرئت و صبر می‌خواهد.

سوم: صبر بر معصیت و گناه است که انسان در برابر حرام ایستادگی کند و بگوید چون حرام است من انجام نمی‌دهم. این حرام ممکن است مال باشد یا شهوات نفسانی، مقام و ریاست^۱.

از فواید این آیه:

- ۱- فضیلت ایمان داری و اینکه از بهترین اوصاف انسان بشمار می‌رود چنانکه الله تعالی ایشان را مورد خطاب قرار می‌دهد (ای کسانی که ایمان آورده‌اند)
- ۲- ارشاد بندگان به استعانت جستن به نماز.
- ۳- بیان آثار نیک نماز و اینکه بنده را در امورش کمک می‌کند.

۱- صبر بر نعمتها نیز وجود دارد و آن این است که انسان آنها را در راه رضای الله استفاده کرده شکر آنها را به جا آورد. (مصحح)

۴- جواز استعانت جستن به غیر الله در اموری که در توان بنده است، طوریکه در حدیث آمده: «و مردی را در بار کردن متاعش یاری می‌کنی یا خودش را بر آن سوار می‌کنی صدقه است»^۱.

۵- استعانت جستن به نماز از مقتضای ایمان است.

۶- فضیلت استعانت جستن به صبر، زیرا صبر و شکیبایی است که انسان را به هنگام سختی‌ها و دشواری‌ها کمک می‌کند، بلکه وی را نشاط می‌بخشد و ثابت قدم می‌گرداند.

۷- اثبات معیت الله با بنده، معیت الله تعالی با بندگان به دو قسم است:

اول معیت عام که همه مخلوقات شامل آن است و مقتضای آن این است که الله تعالی با علم و قدرت و سلطان و سایر صفات ربوبیت خود بر آنها احاطه کامل دارد، چنانکه در آیه ۷ سوره المجادله می‌فرماید: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾ «رازگویی سه تن نباشد مگر آنکه او چهارمین آنان و نه پنج تن مگر آنکه او ششمین آنان است و نه کمتر از این و نه بیشتر مگر آنکه او - هر جا که باشند - با آنان است».

دوم - معیت خاص که مقتضای آن احاطه او تعالی با نصر و تأییدش با مؤمنان است طوریکه در سوره النحل آیه ۱۲۸ می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ «بی‌گمان الله با پرهیزگاران است و با آنانکه نیکوکارانند». و گاهی معیت الله تعالی مقید به شخص می‌باشد، طوریکه به موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فرمود: ﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ «(الله) فرمود: نترسید، همانا من با شما هستم بی‌گمان می‌شنوم و می‌بینم». [طه: ۴۶] و فرموده او تعالی از زبان پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ «آنگاه که (پیامبر) خطاب به رفیقش (ابوبکر صدیق) می‌فرمود: غم مخور، بی‌گمان الله با ماست». [التوبة: ۴۰].

﴿۱۵۴﴾ بلی ایشان زنده‌اند ولی شما از حیات برزخی آنان آگاهی ندارید، زیرا وقتی اجساد شهدا از ارواحشان جدا می‌شود، در ظاهر ایشان را مرده می‌پندارید در حالی که ایشان در واقع مرده نیستند، بلکه حیات برزخی دارند و از نعمات الهی برخوردارند.
از فواید این آیه:

۱- نهی از مرده شمردن کسانی که در راه الله متعال کشته می‌شوند، و مسلمان نباید در قلب خود بر این باور باشد که شهدای راه اسلام مرده‌اند، و همچنان نباید با زبان چنین حرفی را بگوید. بلکه آنان حیات برزخی دارند که انسان نمی‌تواند آن را درک نماید.
۲- جهاد باید در راه الله و بخاطر خشنودی الله تعالی باشد و این آیه می‌رساند که مجاهد باید در جنگ با کفار اخلاص داشته باشد تا جهادش فی سبیل الله باشد. مردی نزد پیامبر ﷺ اکرم آمد و گفت: یکی بخاطر غنیمت، دیگری بخاطر نام و نشان و فردی بخاطر ریا می‌جنگد. کدام یک مجاهد راه الله بشمار می‌رود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «کسی که برای اعلاى کلمة الله بجنگد، او مجاهد راه الله است»^۱.

۳- اثبات حیات برزخی برای شهدا، و اینکه با حیات دنیوی مشابهتی ندارد، بلکه والا تر و ارجمندتر از زندگانی دنیاست، ولی کیفیت آن را جز الله متعال کسی دیگر نمی‌داند.
۴- این آیه می‌رساند که اجر و پاداش الهی به عمل کننده بسیار بزرگ و بهتر است از آنچه تصور می‌کند، زیرا شهید حیات خود را بخاطر الله متعال و ثوابش در خطر انداخته و آن را در راه او فدا نموده، پس الله تعالی حیاتی را در برزخ نصیب او می‌گرداند که به مراتب بهتر از زندگی این دنیاست، چنانکه فرمود: ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹]. «نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند».

۵- اثبات زندگی برزخی چنانکه فرمود: (بل احياء) «بلکه زنده‌اند» همچنین از پیامبر اکرم ﷺ ثابت است که فرمود: «وقتی که بنده دفن شد و دوستانش از اطراف او دور شدند - و او صدای پای آنها را می‌شنود - دو ملک نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: در مورد این مرد چه - می‌گفتی؟ - یعنی محمد ﷺ - پس اگر مؤمن باشد

می‌گوید: گواهی می‌دهم که او بنده و فرستادهٔ الله است، پس به او گفته می‌شود: نگاه کن بسوی جایگاهت که از جهنم است، و باریتعالی آن را به جایگاه و مسکنی از بهشت تبدیل کرده، و همهٔ آن را می‌بیند، و قبر او هفتاد ذراع وسعت پیدا می‌کند، و از گل‌ها و سبزی‌ها تا روز قیامت پر می‌شود، و اما کافر و یا منافق به او گفته می‌شود: چه می‌گفتی دربارهٔ مردی که میان شما ظهور کرد؟ جواب می‌دهد: نمی‌دانم، آنچه مردم می‌گفتند، می‌گفتم، پس به او گفته می‌شود: ندانستی و نخواندی، سپس ضربتی با چکشی از آهن بین دو گوش او زده می‌شود و او فریاد و نعره‌ای می‌کشد که بجز انس و جن سایر اطرافیانش آواز او را می‌شنوند، و قبر بر او تنگ می‌شود تا اینکه استخوان‌های سینه‌اش در هم شکسته شود^۱.

۶- اثبات نعیم قبر چنانکه فرمود: (بل أحياء).

۷- احوال عالم برزخ از جمله علم غیب است که هیچ کسی از آن آگاهی ندارد مگر

آنچه را که الله تعالی و رسول او ﷺ به ما خبر داده‌اند.

﴿۱۵۵﴾ ما حتما شما را مورد آزمایش قرار می‌دهیم چون ترس از دشمن و رسیدن آسیب ایشان به شما و غیره، و گرسنگی مانند قحطی و خشکسالی، و کاهش در اموال مانند دادن زکات مال و آمدن بلاهای طبیعی و غیره بر اموال، و مراد از نقص در جانها همانا مرگ و کشته شدن در جهاد است، و مراد از کمبود محصولات همانا رسیدن آفات و بلاها بر آنها است و یا مرگ فرزندان. الله متعال گاهی انسان را با نعمت و عزت و گاهی با نعمت و محنت می‌آزماید، تا شکر و صبر درونی او روشن گردد. در ابتلای به سراء و مصائب و شرائط سخت و تلخ، انسان‌های صابر، و در امتحان به سراء و شرائط رفاه و آسایش، انسان‌های شاکر شناخته می‌شوند.

از تأکیدی که در این آیه آمده معلوم می‌شود که امتحان، قضای حتمی الله است و هیچ کس بدون امتحان نخواهد بود. پس مسلمان باید چنین دعا کند که: پروردگارا! ایمان مرا راسخ و به من توفیق عطا کن تا از آزمایش تو سرافراز بیرون آیم.

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^(۱۵۶)

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^(۱۵۷)

﴿إِنَّ الْأَصْفَاءَ وَالْمُرُوءَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَن
حَجَّ الْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن
يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ
شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾^(۱۵۸)

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ
وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي
الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ
اللَّعِينُونَ﴾^(۱۵۹)

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ
أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^(۱۶۰)

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^(۱۶۱)

﴿خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا
هُم يَنْظُرُونَ﴾^(۱۶۲)

آن کسانی که چون مصیبتی به آنها برسد
گویند: بی‌گمان ما از آن‌الله هستیم و البته ما
به‌سوی او باز می‌گردیم ﴿۱۵۶﴾.

این گروه (کسانی اند که) برایشان از جانب
پروردگارشان درود و رحمتی است؛ و این
گروه همان راه یافتگانند. ﴿۱۵۷﴾.

بی‌گمان صفا و مروه از نشانه‌های الله هستند،
پس هرکس که حج یا عمره بگذارد، ایرادی
ندارد که سعی صفا و مروه را انجام دهد، و
هرکس که طاعتی (افزون بر فریض،) انجام
دهد پس همانا الله سپاس‌گزار و آگاه
است ﴿۱۵۸﴾.

بی‌گمان کسانی که دلایل روشن و هدایتی را
که نازل کردیم بعد از آنکه، آن را برای مردم در
کتاب بیان و روش نمودیم، کتمان می‌کنند،
آنانند که الله لعنت‌شان می‌کند، و
لعنت‌کنندگان نیز لعنت‌شان می‌کنند ﴿۱۵۹﴾.

مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح
(خویشتن) پردازند و (حقیقت را) بیان کنند،
پس توبه ایشان را می‌پذیرم و من بسیار
توبه‌پذیر مهربان هستم ﴿۱۶۰﴾.

بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند و در حال
کفر مردند، لعنت الله و فرشتگان و تمام مردم
برایشان باد ﴿۱۶۱﴾.

در آن نفرین جاودانه باقی می‌مانند، نه عذاب
از آنها سبک می‌گردد و نه به آنان مهلتی داده
می‌شود. ﴿۱۶۲﴾.

﴿۱۵۶﴾ مصیبت یعنی نکبت و دشواری که انسان از آن آزرده و رنجور می‌شود هر چند کوچک باشد.

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ این کلمات پناهگاه مصیبت‌زدگان و امتحان‌شدگان است زیرا جمع‌کننده دو امر مهم است: یکی اقرار به عبودیت الله متعال و دومی اعتراف به رستاخیز و حشر و نشر و این که دنیا آخر هر چیزی نیست بلکه زندگی حقیقی همان بهشت برین است.

در فضیلت این کلمات از رسول الله ﷺ روایاتی است از جمله آنچه از ام سلمه رضی الله عنها همسر رسول گرامی ﷺ روایت شده که فرمود: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: " مَا مِنْ عَبْدٍ تُصِيبُهُ مُصِيبَةٌ، فَيَقُولُ: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ اللَّهُمَّ أَجْرِي فِي مُصِيبَتِي، وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا، إِلَّا أَجَرَهُ اللَّهُ فِي مُصِيبَتِهِ، وَأَخْلَفَ لَهُ خَيْرًا مِنْهَا "، قَالَتْ: فَلَمَّا تُوِّفِيَ أَبُو سَلَمَةَ، قُلْتُ: كَمَا أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَخْلَفَ اللَّهُ لِي خَيْرًا مِنْهُ، رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱.

از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که به او مصیبتی برسد آنگاه بگوید: ما از آن الله هستیم و به سوی او باز می‌گردیم، پروردگارا! مرا در مصیبتم اجر داده و برای من بهتر از آن عوض بده، مگر اینکه الله متعال در برابر مصیبتش به او اجر داده و برایش بهتر از آن جایگزین می‌کند. ام سلمه رضی الله عنها فرمود: وقتی همسرم ابوسلمه رضی الله عنه وفات کرد آنچه را که پیامبر ﷺ به من دستور داده بود خواندم، همان بود که الله متعال بهتر از وی را به من داد، رسول الله ﷺ را به من داد».

از فواید دو آیه گذشته (۱۵۵) و (۱۵۶):

- ۱- الله متعال مردم را با انواع مصیبت‌ها و دشواری‌ها و ابتلاها آزمایش می‌کند، مانند ترس، گرسنگی، کمی در مال و جان و محصولات.
- ۲- مردم در هنگام مصائب به دوگروه تقسیم می‌شوند: صابر و ناراضی، و در حدیث پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «پاداش بزرگ با مصیبت بزرگ همراه است. و الله متعال قومی

را که دوست داشته باشد، به مصیبت مبتلا می‌کند. آنگاه هر که راضی شود، الله نیز از او راضی خواهد شد، و هر که ناراضی شود، الله نیز از او ناراضی خواهد شد^۱. پس صبر و شکیبایی در وقت مصیبت بر مسلمان واجب است. علما مراتب و مقامات انسان‌ها را در وقت آمدن مصیبت بر سه قسم تقسیم نموده‌اند:

ا- صبر کردن، که این امری واجب است.

ب- راضی بودن و این نوع بناء بر قول راجح سنت است، و فرق میان این دو قسم این است که انسان صابر مزه تلخی مصیبت را می‌چشد و تحمل آن بر وی دشوار تمام می‌شود. ولی انسان راضی با دل سردی که در مقابل مصیبت دارد، تلخی صبر را احساس نمی‌کند و حالت این شخص بالاتر و کامل‌تر از شخص صابر است.

ج- شکر کردن بر مصیبت، به گونه‌ای که الله تعالی را در برابر مصیبت شکر نماید، که الحمد لله مصیبت در دین او نبوده و یا هم به مصیبتی بزرگتری نسبت به آن دچار نشده است.

۴- از صفات صابران این است که امرشان را در وقت مصیبت به الله تعالی می‌سپارند، چنانکه الله متعال فرمود: ﴿وَدَيِّرِ الصَّابِرِينَ ۝ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۝﴾ (و به بردباران [بر این آزمون] مژده بده [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، گویند: «اَنَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». یعنی ما از آن الله هستیم و به سوی او باز می‌گردیم)).

۵- مشروعیت گفتن این قول در وقت مصیبت و ابتلا: «اللَّهُمَّ أَجْرُنِي فِي مُصِيبَتِي وَاخْلُفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا». امام احمد از ام سلمه رضی الله عنها روایت نموده، که گفت: ابوسلمه روزی از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آمد و گفت: از پیامبر قولی شنیدم که به آن خوشحال گردیدم، گفت: «هر مسلمانی را که مصیبتی برسد، و او در وقت مصیبت خود استرجاع بخواند، و بعد بگوید: «اللَّهُمَّ أَجْرُنِي فِي مُصِيبَتِي وَاخْلُفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا». «پروردگارا! مرا در مصیبتم پاداش بده، و از آن بهتری را برایم عوض عنایت فرما همانطور می‌شود». ام سلمه

۱- به روایت ابن ماجه (۴۰۳۱) و اصحاب سنن، با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحه (۱۴۶).

می‌گوید: این را از وی حفظ نمودم، و هنگامی که ابوسلمه وفات نمود، استرجاع خوانده گفتم: پروردگارا، در مصیبتم به من پاداش بده، و از آن بهتری را برایم عوض عنایت فرما. بعد از آن به نفس خود برگشتم و گفتم: از ابوسلمه کجا برایم بهتر پیدا خواهد شد؟! هنگامی که عده‌ام سپری شد، پیامبر ﷺ مرا برای خود خواستگاری نمود... ام سلمه می‌افزاید: و الله تعالی از ابوسلمه بهتری را که پیامبر است به من عطا فرمود^۱.

﴿۱۵۷﴾ یعنی بر مصیبت زندگان صابر صلوات، یعنی آمرزش و ستایش نیکو است؛ همچنین بر ایشان به طور پیاپی رأفت پس از رأفت و رحمت پس از رحمت است. و ایشان به سوی حق و صواب و خشنودی الله متعال راه یافتگانند.

از فواید این آیه:

۱- حکمت از ابتلای بندگان به مصائب چندین امور است: افزایش درجه‌ها، مشخص شدن درجه‌ها، تا الله را از یاد نبرند، تا دچار کبر و غرور نشوند، تا مشتاق بهشت شوند، تا بدانند که الله تعالی قوی و نیرومند است، و یا اینکه الله تعالی آنها را دوست می‌دارد، و دیگر حکمت‌ها.

۲- بزرگی ثواب و پاداش صابران، طوریکه الله متعال فرمود: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ ﴿۱۵۷﴾ «این‌ها هستند که درودها و رحمتی از پروردگارش بر ایشان است و اینانند هدایت یافتگان».

۳- اثبات صفت رحمت برای الله متعال، و این صفت حقیقی و ثابت شده است که بوسیله آن هر کس از بندگان را بخواهد مورد رحمت خود قرار می‌دهد، و از آثار این صفت، حصول بندگان بر نعمت‌های فراوان الهی، و نجات‌شان از غم‌ها و مصایب است.

۴- ثنا و ستایش الهی بر صابران، چون ایشان بسوی رضایت و خشنودی الله متعال، و پاداش بیکران او هدایت یافته‌اند.

﴿۱۵۸﴾ صفا و مروه دو کوه از کوه‌های معروف مکه است. این دو کوه از نشانه‌های مناسک الهی است و مراد از شعایر، جاه‌هایی برای عبادات الله است که او تعالی آنها را

۱- مسند امام احمد (۱۶۳۴۴) و صحیح الجامع البانی (۵۷۶۴).

برای مردم تعیین و اعلام نموده است. این اماکن عبارت از عرفات و منی و مزدلفه و محل ذبح و محل سعی بین کوه صفا و مروه است. پس هرکس برای ادای حج یا عمره به مکه برود گناهی نیست که میان آن دو کوه سعی کند. سعی در میان صفا و مروه به معنای تکرار پیمودن بین آنهاست، البته حرکت شتابان تنها در میان دو علامه سبز است، و این عمل از جمله مناسک حج و عمره می باشد.

پیامبر ﷺ در حجة الوداع به آن عده یارانش که قربانی را با خود نبرده بودند امر فرمود تا حج تمتع نمایند، تا مخالفت با نسک و مراسم مشرکین صورت گیرد، زیرا مشرکین عمره نمودن در ماه‌های حج را از زشت‌ترین گناهان و گستاخی با ماه‌های حج می شمردند.

سبب نزول این آیه: پیامبر ﷺ انصار را امر نمود تا میان صفا و مروه مخالف با رسم جاهلیت، سعی نمایند چون انصار در عهد جاهلیت چنین عادت داشتند که در وقت اراده حج، بنام بت‌هایشان نیت حج می کردند و سعی میان صفا و مروه را گناه می شمردند، چنانکه ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها این موضوع را به عروه بن زبیر بیان نمود: (عروه بن زبیر به خاله اش عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت: بنابراین آیه (کسی که بین صفا و مروه سعی نماید، بروی گناهی نیست) باکی نیست که بین این دو طواف نکنیم، عایشه رضی الله عنها فرمود: خواهر زاده عزیزم! اگر معنای آیه طوری که تو تأویل نمودی بود، چنین می گفت: (باکی نیست که طواف نماید)، ولی این آیه درباره انصار نازل گردید که پیش از مسلمان شدن، در وقت اراده حج به نام بت (منات) که یکی از معبودان آنها بود، و روی تپه بلندی قرار داشت، نیت حج می کردند، و از سعی نمودن بین صفا و مروه خود داری نموده آن را گناه می شمردند، هنگامی که مسلمان شدند، از پیامبر ﷺ از حکم سعی بین صفا و مروه پرسیده گفتند: یا رسول الله! ما از سعی نمودن میان صفا و مروه احساس گناه می کردیم، و همان بود که این آیه مبارکه نازل گردید^۱.

ابن القیم رحمته اللہ علیہ نگاشته است: (شریعت اسلام در همه امور بویژه مناسک، بر مخالفت مشرکین انجام یافته است).^۱

همچنان از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم درباره سعی سوال شد، فرمود: «میان صفا و مروه سعی نمایند زیرا الله متعال آن را بر شما لازم گردانیده است»^۲.
از فواید این آیه:

۱- مشروع بودن سعی بین صفا و مروه، این آیه می‌رساند که سعی بین صفا و مروه رکنی از ارکان حج و عمره است، زیرا از جمله شعائر الهی شمرده شده و پیامبر اکرم می‌فرماید: «اسْعَوْا، فَإِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ السَّعْيَ»^۳. یعنی: «بین کوه صفا و مروه سعی کنید زیرا الله تعالی سعی را بر شما واجب کرده است». و از عایشه صدیقه رضی اللہ عنہا روایت است که می‌فرماید: «مَا أَتَمَّ اللَّهُ حَجَّ امْرِئٍ، وَلَا عُمْرَتَهُ لَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ»^۴. «الله تعالی حج و عمره شخص را کامل نمی‌گرداند تا اینکه بین صفا و مروه طواف نکند».

۲- طواف بین صفا و مروه از طاعات است و هر طاعتی برای عمل کننده‌اش در هر حالتی و هر جایی که باشد خیر است.

۳- اثبات دو اسم الله تعالی (الشاکر) و (العلیم) و اثبات دو صفت از صفات الهی (شکر) و (علم).

﴿۱۵۹﴾ کتمان‌کنندگان در این آیه احبار یهود و راهبان نصاری هستند زیرا رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم را پنهان می‌کردند، و غیر آنان هر کسی که حق را پنهان می‌کند و یا از بیان آشکار ساختن آنچه که الله بر او واجب نموده ابا ورزیده و آن را ترک می‌کند، مشمول این خطاب الهی می‌شود. کتاب در این آیه اسم جنس است که شامل تمام کتاب‌های آسمانی نازل شده می‌شود.

۱- حاشیه ابن القیم بر سنن ابو داؤد: ۱۴۶/۵.

۲- صحیح ابن خزیمه (۲۷۶۴) این حدیث صحیح است.

۳- مسند احمد (۲۷۳۶۷) و معجم کبیر طبرانی (۵۷۶). با تصحیح البانی در ارواء الغلیل (۱۰۷۲).

۴- متفق علیه.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَأَلَ عَنِّ عِلْمٍ فَكَتَمَهُ الْجَمَّةُ اللَّهُ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱.

«هر کس از علمی که می‌داند سؤال شود و او کتمان نماید، الله متعال روز قیامت افساری از آتش بر دهان او می‌زند».

لعنت الله: طرد کردن و دور ساختن آنها از رحمت خویش است. لعنت کنندگان در این آیه، ملائکه و مؤمنانند. و برخی گفته‌اند: هر کس که می‌تواند لعنت بفرستد آنان را لعنت می‌کند که جنیان نیز در زمرة ایشان قرار می‌گیرند.

بنابراین الله متعال و تمامی بندگان و فرشتگان از کتمان حق بیزارند، چون بنده با این عمل خشم تمامی طرفداران حق را برمی‌انگیزد، و چه خیانتی از این بالاتر که دانشمندان، آیات الله متعال را که امانت‌های اوست به خاطر منافع شخصی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی بکشانند.

از فواید این آیه:

۱- کتمان نمودن علم از گناهان کبیره محسوب می‌شود، چون هر عملی که بر فاعل آن نفرین شده از گناهان کبیره شمرده می‌شود.

۲- رد بر فرقه جبریه، این فرقه بر این باورند که انسان در عمل خود مجبور هست و از خود اختیاری ندارد، پس این آیه ادعای این گروه را رد می‌کند زیرا کتمان کنندگان علم، به اختیار خود علم را کتمان می‌کنند.

۳- رد بر اهل تحریف، کسانی که اسما و صفات الله متعال را تحریف می‌کنند و خود را اهل تأویل می‌نامند!! در حالی که مسلک‌شان دلالت بر آن دارد که قرآن کریم بیان برای مردم نیست، الله متعال همه صفات ذاتی و فعلی خود را در قرآن بطور واضح بیان نموده که نیاز به تأویل ندارد، پس هرگاه صفات اوتعالی از ظاهر آن برگردانده شود به این معناست که قرآن کریم بیانگر نیست و الله تعالی چیزی را در قرآن آورده که اراده آن را نداشته است! والعیاذ بالله.

۱- روایت ابو داود (۳۶۵۸) و ترمذی (۲۶۴۹) مشکاة المصابیح (۲۲۳) حدیث صحیح است.

- ۴- همچنین در این آیه رد بر اهل تفویض است، کسانی که می‌گویند: معنای آیات و احادیث صفات را بندگان نمی‌دانند، شیخ الاسلام در مورد همچو مردمانی می‌فرماید: قول این گروه بدتر از قول اهل بدعت و الحاد است.
- ۵- بیان فضل الله تعالی و احسان وی بر بندگان، آن گاه که دلایل روشن و راه هدایت را بر ایشان نازل فرمود، زیرا مردم به آن نیاز دارند و اگر چنین نبود مردم نمی‌دانستند چگونه پروردگارشان را بشناسند و پرستش کنند.
- ۶- اثبات علو و بلندی الله متعال، چنانکه فرمود: ﴿مَا أَنْزَلْنَا﴾ و نزول از بالا بسوی پائین می‌باشد، و علو و بلندی ذات الهی با آیات قرآنی و احادیث نبوی و اجماع امت و عقل و فطرت ثابت است.
- ۷- وجوب نشر علم خصوصا در وقت ضرورت به آن، چه این ضرورت به لسان حال باشد یا به لسان مقال.
- ۸- هرگاه انسان از مسأله‌ای پرسیده شود و آنرا نداند باید بگوید: نمی‌دانم و از فتوا دادن بدون علم بپرهیزد.
- ۹- جواز لعنت فرستادن بر کتمان کنندگان علم بطور عموم، و جائز نیست کتمان کننده معینی را لعنت کرد.
- ۱۰- در نکوهش کتمان علم پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کسی که علمی را کتمان کند، الله تعالی روز قیامت در دهان او لگامی از آتش می‌گذارد»^۱.
- ۱۱- هرگاه قول باطل از کسی صادر شد سپس بطلان آن برایش ثابت گردد، باید از قول باطل خود برگردد و به حق رجوع کند و برای مردم خطای خود را بیان نماید.
- ﴿۱۶۰﴾ آری! کتمان‌کنندگان سزاوار لعنت الهی و فرشتگان و مردم هستند، مگر کسانی که از این عمل زشت و شنیع توبه کردند و آنچه را که فاسد ساخته بودند اصلاح کردند و حقیقت را به مردم بازگو کردند و آنچه را که الله متعال در کتاب‌هایش بیان نموده بود به مردم رساندند، پس این گروه سزاوار لعنت نیستند، زیرا الله مهربان توبه‌پذیر است.

۱- صحیح ابن حبان (۹۵) با تصحیح البانی در تعلیقات حسان (۹۵).

(التواب) یکی از نام‌های الله متعال تواب است یعنی ذاتی که همواره توبه توبه کنندگان را می‌پذیرد و گناهان بازگشتگان به سوی خود را می‌آمرزد. الله متعال، پس از آنکه بندگان توبه می‌کنند، توبه آنها را می‌پذیرد و با بخشش گناهانشان به سوی آنان می‌آید.

از این رو الله متعال، به دو صورت توبه بندگان را می‌پذیرد:

یکی اینکه به بنده توفیق می‌دهد تا توبه نماید و به سوی او بازگردد.

دوم اینکه: الله متعال با پذیرفتن توبه بنده و محو گناهانش بوسیله توبه، توبه او را

می‌پذیرد؛ زیرا توبه راستین، گناهان پیش از خود را از بین می‌برد. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ، وَيَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^۱.

«الله متعال دست (بلاکیف)^۲ خود را شبانه می‌گستراند تا توبه گناهکار روز را قبول

کند و دست خود را روزانه می‌گستراند تا توبه گناهکار شب را قبول کند (و چنین موهبت پروردگار پیوسته جاری است) تا آنگاه که آفتاب از مغرب طلوع کند. (کنایه از قیامت است).

توبه، شرایطی دارد که عبارتند از: دست کشیدن از گناه، پشیمان شدن از انجام دادن

آن، تصمیم گرفتن بر اینکه دوباره آن را انجام ندهد و به جای آن، کار شایسته انجام دادن.

و اگر گناه متعلق به حقوق بندگان بود مانند غیبت و سخن چینی و بهتان و غصب مال و

دزدی و غیره، در این صورت باید حق را به حقدارش برگرداند و رضایت آنها را کسب

نماید، و در مورد کسانی که در حق شان غیبت و تهمت و سخن چینی نموده از آنها نیز

بخشش بخواهد و رضایت تام شان را کسب نماید.

۱- صحیح مسلم (۲۷۵۹).

۲- کیفیت دست الله متعال را ما نمی‌دانیم، اما هر کدام از صفات الهی ویژگی خاص خود را آنگونه که شایسته

و درخور ذات اقدس الهی باشد را دارا می‌باشند. اما بندگان به کنه و چگونگی صفات الله متعال پی

نمی‌برند. (مصحح)

از فواید این آیت:

۱- آنانی که حق را کتمان می‌کنند توبه‌شان درست نمی‌شود مگر با بیان حق برای مردم و اصلاح ساختن خطا و باطلی که به مردم گفته‌اند، زیرا بسبب کتمان حق مفاسدی به بار می‌آید که به اصلاح و بیان حق نیاز دارد.

۲- گناه هر قدر بزرگ باشد با توبه صادقانه محو می‌گردد.

۳- اثبات دو اسم از اسمای الله تعالی (التواب) و (الرحیم) تواب برای کسی است که گناه کرده سپس توبه نموده است، و رحیم بر کسی است که اخلاص نموده و عمل نیک انجام داده است، زیرا رحمت خیر را جلب می‌کند و توبه شر را دفع می‌کند.

۴- اثبات دو صفت از صفات الهی (توبه پذیر) و (رحمت گر) و اثبات دو حکم: یکی اینکه الله تعالی توبه را می‌پذیرد، و دوم اینکه توبه‌کننده را مورد رحمت خود قرار می‌دهد.

﴿۱۶۱﴾ علمای کرام با استدلال به این آیه فرموده‌اند که لعن گفتن کافر معینی جایز نیست، زیرا حالش در وقت وفات معلوم نمی‌باشد، اما لعن گفتن کفار بطور عام بدون تعیین نمودن شخصی از ایشان، جایز است. همچنین لعن کردن گناه کار معین جایز نیست، بدلیل حدیثی که بخاری و مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت نموده‌اند که فرمود: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مردی بنام عبدالله که ملقب به حمار (الاغ) بود، وجود داشت. او پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌خندانند. پیامبر صلی الله علیه و آله او را بخاطر شراب خواری، حد زده بود. روزی، همین شخص را (بخاطر شراب خواری) نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد تا او را حد بزنند. یکی از حاضران گفت: پروردگارا! او را لعنت کن. چقدر شراب می‌خورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» «او را لعنت نکنید. به الله سوگند تا جایی که من می‌دانم او الله و رسولش را دوست دارد». و در روایتی فرمود: «لَا تَكُونُوا عَوْنَ الشَّيْطَانِ عَلَىٰ أَخِيكُمْ» «علیه برادر مسلمانان یاور شیطان نباشید».

قابل یاد آوری است که لعن گفتن کفار؛ جزایی بخاطر کفرشان و زجر و توبیخ به سبب آن و آشکار ساختن قباحت و زشتی کفرشان است. البته لعن گفتن در روی شخص، دور از ادب اسلام است، چون این عمل فحاشی به شمار می‌رود.

لعنت تمام مردم در این آیه مخصوص روز قیامت است، زیرا در دنیا فرستادن لعنت همه مردم بر آنان امکان ندارد، و الله اعلم.

﴿۱۶۲﴾ کافرانی که در حال کفر مرده‌اند در دوزخ و یا در لعنت جاودانه می‌مانند و به آنها هرگز مهلت داده نمی‌شود.

از فواید این دو آیه:

- ۱- کافران مستحق لعنت الله و ملائکه و همه مردم هستند.
- ۲- کسی مستحق این لعنت است که بر کفر بمیرد، اما اگر کفر را قبل از مرگ ترک کند و توبه نماید و به اسلام گردن نهد در این صورت مستحق لعنت نیست.
- ۳- اثبات وجود ملائکه.

۴- کافران در دوزخ یکدیگر را لعنت می‌کنند طوری که الله تعالی در سورة الاعراف آیت (۳۸) از اهل دوزخ خبر می‌دهد: ﴿قَالَ ادْخُلُوا فِيْ اَمْرِیْ قَدْ حَلَّتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِّنَ الْجَنِّ وَالْاِنْسِ فِي النَّارِ کُلَّمَا دَخَلَتْ اُمَّةٌ لَعْنَتْ اُخْتَهَا﴾ [الله] می‌فرماید: همراه امت‌هایی از جن و انس که پیش از شما گذشته‌اند به آتش [جهنم] در آیدید. هر گاه که گروهی [به آنجا] در آید [گروه] همانندش را لعنت کند».

- ۵- همیشه و جاودان ماندن کفار در آتش دوزخ و طرد شدن ایشان از رحمت الهی.
- ۶- عذاب از کفار کاهش نمی‌یابد، حتی به اندازه یک روز، طوری که الله تعالی از ایشان خبر می‌دهد: ﴿وَقَالَ الَّذِیْنَ فِي النَّارِ لِخِزْنَةِ جَهَنَّمَ اَدْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَلَیْکُمْ مِنْ الْعَذَابِ﴾ «و دوزخیان به نگهبانان جهنم گویند: از پروردگارتان بخواهید تا روزی [از روزهای] عذاب را در حق ما بکاهد». [غافر: ۴۹] ایشان برداشتن و دور شدن عذاب را برای همیشه نمی‌خواهند، بلکه اگر یک روزی هم از آنان تخفیف شود برای خود بهتر می‌دانند لذا به ملائکه متوسل می‌شوند تا به الله عرض بدارند که عذاب را از ایشان برای یک روزی تخفیف بخشد، اما نه.

۷- الله متعال به کفار یک لحظه‌ای هم مهلت نداده ایشان را بعد از حساب و کتاب مستقیماً وارد دوزخ می‌سازد، طوری که می‌فرماید: ﴿وَسِیْقَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اِلَیْ جَهَنَّمَ زُمْرًا حَتّٰی اِذَا جَآءُوْهَا فُتِحَتْ اَبْوَابُهَا﴾ «و کافران گروه گروه به سوی دوزخ رانده می‌شوند. تا

چون به [کنار] آن آیند، درهایش گشوده می‌شود». [الزمر: ۷۱]. یعنی بمجرد رسیدن ایشان به کنار دوزخ دروازه‌های دوزخ به رویشان باز می‌گردد و بدون توقف مستقیماً داخل آن می‌گردند. بر خلاف اهل بهشت، وقتی نزدیک آن می‌شوند؛ می‌ایستند، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا﴾ «و کسانی که از پروردگارشان هراس داشتند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده می‌شوند تا هنگامی که به [کنار] آن رسند و در حالی که درهایش گشوده شده است». [الزمر: ۷۳] زیرا بهشتیان قبل از ورود به بهشت توقف می‌کنند تا برخی از برخی دیگر حق و قصاص گیرند سپس با شفاعت پیامبر اکرم ﷺ و پاک شدن از همه گناهان وارد آن می‌شوند، چون درهای بهشت باز نمی‌گردد مگر بعد از شفاعت رسول کریم ﷺ.

﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^(۱۶۳)

و معبود شما معبودی یگانه است، معبود
به حقی جز او وجود ندارد، بخشنده و
مهربان است ﴿۱۶۳﴾.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ
الَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ
بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ
مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ
فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ
وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
لَايَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^(۱۶۴)

به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و
گردش شب و روز، و کشتی‌هایی که در
دریا به نفع مردم در حرکتند و نیز در آبی که
الله از آسمان فرو فرستاد پس با آن زمین را
پس از مردنش زنده نمود و از هر نوع
جنبنده در آن پراکنده ساخت و (همچنین)
در تغییر مسیر باده‌ها و ابرهایی که میان
زمین و آسمان مسخرند، البته نشانه‌هایی
است برای کسانی که می‌اندیشند ﴿۱۶۴﴾.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ
أندادًا يُجْبُونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا
أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ
يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾^(۱۶۵)

و دسته‌ای از مردم هستند که همتیانی برای
الله می‌گیرند و آنها را مانند دوست داشتن
الله دوست می‌دارند، و آنانکه ایمان دارند
الله را بیشتر و سخت‌تر دوست دارند. و
کسانی که ستم کرده‌اند اگر ببینند آنگاه که
عذاب را می‌بینند؛ البته دریابند که همه
قوت از آن‌الله است و آنکه الله دارای
عذاب سخت است ﴿۱۶۵﴾.

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا
الْعَذَابَ وَتَفَقَّطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾^(۱۶۶)

آنگاه کسانی که پیروی شدتد از کسانی که
پیروی کردند، بیزاری کنند و عذاب الله را
ببینند و همه روابط و پیوندهایشان بریده
گردد. ﴿۱۶۶﴾.

﴿۱۶۳﴾ این آیه می‌رساند که اولین چیزی که بیان آن واجب و کتمان آن حرام است؛ موضوع توحید و یکتاپرستی می‌باشد. در فضیلت کلمه توحید روایات بسیاری آمده است از جمله فرموده رسول اکرم ﷺ: «مَنْ كَانَ آخِرَ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۱. «هرکس آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، وارد بهشت خواهد شد».

اسماء دختر یزید بن سکن انصاری رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ فِي هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ ﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [البقره: ۱۶۳]، وَفَاتِحَةِ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ: ﴿الْمَ ۝ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [آل عمران: ۱-۲]»^۲.

«اسم اعظم الله در دو آیهی ﴿وَاللَّهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^۳، «و معبود (برحق) شما الله یگانه است که غیر از او معبودی (برحق) نیست؛ بخشنده‌ی مهربان است» و آیات اولیه‌ی سوره آل عمران ﴿الْمَ ۝ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^۴ «الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی بحق جز او نیست، زنده (و جهان هستی را) نگهدار و مدبّر است»، وجود دارد».

از فواید این آیه:

۱- معبود و اله همه مخلوقات یکی است و آن ذات، ذات پاک الله جل جلاله می‌باشد.

۲- اثبات دو اسم از اسمای الله تعالی (الاله) و (الواحد).

۳- الوهیت به الله تعالی اختصاص دارد چنانکه فرمود: (لا اله الا هو).

۴- بیان کفر نصاری به الله جل جلاله هنگامیکه به معبودان متعدد قایل شدند، زیرا قول آنها تنها مخالف با قرآن کریم نیست، بلکه مخالف با تورات و انجیل و مخالف با دعوت همه پیامبران الهی است، پیامبر اکرم ﷺ در این مورد می‌فرماید: «قسم به کسی که جان من در دست اوست هر فردی از این امت (تمام انسان‌ها از بعثت پیامبر ﷺ تا آخرین انسانی که دنیا را وداع گوید) خواه یهودی باشد یا نصرانی، سخن من را بشنود سپس در

۱- به روایت اصحاب سنن و مسند احمد و ابن حبان و بیهقی.

۲- سنن ابو داود (۱۴۹۶) با تحسین البانی (۱۳۴۳) و ابن ماجه (۳۸۵۵) و سنن ترمذی (۳۴۷۸).

حالی بمیرد که به آنچه آورده‌ام، ایمان نیاورده باشد، مگر این که در زمره یاران دوزخ خواهد بود»^۱.

۵- اثبات دو اسم از اسمای الله تعالی (الرحمن) و (الرحیم) و آنچه از صفات را در بر می‌گیرد، بعضی از اسمای الله تعالی وقتی به تنهای ذکر شود معنایی دارد، و هرگاه با چیزی دیگر یکجا شود معنای دیگری می‌دهد، مثلاً (الرحمن) وقتی به تنهایی ذکر شود دلالت بر صفت و حکم می‌کند، و اگر با (الرحیم) یکجا شود (الرحمن) برای صفت می‌آید و (الرحیم) برای فعل.

﴿۱۶۴﴾ آری! یقیناً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی هم آمدن شب و روز و اختلاف آنها در پرتو و تاریکی افگندن و در گرما و سرما و کمی و فزونی و در اسباب و نتایج آنها که مملو از حکمت‌های بالغه و رعایت مصالح مخلوقات است و در کشتی‌هایی که در دریا روانند و امکان سیر و سفر و انتقال مال و متاع را در میان قاره‌های زمین فراهم کرده‌اند و در آبی که بوسیله آن زمین را پس از مردنش زنده می‌کند و در آن هرگونه جنبنده‌ای را منتشر کرده است و همچنان در فرستادن بادهای عقیم و بارور و تند بادهای سرد و هلاک‌کننده و بادهای گرم مرطوب و بادهای نرم و ملایم و بادهای طوفانی و کوبنده و به قولی: فرستادن بادها از جهت‌های جنوب و شمال و مشرق و مغرب، و باد صبا (بادی که به جهت مشرق می‌وزد) و باد دبور (بادی که به جهت مغرب می‌وزد) و باد نکباء (بادی که میان دو باد می‌وزد) و در ابری که به فرمان الله متعال رام شده و هر جا که بخواهد می‌رود، و به قولی: ابرهای ثابت و آرام میان آسمان و زمین بدون ستون و تکیه گاه، نشانه‌های قدرت الله متعال است برای مردمانی که می‌اندیشند. زیرا هر عاقل هوشمندی می‌داند که معبودان ساختگی و دروغین کفار قادر به ایجاد کردن و آفریدن چیزی از این مخلوقات هر چند کوچک هم باشد نیستند، پس هر کس به یکی از این پدیده‌ها با دقت و عمق نظر بیندیشد حتماً پی می‌برد که صانع و خالق آنها ذات واحدی است که با خود شریکی ندارد. از این جهت پیامبر ﷺ به پیروان خود دستور می‌دهد که:

«تفکروا فی آلاء الله، ولا تفکروا فی الله عز وجل». یعنی: «در باره نعمت‌های الله عزوجل بیندیشید و در ذات الله عزوجل نیندیشید».

از فواید این آیه:

۱- عظمت و بزرگی آفرینش آسمان‌ها و زمین، زیرا الله متعال آنها را یکی از نشانه‌های قدرت خود معرفی نمود و اگر خلق نمودن آن بزرگ و ارزشمند نبود آن را آیات و نشانه‌ها نمی‌خواند.

۲- آسمان‌های متعدد، همه مخلوقات الله متعالند، چون این مخلوقات قبلا وجود نداشته‌اند پس ازلی نیستند، و در این آیات ردی بر عقاید فلاسفه است که به قدیمی و ازلی بودن افلاک اعتقاد دارند، و قصدشان این است که آسمان‌ها مخلوق نیستند بلکه ازلی‌اند، از این جهت شق شدن قمر را که یکی از معجزات ثابت شده پیامبر اکرم ﷺ است انکار نمودند و ادعا نمودند که افلاک بالا نه تغییر را می‌پذیرند و نه عدم را. و شق شدن قمر را به ظهور علم و نور با رسالت و بعثت پیامبر ﷺ تفسیر کردند!! و بدون شک این تفسیر، تفسیر باطل و مخالف با احادیث متواتر درباره انشقاق حسی و مرئی قمر است.

۳- تفکر و تأمل در آیات الهی به ایمان و یقین بنده می‌افزاید.

۴- نشانه‌های قدرت الهی که در این آیه ذکر شد، همه بر کمال قدرت، حکمت، عظمت الله تعالی دلالت می‌کند که از قدرت و توان بنده خارج است.

۵- الله متعال تعقل و تدبیر را مدح نموده، زیرا تعقل و تدبیر است که نشانه‌های قدرت الهی را برای انسان آشکار می‌سازد.

۶- مردم در پی بردن به نشانه‌های بزرگ قدرت الهی به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته در این نشانه‌ها تأمل و تدبیر نموده کمال صفات الهی به وی ثابت می‌گردد و ایمان وی به الله زیاد و قوی می‌گردد، و دسته دیگر از این نشانه‌ها سود نمی‌برند زیرا روزی هم در آن تأمل و تفکر نکرده‌اند، لذا الله متعال آنها را بدتر و گمراه‌تر از چهارپایان خوانده

۱- به روایت طبرانی در اوسط (۶۴۵۶) و بیهقی در شعب الایمان (۱۱۹) و سلسله احادیث صحیحہ البانی (۱۷۸۸).

است: «یا گمان می‌بری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنان مانند چهارپایان هستند، بلکه اینان گمراه ترند». [الفرقان: ۴۴]

﴿۱۶۵﴾ با وجود این همه نشانه‌ها و دلایل آشکار قدرت و سلطه‌الله متعال بر همه کائنات و مخلوقات، برخی از مردم هستند که با الله متعال همتیانی از بت‌ها و دیگر معبودان باطل می‌گیرند و آنها را می‌پرستند، طوری آنها را دوست می‌دارند همچنان که مؤمنان الله متعال را دوست می‌دارند، یا چنانکه مشرکان الله متعال را دوست می‌دارند، معبودان باطل خود را نیز دوست می‌دارند، اما دوستی مؤمنان با الله بیشتر از دوستی کفار بامعبودان باطلشان است، زیرا مؤمنان در همه احوال الله متعال را می‌خوانند و از او روی نمی‌گردانند، حال آنکه کفار تنها در وقت شدت و سختی به الله متعال روی می‌آورند. بلی! کسانی که با معبود گرفتن بت‌ها و دوست داشتن آنها مانند الله متعال، برخورد ستم کرده‌اند، اگر هنگامی که نیروی الهی و گرفتن ناگهانی او در روز قیامت و عجز و ناتوانی معبودانشان را در دفع کردن عذاب الهی از خود، می‌دیدند، هرگز این معبودان باطل را به دوستی نمی‌گرفتند. از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاءً وَهُوَ خَلَقَكَ». قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لِعَظِيمٌ، قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «وَأَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ»^۱.

«بزرگترین گناه نزد الله متعال چیست؟ فرمود: «اینکه برای الله شریک قرار دهی در حالی که او تو را آفریده است». گفتم: این، گناه بزرگی است. بعد از آن، چیست؟ فرمود: «اینکه فرزندان را از ترس اینکه مبادا با تو بخورد بگشی». پرسیدم: بعد از آن چه؟ فرمود: «اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی».

از فواید این آیه:

۱- برخی از مردم همتیایان و زیب و زینت دنیا را چنان دوست می‌دارند مانند دوستی و محبت شان با الله تعالی.

۲- محبت ورزیدن با الله تعالی عبادت است، و کسی که محبتش با غیر الله همانند محبتش با الله است مشرک نامیده می شود چون مخلوق را در محبت با الله شریک ساخته است، محبت با الله نه تنها عبادت است بلکه اساس عبادت شمرده می شود، چرا که اساس عبادت بر محبت و تعظیم گذاشته شده، لذا بنده واقعی از روی محبت اوامر الهی را انجام می دهد و از روی تعظیم از ممنوعات الهی اجتناب می ورزد.

۳- کسی که با الله تعالی در محبتش شریک قایل می شود ظالم است چرا که الله تعالی می فرماید: «و اگر [این] ستمکاران هنگامی که عذاب را می بینند، ببینند [که شریکانشان سودی نمی بخشند، خواهند دانست] که همه توان و قدرت از آن الله است».

۴- اثبات عقوبت و جزا برای مشرکان ﴿إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ﴾. «آنگاه که عذاب را ببینند».

۵- اثبات قوت برای الله تعالی ﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾. «که همه توان و قدرت از آن الله است».

۶- هر قدر ایمان بنده زیاد گشته و قوت بگیرد به همان اندازه محبتش با الله متعال زیاد گردیده و تقویت می یابد.

﴿۱۶۶﴾ پیشوایان و سردمداران و رؤسای کفر از پیروان و مریدان خویش که آنان را در کفر و شرک و باطل پیروی نموده اند، در روز قیامت اعلان بیزاری می کنند، آن گاه که عذاب را مشاهده می کنند. یعنی پیروان و پیشوایان وقتی عذاب را می بینند. به قولی: این بیزاری جستن در وقت دیدن عذاب دنیوی است. و به قول دیگر: این بیزاری جستن در وقت دیدن عذاب روز قیامت و محاسبه با ایشان است. بلی، در آن روز هرگونه روابط و پیوندهایی که در دنیا آنها را به هم وصل می کرد، مانند روابط خویشاوندی و غیره در آن روز از هم گسسته می شود.

از فواید این آیه:

۱- پیشوایان باطل به پیروانشان هیچ سودی نمی رسانند، اگر در حق پیروان خود خواهان خیر و سودی بودند هیچگاه از پیروان خود اظهار برائت و بی زاری نمی کردند.

۲- الله متعال در روز قیامت پیشوایان و پیروان را یکجا جمع می‌کند تا هرچه بیشتر در نکوهش و تقبیح و تهدیدشان افزوده شود و بیشتر اظهار ندامت کنند و از یکدیگر بیش از پیش بیزاری جویند، و این یک موقف بسیار حسرت آوری است که پیروان از پیشوایان خود روبروی هم اظهار برائت کنند در حالیکه در دنیا ایشان را مانند الله تعظیم و احترام می‌کردند، این در حالی که باخود می‌گویند: دریغا من با پیروی از آنان چقدر زیان دیدم!!

۳- هر اسباب و وسیله باطلی که باعث ناخشنودی الله تعالی و پیامبرش ﷺ در دنیا می‌گردد، روز قیامت از اصحاب آن ناپدید می‌گردد.

۴- هر کسی که از پیامبران و اولیا و دیگر مخلوقات استغاثه می‌جوید که از توانشان بیرون است، در واقع گمراه گردیده و در عین زمان بی‌خردی و نادانی خود را ثابت نموده و مرتکب شرک اکبر شده است.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ (۱۶۷)

(در آن هنگام) کسانی که پیروی کردند گویند: ای کاش برای ما بازگشتی به دنیا باشد تا از اینها بیزاری بجویم، همانطور که از ما بیزاری کردند. این چنین الله اعمالشان را حسرت‌زا و اندوه بار به آنان نشان می‌دهد و آنان، از دوزخ خارج نخواهند شد. ﴿۱۶۷﴾

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۱۶۸﴾

ای مردم! از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید همانا او برای شما دشمن آشکاری است. ﴿۱۶۸﴾

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَإِن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۶۹﴾

همانا شیطان شما را به بدی و زشتی فرمان می‌دهد و اینکه آنچه را که نمی‌دانید به الله نسبت دهید. ﴿۱۶۹﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أُولُو كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۷۰﴾

و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه الله فرو فرستاده است پیروی کنید، گویند: بلکه از آنچه پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم، اگر چه پدرانشان چیزی را درک نکرده و به راه صواب نرفته باشند، (باز هم شایسته پیروی هستند؟! ﴿۱۷۰﴾)

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِينَ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۷۱﴾

و مثل (دعوت کننده) کسانی که کفر ورزیدند، مثل کسی است که چیزی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود؛ بانگ می‌زند. (این کافران در حقیقت) کرها، گنگ‌ها و کورهایی (هستند که هیچ نمی‌فهمند. ﴿۱۷۱﴾)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ ءِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿۱۷۲﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از پاکیزه‌هایی که به شما روزی داده‌ایم بخورید و شکر الله را به جا آورید اگر شما تنها او را می‌پرستید. ﴿۱۷۲﴾

﴿۱۶۷﴾ پیروان آرزو می‌کنند که ای کاش به دنیا باز می‌گشتیم تا از پیشوایان خویش بیزاری می‌جستیم، چنانکه ایشان از ما بیزاری جستند، و عمل نیک انجام می‌دادیم. اما الله متعال اعمال زشت و فاسدشان را به آنان نشان می‌دهد تا مایه حسرتشان شود، همچنان الله متعال اعمال نیکی را که در دنیا به آن مکلف شده بودند ولی ایشان آن را ترک کردند، به آنها نشان می‌دهد که این همه سبب حسرت و افسوس‌شان می‌شود. و در آتش دوزخ جاودانه خواهند ماند. و این دلیل بر جاودانه ماندن کفار در آتش دوزخ است.

از فواید این آیه:

۱- کسانی که از ستمکاران پیروی کرده بودند آرزو می‌کنند که به دنیا دوباره باز گردند و از پیشوایان خود اظهار برائت نمایند همانطور که پیشوایان در روز آخرت از آنها اظهار برائت کردند، در حالیکه بازگشت به دنیا امکان ندارد پس این آرزوی بی‌جا و بی‌مورد مایه حسرت ایشان می‌گردد.

۲- حسرت و ندامت کفار و مشرکان در آخرت سودی به ایشان نمی‌بخشد.

۳- مشرکان و کفار در جهنم برای همیشه می‌مانند، الله تعالی از جاودانگی بقای آنها در آتش در چندین موضع از قرآن خبر می‌دهد: در این سوره و در سوره النساء و در سوره الاحزاب و در سوره العجن، و این آیات قول کسانی را باطل می‌کند که گفته‌اند: دوزخ فنا و نابود می‌گردد، در حالیکه بقای همیشگی در جایی، بر همیشگی آن جا دلالت می‌کند.

۴- اثبات عقوبت الهی برای کافران و اثبات وجود آتش دوزخ و حق بودن آن.

﴿۱۶۸﴾ حلال و پاکیزه یعنی: آنچه را که الله متعال برایتان حلال و گوارا و خوشمزه قرار داده و بر شما حرام نکرده است، بخورید. حلال چیزی است که الله تعالی آن را مباح قرار داده است و حرام آن است که الله متعال آن را ممنوع گردانیده است و حلال طیب آن است که در آن هیچ‌گونه شک و شبهه و گناه و حق دیگران وجود نداشته باشد. و از گام‌های شیطان پیروی نکنید یعنی آنچه را که الله متعال بر شما حرام نکرده و او بر شما حرام می‌گرداند و از سایر خواسته‌های او و از گناهانی که شما را به آن دستور می‌دهد و از نافرمانی الله و رسول او که شما را به آن دعوت می‌دهد، پیروی نکنید.

در واقع، انسان برای صعود خلق شده، اما متأسفانه گاهی با اختیار خودش، به جای صعود، راهی را برمی‌گزیند که به سقوط او منتهی می‌شود و اگر توجه پیدا نکند، سقوط او ابدی خواهد بود و به پست‌ترین و نازلترین طبقه جهنم می‌افتد. یکی از عوامل سقوط انسان مال و غذای حرام است که منجر به سقوط وی می‌شود.

قرآن کریم و سنت مطهر سفارشات فراوانی درباره اجتناب از مکسب و غذای حرام دارند که از جمله فرموده پیامبر ﷺ: «إِنَّهُ لَا يَرْبُو لَحْمَ نَبْتٍ مِنْ سُحْتٍ إِلَّا كَانَتِ النَّارُ أَوْلَىٰ بِهِ»^۱. «گوشتی نیست که از مال حرام می‌روید، مگر آنکه آتش به آن اولی‌تر است».

همچنین کسب حلال یکی از راه‌های قبولی دعا است. در حدیثی پیامبر ﷺ از مردی حکایت می‌کند که: «وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ، وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ، وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ، وَعُذْيِي بِالْحَرَامِ، فَأَنِّي يُسْتَجَابُ لِدَلِكِ؟»^۲.

«...در حالیکه خوردنی اش حرام و آشامیدنی اش حرام و پوشیدنی اش حرام بوده و به حرام تغذیه شده است، پس چگونه دعای چنین شخصی پذیرفته می‌شود».

از فواید این آیه:

۱- الله تعالی منت خود را بر بندگان اظهار می‌دارد، زیرا هر آنچه را که در زمین حلال و پاک است برای آنها مباح قرار داده است.

۲- اشیایی که در زمین وجود دارد اصلشان حلال و مباح است تا اینکه دلیل شرعی بر حرمت آن وارد گردد.

۳- کفار نیز در اینجا مورد خطاب قرار گرفته‌اند، لکن به این معنی نیست که آنها را در حالت کفر ملزم به احکام شریعت نماییم، بلکه اول باید ایشان را به اسلام دعوت نماییم سپس احکام شریعت را بر آنها ملزم گردانیم، زیرا در حالت کفر ملزم ساختن آنها به احکام شریعت اسلامی کاری عبث و ظلم است و سودی به آنها نمی‌بخشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۳ «و

۱- سنن ترمذی (۶۱۴).

۲- صحیح مسلم (۱۰۱۵).

هیچ چیز آنان را از پذیرفته شدن بخشش‌هایشان باز نداشت جز اینکه آنان به الله و پیامبرش کفر ورزیدند». [التوبة: ۵۴].

۴- مخاطب قرار دادن کفار در این آیه بخاطر اتمام حجت و زیادت عقوبت آنها در آخرت است طوریکه الله تعالی از آنها حکایت می‌کند: ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿۳۹﴾ فِي جَنَّتِ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۴۰﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۴۱﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿۴۲﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ ﴿۴۳﴾ وَلَمْ نَكُ نَطْعِمِ الْمَسْكِينِ ﴿۴۴﴾ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿۴۵﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۴۶﴾ حَتَّىٰ أَتْنَا الْيَقِينَ ﴿۴۷﴾﴾ «مگر سمت راستی‌ها. * در باغ‌های (بهشتی) خواهند بود. از همدیگر می‌پرسند. * از مجرمان. * چه چیز شما را به دوزخ درآورد؟. * می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم. * و به بینوا طعام نمی‌دادیم. * و ما پیوسته با باطل‌گرایان فرو می‌رفتیم. * و روز جزا را دروغ می‌انگاشتیم. * تا این که مرگ به سراغ ما آمد». [المدرثر: ۳۹-۴۷].

۵- الله تعالی از پیروی گام‌های شیطان منع می‌فرماید از جمله:

۱- خوردن چیزهای حرام ۲- در برابر الله تسلیم نشدن ۳- دستور به انجام گناهان کوچک ۴- دستور به انجام گناهان بزرگ ۵- دعوت به گفتار بدون آگاهی در مسائل دینی. و از جمله پیروی گام‌های شیطان خوردن و نوشیدن با دست چپ است چنانکه پیامبر ﷺ فرموده است: «نباید کسی از شما با دست چپ خویش بخورد و نه با دست چپ خویش بنوشد، چراکه شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌نوشد»^۱.

همچنین از پیروی گام‌های شیطان قیاس فاسد است طوریکه ابلیس هنگامی که به سجده به آدم امر شد با قیاس فاسدش با دستور الهی معارضه کرد چنانکه قرآن حکایت می‌کند: ﴿قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي ۗ أَسْتَكْبَرْتَ ۗ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿۷۵﴾ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿۷۶﴾﴾ [ص: ۷۵-۷۶]. «(الله) فرمود: ای ابلیس! چه چیزی تو را بازداشت از اینکه برای آنچه با دو دست خود

۱- سنن ترمذی (۱۷۹۹) و صحیح ابن حبان (۵۳۳۱) با تصحیح البانی.

آفریده‌ام سجده کنی؟ تکبر ورزیدی یا از بلندپایگان هستی؟! * گفت: من از او بهتر هستم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای».

و از جمله پیروی از گام‌های شیطان حسد است، زیرا ابلیس به آدم حسد ورزید، و یهود نیز بر چنین عادت است طوری که قرآن خبر می‌دهد: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ [البقرة: ۱۰۹]. «بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان روشن گردید به خاطر حسدی که در دل دارند، دوست دارند که شما پس از ایمان آوردنتان کافر شوید».

۶- تأکید الله متعال بر دوری جستن از پیروی گام‌های شیطان و تأکید شدید بر شدت دشمنی شیطان با انسان (انه لکم عدو مبین) و گمان نکنم عاقلی که به دشمنی و عداوت کسی باور داشته باشد باز هم از او پیروی کند.

﴿۱۶۹﴾ فحشا در این آیه از حد گذشتن در زشتی و قباحت است. بعضی گفته‌اند: فحشا یعنی زنا. اما آنچه را شیطان می‌خواهد که به الله نسبت دهید در حالیکه نمی‌دانید عبارت از تحریم کردن حیوانات بحیره و سائبه و وصیله است که در آیت (۱۰۳) سوره المائده می‌آید و امثال آن است که اهل باطل آن را برای خود دین و شریعت قرار داده‌اند. پس هر چیزی که در روی زمین وجود دارد و در حرمت آن نص شرعی نیامده است، اصل و اساس در آنها حلال بودن است تا آنکه دلیل شرعی حرمت آنها را ثابت کند.

از فواید این آیه:

- ۱- شیطان مخلوقی است دارای اداره، و امر می‌کند.
- ۲- شیطان هیچگاه به خیر امر نمی‌کند، هر امر وی به بدی و منکر و فحشا است.
- ۳- هرگاه در قلب انسان کاری بد و منکر و عمل فحشا خطور کرد، بداند که از او امر و نیرنگ‌های شیطان است، پس باید به الله پناه ببرد طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۲۰۰] «و اگر از [سوی] شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به الله پناه جوی، بی‌گمان او شنوای داناست».

۴- سخن گفتن در مورد ذات الله تعالی و دین او بدون علم و دانش از او امر شیطان است، طوریکه الله تعالی خیر می‌دهد: ﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (شیطان) شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می‌دهد و اینکه به الله نسبت دهید آنچه را که نمی‌دانید» سخن گفتن در مورد ذات الله تعالی و دین او به سه دسته تقسیم می‌شود:

اول: سخن گفتن درباره الله تعالی و دین او در حالی که آن را خوب می‌داند، و این امر جائز است حتی در وقت ضرورت گفتن آن بر بنده واجب می‌گردد.

دوم: سخن گفتن درباره الله و دین او در حالی که شخص می‌داند که الله تعالی خلاف آن را فرموده است و این از بدترین انواع سخن گفتن درباره الله متعال است زیرا به مرحله دشمنی با الله تعالی رسیده است.

سوم: سخن گفتن درباره الله و دین او از روی جهل و نادانی، و اینکار نیز حرام است. ۵- کسانی که درباره ذات الله متعال بدون علم سخن می‌گویند نیز شامل این آیه هستند، بطور مثال کسانی که می‌گویند: الله تعالی نه در داخل عالم است و نه در خارج آن، نه متصل به عالم است نه منفصل، نه بالاست و نه پایین، و الله متعال را یک ذات معدوم معرفی می‌کنند.

۶- همچنین کسانی که در مورد اسماء الله تعالی بدون علم سخن می‌گویند شامل این آیه هستند، بطور مثال کسانی که اسمهای الله تعالی را تنها اسمهای مجرد بدون معانی و صفات می‌خوانند مثل سمیع را بلا سمع، بصیر را بلا بصر، علیم را بلا علم می‌دانند.

۷- همچنین کسانی که بعضی صفات الله تعالی را ثابت می‌کنند و بعضی را نفی می‌کنند و می‌گویند: مقصد از این صفت این است و مقصد از این صفت این نیست!! ایشان با همچو سخنانشان درباره صفات الهی از دو جهت بدون علم سخن گفته‌اند:

یکی: صفتی را که الله تعالی برای خود و پیامبرش ﷺ برای او تعالی ثابت کرده‌اند بدون علم و از روی هوای نفس نفی می‌کنند.

دوم: چیزی را از هوای نفس خود به الله نسبت می‌دهد که نه الله درباره خود فرموده و نه پیامبرش، مثلاً استوای الله بر عرش را استولی تفسیر می‌کنند، ایشان در این تأویل باطل از دو جهت درباره الله سخن گفته‌اند:

اول: حقیقت استوارا نفی کرده‌اند، آن هم بدون علم و دلیل.

دوم: استیلا را برای الله متعال بدون دلیل و از روی جهل ثابت نموده‌اند.

۸- همچنین کسانی که درباره افعال الله تعالی بدون علم سخن می‌گویند زیر این آیت هستند، مانند بعضی از منجمان و غیب‌گویان و امثالشان که اسبابی را برای کارها و مرض‌ها ذکر می‌کنند که الله تعالی آن را سبب قرار نداده است.

۹- همچنین کسانی که درباره احکام الهی بدون علم فتوا صادر می‌کنند زیر این آیه می‌آیند، زیرا نادانسته و بدون دلیل شرعی می‌گویند: این حرام است و این جایز است، و این امر در بین عوام و کسانی که خود را عالم می‌تراشند بسیار دیده می‌شود.

لذا سخن گفتن بدون علم و دلیل درباره ذات الله متعال، اسماء، صفات، افعال و احکام او، همه از اوامر شیطان است، و غالباً سبب آن خودخواهی و شرف‌یابی و جاه‌طلبی است، در غیر آن اگر انسان تقوا داشته باشد ادب با الله متعال را جداً مراعات می‌کند و بدون علم درباره ذات پاک او هرگز سخن نمی‌گوید.

۱۰- تحریم فتوا دادن بدون علم، زیرا مفتی درباره الله متعال سخن می‌گوید و از شریعت او نمایندگی می‌کند، لذا از فتوا دادن بدون علم به صراحت نهی صورت گرفته است چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَأَلَّا تَمَّ وَالْبَغْيَ بَعِيرٍ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳] «بگو: (الله) فقط کارهای زشت را، چه آشکارا باشد و چه پنهان، و (نیز) گناه و سرکشی بنا حق را؛ حرام کرده است، و این که چیزی را شریک الله قرار دهید که الله دلیلی بر (حقانیت) آن نازل نکرده است، و چیزی را که نمی‌دانید به الله نسبت دهید (حرام نموده است). (۳۳)»

۱۱- وجوب تعظیم الله عزوجل، زیرا الله تعالی به خاطر تعظیم ذات خود و ادب با ذات پاک خود، سخن گفتن بدون علم و آگاهی را درباره ذات خود منع فرموده است

چنانکه می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱﴾﴾ [الحجرات: ۱]. «ای کسانی که ایمان آورده اید! در برابر الله و رسولش پیش دستی نکنید، و از الله بترسید، بی گمان الله شنوای داناست».

﴿۱۷۰﴾ وقتی به کفار گفته شود از آنچه الله نازل کرده است پیروی کنید می گویند نه بلکه ما از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم در حالی که پدرانشان در گمراهی آشکار بودند؛ بطور مثال چیزهایی را که الله متعال بر ایشان حرام نکرده آنها آن را حرام ساختند پس آیا باز هم پدرانشان شایسته پیروی هستند؟! هرچند راه و روش پدران از عقل سلیم و صحیح و از نقل صریح و آشکاری که از خرد و هدایت آسمانی سرچشمه گرفته بدور باشد، باز هم باید از ایشان پیروی کرد؟!

اسلام تقلید کورکورانه را مردود می شمارد. به گونه ای که مسلمان بدون آگاهی و دلیل از راه و رسم فرد یا قومی پیروی کند مثل بت پرستان که وقتی پیامبران ﷺ به آنها می گفتند: چرا در مقابل این مجسمه های چوبی و سنگی که هیچ نفعی ندارند و ضرری را هم از شما برطرف نمی کنند سجده می کنید؟ می گفتند: ما می دیدیم پدران ما این را عمل می کردند ما هم از آنها پیروی می کنیم؛ این همان تقلید کورکورانه است که عقل و منطق آن را رد می کند، یا مثل بعضی از غرب زده های امروز که به مجرد اینکه یک اروپایی لباسی را پوشید یا کاری را انجام داد بدون فکر از آنها پیروی می کنند.

اما تقلید در احکام دین، بر شخص عامی که نمی تواند احکام را از اصول آنها استنباط کند لازمی است که باید از اهل علم پرسد و از فتوایشان پیروی کند ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الدِّكْرِ ۚ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾. «پس اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید» اما در مسایل عقیده تقلید از کسی جایز نیست و بر هر فرد بالغ و عاقل مسلمان آموختن عقیده توحید و باور داشتن به آن فرض است.

از فواید این آیه:

۱- زشتی تعصب ورزیدنی که بر دلیل نادرست استوار باشد، طوریکه مشرکان گفتند: «بلکه از آنچه پدرانمان را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم» هرچند پدرانشان بی عقل و کم

خرد هم باشند و بر راه راست و درست قرار نداشته باشند، باز هم از آنها پیروی می‌کنند؟! ۲- هر کسی در مسایلی مستدل با دلیل صحیح و ثابت از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ به مذهب خود تعصب می‌ورزد، به گروه مذکور در آیه شباهتی دارد. بلکه بر مسلمان لازم است وقتی به وی گفته شود از آنچه الله و رسولش ﷺ فرموده‌اند پیروی کن، باید بگوید: (سمعنا وأطعنا). «شنیدیم و اطاعت کردیم».

۳- پیروی و اطاعت از آنچه الله تعالی و رسولش ﷺ فرموده‌اند واجب است و غیر از آن واجب الاتباع نیست.

۴- بیان عناد مشرکان مستکبر، هنگامی که به ایشان گفته شد: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا﴾ «از آنچه الله نازل فرموده است پیروی کنید» گفتند: «بلکه از آنچه پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم» و این تعصب و سرپیچی آنها بر هیچ دلیل و برهانی که سخنان را تأیید کند استوار نبود.

۵- هرکسی با حق و آنچه الله و رسولش ﷺ فرموده‌اند مخالفت ورزد، بی‌خرد و بی‌عقل است و بر راه درست قرار ندارد.

﴿۱۷۱﴾ صفت کافران مانند حیوانی است که جز صدا نمی‌شنود. در این آیه دعوتگر و پند دهنده کفار که همانا رسول اکرم ﷺ است به چوپانی تشبیه شده است که گوسفندان یا شتران خود را صدا می‌زند، اما آن چهارپایان بی‌عقل جز صدایی مبهم و غیر قابل فهم چیز دیگری را نشنیده و صدای دعوتگر را درک نمی‌کنند. ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: صفت کفار مانند صفت گاو و الاغ و گوسفند است، که اگر با آنها سخن گویی، سخنت را نمی‌فهمند اما صدایت را می‌شنوند، کافر نیز چنین است، اگر او را به خیری دستور دهی و یا از شری منع کنی و یا به وی پند و اندرز بدی، آنچه را که می‌گویی درک نمی‌کند، اما صدایت را می‌شنود. بلی ایشان کر و گنگ و نابینا هستند و توانایی شنیدن و دیدن و سخن گفتن به حق را ندارند، پس چگونه آنچه به ایشان گفته می‌شود بفهمند و بیندیشند و چگونه راه یابند؟!

از فواید این آیه:

۱- کسانی که حق را گذاشته از پدران خود تقلید و پیروی می‌کنند، مانند چهار پایانی هستند که صدای صدا کننده را شنیده در حرکت می‌افتند! این حیوانات تنها صدا را می‌شنوند بدون اینکه عقل و خردی داشته باشند تا آگاهانه از آن پیروی کرده و نفع و ضرر آن را بدانند.

۲- همچنین مثال کسانی که نعره‌های جاهلیت را سر می‌دهند و در راه قوم و نژاد و زبان و سایر امور باطل مبارزه می‌کنند، و بی‌خردانی که از آنها پیروی کرده باطل‌گویی آنها را تأیید می‌کنند، ایشان نیز مانند چهارپایانی هستند که بدون بکار بردن عقل و خرد، به دنبال ندهای باطل و شیطانی می‌روند، غافل از این که در این کار چه مفساد و تبهکاری‌هایی وجود دارد، مانند از هم پاشیدن صف وحدت و همبستگی مسلمانان و بروز قتل و قتال ناحق میان آنها و...

پس هرکسی به نعره‌های ناحق که اسلام آن را تأیید نمی‌کند لبیک بگوید و از آن پیروی کند، زیر این آیه داخل می‌گردد و مانند کسی است که جز سر و صدا چیزی را نمی‌شنود، بلکه گنگ است، کور است و هیچ نمی‌اندیشد.

۳- کسانی که از حق رویگردان شده و آن را نمی‌شنوند، در حقیقت الله متعال بر دل‌ها و گوش‌هایشان مهر زده است، و بر چشم‌هایشان پرده‌ای است که حق را نمی‌بینند، لذا آنها به حق باز نمی‌گردند.

﴿۱۷۲﴾ پاکیزه یعنی خوردنی‌های حلال خوشمزه؛ پس آنچه را که ما برایتان حلال و گوارا قرار داده و بر شما حرام نکرده‌ایم، بخورید. و از غذاهایی که مردمان عهد جاهلیت و غیر آنان از پیش خود حرام گردانیده‌اند پرهیز نکنید. اگر تنها الله را می‌پرستید پس از پاکیزگی‌ها بخورید و از تحریم‌های غیر الهی پروا نکنید و شکر آن را بجا آورید.

و الله متعال در آیات متعددی امر به شکر ذات اقدسش نموده است مثل این فرموده اوتعالی: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ [البقرة: ۱۵۲] «پس مرا یاد کنید تا [من نیز] شما را یاد کنم و مرا شکر بگزارید و از من ناسپاسی مکنید».

شکرگزاری نعمت‌های الهی به شکل‌های گوناگون باید ادا گردد مانند شکر زبانی، شکر قلبی و شکر عملی.

۱- شکر زبانی: سپاس و حمد الله تعالی در برابر هر نعمتی، هر چند خورد هم باشد و یادآوری روزانه از نعمت‌هایی که الله تعالی آن را برایت ارزانی داشته است.

۲- شکر قلبی: اعتراف به نعمت‌های الهی چه بر خود و چه بر دیگران، و الله تعالی را سزاوار دانستن شکر آن نعمت‌ها.

۳- شکر عملی: با عملی نمودن اوامر و نواهی الهی و دوری از محرمات و استفاده صحیح از نعمت و به کار نرفتن استعدادها و نعمت‌های الهی در راه غیر صحیح، بلکه شکر نعمت همان دوری از محرمات است.

خلاصه انسان در همه حال بابت همه چیز باید شکرگزار پروردگار خود باشد، خصوصاً به هنگام تندرستی، هنگام اعطاء و بخشش به دیگران، هنگام داشتن نعمت، هنگام مشاهده محرومیت دیگران و هنگام یادآوری نعمت.

از فواید شکرگزاری

۱. افزون شدن نعمت: الله متعال در این باره می‌فرماید: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۖ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ [ابراهیم: ۷] «اگر شکر نعمت‌های مرا به جا آورید، من قطعاً نعمت‌های شما را افزون می‌کنم و اگر کفران کنید، عذاب و مجازات من شدید است».

۲. رستگاری و سعادت: الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُواْ ءَالَآءَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ۶۹] «پس نعمت‌های الله را یاد کنید تا شما رستگار شوید». یعنی: در پرتو یادآوری نعمت الهی، حس شکرگزاری بنده برانگیخته می‌شود، در نتیجه در برابر فرمان او تعالی تسلیم می‌شود و رستگار می‌گردد.

۳. رضایت و خشنودی الله متعال؛ طوریکه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَشْكُرُواْ يَرْضَهُ لَكُمْ﴾ [الزمر: ۷] «و اگر سپاس بگزارید، آن را برایتان می‌پسندد».

۴. سبب نجات از عذاب الهی: الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَعَامَنْتُمْ﴾ [النساء: ۱۴۷] «اگر سپاس گوئید و ایمان آرید الله را با عذاب شما کاری نیست».

از فواید این آیه:

۱- فضیلت ایمان داری، زیرا الله تعالی مؤمنان را مورد خطاب قرار داده و ایشانند که به سبب ایمانشان اهل خطاب الهی شده‌اند (ای مؤمنان).

۲- در این آیت امر به خوردن از پاکی‌ها شده و امر به وجوب دلالت می‌کند، و این را می‌رساند که هر چیزی که سبب هلاکت انسان می‌شود و ضرر آن عاید حال وی می‌گردد، نباید از آن بخورد و استفاده کند.

۳- هر چیزی که خبیث و پلید است نباید خورده شود، چون حرام است.

۴- هر خوردنی و نوشیدنی که انسان از آن تناول می‌کند همه از رزق و روزی الله تعالی است، و انسان تنها به وسیله اسبابی که الله تعالی آن را برای او مهیا نموده رزق و روزی خود را بدست می‌آورد، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳] «و از نعمت هر آنچه دارید، از [جانب] الله است».

۵- به انسان امر شده که رزق را از الله تعالی بخواهد، چون رزق و روزی همه از جانب الله است پس باید تنها از او روزی خواست البته با استفاده از اسبابی که آن را مباح قرار داده است.

۶- وجوب شکر نمودن الله تعالی در برابر نعمت‌های بی‌حسابش. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ [البقرة: ۱۵۲] «و مرا شکر بگزارید و از من ناسپاسی مکنید».

۷- شکر نمودن در ذات خود عبادتی است، و عبادت و بندگی الله تعالی توسط آن محقق می‌شود.

۸- وجوب اخلاص در عبادت برای الله تعالی چنانکه فرمود: ﴿إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ «...اگر تنها او را می‌پرستید».

۹- اثبات رحمت بیکران الله متعال بر بندگانش از دو جهت: یکی وقتی آنها را به خوردن طیبات و پاکی‌ها دستور داد و به این ترتیب صحت و سلامتی جسمی آنها را تضمین کرد. دوم: وقتی فرمود: (آنچه به شما روزی دادیم) دلیل بر رحمت وسیع اوتعالی بر بندگان است، زیرا آنها را از رزق و روزی گوناگون و لذیذ مستفید ساخته است.

۱۰- در این آیه رد بر فرقه جبریه است؛ ﴿كُلُوا﴾ «بخورید»، ﴿وَأَشْكُرُوا﴾ «شکر کنید» و ﴿تَعْبُدُونَ﴾ «می‌پرستید»، همه این صیغه‌ها بر افعال عباد دلالت دارد، پس این خود دلیل روشنی است بر اینکه بنده از خود افعال اختیاری دارد، لذا خطاب به او توجیه شده است و اگر انسان افعال اختیاری نمی‌داشت توجیه خطاب بسوی او معنایی نداشت، و ایجاد فعل از او غیر ممکن می‌بود، و در این صورت امر و دستور الله تعالی به او در امری می‌بود که خارج از توان و طاقت اوست. و الله تعالی با رحمت خود، هیچ کسی را بالاتر از توانش مکلف نمی‌سازد.

۱۱- تقبیح کسانی که پاکیزگی‌ها را بر خود حرام نمودند مانند اهل جاهلیت که (سائبه و وصیله و حام- شتران مشخصی) را بر خود حرام نمودند، و هر کسی امور مباح و حلال را بر خود حرام کند مانند اهل جاهلیت عمل نموده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۲] «بگو: چه کسی آن زینت الله را که برای بندگانش پدید آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟».

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَالْحَمَّ
 الْحَنِزِيرَ وَمَا أَهَلَ بِهِ لِعَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ
 اضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ
 اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٧٢﴾

بی گمان (الله)؛ مردار و خون و گوشت
 خوک و آنچه را که (هنگام ذبح کردن) نام
 غیر الله بر آن برده شده باشد بر شما حرام
 کرده است، و هرکس که ناچار (به خوردن
 آن) شود بی آنکه علاقه مند (بخوردن آن) و
 تجاوزکار (در خوردن از آن) باشد، پس
 گناهی بر او نیست. همانا الله بخشنده
 مهربان است. ﴿١٧٣﴾

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ
 الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ
 مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا
 يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ
 وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾

همانا کسانی که آنچه را الله از کتاب نازل
 کرده، پنهان می دارند و آن را به بهای اندکی
 می فروشند، آنها در شکم هایشان جز آتش
 چیزی را نمی خورند و الله در روز قیامت
 با آنها سخن نمی گوید و آنها را پاکیزه
 نمی گرداند و برای آنها عذابی دردناک
 است. ﴿١٧٤﴾

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ
 وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى
 النَّارِ ﴿١٧٥﴾

ایشان همان کسانی هستند که گمراهی را
 به هدایت و عذاب را به (عوض) آمرزش
 خریدند، پس چقدر در برابر آتش
 بردبارند! ﴿١٧٥﴾

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ
 الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ
 بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾

این بدان سبب است که الله کتاب را به
 حق نازل کرده است و کسانی که در کتاب
 اختلاف کردند در ستیزی بسیار دور قرار
 دارند. ﴿١٧٦﴾

﴿۱۷۳﴾ این آیه، تحریم بعضی امور را منحصر می‌نماید از جمله: میتة (خودمرده)، خون، گوشت خوک و آنچه نام الله بر آن برده نشده است. و میتة یا مردار حیوانی را گویند که روح آن بدون ذبح شرعی از بدنش جدا شده باشد. و مراد از میتة در این جا حیوان مردار خشکی است نه بحر. زیرا حیوانات بحر اعم از مرده و زنده حلال و پاک است. اما خون، خون حرامی است که در وقت ذبح می‌ریزد نه خونی که در رگ‌های حیوان بعد از ذبح آن حیوان باقی می‌ماند. از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که فرمود: «كُنَّا نَطْبُخُ الْبُرْمَةَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعْلُوهَا الصُّفْرَةَ مِنَ الدَّمِ فَنَأْكُلُ وَلَا نُنْكِرُهَا». «ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله گوشت را می‌پختیم و زردی خون موجود در داخل رگ‌های آن، بر سطح گوشت ظاهر می‌شد، و ما می‌خوردیم و آن را انکار نمی‌کردیم (از آن کراهیت نمی‌کردیم)». این اثر را قرطبی در تفسیر خود آورده و طبری نیز آن را از دو طریق؛ از قاسم نقل کرده است ولی عبارت (در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله) در روایت او نیست.

اما گوشت خوک، تمام وجود خوک حرام است.

حکمت در تحریم گوشت خوک

خوک حیوانی است پلید، شهوتران، حریص و پرخور، که از نجاست و حتی فضولات خود و سایر خوک‌ها تغذیه می‌کند. قرآن گوشت این حیوان را تحریم و آن را نجس دانسته است. چه حکمتی می‌تواند در این حکم باشد؟

حکمت تحریم گوشت خوک و لمس آن: زیان‌های ناشی از مصرف گوشت خوک که تاکنون کشف شده، بسیارند. و کسی خبر ندارد که در آینده چه زیان‌های دیگری نیز کشف خواهد شد. نباید فراموش کنیم که آنچه درباره زیان‌های صحی مصرف گوشت خوک گفته خواهد شد، برای مردم دنیا و مسلمانان که از لمس و خوردن گوشت آن خودداری می‌کردند، ناشناخته بود. بیماری‌هایی که توسط خوک به انسان منتقل می‌شود را می‌توان بشرح زیر دسته بندی کرد:

۱- اسهال خونی: در امعای خوک انگلهایی به نام بالانتی دیوم زندگی می‌کنند که از اهم منابع انتشار این بیماری در سرتاسر جهان است. این انگلها در مناطقی که خوک پرورش داده می‌شود، بصورت گسترده وجود دارد.

۲- بیماری یرقان عفونی: این بیماری از طریق آب‌های آلوده به ادرار خوک، سگ یا موش به انسان منتقل می‌شود. اما منبع ابتلا به یرقان عفونی از نوع romona فقط خوک است.

۳- انتامیب هیستولیتیک: که انسان را به اسهال آمیبی مبتلا می‌نماید و خوک نقش ناقل این میکروب به انسان را ایفا می‌کند.

۴- بیماری شبه باد سرخ: نوعی بیماری است که حیوانات زیادی و از جمله خوک به آن مبتلا می‌گردند. و از طریق این حیوانات به گروه خاصی از انسان‌ها از قبیل، قصاب‌ها، دباغ‌ها، و ماهی فروشان منتقل می‌گردد. این بیماری در انسان به شکل لکه‌های سرخ و دردناک توام با سوزش شدید روی دست‌ها ظاهر می‌شود و همراه با تب و لرز و التهاب غدد بلغمی است.

بیماری‌هایی که تنها علت آنها خوردن گوشت خوک است:

۱- کرم کدوی خوک: طول این کرم ۲-۳ سانتی متر بوده و دارای آلت مکیدن و قلاب است. لارو این کرم سیستی سرک نام دارد و در عضلات و مغز خوک یافت می‌شود. انسان با خوردن گوشت و یا مغز خام خوک بدان مبتلا گشته دچار نارسائی‌هایی در دستگاه گوارش می‌گردد. این نارسائی‌ها به صورت کم اشتها، احساس درد ناشی از گرسنگی، شده ولی در کشورهای اسلامی که گوشت خوک مصرف نمی‌کنند، به ندرت دیده می‌شود.

۲- تری شینوز: که عبارت است از یک کرم ریز به طول ۳-۵ میلی متر و از طریق خوردن گوشت خوک خام یا نیم پز وارد بدن انسان می‌شود و زیان‌هایی بشرح زیر به بار می‌آورد:

- خراشیدن و التهاب جداره امعاء به دلیل حمله کرم ماده به آن که در نتیجه حالتی شبیه به مسمومیت ایجاد می‌نماید.

- پیدا شدن جوشها و دملهای پراکنده در تمام بدن
 - مهمترین زیان این کرم تخم‌گذاری در عضلات انسان است که توام با درد شدید عضلات و سختی تنفس و ناتوانی در جویدن غذا و سخن گفتن است. و ممکن است به دلیل فلج شدن عضلات تنفسی و یا قلب منجر به مرگ شود. که تاکنون درمانی برای این حالت بدست نیامده است. این بیماری در تمام دنیا بویژه در آمریکا، کانادا و اروپا شیوع دارد ولی در کشورهای اسلامی به دلیل حرام بودن مصرف گوشت خوک، بسیار نادر است

بیماری‌هایی که از جمله عوامل ابتلا به آنها گوشت خوک است:
 میزان چربی و اسید اوریک موجود در گوشت خوک خیلی زیاد است و بهمین دلیل در ابتلا به بیماری‌های بسیاری نقش دارد که از جمله آنها می‌توان بیماری‌های زیر را نام برد:
 ۱- تصلب شرایین ۲- دردهای مفصلی ۳- مسمومیت غذایی
 منبع (طب در قران /ص ۱۴۶ تالیف دکتر عبدالحمید دیاب و دکتر احمد قرقوز).
 و آنچه که نام غیر الله در وقت ذبح کردن بر آن برده شده، مانند نام لات و عزی و غیره، حرام است.

و اگر کسی به خوردن این محرّمات بخاطر حفظ جان یا به سبب گرسنگی شدید و یا بخاطر نبودن غذای حلال یا به سبب اکراه و اجبار از سوی دیگران مجبور به خوردن آن شود در صورتی که بیشتر از حد نیاز نخورد و از خوردن آن راه گریز هم نداشته باشد بر او گناهی نیست، زیرا الله متعال در وقت اضطرار به او اجازه خوردن آن را داده و او را به خاطر آن مؤاخذه نمی‌کند.

آری، الله متعال آمرزنده است در مورد کسانی که از روی ناچاری از چیزهای حرام می‌خورند، و به او مهربان است، زیرا امور حرام را در وقت ضرورت برای او حلال گردانیده است.

از فواید این آیه:

۱- تحریم حیوان و پرندۀ مرده، خون، گوشت خنزیر و آنچه نام غیر الله در وقت ذبح بر آن برده شده است.

- ۲- حلال و حرام قرار دادن چیزی است که به الله تعالی مربوط می‌باشد.
- ۳- در این آیه الله تعالی چهار صنف را حرام قرار داد، (مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که هنگام ذبح نام غیر الله بر آن برده شده باشد) لیکن در آیه دیگر غیر از این صنف‌ها را نیز حرام قرار داد مانند (ما ذبح علی النصب- هر چه بر آستان بتان ذبح شود) همچنین پیامبر اکرم ﷺ از خوردن هر نوع حیوان درنده‌ای که دارای دندان‌های تیز شکاری و هر نوع پرنده‌ای که دارای چنگال‌ها و ناخن‌های خم شده و تیز شکاری باشد، نهی نموده است.^۱ همچنین پیامبر اکرم ﷺ در روز خیبر خرهای اهلی را حرام قرار داد و فرمود: «الله و رسولش خوردن گوشت خر اهلی را بر شما حرام کرده‌اند، پس آن را نخورید، چون کثیف است».^۲ پس تنها منحصر بودن چهار صنف در این آیه مقصود نیست.
- ۴- همه انواع خود مرده حرام است مگر ماهی و ملخ، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: «دو مردار و دو خون برایمان حلال شده است، مردار ملخ و ماهی و خون جگر و طحال حیوان».^۳
- ۵- تحریم آنچه برای غیر الله ذبح می‌گردد، اگرچه نام الله بر آن برده شود. مثلاً بگوید: بسم الله، الله اکبر، اللهم هذا للصنم. یا بگوید: هذا لقبر فلانی.
- ۶- شرک اگرچه نجاست معنوی است لیکن از شدت پلیدی و فساد عقیده انسان، و قوت خباثت معنوی مشرک، در امور محسوس وی نیز تأثیر می‌کند، اگرچه بدن وی در ظاهر نجس و ناپاک نیست.
- ۷- ضروریات محظورات را مباح می‌گرداند ولی به دو شرط اول: صدق در ضرورت بودن تناول حرام، به گونه‌ای که ضرر رفع نمی‌گردد مگر به خوردن آن. دوم: تناول حرام به اندازه رفع ضرر و خطر باشد. اما اگر رفع ضرر با غیر حرام امکان داشت پس تناول حرام برای مضطر جائز نیست.

۱- صحیح مسلم (۱۹۳۴).

۲- متفق علیه.

۳- مسند احمد (۵۷۲۳) و سنن بیهقی (۱۱۹۶) با تصحیح البانی در ارواء الغلیل (۲۵۲۶).

۸- اثبات رحمت الله تعالی بر بندگان، آن گاه که تناول حرام را در وقت اضطرار و ضرورت، تا وقت رفع ضرر و خطر مباح قرار داده است.

۹- هرکه حرام را بدون ضرورت بخورد گناه کار می‌گردد.

۱۰- استفاده از رخصت‌های سفر برای باغی و مسافری که برای گناه سفر می‌کند جایز نیست، و حق ندارد نماز را قصر کند و نه بر موزه مسح می‌تواند، و نه از میتة در وقت اضطرار می‌تواند بخورد، و نه در رمضان می‌تواند روزه را بخورد.^۱

۱۱- اثبات دو اسم الله تعالی (الغفور) (الرحیم) و آنچه از صفات را در بر می‌گیرد.

۱۲- برخی از اسمای الله تعالی متعددی بوده مشتمل بر اسم و صفت و اثر یا حکم می‌باشد. مثلاً در این آیه اسم غفور رحیم آمده که اثر و حکم این دو اسم این است که الله تعالی با رحمت خود خورنده حرام در وقت ضرورت را مورد مغفرت خود قرار می‌دهد.

﴿۱۷۴﴾ این آیه علمای یهود را شامل می‌شود، زیرا آنها آیات الهی که صفات پیامبر آخر زمان محمد ﷺ را بیان کرده بود کتمان نمودند. همچنان این آیه هر کس دیگری را نیز در بر می‌گیرد که شرع الهی را پنهان کند و در برابر آن رشوه بگیرد، همچنین هر کسی را که در برابر منفعت عاجل و یا مصلحت زودگذر دنیوی، به تغییر دادن چیزی از دین الهی و کتمان حق راضی گردد، در بر می‌گیرد. پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ سَأَلَ عَنْ عِلْمٍ فَكَتَمَهُ أَلْجَمَهُ اللَّهُ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲.

«هر کس از علمی که می‌دانند سؤال شود و او کتمان نماید، الله متعال روز قیامت افساری از آتش بر دهان او می‌زند».

آری، متاع دنیا که در برابر پنهان ساختن و تغییر دادن شرع و حکم الهی گرفته شود، هرچند بسیار پنداشته شود، باز هم ناچیز و اندک است. و آن بهای ناچیز و اندکی که در برابر پنهان نمودن آیات الهی بدست می‌آورند، عذاب آخرت را بر آنان واجب گردانیده و سبب ورودشان به آتش دوزخ می‌شود. و الله متعال به سبب خشمش بر ایشان و

۱- البته در این مسأله‌ی فقهی میان اهل علم و مذاهب اسلامی اختلاف است، و بسیاری از علما نیز اخذ به این رخصتها را برای تمام مسلمانان چه عادل و چه فاسق و گناه کار باشند با شرایط خود جایز می‌دانند. (مصحح)

۲- روایت ابو داود (۳۶۵۸) و ترمذی (۲۶۴۹) مشکاة المصابیح (۲۲۳) حدیث صحیح است.

ناخشنودی از آنان با آنان سخن نمی‌گوید. طبری می‌نگارد: الله متعال با آنان در آنچه که دوست دارند، سخن نمی‌گوید، هرچند در آنچه که دوست ندارند، با آنان سخن می‌گوید. و اعمال پلیدشان را اصلاح نمی‌کند که از گناه پاک شوند.

از فوائد این آیه:

- ۱- وجوب نشر علم وعدم کتمان آن خصوصا وقتی نیاز به نشر و ابراز آن گردد چه با سوال سوال کننده و یا با لسان حال، یا لسان مقال.
- ۲- کتاب‌های آسمانی از جانب الله تعالی بر پیامبران نازل گردیده که دلالت بر علو و بلندی ذات الهی دارد، زیرا لازمه نزول این است که نازل کننده (الله تعالی) بالا باشد و کتاب‌ها را به سوی پایین نازل فرماید.
- ۳- در این آیه اخطار و تهدید الهی متوجه کسانی است که هم علم را کتمان می‌کنند و هم آن را به بهای ناچیز می‌فروشند، اما کسی که تنها علم را کتمان می‌کند ولی آن را به بهای ناچیز نمی‌فروشد الله تعالی درباره وی چنین فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿۱۵۹﴾ [البقرة: ۱۵۹]. «کسانی که نشانه‌های روشن و هدایتی را که نازل کرده‌ایم، پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب [آسمانی] روشن ساخته‌ایم، پوشیده می‌دارند، اینانند که الله آنان را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان [از مردم و فرشتگان نیز] آنان را لعنت می‌کنند». پس آیه دلالت بر آن دارد که کتمان علم از گناهان کبیره است. اما کسی که آنچه را الله نازل فرموده و به بهای ناچیز می‌فروشد ولی آن را کتمان نمی‌کند، الله تعالی در مورد این چنین اشخاص می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿۱۶﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَلَطُلْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۷﴾ [هود: ۱۵-۱۶]. «هر کس که زندگانی دنیا و تجمل آن را خواسته باشد، [پاداش] کارهایشان را در آنجا برایشان به تمام و کمال می‌رسانیم و آنان در آنجا کاستی نبینند * اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش [جهنم] ندارند و آنچه در آنجا (دنیا) کرده بودند، بر باد رفته و آنچه را که انجام می‌دهند باطل است».

مردم در کتمان نمودن ما انزل الله به سه گروه تقسیم می‌شوند:
 گروه اول کسانی‌اند که علم را از روی بخل و عدم نفع بردن مردم از آن کتمان می‌کنند.
 گروه دوم کسانی‌اند که علم را کتمان می‌کنند و تا وقتی منافع و اغراض دنیوی مطرح نباشد مانند مال و جاه و ریاست و غیره آن را بیان نمی‌کنند.

گروه سوم کسانی‌اند که علم را از روی بخل کتمان می‌کنند و آنرا بیان نمی‌کنند مگر اینکه منافع دنیوی در آن وجود داشته باشد، این گروه دو صفت بد را در خود جمع کرده‌اند؛ هم کتمان علم و هم فروختن آن به بهای ناچیز دنیوی. و این بدترین انواع کتمان علم است و ایشان همان گروهی‌اند که این آیه که در صدد تفسیر آن هستیم بر آنها صدق می‌کند.

اما کسی که علم را بخاطر رضامندی الله تعالی نشر می‌کند چه با زبان باشد و یا با قلم و عمل، وی از گروه رستگاران است، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]. «و باید که از شما گروهی باشد که به نیکی فراخوانند و به کار شایسته فرمان دهند و از کار ناپسند باز دارند و اینانند که رستگارند».

۴- مال و متاع دنیا بی‌ارزش و ناچیز است، هرچند نزد انسان بسیار باشد.

۵- در روز قیامت الله تعالی بندگان مؤمن خود را مورد تزکیه و ستایش عملی و قولی قرار می‌دهد، وقتی اعتراف گنه‌کاران مؤمن را می‌گیرد می‌فرماید: «آن را در دنیا بر تو پوشیدم، و من امروز از آن در می‌گذرم»^۱. این ستایش قولی است اما ستایش عملی یا فعلی هنگامی است که نامه عمل وی را به دست راستش می‌دهد و همه مردم شهادت می‌دهند که وی از مؤمنان بود.

۶- عقوبت این دوگروه شدید خواهد بود، چون الله تعالی با ایشان سخن نمی‌گوید و نه آنها را پاک می‌کند. یعنی الله تعالی از آنها اظهار رضایت نمی‌کند و سخن رضایت به آنها نمی‌گوید. اما سخن خشم و غضب الهی برای اهل دوزخ این است که قرآن فرموده:

﴿قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۸] «(الله) فرمود: در آن [رسوا و] خوار و خاموش بمانید و با من سخن مگویید».

۷- عذاب دوزخیان سخت و شدید و دردناک است. چون عذاب آنها روحی و جسمانی می‌باشد، اما عذاب روحی قول الله تعالی به ایشان است: ﴿قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۸] «(الله) فرمود در آن [رسوا و] خوار و خاموش بمانید و با من سخن مگویید». که در این حالت احساس ذلت و حقارت می‌کنند، اما عذاب جسمانی آنها به دلیل فرموده الله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَآ نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلَتْهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۵۶] «بی‌گمان کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند، بزودی آنها را در آتشی (سوزان) وارد می‌کنیم که هر چه پوست‌شان بریان گردد، پوست‌های دیگری به جایش قراردهیم، تا (طعم) عذاب را بچشند، حقا که الله توانمند حکیم است.» و فرموده اوتعالی: ﴿فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿۱۹﴾ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿۲۰﴾ وَلَهُمْ مَقْمِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿۲۱﴾ كَلَّمَآ أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۲۲﴾﴾ [الحج: ۱۹-۲۲] «پس آنان که کفر پیشه کرده‌اند، برایشان لباس‌هایی از آتش بریده شده است. از بالای سرشان آب داغ ریخته شود * که آنچه در درونشان است و [نیز] پوست‌ها از آن تافتند می‌شود * و برای [عذاب کردن] آنان گرزهای آهنین (مهیا)ست».

﴿۱۷۵﴾ ایشان گمراهی را با هدایت مبادله کردند. ضلالت بمعنای حیرانی و سرگردانی و انحراف از راه راست و گم کردن راه هدایت است. تفسیر این بخش از آیه در آیه (۱۶) گذشت.

پس چقدر صابرند بر آتش دوزخ!! مراد از این عبارت، تعجب است، به این معنی که حال آنان، بندگان مؤمن را به شگفت می‌اندازند که چرا با کمال بی‌پروایی، اسباب مستحق شدن عذاب را بکار گرفتند!! گویی با این کار خود بر عذاب آتش دوزخ صابر و شکیا هستند!

از فواید این آیه:

۱- سبب گمراهی این گروه و کتمان نمودن حق این است که هدایت را دوست نداشتند و نخواستند، بلکه گمراهی و فساد را اراده نمودند.

۲- رد بر فرقه جبریه، زیرا آیه، فعل را به فاعل که همان انسان است نسبت می‌دهد.

۳- کتمان علم، و بیان آن به خاطر اغراض دنیوی از گمراهی است، زیرا این گروه ندانسته‌اند که بر عالم و دانشمند تبلیغ و نشر علم واجب است، ولی ایشان این فریضه را نادیده گرفته و تجاهل نمودند و از خیر و ثواب عظیم خود را محروم نموده‌اند، چون نشر علم از بهترین اعمال است، و علم مانند مال نیست که زایل شود بلکه تا ابد باقی می‌ماند. مثلاً در میان صحابه کرام رضی الله عنهم مردمان ثروتمند بسیار بودند اما ذکر و نامشان در میان مردم کم است، ولی صاحب علم مانند ابو هریره و امثال او رضی الله عنهم ذکرشان در میان عام و خاص است. و هکذا امامان دین ذکر خیرشان در میان مردم باقی و پایدار است.

۴- اثبات تعجب و شگفتی الهی هنگامی که از اهل دوزخ خبر داد: ﴿فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ﴾. «بر آتش [جهنم] چه بردبارند».

﴿۱۷۶﴾ این به آن سبب است که الله کتاب را به حق نازل کرده است پس بیان آن بر علما واجب و کتمان آن بر ایشان حرام است، لذا هرگاه از امری از امور دین مورد سؤال قرار گیرند، یا نیازی به بیان آن پیش آید، باید بدون تأخیر آن را بیان کنند. مشرکان و کفار درباره قرآن اختلاف ورزیدند، برخی از آنان گفتند: این کتاب جادو است، و برخی گفتند: افسانه‌های مردمان پیشین است، در حالیکه همه ایشان در مخالفت و ستیزه دور و درازی از حق و حقیقت قرار دارند.

از فواید این آیه:

۱- اثبات علت و اسباب گمراهی مردمان و داخل شدنشان به آتش دوزخ. چون حرف (ب) در (ذلک بأن) بای سببی است.

۲- ثنای الله متعال بر کتاب با عظمتش قرآن کریم، هنگامی که فرمود: ﴿نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ (کتاب را به حق و راستی نازل کرد) همچنان در این آیه علو و بلندی ذات الله متعال ثابت می‌گردد که کتاب با عظمتش را از بالا به سوی پایین نازل فرمود.

۳- کسانی که در کتاب الله تعالی اختلاف می‌ورزند همیشه در ستیز و دشمنی دور از حق و حقیقت به سر می‌برند و اقوال و نظراتشان باهم نزدیک نمی‌شود، هر چند ابدانشان باهم نزدیک باشد.

۴- اختلاف هیچ‌گاه رحمت نبوده و نخواهد بود، بلکه دشمنی، عداوت، بلا و مصیبت است. و روایت مشهور بین مردم (اختلاف امتی رحمه) صحت ندارد، بلکه الله تعالی اختلاف را مذموم دانسته می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ [إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ] ﴿هود: ۱۱۸-۱۱۹﴾. «و اگر پروردگارت می‌خواست، مردمان را یک امت قرار می‌داد. ولی همواره مختلف‌اند * مگر کسی که پروردگارت [بر او] رحم کرده است».

ولی مجتهدی که اجتهادش مخالف با حق باشد، الله تعالی از اشتباه غیر قصدی وی درمی‌گذرد و او را مورد عفو قرار می‌دهد. زیرا مجتهد در امت اسلامی -طوریکه در حدیث متفق علیه آمده- هرگاه اجتهاد کند و در اجتهاد خود به حقیقت دست یابد دو اجر، و اگر دچار خطا شود یک اجر را دریافت می‌کند. اما اینکه بطور مطلق گفته شود که اختلاف رحمت است، سخن نادرستی است و لازمه آن اینست که در اختلاف سعی ورزیم تا مورد رحمت قرار گیریم، زیرا سبب رحمت است!! و درست این است که اختلاف بلا و شر است.

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالرِّبَّيِّنَ وَعَاتَى أَمْوَالٍ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَعَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾﴾

نیکی آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید، بلکه نیکوکار کسی است که به الله و روز آخرت و ملائکه و کتاب‌ها و پیامبران ایمان داشته باشد، و مال (خود) را با وجود دوست داشتش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و راه‌ماندگان و گدایان و برای آزادی بردگان ببخشد، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و وفا کنندگان به پیمانشان آنگاه که پیمان بستند، و صبر کنندگان در هنگام فقر و بیماری و هنگام جنگ، ایشان کسانی‌اند که راست گفته‌اند و هم ایشانند پرهیزگاران. ﴿١٧٧﴾

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَعْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در مورد کشته شدگان قصاص بر شما مقرر شده است، آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن، پس هرکسی که از جانب برادرش (صاحب خون) برای او چیزی بخشوده شد (و قصاص نگیرد)، پس باید (صاحب مطالبه خون از قاتل) به گونه نیکو پیروی شود و قاتل خون‌بها را به نیکی به ولی دم بپردازد. این تخفیف و رحمتی از جانب پروردگارتان برای شماست، پس هرکس بعد از این (پس از گرفتن دیه) تجاوز کرد برای او عذابی دردناک است. ﴿١٧٨﴾

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يٰٓأُولِ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾﴾

و برایتان در قصاص زندگانی است ای صاحبان خرد تا باشد تقوا پیشه کنید ﴿١٧٩﴾

﴿۱۷۷﴾ وقتی یهود و نصاری دربارۀ تغییر قبله و روی گرداندن رسول اکرم ﷺ بسوی کعبه سخن گفتند و ایرادهای زیادی را مطرح کردند، الله متعال این آیه را نازل کرد و بیان نمود که روی گرداندن به سوی مشرق و مغرب - یعنی جهات مختلف - به ذات خودش مقصود نیست و کار نیکی شمرده نمی‌شود. بلکه نیکی حقیقی، نیکی کسی است که به الله تعالی ایمان بیاورد. بَرّ: یعنی نیکی، اسم جامع هر خیر اعم از ایمان و اعمال نیک و اخلاق شایسته است. و این آیه نیکی را به اصول ایمان ششگانه و اصول اعمال صالح تفسیر کرده است. همچنین نیکی آن است که به روز آخرت و ملائکه و کتاب - یعنی همه کتاب‌های آسمانی - و همه پیامبران ایمان بیاورد. همچنین نیکی آن است که مال خود را با وجود دوست داشتن آن، به خویشاوندان و نزدیکان فقیر و مستمند خود بدهد، زیرا صدقه دادن به خویشان هم صدقه است و هم صلۀ رحم. و در حدیث نزد شیخین آمده که: «قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲] وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرَحَاءٌ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ، أَرْجُو بِرَّهَا وَدُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعَهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ، قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بَيْحٌ ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتِ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الْأَقْرَبِينَ فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفَعُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَفَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ!».

ابوطلحه رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و گفت: یا رسول الله! الله تعالی می‌فرماید: تا زمانی که محبوبترین امواتان را انفاق نکرده‌اید، به نیکی، دست نخواهید یافت. باغ بیرحاء محبوبترین ثروت من است. می‌خواهم آن را در راه الله صدقه نمایم و اجر آن را از الله دریافت کنم. بنابراین، هر طور که شما مناسب می‌دانید، در مورد آن، تصمیم بگیرید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آفرین! این است مال سودمند. این است مال سودمند. آنچه را که گفتم، شنیدم. نظر من این است که آن را میان خویشاوندان، تقسیم کنی». ابوطلحه رضی الله عنه گفت: ای رسول الله! همین کار را خواهم کرد. سپس، ابوطلحه رضی الله عنه آن را میان پسرعموها

و خویشاوندانش تقسیم نمود».

همچنین نیکی آن است که مال خود را به یتیمان مستمند بدهد، زیرا آنان نسبت به فقرای غیر یتیم به دادن صدقه اولی ترند، چون توان کسب و کار را ندارند. و پیامبر ﷺ در فضیلت انفاق بر ایتم می فرماید: «وَأَنَا وَكَافُلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى، وَقَرَّحَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا^۱.

رسول اکرم ﷺ با اشاره دو انگشت سبابه و میانه که قدری میان آنها فاصله انداخته بود، فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت، اینگونه خواهیم بود».

و همچنین نیکی آن است که مال خود را به مسکین بدهد که چیزی برای تأمین زندگی خود ندارد، لذا به دست‌های مردم می‌نگرد.

و همچنین نیکی آن است که مال خود را به راه‌ماندگانی بدهند که از مال و دارایی و وطن خویش دور مانده‌اند و برایشان امکان حاضر کردن آن وجود ندارد.

و همچنین نیکی آن است که مال خود را به سائلان و نیازمندیانی بدهد که مجبور به گدایی شده‌اند. باید دانست که گدائی در اسلام حرام است، زیرا اسلام پیروانش را به کار و کسب و همت عالی و عزت نفس و خودکفایی تربیت می‌کند. پس بر گدا هم لازم است از رفع ضرورت بیشتر نطلبد و خواستش از مردم از حد نیاز تجاوز نکند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ سَأَلَ النَّاسَ أَمْوَالَهُمْ تَكْثُرًا، فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا فَلَيْسَتْ قِلَّةٌ أَوْ لَيْسَتْ كَثْرَةٌ^۲.

«کسی که به منظور تکثر و زیاده‌خواهی اموال مردم را از آنها طلب نماید، در واقع چیزی جز اخگر آتش طلب نمی‌کند، پس یا کم طلب کند و یا زیاده‌خواهی کند».

گدایی جایز نیست مگر در سه حالت، طوریکه رسول اکرم ﷺ به قیصه فرمود: سؤال گدایی و از مردم طلب مال کردن) تنها برای سه نفر حلال است: اول: مردی که مال‌الصلحی را برای سازش و آشتی بین دو گروه تعهد کند؛ سؤال برای او حلال است تا وقتی که به مقصود خود (پولی که تعهد کرده است) می‌رسد و سپس باید از آن خودداری

۱- متفق علیه.

۲- صحیح بخاری (۱۰۴۱).

کند و دوم: مردی که ضرری به مال او برسد و مال او را از بین ببرد، سؤال برای او نیز حلال است تا هنگامی که زندگی او به سر و سامانی برسد - یا فرمودند: در حد کفایت تأمین شود و سوم: مردی که فقر و تنگدستی ای بر او وارد آید تا اندازه‌ای که سه نفر از خردمندان طایفه‌اش بگویند که: او فقیر شده است، سؤال برای او حلال است تا زندگی او سر و سامانی بگیرد - یا فرمودند: در حد کفایت تأمین شود؛ ای قبیصه! در غیر این سه مورد، سؤال و گدایی، حرام است و صاحبش آن را به حرامی مصرف می‌کند»^۱.

و همچنین نیکی آن است که مال خود را در راه آزاد کردن بردگان بدهد. مراد از خریدن بردگان و آزاد کردن آنهاست. و به قولی: مراد از آزاد کردن اسیران است.

نکته مهم:

اسلام تمامی افراد بشر را از یک پدر و مادر می‌داند و هیچ امتیازی برای رنگ، ثروت، مقام، قبیله، نژاد و... قائل نمی‌شود. اسلام تنها امتیاز را تقوا می‌شمرد و گرامی‌ترین مردمان را، پرهیزگارترین آنان می‌داند. اسلام مردم را مانند دندان‌های شانه با هم برابر می‌داند.

پیشتازی اسلام در منع بردگی

اسلام تمامی راه‌هایی را که برای برده ساختن دیگران در دوران‌های گذشته رواج داشت، به جز جنگ را نامشروع دانست. برخی از این راه‌ها عبارت بود از:

- یورش ناگهانی به منظور گرفتن اسیر و بنده.
- در مواردی که مدیون از پرداخت دین خود عاجز بود، صاحب دین او را در عوض آن، برده خود می‌ساخت.
- فروختن افراد آزاد و یا فرزندان خود به دیگران.

اسلام هیچ راهی برای برده‌سازی افراد را جایز نمی‌داند؛ جز آنکه شخص کافر در جنگ علیه اسلام و مسلمین به اسارت درآمده باشد. از طرف دیگر این مسئله هم تابع شرایط زمان و مکان و با صلاح‌دید پیشوای مسلمانان است و اگر او برده ساختن اسیران

جنگی را مصلحت ندانست، می‌تواند وجهی به عنوان فدیة بگیرد و آزادشان کند. و یا آنان را مورد عفو قرار دهد.

راه‌های آزادی بردگان در اسلام

- اسلام راه‌های ابتکاری متعددی را برای آزادی تدریجی بردگان اعلام نمود؛ از جمله:
- آزادی برده را از عبادات بزرگ قرار داد. پیروان اسلام نیز در عمل به این عبادت، اهتمام والایی داشتند.
 - کفاره واجب برخی از گناهان را آزادی برده قرارداد.
 - خرید و فروش ام ولد را منع کرد. این مسئله خود به خود موجب آزادی کنیزانی می‌شد که از طریق ارباب خود صاحب فرزند می‌شدند.
 - مالکیت فرزند بر پدر و مادر خویش را منع نمود. این مسئله نیز منتهی به آزادسازی ام ولد می‌شد.
 - به بردگان حق کتابت و قرارداد با صاحبان خویش داد تا بتوانند با کار و تلاش به آزادسازی خویش بپردازند، یا مدت بردگی و گستره آن را محدود سازند و این مسئله باعث می‌شد که بردگان با اراده و عزم خویش، در جستجوی آزادی برآمده و در راه آن بکوشند و سپس از ثمرات آن به خوبی بهره‌گیرند.
- همچنین نیکی آن است که نماز را با رعایت نمودن تمام ارکان و شرایط آن برپا دارد و زکات مال خود را بدهد، بیان جداگانه زکات دلیل بر آن است که مراد از انفاق در ابتدای آیه، صدقه نافلة است نه زکات فرض. پیامبر اکرم ﷺ در مورد صدقه نافلة می‌فرماید: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا الطَّيِّبُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِمِيزَانِهِ، ثُمَّ يُرِيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرِي أَحَدَكُمْ فُلُوهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ»^۱.
- (فرمود: کسی که به اندازه یک دانه خرما از کسب حلال خود صدقه بدهد - چون تنها چیزهای پاک و حلال می‌تواند به سوی الله صعود کند - الله با رضایت کامل این صدقه را از او می‌پذیرد و آن را افزایش و پرورش می‌دهد، همانگونه که یک نفر از شما کره اسب

خود را که تازه از شیر مادرش گرفته شده پرورش می‌دهد، (افزایش این صدقه به اندازه است که این دانه خرما) تا اندازه یک کوه بزرگ در می‌آید».

همچنین نیکی آن است که چون با الله تعالی یا مردم عهد بستند، به عهد خود وفا می‌کنند.

مهمترین سرمایه یک جامعه اعتمادی است که افراد به یکدیگر دارند و هر چیزی که این اعتماد و همبستگی را تقویت کند مایه سعادت و پیشرفت جامعه است و هر کار بر آن لطمه وارد کند، عامل شکست و بدبختی است. از مهمترین اموری که اعتماد عمومی و خصوصی را شکوفا می‌کند وفا به عهد و پیمان است که از فضایل مهم اخلاقی محسوب می‌شود، لذا الله متعال در آیات متعددی بر این امر تأکید نموده است چنانکه می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنََّّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۴] «و به پیمان [خود] وفا کنید که [از] پیمان باز خواست خواهد شد». بر عکس، پیمان‌شکنی از بدترین رذایل اخلاقی است، لزوم وفا به عهد جزء سرشت و فطرت انسان‌ها است. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در نکوهش پیمان‌شکنی می‌فرماید: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ!». «کسی که امانت ندارد از ایمان بی بهره است، و کسی که به تعهد خود وفا نمی‌کند از دین بی بهره است».

از جمله دلایل حرمت عهد شکنی و وعده خلافی، احادیثی است که در باب صفات منافقین آمده است از جمله فرموده پیامبر ﷺ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُؤْتِيَ خَانَ».

«علامت منافق سه چیز است: هرگاه حرف زند دروغ گوید، و هرگاه وعده‌ای دهد، خلف وعده می‌کند (وبه وعده‌اش وفا نمی‌کند)، و هرگاه امین دانسته شود (و چیزی به او بسپارند در امانت) خیانت می‌کند».

همچنین نیکی آن است که بنده در وقت شدت فقر و مستمندی و در وقت بیماری شدید و مزمن یا در وقت دادن عزیزان و به هنگام شدت جنگ و کارزار، صابر باشد.

و در صحیحین از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ».

«وکسی که (با وجود ناراحتی شدید فقر) صبر و استقامت را بر خود تحمیل کند الله تعالی صبر و استقامت را به او می‌بخشد، هدیه و نعمتی بهتر و باارزش‌تر از صبر به کسی داده نشده است».

ایشان کسانی‌اند که در ادعای ایمان خویش راستگو و صادقند و ایشان متقیان حقیقی‌اند. تقوا از ماده «وقایه» به معنی حفظ کردن چیزی در برابر آفات است. تقوا به معنی محفوظ داشتن روح و نفس است از آن چه بیم می‌رود و به آن زیان رساند؛ سپس به خوف و ترس نیز تقوا گفته شده است، و در شرع، آن را به خویشتن‌داری در برابر گناه و محرّمات اطلاق می‌کنند و کمال آن به ترک بعضی از مباحات مشکوک است.

از ابوهریره رضی الله عنه نقل شده که او در مقابل پرسش از حقیقت تقوا فرمود: «آیا هرگز از راه پرخاری گذشته‌ای؟ وقتی پاسخ مثبت شنید فرمود: در آن حال چه می‌کردی؟ آیا دامان خود را جمع نکرده و کوشش برای نجات از خارها نداشته‌ای؟ سوال کننده گفت: بلی، ابوهریره رضی الله عنه فرمود: این همان تقواست»^۱.

از فواید این آیه:

۱- نیکی در حقیقت ایمان به الله تعالی و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران و مال را در عین دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و خاوندگان و در راه آزادی برده‌ها و نماز برپا داشتن و زکات پرداختن و وفاکردن به عهد خود چون عهد بنده است. ایمان به الله متعال متضمن چهار امور است: ۱- ایمان به

۱- متفق علیه.

۲- الزهد الكبير ص ۳۶۷ از بغوی، و تفسیر بغوی (۶۰/۱).

وجود الله تعالى. ۲- ایمان به ربوبیت الله تعالى. ۳- ایمان به الوهیت الله تعالى. ۴- ایمان به اسماء و صفات الله تعالى.

۱- اما ایمان به وجود الله تعالى: بدون شک شرع و حس و عقل و فطرت به وجود الله تعالى دلالت دارد:

أ- دلالت شرع عبارت از فرستادن رسولان و نازل کردن کتب است.

ب- دلالت حسی این است که بنده وقتی دست به دعا شده و از الله متعال چیزی بخواهد او تعالی دعایش را اجابت می‌کند. و این دلیل حسی بر وجود الله تعالی است، چنانکه الله تعالی دعای پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بعد از دعایشان اجابت نمود. مثلا از نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین خبر می‌دهد: ﴿وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿۷۶﴾ [الأنبياء: ۷۶]. «و نوح [را به یادآور] چون پیش از این دعا کرد و [دعایش را] برای او اجابت کردیم، آن گاه او و خانواده‌اش را از اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم». و از ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر می‌دهد: ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۸۳﴾ [الأنبياء: ۸۳-۸۴]. «و ایوب را [نیز یاد کن]، چون پروردگارش را ندا داد که: آسیبی به من رسیده است و تو مهربان‌ترین مهربانانی. * پس [دعایش] را اجابت کردیم و رنجی را که در خود داشت دور ساختیم و خانواده‌اش و [نیز] مانند آنان را با آنان به رحمتی از جانب خویش و به جهت پندی برای عبادتگزاران به او بخشیدیم».

ج- دلالت عقل این است که هر پدیده ایجادکننده‌ای دارد، طوریکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿۳۵﴾ [الطور: ۳۵]. «آیا بی آفریدگار آفریده شده‌اند یا اینکه خود آفرینندگانند؟». و مانند کائنات و نظام‌های شمسی و حوادث گونی و سایر امور باید ایجاد کننده داشته باشد و آن ایجاد کننده الله عزوجل است چون امکان ندارد این همه نظام‌های گونی و احداث و پدیده‌ها خود به خود ایجاد گردند، زیرا همه‌ی چیزها قبل از بوجود آمدن عدم بودند و عدم چیزی نیست و وجودی ندارد و امکان ندارد چیزی را بیافریند.

د- دلالت فطرت این است که اگر انسان به حال خودش با فطرتی که آفریده شده است گذاشته شود بدون شک مؤمن به بار می‌آید و دلیل بر این سخن فرموده الله تعالی است: ﴿تَسْبِحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾﴾ [الإسراء: ٤٤]. «آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را به پاکی یاد می‌کنند. و هیچ چیز نیست مگر آنکه با حمد او تسبیح می‌گویند ولی شما تسبیح آنان را در نمی‌یابید. بی گمان او بردبار آمرزگار است». همه مخلوقات با فطرتشان الله تعالی را می‌شناسند و او را به پاکی یاد می‌کنند.

۲- و ایمان به ربوبیت الله تعالی عبارت از وحدانیت او در آفرینش همه مخلوقات و تدبیر امور آنها است، مشرکان نیز به ربوبیت الله تعالی اعتراف داشتند طوریکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ﴿المؤمنون: ٨٦-٨٧﴾. «بگو: پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ چه کسی است؟* خواهند گفت: [همه] از آن الله هستند». و سایر آیات به این معنی.

۳- و ایمان به الوهیت الله تعالی عبارت از حق بودن او تعالی در اله و معبود بودنش است و هیچ معبودی بر حق جز او وجود ندارد و همه معبودان سوای او باطلند، چنانکه می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾﴾ [الحج: ٦٢]. «این از آن جهت است که الله بر حق است. و آنچه را به جای او [به دعا] می‌خوانند باطل است و [از آن جهت] که الله بلند مرتبت [و] بزرگ [منزلت] است». لذا تنها الله تعالی اله و معبود برحق است.

۴- اما ایمان به اسماء و صفات او تعالی عبارت است از باور داشتن به اسماء و صفاتی که خودش و پیامبرش ﷺ برای او تعالی ثابت نموده‌اند؛ بدون مانند و مثل با تنزیه آن. و دلیل فرموده او تعالی: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ﴿١٨٠﴾﴾ [الأعراف: ١٨٠] و الله نام‌های نیک دارد. پس به آن [نام‌ها] او را به [دعا] بخوانید». و فرموده او تعالی: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾﴾ [النحل: ٦٠] «و صفت برتر از آن الله است و

او پیروزمند فرزانه است». وجه دلالت این است که در این دو آیه خبر مقدم آمده است و هر آن چیزی که باید متأخر ذکر شود سپس مقدم بیابد دلالت به حصر آن می‌کند.

۲- همچنین این آیه می‌رساند که اطاعت و فرمانبرداری الله تعالی، (بخشی) از نیکی است.

۳- همچنان ایمان داشتن به روز آخرت از نیکی است و ایمان به روز آخرت مشتمل بر هر آن چیزی است که پس از مرگ واقع می‌گردد و پیامبر ﷺ از آن خبر داده است. مانند عذاب قبر و نعیم آن، دمیدن در صور، حشر، صراط، میزان، جنت، دوزخ و غیره.

۴- همچنان ایمان به ملائکه از نیکی است، و ایمان به ملائکه مشتمل بر چند امور است، ذات، صفات و اعمال آنها. از ملائکه کسانی است که به نام برای ما معرفی شده‌اند مانند جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ملک الموت، هاروت و ماروت، مالک و خازن النار که باید با نام به آنها ایمان داشته باشیم. و در مورد ملک الموت که بعضی او را عزرائیل می‌نامند درست و ثابت نیست. اما اعمال و وظائف ملائکه بسیار است که به بحث مستقل نیاز دارد.

۵- و ایمان به کتاب‌های آسمانی از نیکی است. و چگونگی ایمان به کتب این است که یقین داشته باشیم که همه کتاب‌ها از جانب الله تعالی بر پیامبران ﷺ نازل گردیده است و همه حق و صدق‌اند، لیکن کتاب‌های آسمانی امروزی که در دسترس اهل کتاب قرار دارد تحریف شده است. و باید بدانیم که هر پیامبری کتابی داشته تا به وسیله آن در میان مردم به عدل حکم کنند، و کتاب‌هایی که به ما معرفی شده عبارتند از: تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم و موسی و قرآن کریم.

۶- همچنان ایمان به پیامبران از نیکی است، و هر پیامبری که الله تعالی بر وی وحی نموده چه نامش را برای ما ذکر نموده و یا ذکر نکرده است به وی ایمان می‌آوریم. و در حدیثی که در مسند احمد (۲۲۲۸۸) و صحیح ابن حبان (۳۶۱) با تصحیح البانی در مشکاه المصابیح (۵۷۳۷) وارد است آمده که تعداد رسولان سیصد و چند رسول، و تعداد انبیاء یکصد و بیست و چهار هزار نبی می‌باشد. پس باید به این تعداد پیامبران ایمان داشته باشیم زیرا خبر معصوم صلی الله علیه وسلم است. و چنانکه الله تعالی

فرموده است: ﴿كُلُّ عَامِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵]. «(و مؤمنان نیز) همه به الله و فرشتگان او و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند. (و گفتند): «میان هیچ یک از پیامبرانش فرق نمی‌گذاریم». و قرآن کریم ۲۵ پیامبر را برای ما ذکر نموده است.

۷- دادن مال به فقرا و مستمندان با وجود دوست داشتن آن از نیکی و احسان است. صحابه رسول الله ﷺ هر مالی که برایشان شگفت آور می‌بود آن را صدقه می‌دادند و می‌فرمودند: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲]. «هرگز به نیکوکاری نمی‌رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید». طوری که ابوطلحه ؓ وقتی این آیه را شنید باغ خود را در راه الله تعالی صدقه کرد در حالیکه محبوب‌ترین مال نزد وی بود و در عین وقت رسول کریم ﷺ از آب گوارای آن می‌نوشید^۱.

۸- کمک و همکاری و بذل به خویشاوندان اولی‌تر از دادن به یتیمان و مساکین است، چون الله تعالی اصناف مستحقین را به خویشاوندان آغاز نمود. همچنان بذل مال به ایتام و مراعات حالشان بهتر است زیرا الله تعالی کسانی را که به ایتام بذل می‌کنند مدح نموده است.

۹- همچنان در راه‌ماندگان و سایلان مستحقند که به ایشان کمک و همکاری لازم صورت گیرد، هرچند سائل و راه‌مانده در وطن‌شان غنی باشند.

۱۰- همچنان آزاد نمودن برده و مکاتب از احسان و نیکی است، و آزاد ساختن اسیری که در قید کفار و یا ربایندگان قرار دارد توسط تبادل با مال در این حکم داخل است. همچنان بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات از نیکی و احسان است.

۱۱- الله متعال و فاکندگان به عهدشان را مورد مدح و ستایش قرار داده است. عهد دو قسم است: یکی عهد با الله تعالی، و دیگری عهد با مردم. عهد بنده با الله تعالی همان عهدی است که در این آیه ذکر شده است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا

كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿۱۷۲﴾ [الأعراف: ۱۷۲]. «و هنگامی که پروردگارت از پشت‌های بنی آدم، فرزندان‌شان را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت [و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: چرا [هستی].] گواهی دادیم. که [مبادا] روز قیامت بگویند، ما از این [حقیقت] بی‌خبر بودیم». اما عهد با مردم انواع بسیار دارد مانند عهد یا عقد بیع و شراء و اجاره و نکاح و...

۱۲- همچنان صبر و شکیبایی از احسان و نیکی است و بر سه نوع است:

اول: صبر کردن بر طاعت و عبادت الله تعالی بدون کراهیت و اجبار.

دوم: صبر در برابر نافرمانی الله تعالی به گونه که خود را از انجام گناه و نافرمانی الله تعالی نگه دارد، در حالیکه نفس بسوی آن تمایل داشته باشد.

سوم: صبر بر قضا و قدر الهی که این نوع صبر بر انسان سخت و تلخ تمام می‌شود، لذا باید به مقدرات الهی راضی باشد و از نارضایتی اجتناب ورزد، و بهترین صبر، صبر بر طاعت الله متعال است.

۱۳- آن عده اعمالی که در این آیه ذکر شد، همه دلالت بر صداقت و راستی بنده با الله تعالی می‌کند اگر آن را مراعات کامل نماید.

۱۴- هرگاه تقوی با نیکی یکجا شود، در نتیجه تقوی به ترک محرمات امر می‌کند و نیکی و احسان به فعل مأمورات.

﴿۱۷۸﴾ اگر کسی مسلمانی را از روی قصد و تجاوز کشت، کشتن آن بالمثل در هنگام مطالبه صاحب حق که همان اولیای مقتول‌اند، فرض است. قصاص یعنی عملی نمودن آنچه که قاتل مرتکب آن شده است. آزاد در برابر کشتن آزاد و برده در برابر کشتن برده کشته می‌شوند. ظاهر آیه می‌رساند که آزاد با قتل برده قصاص نمی‌شود. جمهور فقهاء برآنند که مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی‌شود و دلیل آنها حدیث زیر است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وَلَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ!». «مسلمان در برابر کافر کشته نمی‌شود». و اگر زنی زن دیگری را کشت او در برابر آن زن مقتول قصاص می‌شود، اگر زنی مردی را کشت، نیز به طریق اولی کشته می‌شود و اگر مردی زنی را کشت، نیز

قصاص می‌شود، اگر قاتل یا جانی از طرف کسی که بر وی جنایت صورت گرفته و یا ورثه مقتول مورد عفو قرار گرفتند، به مجنی علیه یا ولی خون، دیه‌ی جراحات یا دیه‌ی قتل تعلق می‌گیرد.

بلی، کسی که در برابر عملکردش (قتل یا جنایت) برادر دینی‌اش راه عفو و گذشت را پیش گرفت، پس باید مطالبه دیه با رفتار نیک و پسندیده باشد که اگر قاتل یا جانی تنگدست بود، باید صاحب حق به او مهلت دهد، قاتل یا جانی نیز باید دیه را به نیکی به صاحب حق بپردازد بدون تأخیر و امروز و فردا کردن یا انکار حق او و یا استعمال سخنان زشت.

این تخفیف که عبارت از حکم عفو و دیه است، رحمتی از جانب پروردگارتان است. یعنی الله تعالی بر این امت، قصاص و عفو با عوض و بلا عوض را مشروع گردانیده و طوریکه بر یهود و نصاری تنگ گرفت بر امت محمد ﷺ تنگ نگرفت زیرا بر یهود قصاص یا عفو بدون دیه و بر نصاری عفو بدون دیه را فرض نمود.

پس هر کس بعد از عفو از حد تجاوز کند به این صورت که پس از گرفتن دیه، قاتل را بکشد، یا اینکه قاتل را عفو کند سپس قصاصش کند، برای چنین تجاوزکاران عذاب دردناک در دنیا با کشته شدن و در آخرت آتش دوزخ است.

از فواید این آیه:

- ۱- اهمیت قصاص برای مؤمنان، چون الله تعالی ایشان را مورد خطاب قرار داده است.
- ۲- تنفیذ حکم قصاص یکی از مقتضی‌ها و خواسته‌های ایمان است، زیرا مؤمنان در این آیه مورد خطاب قرار گرفته‌اند.
- ۳- ترک نمودن قصاص دلالت به نقصان ایمان می‌کند، زیرا امر به اجرای آن دلالت به وجوب آن می‌کند.

۴- بنا به قول راجح، مسلمان آزاد در برابر مسلمان برده کشته می‌شود، به دلیل فرموده رسول کریم ﷺ: «ارزش خون مسلمانان با یکدیگر برابر است، و امانی که کوچکترین فرد آنها می‌دهد، برای همه‌شان محترم است»^۱.

۵- به اجماع اهل علم مرد در برابر زن کشته می‌شود، چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾ [المائدة: ۴۵]. و به دلیل فرموده رسول کریم ﷺ: «ارزش خون مسلمانان با یکدیگر برابر است»^۲. و در این حکم زن و مرد شامل اند.

۶- جواز عفو از قصاص و گرفتن دیه، و اگر بدون گرفتن دیه عفو نماید نیز جائز است، بلکه بهتر است. طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [البقرة: ۲۳۷] «و اینکه ببخشید به پرهیزگاری نزدیکتر است». و فرموده الله تعالی: ﴿وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التغابن: ۱۴] «و اگر در گذرید و روی بگردانید و بیامرزید [بدانید] که الله آمرزگار مهربان است».

۷- اگر برخی از اولیای مقتول از گرفتن قصاص عفو کردند، گرفتن قصاص از باقی ورثه یا اولیا ساقط می‌گردد زیرا قصاص قابل تجزیه نیست.

۸- دیه قتل قصدی بر دوش قاتل است زیرا به ادای آن امر شده است.

۹- آیه می‌رساند مسلمانی که مرتکب کبیره گردد از دین خارج نمی‌گردد، زیرا آیه قاتل و مقتول را برادر خوانده است و اگر قاتل از ایمان خارج می‌شد الله تعالی او را برادر مقتول نمی‌خواند.

۱۰- رد بر دو طائفه گمراه و مبتدع؛ خوارج و معتزله، زیرا آنها مرتکب کبیره را خارج از ایمان می‌دانند ولی خوارج تصریح به کفر وی می‌کنند و معتزله او را بین منزلتین - ایمان و کفر - می‌دانند یعنی نه مؤمن و نه کافر!!

۱۱- هرگاه اولیای مقتول از قصاص درگذشتند و به دیه موافقه نمودند، نباید قاتل را مورد اذیت و آزار قرار دهند، زیرا آیه به معروف و نیکی دستور داده است. و قاتل نیز باید

۱- سنن ابو داود (۲۷۵۱) و سنن نسایی (۴۷۴۶).

۲- سنن ابو داود (۲۷۵۱) و سنن نسایی (۴۷۴۶).

به احسان و نیکی دیه را پردازد.

۱۲- الله متعال با رحمت بیکرانیش بر این امت تخفیف آورده و عفو نمودن را بر ایشان جواز و عوض گرفتن یعنی پرداختن دیه را برایشان مشروع نموده است.

۱۳- اثبات صفت رحمت برای الله متعال، و این صفت حقیقی برای الله متعال است که مستلزم حصول نعمت و دفع مصیبت و اندوه از بنده است، ولی اهل تأویل این صفت را انکار نموده آن را به انعام و اراده انعام تفسیر نموده‌اند که با این کارشان در گمراهی واقع شده و از راه مستقیم تخطی نموده‌اند زیرا انعام و اراده انعام از آثار رحمت الهی است نه خود رحمت.

۱۴- هر کسی پس از اجرای قصاص و یا پرداخت دیه تجاوز کند، به عذاب دردناک وعده داده شده است؛ چه این تجاوزگر از اولیای قاتل باشد یا از اولیای مقتول.

﴿۱۷۹﴾ آری در قصاص برای انسان‌ها حیات است اگر خرد ورزند. به این اعتبار که قصاص به خودداری مردم از قتل یکدیگر می‌انجامد.

این حکم بخاطر این است که تقوا پیشه کنید یعنی از بیم قصاص از خونریزی پرهیزید. و آنچه که می‌تواند حیات انسانی را تضمین کند و از آسیب و گزند دیگران مصون بدارد قصاص است؛ چون اگر این حکم الهی در جامعه تطبیق و تنفیذ گردد و شهروندان، این را باور داشته باشند که اگر اقدامی علیه جان فرد دیگری انجام دهند در حقیقت امنیت جانی خود را به خطر انداخته‌اند هیچ وقت جرمی علیه دیگری مرتکب نخواهند شد.

از منظر قرآن کریم هیچ کسی در بُعد فرصت حیات، جان و زندگی، هیچ ترجیحی بر دیگری ندارد، همه انسان‌ها با هم برابرند و تفاوت و برتری‌ای به لحاظ شأن اجتماعی، اقتصادی و یا سیاسی نسبت به هم ندارند بلکه تمامی انسان‌ها به لحاظ ارزش انسانی و فرصت زندگی یکسان بوده و این عین عدالت است، و تنها راهبردی که در (مقابل) اقدام برخی از افراد علیه جان و حیات شهروندان مطرح می‌شود، قصاص است و تجربه تاریخی هم نشان می‌دهد در کشورهایی که بحث قصاص به هر دلیلی منتفی شده و یا اجرا نمی‌شود جرایم علیه اشخاص بسیار است و افراد بر این باورند که مثلاً اگر یک نفر را

می‌کشند به راحتی با پرداخت هزینه ناچیز و یا مدت اندکی تحمل زندان، قضیه فیصله پیدا می‌کند و حرمت حیات انسان‌ها را تا این حد پایین می‌آورند.

البته حکم قصاص در اسلام راهبردی پیش‌گیرانه برای حفظ حرمت و ارزش جان انسان‌ها و ارزش فرصت حیات انسانی است.

از فواید این آیه:

۱- حکمت بزرگی که در قصاص وجود دارد این است که زندگی و رفاه و اطمینان قلبی سایر مردم را تضمین می‌کند.

۲- مجرم باید به مثل جریمه خودش جزا داده شود تا قصاص به اتمام رسد اگر با کارد کشته باشد، با کارد کشته شود و اگر با سنگ کشته باشد با سنگ کشته شود و به آن قیاس کن.

۳- چون تنفیذ قصاص برای مردم مایه حیات است لذا به تأمل و تعقل نیاز دارد، چنانکه الله تعالی فرمود: (ای خردمندان)

۴- مسلمان باید به احکام شریعت ایمان کامل داشته باشد و در ایمانش تردد و تزلزل رخ ندهد، اگر در آغاز امر گمان‌هایی دست دهد که ایمان او را در مورد این احکام حیاتی متزلزل سازد، پس باید تأمل کند و از عقل خود کار گیرد تا بداند که این احکام بدون حکمت و مصلحت نیست.

۵- و از فواید تنفیذ قصاص این است که جنایتکاران و مجرمان از قتل و کشتار دست می‌گیرند.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (١٨٠)

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ وَ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨٢﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٨٣﴾

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٤﴾

بر شما فرض شده است که هرگاه مرگ یکی از شما فرا رسد اگر مالی باقی گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان به نیکی وصیت کند، و این حقی بر پرهیزگاران است. ﴿١٨٠﴾

پس هرکس (وصیت را) پس از شنیدنش تغییر دهد؛ گناه آن تنها بر کسانی است که آن را تغییر می دهند؛ همانا الله، شنوای داناست. ﴿١٨١﴾

پس کسی که از جانب وصیت کننده کجروی و یا گناهی را ترسید، پس میان ایشان صلح و آشتی برقرار کرد؛ آنگاه بر وی هیچ گناهی نخواهد بود. بی گمان الله آمرزگارِ مهربان است. ﴿١٨٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما فرض شده است همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند فرض شده بود، تا پرهیزگار شوید. ﴿١٨٣﴾

(روزه در) روزهای معدودی (بر شما فرض شده است) پس هر کس از شما بیمار یا بر سفر باشد، تعدادی از روزهای دیگر را روزه بگیرد (به تعداد روزهای فوت شده در سایر ایام روزه بگیرد)، و بر کسانی که توانایی روزه گرفتن را (بخاطر کهنسالی و یا بیماری دائمی) ندارند فدیهای است که غذا دادن به (یک) مسکین (بجای هر روز) است، و هرکس به دلخواه خودش کاری خیر انجام دهد آن برایش بهتر خواهد بود، و اینکه روزه بگیرید برایتان بهتر است اگر بدانید ﴿١٨٤﴾

﴿۱۸۰﴾ مراد از فرارسیدن مرگ، فرارسیدن اسباب و علایم آن است، و در این هنگام بر انسان فرض است که اگر مالی از خود بجا می‌گذارد، باید وصیت کند، زیرا دیگر مجالی برای زندگی باقی نمانده است. مراد از خیر در آیه مال بسیار است. پس صاحب مال باید به چیزی از مال، برای والدین و اقارب خود وصیت کند و بعد از اجرای وصیت، متباقی مال وی برای فرزندان می‌ماند. البته این حکم در اول اسلام مشروع شد سپس وصیت برای خویشان با آیات میراث منسوخ گردید. وصیت نمودن از ثلث مال برای غیر وارث مستحب است و نافذ می‌باشد. از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُوذُنِي عَامَ حَجَّةِ الْوُدَاعِ مِنْ وَجَعِ اشْتَدَّ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي قَدْ بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرَى، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلْثِي مَالِي؟ قَالَ: «لَا». فَقُلْتُ: بِالشَّظْرِ، فَقَالَ: «لَا». ثُمَّ قَالَ: «الثُّلُثُ وَالثُّلُثُ كَبِيرٌ - أَوْ: كَثِيرٌ - إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَعْيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أُجِرْتَ بِهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ»^۱.

«سال حجة الوداع، به شدت بیمار شدم. رسول الله ﷺ به عیادت من آمد. عرض کردم: همینطور که مشاهده می‌فرمائید من به شدت بیمارم و ثروت زیادی دارم. و غیر از تنها دخترم، وارث دیگری ندارم. آیا می‌توانم دو سوم سرمایه‌ام را صدقه دهم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «خیر». گفتم: نصف سرمایه‌ام را چطور؟ پیامبر ﷺ فرمود: «خیر». سپس، فرمود: «یک سوم آن را صدقه ده گر چه این هم زیاد است». و افزود: «اگر وارثانت را پس از (مرگ) خود، بی‌نیاز ترک کنی، بهتر است از اینکه آنها را فقیر رها کنی تا دست‌گدایی پیش این و آن، دراز کنند. و همانا تو هیچ نفقه‌ای که با آن وجه الله را طلب کنی نمی‌بخشی مگر اینه در قبال آن پاداش داده می‌شود. حتی لقمه نانی را که در دهن همسرت قرار می‌دهی».

اما وصیت کردن از مال برای وارث ناجایز است، از عمرو بن خارجه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: «لا وصیة لوارث»^۲.

۱- متفق علیه.

۲- سنن ترمذی (۲۱۲۰) و گفت این حدیث صحیح حسن است.

همچنین همیشه باید وصیت نامه انسان نوشته شده و آماده باشد، پیامبر ﷺ در این مورد می‌فرماید: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، لَهُ شَيْءٌ يُرِيدُ أَنْ يُوصِيَ فِيهِ، يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ، إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ»^۱.

«اگر شخص مسلمان دارای مالی باشد که می‌باید در آن وصیت کند نباید که دو شب را بگذرانند، مگر اینکه وصیت وی نوشته شده نزدش نهاده باشد».

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این که اگر اسلام قانون ارث را تشریح کرده است و ورثه هم طبق قانون ارث، هر کدام سهم خود را می‌برند پس وصیت کردن برای چیست؟

پاسخ این است که:

اولاً: ممکن است برخی از حقوق مردم به عهده متوفی باشد که باید برای ادای آن حقوق، وصیت کند خصوصاً حاجیان محترم چنانچه حقوق مردم بر عهده آنان باشد، اگر وقت آن رسیده آن را ادا کنند و اگر وقتش نرسیده وصیت کنند.

ثانیاً: وصیت کردن نوعی ترمیم و جبران کوتاهی‌ها و سهل انگاری‌هایی است که انسان در زمان حیات خود نسبت به بستگانش انجام می‌دهد. حتی اگر بتواند بوسیله وصیت کردن بین ورثه نوعی محبت و الفت ایجاد کند بسیار مناسب است که برای این منظور وصیت کند.

ثالثاً: ممکن است که در بین فامیل‌های میت، افرادی باشند که از لحاظ قانون نسبت به بقیه کمتر ارث ببرند و یا اصلاً ارث نبرند و صاحب این مال احساس کند که این افراد نیازمند هستند و خود ورثه هم غنی هستند لذا خوب است که برای آنها در مقداری که مجاز است، وصیت کند.

رابعاً: این شخص دوست داشته کارهای نیکی در اجتماع انجام دهد ولی در زمان حیاتش موفق به انجام آن کارها نشده است، در این صورت وصیت می‌کند که بعد از مرگش مقداری از اموالش را در این راه خیر مصرف کنند.

از فواید این آیه:

- ۱- شخص غنی باید قبل از وفات به والدین و خویشاوندان خود در مال خود وصیت نماید، علما در مورد این آیه اختلاف دارند که آیا با آیهی موارث منسوخ شده یا نه؟ بیشتر علما به این نظرند که این آیه با آیهی موارث منسوخ شده است، ولی قول راجح آنست که این آیه در مورد غیر ورثه، به عموم خود باقی می ماند.
 - ۲- جواز وصیت شخص صحتمند و بیمار و کسی که در شرف مرگ قرار داشته باشد، به شرطی که از عقل و هوش برخوردار باشد اما اگر عقل و هوش را از دست داده باشد وصیت او درست نیست.
 - ۳- ظاهر آیه دلالت بر جواز وصیت به هر اندازه از مال دارد لیکن این کار مقید به حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه است که قبلاً ذکر شد. بنابراین وصیت نباید بیشتر از ثلث مال باشد، پس آیه با حدیث مقید شده است.
 - ۴- در این آیه اهمیت صله رحم ثابت می گردد زیرا الله متعال برای والدین و خویشان در وصیت حق را واجب ساخته است، و البته صله رحم از بهترین اعمالی است که بنده را به الله تعالی نزدیک می کند و قطع آن بنده را از الله تعالی دور می سازد، رسول کریم صلی الله علیه و آله می فرماید: «قاطع رحم (کسی که با خویشاوندانش، قطع رابطه می کند) وارد بهشت نمی شود»^۱.
 - ۵- متقیان و پرهیزگارانند که فرائض و واجبات الهی را مراعات می کنند لذا الله متعال آنها را مورد خطاب قرار داده فرمود: [این فرمان] بر پرهیزگاران به راستی مقرر شده است.
- ﴿۱۸۱﴾ پس هر کس وصیت را بعد از شنیدنش تغییر دهد، چه آن تغییر دهنده، وصی باشد یا شاهد بر وصیت باشد، پس گناه آن بر دوش کسانی است که وصیت را تغییر داده اند و بر وصیت کننده هیچ گناهی نیست زیرا او با انجام وصیت مسؤلیت خود را ادا کرده است. و الله تعالی سخن وصیت کننده را می شنود و به فعل وصی و دیگران داناست.

از فواید این آیه:

۱- تحریم تغییر دادن وصیت، و باید به وصیت مرده عمل گردد مگر اینکه در آن ظلم و گناه و حیف مال وجود داشته باشد.

۲- احاطه داشتن الله تعالی به همه اعمال بندگان، زیرا دو اسم او تعالی (السمیع و العلیم) دلالت بر آن دارد که او تعالی از همه کردار، گفتار و نیات بندگان آگاه است. چنانکه آیه در مورد تغییر دهنده وصیت اشاره نموده است که او تعالی از هر آنچه که وی در مورد وصیت انجام می دهد آگاه و بیناست.

۳- انسان مخلوق مختار و دارای اراده است و تحت مشیئت الهی. چنانکه آیه فعل تغییر دادن وصیت را به انسان نسبت می دهد و این ردی است بر فرقه جبریه و قدریه.

﴿۱۸۲﴾ پس هر کس از خطا و اشتباه و گناه وصیت کننده که همانا انحراف قصدی در وصیت و دوری از انصاف است، ترسید، پس میانشان اصلاح آورد. یعنی اختلاف و آشفستگی را که میان ورثه به سبب وصیت نادرست واقع شده بود، به اصلاح آورد، به این طور که آن قسمت از متن وصیت را که به زیان برخی از ورثه و مخالف با شرع الهی بود، ابطال کند و آنچه را که حق بود - مانند ابقای وصیت برای نزدیکانی که ارث نمی برند. در این صورت بر اصلاح کننده گناهی نیست که با هدف خیر و اصلاح در وصیت تغییر ایجاد کند، و الله تعالی بر کسی که باهدف اصلاح و خیرخواهی در وصیت تغییر می آورد، آمرزنده و مهربان است.

از فواید این آیه:

۱- اگر از وصیت کننده ظلم و جور دیده شود باید اصلاح گردد، چه در زمان حیات وی و چه بعد از وفات او.

۲- فضیلت اصلاح آوردن در وصیت نامه، زیرا به سبب آن گناه رفع می شود، همچنان خصومت و کشمکش بین ورثه و وصی از بین می رود.

۴- اثبات دو اسم الله تعالی (الغفور و الرحیم) و آنچه از صفات و احکام در بر دارد.

﴿۱۸۳﴾ الله تعالی بر شما مؤمنان روزه را فرض گردانیده است. روزه عبارت است از خودداری از خوردن، نوشیدن، مقاربت جنسی و دیگر شکنندهای روزه از طلوع بامداد تا

غروب آفتاب همراه با نیت. همان گونه که روزه بر امت‌های پیش از شما - امت‌های موسی و عیسی علیهم‌السلام - فرض شده بود بر شما نیز فرض گردید. باشد که با پایبندی به روزه تقوا پیشه کنید، زیرا روزه انگیزه‌های ارتکاب گناهان را در وجود انسان ضعیف می‌کند بخصوص شهوت انسان را که رأس گناهان هست، درهم می‌شکند.

از فواید روزه

۱- روزه، نفس انسان را در آشکار و نهان بر خشیت و بیم از الله متعال تربیت می‌کند زیرا جز پروردگار بزرگ، هیچ کس دیگری ناظر و مراقب شخص روزه‌دار نیست و این از بزرگترین فواید روحی روزه می‌باشد. طوریکه آخر آیه «لعلکم تتقون» بر این امر دلالت دارد.

۲- روزه، از حدّت و غلیان شهوت می‌کاهد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الصَّوْمُ جُنَّةٌ» یعنی: روزه سپر نگه‌دارنده‌ای (از آلودگی به شهوات و ارتکاب گناهان) است.

۳- روزه، احساس شفقت و رحمت به هم‌نوع را در انسان بیدار می‌سازد.

۴- روزه، تحقق بخش معنای برابری میان توانگران و فقرا و اشراف و عوام است و این از فواید اجتماعی روزه می‌باشد.

۵- روزه، انسان را به نظم و برنامه‌ریزی و مهار نمودن اراده عادت می‌دهد.

۶- روزه، بنیه جسمی را تجدید نموده، سلامتی و نیروی حافظه را تقویت و بدن را از رسوبها و تخمیرات زیان‌بخش می‌رهاند.

از فواید این آیه:

۱- اهمیت روزه و اینکه از ضروریات و خواسته‌های ایمان بنده به شمار می‌رود، زیرا خطاب الهی متوجه مؤمنان است و ترک آن خلل و مشکل در ایمان است.

۲- فرض بودن روزه به دلیل فرموده الله تعالی: (كُتِبَ - مقرر شده است) چون این عبادت قبل از این امت بر امت‌های سابق نیز فرض بوده است.

۳- هدف از روزه گرفتن تقوی و پرهیزگاری است و انسان باید راه‌هایی را در پیش گیرد که به تقوا می‌انجامد، زیرا تقوی غایت بزرگی است که الله تعالی همه بندگان - پیشینیان

و پسینان - را به آن دستور داده است چنانکه می فرماید: ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ [النساء: ۱۳۱]. «و به آنان که پیش از شما کتاب داده شدند و [نیز] به شما حکم کردیم که از الله بترسید».

۴- حکمت الهی در قرار دادن عبادات متنوع مثل عبادت بدنی، مالی، و یا مالی و بدنی باهم، تا مکلف هر آنچه را که در توان خود می بیند انجام دهد.

﴿۱۸۴﴾ بر شما مؤمنان روزه گرفتن روزهای شمرده یعنی روزهای معلوم و معین اندکی بخاطر سهولت و آسانی، فرض شده است. این ایام به قول بعضی مفسران اشاره به تقلیل و اندک بودن روزهای روزه است، و برخی دیگر فرموده اند که این ایام عبارت از ماه رمضان است. چنانکه در آیهی بعدی ذکر شده است.

پس هر کس از شما بیمار بود و توان روزه گرفتن را نداشت، خوردن برای او عزیمت است و اگر توان روزه گرفتن را داشت، ولی همراه با تحمل ضرر و سختی، پس در این حالت خوردن روزه برای وی رخصت است.

همچنین هرکس از شما در سفری باشد که نماز در آن قصر شود، یعنی ۸۴ کیلو متر نظر به قول جمهور یا بیشتر از آن، می تواند بخورد، سپس روزهایی را که خورده است باید قضا بیاورد.

و بر کسانی که روزه را با مشکل تحمل می کنند و در واقع تاب و توان آن را ندارند، مانند کهنسالان، و بیماران مزمن که امید صحت یابی آنها نباشد، بر ایشان فدیة است بجای خوردن روزهایی که روزه را در آن ایام خورده اند که عبارت از طعام دادن یک مسکین می باشد، و این خوراک باید از نوع متوسط آن چیزی باشد که شخص خانواده خویش را با آن اطعام می کند و مقدار آن نیم صاع از گندم یا جو یا خرما یا غذای آماده در برابر هر روزی که می خورد بدهد که کفایت یک روزه مسکین را بکند.

و هر کس بیشتر از اندازه طعام مقرر در فدیة به مسکین بدهد، یا به علاوه یک مسکین، مسکین دیگری را نیز طعام بدهد، پس این کار برای او بهتر است. و اگر مردمان معذور بدانند، روزه گرفتن بهتر از روزه خوردن همراه پرداخت فدیة است.

از فواید این آیه:

- ۱- روزه‌های روزه کم و معدود است.
- ۲- الله تعالی عباراتی را به کار می‌برد تا اوامر او تعالی بر مخاطب سهل و آسان واقع گردد.
- ۳- بیان رحمت الهی بر بندگان که روزه‌های روزه را کم و معدود گذاشته است.
- ۴- سختی و مشقت، آسانی و سهولت را جلب می‌کند، زیرا در هنگام مرض و سفر احتمال سختی و مشقت است، لذا نگرفتن روزه بر آنها جایز است و باید قضای آن را در آینده بجا آورند.
- ۵- جواز روزه نگرفتن در سفر. روایت است پیامبر ﷺ مردی را دید که بر اثر روزه دچار فشار و مشکل شده است. فرمود: «لیس من البر الصیام فی السفر»^۱. «روزه در سفر، کار نیکی نیست». منظورش این است که روزه در سفر هر چند (روزه‌ی) واجب هم باشد، کار خوبی نیست اگر انسان را به آن حد برساند، با وجودی که رخصت برای انسان هست.
- ۶- کسی که به سبب مرض مزمن و کهنسالی از روزه گرفتن عاجز می‌گردد باید در بدل هر روز آن یک مسکین را طعام دهد.

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

(آن روزهای معدود همان) ماه رمضان است که در آن قرآن نازل شده است، تا هدایت کننده‌ای باشد برای مردم، و متضمن نشانه‌های آشکار از راهنمایی و جداکننده (حق از باطل) باشد. پس هر کس از شما این ماه را (در حضر) دریابد، آن را روزه بگیرد، و هرکس که بیمار یا بر سفر باشد، پس تعدادی از روزهای دیگر را (روزه بگیرد)، الله برای شما آسانی می‌خواهد، و نمی‌خواهد به شما سختی روا بدارد، و تا شمار روزهای مقرر شده را کامل کنید والله را به پاس آنکه شما را هدایت کرده است به بزرگی یاد کنید، و باشد که سپاسگزاری کنید. ﴿۱۸۵﴾.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾

و هرگاه بندگانم از تو درباره من سؤال کنند، پس (بدانند که) من نزدیک هستم، و دعای دعاکننده را هرگاه مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس باید فرمان مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند. ﴿۱۸۶﴾.

﴿۱۸۵﴾ ماه رمضان همان ماهی است که قرآن کریم یکباره از لوح محفوظ به بیت المعمور در آسمان دنیا نازل گردیده است، و سپس جبرئیل علیه السلام آن را به طور متفرق در مدت بیست و سه سال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل کرد. و به قولی اولین آیات قرآن کریم در ماه رمضان نازل شد و نزول این آیات در شب قدر بود.

این کتاب رهبر و راهنمای مردم است که متضمن دلایل آشکار هدایت است. این دلایل آشکار مخصوص به آیات محکم قرآن کریم است نه متشابهات آن.

و این کتاب معیار جدا کننده حق از باطل است. پس هر کس این ماه را دریابد و مقیم باشد، نه مسافر، باید آن را روزه بگیرد. و اگر کسی بیمار یا در سفر باشد، خوردن روزه برایش جایز و رخصت است و باید به شمار آن روزهایی که روزه را خورده است روزه بگیرد؛ و اگر در بخشی از ماه مقیم و در بخشی دیگر مسافر بود، روزه گرفتن در ایام اقامت وی بر او حتمی است.

الله متعال برای مسلمانان آسانی می خواهد نه دشواری، به همین جهت برای مریض و مسافر رخصت خوردن را داده است. «یسر» آسان گیری و عدم سختگیری است که از مقاصد پروردگار در تمام امور دینی می باشد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تحقق بخشیدن به این مقصد الهی، همیشه به آسان گیری دستور داده و از سختگیری منع نموده است چنانکه می فرماید: «بَشِّرُوا وَلَا تُنْفَرُوا، وَيَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا»^۱.

«مژده دهید و متنفر نسازید، و آسان بگیرید و سخت نگیرید».

و الله تعالی می خواهد که شماره مقرر را تکمیل کنید به این معنی که ما در حالت های بیماری و سفر، رخصت روزه خوردن را به شما دادیم تا به شما آسانی باشد و می خواهیم که شماره ایام مقرر را تکمیل کنید، پس هر کس به سبب عذر بیماری، یا سفر، نتوانست آن را با ادا تکمیل کند، باید بعداً با قضا آن را تکمیل نماید، از این رو، قضا نمودن روزه برای مریض و مسافر، به منظور کامل ساختن شماره ایام ماه و تکمیل اجر و پاداش آنان است. این سهولت الهی به این خاطر است تا شما با روزه گرفتن و ذکر وی در هنگام

کامل ساختن شمار ایام روزه‌داری، الله تعالی را به بزرگی بستاید و بدانید که اوتعالی با مشروع ساختن احکام مورد نظر خویش، بندگانش را تربیت می‌کند، پس احکام وی همه؛ از نظر معنوی و حسی برای ساختن و تربیت شخصیت آنهاست. و تا اوتعالی را در برابر همه این نعمت‌ها و در برابر این که او به هریک از دو حالت عزیمت و رخصت، حق آن را در جایگاه مقررش داده است، شکرگزاری کنید.

مسأله تکبیرات عید فطر: تکبیر گفتن، یکی از سنت‌های عظیم روز عید است که از غروب آفتاب آخرین روز رمضان تا اینکه امام به نماز عید شروع کند ادامه می‌یابد.

روایت شده است که برخی از سلف، در شب عید فطر - از هنگامی که هلال شوال را می‌دیدند تا هنگام بیرون رفتن امام برای نماز عید - تکبیر می‌گفتند^۱.

اما الفاظ تکبیرات عید از این قرار است: «الله اکبر الله اکبر، لا إله إلا الله، والله اکبر الله اکبر، والله الحمد» یا «الله اکبر الله اکبر الله اکبر، لا إله إلا الله، والله اکبر، ولله الحمد»^۲.

از فواید این آیه:

- ۱- روزهای کم و معدودی که در آیه فوق ذکر شد همان ماه رمضان است.
- ۲- بیان فضیلت ماه رمضان، زیرا الله متعال روزه را در آن بر بندگان فرض نمود.
- ۳- الله تعالی قرآن کریم را در این ماه نازل فرمود تا مایه هدایت برای جهانیان باشد.
- ۴- قرآن جدا کننده میان حق و باطل، بین منفعت و مضرت، بین دوستان و دشمنان الله تعالی و دیگر اموری است که مقتضای حکمت الهی و شریعت غرای وی می‌باشد.
- ۵- ماه رمضان باید با دیدن ماه آغاز گردد و با دیدن آن خاتمه یابد. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «صوموا لرؤيته و افطروا لرؤيته»^۳. «با دیدن ماه روزه بگیرید و با دیدن آن عید کنید».

۱- سنن الدار قطنی (۱۷۱۶) با تصحیح البانی در إرواء الغلیل (۶۴۳).

۲- به روایت ابن ابی شیبیه (۵۶۵۱).

۳- متفق علیه.

۶- اثبات سهولت و آسانگیری شریعت الهی بر بندگان، آنگاه که برای مریض و مسافر رخصت داد تا افطار کنند و در روزهای دیگر آن را ادا نمایند.

۷- اثبات اراده الله تعالی، اراده الله تعالی بر دو قسم تقسیم می‌گردد.

أ- اراده کونی که عبارت از مشیئت است، چه اراده شر باشد و یا اراده خیر.

ب- اراده شرعی: عبارت از هر آن اموری است که الله تعالی آن را دوست می‌دارد^۱.

۸- شریعت الهی بر آسانی بنا نهاده شده است چنانکه الله متعال فرمود: «الله در حقّ

شما آسانی می‌خواهد و در حقّ شما دشواری نمی‌خواهد» همچنان می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸] «او شما را برگزیده است و در

دین برای شما هیچ محظوری قرار نداده است». و رسول کریم ﷺ می‌فرماید: «دین آسان

است و هر کس که در کار دین سخت بگیرد دین بر او غالب می‌شود»^۲. و در موضع

دیگر می‌فرماید: «جز این نیست که شما آسان گیر فرستاده شدید نه سختگیر»^۳.

۹- مشروعیت تکبیر گفتن در وقت تکمیل شدن روزه و صیغۀ آن اینگونه است: «الله

أكبر. الله أكبر. لا إله إلا الله. والله أكبر. الله أكبر و لله الحمد».

۱۰- برپا داشتن اوامر الهی و فعل طاعات در واقع شکر الهی است. و هر کس عصیان

نماید شکر الله تعالی را بجا نیاورده است. چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿أَعْمَلُوا ءَالَ

دَاوُدَ شُكْرًا﴾ [سبأ: ۱۳] «ای آل داوود! سپاس (این همه نعمت را) به جا آوردید».

﴿۱۸۶﴾ و هرگاه بندگان در باره من از تو پرسند (به ایشان بگو): من به آنان با علم

خویش نزدیکم، دعایشان را می‌شنوم و تضرع و زاریشان را می‌بینم و از حالشان آگاهم،

چون الله تعالی از آشکار و پنهان مطلع است.

مسأله: یکی از نام‌های الله تعالی، قریب (نزدیک) است. قرب او، دو نوع است:

۱- و برای بندگان تشریح نموده است. حال چه امثال اوامر و یا اجتناب نواهی باشد. (مصحح)

۲- صحیح بخاری (۳۹).

۳- صحیح بخاری (۲۲۰).

۱- قرب و نزدیکی عام؛ و آن، این است که علم و آگاهی او، همه چیز را احاطه نموده و در بر گرفته و آگاهی و علم او به انسان از رگ گردن، نزدیکتر است.

۲- قرب و نزدیکی خاص او؛ بدین معنا که محبت و یاری و کمک او، به دعاکنندگان و عبادتگزاران نزدیک است و اجابت، پذیرش و پاداش او، به بندگان دعاکننده و عبادتگزار نزدیک می‌باشد. پس از درک معانی قرب و نزدیکی عام و خاص، بین اینکه الله، بر بالای عرش است و بین اینکه نزدیک است، تضادی وجود ندارد؛ پس پاک است الله تعالی که در نزدیک بودنش، بالا و برتر است و با وجود بالا بودنش، نزدیک است.

دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می‌کنم.

مسأله: یکی از نام‌های الله تعالی، مجیب است که دعای دعاکنندگان و خواسته جویندگان و عبادت بندگان فرمانبردارش را می‌پذیرد.

اجابت و پذیرش او، بر دو نوع است:

۱- اجابت عام که دعای هرکسی را که چیزی از او بخواهد یا او را به قصد پرستش، صدا بزند، اجابت می‌کند. الله می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] «و پروردگار شما فرمود: «مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم».

دعای مسألت و درخواست، این است که بنده بگوید: بارالها! فلان چیز را به من بده یا فلان چیز را از من دور نما. این دعا را فاسق و نیکوکار، هر دو، می‌کنند و الله تعالی طبق حالت و به اقتضای حکمتش، دعای هرکس را که بخواهد می‌پذیرد.

این گونه، جود و کرم الله تعالی و وسعت احسان او که بدکار و نیکوکار را در بر می‌گیرد، نمایان می‌شود.

از این رو، محض قبول شدن دعا، بر خوب بودن حالت دعاکننده دلالت نمی‌کند؛ مگر اینکه چیزی همراه او باشد که بر راستگویی و بر حق بودن او دلالت نماید. مانند دعای پیامبران برای قومشان یا بر ضد آنها که الله تعالی، دعایشان را اجابت نمود و این، بر صداقت و محترم بودن آنها نزد الله دلالت می‌کند. چنانکه پیامبر ﷺ بارها دعا کرد و مسلمان‌ها و دیگران، پذیرفته شدن آن را مشاهده نمودند و این، از نشانه‌های نبوت و صداقت ایشان بود.

همینطور بسیاری از مواردی که درباره پذیرفته شدن دعای اولیای الله، ذکر می‌شود، نشانه این است که آنها، نزد اوتعالی، محترم بوده‌اند.

۲- اما اجابت مخصوص، دارای چند سبب است؛ از آن جمله، دعای درمانده می‌باشد که در سختی و بلایی بزرگ گرفتار شده است؛ الله تعالی، دعای او را می‌پذیرد. چنانکه می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ [النمل: ۶۲] یعنی: «(آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد هرگاه او را به کمک طلبد؟»

سبب پذیرفته شدن دعای درمانده، شدت نیازمندی او به الله و نهایت شکستگی وی و قطع شدن وابستگی به مخلوق است و از آنجا که رحمت الهی، تمام مخلوقات را برحسب نیازهایشان، تحت پوشش قرار داده، فردی که درمانده است، به طریق اولی رحمت الهی او را فرا می‌گیرد. موارد دیگری نیز اسباب پذیرفته شدن دعا، می‌باشد؛ از جمله: طول سفر، متوسل شدن به الله با اسمای حسنی و صفات و نعمت‌های او؛ و همچنین دعای مریض و ستم‌دیده و فرد روزه دار و دعای پدر برای فرزندش یا علیه فرزندش و دعا در اوقات و حالات خاص مانند پس از نمازها و اوقات سحر و بین اذان و اقامه و هنگام اذان و وقت نزول باران و شدت گرفتن جنگ و امثال آن پذیرفته می‌شود.

و در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ ثابت است که فرمود: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَدْعُو اللَّهَ بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا مَأْتَمٌ، وَلَا قَطِيعَةٌ رَحِمَ إِلَّا أَعْطَاهُ إِحْدَى ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ يَسْتَجِيبَ لَهُ دَعْوَتَهُ، أَوْ يَصْرِفَ عَنْهُ مِنَ السُّوءِ مِثْلَهَا، أَوْ يَدْخِرَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَهَا». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِذَا نُكِّرْتُ. قَالَ: «اللَّهُ أَكْثَرُ!».

«(بر روی زمین) مسلمانی نیست که دعایی به دربار الله عزوجل نماید که در آن دعا) گناهی و یا قطع صله‌ی رحمی نباشد مگر اینکه الله تعالی یکی از سه چیز را به وی می‌دهد، یا دعای او را استجابت می‌کند یا مثل آن از بدی (و شر را)، از وی دور می‌گرداند. یا پاداش آن را ذخیره آخرت او قرار می‌دهد؛ گفتند: ای رسول خدا: از این پس

زیاد دعا می‌کنیم. پیامبر ﷺ فرمودند: الله بیشتر (یعنی احسان اوتعالی از در خواست شما زیادتر) است.

پس بندگان مؤمنم باید برای من فرمانبرداری کنند و به من ایمان آورند، یعنی مرا به دعا بخوانند و ایمان و یقین داشته باشند که چون مرا بخوانند و از من بطلبند، اجابتشان می‌کنم. باشد که راه یابند.

از فواید این آیه:

۱- امید است در وقت روزه داشتن دعا اجابت شود، چون الله تعالی این آیه را در لابلای آیات مربوط به روزه ذکر نموده است.

۲- بیان و اثبات رحمت و عطوفت الله متعال آن گاه که بندگان را به ذات اقدس خود نسبت داد (عبادی).

۳- اثبات قربت الله تعالی به بندگانی که او را عبادت می‌کنند و از او دعا و درخواست می‌کنند، و این قربت، قربت حقیقی ذاتی است نه به معنای قربت رحمت و یا قربت ملائکه، مانند معیت عام و معیت خاص الله تعالی.

۴- اثبات شنیدن و قدرت الله تعالی، همچنین اثبات کرم الهی آن گاه که دعای دعا کننده را اجابت می‌کند.

۵- از آداب دعا این است که دعا کننده دعایش را با حمد و سپاس و ستایش الله تبارک و تعالی و درود بر پیامبر اکرم ﷺ شروع و با آنها به پایان برساند. و در دعا و خواهش از الله متعال، عزم و اراده کند و یقین داشته باشد که الله تعالی دعایش را می‌پذیرد. و در اجابت دعا عجله نکند. در حال دعا با طهارت و رو به قبله همراه با بلند کردن دو دست باشد. با خشوع و حضور دل و با صدای پست دعا نماید. همچنان در دعا کردن التماس و زاری نموده الله تعالی را با نام‌های او بخواند و بوسیله آن نام‌های نیک و اعمال صالح خود به الله تعالی توسل جوید. در عین وقت به گناهان خود اعتراف کند و از الله عزوجل آمرزش بخواهد.

۶- دعا خود یک عبادت است و بنده نباید در برآورده نشدن دعاهایش مأیوس شود، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ

عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾ [غافر: ۶۰]. «و پروردگارتان گفت: مرا [به دعا] بخوانید تا برایتان اجابت کنم. همانا آنان که از عبادت من کبر می‌ورزند، با خواری به جهنم درمی‌آیند». و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ!». یعنی «دعا خودش عبادت است».

﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْعَنَ بَشِرُوهِنَّ وَأْتَعَمُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَشِرُوهِنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسْجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٨٧﴾

آمیزش با زنانتان در شب روزه برای شما حلال شد، آنها لباسی هستند برای شما و شما لباسی هستید برای آنها، الله دانست که شما (بخاطر آمیزش در شب‌های رمضان) خویشان را بسوی خیانت می‌بردید، پس آنگاه توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت. پس اکنون با همسران خویش آمیزش کنید و آنچه را که الله برایتان مقرر نموده طلب نمایید، و بخورید و بیاشامید تا رشته سفید (سفیدی بامداد) از رشته سیاه (تاریکی شب) برایتان روشن شود، سپس روزه را تا شب کامل کنید، و زمانی که در مساجد به اعتکاف نشسته‌اید با زنان آمیزش نکنید. این حدود و مرزهای الله است، پس به آن نزدیک نشوید. این چنین الله آیات خود را برای مردم بیان می‌دارد باشد تقوی و پرهیزگاری پیشه کنند. ﴿١٨٧﴾

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾

خود را از روی گناه بخورید، در حالیکه شما (هم خوب) می‌دانید. ﴿١٨٨﴾

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوْقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحُجُّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَأَتَىٰ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾

درباره هلال‌های ماه از تو می‌پرسند، بگو: هلال‌های ماه برای تعیین اوقات مردم و (بیانگر زمان) حج است. و نیکی این نیست که (همانند دوران جاهلیت، به هنگام حج) از پشت خانه‌ها وارد شوید؛ بلکه نیکی، (کردار) کسی است که تقوا پیشه کند. و به خانه‌ها، از درهایشان درآید و از الله بترسید باشد رستگار شوید ﴿١٨٩﴾

﴿۱۸۷﴾ «رفت» کلمهٔ جامعی است که شامل آن همه اموری می‌شود که شوهر از همسر خود برای اشباع شهوت خود می‌طلبد اعم از همبستری و غیره. زنان برای شما و شما برای زنانان در وقت آمیزش، همچون آمیزشی که میان لباس و پوشندهٔ آن است، می‌باشید. بنابراین الله تعالی بر شما آسان گرفت و رخصت همبستری را در شب‌های رمضان به شما داد.

الله تعالی دانست که شما در حق خودتان با آمیزش در شب‌های رمضان خیانت می‌کردید. اصل خیانت آن است که شخص بر چیزی امین گردانیده شود، ولی امانت را نگه ندارد. دلیل این که الله تعالی آمیزش‌کنندگان در شب‌های رمضان را خاین بر نفس‌هایشان نامید، این است که زیان این کار به خودشان برمی‌گردد.

در سبب نزول این آیه، امام بخاری رحمته الله علیه از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده است: اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در اوایل فرضیت روزه چنین بودند: هرگاه شخصی روزه می‌گرفت و قبل از افطار می‌خوابید، آن شب و روز بعد تا غروب اجازهٔ غذا خوردن نداشت. قیس بن صرمة انصاری رضی الله عنه روزه بود، هنگام افطار نزد همسرش آمد و گفت: آیا اینجا خوردنی پیدا می‌شود؟ گفت: نه، ولی می‌روم برای غذا حاضر می‌کنم. چون قیس تمام روز کار کرده بود به دلیل خستگی زیاد خوابش برد همسرش آمد او را دید و گفت: دیگر از غذا خوردن نومید شدی، ظهر روز بعد از فرط ضعف بیهوش شد و صحابه جریان را به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردند. پس الله تعالی این آیه ﴿أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ﴾ را نازل کرد و مسلمانان بسیار خوشحال شدند^۱.

همچنان امام بخاری از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده است: در اوایل فرضیت روزه مباشرت با زنان هم شب و هم روز منع بود، اما عده‌ای بودند که به خود خیانت می‌کردند. پس الله بزرگ این آیه ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ﴾ را نازل کرد^۲.

۱- بخاری ۱۹۱۵، ابوداود ۲۳۱۴، ترمذی ۲۹۶۸، احمد ۴ / ۲۹۵، دارمی ۲ / ۵، نسائی در «تفسیر» ۴۳ و

واحدی در «اسباب نزول» ۹۲ همه از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده‌اند.

۲- صحیح بخاری ۴۵۰۸.

امام بخاری از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت کرده است: چون کلام عزیز ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ﴾ نازل گردید. و (من الفجر) هنوز نازل نشده بود. اشخاصی بودند چون اراده می کردند روزه بگیرند به پاهای خود تار سفید و سیاه می بستند و به خوردن و آشامیدن ادامه می دادند، تا زمانی که رنگ ها به خوبی مشخص گردد. پس الله تعالی (من الفجر) را نازل کرد. مسلمانان دانستند که مراد از خط سفید و سیاه روشنی صبح و تاریکی شب بوده است.^۱

الله تعالی توبه شما را از خیانت به نفس هایتان پذیرفت و از شما درگذشت و بر شما آسان گرفت و میدان را بر شما فراخ گردانید، پس اکنون در شبهای ماه رمضان می توانید با همسرانتان همبستری کنید و آنچه را الله تعالی برای شما مقرر داشته، طلب کنید به قولی: مراد از (آنچه را الله برای شما مقرر داشته) طلب فرزند است. به قولی: مراد از آن، طلب شب قدر است. یعنی: مشغولیت به آمیزش و مباح های دیگر، نباید شما را از طلب دریافتن فضیلت لیلۃ القدر غافل گرداند.

رشته سفید: سفیدی است که در هنگام بامداد در همه پهنای افق منتشر می شود، نه صبح کاذب که مانند دم گرگ به صورت طولی در افق بالا رفته ولی از نظر عرضی در همه افق منتشر نمی شود، پس صبح کاذب چیزی را حرام و حلال نمی گرداند و فقط این صبح صادق است که خورد و نوش و دیگر محظورات روزه را حرام می گرداند. رشته سیاه: سیاهی شب است. نمودار شدن رشته سفید؛ جدا شدن آن از سیاهی شب می باشد، که این جز با داخل شدن وقت بامداد محقق نمی شود. و این خود، دلیل بر استحباب تناول غذای سحر در روزه است، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً»^۲. «(به هنگام روزه) سحری بخورید چون در سحری خوردن برکت است».

۱- صحیح بخاری ۱۹۱۷، مسلم ۱۰۹۱، نسائی در (تفسیر) ۴۲، بیهقی ۴/ ۲۱۵ از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت کرده اند.

۲- صحیح بخاری (۱۹۳۲).

و در مورد عجله در افطار می فرماید: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ». «مادامی که مردم بر تعجیل در افطار باقی باشند (و این سنت را رعایت کنند)، هنوز خیر در میان آنان وجود خواهد داشت»^۱.

همچنان روزه گرفتن شش روز از ماه شوال مستحب است، چنانکه پیامبر ﷺ می فرماید: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ ثُمَّ أَتْبَعَهُ سِتًّا مِنْ شَوَّالٍ، كَانَ كَصِيَامِ الدَّهْرِ»^۲. «هر کس رمضان را روزه گرفت، سپس آن را با شش روز از ماه شوال نیز دنبال کرد، این برای او همچون روزه طول سال است».

شریعت اسلامی مسلمانان را از پیوسته داشتن روزه بدون اینکه افطار و سحری بخورند منع نموده است از عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما روایت است پیامبر ﷺ اصحاب را از روزه پیوسته (وصال) منع کرد (فرمود: نباید چند شب و روز بدون افطار روزه باشید). اصحاب گفتند: ای رسول الله! چرا شما روزه پیوسته می گیرید؟ پیامبر ﷺ فرمود: من مانند شما نیستم و از جانب الله به من غذا داده می شود»^۳.

و روزه را غروب آفتاب به اتمام رسانید، و با زنانان نزدیکی نکنید در حالی که در مساجد معتکف هستید، مراد از نزدیکی در اینجا جماع و بوسه و لمس از روی شهوت است.

اعتکاف: عبارت از بر عهده گرفتن طاعتی است مخصوص، در وقتی مخصوص، با شرطی خاص و در جایی خاص. معتکف: کسی است که مقیم مسجد گشته، خودش را برای این عبادت مقید می گرداند. احکام اعتکاف را می توانید در کتب فقه به تفصیل دریابید. اینها حدود الهی است، پس به آنها نزدیک نشوید. یعنی از احکام مقرر الهی تجاوز نکنید، این گونه الله تعالی آیات خود را خودش و بر زبان پیامبرش ﷺ برای مردم بیان می کند، باشد که تقوی پیشه کنند، زیرا احکام الهی باعث و پدیدآورنده تقوی است.

۱- صحیح بخاری (۱۹۵۷).

۲- صحیح مسلم (۱۱۶۴).

۳- صحیح بخاری کتاب صوم.

از فواید این آیه:

۱- از رحمت و مهربانی الله تعالی بر بندگان این است که حکم اول را با حکم آسان و سبک منسوخ می‌سازد، مسلمانان در ابتدای روزه، وقتی نماز عشاء را می‌خواندند همبستری مرد با همسرش حرام بود، همچنان خوردن و نوشیدن بعد نماز عشاء متوقف شده و بر آنها حرام بود، تا اینکه تخفیف الهی آمد و همبستری و خوردن و نوشیدن را تا طلوع فجر به آنها اجازه داد.

۲- ثبوت وسعت علم الهی به همه چیز، از جمله آنچه که در نفس و دل انسان می‌گذرد.

۳- چنانکه انسان به دیگران خیانت می‌کند به خود هم جنایت می‌کند آن گاه که در معصیت و نافرمانی الله تعالی قرار گیرد، بنابراین نفس و جان انسان امانتی است که الله تعالی آن را به انسان سپرده است لذا حفاظت و نگهداشت حسی و معنوی آن بر انسان واجب است.

۴- اثبات رجوع الله تعالی به بنده توبه‌کار، و این از صفات فعلی الله تعالی می‌باشد.

۵- اثبات عفو و گذشت الله تعالی از بنده گنهکار.

۶- ثبوت نسخ در احکام چنانکه صریح آیه آن را بیان داشت ﴿فَالَّذِينَ بَشِيرُوهُنَّ﴾ «پس اکنون (در شب‌های رمضان می‌توانید) با آنان آمیزش کنید» یعنی قبل از این حلال نبود.

۷- اشاره به مکروه بودن روزه وصال، روزه وصال این است که شخص دو و یا چند روز پی در پی چیزی نخورد، زیرا آیه می‌فرماید: «و بخورید و بیاشامید تا آنکه رشته سپید- که فجر است- از رشته سیاه [شب] آشکار شود»- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله از روزه وصال نهی می‌کرد. مردی از مسلمانان گفت: ای رسول الله، شما خودتان روزه وصال می‌گیرید. آن جناب صلی الله علیه و آله فرمود: «کدام یک از شما مثل من است؟! چون من شب را به سر می‌برم و پروردگارم مرا غذا و آب می‌دهد»^۱.

۸- اشاره به مشروع بودن اعتکاف در مساجد.

۹- نهی از نزدیکی با همسر در وقت اعتکاف، و اگر معتکف به این کار اقدام نماید اعتکاف وی باطل می‌گردد.

۱۰- دوری جستن از امور حرام و مشبوه، رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «کسی که از شبها پرهیز کند دین و آبرویش را محفوظ داشته است و کسی که در شبها بیفتد در حرام افتاده است»^۱.

۱۱- الله تعالی در این آیه فرمود: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ «الله آیه‌هایش را اینچنین برای مردم روشن می‌سازد تا تقوی پیشه کنند». رد بر اهل تعطیل است که اسماء الله تعالی و صفات او را تأویل می‌کنند مثلاً ید را به نعمت تأویل می‌کنند، یا استوا را به استیلا تأویل می‌کنند و دیگر اسماء و صفات. در حالی که تأویل آنها خلاف ظاهر لفظ آیه است و دلیلی بر آن ندارند، پس اگر چنین باشد که هر صفت و اسم الهی را برخلاف ظاهر آن معنی کنیم به این معناست که قرآن کتاب واضح و آشکار نیست.

۱۲- علم و دانش شرعی، انسان را به تقوی و پرهیزگاری می‌کشاند، همچنان هر قدر انسان به دین و شریعت الهی آگاهی پیدا کند به همان پیمانانه پرهیزگارتر می‌شود. چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «جز این نیست که از الله، بندگان عالمش بیم دارند».

﴿۱۸۸﴾ مراد از باطل در اینجا، خوردن مالی است که شریعت اسلام، گرفتن آن را از مالکش مباح نگردانیده و اگر خورده شود، به ناحق خورده شده است و این شامل هر چیزی می‌شود که بدون عوض مقابلی، یا بدون رضای مالک آن گرفته شود، مانند پرداخت پول به زن زناکار، دادن پول قمار، دادن پاداش برای فالبین، دادن بهای شراب... که هر چند این اموال به طیب خاطر داده می‌شوند، اما خوردن و دادن آنها حرام و باطل است. و اموالتان را به قضات به عنوان رشوت ندهید تا به ناحق به نفعتان حکم کنند و تا به ستم و تجاوز و با وسایل غیر مشروع؛ چون گواهی دادن و سوگند خوردن به دروغ، یا مانند

آنها؛ بخشی از اموال مردم را بخورید، در حالی که خودتان هم خوب می‌دانید که به ناحق و ناروا مرتکب این عمل می‌گردید، که این خود، نمایانگر جرأت بر ارتکاب گناه است.

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: این آیه شامل حال کسی می‌شود که بر ذمه وی مالی است، اما شاهد و سندی علیه وی وجود ندارد، پس مال را انکار نموده و با رفتن نزد حکام، در صدد پایمال نمودن حق است.

رشوه از گناهان کبیره است که الله متعال آن را بر بندگان حرام قرار داده و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز انجام دهنده آن را لعنت نموده است.

پس اجتناب و بر حذر بودن از آن واجب است و همچنین واجب است که مردم را نیز از دست به دست گردانیدن چنین مالی بر حذر داریم چرا که در آن فساد بی‌بزرگی و گناهی عظیم و عواقبی سخت و وخیم نهفته است. در حدیث شریف آمده است که: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ»^۱.

(پیامبر صلی الله علیه و آله رشوه دهنده و رشوه گیرنده را لعنت نموده است).

از فواید این آیه:

۱- تحریم خوردن مال دیگران به باطل و ناحق. باطل یعنی: هر چیزی که انسان حق تصرف و گرفتن آن را نداشته باشد.

۲- شارع کریم حریص بر حفظ مال مردم است، زیرا بوسیله مال امور دین و دنیای بندگان برپا می‌گردد چنانکه در سوره النساء می‌فرماید: ﴿وَلَا تُوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا﴾ [النساء: ۵]. «و اموالتان را که الله [آن را] برای شما مایه قوام [زندگی] قرار داده است، به کم خردان مدهید».

۳- قاضی نظر به آنچه به وی ثابت و ظاهر می‌گردد حکم صادر می‌کند، لذا حکم قاضی حرام را حلال نمی‌گرداند، چنانکه رسول کریم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من هم بشری هستم (مانند شما). هرگاه، برای حل خصومتی نزد من می‌آیید، ممکن است یکی از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به گمان اینکه راست می‌گوید، به نفع او قضاوت بکنم. پس هر کسی که من حق مسلمانی را (اینگونه) به او بدهم، در واقع قطعه‌ای از آتش را به او

داده ام. حال او آزاد است که آن را بگیرد یا رها کند»^۱.

۴- تحریم رشوه خواری، زیرا رشوه، گرفتن مال مردم به ناحق است.

۵- آسانگیری شریعت بر حکام و قضات در اموری که میان مردم فیصله می‌کنند، چون حکم صادر شده از ایشان مطابق ظاهر حال خصوم و آشکار شدن دلایل و قراین می‌باشد، پس اگر حکم خلاف واقع صادر گردد گناهی بر قاضی نیست، زیرا وی در قضیه، اجتهاد و کوشش خود را بخرج داده و نظر به آنچه به وی ثابت گردیده حکم صادر نموده است.

﴿۱۸۹﴾ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ «ای محمد! دربارهٔ هلال‌های ماه از تو می‌پرسند، بگو: این هلال‌ها وقت‌نمای مردم است (در زمان به سر رسیدن قرض‌هایشان و در موسم روزه و نماز و افطار و عدهٔ زن‌ها) و مناسک حج (و سایر معاملاتی که مدت دراز دارد)».

﴿وَلَيْسَ الْأَبْرُ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا﴾ «نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید»، روایت شده که انصار وقتی به حج یا عمره احرام می‌بستند، قبل از تمام کردن حج، از در خانه‌های خود وارد نمی‌شدند تا سقف خانه میان آنان و آسمان حایل نگردد زیرا براین باور بودند که هیچ چیز نباید میان فرد محرم و آسمان حایل گردد. از جابر رضی الله عنه روایت است که فرمود: كَانَتْ فُرَيْشٌ يُدْعَوْنَ الْحُمْسَ، وَكَانُوا يَدْخُلُونَ مِنَ الْأَبْوَابِ فِي الْإِحْرَامِ، وَكَانَتْ الْأَنْصَارُ وَسَائِرُ الْعَرَبِ لَا يَدْخُلُونَ مِنَ الْأَبْوَابِ فِي الْإِحْرَامِ، فَبَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بُسْتَانٍ، فَخَرَجَ مِنْ بَابِهِ، وَخَرَجَ مَعَهُ قُطْبَةُ بْنُ عَامِرٍ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ قُطْبَةَ بْنَ عَامِرٍ رَجُلٌ فَاجِرٌ إِنَّهُ خَرَجَ مَعَكَ مِنَ الْبَابِ، فَقَالَ: «مَا حَمَلَكَ عَلَى ذَلِكَ؟» قَالَ: رَأَيْتُكَ فَعَلْتَ كَمَا فَعَلْتَ، فَقَالَ: «إِنِّي أَحْمِسِيٌّ» قَالَ: «إِنَّ دِينِي دِينُكَ»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَيْسَ الْأَبْرُ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْأَبْرَ مَنْ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ [البقرة: ۱۸۹]^۲.

۱- صحیح بخاری (۲۴۵۸).

۲- مستدرک حاکم (۱۷۷۷) و گفت: این حدیث صحیح و موافق با شرط شیخین است.

«قریش خود را «احمسی»، یعنی در دین خویش سرسخت و حماسی می‌دانستند و در حال احرام از در وارد منازل می‌شدند، اما انصار و سایر عرب‌ها در حال احرام از در وارد منازل نمی‌شدند، در حالیکه پیامبر ﷺ در بستانی تشریف داشتند، از درِ بستان بیرون آمدند و مردی انصاری بنام قطبه بن عامر انصاری نیز با ایشان از در بیرون شد، گفتند: ای رسول الله! قطبه بن عامر انصاری مردی گنهکار است زیرا وی با شما از در بیرون شد. پیامبر اکرم ﷺ از قطبه پرسید: چه چیزی تو را به این عمل واداشت؟ گفت: وقتی شما را دیدم چنین کردید من هم آن را انجام دادم، پیامبر ﷺ فرمود: من مرد سرسخت و حماسی هستم، آن مرد گفت: «البته دین من و تو یکی است» و الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿...وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...﴾ [البقرة: ۱۸۹]. (و نیکوکاری آن نیست که (در حال احرام) از پشت خانه‌ها وارد شوید، بلکه نیکوکار کسی است که تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در هایشان وارد شوید...).

الله تعالی و پیامبرش ﷺ این رسم غلط و ناروا را مردود شمردند زیرا این کار هرگز نشانه نیکی نیست، بلکه نیکی آن است که بنده تقوی پیشه کرده و از الله بترسد؛ با ترک مخالفت وی و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآید در حال احرام نیز، همچون غیر آن از اوقات دیگر و از الله بترسید، باشد که رستگار شوید و از مجازات نجات یابید.

آری! قرآن کریم در آیات متعدد بر اطاعت و پیروی از حق و حقیقت و دوری از باطل تأکید داشته و بشارت رستگاری را به کسانی می‌دهد که همه سخنان را می‌شنوند و بهترین آن را انتخاب می‌کنند.

مسلمان باید با خرافات، عاقلانه مقابله کند و بهترین میزان جهت حفظ باورها و اعتقاد ناب، کتاب الله تعالی و سنت رسول الله ﷺ است. از آنجا که اسلام دینی کامل و جامع است تا زمانی که قرآن کریم و دستورات پیامبر اکرم ﷺ است، نباید به دنبال اوهام و خرافات برود.

پیامبر اکرم ﷺ با خرافات و اوهام و افسانه برخورد کرد و همه را مردود شمرد و بشر را از غبار و خرافات و خرافه پرستی پاک کرد.

از فواید این آیه:

- ۱- حرص صحابه رضی الله عنهم بر آموختن علم، چه این علم مربوط به امور دین باشد و چه مربوط به امور دنیا.
- ۲- عنایت الهی بر رسول کریم صلی الله علیه و آله، زیرا آن جناب بر سوالات مطرح شده مختلف جواب کافی و شافی ارائه می کردند.
- ۳- هلالها مواقیتی برای مردم است در امور دین و دنیایشان.
- ۴- میقات جهانی و بین المللی در سابق و حاضر هلال است زیرا الله تعالی آن را برای مردم قرار داده است، اما ماههای میلادی دارای اعتبار نبوده و سبب کمی و زیادی این ماهها نامعلوم و بدون دلیل است.
- ۵- نیکی عبارت از التزام و پایندی به شرع و قانون الهی، و پرهیز از نافرمانی الله تعالی است. ﴿وَلَا كَيْفَ الْأَيُّمِ مِنَ اتَّقَى﴾ «بلکه نیکوکار کسی است که تقوا پیشه کند».
- ۶- عادات و رسوم و رواج مردم، کار نامشروع را نمی تواند مشروع گرداند، و اگر کسی چیزی از رسوم و عادات و عنعنه را از نیکی می دانست پس باید آن را در میزان شریعت بگذارد و ببیند که آیا موافق با آن است یا نه.
- ۶- این آیه دستور می دهد که از در وارد خانه شوید، این در امور حسی است، اما در امور معنوی این آیه می رساند که با هر انسانی، نظر به سن و سال و مقام و منزلتش در جامعه تعامل صورت گیرد.
- ۸- نیکی همان تقوی است که سبب فلاح و رستگاری بنده در دنیا و آخرت می شود.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتَلُونَكُمُ
وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^(۱۹۰)

و در راه الله با کسانی که با شما می‌جنگند،
بجنگید و تجاوز مکنید، همانا الله تجاوز
کنندگان را دوست ندارد. ﴿۱۹۰﴾

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِمَّنْ
حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ
وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى
يُقْتَلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ
كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكٰفِرِينَ﴾^(۱۹۱)

و آنان (کسانی که با شما می‌جنگند) را هر جا
که یافتید، بکشید و آنان را از جایی که بیرون
کردند، بیرون نمایید. و فتنه (برگرداندن شما از
دینتان) از قتل بدتر است. و با آنها در کنار
مسجد الحرام (یعنی در حرم) نجنگید مگر آنکه
با شما در آنجا بجنگند؛ پس اگر با شما
جنگیدند آنها را بکشید. این چنین است سزای
کافران. ﴿۱۹۱﴾

﴿إِنِ أَنْتَهُوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾^(۱۹۲)

پس اگر (از شرک و جنگ با شما) باز آمدند،
بی‌گمان الله آمرزگارِ مهربان است. ﴿۱۹۲﴾

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ
الَّذِينَ لِلَّهِ فَإِنِ أَنْتَهُوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى
الظَّالِمِينَ﴾^(۱۹۳)

و با آنها بجنگید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین
برای الله باشد، پس اگر باز آمدند، (بدانید
که) تجاوز جز بر ستمگران روا نیست.

﴿۱۹۳﴾

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ
قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا
عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا
اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^(۱۹۴)

ماه حرام در مقابل ماه حرام است،
(و شکستن) حرمت (مقدسات) دارای
قصاص است، پس هر کس به شما تجاوز
کرد به مانند آنچه به شما تجاوز کرده است،
به او تجاوز کنید، و از الله بترسید و بدانید که

الله با پرهیزگاران است. ﴿۱۹۴﴾

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ
إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱۹۵)

و در راه الله انفاق کنید و خود را با دست‌هایتان
به هلاکت نیاندازید، و نیکی کنید همانا الله
نیکوکاران را دوست دارد. ﴿۱۹۵﴾

﴿۱۹۰﴾ وقتی این آیت نازل شد، پیامبر اکرم ﷺ با کسانی که سرجنگ با ایشان داشتند، می‌جنگید و از کسانی که با جنگ متعرض ایشان نمی‌شدند، دست‌نگه می‌داشت تا این که آیه (۵) از سوره «التوبه» نازل شد و فرمان داد: ﴿فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...﴾ «و چون ماه‌های حرام به سر آمد، آن‌گاه مشرکان را هر جا که یافید، بکشید...». ﴿وَلَا تَعْتَدُوا﴾ تجاوزکار نباشید، یعنی در اثنای جنگ، از قتل زنان و کودکان و پیرمردان غیر محارب دست بردارید.

اسلام راه‌های روشنی برای زمان آغاز جنگ و چگونگی انجام جنگ از لحاظ اخلاقی ارائه داده است. جنگ در زمان دفاع از خود، زمان حمله دیگر کشورها به کشور اسلامی و زمانی که دیگر کشورها به مسلمانان خود ستم روا دارند واجب است. جنگ باید به شکلی منظم، با اجتناب از صدمه رساندن به غیر نظامیان، استفاده از حداقل نیروی لازم، بدون وجود خشم و رفتار انسانی با اسرای جنگی صورت گیرد.

از فواید این آیه:

- ۱- وجوب جنگ در راه الله تعالی، یعنی جنگ باید بخاطر نصرت دین و شریعت و قانون الهی، و بخاطر کسب رضایت و خشنودی الله تعالی باشد.
- ۲- دشمن اگر از اهل کتاب باشد نخست به اسلام دعوت داده شوند اگر اسلام را نپذیرفتند جزیه بر آنها گذاشته شود و اگر از دادن جزیه هم ابا ورزیدند با آنها جنگ صورت گیرد، همچنان در مورد غیر اهل کتاب قول راجح این است که با آنها نیز معامله اهل کتاب صورت گیرد. در صحیح مسلم آمده که هرگاه رسول الله ﷺ لشکری را می‌فرستاد می‌فرمود: «بجنگید به نام الله و در راه الله، بجنگید با کسی که به الله کفر می‌ورزد، زیاده روی و تجاوز نکنید، خیانت نکنید، شکنجه ندهید، و هیچ کودک و پیرمردی را نکشید... اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان جزیه بخواه. اگر قبول کردند، از آنان بپذیر و دست از جنگ بدار. اما اگر قبول نکردند، پس به کمک الله، با آنان پیکار کن...»^۱ حدیث عام است و همه کفار و مشرکان شامل آن است. همچنان پیامبر ﷺ از

۱- صحیح مسلم (۱۷۳۱).

مجوس هجر جزیه گرفت، چنانکه روایت است که عمر فاروق رضی الله عنه از مجوس جزیه نمی گرفت تا آنکه عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گواهی داد که رسول الله صلی الله علیه و آله از مجوس هجر جزیه گرفت^۱. پس واضح می گردد که جزیه خاص به اهل کتاب نیست.

۳- کسانی که علیه مسلمانان می جنگند شامل این دستور الهی اند، به هر وسیله که علیه مسلمانان بجنگند خواه با سلاح، خواه با مال، خواه با وسایل و امکانات.

۴- تحریم تجاوز بر کفار غیر محارب، پس بر مسلمانان از باب اولی حرام است. بنابراین رسول کریم صلی الله علیه و آله وقتی مجاهدان را به جهاد می فرستاد دستور می فرمود که: «به نام الله و در راه الله بجنگید، با کسانی که به الله کفر می ورزند بجنگید، بجنگید؛ اما به مال غنیمت خیانت نکنید و پیمان شکنی و خیانت و مثله نکنید و نوزادان را نکشید»^۲. زیرا در اینکار تجاوز و تعدی است.

۵- اثبات محبت الله تعالی چنانکه فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ «به راستی که الله تجاوزکاران را دوست نمی دارد». آیه می رساند که وقتی الله تعالی تجاوزکاران را دوست ندارد پس محبت وی در حق غیر تجاوز کاران ثابت می گردد.

۶- الله تعالی بندگان را به شیوه تعلیم می دهد، زیرا حکم را به حکمت ارتباط می دهد چنانکه فرمود: (تجاوز نکنید) چرا؟ بخاطر اینکه (الله تجاوز کاران را دوست ندارد).

﴿۱۹۱﴾ هرکجا بر آنان دست یافتید، و قادر به کشتن آنها شدید، پس آنان را بکشید، و از آنجایی که شما را بیرون راندند یعنی از مکه، شما نیز آنان را بیرون برانید. و فتنه ای که آنها خواستند تا شما را به آن دچار کنند- که عبارت از برگرداندن آنان به کفر و شرک است- سخت تر و بدتر از کشتن است. یا مراد این است: شرک مشرکان، بدتر از قتل است که آن را بزرگ می پندارند.

و در سرزمین حرم مکه با آنان نجنگید. حرم مکه شامل شهر مکه و اطراف آن تا اماکن نشانه گذاری شده در عرفات و تنعیم و غیر آن که محدوده سرزمین حرم را مشخص

۱- صحیح بخاری (۳۱۵۷).

۲- متفق علیه.

می‌کنند، می‌باشد. مگر اینکه آنان در داخل حدود حرم جنگ را آغاز کنند، پس اگر ایشان چنین کردند و آغازگر جنگ بودند، شما هم با آنان تا زمانی بجنگید که کشته شوند، و از جنگیدن در حرم پروا نکنید.

از فواید این آیه:

- ۱- وجوب قتال با کفار محارب در هر زمان و مکان.
- ۲- بیرون راندن کفار از سرزمینی که مسلمانان را از آن بیرون کرده بودند: «و از آنجا که شما را بیرون کرده‌اند، آنان را بیرون کنید» بنابراین علما فرموده‌اند: معامله با کفار بالمثل است اگر آنها در حق اجساد مسلمانان مثله انجام دادند ما هم در حق اجساد آنها مثله انجام می‌دهیم، و اگر خانه‌ها و درختان ما را سوزاندند، ما هم خانه‌ها و درختان‌شان را می‌سوزانیم.
- ۳- در این آیه اشاره به این است که مسلمانان احق‌ترین مردمانند که در سرزمین الله تعالی حاکم و مسلط باشند، زیرا الله متعال فرمود: «و از آنجا که شما را بیرون کرده‌اند، آنان را بیرون کنید» چون شما احقتر به آن هستید. و در موضع دیگر فرموده است: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵]. «و البته در زبور (کتاب داود) بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که زمین را بندگان نیکوکار من به ارث می‌برند». و فرموده الله تعالی: ﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَأَصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۲۸]. «موسی به قومش گفت: از الله یاری بجوید، و صبر کنید، همانا زمین از آن الله است، هر کس از بندگان را که بخواهد وارث آن قرار می‌دهد و سرانجام از آن پرهیزگاران است».
- ۴- فتنه کفر ورزیدن و مانع شدن از راه الله تعالی بدتر و بزرگتر است از قتل و کشتار. لذا استعمار فکری بزرگتر از استعمار دیار و وطن است، استعمار فکری در واقع فتنه بزرگی برای ملت‌هاست چون در اینگونه استعمار وابستگی ملت به مستکبرین وابستگی فکری و درونی است که سایر وابستگی‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد و تا استقلال فکری برای ملتی حاصل نشود استقلال در ابعاد دیگر حاصل نخواهد شد. ولی استعمار وطن و دیار نهایت آن قتل و سلب ثروت و اقتصاد کشور است، پس فتنه استعمار فکر به مراتب

بزرگتر از استعمار بلاد است، زیرا در آن کشتار حقیقی وجود دارد که عبارت از خسارت دین و دنیا و آخرت است.

- ۵- بیان تعظیم و حرمت مسجد الحرام، زیرا از قتل و قتال در آن منع شده است.
- ۶- جواز قتال در مسجد الحرام به شرطی که جانب مقابل به جنگ آغاز نماید، که در این صورت جنگ با آنها دفاعی است نه هجومی.
- ۷- وجوب قتال با کفار تا فتنه در زمین باقی نماند، در اصل جنگ با کفار فرض کفایه است ولی نظر به شرایط گاهی مستحب و گاهی فرض می‌گردد و حالات آن از قرار ذیل است:

حالاتی که در آن جهاد فرض عین است:

حالت اول: وقتی مسلمان در صف جنگ با کفار قرار گرفت در این وقت جنگ بر وی فرض عین است و حق ندارد از مقابله و رویارویی با کفار عقب نشینی و فرار نماید. به دلیل فرموده الله تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُؤَلُّوهُمُ ٱلْأَدْبَارَ ۗ وَمَن يُؤَلِّمُ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِعَضْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأْوَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ۝۱۶﴾ [الأنفال: ۱۵-۱۶]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه با لشکر کافران روبرو شدید پس به آنان پشت ننمایید و فرار نکنید. * و هرکس در این روز به آنان پشت کند، و فرار نماید - مگر کسی که (هدفش) کناره‌گیری برای نبردی (تازه) یا پیوستن به دسته‌ای (دیگر از هم‌زمانش) باشد - گرفتار خشم الله می‌شود، و جایگاهش جهنم است، و چه بد سرنوشتی است».

حالت دوم: وقتی کفار دیار مسلمانان را محاصره کنند در این حالت قتال علیه آنها فرض می‌گردد، تا محاصره دشمن از هم بشکند، زیرا این حالت نیز مانند کسی است که در صف مقابل دشمن قرار گرفته است.

حالت سوم: هرگاه به مسلمانی ضرورت پیدا شود، چه از نگاه قوت و یا رأی و یا هر سببی که وجود وی را در میدان جنگ لازم می‌گرداند، پس در این صورت و حالت حضور در جنگ بر وی فرض می‌گردد.

حالت چهارم: هرگاه امام و حاکم مسلمان نفیر عام اعلان کند، در این حالت به همه مردم خروج فرض می‌گردد و هیچ کسی حق تخلف را ندارد، به دلیل فرموده الله تعالی:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۳۸﴾ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳۹﴾﴾ [التوبة: ۳۸-۳۹]. «ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود در راه الله (برای جهاد) حرکت کنید سستی می‌ورزید و دل به دنیا می‌دهید؟! آیا به جای آخرت به زندگی دنیا خشنود گشته‌اید؟! متاع این جهان (در برابر) آخرت چیز کمی بیش نیست.* اگر برای جهاد حرکت نکنید الله شما را عذاب دردناکی خواهد داد، و گروهی غیر از شما را جایگزینتان می‌کند، و هیچ زبانی به او نمی‌رسانید و الله بر هر چیزی تواناست.»

و در غیر این چهار حالت قتال فرض کفایه است.

۸- جهاد یا قتال وقتی بر مسلمانان فرض عین و یا فرض کفایه می‌گردد که توان و قدرت مقابله با دشمن را داشته باشند، اگر توان و قدرت مقابله با کفار را نداشتند در این صورت قتال بر ایشان فرض نیست^۱. به دلیل فرموده الله تعالی: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا

۱- چنانچه مسلمانان به دلیل ضعف نتوانند جهاد کنند، مسؤولیت از آنان ساقط نمی‌شود، بلکه بر آنان واجب است که خود را قوی کرده و برای جهاد اعداد نموده و ساز و برگ جنگی فراهم آورند. «ما لا يتم الواجب إلا به فهو واجب». الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ [الأنفال: ۶۰] «و آنچه از نیرو در توان دارید؛ برای (مقابله با) آن‌ها آماده سازید، و (همچنین) از اسبان بسته (ی و رزیده، مهیا کنید) تا به وسیله آن دشمن الله و دشمن خود را بترسانید، و (همچنین) دشمنان دیگری غیر از آن‌ها را، که شما نمی‌شناسید و خدا آن‌ها را می‌شناسد (بترسانید)».

و علما می‌فرمایند: «دشمنی که دین و دنیای مسلمین را فاسد می‌کند، بعد از ایمان به الله، هیچ چیزی واجب‌تر از دفع و بیرون راندن وی وجود ندارد و هیچ شرطی هم برای مقابله با آن وجود ندارد بلکه به حسب امکان بایستی دفع گردد». و امروزه می‌بینیم که مسلمانان به خاطر روی آوردن به دنیا و بهانه قرار دادن ضعف و ناتوانی ده‌ها سال است که از جهاد در راه خدا روی گردان شده و هیچ اعدادی نیز برای جهاد

إِلَّا وَسَعَهَا ﴿البقرة: ۲۸۶﴾ «الله هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی کند». و فرموده اوتعالی: ﴿لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۹۱﴾﴾ [التوبة: ۹۱]. «بر ناتوانان و بیماران و کسانی که چیزی ندارند که آن را صرف جهاد کنند گناهی نیست اگر برای الله و رسولش اخلاص داشته باشند. و بر نیکوکاران هیچ راه (سرزنش) وجود ندارد، و الله آمرزندهٔ مهربان است».

با این حال، مسلمان باید همیشه نیت جهاد را داشته باشد^۱ و هر وقتی قادر به قتال و جهاد گردید بیرون رود. چنانکه پیامبر ﷺ می فرماید: «کسی که بمیرد و جهاد نکند و درباره جهاد با خود زمزمه نکرده باشد (در دل قصد آن را نداشته باشد)، بر شاخه‌ای از نفاق مرده است»^۲.

۹- اثبات عدل الهی در دادن پاداش و کیفر، طوریکه فرمود: «این چنین است جزای کافران». زیرا الله تعالی جزا را از جنس عمل می دهد.

﴿۱۹۲﴾ اما اگر از جنگیدن با شما دست برداشتند، و به اسلام وارد شدند، پس شما نیز در آن صورت، از آنان درگذرید و بدانید که الله تعالی آمرزگار مهربان است، و اسلام

در راه الله و مبارزه با دشمنان کافر و اشغالگر انجام نمی دهند بلکه با آنان نیز همکاری کرده و بلاد و عباد را تسلیم آنان نموده اند. و کفار نیز بدون هیچ محدودیتی به سرزمین و آب و خاک و دین و ناموس و مساجد و مقدسات مسلمین حمله ور شده و به آنان تعدی و تجاوز می نمایند. آیا چنین کم کاری و سکوتی، و در واقع همکاری و همراهی با کفار، از جانب مسلمین و حکام آنان و یا برخی از علما در نزد خداوند پسندیده و مقبول است؟ و آیا الله متعال اینگونه به امت اسلامی اجازه داده است که در مقابل دشمنان اسلام سکوت کرده و یا تسلیم درندگیها و وحشیگریهای آنان شوند، یا اینکه دستور مقابله داده و کوتاهی کنندگان در این مسیر را تهدید به عذاب نموده و جزو منافقین به حساب آورده است؟! (مُصَحَّح)

۱- صرف داشتن نیت جهاد انسان را از مسؤولیت نجات نمی دهد بلکه بایستی تمام توان خود را در راه احیای مجدد فریضه‌ی جهاد و مقابله با دشمنان اسلام و بازگرداندن مجد و عظمت گذشته‌ی مسلمین به کار گیرند. (مُصَحَّح)

۲- صحیح مسلم (۲۵۰۲).

گناهان ماقبل خود را از بین می‌برد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الْإِسْلَامَ يُجِبُّ مَا كَانَ قَبْلَهُ». «یقیناً اسلام آنچه را در پیش از اسلام اتفاق افتاده از بین می‌برد».

از فواید این آیه:

۱- این آیه کمال عدل الهی را بیان می‌کند. زیرا الله متعال احکام، عقوبت و کیفر خود را در برابر تجاوز و زیاده‌روی کسانی قرار می‌دهد که مستحق آن هستند، ولی اگر باز آیند پس الله تعالی درمی‌گذرد، چنانکه فرمود: «پس اگر دست نگه داشتند [بدانند که] الله آمرزندهٔ مهربان است».

۲- دست گرفتن از جنگ و قتال کفار زمانی است که آنها از کفر و دشمنی‌شان علیه اسلام و مسلمانان باز ایستند، و در مورد آنچه که در زمان کفرشان انجام داده‌اند مؤاخذه نمی‌شوند، زیرا الله تعالی فرموده است: ﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الأنفال: ۳۸]. «به کافران بگو: اگر [از کفرشان] دست بردارند گذشته‌هایشان آمرزیده می‌شود و اگر [به کفر] باز گردند، بی‌گمان سنت [الهی درباره] پیشینیان، گذشته است».

۳- اثبات دو اسم از اسمای حسنای الله تعالی (غفور) و (رحیم) و آنچه از صفات و احکام را در بر دارد.

۴- اخذ و استنباط احکام از اسمای الله تعالی در اموری که اقتضای آن را می‌کند، مانند فرمودهٔ او تعالی در حق محاربین و مفسدین در زمین: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۴]. «مگر کسانی که پیش از آنکه بر آنان دست یابید، توبه کنند، بدانید که الله آمرزنده مهربان است».

﴿۱۹۳﴾ و با کفار تا زمانی بجنگید تا که فتنه و بساط شرک نابود گردد، و این در هنگامی متصور است که توانایی کفار در بازداشتن مردم از راه الله به‌کلی از میان رفته و هر مسلمانی بر دین خویش ایمن باشد. و دین تنها دین الله باشد و قدرت و سلطه ادیان باطل به‌زیر آید. هرگاه مشرکان از شرک دست بردارند، جنگیدن با آنان روا نیست تنها

جنگیدن با آنانی رواست که با شما می‌جنگند. عکرمه می‌فرماید: «ستمکاران کسانی هستند که از گفتن کلمه طیبه «لا اله الا الله» ابا می‌ورزند». پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بَحَقَّ الْإِسْلَامِ، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ»^۱.

«از جانب الله تعالی به من امر شده است تا زمانی که مردم به یگانگی الله و به حقانیت رسالت محمد ﷺ شهادت ندهند و نماز را اقامه نکنند و زکات ندهند، با آنان بجنگم و جهاد کنم. ولی هنگامی که این کارها را انجام دادند، مال و جانشان در برابر هرگونه تعرضی محفوظ خواهد ماند مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است. و سرانجام کار آنان (در جهان آخرت) با الله است».

امنیت و صلح در اسلام

امنیت و آسایش و سلام یکی از اصول و مبادئی است که الله تعالی ریشه‌های آن را در روح مسلمین عمیقاً کاشته است. بگونه‌ای که جزئی از هستی و عقیده‌ای از عقاید مسلمین می‌باشد. اسلام از همان آغاز پیدایش و درخشیدن نور خویش، مردم را به صلح و سازش و آرامش و سلام دعوت می‌کرد و صدای آن در آفاق جهان طنین انداخت و نقشه‌ای برای آن طرح کرد که انسانیت را بدان برساند. براستی اسلام زندگی را دوست دارد و آن را مقدس می‌شمارد و مردم را به دوست داشتن زندگی می‌خواند، لذا انسان‌ها را از خوف و ترس آزاد می‌سازد و بهترین راه و روش را ترسیم می‌کند تا انسانیت بگونه‌ای زندگی کند که متوجه اهداف و مقاصد خویش در پیشرفت و ترقی باشد و در سایه امنیت و آسایش و رفاه بیارامد.

لفظ اسلام که عنوان و نام این دین می‌باشد از کلمه «سلام» گرفته شده است چون سلام و اسلام در فزونی آرامش و امنیت و اطمینان خاطر بهم می‌رسند و سلام یکی از نام‌های پرورگار و صاحب این دین می‌باشد، چون مبادی و آداب و رسوم و برنامه دین او

امنیت و سلامتی را برای مردم تأمین می‌نماید. و کسی که بار این رسالت بزرگ را بدوش داشت، پرچم صلح و سازش و سلام را بدوش داشت و آن را برافراشت، چون پیام‌آور هدایت و نور و خیر و بینش و خرد برای بشریت بود. و او خود را اینگونه معرفی نمود. «إِنَّمَا أَنَا رَسُولٌ مُّهِدٌّ». «براستی من رحمت هدیه شده (از طرف الله) هستم». و قرآن کریم نیز به ایشان می‌فرماید: «ما تو را جز برای رحمت عالمیان نفرستاده‌ایم». [الأنبياء: ۱۰۷]

دروود و سلام مسلمین که دل‌ها را بهم پیوند می‌دهد و استحکام پیوند بین آنان را سبب می‌شود و هر انسان مسلمانی را به برادرش مرتبط می‌سازد «سلام» می‌باشد. شایسته‌ترین کس و نزدیکترین کس نزد الله کسی است که در سلام و صلح با مردم پیشقدم می‌گردد. و اهدای صلح و سلام به جهان و افشای سلام جزئی از ایمان مؤمنان است.

الله تعالی به این جهت «سلام» را درود مسلمین قرار داده است که بیانگر این حقیقت باشد که دینشان دین آرامش و امنیت و سلامتی است و خودشان اهل صلح و آرامش و دوستدار آن می‌باشند.

علاقه و پیوند بین مسلمانان و غیر مسلمانان

پیوند مسلمین با غیر مسلمین پیوند و علاقه تعارف و آشنائی و تعاون و همکاری و نیکی و عدالت است. از جمله مقتضیات این علایق و پیوندها تبادل مصالح و اتحاد منافع و تقویت روابط و پیوندهای انسانی است و این پیوندها با موالات و دوستی با کافران یکی نیست، چون موالات و دوستی و اتحاد با کافران وقتی مورد نهی قرار گرفته است که این موالات برضد مسلمین و بر علیه آنها باشد که در آن صورت همپیمانی و همکاری و موالات با کافران و همچنین رضایت به کفر آنها ممنوع و حرام است، زیرا همکاری با کافران و کمک آنها بر علیه مسلمین، کیان و جامعه اسلامی را در معرض زیان و ضرر قرار می‌دهد و قوت و شوکت و نیروی جماعت مؤمنان را ضعیف و سست می‌کند و رضا به کفر، خود کفر است که اسلام آن را ممنوع و حرام می‌داند. اما موالات با کفار به

۱- روایت دارمی (۱۵) و شعب الایمان از بیهقی (۱۳۳۹) با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحہ (۴۹۰).

معنی مسالمت و صلح جوئی و معاشرت به نیکی و معاملت نیکو و تبادل مصالح و همکاری بر تقوی و نیکی از جمله چیزهائی است، که اسلام به آن دعوت می‌کند و مردم را بسوی آن می‌خواند.

موالات و دوستی با غیر مسلمانان که مورد نهی است

این بود پیوند و علاقه مسلمانان با غیر مسلمانان و اصل بر آن است و این علایق بهم نمی‌خورد و دگرگون نمی‌گردد، مگر اینکه غیر مسلمانان خود از جانب خود با دشمنی و کینه‌ورزی این پیوندها و علایق را در هم شکنند و پاره پاره کنند و بر علیه مسلمین، اعلان جنگ کنند و به دسیسه و توطئه پردازند، که در آن صورت قطع رابطه با آنان بصورت یک امر واجب دینی و وظیفه اسلامی، درمی‌آید؛ علاوه بر آنکه قطع رابطه با آنان یک عمل سیاسی و درست است، معامله بمثل نیز می‌باشد، که خود خواستار آن گردیده‌اند. قرآن کریم پیروان خویش را بدین حقیقت متوجه می‌سازد و حکم نهائی را در آن صادر فرموده است: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتًا وَيَحْذَرِكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ [آل عمران: ۲۸].

«نباید مؤمنان کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند، و هرکس چنین کند، در هیچ چیز (بهره‌ای) از (رحمت) الله ندارد، مگر اینکه به نوعی از آنها تقیه کنید، و الله شما را از خود بر حذر می‌دارد، و بازگشت به سوی اوست.»

این آیه معانی زیر را دربر دارد:

- ۱- مسلمانان را از موالات و دوستی و کمک و مساعدت دشمنان بر حذر می‌دارد، زیرا بسیار خطرناک است. و خود را در معرض خطر قرار دادن است.
- ۲- هر کس به چنین عملی اقدام کند او از الله بریده و هیچگونه رابطه‌ای با او تعالی ندارد.
- ۳- چنانچه مسلمانان در حالت ضعف و ناتوانی باشند و از آزار و زیان آنان خوف داشته باشند، برای مسلمانان جایز است که درکمال احتیاط بصورت ظاهر با کافران موالات و دوستی برقرار سازند و در ضمن آن در این مدت برای دفع خطری که آنان را

تهدید می‌کند و با آن روبرو هستند، خود را آماده نمایند و به اصطلاح این دوستی، دوستی تاکتیکی و استراتژیکی است.

از فواید این آیه:

۱- دستور به قتال کفار به دو هدف مقید شده است:

هدف اول: از بین رفتن فتنه که عبارت از شرک و صد از راه الله تعالی است.

هدف دوم: بودن دین برای الله تعالی، یعنی دین اسلام باید غالب و دست بالا باشد،

و کسی که آن را نمی‌پذیرد باید جزیه پردازد در حالی که خوار و ذلیل است.

۲- هرگاه فتنه زایل شد و دشمنی علیه اسلام و دعوت اسلامی متوقف شد، و جزیه

پرداخته شد، با آنها جنگ صورت نمی‌گیرد.

۳- هرگاه کفار و مشرکان از کفر و شرک به اسلام برگشتند، و از فتنه انگیزی به تسلیم

شدن راضی شدند، پس بر آنها تجاوز صورت نمی‌گیرد، طوری که الله تعالی فرمود: ﴿فَإِنْ

أَنْتَهُوْا فَلَا عُدُوْنَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِيْنَ﴾ «و اگر دست نگه داشتند، [بدانند که] ستم [و

تجاوز]، جز بر ستمکاران روا نیست».

۴- با ظالم و ستمگر به مانند تجاوزش تعامل صورت می‌گیرد تا جزا بالمثل باشد.

﴿۱۹۴﴾ در سبب نزول این آیه ابن جریر از قتاده روایت کرده است که نبی کریم ﷺ و

یارانش در ذی القعدة با قربانی‌هایشان به قصد عمره رهسپار مکه شدند و تا حدیبیه پیش

رفتند، اما مشرکان سد راه ایشان قرار گرفتند. پیامبر اکرم ﷺ طی صلحنامه‌ای با آنان قرار

گذاشت که امسال از همین جا به مدینه برگردد و سال آینده به زیارت مسجدالحرام بیاید،

[و سه روز در مکه به سر برد و دوباره خارج شود و هیچ کس از اهالی مکه را با خود نبرد.

در آن سال مسلمانان قربانی‌های خود را در حدیبیه سر بریدند و موی سر خود را تراشیدند

و یا کوتاه کردند] چون موعد حج سال آینده فرا رسید، پیامبر ﷺ و یارانش از مدینه به

قصد عمره حرکت کردند و در ذی القعدة وارد مکه شدند و سه شب در آنجا باقی ماندند.

زمانی که مشرکان ایشان ﷺ را از ورود به مکه مانع شدند بر ایشان فخرفروشی کردند،

پس الله تعالی در برابر این عمل آنها پیشوای بشریت را دقیقاً در همان ماهی که مشرکان

سد راه ایشان قرار گرفته بودند وارد مکه ساخت. و در این باره الله بزرگ این آیه را نازل کرد. این روایت با شواهدش حسن صحیح است^۱.

اگر در ماه حرام با شما جنگیدند و حرمت آن را پایمال کردند، به عنوان مجازاتی بر عملکرد آنان، حرمت شکنی را مقابله به مثل کنید؛ با جنگیدن در ماه حرام. ماه‌های حرام عبارتند از: رجب و سه ماه پی در پی ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم، که چهار ماه در سال می‌باشد و از آن جهت به آن ماه‌های حرام می‌گویند که جنگیدن در آنها در شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام حرام بود، اما حرمت آنها در شریعت ما با آیه (۹) سوره التوبه منسوخ گردید. مراد از حرمت: چیزی است که شریعت از بی‌احترامی به آن منع کرده است، پس هر کس در مال یا جان خویش مورد تجاوز قرار گرفت، باید با متجاوز به طور همانند عمل کند، یعنی: بدون ظلم یا ارتکاب حرامی، تجاوز وی را مقابله به مثل نماید که این رأی امام شافعی و جمع دیگری از علماء است. اما فقهای دیگر می‌گویند: گرفتن قصاص و استیفای حقوق مالی، منحصر از وظایف حکام می‌باشد. و قول اول راجح‌تر است. پس هر کس با جنگیدن در حرم، بر شما تجاوز کرد یا در حال احرام، یا در ماه حرام، همان‌گونه که بر شما تجاوز کرد بر او تجاوز کنید لیکن در انتقام‌گیری و عمل متقابل از الله تعالی بترسید و بدانید که او تعالی با پرهیزگاران است و آنان را یاری و نصرت می‌دهد.

از فواید این آیه:

۱- الله تعالی به مسلمانان تسلیت داد آنگاه که از ادای عمره محروم شدند و به آنها وعده تمکین داد که سال آینده قضای آن را بجا خواهند آورد و همان طور هم شد، زیرا در سال حدیبیه قضای عمره را بجا آوردند.

۲- اسلام به حرمت و ارزش‌های مسلمان احترام قایل است، و هر بی‌حرمتی در مقابل وی برای خود قصاص دارد. پس کسی که حرمت و ارزش مسلمانی را هتک و پایمال کند، وی می‌تواند همانند آن از جانی قصاص بگیرد، طوریکه فرمود: ﴿فَمَنْ

۱- طبری ۳۱۳۹ از قتاده و طبری ۳۱۴۰ از قتاده و مقسم و طبری ۳۱۳۷ از مجاهد و طبری ۳۱۴۱ از سدی و طبری ۳۱۴۳ از ربیع بن انس به قسم مرسل و طبری ۳۱۴۴ از ابن عباس روایت کرده است. اما این اسناد واهی است که راوی‌های آن مجهولند. تفسیر «زاد المسیر» ۷۸ تخریج محقق.

أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ﴿۷﴾ «پس هر آن کس که به شما تعدی کرد، [شما نیز] همچون تعدی او بر شما بر او تعدی کنید».

۳- تجاوزگر نباید بیش از مقدار تجاوزش عقاب شود، و باید در حضور حاکم یا نائب وی قصاص صورت گیرد تا مبادا بیش از حد بر وی زیاده‌روی صورت گیرد.

۴- اثبات معیت الله تعالی با متقیان، معیت الهی بر دو قسم است: یکی معیت عام که همه مخلوقات شامل آن است که مقتضای آن احاطه داشتن الله بر آنها از نگاه علم و قدرت و سلطان و شنیدن و دیدن و دیگر معانی ربوبیت است، چنانکه می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۷﴾ [المجادلة: ۷]. «آیا ندیده‌ای که الله آنچه را که در آسمان‌هاست و آنچه را که در زمین است می‌داند؟ هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگویی کنند مگر این که الله چهارمین ایشان است و نه پنج نفری مگر این که الله ششمین ایشان است و نه کمتر از این و نه بیشتر، مگر این که الله با ایشان است در هر کجا که باشند. سپس روز قیامت به آنچه کرده‌اند خبرشان می‌دهد همانا الله به همه چیز داناست».

دوم: معیت خاص الله تعالی است که مقید به وصف و به شخص است. مثال مقید به وصف در این فرموده الله تعالی است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿۱۲۸﴾ [النحل: ۱۲۸]. «بی‌گمان الله با پرهیزگاران و نیکوکاران است». و مثال معیت الهی مقید به شخص در این فرموده الله تعالی است: ﴿إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَىٰ ﴿۱۶﴾ [طه: ۱۶]. «بی‌شک من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم». و در این فرموده الله تعالی: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ﴿۴۰﴾ [التوبة: ۴۰]. «آن گاه که به یار خود می‌گفت: نگران مباش. بی‌گمان الله با ماست».

۵- بیان فضیلت تقوی و پرهیزگاری، و مراقب دانستن الله تعالی در همه احوال، چون بنده با تقوی و ترسش از الله تعالی معیت خاص او تعالی را نصیب می‌گردد.

﴿۱۹۵﴾ در سبب نزول این آیه بخاری از حدیثه رضی الله عنهما روایت می‌کند: این آیه درباره انفاق و بخشش در راه الله تعالی نازل شده است.^۱

همچنان ابوداود، ترمذی به قسم صحیح، ابن حبان، حاکم و غیره از ابویوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده‌اند: وقتی که الله تعالی اسلام را نیرومند و عزیز گرداند و یار و یاور فراوان یافت، عده‌ای از ما نهانی باهم گفتند: بدون شک دارایی ما ضایع شد، و الله تعالی خودش اسلام را عزت داد. و یاری دهندگانش زیاد شده‌اند کاش به اموالمان رسیدگی کرده و آنچه که از آن ضایع شده است را اصلاح می‌کردیم. پس الله تعالی برای رد آن پندار و گفتار ما این آیه را نازل کرد که اشاره‌ای است بر این که حفظ مال و عدم انفاق آن برای تهیه وسایل جهاد و صرف آن برای تن‌پروری و ترک جهاد مایهٔ هلاکت می‌شود.^۲

الله تعالی به مسلمانان فرمان می‌دهد که در راه او با انفاق نمودن مال جهاد کنند، زیرا جهاد همان‌گونه که با جان است، با مال نیز هست، لذا مسلمانان باید برای تجهیز سپاه و تأمین مصارف جهاد انفاق کنند. سپس الله تعالی عدم انفاق مال را در هلاکت افگندن آنها به دست خود معرفی می‌نماید به این معنی که تسلیم اسباب هلاکت نشوید، بلکه برای خود اسباب نجات را آماده کنید و بدانید که نگاه‌داشتن اموال و مصرف نکردن آنها در جهاد فی سبیل‌الله، در معرض هلاکت افگندن خویش است. زیرا این امر، دشمن را علیه شما نیرومند می‌کند. و با انفاق مال و غیر آن که الله تعالی به شما ارزانی داشته نیکی کنید، زیرا الله تعالی نیکوکاران را دوست می‌دارد.

از فواید این آیه:

۱- آیت به انفاق و مصرف کردن در راه الله تعالی امر می‌کند، و زکات در این انفاق شامل است، بلکه اولین انفاق در راه الله تعالی است، بخاطر اینکه اخراج آن واجب‌تر از سائر

۱- صحیح بخاری ۴۵۱۶ و طبرانی در «معجم اوسط» ۱۷۴۵ روایت کرده‌اند.

۲- ابوداود ۲۵۱۲، ترمذی ۲۹۷۲، نسائی در «تفسیر» ۴۸ و ۴۹، طیالسی ۵۹۹، ابن حبان ۴۷۱۱، حاکم ۲ /

۸۴ و ۲۷۵، طبری ۳۱۷۹ و ۳۱۸۰، طبرانی ۴۰۶۰، بیهقی ۴۵ / ۹.

نققات و مصارف نفلی در راه الله تعالی است، بلکه دادن زکات واجب‌تر از انفاق در راه جهاد و صلۀ رحم و بر الوالدین می‌باشد، چراکه پرداخت زکات رکنی از ارکان اسلام است.

۲- اشاره به اخلاص داشتن در عمل، و در این امر قصد و تنفیذ داخل است. به این معنی که قصد از انفاق باید بخاطر خشنودی الله متعال باشد، و تنفیذ و کیفیت اخراج آن هم مطابق شریعت الهی باشد. طوریکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷] «و آنان که چون انفاق کنند، زیاده روی نمی‌کنند و بخل نمی‌ورزند و [شیوه‌شان] بین این [دو حد] معتدل است».

۳- این آیه هر امری را که سبب هلاکت انسان در دنیا و آخرت می‌شود، و یا ضرر آن عائد امور دینی و دنیوی وی می‌گردد حرام قرار داده است.

۴- هر چیزی که سبب رسیدن ضرر به انسان می‌گردد ممنوع و منهی است، و از این قاعده در می‌یابیم که دخانیات حرام است، زیرا به اتفاق اطباء جهان سیگار و سائر دخانیات به بدن انسان ضرر وارد می‌کند، و از جانب دیگر ضیاع مال در راه باطل است. و پیامبر اکرم ﷺ از ضایع نمودن مال منع نموده می‌فرماید: «الله تعالی نافرمانی از مادران، زنده بگور کردن دختران، به زور گرفتن چیزی و ندادن حق دیگران را برای شما حرام قرار داده است. و سخن بیهوده، زیاد از دیگران خواستن، و ضایع کردن مال را ناپسند و مکروه دانسته است»^۱.

۵- الله تعالی به احسان و نیکی دستور داده و به آن ترغیب نموده است طوریکه فرمود: «الله نیکوکاران را دوست می‌دارد».

۶- اثبات محبت برای الله عزوجل. و محبت الله تعالی محبت حقیقی است، و مراد از محبت الله تعالی ثواب و یا اراده ثواب نیست، بر خلاف ادعای اشاعره و سایر فرقه‌هایی که اسما و صفات الله تعالی را تحریف و تأویل می‌کنند. چون معنای اراده در صفت محبت الهی امر بی معنا و بی مفهوم است. در حالی که محبت حتی برای جمادات و حیوانات هم ثابت است طوریکه پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «کوه احد کوهیست که ما

را دوست می‌دارد و ما او را دوست می‌داریم». همچنان حیوانات را می‌بینیم که با صاحب خود محبت و دوستی دارد و با وی اظهار محبت می‌کند.

﴿وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ ۗ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ۗ ذَٰلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١٦﴾

و حج و عمره را برای الله به اتمام رسانید، و اگر بازداشته شدید (بوسیله دشمن، بیماری و غیره) پس آنچه از قربانی فراهم شد (ذبح کنید، و از احرام بیرون شوید) و سرهایتان را نتراشید تا قربانی به محلش رسد، و اگر هرکسی از شما بیمار بود، یا ناراحتی در سر داشت (و ناچار شد در احرام سرش را بتراشد) پس فدیة دهد از (قبیل: سه روز) روزه یا صدقه (به شش مسکین) یا قربانی نمودن گوسفندی (که میان فقرا تقسیم شود) پس چون امنیت یافتید، هرکه از عمره بهره مند شود؛ سپس (اعمال) حج را آغاز کند، آنچه از قربانی (برایش) میسر شد (ذبح کند) و هر کس نیافت سه روز در حج و هفت روز هنگامی که باز گشتید روزه بگیرید. این ده (روز) کامل است، این برای کسیست که خانواده اش ساکن مسجدالحرام (مکه و اطراف آن) نباشد، و از الله بترسید و بدانید که الله سخت کیفرست.

حج در ماه های معینی انجام می شود، پس هرکس در این ماهها (با احرام بستن یا تلبیه) حج را (بر خود) فرض گردانید، (بدانید که) آمیزش جنسی و گناه و نافرمانی و جدال در (اثنای) حج روا نیست، و هرآنچه از خیر انجام دهید الله آن را می داند. و توشه بگیرید، که بهترین ره توشه پرهیزگاری است. و ای

خردمندان! از من پروا کنید. ﴿١٩٧﴾

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ۗ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ ۗ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ ۗ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ﴿١١٧﴾

﴿۱۹۶﴾ هر کس به حج یا عمره احرام بست، به پایان رساندن آن بر وی واجب است. بعضی از علما فرموده‌اند: به‌تمام رساندن حج و عمره این است که هر یک از آن دو مستقلاً و به تنهایی به‌جای آورده شوند، نه همراه با حج «تمتع» و یا حج «قران». یعنی عمره باید در غیر ماه‌های حج ادا شود.

«و اگر محصر شدید»؛ محصر به کسی اطلاق می‌گردد که بعد از بستن احرام به دلیل بیماری یا وجود دشمن یا علت‌های دیگری در مسیر راه، از ورود به مکه مکرمه بازداشته می‌شود، آری! اگر از ورود به مکه بازداشته شدید؛ آنچه از شتر یا گاو یا گوسفند که میسر است قربانی کنید، و به‌خانه کعبه اهدا شود تا برای رضایت الله تعالی در مکه ذبح شده میان فقراى مکه تقسیم شود.

حسن بصری می‌فرماید: «بالاترین هدیه شتر، اوسط آن گاو، و کمترین آن گوسفند است».

و تا قربانی به محل قربانگاه نرسیده سر خود را تراشید یعنی: خود را حلال نسازید. این خطابی است به همه کسانی که احرام بسته‌اند، که تا وقتی قربانی خود را ذبح نمی‌کنند - اگر با خود قربانی‌ای دارند - نباید خود را با تراشیدن سر، حلال سازند. و هر کس از شما بیمار باشد، یا در سر ناراحتی‌ای داشته باشد چون؛ شپش زدگی یا سردرد، و ناچار شود که در حال احرام سر بتراشد به کفاره آن باید روزه‌ای بگیرد، یا صدقه‌ای بدهد، یا قربانی‌ای بکند یعنی: باید یکی از سه کار ذیل را انجام دهد.

در سبب نزول این جز آیه ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا﴾ امام بخاری از عبدالرحمن بن اسبهانی از عبدالله بن معقل روایت می‌کند که در مسجد کوفه از کعب بن عجره رضی الله عنه درباره این قول الله: ﴿فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ﴾ پرسیدم. فرمود: «مرا برداشته نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بردند در حالی که شپش‌ها بر سر و صورتم می‌دویدند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نمی‌دانستم رنج و سختی تا این حد ناتوانت ساخته است، آیا می‌توانی گوسفند پیدا کنی؟ گفتم: نه، فرمود: پس سه روز روزه بگیر و یا شش مسکین را غذا بده برای هر مسکین نیم صاع و بعد سرت را بتراش، به همین سبب این آیه نازل شد که نزول آن مشخصاً برای من، و حکم آن بر تمام شماست»^۱.

پس چون از بیم دشمن ایمن شدید، یا از بیماری شفا یافتید، لذا به علت بیماری، یا بیم از دشمن، یا به علت محصر شدن، از به اتمام رساندن مناسک باز داشته نشدید؛ پس هر کس به سبب فراغت از عمره، از محظورات احرام بهره بگیرد، سپس مجدداً در ماه‌های حج برای حج احرامی دوباره ببندد - که این را اصطلاحاً حج تمتع می‌نامند - برحاجی متمتع لازم است هرآنچه میسر باشد، در مکه قربانی کند تا نقصی که به سبب بهره‌گیری و متمتع وی از محظورات احرام به وجود آمده، جبران شود. و بهتر این است که این قربانی را در روز نحر (عید قربان) ذبح‌نماید، پس کسی که به سبب نداشتن مال، قربانی‌ای نیافت، یا به دلیل نبودن حیوان قربانی، باید در ایام حج سه روز، روزه بگیرد، از هنگامی که برای حج احرام می‌بندد تا یوم النحر (روز دهم ذی‌الحجه). و بهتر این است که قبل از روز ششم ذی‌الحجه، روزه‌گرفتن را آغاز کند، چرا که روزه‌گرفتن روز عرفه برای حاجی مکروه است و هفت روز پس از بازگشتن به وطن و سرزمین خود باید روزه بگیرد این ده روز کامل است. تأکید بر روی عدد ده روز، برای دفع این توهم است که حاجی نپندارد؛ میان گرفتن سه روز روزه در ایام حج، یا هفت روز در هنگام بازگشت به خانه خود، مخیر خواهد بود، نه! او مخیر نیست و این ده روز کامل را باید روزه بدارد و از آن هیچ کم نمی‌شود. و مراد از «تمتع»، این است که شخص در ماه‌های حج برای انجام عمره احرام ببندد و سپس خود را حلال ساخته در مکه مقیم گردد تا فرارسیدن ایام حج که باز برای حج احرام دوباره می‌بندد. البته حج تمتع برای کسی است که اهل مسجدالحرام نباشد یعنی: از اهل مکه و اطراف آن تا محلات میقات نباشد چرا که این تسهیل برای حجاج بیرون از مکه است که نیاز به این رخصت دارند، چرا که مشقت‌های سفر را تحمل کرده‌اند، در حالی که اهل مکه به این رخصت نیازی ندارند. و با رعایت دقیق اوامر الله و بازداشتن خود از نواهی اش بترسید و بدانید آنانی که از دستوراتش سرپیچی می‌کنند، کیفر سخت دارند.

از فواید این آیه:

- ۱- به اتمام رساندن حج و یا عمره بر فردی که نیت آن را بسته - چه واجبی باشد و چه نقلی - واجب و الزامی می‌گردد.

۲- این آیه می‌رساند که خود شخص باید حج و عمره خود را به اتمام برساند، و جائز نیست که شخص دیگری را وکیل بگیرد و بگوید: تو وکیل یا نائب من هستی در وقوف در عرفه، و یا میت در مزدلفه، و ایام تشریق و یا رمی جمره و یا طواف و سعی و سایر مناسک، درحالی که خودش در مراسم حج حضور دارد.

۳- همچنان وکیل گرفتن در رمی جمرات بدون عذر شرعی کاری ناجائز است. چنانکه پیامبر اکرم ﷺ به ام المؤمنین سوده رضی الله عنها اجازه توکیل نداد بلکه دستور فرمودند؛ قبل از ازدحام مردم جمرات را رمی کند.

۴- اگر مانعی برای به اتمام رساندن حج یا عمره برای شخص ایجاد شد مانند وجود دشمن در مسیر راه، یا مرض، یا ضایع شدن نفقه و غیره، در این صورت قربانی خود را ذبح کند و حلق نماید و خود را حلال سازد.

۵- دادن کفارات گناهان و اشتباهات، انسان را از عقوبت الهی نگاه می‌دارد.

۶- بیان یسر و آسانگیری اسلام بر بندگان در امور دنیوی و اخروی. در واقع دین اسلام بر آسانی و سهولت بنا نهاده شده است؛ چنانکه رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «در دین آسانی است، و کسی که با دین به مقابله برخیزد و سختگیری کند ناکام و مغلوب می‌گردد»^۱.

۷- بیان فضیلت مسجد الحرام، زیرا الله تعالی آن را حرام قرار داده، یعنی دارای حرمت بزرگ است و از حرمت آن تحریم جنگ و شکار و عدم قطع درخت و گیاهان خود روی آن است. و کسی که مرتکب الحادی در آن گردد الله تعالی او را مورد عذاب دردناک قرار می‌دهد.

﴿۱۹۷﴾ وقت انجام اعمال حج، در ماه‌های معینی است که در رأی امام مالک، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و تمام ذوالحجه. ولی در رأی جمهور علما، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و ده روز از ماه ذوالحجه. و کسانی که گفته‌اند: احرام بستن برای حج قبل از ماه‌های معین آن جایز نیست، به این آیه استدلال کرده‌اند. بنابراین، هر کس قبل از فرارسیدن این ماه‌ها احرام بست، باید خود را با انجام دادن عمره حلال گرداند. هر کس در

این ماه‌ها، به اعمال حج شروع کرد؛ با احرام بستن در ظاهر، با نیت حج در باطن، و با گفتن تلبیه در نطق و بیان، با این امور و مقدمات؛ حج را بر خود لازم گردانیده است. وقتی به اعمال حج شروع کردید، پس در آن "رفث" مقاربت جنسی و سخن گفتن و لو به کنایه، درباره آمیزش با زنان جایز نیست. و نه فسوق است، یعنی خارج شدن از حدود شرع، چه با انجام دادن آنچه که مخصوصا در حال احرام، حرام است، - مانند تراشیدن سر - و چه با انجام دادن آنچه که در احرام و غیر آن حرام است - چون زنا و ظلم. بعضی گفته‌اند: فسوق؛ به معنای دشنام دادن است. همچنان در حج جدال یعنی مجادله کردن با کسی و به خشم آوردن و به ستیزه واداشتن کسی جایز نیست. و هر کار خیری که انجام می‌دهید الله آن را می‌داند و برای سفر حجتان توشه بگیرید. امام بخاری و دیگران از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند: اهل یمن که به حج می‌آمدند، توشه و مصارف راه با خود بر نمی‌داشتند و می‌گفتند: ما توکل کنندگان هستیم. پس ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ نازل شد^۱.

بهترین توشه برای سرای آخرت، تقوی است و بهترین توشه دنیا، کاری است که انسان را بر تقوای حق تعالی یاری داده و او را از درخواست کمک از مردم باز دارد، پس ای خردمندان! از من پروا کنید و کاری نکنید که سبب خشمم گردد. اگر در حج امروزه با دقت دیده شود، اشکال و انواعی از بی‌حرمتی‌های آشکار به محرمات و حدود الهی و سبک شمردن اعمال حج - از بسیاری حجاج - رخ می‌دهد که همه نتیجه عدم قدردانی حرمت و عظمت الله تعالی چنان که باید و شایسته‌ی عظمت اوست، می‌باشد. قسمیکه علامه ابن القیم: در این مورد سخن نفیسی فرموده که: (الله تعالی را چنان که سزاوار اوست، قدر نگذاشتن، به این معناست: آنانی که اوامر او تعالی را سبک و حقیر شمرده‌اند، راه نافرمانی و ارتکاب نواهی او را در پیش گرفته و حقوق و واجباتی که بر آنهاست ضایع نمودند، از جانب دیگر الله تعالی را فراموش کرده و دل‌هایشان از ذکر وی غافل شده تا بالاخره هوی و هوس را بر خوشنودی الله مقدم دانستند

۱- صحیح بخاری ۱۵۲۳، ابوداود ۱۷۳۰ نسائی در «سنن کبری» ۱۱۰۳۳.

و طاعت مخلوق را بهتر از طاعت الله شمرند، تا آنکه حقوق پروردگار در کردار و گفتار، و علم و عمل و مال شان مسأله‌ای بی‌اهمیت و پسمانده گردیده، زیب و زینت دنیا را هدف آخری و غایت زندگی قرار داده‌اند).

پس برادر عزیز! بر من و تو لازم است حدود، حرمت و حریمی را که الله تعالی تعیین کرده رعایت نموده همه کردار و گفتار خویش را مطابق و موافق فرامین الله و رسولش ﷺ در همه عرصه‌های زندگی خویش، اعم از فرایض، واجبات، سنن و مستحبات عیار سازیم، زیرا عمل صالح و مقبول آنست که موافق شریعت باشد، و اخلاص در عمل آنست که انگیزه آن رضا و خوشنودی الله باشد.

برادرم! در این روزهای مبارک و پر فیض از ارتکاب گناه پرهیز، و باید سعی و تلاشت بر انجام فرایض و مناسک با صبر و شکیبایی باشد، و دیگران را نیز بر آن توصیه و سفارش کن، چون راه نجات و رستگاری در چهارخصلت خلاصه شده: ایمان، عمل صالح، سفارش به نیکویی، و تشویق به صبر.

ولی متأسفانه امروز بسیاری از مسلمانان دو خصلت اخیر را کاملاً ترک نموده‌اند، و در دوخصلت اولی نیز کوتاهی می‌نمایند.

از فواید این آیه:

۱- الله متعال فریضه حج را تعظیم نموده و شأن آن را بزرگ داشته است، لذا سه ماه را بنام ماه‌های حج نامیده در حالی که مراسم حج جز چند روزی بیش نیست، تا مردم در فضای امن و امان به ادای حج آمادگی بگیرند و راهی مکه معظمه گردند. به همین خاطر ایام ماقبل الحج بیشتر از ایام مابعد الحج است، یعنی دوماه و هفت روز قبل از حج، و هفده روز بعد از حج ادامه یافته و سه ماه حج تکمیل می‌گردد. تا حاجی بعد از انتهای مراسم حج هرچه زودتر به وطنش بازگردد.

۲- هرکسی نیت حج کرد و احرام بر تن کرد، اتمام نمودن آن بر وی فرض می‌گردد، و برای او خارج شدن از مناسک حج جائز نیست، مگر در حالت احصار.

۳- تحریم فسق و فجور و جدال و جماع در ایام حج؛ هرگاه شخص احرام برتن نمود و نیت کرد همه محظورات احرام بر وی حرام و ممنوع می‌گردد.

۴- جدال بخاطر احقاق حق و ابطال باطل امر واجب است و از عموم حکم این آیه مستثنی است، طوریکه الله تعالی می فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵]. «به راه پروردگارت با حکمت و پند پسندیده فراخوان و به روشی که آن [روش] بهتر است با آنان مناظره کن». اما جدال و نقاش در ایام حج به اغراض دیگر ناجائز و حرام است.

۵- دوری جستن از هر آنچه که فکر انسان را در ایام حج مشوش می سازد، مانند بحث و نقاش بی مورد و ایجاد ازدحام در وقت جمعه زدن و غیره، زیرا در چنین حالاتی فکر و هوش انسان از هدف اصلی که همانا عبادت و راز و نیاز با الله تعالی است فاصله می گیرد.

۶- تشویق و ترغیب به فعل خیر در این ایام فاصله چنانکه فرمود: «و از [کار] نیک هر آنچه را که انجام می دهید، الله آن را می داند». و در مقابل آن پاداش نیک می دهد، چنانکه می فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ [طه: ۱۱۲]. «و کسی که [کاری] از کارهای شایسته انجام دهد، در حالی که مؤمن است، از ستمی و نقصی نترسد».

۷- بر حاجی لازم است علاوه بر توشه معنوی، توشه مادی خود را نیز به همراه داشته باشد تا از گدایی در امان بماند.

۸- بهترین توشه برای انسان در هر جا مخصوصا در ایام حج تقوا است. و چنانکه لباس حاجی بهترین لباس ها است تقوا و پرهیزگاری او نیز بهترین لباس است طوریکه در موضع دیگر می فرماید: ﴿وَلِيَأْسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ [الأعراف: ۲۶] «و لباس پرهیزگاری [از همه] بهتر است».

۹- نقصان تقوی در وجود انسان دلیل بر نقصان عقل اوست، و مراد از عقل همان عقلی است که انسان را به راه راست و ایمان راهنمایی کند.

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا
مِّن رَّبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفَاتٍ
فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ
وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ
مِّن قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ﴿١٩٨﴾

بر شما گناهی نیست اینکه (در سفر حج) فضلی از پروردگارتان را بجوئید (تجارت کنید)، پس چون از عرفات برگشتید آنگاه الله را در مشعرالحرام یاد کنید، و او را یاد کنید آن گونه که شما را راهنمایی کرده است، و اگرچه قبل از آن از گمراهان بودید.

﴿١٩٨﴾

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ
وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٩٩﴾

سپس بازگردید از آنجا که مردم باز گشتند، و از الله طلب آمرزش کنید، بی گمان الله آمرزگارِ مهربان است. ﴿١٩٩﴾

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَسِكَكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ
كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ
النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا
لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ﴿٢٠٠﴾

و چون اعمال حجتان را پایان بخشیدید پس یاد کنید الله را، همان گونه که پدرانتان را یاد می کنید بلکه بیشتر (الله را به یاد آورید)، پس از مردمان کسانی هستند که می گویند: پروردگارا! به ما در همین دنیا (نعمت و) نیکی عطا کن و در آخرت هیچ بهره ای ندارند. ﴿٢٠٠﴾

وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا
حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ
النَّارِ ﴿٢٠١﴾

و از ایشان کسانی هستند که می گویند: پروردگارا! در دنیا به ما نیکی عطا کن، و در آخرت (نیز) به ما نیکی بده، و از عذاب آتش ما را (دور) نگاه دار. ﴿٢٠١﴾

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ
سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٠٢﴾

آنان را نصیبی است از آنچه بدست آوردند و الله زود حسابرس است ﴿٢٠٢﴾.

﴿۱۹۸﴾ در سبب نزول این آیه، امام بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که: "عُكَازٌ"، "مَجَنَّهُ" و "ذَوَالْمَجَازِ" بازارهای دوران جاهلیت بودند، مسلمانان تجارت در ایام حج را گناه پنداشتند و در این باره از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند. بنابراین، آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در هنگام اجرای مراسم حج می‌توانند کارهای تجارتي نیز انجام دهند^۱.

آری، بر شما گناهی نیست که تجارت و طلب روزی را با حج یکجا گردانید، ولی نباید تجارت به هدف اصلی شما در حج باشد، و نباید مشغولیت به تجارت به نقصانی در اعمال حج شما بینجامد.

و چون پس از وقوف در عرفات به سوی مزدلفه کوچ نمودید پس الله را در مشعر الحرام یاد کنید.

فضل بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از عرفه حرکت نمودند با سکون و آرامی سیر می‌نمودند تا آنکه به مزدلفه رسیدند»^۲.

وقوف در عرفات بر حاجی فرض است و این عمل از مهمترین ارکان حج می‌باشد، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «الْحُجُّ عَرَفَةُ»^۳. «حج همان عرفه است». خاطر نشان باید ساخت که روز عرفه - یعنی روز نهم ذی‌الحجه - فضیلت بزرگی داشته و گناهان بزرگ در آن بخشیده می‌شود. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «مَا مِنْ يَوْمٍ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يُعْتِقَ اللَّهُ فِيهِ عَبْدًا مِنَ النَّارِ، مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ»^۴.

«هیچ روزی که الله بیشترین بندگانش را در آن از آتش دوزخ آزاد نماید، نیست چون روز عرفه...».

۱- صحیح بخاری ۱۷۷۰ و ۲۰۵۰ و ۲۰۹۸ و ۴۵۱۹.

۲- صحیح بخاری (۱۶۷۱).

۳- سنن ترمذی (۸۸۹) و ابن ماجه (۳۰۱۵).

۴- صحیح مسلم (۱۳۴۸).

وجوه تسمیه‌ی «عرفات» به این نام:

درباره نامگذاری عرفات به این نام، چهار نکته گفته‌اند:

- ۱- وقتی جبرئیل علیه السلام مراسم حج را به آدم علیه السلام یا به ابراهیم خلیل علیه السلام آموخت، در پایان به او گفت: «عَرَفْتَ؟» آیا شناختی؟
 - ۲- آدم و حوّا، در این منطقه یکدیگر را شناختند (: تعارفاً) و باز یافتند. یا از آن‌رو که مردم در آن با یکدیگر معرفت و شناخت پیدا می‌کنند.
 - ۳- عرفات از آن‌رو به این نام شناخته شد که مردم در آنجا به گناهان خود اعتراف می‌کنند.
 - ۴- برخی هم عرفه را به معنای کوه گرفته‌اند.
- آری! چون از عرفات کوچ نمودید الله را در مشعرالحرام یاد کنید با تلبیه (لیبک گفتن) و ادای نمازهای مغرب، عشاء و بامداد و دعا کردن بعد از نماز بامداد.
- پیامبر صلی الله علیه و آله با حضور یافتنشان در موقف بزرگ عرفات مخالفت خویش را با کفار و مشرکین قریش اظهار نمودند، زیرا قریش و قبایل هم کیش آن، قبلا در مزدلفه وقوف می‌کردند و می‌گفتند: ما (اهل الله) و حرم نشینان او هستیم، و جز از داخل حدود حرم، از جای دیگر به سوی منی روانه نمی‌شویم. [متفق علیه].
- همچنان پیامبر صلی الله علیه و آله بخاطر مخالفت با مشرکین، از عرفه بعد از غروب آفتاب روانه مزدلفه، و از مزدلفه بسوی منی قبل از طلوع آفتاب روانه شدند، زیرا مشرکین عهد جاهلیت، عرفه را قبل از غروب آفتاب ترک می‌نمودند و مزدلفه را بعد از طلوع آفتاب، چنانکه از مسور بن مخرمه رضی الله عنه روایت شده که فرمود: (پیامبر صلی الله علیه و آله در عرفه خطبه‌ای برای ما ایراد نمودند. ایشان صلی الله علیه و آله در این خطبه بعد از ثنا و ستایش الله چنین فرمودند: (همانا مشرکین و بت‌پرستان از اینجا (عرفه) نزدیک غروب آفتاب، هنگامیکه آفتاب بر سرکوه‌ها مانند عمامه که بر سرمردان می‌باشد، حرکت می‌نمودند، پس روش ما با آنها مخالفت دارد).^۱

۱- سنن بیهقی: ۱۲۵/۵ و مستدرک حاکم: ۳۰۴/۲ حاکم فرمود: این حدیث مطابق شروط شیخین می‌باشد. وهیثمی در مجمع الزوائد ۲۵۵/۳ فرموده: راویانش، راویان صحیح‌اند.

پیامبر ﷺ در این حج سعی ورزیدند تا با مشرکین بطور علنی مخالفت خویش را اعلان داشته، و با پیروی از خط مشی ابراهیم علیه السلام اسلام را در بسیاری از شعایر و احکام حج بپیامد، و از اعمال و کردار مشرکین اظهار برائت نموده، در خطبه روز عرفه چنین فرمودند: (آگاه باشید! هرآنچه از امور جاهلیت است در زیر پاهایم نهاده شده است و خون‌های جاهلیت هدر است و اولین خونی را که از خون‌های دوره جاهلیت بی اعتبار می‌شمارم، خون ربیعہ بن الحارث است که شیرخواره‌ای در میان قبیله بنی سعد بود و بوسیله قبیله هذیل بقتل رسید، و سود زمان جاهلیت بی اعتبار است و نخستین سود از سودهایمان در دوران جاهلیت را که بی اعتبار می‌شمارم، سود عباس بن عبدالمطلب است که همه‌اش را بی اعتبار اعلان میکنم). مخالفت آن جناب صلی الله علیه و آله با مشرکین آشکار بود، ایشان بر این نکته تأکید می‌ورزیدند که دین و آیین مسلمانان با ملت حق گرای ابراهیم یکی بوده و هیچ اختلافی وجود ندارد، بنابراین ایشان ابن مربع را به عرفات فرستادند تا به مردم اعلان بدارد که: (ای مردم بر مشاعران - در عرفه - باقی بمانید، زیرا شما بر سنت و طریقت ابراهیم علیه السلام قرار دارید)^۱. چون قریش وقوف در مزدلفه را اختراع نموده بودند. همچنان پیامبر صلی الله علیه و آله بخاطر اظهار مخالفت با مشرکین اعلان نمودند که امت ایشان از تاریخ شکوهمند و عظیم توحید برخوردارند که مردمان برگزیده و یکتاپرست الهی در ادای این نسک پیشقدم بودند از اینرو در چند مقام، حج انبیای پیشین را از کعبه مشرفه یاد آور شدند از جمله: زمانیکه ایشان از وادی ازرق می‌گذشتند پرسیدند: (این کدام وادی است؟ گفتند: این وادی ازرق است، فرمودند: (گویا من موسی صلی الله علیه و آله را می‌بینم که از گردنه کوه پایین می‌آید و با تلبیه به درگاه الله تضرع و زاری می‌کند)^۲.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با پیروی از این فرموده الله متعال در معشر الحرام زمان طولانی به ذکر و دعا ایستادند.

۱- سنن ابن ماجه (۳۰۱۱) با تصحیح البانی (۲۴۳۸).

۲- صحیح مسلم (۱۶۶).

ایشان در مشعر الحرام الله تعالی را بسیار یاد کردند و با عاجزی و تذلل، امید و توجه، انابت و توکل و دعا و طلب به بارگاه ذات یکتا روی آوردند، جابر رضی الله عنه شب مشعر الحرام را چنین به تصویر می‌کشد: (بعد از اینکه روشنی صبح (صادق) آشکار شد، پیامبر صلی الله علیه و آله با یک اذان و اقامه نماز فجر را ادا نمودند، سپس بر شتر خویش سوار شدند، تا اینکه به کوه مشعر الحرام رسیدند و رو به سوی قبله کرده دست به دعا شدند، و با تکبیر و تهلیل (لا إله إلا الله) و الله تعالی را به یگانگی، بسیار یاد نمودند، و تا زمانی به دعا و ذکر ادامه دادند که فضا کاملاً روشن شد و قبل از طلوع آفتاب از مزدلفه بسوی منا حرکت کردند).^۱

مشعر الحرام: محل کوه قرح در سرزمین مزدلفه است که امام بر آن قرار گرفته نمازهای مغرب و عشاء روز نهم ذی الحجّه و نماز بامداد روز دهم ذی الحجّه را بر آن اقامه می‌کند. بعضی گفته‌اند: مشعر الحرام؛ میان دو کوه مزدلفه از تنگه عرفه تا وادی محسر قرار دارد. آن را «مشعر» نامیدند، چون نشانگاهی برای عبادت است و آن را «حرام» نامیدند، چون دارای حرمت است و اعمال منهیّه نباید در آن انجام شود.

و الله را ذکر کنید به ذکری نیکو، چرا که به هدایتی نیکو شما را هدایت نمود، و به سوی نشانه‌ها و احکام دین و مناسک حج خویش رهنمونتان کرد، و هر آینه پیش از این هم در عقیده و هم در عمل، از گمراهان راه حق بودید، زیرا به عبادت بتان مشغول بوده آنها را به پرستش و شفاعت می‌گرفتید.

از فواید این آیه:

- ۱- جواز خرید و فروش و تجارت در ایام حج.
- ۲- انسان باید در تجارت و خرید و فروش خود به الله تعالی اعتماد و اتکا داشته باشد نه بر قوت جسمی و زیرکی خودش.
- ۳- آشکار شدن فضل و کرم الله متعال بر بندگان آنگاه که کسب و کار و تجارت را در اثناى حج برای آنها مباح ساخت.

۴- ثبوت دلیل وقوف در عرفات که رکنی از ارکان حج است، سپس مبیت در مزدلفه و بیان ترتیب مناسک. و در حدیث شریف رسول کریم ﷺ می‌فرماید: «الحج عرفة». یعنی: «حج، عرفه است».

۵- نماز از جمله ذکر الله تعالی است و پیامبر اکرم ﷺ به مجرد رسیدن به مزدلفه نماز مغرب و عشا را جمع خواندند^۱. چونکه الله تعالی می‌فرماید: (به نزد مشعر الحرام الله را یاد کنید) و نماز باغی از باغ‌های ذکر است زیرا در آن قرائت قرآن، تکبیر، تسبیح، قیام، رکوع، سجده، قعدہ وجود دارد که همه از ذکر الله تعالی شمرده می‌شود. همچنان ذکر او تعالی در این عبادت با قلب و زبان و اعضای بدن صورت می‌گیرد.

۶- مسلمان باید همواره الله تعالی را یاد کند زیرا بر وی نعمت هدایت را ارزانی داشته است طوریکه فرمود: «و به شکرانه آنکه شما را هدایت کرد، یادش کنید».

۷- ذکر الله تعالی باید موافق شرع باشد نه از روی هوای نفس.

۸- الله متعال انسان را از حالش قبل کمالش خبر می‌دهد «و به شکرانه آنکه شما را هدایت کرد، یادش کنید. و به راستی پیش از آن از گمراهان بودید». تا قدر نعمت الهی را بر خود بداند و آن را در خود احساس کند، و در ذکر الله و شکرگزاری او بیفزاید. چنانکه در داستان سه نفر از بنی اسرائیل که یکی مبتلا به بیماری پیس و دیگری کچل و سومی نابینا بود، و الله تعالی آنها را امتحان کرد سپس ملک به شکل خود آنها آمد و نعمت الهی را بر آنها یاد آور شد و گفت: «مگر تو همان کسی نیستی که مبتلا به بیماری پیس بودی و مردم تو را زشت می‌دانستند و چیزی در بساط نداشتی آنگاه الله تعالی، اینهمه مال را در اختیارت گذاشت؟!...»^۲. و فرموده پیامبر اکرم ﷺ به انصار: «مگر شما را گمراه نیافتم سپس الله متعال به وسیله من شما را هدایت کرد؟!»^۳.

۱- سنن ترمذی (۸۸۹) و سنن نسایی (۴۰۳۶).

۲- صحیح بخاری (۱۶۷۲).

۳- از حدیث متفق علیه.

۴- از حدیث متفق علیه.

﴿۱۹۹﴾ پیامبر ﷺ به خاطر مخالفت با مشرکین، از عرفه بعد از غروب آفتاب روانه مزدلفه شدند، و از مزدلفه بسوی منی وقتی رفتند که آسمان روشن شد، زیرا مشرکین عهد جاهلیت، عرفه را قبل از غروب آفتاب ترک می نمودند و مزدلفه را بعد از طلوع آفتاب، چنانکه از مسور بن مخرمه رضی الله عنه روایت شده که فرمود: (پیامبر ﷺ در عرفه خطبه ای برای ما ایراد نمودند. ایشان در این خطبه بعد از ثنا و ستایش الله تعالی چنین فرمودند: (همانا مشرکین و بت پرستان از اینجا (عرفه) نزدیک غروب آفتاب، هنگامیکه آفتاب بر سرکوهها مانند عمامه که بر سر مردان می باشد، حرکت می نمودند پس روش ما با آنها مخالفت دارد، و از مشعر الحرام هنگام طلوع خورشید از بالای کوهها که مانند عمامه سر مردان می باشد، روانه منا می شدند، پس راه و روش ما با آنها مخالف است).^۱

همچنان پیامبر ﷺ بمنظور به خشم آوردن مشرکین، در اماکنی که آنها به الله تعالی و پیامبرش کفر ورزیده اعلان دشمنی نموده بودند، شعایر و مراسم دین اسلام را برپا و عملی نمودند، طوریکه در منی فرمود: (فردا در خیف بنی کنانه از وادی محصب فرود خواهیم آمد، جایی که مشرکان قریش و بنی کنانه گرد آمده و بر ضد بنی عبدالمطلب با هم پیمان بستند که با آنان خویشاوندی نکنند، و خرید و فروش نمایند، تا آن دم که رسول الله ﷺ را برای کشتن به آنان تسلیم نمایند).^۲ لیکن الله تعالی نه تنها نیرنگ و توطئه مصمم گشته آنان علیه رسول اکرم ﷺ را محو و نابود ساخت، بلکه برنامه و دسیسه هایشان را دگرگون ساخته و ناکام و نا امید شده به مقصود نرسیدند. سپس پیامبر خویش را نصرت بخشید و کلمه توحید را بلند و دین و آیین راست و مستقیم خود را کامل نمود.

سپس از همان جا که مردم قریش روانه می شوند، شما نیز روانه شوید، قریش در صبحگاه روز عید برای رمی جمرات از مزدلفه به سوی منی روانه می شدند. و از الله

۱- سنن بیهقی: ۱۲۵/۵ و مستدرک حاکم: ۳۰۴/۲ حاکم فرمود: این حدیث مطابق شروط شیخین میباشد.

و هیشمی در مجمع الزوائد ۲۵۵/۳ فرموده: راویانش، راویان صحیح اند.

۲- صحیح بخاری (۱۵۹۰).

تعالی برای گناهانتان در اماکن نزول رحمت و مواضع قبول دعا آمرزش بخواهید چرا که الله تعالی آمرزنده مهربان است.

پیامبر ﷺ در حرکت از مزدلفه بسوی منی قصداً تأخیر نمودند تا اینکه فضا قبل از طلوع آفتاب کاملاً روشن شد، هرچند می‌توانستند بخاطر وجود خانواده و ضعیفانی که همراه داشتند، قبلاً حرکت کنند^۱.

اعتدال و میانه روی پیامبر ﷺ در ادای مناسک: آشکار است که در همچو فضای ایمانی پر از رحمت و نور و برکت، امکان آن می‌رود که بسیاری از مردم را به تفریط و بی‌توجهی به جسد، و یا افراط در حق روح شان بکشاند، لیکن از احوال حج پیامبر ﷺ در می‌یابیم که ایشان توجه و عنایتی به جسد مبارکشان داشتند، بطور مثال ایشان در روز ترویه (روز هشتم ذی الحجّه) به منا تشریف بردند تا به عرفه نزدیک باشند، و در شب عرفه و شب مزدلفه خوابیدند، و روز عرفه روزه نداشتند، و در همین روز در زیر قبه‌ای که قبلاً برای ایشان نصب گردیده بود، ایستادند، و در شب مزدلفه نمازهای نفلی قبل و بعد نماز شام و خفتن را ترک کردند، و شب را کاملاً بدون قیام لیل خوابیدند، همچنان در سیر و انتقال میان مشاعر، و هنگام انجام دادن بعضی از مناسک، مانند طواف و سعی و پرتاب سنگریزه بر جمره‌ها از شتر استفاده نمودند، و بخاطر خدمت‌گذاری خویش خادمی برگزیدند^۲ و..... سایر اموری که جسد را راحت و نیرو بخشیده و بر ادای هدف بزرگ که عبارت از دعا و مناجات، و ادای مناسک با حضور قلب و فکر، و اطمینان خاطر است، آماده، استوار و قادر می‌گرداند. و حدیث ام‌الحصین دلیل واضحی براعتدال و میانه روی ایشان در حج است، وی فرمود: (من با پیامبر ﷺ در حجة الوداع شرکت داشتم، ایشان را در حالی دیدم که بر شتر سوار بودند و بلال و اسامه رضی الله عنهما با ایشان نیز سوار بودند، یکی از آنها شتر را می‌راند و دیگری چادر را بر سر رسول الله ﷺ قرار داده بود تا از گرمی آفتاب

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه، و مسند احمد (۲۷۲۹۰)، و زاد المعاد: ۲/۲۴۷.

جلوگیری کند، پیامبر ﷺ در ضمن سخنانشان فرمودند: (بشنوید و فرمان برید اگرچه بر شما غلام سیاه و گوش بریده‌ای مقرر شود که شما را به کتاب الله رهبری نماید).^۱

از فواید این آیه:

۱- مبیّت در مزدلفه واجب است و قبل از اسلام نیز مردم به آن آشنا بودند و از جمله مناسکشان بود. چنانکه رسول کریم ﷺ در خطبه عرفات فرمود: ((مشرکین از مشعر الحرام هنگام طلوع خورشید از بالای کوه‌ها که مانند عمامه سر مردان می‌باشد، روانه‌ی منا می‌شدند، پس راه و روش ما با آنها مخالف است)).^۲

۲- مشروع این است که بنده در آخر عبادات استغفار بگوید.

۳- اثبات دو اسم از اسمای الله تعالی: «الغفور» و «الرحیم». و آنچه از معانی و آثار و حکمت و حکم در بر دارد.

﴿۲۰۰﴾ پس چون مناسکتان را در یوم نحر (روزهای عید قربان) بجای آوردید و از اعمال حجتان فارغ شدید، که اعمال این روزها عبارت است از؛ رمی جمرات، ذبح، تراشیدن سر و طواف افاضه، پس همان‌گونه که پدرانتان را یاد می‌کنید، یا بهتر و بیشتر از آن، الله تعالی را یاد کنید.

رسم اعراب این بود که چون از حج خویش فارغ می‌شدند، در محل جمرات می‌ایستادند و از مفاخر نیاکان و مناقب گذشتگان خویش سخن می‌گفتند، پس الله تعالی آنان را به جای این کار به ذکر و یاد خویش فرا خواند. همچنان پیامبر اکرم ﷺ در حجة الوداع، خطبه ایراد نموده و اعراب را به ترک این‌گونه فخر فروشی‌ها فراخواندند.

بلی، حج فرصت طلایی است که می‌توان طی آن وحدت و یکپارچگی، الفت و محبت را میان فرزندان امت اسلامی ایجاد نموده، آنها را از عواقب بد تفرقه و اختلاف، و اسباب و وسایلی که باعث آن می‌گردد بر حذر نمود. از این رو پیامبر اکرم ﷺ در این راستا توجه و اهتمام جدی بخرج داده آن را از اولویات دعوت شمرده‌اند، و بنا بر اهمیت این

۱- صحیح مسلم (۱۲۹۸).

۲- سنن بیهقی: ۱۲۵/۵ و مستدرک حاکم: ۳۰۴/۲؛ حاکم فرمود: این حدیث مطابق شروط شیخین می‌باشد.

یعنی پیامبر ﷺ قبل از بلند شدن آفتاب بسوی منی حرکت نمودند.

مسأله ایشان در جاهای مختلف، بر وحدت و یکپارچگی امت تلاش نموده بر آن تأکید نموده، مردم را به آن فرا خوانده‌اند. ایشان ﷺ مساوات میان افراد امت اسلامی و عدم برتری یکی بر دیگری را قرار گذاشتند و خاطر نشان ساختند که برتری صرف در تقوا و پرهیزگاری می‌باشد. طوریکه در یکی از خطبه‌هایشان در این موسم با عظمت فرمودند: (هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، و آگاه باشید که هیچ عربی‌ای بر هیچ عجمی‌ای، و هیچ عجمی‌ای بر هیچ عربی‌ای، و هیچ سیاه پوستی بر هیچ سرخ پوستی، و هیچ سرخ پوستی بر هیچ سیاه پوستی، هیچ گونه برتری‌ای ندارد، مگر به تقوی).^۱

همچنان پیامبر اکرم ﷺ به اطاعت و شنیدن و نصیحت زمامداران مسلمانی که قرآن کریم را دستور (و قانون اساسی زندگی) شان قرار می‌دهند، و پیوسته و منظم بودن با گروه مسلمانان تأکید به عمل آوردند، چنانکه فرموده‌اند: (بشنوید و فرمان برید هر چند بر شما غلام سیاه و گوش بریده‌ای مقرر گردد که شما را با کتاب الله رهبری نماید).^۲

همچنان ایشان در خیف واقع در منی فرمودند: (هرگاه سه خصلت در شخص مؤمن موجود باشد، کینه و خیانت، قلب وی را فرا نمی‌گیرد: اخلاص در عمل بخاطر رضامندی الله تعالی، نصیحت کردن پیشوایان و زمامداران مسلمانان، و پیوسته بودن با گروه آنان، همانا دعای سایر مسلمانان برای دیگران، از عقب ایشان را احاطه می‌کند).^۳

از مردمان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا در همین دنیا به ما عطا کن، لیکن برای چنین کسانی بهره‌ای در آخرت نیست که آن را بطلبند، زیرا تمام هم و غمشان محدود و محصور به همین دنیا است.

در این آیه کریمه، مسلمانان از محدود ساختن دعاها بر طلب دنیا نهی شده‌اند. پس این آیه، کسانی را نکوهش می‌کند که دنیا را منتهای آرزوها و بزرگترین هدف در زندگیشان قرار می‌دهند، مخصوصاً در چنین مشاعر عظیم.

۱- مسند احمد (۲۳۵۳۶) هیشمی در مجمع الزوائد فرموده: رجال این حدیث همه رجال صحیح اند: ۳/ ۲۶۶.

۲- صحیح مسلم (۱۲۹۸).

۳- سنن ابن ماجه (۳۰۵۶) با تصحیح البانی (۲۴۸۰).

﴿۲۰۱﴾ نیکی دنیا: چیزهایی است که نیکوکاران در دنیا طلب می‌کنند، چون همسری زیبا و شایسته، فرزندان صالح، روزی پاکیزه و سلامتی و عافیت. و بهره نیک‌آخرت: خشنودی پروردگار رحمان، حور عین و دیگر پاکیزگی‌هایی است که الله تعالی در آن برای پرهیزگاران نیکوکار وعده داده است. انس رضی الله عنه روایت می‌کند که «بیشترین دعایی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را می‌خواندند، همین دعا بود: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». چون این دعا دعای جامعی است که مشتمل بر نیکی و خوبی‌های دنیا و آخرت بنده است.

از فواید این آیه:

- ۱- هرگاه انسان از عبادتی خلاص می‌شود پس از آن از ذکر الله تعالی غافل نگردد، چنانکه در اینجا فرموده: «پس چون مناسک [حج] خود را به جا آوردید، الله را همچون یادکرد پدرانان بلکه به یادکردن [بهتر و] بیشتر، یاد کنید». و طوری که او تعالی در آیت ۱۰ سوره الجمعه می‌فرماید: ﴿فَإِذَا فُضِّيتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ ﴿۱۰﴾. «آن گاه چون نماز گزارده شود، در زمین پراکنده شوید و از فضل الله بجوئید و الله را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید».
- ۲- ذکر الله تعالی بر ذکر و یادکردن والدین مقدم است، چنانکه فرمود: ﴿أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾.
- ۳- بیان اقسام مردم در خواسته‌هایشان از الله متعال، برخی از آنها غایت و هدف حمیده و همت والا دارند، طوری که الله تعالی از زبان آنها حکایت می‌کند که می‌گویند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». و برخی از مردم خواسته‌هایشان از الله متعال قابل نکوهش و همت‌هایشان پست است، چنانکه از زبانشان حکایت می‌کند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ».
- ۴- انسان وقتی از الله متعال خوبی‌های دنیا را با خوبی‌های آخرت بخواد اینگونه دعا قابل نکوهش نیست. چون بنده به خوبی‌های دنیا و آخرت نیاز دارد.
- ۵- اثبات روز آخرت و آتش دوزخ و عذاب آن.

۶- اثبات علم، سمع و قدرت الله تعالی.

﴿۲۰۲﴾ برای ایشان از آنچه با حج و دعای مذکور بدست آورده‌اند بهره‌ای است و الله تعالی سریع الحساب است زیرا با وجود کثرت خلاق، او را کاری از کار دیگری به خود مشغول نمی‌گرداند.

(سرعت یا شتاب) صفت فعلی الله تعالی است که در آیات ﴿وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [البقرة: ۲۰۲]، [النور: ۳۹] و ﴿إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ﴾ [الأنعام: ۱۶۵].. و در احادیث وارد شده است: عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: من نسبت به زنانی که خود را به رسول الله صلی الله علیه و آله هبه می‌کردند، حسادت می‌ورزیدم و می‌گفتم: چگونه یک زن، خودش را هبه می‌کند؟ پس هنگامی که الله تعالی این آیه را نازل فرمود: ﴿تُرْجَىٰ مَن تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤَيَّ إِلَىٰكَ مَن تَشَاءُ وَمَنْ أُبْتَغِيَتْ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ [الأحزاب: ۵۱] یعنی «هر کدام را خواستی، از او دوری کن. و هر کدام را که خواستی، نزد خود، جای بده. و اگر یکی از آنها را که از او دوری کرده‌ای، انتخاب نمایی، گناهی بر تو نیست». گفتیم: «وَاللَّهُ، مَا أَرَىٰ رَبَّكَ إِلَّا يُسَارِعُ لَكَ فِي هَوَاكَ»^۱.

(می‌بینم که پروردگارت برای برآورده ساختن خواسته‌هایت می‌شتابد).

و در حدیث دیگر: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ قَالَ: إِذَا تَلَّقَانِي عَبْدِي بِشِبْرٍ، تَلَقَيْتُهُ بِذِرَاعٍ، وَإِذَا تَلَّقَانِي بِذِرَاعٍ، تَلَقَيْتُهُ بِبَاعٍ، وَإِذَا تَلَّقَانِي بِبَاعٍ، تَلَقَيْتُهُ بِأَسْرَعٍ»^۲.

(هرگاه بنده‌ام یک وجب بطرف من بیاید، من یک ذراع به سوی او می‌روم و هرگاه یک ذراع رو به من بیاید، یک باع به طرف او می‌روم و هرگاه یک باع رو به من بیاید، سریع‌تر (یا بیشتر) از وی به سوی او می‌روم).

۱- متفق علیه.

۲- صحیح مسلم (۲۶۷۵).

از فواید این آیه:

۱- اجر و پاداش الهی بر عدل و انصاف استوار می‌باشد، طوریکه فرمود: «ایشان کسانی‌اند که از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای دارند». البته الله تعالی در عقوبت و کیفر دادن در مقابل اعمال بد بندگان عادل است، اما در مقابل اعمال نیک ایشان پاداش و اجر او تعالی مضاعف است زیرا او تعالی صاحب فضل و کرم و جود و سخا است. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که بنده برای انجام کار نیکویی تلاش کند، اگر آن را انجام دهد، الله آن را نزد خویش به اندازه ده کار نیکو تا هفتصد برابر، تا مقادیر زیادی (تا هر اندازه که بخواهد) می‌نویسد؛ و هنگامی که بنده برای انجام کار بدی تلاش می‌نماید، اگر آن را انجام دهد، الله یک بدی برای او می‌نویسد»^۱.

۲- اثبات حساب و محاسبه الهی با بندگان.

۳- اثبات تمام و کمال قدرت الهی بر مخلوقات به دلیل فرموده او تعالی: ﴿وَاللَّهُ

سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾.

۴- اثبات علم الهی، زیرا کسی که محاسبه می‌کند باید از کردار و گفتار کسی که

مورد محاسبه قرار می‌گیرد آگاهی داشته باشد.

﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^(۲۰۳)

و یاد کنید الله را در روزهای شمرده شده‌ای، پس هرکسی شتاب کند (و اعمال را) در دو روز به پایان رساند بر او گناهی نیست، و هرکس که (تا روز سوم) تاخیر کند بر او گناهی نیست، (این) برای کسی است که پرهیزگاری کند و از الله بترسید، و بدانید که شما بسوی او گرد آورده می‌شوید. ﴿۲۰۳﴾

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾^(۲۰۴)

و از میان مردم کسی هست که سخن او در رابطه با زندگی دنیا تو را به شگفتی می‌اندازد، و الله را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، و حال آنکه او سر سخت‌ترین دشمنان است.

﴿۲۰۴﴾

وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾^(۲۰۵)

و چون (از تو) روی برگرداند (ویا به ریاستی برسد) سعی می‌کند که در زمین فساد و تباهی ورزد، و (تلاش می‌نماید) کشتزار و نسل را نابود کند، و الله فساد را دوست ندارد.

﴿۲۰۵﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُ لَهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^(۲۰۶)

و چون به او گفته شود: از الله بترس، غرور و تکبر او را فرا می‌گیرد و به گناه وادارش می‌کند، پس جهنم او را کافی است، و یقیناً (جهنم) بد آرامگاهی است. ﴿۲۰۶﴾

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^(۲۰۷)

و دسته‌ای از مردم هستند که جان خود را در طلب رضای الله می‌فروشند و الله نسبت به بندگان مهربان است. ﴿۲۰۷﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ۗ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^(۲۰۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یک دست در اسلام داخل شوید، و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، همانا او برای شما دشمنی آشکار است. ﴿۲۰۸﴾

﴿۲۰۳﴾ روزهای معین عبارت اند از: روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه که روزهای زدن جمرات در منی بوده و بی هیچ اختلافی، ایام تشریق می باشند. البته ذکری که به آن مأمور شده اند؛ تکبیر گفتن حجاج در هنگام زدن جمرات (سنگریزه ها) در منی، و تکبیر گفتن سایر مسلمین در مناطق و سرزمین هایشان در تمام جهان بعد از نمازها و غیر آن، از صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر آخرین روز از ایام تشریق است. و در این ذکر، حاجی و غیر آن برابرند، جز این که غیر حاجی، در روز عرفه تکبیر می گوید، اما حاجی در آن تلبیه می گوید. پس هر کس در خارج شدن از منی شتاب کرد و اعمال مربوطه را در دو روز انجام داد پس گناهی بر او نیست. این یعنی: هر کس در روز دوم از ایام تشریق، جمرات را زد و از منی بیرون رفت، گناهی بر او نیست و هر کس تأخیر کرد و جمرات را در روز سوم نیز زد، آن گاه از منی کوچ نمود، نیز گناهی بر او نیست. چون هر دو صورت مباح است و حاجی میان هر دو امر اختیار دارد. اما ماندن در منی به مدت سه شب و سه روز برای زدن جمرات، بهتر است، و گناه به کسی تعلق نمی گیرد که در حج خویش تقوی داشته باشد. بعضی در معنی آن می گویند: گناه به کسی تعلق نمی گیرد که بعد از بازگشتن از حج تقوی را رعایت کند و از تمام گناهان بپرهیزد.

و از الله بترسید و بدانید که در پیشگاه او محشور خواهید شد و شما را در برابر اعمالتان پاداش می دهد.

از فواید این آیه:

- ۱- شایستگی و برتری ذکر در این روزهای معدود؛ چون ذکر الله متعال عموماً در تمامی اوقات است لیکن در اینجا بطور خصوص می باشد.
- ۲- شتاب کردن یا تأخیر در این سه روز (ایام تشریق) جواز دارد.
- ۳- وسعت و فراوانی فضل و کرم الله عزوجل و آسانی اش در احکام، زیرا به حاجی این اختیار را داده است که سه روز بماند یا در دو روز شتاب کند.
- ۴- خارج شدن حاجی از مشعر منی باید قبل از غروب آفتاب باشد؛ یعنی کسی که شتاب می کند باید پس از دو روز، بعد از رمی جمرات و زوال صورت گیرد.

۵- اعمالی که بنده در انجام آن مخیر قرار داده شده است، اگر به منظور پرهیزکاری و تقوا بدون بی‌اعتنایی اوامر الهی انجام شود، گناه از آن منتفی می‌گردد. به دلیل این فرموده باری تعالی: ﴿لِمَنِ اتَّقَى﴾ «برای کسی که تقوا پیشه کند». پس کسی که عملی را که در آن مختار بود به خاطر تقوا و پرهیزکاری انجام داد و آنچه را که آسان است گرفت بر چنین شخصی گناهی نیست؛ اما اگر کسی آن را با بی‌اعتنایی و کسالت انجام بدهد پس گناه ترک کردن تقوا و بی‌اعتنایی به اوامر الهی بر اوست.

۶- واجب بودن تقوا و پرهیزکاری و ترس از الله متعال.

۷- اثبات بعث و حشر (زنده شدن مردگان و بیرون آمدن از قبرها).

۸- در این آیه، الله متعال موعظه را مقرون با ارباب و ترساندن آورده است؛ زیرا وقتی انسان بداند که به سوی الله متعال حشر می‌شود و پاداش نیکی و بدی او را خواهد داد، پرهیزکار می‌شود، و آنچه را که بر او واجب است انجام داده و آنچه الله متعال او را نهی فرموده ترک خواهد کرد؛ و به این ترتیب حکمت الهی را در بسیاری از آیات که در آن ایمان به روز آخرت با ایمان به الله بدون سایر ارکان ذکر شده است آشکار می‌گردد، زیرا ایمان به روز آخرت در برگیرنده عمل برای آن روز است، که آن عمل همان اطاعت از الله و رسولش ﷺ می‌باشد.

﴿۲۰۴﴾ و از مردمان کسی هست که سخنان چرب و نمکین او درباره زندگانی دنیا که نمایانگر ایمان و خیر است، تو را به شگفت می‌آورد، ایشان منافقانند که با همچون سخنان، ایمان را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند. آن منافقان با سوگندهای جدی‌شان به پیامبر ﷺ می‌گویند: الله گواه است که شما چقدر در قلب ما محبوب هستید! یا الله را گواه می‌گیرند که ما چه اندازه به اسلام وفادار و متعهد هستیم! درحالی‌که سخت‌ترین دشمنان اسلام و مسلمانان هستند.

بلی چنین مردمانی در عصر ما چه بسیارند که وقتی سخن از دین و صلاح و اصلاح می‌زنند، مردم را به شگفت می‌آورند و الله تعالی را با قسم‌هایشان گواه می‌گیرند، دیگری با فصاحت لسان و چرب زبانی‌شان مجلس را تحت تأثیر قیافه و سخنان خود قرار

می‌دهند؛ سخنانشان هماهنگ با ارزش‌های اسلامی است، ولی در عمل بر خلاف ارزش‌های اسلامی گام برمی‌دارند.

از فواید این آیه:

۱- برای انسان شایسته نیست فریب احوال ظاهری مردم را بخورد، و همچنین برخی از مردم هستند که ظاهر اعمال آنها تو را می‌فریبد و به تعجب می‌اندازد، و لیکن در حقیقت مشتمل بر کفر است- والعیاذ بالله؛ ولی ما جز بر آنچه که در ظاهر است نمی‌توانیم حکم کنیم، زیرا آن چیزی که در قلب‌هاست نمی‌دانیم؛ و امکان ندارد که مردم را بر آنچه در قلب‌هاست محاسبه کنیم؛ بلکه براساس ظاهر آنها را محاسبه می‌کنیم.

۲- این دسته از مردم که به ظاهر حال شان مردم را می‌فریبند، الله متعال را بر آنچه در قلب‌هایشان است شاهد می‌گیرند.

۳- در این آیه اشاره به زشتی جدال و خصومت شده است؛ زیرا در خصومت‌ها غالباً برکتی وجود ندارد؛ و در صحیح بخاری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین اشخاص نزد الله، شخص ستیزه جو و لجوج است»^۱. و هیچ انسانی غالباً به جدال رو نیاورده است جز اینکه از برکت علم محروم بوده است؛ زیرا غالباً کسی که به جدال و مناقشه رو می‌آورد می‌خواهد به وسیله آن رأی و نظر خود را ترجیح بدهد و بس، و به این سبب از برکت علم محروم می‌گردد؛ اما کسی که حق را می‌خواهد پس حق آسان و نزدیک است و به مجادلات گسترده نیازی ندارد؛ زیرا حق روشن و واضح است.

۴- در این آیه ثابت می‌گردد که الله متعال به آنچه در سینه‌هاست عالم و داناست. زیرا این مردمان اوتعالی را به آنچه در قلب‌هایشان است گواه می‌گیرند و آنچه در قلب‌هاست جز الله متعال کسی آن را نمی‌داند.

﴿۲۰۵﴾ ای محمد! چون منافقان از نزد تو برگردند، به شتاب و با تمام قوت و توان‌شان می‌کوشند تا در زمین فساد نمایند، فساد ایشان در زمین همانا ویرانگری، سازماندهی

اعمال خرابکارانه و اذیت رسانی و مکر و توطئه چینی علیه مسلمین است نه فقط این، بلکه کشت و نسل و فرزندان را نابود می‌سازند، در حالیکه الله تعالی فساد و فسادکاران را دوست ندارد. این آیه، همه انواع فساد در زمین را شامل می‌شود، بدون هیچگونه فرقی میان آنچه که موجب فساد و تباهی در دین یا در دنیا است. بعضی مفسرین فرموده‌اند: مراد این است که چون ظالم و ستمگر به حکومت برسد و در زمین فساد کند، الله تعالی بر اثر حاکمیت فسادانگیز او، باران را از خلاق باز می‌دارد و به سبب این امر، کشتزارها نابود و نسل‌ها تباه می‌گردند.

از فواید این آیه:

۱- گناهان سبب هلاکت کشت و نسل می‌گردد. طوریکه الله متعال فرموده است: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَأَتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۹۶﴾ [الأعراف: ۹۶]. «و اگر اهل شهرها (و آبادی‌ها) ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، حتما (درهای) برکات از آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، و لکن (آن‌ها آیات و پیامبران ما را) تکذیب کردند، پس ما (نیز) آنها را به کیفر آنچه انجام می‌دادند، گرفتار کردیم».

۲- ثابت شدن محبت الله عزوجل برای صلاح و شایستگی؛ زیرا او تعالی فساد را دوست ندارد. زمانیکه او تعالی محبت را از فساد نفی کرد دانسته شد که صلاح و شایستگی را دوست دارد.

۳- بر حذر بودن از فساد در روی زمین؛ زیرا الله متعال فساد را نمی‌پسندد؛ و باید هر انسان عاقل از واقع شدن در کاری که الله متعال آن را دوست ندارد و نمی‌پسندد بر حذر باشد.

﴿۲۰۶﴾ و چون به منافق گفته شود؛ از الله بترس، تکبر و خودبینی او را به گناه می‌کشاند و او را از قبول پند و اندرز باز می‌دارد، به خاطر گناهی که در قلب وی است و علت آن نفاق یا غلبه هوای نفس بر او است، که وی را به گناه وامی‌دارد. و یا هم از سر استکبار و خود بزرگبینی، مرتکب کفر می‌گردد، پس برای چنین اشخاصی، جهنم به عنوان سزا و عقاب وی کافی است و چه بد آرامگاهی است. مهاد: بستر آماده شده برای

خواب است، و جهنم از روی تمسخر به دوزخیان به این نام نامیده شد تا محل استقرار کافران باشد.

تکبر و غرور در شریعت الهی صفت زشتی است که سبب خشم الله تعالی می‌گردد. از این رو تکبر و غرور در برابر مسلمانان حرام است، و از خصلت‌های نکوهیده‌ای است که از امراض قلوب شمرده شده است، و شخص متکبر باید در فکر درمان آن باشد. پیامبر ﷺ در حدیث قدسی از الله تعالی روایت می‌کند که فرمود: «الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي، وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي، فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا، قَدَفْتُهُ فِي النَّارِ!». «کبریاء ردای من و عظمت ازار من است، پس هر کسی در یکی از آنها با من منازعه کند وی را در آتش می‌اندازم».

ابن القیم رحمه الله فرموده است: ارکان کفر چهار چیز است: کبر، حسد، غضب و شهوت، کبر انسان را از طاعت و فرمانبرداری باز می‌دارد، و حسد باعث عدم پذیرش نصیحت از دیگران و یا بذل نصیحت به دیگران می‌شود، و غضب باعث بی‌عدالتی، و شهوت مانع فارغ شدن به عبادت الله تعالی می‌شود.

از فواید این آیه:

۱- انسانی که دارای چنین صفات زشتی باشد، دوست ندارد و نمی‌پذیرد کسی او را به تقوی و پرهیزگاری امر کند، چون در نفس خود می‌گوید: چگونه مرا نصیحت می‌کنی در حالی که من از تو بهتر هستم، حال آنکه الله تعالی به بهترین و پرهیزگارترین شخص عالم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ [الأحزاب: ۱]. «ای پیامبر، از الله پروا بدار و از کافران و منافقان اطاعت مکن».

۲- بر حذر بودن از رد کردن و نپذیرفتن نصیحت کنندگان؛ زیرا الله متعال آن را از اوصاف منافقان قرار داده است؛ پس کسی که قول امر کننده به تقوا و پرهیزگاری را رد کرد شبیه منافقین می‌باشد. و بر انسان واجب است هرگاه برایش گفته شود: «اتق الله» بخاطر بزرگداشت از تقوای الهی بگوید: شنیدم و اطاعت کردم.

۳- خود پسندی و خودبزرگ بینی و تکبر انسان را بر گناه وا می‌دارد.

۴- تکبر و خود را بزرگ شمردن موجب داخل شدن در آتش دوزخ است. و بدون شک که دوزخ بد آرامگاهی است.

﴿۲۰۷﴾ و از مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی و رضایت الله می‌فروشد و از جان خویش در (راه انجام) اعمالی چون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر می‌گذرد. از صهیب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: چون از مکه قصد هجرت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله کردم، قریشیان به من گفتند: ای صهیب! هنگامی که به سرزمین ما آمدی، هیچ مال و ثروتی نداشتی و اکنون با مال و ثروت از میان ما خارج می‌شوی؟ به الله سوگند، هرگز اجازه این کار را به تو نمی‌دهیم! به آنان گفتم: اگر مالم را به شما بدهم، از سر راهم کنار می‌روید؟ گفتند: آری! آن‌گاه همه مالم را به آنان دادم و راه را بر من باز کردند. حرکت کردم تا به مدینه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدم، همین که رسول الله صلی الله علیه و آله مرا دیدند، فرمود: «ابایحیی معامله را برد، ابایحیی معامله را برد!». ابن کثیر رحمته الله فرموده است: اکثر علما بر آنند که این آیه درباره هر مجاهدی که در راه الله تعالی جهاد می‌کند، نازل شده است.

و الله تعالی نسبت به بندگانش مهربان است. چون به آنان در برابر عمل اندک، پاداشی عظیم عنایت کرده و بیشتر از حد توانشان مکلفشان نمی‌گرداند.
از فواید این آیه:

۱- تقسیم نمودن مردم به دو دسته؛ دسته اول: مردمانی که گفتارشان انسان را به شگفت می‌اندازد. و دسته دوم: مردمانی که جان خود را برای به دست آوردن خشنودی الله می‌فروشند.

۲- فضیلت کسی که نفس خود را برای الله متعال به فروش می‌رساند تا رضایت و خشنودی او تعالی را کسب نماید.

۳- اشاره به خالص و پاکیزه گردانیدن نیت برای به دست آوردن خشنوی الله متعال.

۴- اثبات صفت رضایت برای الله متعال؛ و رضا صفت حقیقی و واقعی موجود در ذات الله متعال است و متعلق به مشیئت و خواست الله متعال می‌باشد؛ اما اشاعره و همسان آنها از اهل تعطیل گروهایی که اسماء و صفاتی را که الله متعال برای خودش ثابت کرده است را انکار می‌کنند معنای این صفت را تحریف نموده می‌گویند: مراد از رضای الله یا ثواب دادن است یا اراده ثواب.

۵- مستحب بودن تقدیم رضای الله بر نفس؛ زیرا الله متعال آن را در مقام مدح و ثنا ذکر نموده است.

۶- اثبات صفت رأفت و مهربانی برای الله متعال.

۷- رأفت و مهربانی الله عزوجل عام برای همه بندگان است؛ این در صورتی که {العباد} به معنای عام باشد؛ اما اگر آن را به معنای خاص گفتیم پس همگی شامل نمی‌شوند؛ و بدان که عبودیت و بندگی دارای دو معناست: خاص؛ و عام؛ و معنای خاص اخص هم دارد که خاص خاص است؛ و معنای عام را در این فرموده باریتعالی می‌توان مشاهده کرد: ﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ [مریم: ۹۳]. «هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر این که به بندگی سوی (الله) رحمن بیاید». و اما خاص مانند این فرموده متعال: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ [الفرقان: ۶۳]. «و بندگان (خاص) رحمن، کسانی هستند که با فروتنی (و آرامش) بر زمین راه می‌روند». مراد از آنها بندگان هستند که با این صفات وصف شده‌اند؛ بنابراین کسی که دارای این صفات نباشد خارج می‌شود؛ و اخص مانند این فرموده باریتعالی که می‌فرماید: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾ [الفرقان: ۱] «پر برکت و بزرگواری است کسی که فرقان (قرآن) را بر بنده‌اش نازل کرد». این بندگی و عبودیت اخص است که همانا عبودیت صاحب رسالت ﷺ می‌باشد.

﴿۲۰۸﴾ پس از آن که الله تعالی از تقسیم‌شدن مردم به سه گروه مؤمنان، کافران و منافقان یاد کرد، سپس فرمان می‌دهد که ای مؤمنان همه یک‌جا به آیین اسلام به زبان‌ها و دل‌های خود و به همه ارکان و شاخه‌ها و فروع آن درآیید.

آری! اسلام تجزیه‌پذیر نیست و شخص مسلمان در برابر احکام ثابت و قطعی اسلام، قدرت پذیرش یا رد ندارد، پس یا باید اسلام را به تمامی آن بپذیرد، یا این که از اسلام به تمامی آن خارج است^۱.

و در تجزیه و تفرقه‌افگنی در دین از گام‌های شیطان پیروی نکنید، یا در اختلاف و کشمکش و از شبهات و گنا‌هانی که شیطان با هدف گمراه‌ساختن شما به شما دستور می‌دهد، اطاعت نکنید و به راه‌های او نروید که او دشمن آشکار شماست. بلکه با این دشمن مکار مبارزه باید کنید و مبارزه با شیطان تنها با سلاح‌های الهی میسر است و انسان بدون آنکه از جانب پروردگار صاحب قوت و نور شود، نمی‌تواند در برابر ظلمت شیطان درون و بیرون و شیطان جن و انس سر فراز بیرون آید.

از فواید این آیه:

۱- فضیلت ایمان؛ زیرا اینگونه فراخواندن و ندا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ برای تشریف و تکریم است.

۲- مقتضای ایمان پیروی و اطاعت از امر الله تعالی است؛ زیرا الله تعالی امر را با این ندا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ آغاز کرده است؛ و این فایده مهمی است که بنده بداند که مقتضای ایمان پیروی و اطاعت از اوامر الله عزوجل می‌باشد.

۳- تطبیق شریعت بطور کامل با جزئیات و تفصیل آن واجب است. طوریکه فرمود: «یک دست و یکسره به اسلام در آید».

۴- انسان به کاری امر می‌شود که بالفعل در آن دخیل است، با این اعتبار که بر آن کار مستمر است و اخلاقی در آن نمی‌باشد؛ همانند این آیه کریمه در سوره النساء: ﴿يَا أَيُّهَا

۱- منظور از اینکه «از اسلام به تمامی آن خارج است» کسی است که یک یا چند مورد از احکام ثابت اسلام را قبول نداشته باشد، اما اگر همه‌ی احکام را قبول داشته و برای آنها احترام قابل باشد اما گاهی اوقات در عملی نمودن آنها کوتاهی کند، این تنها نشان از ضعف ایمان دارد و گرنه از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شود، به شرطی که اعمال مورد نظر در دایره ایمان واجب یا مستحب باشد و نه اصل ایمان، اما اگر کوتاهی و کم کاری در دایره‌ی اصل ایمان باشد از دایره‌ی اسلام خارج می‌شود. مثل کسی که به یکی از نواقض اسلام دچار شود. (مصحح)

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ ﴿النساء: ۱۳۶﴾. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده ایمان بیاورید». یعنی: بر این ایمان مداوم و مستمر باشید.

۵- تحریم پیروی از (گام‌ها) و برنامه‌های شیطان؛ به این معنا که در خط شیطان راه نرویم و از او پیروی نکنیم؛ زیرا الله متعال در آیه‌ی دیگری بیان نموده است که شیطان به فحشا امر می‌کند.

۶- همچنان این آیه می‌رساند که مسلمان خود را با کافران مشابه نسازد؛ زیرا کردار کافران برگرفته از برنامه‌های شیطان است؛ و شیطان به فحشا و کارهای ناپسند و منکرات که مغایر با رضایت الله متعال می‌باشد امر می‌کند؛ و زشت‌تر از کفر چیزی نیست - والعیاذ بالله-

۷- بیان شدت دشمنی شیطان با بنی آدم. امکان ندارد شیطان ما را به خیر و خوبی امر کند؛ چون کار و گفتار بد تو دشمن تو را مسرور، و خوشی تو دشمن تو را اندوهگین می‌سازد؛ از این رو الله متعال در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾ [فاطر: ۶]. «مسلم شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن گیرید».

﴿فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ
الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^(۲۰۹)

پس اگر بعد از آنکه شما نشانه‌های
آشکار آمد، لغزش کردید، بدانید که الله
غالب با حکمت است. ﴿۲۰۹﴾

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ
مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلْتِكَةِ وَفُضِيَ الْأَمْرُ إِلَى
اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾^(۲۱۰)

آیا این انتظار را دارند که الله، در سایه‌بانهایی
از ابر سراغشان بیاید و فرشتگان (نیز برای
اجرای فرامین الهی بیایند) و کار به انجام
رسانیده شود؟ و همه کارها به سوی الله
بازگردانده می‌شوند. ﴿۲۱۰﴾

سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَهُمْ مِنْ آيَةٍ
بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^(۲۱۱)

از فرزندان اسرائیل پیرس که چه بسیار نشانه‌های
روشن به آنها دادیم. و هرکس که نعمت الله را -
پس از آنکه پیش او آمد - (به کفران) بدل کند،
پس همانا الله سخت کیفر است. ﴿۲۱۱﴾

رُزِقَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
وَيَسْحَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا
فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ
بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^(۲۱۲)

برای آنانی که کفر ورزیده‌اند زندگی دنیا
آراسته شده است، و مؤمنان را مسخره
می‌کنند. و کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند روز
قیامت از آنها برترند، و الله کسی را که
بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد ﴿۲۱۲﴾

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ
مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ
بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا
فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ
فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ
مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۲۱۳)

مردم (در آغاز) امتی یگانه بودند، پس الله
پیامبران را مژده دهنده و بیم دهنده برانگیخت،
و با آنها کتاب را به حق نازل کرد تا میان مردم
در آنچه اختلاف کردند داوری کند، و در آن
اختلاف نورزید جز کسانی که (کتاب) به آنان
داده شد (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن
برایشان آمد، (و این اختلاف) از روی
ستمکاری و کینه‌توزی (بود)، پس الله به فرمان
خویش مؤمنان را به آن حقی که در آن اختلاف
کرده بودند هدایت نمود، و الله هرکس را که
بخواهد به راه راست هدایت می‌کند ﴿۲۱۳﴾

﴿۲۰۹﴾ و اگر دچار لغزش شدید و پای شما از رفتن به راه حق لنگید و از آن انحراف ورزیده به راه‌های شیطان گرایش پیدا کردید پس از آن که برای شما دلایل آشکارآمد بر این که ورود به اسلام، یگانه انتخاب بر حق است پس بدانید که الله تعالی غالب است و انتقام گرفتن از شما او را عاجز نمی‌گرداند و او تعالی حکیم است و جز به حق انتقام نمی‌گیرد.

نکته: راه‌هایی که شیطان در انسان نفوذ می‌کند عبارتند از:

۱- **مزین ساختن اعمال زشت:** شیطان با زیبا جلوه دادن زشتی‌ها، قبح ظلم و گناه را از بین می‌برد و موانع اجتماعی در عمل به محرمات را می‌کاهد، تا انسان راحت‌تر به دامان گناه بیافتد.

۲- **وعده‌های دروغ:** شیطان با دادن وعده‌های دروغ و آرزوهای بلند و دست نیافتنی، انسان را از یاد مرگ و قیامت و حساب و کتاب الهی، باز می‌دارد.

۳- **بیم و هراس:** شیطان با ایجاد خوف و ترس از آینده و رویدادهای آن آدمی را به انباشت ثروت، فرار از جهاد، همراهی با طاغوت و... فرا می‌خواند و او را به اعمال ناشایست و گناهایی که نشأت گرفته از ترس از آینده هستند، وامی‌دارد.

(الحکیم) حکیم از اسمای الله تعالی است و دارای کمال حکمت می‌باشد؛ حکیم، کسی است که دارای علم و آگاهی گسترده بر مبادی امور و عواقب آن می‌باشد؛ همچنین حکیم، کسی است که حمد و ستودگی وافر، قدرت کامل و رحمت فراوان دارد و هر چیزی را در جای مناسبش قرار می‌دهد و نمی‌توان به او اعتراض کرد.

حکمت الله تعالی، بر دو نوع است

نوع اول: حکمت در آفرینش؛ الله تعالی، آفریدگان را به حق آفریده و منظورش، از آفرینش مخلوقات حق بوده است؛ به این ترتیب تمام آفریده‌ها را به بهترین نظم آفریده و ترتیبی کامل به آنها داده است. و نه تنها هر مخلوقی را طوریکه شایسته آن می‌باشد آفریده، بلکه به هر جزئی از اجزای مخلوقات و به هر عضوی از اعضای حیوانات خلقت و شکل مناسب آن را داده است. طوریکه که هیچ کمبود و نقصی، در آفرینش او مشاهده نمی‌شود. اگر همه مخلوقات از اول تا آخر جمع شوند و عقل‌های خود را بکار بندند تا آفرینشی همانند آفرینش الله تعالی پیشنهاد کنند، نخواهند توانست؛ آنان، به هیچ عنوان

توانایی چنین کاری را ندارند. چراکه اگر عقلا و فرزندگان، بتوانند بسیاری از حکمت‌های او را دریابند و به بخشی از استواری و نظم هستی پی ببرند، همین، برای آنها کمال است. الله تعالی، بندگان را به مبارزه طلبیده و به آنها فرمان داده است تا در آفرینش او بنگرند و چندین بار به آن نگاه کنند و بنگرند که آیا در آن کمبود و خللی مشاهده می‌کنند؟ حتما دیدگان، خسته و ناتوان می‌شوند و نمی‌توانند بر آفریده‌های الله خرده و ایراد بگیرند.

نوع دوم: حکمت الله تعالی در شرع و فرمان او؛ الله تعالی، قوانین را وضع نموده و کتاب‌ها را نازل فرموده و پیامبران را فرستاده تا بندگان، الله تعالی را بشناسند و او را پرستند.

پس چه حکمت و فضل و کرمی بزرگتر از این می‌تواند باشد؟ براستی که شناخت و پرستش الله یگانه و انجام دادن عمل فقط برای او و ستایش نمودن و سپاس گفتن او، بهترین بخشش الهی به بندگان می‌باشد و هرکس، از این نعمت برخوردار شود، به برترین فضیلت رسیده است.

از سوی دیگر دین و شریعت، هر خوبی و خیری را در بردارد.

اوامر و نواهی الله تعالی، در نهایت حکمت و صلاح قرار دارند و مایه اصلاح دین و دنیا می‌باشند. او، تنها به چیزی دستور می‌دهد که مصلحت خالص است و یا مصلحت و سود در آن بیشتر می‌باشد و فقط از چیزی نهی می‌کند که زیان محض است یا زیان آن بیشتر می‌باشد. از حکمت شریعت و قانون اسلامی، این است که همانگونه که مایه صلاح و درستی دل‌ها و اخلاق و اعمال و استقامت بر راه راست می‌باشد، سبب بهبود دنیا نیز می‌گردد و امور دنیا، جز با دین راستینی که محمد مصطفی ﷺ آورده، سامان نمی‌یابد و درست نمی‌شود.

این، امری است که هر فرد عاقل، آن را مشاهده و احساس می‌کند. زیرا اوضاع امت محمدی تازمانی که تمام اصول و فروع این دین و رهنمودهای آن را انجام می‌دادند، در نهایت درستی و خوبی بود و چون از دین، منحرف شدند و بسیاری از رهنمودهای آن را

ترک گفتند و آموزه‌های والای آن را در زندگی خود پیاده نکردند، گذشته از آنکه در دین دچار انحراف گشتند، دنیایشان نیز دچار آشفتگی و انحراف شد.

از فواید این آیه:

۱- تهدید و هشدار الهی برای کسانی که پس از اتمام شدن حجت از راه راست می‌لغزند. چون الله متعال بر بندگان اقامه دلیل و برهان کرده است.

۲- تا نشانه‌های روشن آورده نشود حجت برپا نمی‌گردد، و تا حجت برپا نشود انسان مستحق جزا نمی‌شود؛ و در این مورد از کتاب و سنت شواهد زیادی وجود دارد که تا نشانه‌های روشن برای انسان برپا نشود حجت بر وی قائم نمی‌گردد.

۳- واجب بودن ایمان به اسم‌های الله متعال، و آنچه از صفاتی را که در بر دارند؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿فَاعْلَمُوا﴾ یعنی علمی که در آن اعتراف از روی دانستگی و اقرار و قبول و فرمانبرداری باشد؛ چون تنها علم و دانستن کفایت نمی‌کند؛ لذا ابو طالب می‌دانست که پیامبر ﷺ بر حق است، و او فرستاده الله تعالی است، لکن قبول و اعتراف نمی‌کرد؛ از این رو تنها دانستن برایش فایده نکرد؛ پس ایمان فقط دانستن و اعتراف کردن، بدون قبول و فرمانبرداری و اقرار، نیست.

۴- اثبات دو اسم از اسمای حسناى الله متعال که عبارتند از (العزیز) و (الحکیم)؛ و ثابت شدن آنچه از صفاتی که در بر دارند و عبارتند از: صفت عزت، حکم و حکمت.

﴿۲۱۰﴾ آیا آنانی که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند انتظار نمی‌کشند غیر از این که الله تعالی برای داوری نهایی و حساب و عذاب نزدشان بیاید و انتظار نمی‌کشند جز این امر را که فرشتگان برای اجرای فرامین الله در مورد این منحرفان در سایبان‌هایی از ابر سپید و نازک و رقیق بیایند و کار داوری خواه‌ناخواه فیصله خواهد شد و عذابشان تحقق خواهد پذیرفت، و سرانجام، کارها در آخرت به الله تعالی بازمی‌گردد، آن‌گاه حق تعالی به همه مردم در برابر اعمالشان جزایی مناسب می‌دهد.

صفت "مجیء" یا آمدن برای الله تعالی در این آیه و دیگر آیات بیان شده است، شیوه اهل سنت در مورد اسماء الله و صفات او بر این است که هر آن چیزی را که الله تعالی بوسیله کتابش یا توسط رسولش صلی الله علیه وسلم ابلاغ شده، قبول کرده و به اثبات

می‌رسانند و این اثبات بدون هرگونه تعطیل، تکلیف (چگونگی) و تمثیل (همانندی) و تشبیه (مشابَهت) صورت می‌پذیرد. و بنده مسلمان باید بدون تحریف و تعطیل و تکلیف و تمثیل به آن ایمان داشته باشد. چون قول درباره صفات الله تعالی، همانند قول درباره ذات اوست، و هیچ چیزی همانند او نیست، نه در ذات، نه در صفات و نه در افعالش.

از فواید این آیه:

- ۱- تهدید و هشدار اینها از آمدن عن قریب روز آخرت.
- ۲- الله متعال این امت را به عذاب عام و فراگیر گرفتار نمی‌کند.
- ۳- ثابت شدن آمدن الله ﷻ در روز آخرت برای فیصله میان بندگان؛ و این آمدن حقیقی است که شایسته جلال و عزت اوتعالی می‌باشد و کیفیت و چگونگی آن دانسته نمی‌شود، و سؤالی نیز از آن نمی‌شود- مانند سایر صفات پروردگار-؛ امام مالک رحمته - وقتی از ایشان در مورد این فرموده باریتعالی پرسیده شد: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] «الرحمن بر عرش قرار گرفت»، استوی چگونه است؟ فرمود: «استوی ناشناخته و نامعلوم نیست، و کیفیت آن نامعقول و مجهول است، و ایمان به آن واجب است، و سؤال کردن در مورد آن بدعت است»؛ اما اهل تعطیل گفته‌اند که آمدن الله متعال بمعنای آمدن امر اوتعالی است نه آمدن خودش؛ و این تغییر و تحریف کلام الله است، و تبدیل کردن کلام الهی از ظاهرش بدون دلیل می‌باشد. زیرا آنها با دلیل عقلی چنین گمان برده‌اند و در حقیقت دلیل عقلی نبوده بلکه خیال واهی بیش نیست، پس ما می‌گوییم: کسی که فعل اتیان یعنی آمدن و حاضر شدن را به الله متعال منسوب نموده خود الله عزوجل است؛ و او داناتر به نفس خودش است؛ و او می‌خواهد برای بندگانش بیان نماید تا گمراه نشوند، و او داناتر به خودش است، و در سخن و گفتارش لکننت، و در تعبیری که می‌خواهد بکند عجز اصلا وجود ندارد، و در کلامش کمی و کاستی بلاغی نیست؛ پس کلام اوتعالی در آخرین حد از علم است؛ و در آخرین حد از اراده هدایت به بندگان است، و در آخرین حد از فصاحت و بلاغت است، و در آخرین حد از صدق می‌باشد. پس آیا ممکن است بگوییم؛ نخیر مراد او ظاهرش نبوده؟! هرگز

این امکان ندارد مگر اینکه الله متعال خود بگوید که مراد او تعالی ظاهرش نبوده است؛ پس بدان که مراد از اتیان و آمدن الله متعال حقیقی است نه چیزی دیگر.

۴- اثبات وجود و شناسایی فرشتگان.

۵- فرشتگان جسم دارند بر خلاف کسانی که گمان می‌برند که فرشتگان نیروی خیر هستند، و آنها روح بدون جسم هستند؛ ورد بر این گمان در قرآن و سنت بسیار است.

۶- روز آخرت همه چیز نابود می‌گردد؛ و بعد از آن روز چیز دیگری نیست؛ و سرنوشت یا به سوی بهشت، و یا به سوی آتش است؛ و هیچ امیدی نیست به اینکه انسانی که از اهل آتش است، از اهل بهشت شود؛ و این امر را به شیوه‌ای بیان کرده که از فاعل آن (الله) نام نبرده است. زیرا روز و حادثه بس بزرگی است.

۷- تمام امور به سوی الله متعال بر می‌گردند؛ یعنی امور کونی، و شرعی؛ طوریکه در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰] «و در هر چیزی که در آن اختلاف کنید، پس حکم (و داوری) آن با الله است»، و می‌فرماید: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [یوسف: ۴۰] «فرمانروایی تنها از آن الله است، فرمان داده است که جز او را نپرستید». مرجع تمام امور به سوی الله تبارک و تعالی است؛ و آن چیزی که به سوی مخلوق بر می‌گردد فقط به اجازه الله متعال خواهد بود؛ طوریکه مرجع داوری بین مردم قاضیان هستند؛ لکن قاضیها به اذن الله تعالی مرجع مردم گردیده‌اند.

۸- اثبات افعال اختیاری برای الله متعال- یعنی هرچه از افعالش را خواست می‌کند؛ و این مذهب سلف صالح است برخلاف اهل تحریف و تعطیل، کسانی که آن را انکار می‌کنند و به معانی دیگری تحریفش می‌کنند بخاطر اینکه انجام افعال اختیاری را به الله عزوجل ممنوع می‌پندارند، و مذهب آنها با گوش و عقل باطل است؛ چون نصوصی که این امر را به اثبات می‌رسانند قابل شمارش نیست؛ و عقل نیز ایجاب می‌کند که کمال از

۱- بنا بر اعتقاد اهل سنت و جماعت موحدان گناهکار (عصاة الموحدين) در صورتی که در دنیا توبه نکرده باشند و یا آمرزیده نشده و مورد شفاعت قرار نگرفته باشند، به اندازه‌ی گناهانشان در دوزخ عذاب می‌بینند و سپس از آنجا خارج شده و وارد بهشت می‌شوند. (مصحح)

آن کسی است که هر چه بخواهد می‌کند، و هر چه را در هر زمانی که خواسته باشد و به هر گونه‌ای که خواسته باشد انجام می‌دهد.

۹- برگرداندن کارها به سوی الله متعال اثبات و ابراز عظمت، سلطان، توانائی و اقتدار او تعالی است.

﴿۲۱۱﴾ ای محمد! از بنی اسرائیل بپرس با پرسشی سرزنش‌گرانه، که ما به وسیله انبیای خویش چه معجزات و برهان‌های روشن بسیاری به‌سویشان فرستادیم؛ چون عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، فرود آوردن من و سلوی و غیره. یا از آنان بپرس که درباره حقایق رسالت تو چه آیات روشنی به آنان داده‌ایم؟ ولی هنگامی که آنان این نعمت‌های ما را ناسپاسی کردند، به شدیدترین وجه مجازات شدند، پس همچنین است حال و روز آنان در عصر رسالت، آن‌گاه که به پذیرفتن تمامی اسلام فراخوانده می‌شوند، اما به آیات الهی کفر ورزیده و از اجابت این خواسته سر باز می‌زنند، پس باید سرنوشتی همانند نیاکانشان را انتظار بکشند و هر کس نعمت الله یعنی هدایت و دین و آیات روشن وی را که به انبیای خویش داده است پس از آن که برای او آمد، به جای شکرگزاری در برابر آنها دگرگون سازد، پس باید بداند که عقوبت سخت دارد.

این آیه حامل چنان تهدید و تخویفی برای یهودیان است که هرگز اندازه آن را نمی‌توان تصور کرد.

عواقب ناگوار کفران نعمت

ناسپاسی و کفران نعمت آثار سوء گسترده‌ای از نظر معنوی و مادی در زندگی انسان‌ها دارد که به بیان برخی می‌پردازیم:

۱- عدم شناخت الله تعالی

ناسپاسی از نعمات الهی سبب می‌شود انسان از معرفت الله تعالی دور بماند و این بزرگترین خسران و زیان است. شکر نعمت، نخستین انگیزه شناخت پروردگار است؛ زیرا سپاسگزاری از بخشنده نعمت، یک امر وجدانی است؛ انسان هنگامی که خود را غرق نعمت می‌بیند و می‌داند این همه نعمت در درون و بیرون وجود او است و اینها از خود او

نیست به فکر تشکر از بخشنده نعمت می افتد و همین امر راه شناخت الله تعالی را برای او هموار می سازد ولی ناسپاسان نه اعتنائی به نعمت دارند و نه بخشنده نعمت و لذا از معرفت الله تعالی نیز محروم می شوند.

۲- ناشکری از مخلوق

ناسپاسی در برابر نعمت های خالق سبب می شود انسان در برابر مخلوق نیز ناسپاس شود، نه تنها ارزشی برای محبت ها و خدمات بی شائبه دیگران قائل نشود، بلکه خود را طلبکار آنان بداند و این صفت سبب تنفر و بیزاری مردم از چنین افرادی می شود و به این ترتیب ناسپاسان گرفتار انزوای اجتماعی و نداشتن یار و یاور، در برابر مشکلات زندگی خواهند شد.

۳- زوال نعمت

کفران نعمت منجر به زوال نعمت ها می شود؛ زیرا پروردگار حکیم است نه بی حساب چیزی به کسی می بخشد و نه بی جهت چیزی را از کسی می گیرد، اما آنها که ناسپاسی می کنند با زبان حال نعمت الهی را بی ارزش می دانند و حکمت الهی ایجاب می کند که این نعمت را از آنها بگیرد و آنها که شکر نعمت را بجا می آورند در واقع قدر نعمت الهی را دانسته اند و الله تعالی نیز بر ایشان افزون می کند.

۴- مجازات عاجل

کفران نعمت یکی از صفات هلاک کننده است که مجازاتش خیلی زود در همین دنیا نیز گریبان انسان را می گیرد.

۵- عدم احساس خوشبختی

کسانی که نعمت های ارزشمند و بی شمار الله تعالی را نمی بینند و آن را انکار می کنند و همیشه شکایت دارند که الله به ما چیزی نداده و یا کسانی که از نعمت های الله در راه گناه و معصیت استفاده می کنند، هیچ وقت در دنیا احساس خوشبختی و رضایت نمی کنند و پیوسته احساس کمبود می کنند.

۶- سلب آرامش روانی

یکی از عواقب کفران نعمت، سلب آرامش از زندگی انسان ناشکر است. چون وی به افرادی می‌نگرد که در سطح بالاتری قرار دارند و از نعمات بیشتری برخوردار هستند. اما اگر انسان در زندگی افراد کم بضاعت بنگرد، روح شکرگزاری در او تقویت می‌شود؛ چرا که خود را در جایگاه او تصور می‌کند و از اینکه زندگی مانند او ندارد، الله تعالی را شکر می‌کند.

از فواید این آیه:

۱- بیان کثرت آیات و نشانه‌هایی که الله متعال به بنی اسرائیل داده است که بر صدق پیامبرانش دلالت دارند.

۲- تفسیح و توییح بنی اسرائیل که به نشانه‌ها و آیات الهی کفر ورزیدند، زیرا مراد از سوال در اینجا سؤال توییح و نکوهش است.

۳- نشانه‌ها و آیات از جمله نعمت‌های الله متعالند؛ چون انسان را بر ایمان وامی‌دارد؛ و در ایمان نجات انسان و کرامتش نهفته است.

۵- بر حذر داشتن از تبدیل نعمت الله عزوجل؛ مراد تبدیل شکر به کفر است؛ طوریکه می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا﴾ [ابراهیم: ۲۸] «آیا ندیدی آن کسانی را که (شکر) نعمت الله را به کفران تبدیل کردند».

۶- اثبات شدت مجازات الهی برای کسی که نعمت او تعالی را کفران می‌کند؛ که این مجازات از کمال عدل و حکمت او تعالی است.

﴿۲۱۲﴾ زندگانی دنیا در چشم کافران با فریفته شدنشان به زیب و زینت و آرایش‌های دنیا آراسته گردانده شده است و از اینرو از زندگانی آخرت رویگردانند، اما مؤمنان، مفتون این آرایش‌های کوتاه و زودگذر نگشته و توجه ایشان به سوی آخرت است.

کفار به خاطر فقیر بودن مؤمنان ایشان را مورد تمسخر قرار می‌دهند و می‌گویند: نصیب آنان از دنیا، همانند نصیب رؤسا و سردمداران کفر و پشتازان عرصه گمراهی نیست، چون کفار رسیدن به متاع ناچیز دنیا را سر منزل سعادت، و محرومیت از آن را مایه بدبختی می‌دانند - خاطر نشان می‌شود که در زمان نزول این آیه غالب مؤمنان فقیر

وتهیدست بودند - اما این تاریک‌دلان کور ذهن، بی‌خبر از آنند که پرهیزگاران در روز قیامت از آنان برترند؛ زیرا ایشان در بهشت خواهند بود و کافران در دوزخ. و الله هر کس را بخواهد، در دنیا بی‌حساب و بدون اندازه روزی می‌بخشد، بدون در نظر داشت ایمان و کفر یا تقوی و بدکاری وی و این از ایجابیات عدل و رحمت عام اوتعالی بر همه مخلوقات است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ»^۱.

«اگر دنیا نزد الله تعالی به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هرگز به کافری جرعه آبی از آن نمی‌چشانید».

اما در آخرت وضع این‌گونه نیست زیرا رزق مؤمن پرهیزکار در آن وسیع‌تر از رزق وی در دنیا است، در حالی که کافر در آنجا روزی‌ای جز عذاب جهنم ندارد. لیکن باید دانست که حال ملت‌ها و امت‌ها - بر خلاف افراد - در دنیا نیز همچون آخرت کاملاً متفاوت است، زیرا سنت پروردگار درباره امت‌ها این است که با کار و تلاش و سازندگی به آنان عزت می‌دهد و با بی‌کاری و تنبلی، آنان را ذلیل می‌گرداند.

از فواید این آیه:

- ۱- فریفته شدن کافران به زندگانی دنیا.
- ۲- کافران عاشقان دنیا هستند، و همواره طلبکار آن بوده هدف و مرام‌شان است؛ زیرا چیزی که برای فرد مزین شد پس باید به آن اهتمام داشته طلبکار آن باشد.
- ۳- دنیا در چشم مؤمنان چیزی بی‌ارزش است و برای آن اهمیتی قایل نیستند، زیرا دنیا برای کسانی که کافر شده‌اند می‌باشد؛ از این رو وقتی چیزی از زیبایی‌های دنیا پیامبر ﷺ را در تعجب می‌انداخت می‌فرمود: «لبیک! إن العیش عیش الآخرة»، «گوش به فرمان تو هستم ای الله! همانا زندگی زندگی آخرت است» تا نفس را به الله متعال متوجه سازد؛ نه به اجابت از رغبات آن، و شگفتا کسی که زندگی آخرت را خواستار شود

۱- سنن ترمذی (۲۳۲۰) با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحہ (۶۸۶).

۲- مسند الشافعی، ج ۱ ص ۱۲۲.

زندگی دنیا برایش گوارا می‌شود؛ و کسی که خواستار زندگی دنیا باشد، دنیا و آخرت بر او ضایع و نابود می‌شود؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [الزمر: ۱۵]. «بگو: بی‌گمان زیانکاران (واقعی) کسانی اند که خود و خاندان‌شان را در روز قیامت از دست داده‌اند». پس هر انسان، وقتی چیزی از زیبایی‌های دنیا را می‌بیند و مورد تعجب او قرار می‌گیرد، شایسته است آنچه را پیامبر ﷺ فرموده است بگوید.

۴- بیان حقارت و زبونی دنیا؛ چون دنیا بخاطر دنی و پست بودنش به دنیا وصف شده است؛ لذا از جهت زمان و مرتبه دنی و پست است؛ پستی زمانی آن این است که پیش از آخرت است و پستی مرتبه آن این است که کمتر از آخرت است؛ از این رو هیچگاه حالت خوشی و سرور را در دنیا نمی‌یابی مگر اینکه قبل و بعد آن آمیخته به ناگواری و تلخی می‌باشد. اما این ناگواری نسبت به مؤمن خیر است؛ زیرا اجر و پاداش در بر دارد، طوریکه پیامبر ﷺ فرموده است: «عَجَبًا لَأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْرٌ، وَلَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ: إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَاءٌ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ!». «از حال مسلمان تعجب می‌کنم که همه کارهایش برای او خیر است و این وضع تنها برای مؤمن است که اگر چیزی که مایه شادی و سود است، برای او پیش آید، شکر می‌کند و خیر او در آن است و اگر ضرر (و سختی) برای او پیش آید، صبر می‌کند و خیر او در آن است». و مؤمن اگر به آزمایش جسمی یا نفسی مبتلا شود می‌گوید: این نعمتی از سوی الله متعال برایم است که گناهانم را می‌زداید؛ پس اگر اینگونه احساس در او بود این درد، نعمت می‌گردد؛ زیرا انسان همیشه خطاکار است؛ و این چیزها بدون شک - الحمدلله - کفاره و جبران برای گناهان است؛ اگر صبر و قناعت کرد سبب بالا رفتن درجات خواهد بود؛ البته دردها و مصیبت‌ها و هم و غم در هر حالتی جبران کننده گناهان هست؛ لکن اگر همراه با صبر و قناعت باشد عمل صالح بوده و بنده بخاطر آن ثواب و پاداش می‌برد.

۵- نباید به این دنیا تکیه زد و بر آن مطمئن بود؛ بلکه همت خود را به سرای آخرت بگماریم؛ و این توجه به آخرت و استقامت بر دین با لذت بردن و رفاهیت دنیوی، که الله متعال آن را برای ما در دنیا حلال گردانیده، منافات ندارد.

۶- کافران همواره تلاش دارند خود را بر مؤمنان مسلط سازند و همیشه کسانی را که ایمان آورده‌اند مورد تمسخر قرار می‌دهند.

۷- معیار درباره هر عملی پایان آن است.

۹- الله متعال مؤمنان را به ثبات و تقویت ایمان دستور داده از آنها می‌خواهد در برابر استهزا و تمسخر کفار و منافقان صبر پیشه کنند، چون عادت و خصلت این گروه است که شما را به مسخره بگیرند.

۱۰- مژده و بشارت برای مؤمنان، کسانی که تقوا و پرهیزگاری پیشه کردند که در روز آخرت از کافران برتر خواهند بود.

۱۱- اثبات و بیان افعال الله تعالی که به مشیئت او تعالی متعلق هستند، و در کتاب‌های عقاید افعال اختیاری نامیده می‌شوند- یعنی متعلق به مشیئت الله متعال-؛ و این افعال برای الله متعال ثابت و حقیقی بوده مثال‌های آن در قرآن کریم به کثرت وجود دارد.

۱۲- اثبات مشیئت برای الله متعال؛ و تمام چیزهایی که در جهان هستی موجود هست به مشیئت و خواست الله متعال می‌باشند؛ مشیئت با اراده فرق دارد چون مشیئت به کونی و شرعی تقسیم نمی‌شود بلکه خالص کونی است؛ چیزی را که الله متعال خواست می‌شود و چیزی را که نخواست نمی‌شود خواه آن چیزی باشد که دوستش دارد یا چیزی باشد که دوستش ندارد؛ طوریکه می‌فرماید: ﴿مَنْ يَشَاءِ اللَّهُ يُضِلَّهُ﴾ [الأنعام: ۳۹] «هر کس را الله بخواهد گمراه می‌کند»؛ لیکن این را دوست ندارد؛ و فرموده الله متعال: ﴿وَمَنْ يَشَاءِ يُجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الأنعام: ۳۹] «و هر کس را بخواهد؛ او را بر راه راست قرار می‌دهد». این امر را دوست دارد؛ و هر فعلی را که الله متعال به مشیئت خود معلق گذاشت مقرون به حکمت است؛ و دلیل آن سمعی و عقلی است؛ دلیل سمعی آن: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [الإنسان: ۳۰] «و شما

چیزی را نمی‌خواهید مگر این که الله بخواهد، بی‌گمان الله دانای حکیم است». دلالت دارد که مشیت اوتعالی مقرون به حکمت است؛ و دلیل عقلی آن: الله متعال خود را حکیم نامیده است؛ و از حکیم هیچگاه چیزی صادر نمی‌شود مگر اینکه با حکمت او سازگار است.

۱۳- بیان کثرت رزق الله عزوجل؛ طوریکه می‌فرماید: ﴿بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ به این معنی که اوتعالی بخششی می‌دهد که قابل شمارش نیست.

﴿۲۱۳﴾ همه مردم از دوران آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا عصر نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ بر دین یگانه‌ای بودند که همانا دین اسلام است، سپس چون زمان به‌دراز کشید، پرستش‌ت‌ها رایج شد و مردم به دو شاخه مؤمن و کافر تقسیم شدند. بعضی مفسرین فرموده‌اند: مراد از مردم نوح و همراهان وی در کشتی هستند که همه بر آیین توحید بودند. اما رأی اول، رأی جمهور مفسران است.

پس الله تعالی پیامبران را برای هدایت بشر فرستاد، البته مژده‌دهنده و بیم‌دهنده؛ مژده‌دهنده برای اهل ایمان و عمل صالح و بیم‌دهنده برای اهل کفر و فساد. و با آنان کتاب یعنی: جنس کتب آسمانی را به حق نازل کردیم تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند از عقاید و امور غیبی و حسن و قبح اعمال و غیره داوری کنند و تا کتاب‌های آسمانی، میان مردم داور باشد. از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا نقل است که فرمود: «كَانَ بَيْنَ آدَمَ، وَتُوجَّعَ عَشْرَةُ قُرُونٍ كُلُّهُمْ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْحَقِّ، فَلَمَّا اخْتَلَفُوا بَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَأَنْزَلَ كِتَابَهُ فَكَانُوا أُمَّةً وَاحِدَةً!».

«میان نوح و آدم علیهما السلام ده قرن فاصله بود و مردم در این ده قرن، همه بر شریعت حق پایدار بودند و بعد از آن بود که در دین اختلاف پدیدار شد پس الله تعالی انبیاء و مرسلین را برانگیخت و کتابش را نازل فرمود، پس یک امت واحد شدند».

۱- مستدرک حاکم (۳۶۵۴) و فرمود: هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الْبُخَارِيِّ وَلَمْ يُعْرَجْ.

و در مصنف ابن ابی شیبیه با این لفظ آمده: «كَانَ بَيْنَ آدَمَ وَنُوحَ عَشْرَةَ أَقْرُنَ كُلُّهَا عَلَى الْإِسْلَامِ»^۱.

«میان نوح و آدم عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ده قرن فاصله بود، این ده قرن، همه بر اسلام بودند.»
و هیچ کس در کتب آسمانی سابق اختلاف نکرد، مگر کسانی که این کتاب‌های آسمانی به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برایشان آمد. مراد از اختلاف کنندگان در کتب؛ بنی اسرائیل یعنی یهود و پیروان عیسی السَّلَامُ یعنی مسیحیان بودند. و سبب اختلاف ایشان همانا حسد و حرص بر دنیا و رقابت‌های نامقدسشان بود.

پس الله تعالی امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با بیان علل اختلافات پیشینیان در قرآن، به فرمان و علم خویش به سوی حق هدایت کرد، و الله تعالی هر کس از خلق خویش را بخواهد به سوی راه راست هدایت می‌کند، زیرا حکمت و حجت بالغه، از آن اوست. لذا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «تَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بِيَدِ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمُ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ، فَاخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ، فَالْتَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبِعَ الْيَهُودَ عَدَا، وَالنَّصَارَى بَعْدَ عَدَا»^۲.

«ما در دنیا، آخرین امت هستیم ولی در قیامت، پیشاپیش سایر امت‌ها خواهیم بود با وجودی که آنها قبل از ما صاحب کتاب آسمانی شده‌اند. سپس، الله تعالی روز جمعه را برای اهل کتاب، فرض نمود (تا شعائرشان را در آن انجام دهند) ولی آنان در مورد آن، دچار اختلاف نظر شدند. آنگاه، الله تعالی ما را به آن (روز جمعه) راهنمایی فرمود و بقیه مردم (اهل کتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ شنبه روز عبادت یهود و یکشنبه روز عبادت نصارا است.»

از فواید این آیه:

۱- دین اسلام همان دین فطرت است؛ چون قبل از اینکه اموری رخ دهد که مردم را به فتنه بیندازد همگی آنان بر یک دین - دین اسلام - بودند.

۱- مصنف (۳۳۹۲۸).

۲- متفق علیه.

۲- حکمت الهی در فرستادن پیامبران با بشارت و هشدار.

۳- نبوت مقامی نیست که با کسب به دست بیاید؛ بلکه فضل الهی و برگزیدن از سوی پروردگار عزوجل می‌باشد.

۴- کسانی که به تبلیغ و موعظه و تبشیر وصف می‌شوند پیامبران و پیروانشان می‌باشند؛ اما دعوتگران نصرانی که به تبشیری‌ها نامگذاری شده‌اند دروغگویانی بیش نیستند؛ مگر اینکه مراد از آنها بشارت دهندگان به عذاب دردناک باشد، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [آل عمران: ۲۱] «پس آنان را به عذابی دردناک مژده بده»؛ و بهترین صفتی که این دعوتگران به آن توصیف شوندگمراه کنندگان؛ یا نصرانی کنندگان است. و مانند این مثل کسی است که در نامگذاری نصاری به مسیحیان فریب خورده است؛ زیرا با گفتن مسیحیان گویا شما اقرار نمودید که آنها مسیح صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پیروی می‌کنند، طوریکه بگویند: «فلانی تمیمی است»؛ یعنی او از قبیله بنی تمیم است؛ و مسیح پسر مریم از دینی که حالا بر آن هستند بیزار است طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عٰلَمُ الْغُيُوبِ﴾ [المائدة: ۱۱۶] تا این فرموده متعال: ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: ۱۱۷] هر دو آیه؛ «و (بیاد بیاور) که الله می‌فرماید: «ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفתי که من و مادرم را به عنوان دو معبود به جای الله انتخاب کنید؟» (عیسی) گوید: «تو منزهی! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم؛ بی گمان تو می‌دانی، تو از آنچه در ضمیر من است آگاهی و من از آنچه در ذات (پاک) توست؛ نمی‌دانم، یقیناً تو خود دانای رازهای نهانی. * من چیزی جز آنچه مرا به آن فرمان دادی به آن‌ها نگفتم (به آن‌ها گفتم): الله را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آن‌ها بودم مراقب و گواه‌شان بودم و چون مرا بر گرفتی تو خودت مراقب آن‌ها بودی و تو

بر هر چیز گواهی.» زیرا آنها بشارت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را در مورد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رد کردند و به آن کفر ورزیدند؛ پس حالا چگونه نسبت آنها به عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَام درست باشد؟! پس حاصل سخن اینکه برای مؤمن شایسته است همیشه بیدار و بر حذر باشد تا فریب فریبکاران را نخورد که برای آنها نامها و القابی را بدهد که اصلاً شایسته و مستحق آن نمی‌باشند.

۵- شرایع و قوانینی که پیامبران آورده‌اند به دو دسته؛ اوامر و نواهی تقسیم می‌شوند، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ زیرا انداز بر حذر بودن از واقع شدن در نافرمانی می‌باشد. و بشارت برای کسی است که اوامر را انجام داده و از نواهی بر حذر بوده و فرمانبردار می‌باشد.

۶- کتابها از نزد الله متعال نازل شده است طوری که می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ﴾. «و به همراه آنان کتاب را نازل فرمود». و این خود علو و بلندمرتبه بودن الله سبحانه و تعالی را ثابت می‌کند؛ زیرا وقتی کتابها از نزد اوتعالی نازل می‌شوند بدیهی است که او بالاتر است؛ چون نزول از بالا به پایین صورت می‌گیرد.

۸- واجب است در هنگام نزاع به کتابهای آسمانی مراجعه شود. در غیر آن فایده کتابهای نازل شده از بین می‌رود؛ و هویدا است کتابی که بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است تصدیق کننده کتابهای پیشین بوده و بر آنها شاهد و نگهبان می‌باشد؛ پس رجوع کردن تنها به این کتاب (قرآن کریم) واجب است؛ زیرا کتابهای پیشین با نازل شدن قرآن منسوخ شده‌اند.

۹- بیان رحمت الله عزوجل بر بندگان، طوری که آنها را به عقل‌هایشان موكول نموده است؛ زیرا اگر به عقل‌هایشان موكول می‌شدند زمین و آسمان‌ها تباه می‌گردید، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَتَّبَعَ الْخَلْقُ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [المؤمنون: ۷۱] «و اگر حق از هوس‌های آنها پیروی کند، آسمان‌ها و زمین و هر که در آنهاست، تباه شوند»؛ چون هر انسانی می‌گوید: عقل نزد من است و من عقلمندم؛ و

درست و صحیح نزد من است؛ و لکن الله متعال پیامبران را مبعوث گردانید، و با آنان کتاب (آسمانی) را بحق نازل کرد، تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کنند.

۱۰- وقتی مردم به این کتاب نازل شده بر آنها برگردند میان آنها اجتماع و ائتلاف به وجود می‌آید.

۱۱- نزاع و اختلاف میان مردم ناگزیر واقع شدنی است و امکان گریز از آن نیست؛ طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾؛ «تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کنند» و همچنان این فرموده الله متعال بر آن دلالت دارد: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً ۗ وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ ۗ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ ۗ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۱۹﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹] «و اگر پروردگارت می‌خواست مردم را امت واحدی قرار می‌داد ولی همواره مختلف اند. * مگر کسی که پروردگارت (بر او) رحم کند، و برای همین آنها را آفریده است، و سخن پروردگار تو محقق شد که: مسلماً جهنم را از همه (عاصیان و مجرمان) جن و انس پر خواهم کرد». و این فرموده او تعالی: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ ﴿۲﴾ [التغابن: ۲] «او ذاتی است که شما را آفرید، پس (گروهی) از شما کافرند و (گروهی) از شما مؤمن هستند». اگر این نبود نه دنیا برپا می‌شد و نه هم دین و نه جهاد و نه امر به معروف و نه نهی از منکر و نه آزمایش راستگو از دروغگو.

۱۲- آنهایی که در شریعت اختلاف ورزیدند کسانی بودند که به ایشان کتاب داده شده بود؛ و پس از آنکه نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر ستم و حسادتی که در میان‌شان بود، در آن اختلاف کردند. پس حجت بر آنها برپا شده بود.

۱۳- نهایت سرزنش و ملامتی بر اهل کتاب است، زیرا برای آنها واجب و سزاوارتر بود که وقتی کتاب به ایشان داده شده بود در آن اختلاف نمی‌کردند؛ بلکه بر آن اتفاق می‌کردند؛ لکن با وجود لطف الهی که بر آنان بود اختلاف ورزیدند طوریکه الله متعال می‌فرماید: «و تنها کسانی که (کتاب) به آنان داده شده بود در آن اختلاف کردند».

۱۴- بیان ضعف حدیثی است که از پیامبر ﷺ روایت شده است که گویا فرموده‌اند: «اختلاف امت من رحمت است»؛ اختلاف رحمت نیست، لذا الله متعال فرموده است:

﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ ﴿﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹]، «همواره مختلف اند. * مگر کسی که پروردگارت (بر او) رحم کند»؛ بلی، اگر اختلاف به سبب اجتهاد باشد پس اختلاف کنندگان مشمول عفو الهی قرار می‌گیرند، چون الله متعال اشتباه کننده را مجازات نمی‌کند؛ و اختلاف کنندگان اگر اجتهاد کنند و در آن به اشتباه بروند مشمول رحمت الهی هستند؛ زیرا کسی که اجتهادش درست بود دو اجر دارد؛ و کسی که اشتباه نمود یک اجر؛ اما اینکه بگوییم: «اختلاف میان امت رحمت است» نخیر، این درست نیست.

۱۵- عملکرد کسانی که اختلاف ورزیدند پس از آنکه دلایل و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود فقط به خاطر ستم و حسادت آنها بوده است؛ طوریکه الله متعال می‌فرماید: «از روی (ستم و) حسادتی که در میان‌شان بود»، پس کسانی که در مورد محمد ﷺ از یهود و نصارا اختلاف کردند تنها اختلاف آنها به خاطر حسادت و ستیزه‌جویی و خصومتشان بود؛ زیرا آنها محمد ﷺ را مانند فرزندان خودشان می‌شناختند، و همچنین کسانی از قریش که در مورد محمد ﷺ اختلاف کردند به سبب کفر و ستم و حسادت و خصومت و ستیزه‌جویی آنان بود.

۱۶- هرکس بعد از اینکه حق برایش بیان گردید سپس با آن مخالفت کرد، باغی و گمراه است، هرچند بگوید: من بغاوت و تجاوز را خواستار نیستم.

۱۷- به مجرد اینکه حق روشن می‌شود پیروی از آن واجب می‌گردد هرچند انسان قبلاً بر خلاف آن سخن گفته باشد؛ به هر سو که حق بود به آن سمت باید برود.

۱۸- ایمان سبب هدایت و راهیابی به سوی حق می‌باشد.

۱۹- به هر اندازه که ایمان بنده قوی گردد به حق نزدیکتر می‌شود، زیرا الله متعال هدایت را بر ایمان معلق گردانیده است؛ از این رو صحابه رضی الله عنهم نسبت به کسانی که بعد از آنها ظهور کردند به حق نزدیکتر بودند لذا ایمان آنها از همه قویتر بوده است طوریکه پیامبر ﷺ فرمودند: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ». «بهترین شما

کسانی هستند که در قرن من هستند، سپس کسانی که بعد از آنان می آیند، سپس کسانی که بعد از آنان می آیند».

۲۰- انسانی که الله متعال او را به هدایت مشرف ساخته نباید بخود تعجب کند، و گمان نبرد که این هدایت بر اثر تلاش او به بار آمده است چون هدایت را الله متعال عنایت می فرماید و یک امر قدری می باشد که اگر لطف الهی بر وی نبود مانند سایر کسانی می بود که حق را بخاطر ستم و حسادت رد کردند. پس شایسته است انسان هدایت را از الله متعال بداند و از او استدعای هدایت کند.

۲۱- افعال بندگان به اراده الله متعال رخ می دهد و او تعالی خالق افعال بندگان می باشد.

۲۲- هر راه جز راه شریعت گمراهی است.

۲۳- در شریعت اسلام تنگی، کجی، دگرگونی و خستگی وجود ندارد چون راه وسیع و مستقیم است.

۲۴- راه های سه گانه را که الله متعال در سوره فاتحه ذکر کرده است عبارتند از: راه کسانی که الله متعال بر آنان نعمت داده است؛ و راه خشم گرفتگان، و راه گمراهان؛ کسانی که به آنها نعمت داده شده است پیامبران و پیروان آنها هستند، و خشم گرفتگان یهود و همانند آنهاست و گمراهان نصارا و امثال آنهاست. لازم به یاد آوری است که حال نصارا قبل از بعثت پیامبر ﷺ چنین بوده است، اما پس از بعثت وقتی پیامبر ﷺ را تکذیب کردند از جمله خشم گرفتگان مانند یهود شدند، چنانکه یهود نخست مغضوب علیهم بودند وقتی عیسی علیه السلام مبعوث گردید با وجود اینکه حق را شناختند اما او را تکذیب کردند. و هکذا نصارا وقتی عیسی علیه السلام مبعوث شد او را پیروی کردند سپس در دینشان بدعت ها ایجاد کردند و گمراه گشتند؛ لکن هنگامی که پیامبر ﷺ مبعوث گردید او را تکذیب کردند پس از جمله مغضوب علیهم شدند، زیرا با وجود اینکه حق را شناختند آن را انکار کردند و مخالفت ورزیدند.

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلاَ إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٢١٤﴾﴾

آیا گمان برده‌اید که وارد بهشت شوید و هنوز آنچه بر سر کسانی که پیش از شما گذشته‌اند آمده بود، بر سر شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و تکان داده شدند تا آنجا که پیامبر و کسانی که همراه او بودند، گفتند: یاری الله کی خواهد رسید؟ بدانید که یاری الله نزدیک است. ﴿٢١٤﴾

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢١٥﴾

از تو می‌پرسند: چه چیزی را انفاق کنند؟ بگو: آنچه از خیرانفاق می‌کنید برای پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینویان و در راه ماندگان است، و هرگونه نیکی که انجام دهید الله به آن داناست. ﴿٢١٥﴾

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

جنگ (با دشمنان الله) بر شما فرض شده است در حالیکه آن برایتان ناگوار است، و بسا چیزی را شما نمی‌پسندید در حالی که آن به نفع شماست، و بسا چیزی را دوست می‌دارید در حالی که آن به زیانتان است، و الله می‌داند و شما نمی‌دانید. ﴿٢١٦﴾

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقْتُلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ أَسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنِ دِينِهِ فَإِمْتُ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾

تو را درباره ماه حرام می‌پرسند که جنگ در آن (چه حکمی دارد؟) بگو: جنگ در ماه حرام گناه بزرگی است. اما بازداشتن از راه الله و کفرورزیدن به وی و (بازداشتن از) مسجدالحرام، و بیرون راندن اهلیش از آن، از جنگ در ماه حرام نزد الله (گناه) بزرگتری است، و فتنه (شُرک و شکنجه کردن مسلمانان) از کشتن بزرگتر است، و آنان همواره با شما خواهند جنگید تا -اگر بتوانند- شما را از دینتان برگردانند، و هرکس از شما که از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، اعمالشان در دنیا و آخرت تباه گردد و ایشانند اهل آتش (دوزخ) که در آن برای همیشه خواهند ماند ﴿٢١٧﴾.

﴿۲۱۴﴾ ای امت محمد ﷺ بلکه پنداشتید که داخل بهشت می شوید؟ در حالی که شما همانند امت‌های پیشین مورد امتحان ما قرار نگرفته‌اید تا چنان‌که آنان شکیبایی پیشه کردند، صبر و پایداری ورزید، آنان دچار سختی و زیان شدند یعنی: فقری بسیار سخت را تحمل کرده و بیماری‌ها و زخم‌ها در راه الله تعالی برداشتند. بآساء: فقر و تنگدستی شدید و همه رنج‌هایی است که به انسان در غیر بدن وی می‌رسد؛ چون گرفتن مال، طرد کردن وی از خانه و وطن و تهدید امنیت و آسایش وی. اما ضراء: بیماری و هر آن چیزی است که به انسان در بدنش می‌رسد، چون زخم و قتل... ایشان تکانها خوردند و با بیم و هراس‌ها و این حالت استمرار یافت؛ تا جایی که پیامبر و کسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کی فرا می‌رسد؟ این سخن را در طلب نصرت الهی و احساس دیر و طولانی شدن زمان آن بر زبان آوردند. سپس الله تعالی ایشان را با این فرموده خویش بشارت داد که بدانید که نصرت الهی نزدیک است. از خباب رضی الله عنه روایت است که فرمود: «شَكُونَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، قُلْنَا لَهُ: أَلَا تَسْتَنْصِرُ لَنَا، أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ، فَيَجْعَلُ فِيهِ، فَيَجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيَشُقُّ بِأَثْنَتَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمَشِّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهُ لَيَتِمَّنَّ هَذَا الْأَمْرَ، حَتَّى يَسِيرَ الرَّاَكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتٍ، لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ، أَوِ الذُّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ».

خباب بن ارت رضی الله عنه فرمود: نزد رسول الله ﷺ که چادرشان را در سایه کعبه، بالش قرار داده بود (و تکیه زده بود) شکایت کردیم و گفتیم: آیا برای ما طلب پیروزی نمی‌کنید؟ آیا نزد الله تعالی برای ما دعا نمی‌کنید؟ فرمود: «برای افرادی از امت‌های گذشته، حفره‌ای در زمین، حفر می‌کردند و او را در آن قرار می‌دادند. سپس اهره می‌آوردند و بر سرش می‌نهادند و او را از وسط، دو نیم می‌کردند. ولی این کار او را از دینش باز نمی‌داشت. و شانه‌های آهنی را در گوشت آنان فرو می‌بردند تا جایی که به استخوان و عصب آنها می‌رسید و این کار هم آنان را از دینشان باز نمی‌داشت. سوگند به الله که این دین، کامل

خواهد شد تا جایی که سواری از صنعاء تا حضرموت برود و جز الله و یا گرگ بر گوسفندانش، از چیزی دیگر، نترسد. اما شما عجله دارید».

اما اسباب و دلایل به تأخیر افتادن پیروزی و نصرت الهی چیست؟

گاهی اوقات نصرت الهی به تأخیر می‌افتد که البته خالی از حکمت‌ها نیست.

گاهی پیروزی دیر فرا می‌رسد، چرا که امت اسلامی به آن کمال و پختگی کامل نرسیده و شخصیت ایمانی آنان تکمیل نگشته و از تمامی نیرو و انرژی خویش بهره نگرفته‌اند. آنان هنوز استعداد و توانایی‌های بالقوه خویش را نشناخته و از آن به خوبی بهره برداری نکرده‌اند، و چنانچه به پیروزی برسند، بسیار زود آن را از دست خواهند داد، چرا که توانایی آن را ندارند که برای مدت‌های مدیدی از آن پاسداری نمایند. و گاهی اوقات نیز، فرا رسیدن فتح و ظفر الهی به تأخیر می‌افتد تا امت اسلامی آنچه از نیرو و توان که در اختیار دارد، به کار گیرد و هر چیز ارزشمند و محبوبی را در راه الله تعالی فدا کند.

و گاهی فتح و ظفر الهی دیر فرا می‌رسد تا مسلمانان پس از آنکه آخرین توان خود را به کار گرفتند، متوجه شوند قدرت و توانایی، بدون اراده الله، هیچ پیروزی‌ای را به دنبال ندارد، بلکه پیروزی تنها در دست الله است و آن زمانی فرا می‌رسد که مسلمانان از نهایت توانایی خود بهره بگیرند و آن گاه امور خود و سرانجام آن را به الله محول نمایند و ارتباط و پیوند خود را با الله تعالی بیشتر کنند و با آغوشی باز رنج‌ها و مشقت‌ها را بپذیرند و تنها الله تعالی را ملجأ و پناهگاه خود بدانند و در تنگناها و مواقع دشوار، تنها به او روی آورند.

و گاهی یاری و مدد الله تعالی به تأخیر می‌افتد، چرا که مسلمانان در مبارزه خویش خود را از ناپاکی‌ها خالص نکرده‌اند و در راه دعوت و ابلاغ پیام دین هنوز اغراض و مقاصدی ناپاک در نهاد آنان وجود دارد. هنوز در میان آنان کسانی وجود دارند که منافع مادی، خود پسندی و ابراز وجود، آنان را به میدان آورده است، حال آن که الله تعالی از مسلمانان می‌خواهد که تنها برای رضا و خشنودی او پا در عرصه جهاد و مبارزه نهند.

و گاهی هم مساعدت و کمک الله به تأخیر می‌افتد، چرا که هنوز در میان لشکریان ظلمت و تاریکی، کسانی وجود دارند که نوری کم سو در درون آنها چشمک می‌زند و

هنوز چراغ قلب آنها به خاموشی نگراییده است و الله مهلت می دهد تا این گونه افراد نیز به تدریج به صفوف بندگان مؤمن بپیوندند. و کافران و سیاه دلان به تنهایی نابود گردند و هیچ خیر و فضیلتی همراه با آنان از میان نرود.

گاهی نیز دلیل به تأخیر افتادن یاری الله آن است که باطل هنوز نقاب از صورت برداشته و چهره حقیقی خود را به نمایش نگذاشته است، پس چنانچه مسلمانان بر لشکریان باطل پیروز شوند، عده ای از انسان های فریب خورده که هنوز به دفاع از آن برخاسته و در نتیجه ریشه های باطل در دل انسان های پاک و شریفی که هنوز حقیقت برای آنان روشن نشده، باقی می ماند. پس الله تعالی باطل را نگه می دارد تا زمانی که مردم با چهره واقعی آن آشنا شده و برای از میان رفتن آن هیچ تأسفی به دل راه ندهند.

و بلاخره گاهی پیروزی الله دیر فرا می رسد، زیرا هنوز محیط آماده پذیرش حق و خیر و عدالت نشده است و چنانچه مسلمانان پیروز شوند، جامعه به پا خواسته و شورش ایجاد می کنند و امنیت و آسایش از میان می رود. بنابراین درگیری و کشمکش همچنان ادامه خواهد یافت تا دل های فراوانی آمادگی پذیرش حق را پیدا کرده در جامعه بستر مناسبی برای رشد و شکوفایی دین الهی مهیا گردد.

به این دلیل و به خاطر مسایلی که الله تعالی خود به آن واقف است، پیروزی و یاری اش به تأخیر می افتد و همین امر باعث می شود تا فداکاری های بیشتری صورت گیرد و رنج و محنت های زیادتری متوجه مؤمنان و مجاهدان راه الله گردد، این در حالی است که الله متعال از دوستان و بندگان مؤمن خویش حمایت کرده و سرانجام آنان را از مدد و یاری خویش بهر مند می سازد.

از فواید این آیه:

۱- الله متعال این امت را مورد عنایت خود قرار داده از شرایط سختی که امت های گذشته به آن دچار شده بودند اینها را تسلی داده است. وقتی یاران پیامبر ﷺ در مکه مکرمه از احوال سختی که بر آنها آمده بود شکایت کردند آن جناب برای ثبات و پایداری آنان خبر دادند که: «در زمان گذشته چنین بوده است که حفره ای را در زمین ایجاد می کردند و مؤمن را در آن می گذاشتند و یا اره ای بر سر او می نهادند و از فرق سر به دو

نصف تقسیم می‌کردند. اما این فاجعه و مشکل بزرگ نمی‌توانست آنها را از دین برگرداند، یا با شانه‌های آهنین زنده زنده تشنان را شانه می‌کردند تا یک تکه گوشت یا یک تار رگ در بدن آنها باقی نمی‌ماند، اما باز هم این گونه شکنجه‌ها نتوانسته آنها را از دین منصرف سازد^۱.

۲- این آیه وجود بهشت را ثابت می‌کند.

۳- ایمان به آرزو و ظاهرسازی نیست، بلکه نیت نیک و صبر بر آنچه به مؤمن از اذیت و آزار در راه الله عزوجل می‌رسد ضروری است.

۴- حکمت الهی چنین است که مؤمن را به مصیبت‌های بزرگی مبتلا می‌سازد تا صادق از غیر صادق آشکار شود طوری که می‌فرماید: ﴿وَلْتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّادِقِينَ وَتَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ﴾ [محمد: ۳۱]. «و (همه) شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم تا از میان شما مجاهدان و صابران را معلوم کنیم، و (اخبار و) احوال شما را بیازماییم».

۵- برای انسان شایسته است که نصرت را تنها از الله متعال درخواست کند چون تنها اوتعالی قادر بر آن است.

۶- کمال قدرت از آن الله تعالی است. و از حکمت الهی این است که نصرت و پیروزی را برای مدت معینی باز می‌دارد- با وجود اینکه نزدیک است-.

۷- صبر کردن بر بلا و مصیبت از اسباب داخل شدن به بهشت است.

۸- مژده پیروزی به مؤمنان باعث می‌گردد تا هرچه نیرومندتر در جهاد دوام بدهند و در انتظار نصرت و پیروزی نزدیک باشند.

۹- همچنان اشاره به حدیثی است که در قسمتی از آن پیامبر ﷺ فرموده است: «وبهشت با نا ملایمتی‌ها احاطه شده است»^۲.

۱۰- رسیدن به کمال امکان پذیر نیست جز با نوشیدن کاسه صبر.

۱- صحیح بخاری (۶۹۴۳).

۲- متفق علیه.

﴿۲۱۵﴾ از تو می‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: آنچه که از خیر یعنی از مال پاک و حلال انفاق کنید. چنین مالی خیر نامیده شد زیرا در راه‌های خیر انفاق می‌شود پس به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد و هر نیکی‌ای که انجام دهید، البته الله تعالی به آن داناست و در برابر آن پاداش می‌دهد. تفسیر این عبارت در آیه (۱۷۷) گذشت. ملاحظه می‌کنیم که مؤمنان از چیزی که باید انفاق کنند پرسیدند، اما الله تعالی از نحوه مصرف صدقات به آنان پاسخ داد تا تنبیهی بر این حقیقت باشد که این امر به دانستن مقدم‌تر است.

این آیه برای بیان وجوه مصرف صدقه نافله است، چرا که مقدار انفاق را تعیین نکرده است، در حالی که مقدار زکات فرض به اجماع معین است. بهز بن حکیم از جدش روایت کرد که گفت: به رسول الله ﷺ گفتم: به چه کسی احسان و نیکی کنم؟ فرمود: «أُمَّكَ، ثُمَّ أُمَّكَ، ثُمَّ أُمَّكَ، ثُمَّ أَبَاكَ، ثُمَّ الْأَقْرَبَ، فَلِأَقْرَبٍ»^۱.

«به مادرت، باز به مادرت، باز به مادرت، سپس به پدرت، سپس به نزدیکتر و نزدیکتر احسان و نیکی کن.»

از فواید این آیه:

۱- صحابه رضی الله عنهم مشتاق بودند در مورد علم هرچه بیشتر از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال کنند و در قرآن کریم بیش از دوازده بار به سوالات صحابه از رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره شده است.

۲- شایسته است در صورت نیاز جواب مفصل‌تر داده شود طوریکه پیامبر صلی الله علیه و آله پرسش‌های صحابه را با شرح بیشتر جواب می‌دادند. روایت شده است که باری از او صلی الله علیه و آله تنها درباره وضو با آب بحر پرسیده شد؛ ایشان در جواب فرمود: «هو الطهور ماؤه والحل میتته»^۲. «آبش پاک است و گوشت حیوان مرده‌اش حلال است.»

۳- فضیلت انفاق بر والدین و نزدیکان؛ و اینکه انفاق بر آنها نسبت به فقرا و مساکین اولی است، زیرا الله متعال به آنها آغاز کرده است.

۱- سنن ترمذی (۵۱۳۹) با تحسین البانی در مشکاة المصابیح (۴۹۲۹).

۲- سنن ابن ماجه (۳۸۶) و سنن ابو داود (۸۳).

- ۴- یتیم‌ها در انفاق حقدار هستند هرچند بی‌نیاز باشند.
- ۵- اثبات عمومیت و وسعت علم پروردگار عزوجل.
- ۶- هر عمل خیر، خواه انفاق مالی باشد، یا عمل جسمی یا تعلیم علم، یا جهاد در راه الله متعال و غیره را الله متعال می‌داند و بر آن پاداش می‌دهد.
- ۷- برای انسان شایسته نیست کار خیری را خوار بشمارد؛ و پیامبر ﷺ نیز فرموده‌اند: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ». «از آتش دوزخ بپرهیزید (در بین خود و آتش دوزخ، مانعی قرار دهید و خود را از آن وقایه کنید)، هرچند که به وسیله‌ای (بخشیدن) نصف خرمایی باشد».

﴿۲۱۶﴾ بر شما جهاد فرض شده است و این، یکی از موارد آزمون شماست. مراد از جهاد در اینجا، جنگ مسلحانه با کفار است و آن برای شما ناخوشایند است. گره: مشقتی است که خوشایند نفس‌ها نیست. آری! جهاد مشقت‌آمیز است زیرا مستلزم صرف مال و صرف جان و جدایی از خانه و خانواده می‌باشد و چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به سود شما باشد، همانند جهاد، که چه بسا در آن پیروز و فاتح شده، هم به غنیمت می‌رسید و هم به اجر و پاداش الهی و کسانی هم که کشته می‌شوند، به فیض شهادت نایل می‌گردند، و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید چون استراحت و ترک جهاد؛ در حالی که آن به زیان شما است، زیرا در آن صورت، دشمن بر شما غالب شده و مغلوبتان می‌کند و در درون خانه و عمق سرزمینتان، قصد جان و مال و ناموستان را کرده شما را با سختی‌ها و مصایبی روبرو می‌سازد که بسیار سخت‌تر از جهادی است که شما آن را ناخوش می‌دارید و این افزون بر منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت دیگری است که آنها را با ترک جهاد از دست می‌دهید و الله تعالی می‌داند که صلاح و رستگاری شما در چیست و شما نمی‌دانید.

ابن شهاب زهری رحمته الله می‌فرماید: «جهاد، فریضه‌ای برگردن همه آحاد امت است، چه آنان که در میدان جهادند و چه آنان که در منازل خود هستند، زیرا کسی که در خانه خود

نشسته است، اگر به کمک فراخوانده شد، باید کمک کند و اگر از وی فریادرسی شد، باید به فریاد برسد و اگر به او فرمان رفتن به جهاد داده شد، باید عازم جهاد شود و اگر هم به او نیازی نبود، در خانه خویش می‌نشیند». یعنی: حقیقت امر چنین است و چنین باید باشد. از این جهت پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ، وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهِ نَفْسَهُ، مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ»^۱.

«کسی که بمیرد و جهاد نکند و درباره جهاد با خود زمزمه نکرده باشد (در دل قصد آن را نداشته باشد)، بر شاخه‌ای از نفاق مرده است».

و همچنان فرموده‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُّوْا اللّٰهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ»^۲.

«ای مردم! رویارویی با دشمن را آرزو نکنید، و از الله تعالی عافیت بخواهید. ولی اگر با دشمن مواجه شدید، صبر کنید و بدانید که بهشت زیر سایه‌های شمشیرهاست».

سال واجب شدن جهاد

جهاد در سال دوم هجرت فرض گردید.

حکم جهاد: جهاد بر همه افراد مسلمین فرض نیست بلکه فرض کفایه است هرگاه بعضی از مردم بجهاد پرداختند و خطر دشمن برطرف شد و بی‌نیازی حاصل شد و خوب آن از بقیه افراد ساقط می‌گردد.

چه موقع جهاد فرض عین است؟

تنها در صورت‌های زیر جهاد بصورت فرض عین درمی‌آید:

۱- وقتی که فرد مکلف در صف جنگ حاضر شود، در این حالت جهاد برای او فرض عین است، و نمی‌تواند از آن شانه خالی کند.

۱- صحیح مسلم (۱۹۱۰).

۲- متفق علیه.

۲- هرگاه دشمن به مکانی یا شهری یا کشوری حمله کند، که مسلمانان در آنجا هستند و آنجا را تصرف کند، بر همه مردم آنجا واجب است، که دشمن را از خاک خود بیرون برانند، و با آنها بجنگند. در این صورت برای هیچ فردی حلال و جایز نیست، که از مواجهه با دشمن شانه خالی کند و وظیفه خویش را بانجام نرساند. البته این در صورتی است که دفع دشمن جز با بسیج همگانی ممکن نگردد.

۳- هرگاه حاکم اسلامی از یکی از مکلفان، طلب رفتن بجهاد کرد، او نمی تواند شانه از آن خالی کند و جهاد نسبت به او فرض عین می شود.

بر چه کسی جهاد واجب است

جهاد بر مرد مسلمان عاقل بالغ تندرست واجب می شود، مشروط بر اینکه آنقدر مال داشته باشد، که برای مصرف خود و خانواده اش کفایت کند تا اینکه از جهاد فارغ شود. پس بر غیر مسلمان و زن و کودک و دیوانه و بیمار، واجب نیست پس اگر این گروه ها از جهاد تخلف کنند بر آنها حرجی نیست چون ضعف آنها، مانع کفاح و پیکار آنها است و در میدان جنگ فایده ای ندارند، که قابل اعتماد باشد و چه بسا وجودشان در میدان جنگ ضرر بیشتری داشته باشد، در مقابل سودی اندک.

هیچ عملی به اندازه جهاد در راه الله نمی رسد:

ابوهریره رضی الله عنه می فرماید: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ؟ قَالَ: «لَا أَجِدُهُ» قَالَ: «هَلْ تَسْتَطِيعُ إِذَا خَرَجَ الْمُجَاهِدُ أَنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ فَتَقُومَ وَلَا تُفْطِرَ، وَتَصُومَ وَلَا تُفْطِرَ؟»، قَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ؟»^۱.

«مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: عملی به من معرفی کنید که با جهاد، برابر باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «چنین عملی، سراغ ندارم». و افزودند: «آیا تو می توانی از زمانی که مجاهد (برای جهاد) بیرون می رود، به مسجدت بروی و بدون احساس خستگی به نماز بایستی و بدون افطار، روزه بگیری (تا زمانی که مجاهد برگردد)؟ آن مرد، گفت: چه کسی توانایی چنین کاری را دارد؟!»

و در حدیث دیگر می‌فرماید: «لَعْدُوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۱.
 «صبح و شامی در راه الله رفتن (جهاد کردن) از دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است».
 همچنان می‌فرماید: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَّفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِحَيْرٍ فَقَدْ غَزَا»^۲.

«هرکس مجاهدی را در راه الله، مجهز کند (وسایل جنگی اش را فراهم سازد) البته جهاد کرده است، و هر کس خانواده مجاهدی را بنحو شایسته، سرپرستی نماید، او نیز جهاد کرده است».

از فواید این آیه:

۱- اثبات فرضیت جهاد، لیکن وجود شروط آن الزامی است از جمله: توانایی جنگ با دشمن که مجاهدان دارای نیروی بشری، مالی و تجهیزات جنگی باشند و زیر پرچم و امر یک امام جهاد کنند.

۲- اگر انسان از انجام کاری که مافوق طاقت و توان اوست ابا ورزید گنهکار نمی‌شود، منتها وقتی دستور الهی و ارشاد نبوی باشد بر وی واجب است که از آن رضایت داشته باشد و با سینه باز بپذیرد هرچند نتواند آن را انجام دهد.

۳- بیان اینکه بشر غیب را نمی‌دانند.

۴- دستورات الهی هرچند برای بنده سخت معلوم شود ولی به خیر اوست.

﴿۲۱۷﴾ ای پیامبر! از تو درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند که حکم آن چیست؟ بگو: جنگیدن در آن گناهی بزرگ و نارواست، اما بازداشتن از راه الله تعالی و کفر ورزیدن به الله تعالی و بازداشتن از مسجدالحرام و بیرون راندن اهل آن، در نزد الله نارواتر است، و کفار مکه همه این اعمال را مرتکب می‌شدند. مراد از فتنه در اینجا: واداشتن و برانگیختن مستضعفان مؤمن به ترک دینشان با آزار و اذیت و شکنجه است، که این بزرگتر از کشتن آنهاست. ماه‌های حرام چهار ماه است رجب، ذی‌قعدة، ذی‌حجه و محرم.

۱- صحیح بخاری (۲۷۹۲).

۲- صحیح بخاری (۲۸۴۳).

از جندب بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله گروهی از سپاه اسلام را به فرماندهی عبدالله بن جحش رضی الله عنه به مأموریتی فرستاد. ایشان به ابن حضرمی برخوردند و او را به قتل رساندند و ندانستند که آن روز از ماه رجب است و یا از جمادی. مشرکان خطاب به مسلمانان گفتند: شما در ماه حرام جنگ و خونریزی نمودید. پس آیه **﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ﴾** نازل شد. سپس عده‌ای گفتند: این جماعت اگر به گناه مبتلا نشده باشند به اجر و ثواب هم نایل نمی‌گردند. الله مهربان آیه؛ **﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾** را نازل کرد. «بدرستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت کردند و در راه الله جهاد نمودند، آنان به رحمت الله امیدوارند، و الله آمرزنده‌ی مهربان است».

و مشرکان و کفار پیوسته با شما جنگ می‌کنند تا آنکه اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند. و هر کس از شما از دین خود برگردد، آن گاه در حال کفر بمیرد، چنین اشخاص کارهایشان در دنیا و آخرت تباہ شده است. و آنان دوزخی‌اند، در آنجا جاودانه‌اند. باید دانست در دنیا بر مرتد حکم مسلمان جاری نمی‌شود و او - چنانچه بر کفر بمیرد - چیزی از ثواب آخرت را نیز که اسلام ایجادکننده آن است، به دست نمی‌آورد.

احکام مرتد یا از دین اسلام برگشتن

رده در لغت یعنی بازگشت از همان راهی که از آنجا آمده است و ارتداد هم همچنین است جز آنکه اختصاص به کفر دارد. "رده" از نظر شرع یعنی برگشت و پشیمان شدن مسلمان عاقل بالغ، از دین اسلام و کافر شدن او به اختیار و اراده خودش، بدون اینکه کسی او را مجبور کرده باشد، برای مذکر و مونث فرقی نمی‌کند. مرتد شدن دیوانه و کودک معتبر نیست، چون مکلف نیستند.

۱- این روایت صحیح و چند شاهد دارد؛ ابویعلی ۱۵۳۴، طبری ۴۰۸۷، طبرانی ۱۶۷۰، بیهقی ۱۱/۹ - ۱۲ از جندب بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده‌اند. همچنان این روایت شواهد دیگر هم دارد که همه مرسل هستند. خلاصه با همه طرق و شواهدش صحیح است. زاد المسیر ۹۸ تخریج محقق.

چون پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثٍ: عَنِ الثَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ»^۱.

«قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده، از کسی که خواب است تا بیدار شود، و از کودک تا محتمل و بالغ شود، و از دیوانه تا عاقل شود».

اگر کسی را مجبور کنند که به کلمه کفر تلفظ کند، ولی در قلبش ایمان باشد و قلباً مؤمن باشد، از مسلمان بودن خارج نمی‌شود. چون کفار قریش عمار بن یاسر رضی الله عنه را مجبور کردند که کلمه کفر را تلفظ نماید و آن را تلفظ نمود و الله تعالی در این باره چنین فرمود: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ [النحل: ۱۰۶]. «... مگر کسی که به زور (به کفر) وا داشته شود در حالی که قلبش به ایمان آرام باشد...».

چه وقت مسلمان مرتد بحساب می‌آید؟

مسلمان وقتی خارج از اسلام و مرتد بحساب می‌آید، که قلباً کفر را بپذیرد و دلش به آن راضی باشد و عملاً نیز به مقتضای کفر خویش رفتار کند^۲، از جمله چیزهایی که بر کفر صریح دلالت^۳ می‌کنند:

۱- انکار چیزی که از بدیهیات و ضروریات دین اسلام است مانند انکار وحدت الله و انکار خالقیت الله و انکار وجود فرشتگان و انکار نبوت پیامبر اکرم محمد صلی الله علیه و آله و انکار

۱- مسند احمد (۲۴۶۹۴) و اصحاب سنن آن را روایت کرده‌اند و حاکم گفته که بشرط شیخین این حدیث صحیح است (۹۴۹).

۲- مسلمان هرگاه مرتکب یکی از نواقض اسلام یا همان اسباب کفر (اعتقادی، قولی، عملی) شود، و شروط تکفیر در وی محقق بوده و موانع تکفیر (اکراه، جهل، تأویل، عدم قصد یا خطا) در حق وی منتفی باشد، از اسلام خارج شده و مرتد به حساب می‌آید. (مُصحح)

۳- این مسائل همه فی نفسه کفر صریح بوده و برای مرتد به حساب آوردن مرتکب شونده آنها نیازی نیست که اعتقاد قلبی وی نیز بررسی شود که آیا واقعا شخص قلباً هم کافر شده یا فقط به ظاهر مرتکب کفر شده است، چرا که شرط قرار دادن استحلال یا انکار قلبی برای کفر دانستن ذنوب مکفره از اعتقادات غلاة مرتجه به حساب می‌آید و اهل سنت و جماعت صرفاً ارتکاب سبب کفری را موجب خروج از دین می‌دانند (البته بعد از بررسی توفیر شروط و انتهای موانع تکفیر). (مُصحح)

قرآن که وحی الهی است و انکار رستاخیز و پاداش اخروی اعمال و انکار فرضیت نماز و زکات و روزه و وجوب حج.

۲- مباح دانستن چیزی که همه مسلمین بر تحریم آن اتفاق و اجماع دارند: مانند مباح دانستن شرب مسکرات، زنا، ربا، گوشت خوک، و حلال دانستن خون و مال کسانی که بی گناه هستند.

۳- حرام دانستن چیزی که مسلمانان بر حلال بودن آن اتفاق و اجماع دارند، مانند: حرام دانستن طیبات و چیزهای پاک.

۴- دشنام و ناسزاگویی و استهزاء به پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ و دیگر انبیاء الهی.

۵- دشنام و ناسزاگویی به دین اسلام و انتقاد از قرآن و سنت نبوی و عمل نکردن به کتاب الله و سنت پیامبر اسلام ﷺ و تفضیل و ترجیح دادن قوانین بشری بر آنها.

۶- هرکس ادعا کند که بعد از پیامبر اسلام ﷺ بر وی وحی نازل می شود، او کافر است.

۷- انداختن مصحف شریف قرآن در نجاسات و آلودگی ها و همچنین کتب احادیث و این عمل را از روی اهانت و خفت و سبک شمردن آنها انجام دهد و به محتوای آنها توهین کند.

۸- استخفاف و اهانت به یکی از نام های الله متعال بزرگ یا به یکی از اوامر و نواهی یا وعد و وعیدهای او تعالی، و اگر تازه مسلمان باشد و از احکام اسلام هنوز اطلاع درستی نداشته باشد و حدود الهی را نشناسد که این عمل او را بر جهل و نادانی و عدم شناخت و آگاهی وی حمل می کنند و کافر بحساب نمی آید.

چرا اسلام به قتل مرتد دستور می دهد؟

پیامبر اکرم ﷺ فرموده اند: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ». «هرکس دینش را تغییر دهد او را بکشید».

اسلام یک برنامه کامل زندگی است، پس عبارت است از دین و دولت و عبادت و فرماندهی و قرآن و شمشیر و روح و ماده و دنیا و آخرت مبتنی بر عقل و منطق و متکی بر دلیل و برهان است و در دین اسلام و عقیده و شریعت (احکام اعتقادی و عملی) آن چیزی وجود ندارد، که با فطرت انسان سازگار نباشد و در دین اسلام چیزی نیست که مانع رسیدن انسان بکمال مادی و معنوی و تربیتی او باشد، بنابراین هرکس وارد در اسلام شود، حقیقت آن را می‌شناسد و حلاوت آن را می‌چشد، پس هر کس بعد از اینکه اسلام را پذیرفت، سپس از آن خارج گشت و پشیمان شد، در واقع بر علیه حق و منطق و دلیل و برهان، قیام کرده و از جاده مستقیم بیرون آمده است و منکر آن گشته و از راه عقل سلیم و فطرت پاک انسانی، منحرف گردیده است - بدیهی است کسی که به این درجه برسد، او به پست‌ترین درجه انحطاط و نهایت پستی و ذالت سقوط کرده است و شایسته نیست چنین انسانی زندگی داشته باشد و یا بر بقای او محافظت شود، زیرا چنین شخصی در زندگی، هدف ارزشمند و مقصد شریفی ندارد. این از یک طرف، و از طرف دیگر اسلام بعنوان یک برنامه عمومی زندگی و نظام کامل و شامل، برای سلوک و رفتار انسانی، نیازمند است که یک بافت و نظامی داشته باشد که از آن حمایت کند و جوشنی و سپری داشته باشد، که آن را مصون دارد. چون هر نظامی بدون حمایت و حراست و حفظ آن چیزهایی که ارکان آن را در هم می‌ریزد، نمی‌تواند پابرجا باشد و کیان و هستی آن متزلزل می‌شود و بهترین راه و نیرومندتر وسیله برای حمایت از یک نظام و حفظ آن، آنست که خروج بر علیه آن و بیرون رفتن از آن، منع گردد و بشدت از آن دفاع شود، چون خروج بر علیه یک نظام و بیرون رفتن از آن، هستی آن را تهدید می‌کند و آن را رو به سقوط سوق می‌دهد.

بدیهی است خروج بر علیه اسلام و پشیمان شدن و مرتد گشتن از آن، شورشی است بر علیه آن و در همه قوانین وضعی و انسانی نیز جزای شورش و قیام بر علیه نظام دولت و اوضاع مقرر، کیفر آن قتل است. هرگاه انسانی بر علیه نظام دولت موجود خواه در نظام و رژیم کمونیستی یا در نظام و رژیم سرمایه‌داری باشد، قیام کند و از آن نظام خارج شود،

او را به ارتکاب خیانت بزرگ نسبت به میهن خویش متهم می‌کنند و خیانت بزرگ نسبت به میهن، کیفر و عقوبتش تنها اعدام می‌باشد.

بنابراین اسلام در کیفر و عقوبت مرتدان، راه منطقی و منطبق بر قوانین نظام‌های بشری را، پیش گرفته است.

از فواید این آیه:

- ۱- پیامبر ﷺ مرجع علمی صحابه رضی الله عنهم بود.
- ۲- یاران پیامبر ﷺ بخاطر تقصیری که از آنان سر می‌زد اندوهگین و پشیمان می‌شدند، و از حال و عواقب آن که چه بر سر شان خواهد آمد می‌پرسیدند.
- ۳- پیامبر ﷺ تنها احکامی را می‌دانست که الله متعال آن را به او تعلیم داده بود نه تمام احکام را؛ از این رو الله متعال جواب سؤال صحابه را داد.
- ۴- آغاز کردن جنگ در ماه‌های حرام گناه کبیره محسوب می‌شود اما دفاع از خود در مقابل حمله دشمن در هر جایی جائز است.
- ۵- گناهان به دو بخش تقسیم می‌شوند: صغائر و کبائر از این رو پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «ألا أنبئکم بأکبر الکبائر؟». «آیا شما را از بزرگترین گناه کبیره آگاه کنم؟».
- ۶- گناه بازداشتن از راه الله متعال در ماه‌های حرام، بزرگتر از جنگ در این ماه‌هاست.
- ۷- بزرگترین گناه آنست که انسان کسی را از راه حق و خیر باز دارد؛ و هر کسی که از راه خیر باز می‌دارد او بازدارنده از راه الله است.
- ۸- باز داشتن از مسجد الحرام شاخه‌های متعددی دارد؛ از جمله بازداشتن مردم از رفتن به حج، اما اگر ولی الامر مسلمانان بگوید: من مردم را باز نمی‌دارم بلکه آنها را منظم می‌سازم تا ازدحام منجر به تلفات نشود که در این صورت جایز است.
- ۹- بیان تفاوت گناهان، و با تفاوت گناهان ایمان نیز متفاوت می‌باشد، زیرا هرچند گناه بزرگ باشد نقص ایمان در انسان بیشتر می‌باشد طوریکه پیامبر ﷺ فرموده است: «لا

یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن»^۱ «زناکار در حالی که زنا می‌کند ایمان ندارد» و این رد بر کسانی نیز هست که افزایش و کم شدن ایمان را انکار می‌کنند.

۱۰- تسلی دادن الله عزوجل به مؤمنان بخاطر جنگی که با کافران در ماه حرام کردند.

۱۱- مسجد الحرام ویژه کسانی است که در طاعت پروردگار استوارترند. و رغم اینکه مشرکان ساکنان مکه بودند ولی لیاقت آن را نداشتند، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُمْ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾ [الأنفال: ۳۴]. «آنان متولیان و سرپرستان آن نیستند (و لیاقت آن را ندارند) متولیان و سرپرستان آن تنها پرهیزگارانند».

۱۲- برحذر داشتن از فتنه زیرا فتنه - شرک - از کشتن بدتر است.

۱۳- فتنه که همانا بازداشتن مردم از دینشان می‌باشد از کشتن آنها بزرگتر است؛ زیرا نهایت چیزی که بر اثر کشتن آنها بدست می‌آید خاتمه دادن به زندگی دنیوی آنان است، اما بازداشتن آنها از ایمان، دنیا و آخرت آنها را تباه می‌سازد؛ و بسیاری از مردم هستند که در اماکن فتنه می‌روند و چنین می‌پندارند که در فتنه واقع نخواهند شد، اما واقع می‌شوند. از این رو انسان نباید خود را در معرض فتنه قرار بدهد طوریکه پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس اسم دجال (ظهور دجال) را شنید از او دور شود، سوگند به الله مرد نزد او می‌رود گمان می‌کند مؤمن است و بر اثر شبهاتش از او پیروی می‌کند»^۲.

۱۴- مشرکان برای مرتد کردن مؤمنان حریص هستند و به هر وسیله حتی جنگ می‌کوشند مؤمنان را به کفر و ارتداد سوق بدهند. پس لازم به یاد آوری است تهاجم فکری و اخلاقی نسبت به تهاجم نظامی شدیدتر و خطرناکتر است. زیرا این سلاح کشنده بگونه‌ای داخل امت مسلمه می‌شود که احساس نمی‌کنند.

۱- بخاری (۲۴۷۵) مسلم (۱۰۰).

۲- سنن ابوداود (۴۳۱۹) و مستدرک حاکم (۳۵۱/۴) صحیح الاسناد مطابق شرط مسلم است و صحیح الجامع الصغیر (حدیث ۶۱۷۷).

۱۵- ناامید شدن کافران از مرتد ساختن تمام مسلمانان. ایشان نمی‌توانند چنین کاری را کنند تا اینکه در آخر زمان امر الهی بیاید، و بادی بوزد که نفس هر مؤمن را بگیرد و تنها مردمان شریر باقی بمانند.

۱۶- برحذر بودن از کافران، چون سعی و کوشش آنها برای کشاندن مسلمانان به کفر به طور مستمر ادامه دارد.

۱۷- اگر انسان در حال مرتد بودن بمیرد، این ارتدادش باطل کننده اعمال صالحه او می‌باشد. و کسی که مرتد می‌شود سپس دوباره توبه کرده به دین خود برمی‌گردد عمل گذشته او باطل نمی‌گردد.

۱۸- مرتد در آتش برای همیشه جاویدان می‌ماند.

۱۹- با مرتد (مطابق) احکامی که خاص و ویژه مؤمنان است معامله نمی‌شود مانند: غسل، تکفین، نماز، دفن در مقبره مسلمانان..

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

همانا کسانی که ایمان آوردند و آنانی که در راه الله جهاد کردند و هجرت نمودند ایشان امید رحمت الهی را دارند و الله آمرزنده‌ی مهربان است. ﴿۲۱۸﴾

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾

تو را از شراب و قمار می‌پرسند، بگو: در این دو، گناهی بزرگ، و منافعی برای مردم هست و گناهشان از نفعشان بزرگتر است. و تو را می‌پرسند که چه چیزی را انفاق کنند؟ بگو: افزون (بر نیاز) را (انفاق کنید). این چنین الله آیات را برای شما بیان می‌کند تا باشد که بیاندیشید. ﴿۲۱۹﴾

﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتَكُمْ إِنْ أَلَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

(آری بیاندیشید) در دنیا و آخرت، و تو را از یتیمان می‌پرسند، بگو: اصلاح برای آنها بهتر است، و اگر با آنان همزیستی کنید پس برادرانتان هستند، و الله فسادکار را از اصلاحگر می‌شناسد، و اگر الله می‌خواست، بر شما سخت می‌گرفت، همانا الله توانمند باحکمت است. ﴿۲۲۰﴾

﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ ۖ وَلَآئِمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ ۗ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا ۚ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۗ وَبَيِّنَ ءَايَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا اینکه ایمان بیاورند. بدون شک کنیزی مؤمن از زن (آزاد) مشرکی بهتر است گرچه شما را به تعجب آورد و به مردان مشرک زن ندهید تا اینکه ایمان بیاورند، و بدون شک برده‌ای مؤمن بهتر از مرد (آزاد) مشرکی است، گرچه شما را به شگفت آورد. ایشان به جهنم فرا می‌خوانند، و الله با فرمان خود شما را به سوی بهشت و مغفرت فرا می‌خواند و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا یادآور شوند ﴿۲۲۱﴾.

﴿۲۱۸﴾ کسانی که ایمان آوردند و بر ایمانشان ثابت قدم ماندند و کسانی که در راه الله تعالی از دار کفر به سوی دار اسلام هجرت کرده‌اند و آنان که جهاد کرده‌اند، آنان به رحمت الهی امیدوارند و الله تعالی آمرزگار مهربان است.

علما در بیان احکام گفته‌اند: از علت فرضیت هجرت چنین دانسته می‌شود که هر جا و هرگاه که این علت در هر زمان و مکانی تکرار شد، هجرت بر مسلمان فرض است، پس برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در سرزمینی که در آن به خاطر دین و عقیده و عملش مورد آزار و تحت فشار قرار می‌گیرد، اقامت گزیند.

فضائل هجرت در راه الله تعالی: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لِأَمْرٍ مَّا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَرَوُّجُهَا، فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»^۱.

«همانا اعمال تنها به نیت‌ها بستگی دارند و برای هر شخصی، آن چیزی است که نیت کرده است. پس کسی که هجرتش به سوی الله و پیامبرش باشد، هجرتش به سوی الله و پیامبرش است و کسی که هجرتش به خاطر بهره دنیا یا ازدواج با زنی باشد، هجرتش به سوی چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است».

همچنان می‌فرماید: «أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْإِسْلَامَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ؟ وَأَنَّ الْهِجْرَةَ تَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهَا؟ وَأَنَّ الْحَجَّ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ؟»^۲.

«مگر نمی‌دانی که اسلام گناهان پیشین را محو می‌سازد و هجرت گناهان پیش از هجرت را محو می‌کند و حج مقبول گناهان پیش از حج را محو می‌نماید».

و می‌فرماید: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ، وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا»^۳. «بعد از فتح مکه دیگر هجرت نیست بلکه باید جهاد کرد و نیت را خالص گرداند و هرگاه به جنگ با کافران دعوت شدید (بر شما واجب است که اجابت کنید)، پس بجنگ بروید».

یعنی بعد از فتح مکه دیگر هجرت بمدینه واجب نیست که قبل از فتح واجب بود و با

۱- صحیح بخاری (۶۶۸۹).

۲- صحیح مسلم (۱۹۲).

۳- متفق علیه.

این حدیث نسخ گردید ولی هجرت از قلمرو کافران به قلمرو مسلمانان نسخ نگردیده است، بلکه بر کسی که در قلمرو کافران آزادی دینی ندارد فرض است که هجرت کند.

این آیه طوریکه قبلا ذکر شد درباره سریه (گروه) عبدالله بن جحش رضی الله عنه نازل شد زیرا ایشان گفتند: یا رسول الله! آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که حمله به کاروان حضرمی برای ما غزوه‌ای به حساب می‌آید که در آن، مستحق دریافت اجر مجاهدان باشیم؟ همان بود که الله متعال از این حقیقت که ایشان به دلیل ایمان، هجرت و جهاد خویش، باید امیدوار پاداش الهی باشند، خبر داد.

از فواید این آیه:

- ۱- فضیلت ایمان و هجرت در راه الله متعال.
- ۲- هجرت و جهاد باهم ارتباط مستقیم دارند.
- ۳- خالص گردانیدن نیت در هجرت در راه الله تعالی شرط اساسی است چون هجرت بدون اخلاص، هجرتی است به سوی همان چیزی که به خاطر آن از خانه بیرون و رهسپار شده است.
- ۴- سزاوار انسان نیست که در مورد قبولی عملش متأكد باشد، بلکه امیدوار بوده و به الله متعال گمان نیک داشته باشد و به عمل خود مغرور نگردد، مؤمن باید همیشه بین ترس و امید زندگی نماید؛ بیم از آنکه شاید عملش نزد الله قبول نگردد و همزمان امید قبولی آن را نیز داشته باشد.
- ۵- اثبات دو اسم از اسمای حسناى الله متعال: الغفور (بسیار آمرزنده) و الرحیم (مهربان) و اثبات آنچه از مغفرت و رحمت را که در بر دارند.
- ۶- کمال رحمت الهی بر مخلوق؛ طوریکه الله متعال بر بنده سه نعمت بزرگ را ارزانی فرموده است:

اول: اینکه برای بنده عمل صالح را از غیر صالح روشن و آشکار ساخته است.

دوم: برای اجرای عمل صالح او را توفیق نصیب فرموده است.

سوم: بر عمل صالح پاداش مضاعف اعطا می‌کند.

﴿۲۱۹﴾ درباره شراب و قمار از تو می‌پرسند، زیرا این دو از بین برنده عقل و غارتگر

مانند. تحریم شراب در اسلام تدریجی بوده و چهار مرحله را پشت سر گذاشته است، که البته این سیاست تربیتی موفق است، لذا برای درمان عادت ریشه دار شرابخواری و رهانیدن مردم از این آفت بزرگ، چهار آیه، شرابخواری را به تدریج بر مردم حرام گردانید: مسلمانان همچنان شراب می نوشیدند تا اینکه پیامبر ﷺ از مکه به مدینه هجرت کرد و مسلمانان با توجه به شر و فساد و تباهی که در شرابخواری و قمار می دیدند درباره آن دو بسیار از پیامبر ﷺ پرس و جو می کردند و الله تعالی این آیه را نازل فرمود: [البقرة: ۲۱۹].

در سبب نزول این آیه از عمر فاروق رضی الله عنه روایت است که فرمود: پروردگارا! در خصوص شراب بیان شفاف و تسلی بخش برای ما بیان فرما، همان بود که آیه ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾ نازل شد، و عمر را خواستند و آیه بر او خوانده شد، باز عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: پروردگارا! در خصوص شراب بیان شفاف و تسلی بخش برای ما بیان فرما، همان بود که آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ﴾ [النساء: ۴۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ در حالی که مست هستید به شراب نزدیک نشوید...»، نازل شد و عمر رضی الله عنه خواسته شد و آیه بر وی خوانده شد، سپس فرمود: پروردگارا! در خصوص شراب بیان شفاف و تسلی بخش برای ما بیان فرما، همان بود که آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [المائدة: ۹۱] «همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد الله و از نماز باز دارد؛ پس آیا شما خودداری خواهید کرد؟!» یعنی: (پس آیا دست می کشید؟!.) عمر رضی الله عنه خواسته شد و آیه بر وی خوانده شد، پس فرمود: دست کشیدیم دست کشیدیم!».

یعنی شرابخواری و قماربازی، گناه بزرگی است چون هر دو سبب زیان‌های مادی و معنوی و دینی و تباهی اخلاق می باشند، در کنار این گناه بزرگ و زیان مادی و معنوی، برای مردم منافع مادی ناچیزی نیز دارند که تجارت به شراب فروشی و کسب مال در

قماربازی بدون رنج فراوان است ولی گناه و زیان آنها خیلی بیش از سود آنها است، و این خود جانب تحریم آنها را ترجیح می‌دهد اگرچه بصورت قطعی آنها را تحریم نکرده است، سپس بعد از این آیه که تا حدی شرابخواری را محدود کرد، آیه دیگری درباره تحریم شرابخواری به هنگام نماز خواندن نازل شد، تا کسانی که به آن عادت کرده و آن را جزئی از زندگی خود ساخته بودند، بتدریج از آن دست بکشند و آن را رها سازند. که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ [النساء: ۴۳]. «ای مؤمنان در حالیکه مست شده‌اید (و می نوشیده‌اید)، به نماز نزدیک مشوید تا اینکه (بهوش باشید و) بدانید چه می‌گوئید». چون مردی در حال مستی نماز می‌خواند و سوره (الکافرون) را به این صورت خواند. «قل یا ایها الکافرون. أعبد ما تعبدون...». بجای لا اعبد ما تعبدون و این رویداد مقدمه‌ای بود برای تحریم ابدی و نهائی شرابخواری؛ سپس بعد از این گام دوم در تحریم باده و می و شرابخواری، حکم الهی به تحریم همیشگی و نهائی آن نازل شد که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۹۰]. «ای مومنان براستی شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای فال بینی، همه پلید و از کارهای شیطان است پس از آنها بپرهیزید تا رستگار شوید».

آری! هدف از تعالیم اسلامی ایجاد شخصیت قوی و نیرومند جسمی و روحی و عقلی مسلمان است و بدیهی است که تحریم شراب و همه مسکرات با این هدف بزرگ هماهنگی کامل دارد چون بدون شک مسکرات بطور کلی شخصیت و اساس هستی انسان را ضعیف و متزلزل می‌سازد، بویژه پایه خرد و عقل را سست می‌گرداند.

از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: از غنایم غزوه بدر، که رسول الله صلی الله علیه و آله همراه ما بود، یک شتر به من رسید. همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله (علاوه بر آن)، شتری دیگر نیز به من داد. روزی، من آنها را کنار دروازه مردی انصاری خوابانیدم تا اذخر (نوعی گیاه) بر پشت آنها بگذارم و برای فروش ببرم. طلافروشی که از طایفه بنی قینقاع بود و من می‌خواستم برای عروسی فاطمه از او کمک بگیرم، مرا همراهی می‌کرد. و حمزه ابن عبدالمطلب در

خانه آن مرد انصاری، شراب می نوشید. و یک کنیز خواننده نیز آنجا بود و چنین می سرود: آگاه باش ای حمزه! بسوی شتران فربه برو. با شنیدن این سخنان، حمزه با شمشیر، بسوی شتران دوید، کوهان هایشان را قطع نمود، پهلوهایشان را درید و قسمتی از جگرهایشان را برداشت. علی می فرماید: من که شاهد این صحنه بودم، بسیار ترسیدم. لذا نزد نبی اکرم ﷺ آمدم در حالی که زید بن حارثه رضی الله عنه، آنجا نشسته بود. و پیامبر ﷺ را از واقعه با خبر ساختم. آنگاه، رسول الله ﷺ همراه زید بن حارثه رضی الله عنه بیرون رفت. و من هم با ایشان براه افتادم. پیامبر ﷺ نزد حمزه رضی الله عنه آمد و بر او خشم گرفت. حمزه رضی الله عنه بسوی آنان، نگاه کرد و گفت: شما کسی جز بردگان آباء و اجداد من نیستید. با شنیدن این سخن، رسول الله ﷺ به عقب برگشت تا اینکه از آنجا بیرون رفت. و این ماجرا قبل از تحریم شراب بود^۱.

این است آثار شرابخواری که چگونه با عقل و خرد شرابخوار بازی می کند و هوش او را می رباید لذا شرع اسلام به آن نام «أُمُّ الْخُبَاثَاتِ» (مادر پلیدی ها) داده است. از عبدالله بن عمرو روایت است که پیامبر ﷺ گفت: «الْحَمْرُ أُمُّ الْفَوَاحِشِ وَأَكْبَرُ الْكِبَائِرِ مَنْ شَرِبَهَا وَقَعَ عَلَى أُمَّهِ وَخَالَتِهِ وَعَمَّتِهِ»^۲.

«شراب (و هر نشه کننده) مادر همه فحشاء و بزرگترین گناه کبیره است هرکس می بخورد و مست شود احتمال دارد که با مادر و خاله و عمه اش همبستر شود».

چون در حال مستی تشخیص و خرد و هوش ندارد و فرق بین محرم و نامحرم نمی گذارد. از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْحَمْرِ عَشْرَةً: عَاصِرَهَا وَمُعْتَصِرَهَا وَشَارِبَهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ وَسَاقِيَهَا وَبَائِعَهَا وَآكِلَ ثَمَنِهَا وَالْمُشْتَرِيَ لَهَا وَالْمُشْتَرَى لَهَا»^۳.

۱- متفق علیه.

۲- این روایت را طبرانی در کتاب «الکبیر» با شماره (۱۱۳۷۲) با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحہ (۱۸۵۳).

۳- سنن ترمذی (۱۲۹۵) و ابن ماجه (۳۳۸۱). با تصحیح البانی در غایه المرام (۶۰).

«در رابطه با شراب و شرابخواری پیامبر ﷺ ده کس را نفرین نموده‌اند: کسی که آب انگور را برای شراب می‌گیرد و فشارنده آن و نوشنده‌اش و بردارنده‌اش و کسی که برای او برده می‌شود و ساقی و فروشنده و کسی که بهای فروش آن را می‌خورد و کسی که آن را می‌خرد و کسی که برایش خریده می‌شود».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ»^۱.

«کسی که مرتکب زنا می‌شود و کسی که مرتکب سرقت می‌شود و کسی که شراب می‌خورد، در حین ارتکاب این اعمال مومن نیست».

چون اگر ایمان به حرمت آنها داشته باشد، مرتکب آنها نمی‌شود پس در آن حال ایمان از قلب می‌گریزد.

شراب را «خمر» نامیدند؛ زیرا خمر به معنای پوشاندن است و شراب نیز عقل را می‌پوشاند و از کار می‌اندازد. خمر عبارت است از: آب انگوری که همچنان گذاشته شود تا به غلیان آمده و بی آن که آتشی به آن نزدیک شود، تیره شود و کف بیرون آورد. و از غیر آب انگور نیز، هر آنچه که عقل را پوشاند و مستی آور باشد، در حکم شراب انگور است.

میسر: قمار است و از «یسر» برگرفته شده که به معنای آسانی است، زیرا قمار کسبی است بی‌مشقت و بی‌زحمت. قمار اعراب با تیر بود که با آنها بر سر گوشت‌شتر، قمار می‌کردند، بدین ترتیب که ده تیر برداشته بر روی هفت عدد از آنها سهمی معین را می‌نوشتند و سه تا از آنها را بی‌علامت و نشان باقی می‌گذاشتند، آن‌گاه شترانی را به نسیه می‌خریدند و قبل از شروع قمار، آنها را ذبح کرده به بیست و هشت یا ده قسمت تقسیم می‌کردند، آن‌گاه تیرهای ده‌گانه را در کیسه‌ای نهادند و شخص معتمدی از آنان بعد از حرکت دادن کامل آن کیسه، یکی یکی آنها را بیرون می‌آورد، پس کسی که تیر دارای بهره‌ای نصیبش می‌شد، بهره‌اش را می‌گرفت و کسی که تیر بی‌نشانی به نامش خارج

می‌شد، چیزی نمی‌گرفت و به علاوه بهای همه شتران را تاوان می‌داد، سپس این بهره‌ها را به فقرا می‌دادند و خود از آن چیزی نمی‌خوردند و به این کار افتخار می‌کردند و کسی را که با آنان در این کار مشارکت نمی‌کرد، مورد نکوهش قرار می‌دادند. جمعی از علمای سلف گفته‌اند: هر چیزی که در آن معنی قمار، یعنی گرفتن مال توسط فرد برنده از فرد بازنده به وسیله بازی باشد - از قبیل نرد، یا شطرنج، یا غیر آن از بازی‌هایی دیگر و حتی بازی بچه‌ها - از قمار است.

در شراب و قمار گناهی بزرگ و منافی برای مردم است و از جمله گناهان متعلق به شراب؛ جنگ و جدال و فحش و ناسزاگویی، به تعطیلی انجامیدن نمازها و ترک سایر تکالیف شرعی از سوی فرد شرابخوار است. منفعت شراب یا اقتصادی است، یا شهوانی؛ منفعت شهوانی شراب با نشاط و طراوتی است که به‌طور گذرا برای فرد شرابخوار دست می‌دهد، اما منفعت اقتصادی آن در تجارت آن است. گناه قمار: فقر و باختن مال و دشمنی و دل‌آزاری و کینه‌ورزی قماربازان با یک‌دیگر است و منفعت آن: سودی است که از طریق آن به فقر می‌رسد، یا منفعت آن؛ به دست آوردن مال از سوی شخص برنده، بدون زحمت است. ولی گناه آنها از سود آنها بزرگتر است زیرا هیچ خیر و منفعتی، با فساد عقل که لازمه شراب‌نوشی است، برابر نمی‌باشد و هیچ خیری در قمار نمی‌تواند با خطرکردن در مال و خود را در معرض فقر قرار دادن و جلب دشمنی‌هایی برابر باشد که از آن پدید می‌آید و چه بسا که قماربازی و شراب‌نوشی به ریختن خون‌ها و هتک حرمت‌ها می‌انجامد.

حکم بازی که در آن شرط‌بندی نباشد چیست؟

بازی اگر با شرط‌بندی و پول باشد بین علماء اختلافی نیست که قمار هست و از گناهان کبیره محسوب می‌شود، ولی اگر بدون شرط‌بندی و پول باشد، برخی از علماء آن را مکروه می‌دانند بشرطی که بازیکنان را از نماز و سایر عبادات باز ندارد، و بینشان اختلاف و بغض و کینه و دعوا رخ ندهد، لیکن بعید است چنین چیزی رخ ندهد، زیرا معمولاً اغلب بازی‌ها با دعوا و حقد و حسد و مشاجره و تلف کردن وقت همراه هست، و این خود کافیهست که این بازی را حرام گرداند.

حکم بازی با ورق (قطعه بازی)

علماء بازی با ورقه را حرام می‌دانند، و دلایل حرمت آن عبارتند از:

- ۱- تلف کردن وقت در چیزی است که نه منفعتی در دین دارد و نه در دنیا.
- ۲- بازی ورق از آنجایی که اساسش بر شانس واقع شده، شبیه نردشیر است که در حدیث پیامبر ﷺ از آن منع شده و فرموده است: «مَنْ لَعِبَ بِالنَّرْدِشِيرِ، فَكَأَنَّمَا صَبَغَ يَدَهُ فِي لَحْمِ خِزْيِرٍ وَدَمِهِ»^۱. «کسی که با نردشیر بازی کند مثل اینست که دستش را به گوشت و خون خوک آلوده کرده باشد». زیرا بازی نردشیر بر اساس شانس واقع شده، و بازی ورق نیز همانطور، لذا این بازی‌ها شبیه هم هستند و ممکن است یک شخص را آهسته آهسته به قمار بکشاند.
- ۳- ورق معمولاً شامل تصویرهای جاندار می‌باشد مانند پادشاه، ملکه، سرباز و غیره، که همانطور که کشیدن این تصاویر حرام است، بازی با آنها نیز جائز نیست.
- ۴- در بازی ورق معمولاً بین بازیکنان اختلافات و مشاجره‌هایی رخ می‌دهد که منجر به حقد و کینه بین یکدیگر می‌شود، و این چیزی است که دیده شده و خود بازیکنان آن را ملاحظه کرده‌اند و اقرار می‌کنند.
- ۵- در حین بازی ممکن است مکر و حيله بکار برده شود که حرام است.
- ۶- بازی ورق مانع ذکر الله تعالی می‌شود، و حتی بفرض اینکه نماز جماعت را سر وقت ادا می‌کنند، باز هم این بازی جزء لهو و لعب بیهوده می‌باشد که نفعی ندارد، نه از لحاظ دینی و نه جسمی و نه عقلی، و پیامبر ﷺ فرموده است: «كُلُّ شَيْءٍ لَيْسَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ لَهُوَ وَسَهْوٌ، إِلَّا أَرْبَعُ خِصَالٍ: مَشْيُ الرَّجُلِ بَيْنَ الْعَرَضَيْنِ، وَتَأْدِيبُهُ فَرَسَهُ، وَمُلَاعَبَتُهُ أَهْلَهُ، وَتَعَلُّمُ السَّبَاحَةِ»^۲. «هر چیزی که ذکر الله تعالی در آن نباشد جزء لهو و غفلت است، مگر چهار چیز: حرکت و راه رفتن مرد در بین دو هدف، تربیت کردن اسبش، سرگرمی مرد با زنش، و شنا یاد گرفتن».

۱- صحیح مسلم (۲۲۶۰).

۲- روایت طبرانی (۸۱۴۷) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۴۵۳۴).

و همچنین ﷺ فرموده است: «مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِسًا، فَتَفَرَّقُوا عَنْ غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، إِلَّا تَفَرَّقُوا عَنْ مِثْلِ حَيْفَةِ حِمَارٍ، وَكَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱.

«هیچ گروهی نیست که از مجلسی بر می‌خیزند که در آن الله را یاد نمی‌کنند، جز مانند آنکه گویی از بالای حیفة الاغی برخاسته‌اند، و آن مجلس حسرت و ندامت برای آنها خواهد بود در روز قیامت».

و بازی ورق نیز شامل این حسرت و ندامت خواهد بود، زیرا اوقاتشان را بی‌فائده و بیهوده در بازی ورق تلف کرده‌اند.

بنابراین، چه بازی ورق حرام باشد و چه مکروه، شأن و شایسته یک مسلمان نیست که وقتش را بیهوده در این بازی تلف کند، زیرا اولین چیزی که روز قیامت از هر کس سؤال خواهد شد چهار چیز است، که یکی از آنها وقتش هست که در چه راهی صرف کرده است، پیامبر ﷺ فرموده است: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْتَاهُ، وَعَنْ عِلْمِهِ فِيمَ فَعَلَ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ، وَعَنْ جِسْمِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ»^۲.

«در روز قیامت تا لحظه‌ای گام‌های بنده می‌خکوب است که از عمرش پرسیده شود که آن را در کدام راه فنا نموده و از علمش که در آن چه کرده و از مالش که از کدام راه آن را بدست آورده و به کدام راه صرفش نموده و از جسمش که آن را در کدام راه پیر کرده است».

بنابراین بجای بازی ورق باید به فکر آخرت باشند و وقت‌شان را مشغول ذکر الله تعالی و یا اشیای مفید کنند تا نزد الله تعالی در روز قیامت از تلف کردن وقت بازخواست نشوند.

و از تو می‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: آنچه اضافه بر مخارج خانواده است را انفاق کنید.

برخی از علما فرموده‌اند: این بخش از آیت، با آیهی زکات فرض منسوخ شده. اما

۱- روایت امام احمد (۱۰۸۲۵) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۵۷۵۰).

۲- سنن ترمذی (۲۴۱۷) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۷۳۰۰).

صحیح آن است که حکم این آیه ثابت است و منسوخ نیست و جمهور مفسران بر آنند که حکم آن در مورد صدقه نافله می‌باشد. اینگونه الله تعالی آیات خود را برایتان روشن می‌سازد، باشد که در دنیا تفکر کنید و مقداری از اموال خویش را برای رونق دادن به امور زندگی‌تان نگه دارید و در آخرت نیز تفکر کنید، لذا بقیه آن را در راه‌هایی مصرف نمایید که شما را به رونق دادن آخرت‌تان یاری می‌کند، لذا باید هم در کار دنیا بیندیشید و هم در کار آخرت.

فضیلت صدقه دادن

یکی از نیکوترین راه‌های کسب رضایت الله متعال صرف مال و صدقه دادن در راه اوتعالی است. در واقع صدقه انواع و اقسامی دارد، مانند لبخند به روی مسلمان، امر به معروف و نهی از منکر، راهنمایی شخصی در سرزمین ناآشنا، دستگیری نابینا، برداشتن سنگ، خار و سایر اشیائی که سبب آزار و اذیت مردم می‌گردد از سر راه. اما دادن مال به نیازمندان پاداش دیگر دارد. رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «مَنْ أَنْفَقَ رَوْحَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرِّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ»، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَيَّ مِنْ دُعِيٍّ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ، فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ كُلِّهَا، قَالَ: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ»^۱.

«هر که دو نوع مال را در راه الله انفاق کند، از درهای بهشت ندا داده می‌شود: ای بنده الله این سو بهتر است. و آنکه اهل نماز باشد از دروازه نماز و آنکه اهل جهاد بوده از دروازه جهاد و هر که اهل بخشش بوده از دروازه صدقه فراخوانده شود و هر کس اهل روزه داری است از دروازه ریان فراخوانده شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پرسید: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول الله، چه عملی برای فراخوانده شدن از آن دروازه‌ها ضروری است و آیا کسی

هست که از تمام آن دروازه‌ها فراخوانده شود؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری! و امیدوارم که تو از آنان باشی».

همچنان می‌فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلْفًا»^۱.

«هر روز صبحی که بندگان آغاز می‌کنند دو ملک فرودآمده و یکی می‌گوید: یا الها! به بخشنده عوض آن را عطا فرما، و دیگری می‌گوید: یا الها! بخیل را تباهی ببخشای».

و می‌فرماید: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ»^۲.

«صدقه از دارایی نمی‌کاهد».

از فواید این آیه:

- ۱- شراب عامل فساد روح و جسم است.
- ۲- با اجتناب از شراب، از عقل و فکر پارسداری صورت می‌گیرد، گرچه در محرمات گاهی ممکن است منافع مادی وجود داشته باشد.
- ۳- احکام شریعت اسلامی بر اساس جلب مصالح و دفع مفاسد است.
- ۴- در جعل قوانین باید به مسأله اهم و مهم توجه صورت گیرد.
- ۵- گناهان کبیره و صغیره دارد، تکرار گناه صغیره، آن را تبدیل به گناه کبیره می‌کند، صغیره همچون نخ نازک و باریکی است که اگر تکرار شود، ریسمان ضخیمی می‌گردد که پاره کردنش مشکل است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اياکم ومحقرات الذنوب فانهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه»^۳. «از گناهان کوچک پرهیزید زیرا آنها بر شخص جمع می‌شوند تا او را هلاک می‌کنند».
- ۶- آشنایی با فلسفه احکام شریعت، گامی است بسوی پذیرش آن.

۱- متفق علیه.

۲- صحیح مسلم (۲۵۸۸).

۳- مسند احمد (۳۸۱۸).

﴿ ۲۲۰ ﴾ سبب نزول این آیه:

ابوداود، نسائی، حاکم و دیگران از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند: چون آیه ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [الأنعام: ۱۵۲] «وبه مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به نیکوترین وجهی (که برای اصلاح باشد)» و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا﴾ [النساء: ۱۰] «همانا کسانی که از روی ستم اموال یتیمان را می‌خورند»، نازل شد، آن‌هایی که از یتیم‌ها سرپرستی می‌کردند، غذای خود را از غذای یتیم جدا کردند. طوری که اگر از غذای یتیم چیزی می‌ماند، آن را برایش نگاه می‌داشت تا دفعه بعد بخورد و در نتیجه غذا خراب و فاسد می‌شد. این امر بر مسلمانان دشوار آمد و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چاره‌جویی کردند، لذا آیه ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۰] «و از تو درباره یتیمان می‌پرسند، بگو: «اصلاح کردن (کار) آنان بهتر است، و اگر با آنان همزیستی کنید؛ آن‌ها برادران (دینی) شما هستند»، نازل شد»^۱.

الله متعال به رسول گرامی‌اش می‌فرماید که ای پیامبر گرامی، از تو درباره کفالت و سرپرستی یتیمان و مشکلاتی که سرپرستان در این عرصه دارند می‌پرسند، زیرا اگر آنان را به حال خویش بگذارند، گنهکار می‌شوند و اگر مال خود را از اموالشان جدا سازند و برای آنها خوراک جداگانه‌ای در نظر بگیرند، این کاری است دشوار، پس چه باید بکنند؟ بگو: کار کردن به صلاح آنان بهتر است از این که آنان را به حال خود رها کنید و اگر با آنان همزیستی کنید و غذا و خوراک و برنامه معیشت آنان را با خود یک‌جا سازید آنها برادران دینی شما هستند یعنی: این کار جایز است و به شما در این باره رخصت داده می‌شود چون الله تعالی مفسد و مصلح را می‌شناسد، این هشدار به اولیای ایتام است. الله تعالی می‌داند که چه کسی قصد خوردن و تباه ساختن مال یتیم را دارد و چه کسی از این کار احساس گناه کرده و در پی اصلاح و رشد اموال یتیم و بهبود آینده وی است. و اگر الله می‌خواست در این باره شما را به دشواری می‌انداخت ولی کار را بر شما فراخ

۱- سنن ابوداود (۲۸۷۱) اسناد آن با شواهدش حسن است.

گردانید و به شما اجازه همزیستی با ایتام را داد، پس، از تباه‌ساختن اموالشان بپرهیزید، چرا که الله تعالی بر کار خویش غالب و در احکام و آفرینش خویش حکیم است.

فضیلت احسان به یتیم: پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَأَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا»^۱. «من و سرپرست یتیم مانند این دو (انگشت سبابه و انگشت وسط) در بهشت خواهیم بود».

یعنی فاصله میان درجهٔ من و درجه سرپرست یتیم در بهشت، مانند فاصله میان این دو انگشت خواهد بود.

از فواید این آیه:

۱- صحابه رضی الله عنهم برای فهمیدن احکام الهی در مورد آنچه انجام می‌دادند و کسب می‌کردند، حریص بودند، لذا همیشه از رسول الله ﷺ می‌پرسیدند.

۲- دین اسلام برای جلب مصلحت‌ها و گسترش آن، و دفع مفاسد و زدودن آن آمده است.

۳- برای انسان مقایسه کردن بین مصلحت‌ها و مفاسد در امور ضروری است.

۴- ترجیح مصالح بر مفاسد یا برعکس آن نظر به آنچه که بر آن مترتب می‌شود.

۵- هر چند منافع خمر و قمار زیاد باشد، ولی گناه آن بیشتر از منفعت آنهاست.

۶- این آیه بیانگر حرص صحابه رضی الله عنهم بر شناخت آنچه باید ببخشند و انفاق کنند می‌باشد.

۷- بهتر است انسان آنچه را که از حاجت و نیازش افزون بود انفاق نماید.

۸- رفع نیازمندی بهتر از انفاق است؛ به دلیل این فرمودهٔ متعال: ﴿قُلِ الْعَفْوَ﴾ یعنی

آنچه که از حاجت و نیاز شما افزون است.

۹- اثبات حکمت در افعال الله عزوجل.

۱۰- تشویق بر تأمل و اندیشیدن در آیات الهی، و انسان باید در امور دنیوی و آخروی

بیندیشد.

۱۱- صحابه رضی الله عنهم در مورد برخورد با یتیمان پرسان می‌کردند، و این استفسار آنها برگرفته از شدت هراس آنها در مورد حقوق یتیم‌ها بود، زیرا الله متعال کسانی را که مال یتیم را به زور و ستم می‌خورند شدیداً هشدار داده است، طوری که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾. «و به مال یتیم جز به روشی که بهترین است نزدیک نشوید».

۱۲- هر گاه مال شخص با مال یتیمان یکجا باشد لازم است مانند برادر با آنها برخورد صورت گیرد.

۱۳- هشدار و برحذر داشتن از فسادکاری، و الله متعال بر همه کردار و گفتار بنده آگاه است و علم او به طور کلی هر کوچک و بزرگ را احاطه کرده است.

۱۴- دین آسان می‌باشد، تنگی و سختی در آن نیست. چنانکه فرمود: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتَكُمْ﴾ «و اگر الله می‌خواست بر شما سخت می‌گرفت».

۱۵- اثبات این دو نام مبارک برای الله عزوجل؛ «العزیز» با شکوه و «الحکیم» با حکمت و فرزانه، و اثبات آنچه از صفاتی که بر آن دلالت دارند.

﴿۲۲۱﴾ و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن که ایمان بیاورند، مشرکات: زنان بت‌پرستند و ازدواج مسلمانان با سایر زنان کافر حربی غیر کتابی نیز همانند آنان حرام است، مگر زنان یهودی و مسیحی، که ازدواج با آنان جایز است، چنان‌که حکم آن در آیه (۵) از سوره «المائده» می‌آید. اگر یکی از شما با کنیزی مسلمان ازدواج کند، این برایش از ازدواج با زن آزاد کافری بهتر است، هر چند آن زن کافر شما را با زیبایی، یا ثروت، یا اشرافیت خود به شگفت آورد. و زنان مسلمان را مطلقاً به همسری مشرکان در نیاورید، مگر آن که ایمان آورند. و برده مؤمن بهتر از مرد آزاد مشرکی است، هر چند مال و ثروت و جاه و جمال وی شما را به شگفت آورد.

اجماع امت بر این است که مرد مشرک به هیچ وجهی از وجوه نمی‌تواند با زن مؤمنی هم‌بستر شود، به سبب خفت و ذلتی که از این کار به اسلام رخ می‌نماید، و قطعاً اسلام این خفت را نمی‌پذیرد زیرا مردان و زنان مشرک به سوی آتش دوزخ فرامی‌خوانند یعنی: آنان با معاشرت، گفتار و کردار خود، شما را به سوی اعمالی فرامی‌خوانند که موجب

آتش دوزخ است، پس خویشاوندی و معاشرت و مصاحبت آنان، خطر عظیمی را متوجه دین انسان مسلمان و فرزندان وی می‌گرداند، لذا هرگز برای یک فرد مسلمان جایز نیست تا خود و خانواده خویش را در معرض چنین خطری قرار دهد. و الله تعالی: به اراده خویش بر زبان پیامبرانش به سوی عملی که موجب قطعی شدن بهشت برای عمل‌کننده است فرامی‌خواند. بنابراین، ازدواج مرد مؤمن نیکوکار با زن مؤمن نیکوکار، در پرتو معاشرت، گفتار و رفتار شایسته؛ خود فراخواننده به سوی بهشت است، و الله تعالی آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکر شوند و خیر را از شر تمییز داده و از حکم حق تعالی سر باز نزنند.

حکمت در این که شریعت مطهر اسلام، ازدواج مرد مسلمان را با زن اهل کتاب جایز، ولی ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی را ناجایز دانسته، این است که: زن کتابی می‌تواند با ازدواج با یک مرد مسلمان، بر دین و آیینش باقی بماند زیرا مرد مسلمان به اصول ادیان آسمانی دیگر نیز باورمند است، اما زن مسلمان غالباً نمی‌تواند بدون تأثیرپذیری از مرد اهل کتاب، با وی زندگی مشترکی داشته باشد، به دلیل آن که قدرت سرپرستی با مرد است و قطعاً وفاق و انسجام روحی و معنوی آن دو برهم می‌خورد. با این حال، ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی نیز - در عین جایز بودن - مکروه می‌باشد. امامان چهار مذهب اهل سنت، بر حرمت ازدواج مسلمان با زن مجوسی (آتش‌پرست)، اتفاق نظر دارند.

فلسفه ازدواج در اسلام

اسلام به صورت‌های متعدد و گوناگون، مردم را به ازدواج و اختیار همسر تشویق کرده است. چونکه بر آن آثاری مترتب است که بسود فرد و جامعه و نوع انسانی به طور کلی می‌باشد، از جمله:

۱- غریزه جنسی، نیرومندترین و شدیدترین غریزه انسانی است، که همواره انسان را بر آن می‌دارد، که برای ارضای آن، راهی و فرصتی و جولانگاهی پیدا کند. اگر راه درست و صحیحی، برای اشباع و ارضای آن یافته نشود، انسان را دچار نابسامانی‌ها و پریشانی‌ها و لغزش‌ها و پرتگاه‌ها و انحرافات بس دشوار می‌گرداند.

ازدواج و انتخاب همسر ویژه، نیکوترین راه طبیعی و سرشتی و مناسب‌ترین و بهترین جولانگاه سودمند و حیات بخش، برای سیراب نمودن و اشباع غریزه جنسی است، در نتیجه، تن انسان آرامش می‌یابد و کشمکش و نزاع درونی پایان می‌گیرد، و آرام می‌شود.

۲- ازدواج نیکوترین وسیله است برای صاحب فرزند شدن و کثرت زاد و ولد و استمرار زندگی و حفظ نسب، که اسلام به آن بسیار اهمیت می‌دهد و حفظ آن را خواهان است.

کثرت نسل، دارای مصالح و منافی است که ملت‌ها را بر آن می‌دارد، که به جمعیت توده مردم خویش بسیار اهمیت بدهند و بر آن حریص باشند، بگونه‌ای که برای افرادی که فرزندانشان فراوان باشند، جایزه‌های تشویقی در نظر می‌گیرند؛ این حقیقت همچنان به قوت خود باقی است و بر آن نقص و کاهش عارض نشده است.

۳- بی‌گمان غریزه پدری و مادری، در سایه وجود طفل و کودک، رشد و تکامل می‌یابد و احساسات و مهر و شفقت و عاطفه انسانی، که انسانیت انسان بدون این فضایل به کمال نمی‌رسد، از این راه، رشد و نمو می‌کند و پرورش می‌یابد.

۴- احساس مسئولیت در ازدواج و تحمل بار آن و مراعات حال فرزندان، انسان را بکار و کوشش وامی‌دارد و او را ناچار می‌سازد، که استعدادات خویش را بکار اندازد و شایستگی‌های خود را نیرو بخشد و برای انجام وظایف و تکالیف و مسئولیت‌های خویش، قیام کند و به تلاش و جد و جهد پردازد.

۵- ازدواج سبب می‌گردد که کارهای خانه و خانواده، بگونه‌ای تقسیم شود، که کارهای درونی و بیرونی خانه، نظام و سامان گیرد و مسئولیت مرد و زن، در کارهای مربوط به هر کدام، مشخص و معین گردد. پس زن به کارهای خانه و خانه‌داری و تربیت و پرورش فرزندان و ایجاد جو مناسب و شایسته برای استراحت و فراغت خاطر مرد، بگونه‌ای که خستگی مشاغل خویش را فراموش کند و آرامش و شادی یابد، می‌پردازد. و مرد هم به نوبه خود به کار می‌پردازد و مایحتاج زندگی و خانه و خانواده و هزینه‌های روزمره را تأمین می‌کند. این تقسیم عادلانه، موجب می‌گردد که هر کدام به نوبه خویش، وظایف طبیعی و سرشتی خود را بگونه‌ای، به انجام برسانند که الله را خوش آید و پسندیده مردم باشد و

بهترین میوه و ثمره را به بار آورد.

۶- پیوند خانواده‌ها و تقویت رشته مهر و محبت بین خانواده‌ها و استحکام رابطه اجتماعی که از ثمرات ازدواج است، مورد تأیید و تحسین و حمایت اسلام می‌باشد. زیرا جامعه‌ای که پیوند بین افراد آن، بر اساس محبت باشد، جامعه‌ای نیرومند و خوشبخت و سعادتیار است.

تشویق و ترغیب اسلام برای ازدواج

رسول کریم ﷺ فرموده‌اند: «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ، مَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمُ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، فَإِنَّهُ أَغْضُ لِلْبَصْرِ، وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ». «ای گروه جوانان! هر کس از شما توانایی ازدواج دارد، پس بایستی ازدواج کند، زیرا ازدواج، بهترین نگه دارنده‌ی چشم و حفاظت کننده شرمگاه است (و او را از چشم چرانی حرام و ارتکاب فحشاء و ناشایست باز می‌دارد)، و هر کس نمی‌تواند ازدواج کند (و از عهده مصارف آن نمی‌تواند بر آید)؛ پس روزه بگیرد (و به وسیله روزه‌گیری، قدرت شهوانی و نفسانی خویش را فرونشانند)، چون روزه برای آن (همچون) سپری است (و شهوت او را کنترل می‌کند)».

«تَزَوَّجُوا الْوُدُودَ الْوُلُودَ فَإِنِّي مُكَاثِّرٌ بِكُمْ الْأُمَّمَ»^۲.

«با زنانی ازدواج کنید که مهربان و زاینده باشند، زیرا من با کثرت و فراوانی شما، بر امت‌ها مباحثات می‌کنم و افزونی می‌طلبم».

از انس رضی الله عنه روایت است که فرمود: «گروهی سه نفری به منزل همسران پیامبر ﷺ مراجعه کرده و درباره چگونگی و کمیت عبادت پیامبر ﷺ پرسش نمودند، چون به ایشان پاسخ کافی داده شد، گوئی که آن مقدار عبادت پیامبر ﷺ را برای خود اندک می‌دانستند، لذا گفتند: ما کجا و پیامبر ﷺ کجا؟ الله تعالی گناهان گذشته و آینده ایشان را آمرزیده است، یعنی این مقدار برای ما بسیار اندک است چون گناهان ما بسیار است. یکی از

۱- متفق علیه = مسلم (۱۴۰۰) بخاری (۱۹۰۵).

۲- سنن ابو داود (۲۰۵۰) و سنن نسائی (۳۲۲۷) با تصحیح البانی در مشکاة المصابیح (۳۰۹۱).

آنان گفت: من تمام شب را نماز می‌خوانم و همیشه آن را ادامه می‌دهم، یکی دیگر گفت: من همیشه روزه می‌گیرم و افطار نمی‌کنم، یعنی تمام روزهای سال را بدون فاصله روزه می‌گیرم. سومی گفت: من در طول عمر خویش از زنان کناره می‌گیرم و هرگز ازدواج نمی‌کنم. سپس پیامبر ﷺ آمد و فرمود: شما هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ آگاه باشید و بدانید که به الله سوگند، من بیش از شما از الله می‌ترسم و از شما پرهیزگارترم ولی من یک روز در میان روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و نماز می‌خوانم و به دنبال آن می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم، پس هر کس از سنت و راه و روش من، روی گرداند از من نیست»^۱.

«إِذَا حَظَبَ إِلَيْكُمْ مَنْ تَرَضَوْنَ دِينَهُ وَخُلِقَهُ فَرَوْجُوهُ، إِلَّا تَفَعَلُوا تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ، وَفَسَادٌ عَرِيضٌ»^۲.

«هرگاه کسی که دین و اخلاق او مورد پسندتان باشد برای خواستگاری (دخترتان) آمد؛ دخترتان را به وی ترویج نمایید و اگر نه در زمین فتنه و فساد گسترده‌ای پیش می‌آید».

«مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ نِصْفَ الْإِيمَانِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي التَّصْفِ الْبَاقِي»^۳.

«کسی که ازدواج کند نصف ایمان را کامل کرده است، پس بایستی در نصف باقیمانده تقوای الهی را رعایت نماید».

«ثَلَاثَةٌ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَوْنُهُمْ: الْمَكَاتِبُ الَّتِي يُرِيدُ الْأَدَاءَ، وَالتَّائِيحُ الَّذِي يُرِيدُ الْعُقَافَ، وَالْمُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۴.

«سه گروه هستند که الله تعالی حتماً آنان را یاری می‌کند: برده‌ای که می‌خواهد اسباب آزادی خود را فراهم و خود را از اربابش بازخريد کند، کسی که می‌خواهد عفت و پاکی را با ازدواج شرعی حفظ کند، مجاهد در راه الله».

«الدُّنْيَا مَتَاعٌ، وَخَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ»^۵.

۱- متفق علیه.

۲- سنن ترمذی (۱۰۸۴) و ابن ماجه (۱۹۶۷) با تصحیح البانی در مشکاة المصابیح (۳۰۹۰).

۳- المعجم الأوسط از طبرانی (۷۶۴۷)، با تحسین البانی در الجامع الصغير (۱۱۰۹۳).

۴- سنن نسایی (۳۲۱۸) با تحسین البانی در صحیح الترغیب والترهیب (۱۳۰۸).

۵- صحیح مسلم (۱۴۶۷).

«دنیا متاع زندگی است و بهترین متاع این دنیا زن درستکار می باشد».

به راستی زن درستکار و مؤمن که دل شکرگزار و زبان ذکرگویی و تن صابر و بردبار بر بلایا و محنت‌ها، و در ناموس و مال شوهر مرتکب خیانت نمی شود، فیضی است از سعادت و سرچشمه جوشانی است از خوشبختی، که خانه و خانواده را لبریز از شادی و خوشی و نور می کند و این شادی همه را فرا می گیرد.

از فواید این آیه:

۱- ازدواج با زنان مشرک حرام است تا اینکه ایمان بیاورند. هرچند حسن و جمال و مال و تعامل و دانستگی او شما را به تعجب انداخته باشد.

۲- وجود و عدم یک حکم متعلق به علت آن است؛ طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿حَتَّىٰ يُؤْمِنَ﴾؛ «تا اینکه ایمان بیاورند» یعنی که اگر شرک دور شد ازدواج حلال است و هرگاه شرک وجود داشت ازدواج حرام است.

۳- مرد ولی نفس خود است؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ﴾ «و زنان مشرک را همسر مگزینید تا وقتی که ایمان آورند» خطاب الهی در اینجا متوجه مرد است.

۴- مؤمن بهتر از مشرک است؛ هرچند صفاتی شگفت انگیزی در او وجود داشته باشد؛ چنانکه الله متعال فرمود: ﴿وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ﴾ «و برده مؤمن بهتر از مشرک است و اگر چه شما را به شگفت آورده باشد». همچنین این فرموده الله متعال: ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ﴾ [المائدة: ۱۰۰]. «بگو: ناپاک و پاک یکسان نیست. و اگر چه کثرت ناپاک‌ها، تو را به شگفتی اندازد».

۵- بیان فضیلت و برتری مردم در چگونگی احوال آنان، و اینکه آنها همه یکسان نیستند.

۶- در این آیه رد بر کسانی است که می گویند: دین اسلام دین مساوات است. مسلمان باید متیقن بوده ایمان کامل داشته باشد که دین اسلام یگانه دین عادل است، و

لازمه و خواست عدل اینست که میان دو هم جنس مساوات برقرار کند، و دو جنس مختلف را وقتی که امکان مساوات میانشان نباشد، از هم جدا کند.

نکته مهم:

کسانی که ادعا می کنند اسلام دین مساوات بدون قید و شرط است، اشتباه بزرگی را مرتکب شده اند، زیرا مساوات مطلق، گاهی نیاز به عملی نمودن مساوات میان دو چیز متفاوت و مختلف را ایجاب می کند، که این در حقیقت ظلمی آشکار است، و کسانی که برداشتشان از مساوات، عدل است، آنها معنای درستی را از کلمه مساوات برداشت نموده اند ولی در لفظ آن به خطا رفته اند، زیرا یک حرف از قرآن کریم هم امر به مساوات مطلق ننموده است، بلکه واژه بهتر از مساوات را آورده است که همانا عدل است، طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ [النحل: ۹۰] «به راستی الله به عدل و احسان فرمان می دهد».

دین اسلام بعد از آنکه مساوات میان مرد و زن را در دایره انسانیت و کرامت بشری، و حقوقی که ارتباط مستقیم به سرشت و طبیعت مشترک بشری می گیرد، تضمین نموده مساوی بودن آنها را هم در عموم قوانین و مقررات دینی تأیید نموده و پذیرفته است، و در عین حال میان آنها در بعضی از حقوق و وظایف فرق می گذارد، البته این تفاوت و فرق گذاری نظر به اختلافات فطری که بطور قطعی و محقق میان زن و مرد موجود است در نظر گرفته شده است، زیرا در وظایف، اهداف و سرشت هر دو جنس که بر آن آفریده شده اند، اختلافات و تفاوت هایی وجود دارد که باید هر کدام (مرد و زن) وظیفه بنیادی خویش را براساس آن با شکل درست انجام دهند، از اینجاست که فریاد و غوغاهایی از جانب کنفرانس های ویژه زن، و کارگردانان و پیش آهنگان آنان برپا شده، و نهضت های جهانی منسوب به زن، و دنباله روان و ترویج دهندگان این اندیشه ناپاک، در کشورهای اسلامی نیز صداهایی را به نام مساوات و برابری میان مرد و زن بلند نموده اند. آری: مساوات از نگاه انسانیت و خواسته های آن امر طبیعی و تقاضای عادلانه است، زیرا زن و مرد دو جهت جدا ناشدنی نسل بشر بوده، و اسلام نیز بر آن اعتقاد و اعتراف دارد، و هیچ گونه پوشیدگی در این امر وجود ندارد. اما مساوات و برابری در وظایف زندگی و

روش‌های آن چگونه قابل تنفیذ و اجرا خواهد بود؟ آیا مدافعان حقوق زن به اصطلاح، و وابستگان و هواخواهان این اندیشه، توان آن را دارند تا سرشت و طبایع اشیاء را دگرگون سازند؟ و یا می‌توانند فطرت بشری زن را تغیر دهند؟! امتیاز بزرگی که اسلام بر سایر مکتب‌های فکری دارد این است که آیین و نظام آن واقعی بوده و در مورد زن و مرد به صورت واقع‌بینانه و با درک نمودن فطرت بشری هر دو جنس، حکم و فرمان صادر نموده است، و زمانی که مساوات میان زن و مرد منطقی و موافق با فطرت و سرشتشان باشد، مساوات را می‌پذیرد، و هرگاهی تفاوت و فرق گذاشتن میان آنان منطقی و موافق با فطرتشان باشد. تفاوت را معتبر و معقول می‌داند.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ
فَاعْتَرَلُوا النَّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا
تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَظْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ
فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُتَوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^(۲۲۲)

و تو را از حیض می‌پرسند، بگو: آن پلیدی و
زیانی است، پس از زنان کناره‌گیری کنید در
حیضگاه و با آنان نزدیکی نکنید تا آنگاه که
(باقطع شدن خون حیض) پاک شوند، پس
هرگاه (باغسل کردن) پاک شدند؛ آنگاه با آنان
نزدیکی کنید، از آنجا که الله شما را دستور
داده است. همانا الله توبه کنندگان و پاکیزگان
را دوست می‌دارد. ﴿۲۲۲﴾

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ
شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّكْفَوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲۲۳)

زنانتان کشتزار شما هستند، پس هرگونه که
خواستید به کشتزار خود درآیید و برای خود
(توشه‌ای) از پیش بفرستید و از الله بترسید. و
بدانید که شما او را ملاقات خواهید کرد، و
مژده بده مؤمنان را. ﴿۲۲۳﴾

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ
تَبْرُوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۲۲۴)

و الله را دستاویز سوگندهای خود قرار ندهید،
برای اینکه نیکی کنید و تقوا پیشه سازید، و در
میان مردم آشتی دهید (قسم یاد نکنید) و الله
شنوای داناست. ﴿۲۲۴﴾

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ
وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ
قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^(۲۲۵)

الله شما را به سبب بیهوده‌گویی در
سوگندهایتان بازخواست نمی‌کند بلکه شما را
به آنچه دل‌هایتان قصد کرده است بازخواست
می‌کند، و الله آمرزنده بردبار است. ﴿۲۲۵﴾

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ
أَشْهُرٍ فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾^(۲۲۶)

برای کسانی که به ترک نزدیکی با همسرانشان
سوگند یاد می‌کنند، چهار ماه مهلت است و اگر
بازگشتند الله آمرزگار مهربان است. ﴿۲۲۶﴾

وَإِن عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ﴾^(۲۲۷)

و اگر تصمیم طلاق را گرفتند، پس همانا الله
شنوای داناست ﴿۲۲۷﴾

﴿۲۲۲﴾ و از تو درباره حیض می‌پرسند، بگو: آن اذیت و پلیدی و آسیب است. در سبب نزول این آیه روایت است که یهود هنگام قاعدگی زنان، نه با ایشان غذا می‌خوردند و نه با آنان در خانه مقاربت و نزدیکی می‌کردند. اصحاب از نبی کریم ﷺ در این مورد پرسیدند. پس الله تعالی آیهی ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾ را نازل فرمود. پیامبر ﷺ فرمود: «به جز مقاربت می‌توانید هر کاری که بخواهید انجام دهید»^۱.

حیض در اصطلاح شرع: خون فاسدی است که در هر ماه یک دوره از رحم زن خارج می‌شود. حداقل و حداکثر مدت حیض بیان نشده است و در بیان آن چیزی که بتوان به آن استدلال نمود، روایت نشده است. بنابراین اگر زن عادت معین و مشخص ماهیانه داشته باشد، به آن عمل می‌کند. چون ام سلمه رضی الله عنها گفته است که: او درباره زنی که خونریزی دارد (باصطلاح مستحاضه است) از پیامبر ﷺ استفتاء نموده است، ایشان فرموده‌اند: «و باندازه روزها و شبهائی که در یک ماه قاعده می‌شد، صبر می‌کند و نماز نمی‌خواند، سپس بعد از آن مدت، باید غسل کند و با پارچه‌ای شرمگاه خویش را، محکم ببندد و نمازهای خود را، بگذارد»^۲.

مسأله: علمای فقه در بیان مدت حیض اختلاف دارند: بعضی گفته‌اند: برای حداقل مدت آن حدی نیست. برخی دیگر گفته‌اند: حداقل مدت آن یک شبانه روز است. برخی دیگر گفته‌اند حداقل آن سه روز است. و اما درباره حد اکثر مدت حیض، بعضی گفته‌اند: ده روز، و بعضی دیگر گفته‌اند: ۱۵ روز است. و آنچه بر این مدت افزون شد، استحاضه می‌باشد، استحاضه، عبارت است از جریان خون مداوم از زن پس از روزهای عادت ماهانه و در غیر وقت آن- جریان همیشگی خون از شرمگاه زن-. برای معلومات در مورد احکام استحاضه به کتب فقه مراجعه گردد.

۱- صحیح مسلم (۳۰۲) و سنن ابوداود (۲۵۸، ۲۱۶۵) و سنن ترمذی (۲۹۷۷).

۲- سنن ابوداود (۲۷۴) و مسند احمد (۲۶۵۱۰) با تصحیح البانی در صحیح الجامع الصغیر (۵۰۷۶).

شریعت اسلامی مقاربت با زن در حالت حیض را حرام دانسته و مرتکب این عمل را نفرین نموده است، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَتَى حَائِضًا، أَوْ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا، أَوْ كَاهِنًا، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنزِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا»^۱.

«هر کسی با حائضی یا با زنی در غیر محل نسل (از مقعد) جماع کند یا نزد کاهنی برود، به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده کفر ورزیده است».

چون حیض پلیدی و آسیب است پس در مدت حیض از زنان کناره بگیرید، یعنی ترک مقاربت جنسی کنید، نه ترک همنشینی یا لمس کردن آنان، تا با قطع شدن خون حیض پاک شوند پس چون پاک شدند و به آب غسل کردند، با آنان نزدیکی نمایید.

نزدیکی با زن حایض بعد از قطع شدن حیض و غسل آن حلال است و در صورت عدم وجود آب، تیمم نیز جانشین آب می‌شود. از همانجا که الله به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش کنید و آن فرج زن است. یا معنی این است: از راه حلال با زنان درآمیازید، نه از راه زنا و حرام زیرا الله تعالی توبه‌کاران و پاک‌شوندگان را دوست می‌دارد، مراد از توبه‌کاران، توبه‌کاران از گناهان و پاک‌شوندگان از جنابت و پلیدی‌ها می‌باشند.

از فواید این آیه:

۱- پیایی سوال کردن صحابه رضی الله عنهم از پیامبر ﷺ دلالت بر حرص ایشان برای دانستن علم دارد.

۲- انسان نباید از سوال کردن درباره علم؛ خصوصاً مسایل مورد نیاز خود حیا کند.

۳- الله عزوجل احیانا جواب بعضی از سوال‌ها را که از پیامبر ﷺ می‌شد می‌داد.

۴- اثبات حکمت الهی در هر آن چیزی که وضع کرده است؛ البته برخی از حکمت‌ها برای انسان معلوم است و برخی دیگر معلوم نمی‌باشد؛ لیکن ما می‌دانیم که تمام احکام شرعی و تقدیری الله متعال مقرون به حکمت هستند.

۵- وجوب کناره‌گیری از همبستری (جماع) با همسر در مدت حیض، زیرا ضرر و زیان آن متوجه زن و مرد است پیامبر ﷺ می‌فرماید: «در مدت حیض بدون جماع هر نوع

۱- روایت ترمذی (۱۳۵) و ابو داود (۳۹۰۴) و ابن ماجه (۶۳۹). با تصحیح البانی در مشکاة المصابیح (۵۵۱).

استفاده می‌توانید (مانند بوسه و غیره)». ^۱ و بعد از آنکه مدت حیض تمام شد، شوهر حق همبستری با وی را ندارد تا آنکه زن غسل نماید.

۶- اثبات صفت محبت برای الله ﷻ، طوریکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾؛ و محبت صفت حقیقی و ثابت برای الله متعال بوده به گونه‌ای که شایسته ذات اوتعالی است بدون کیفیت و تمثیل.

۷- محبت از صفات فعلیه الله عزوجل است نه ذاتیه؛ زیرا معلق بر توبه است؛ و هر صفتی از صفات الله متعال که به اسباب آن متعلق باشد صفات فعلی می‌باشد.

۸- بیان فضیلت توبه و اینکه در هر وقت مطلوب است و یکی از اسباب محبت الله متعال به بنده‌اش می‌باشد.

۹- محبت الله متعال ویژه پاکیزه‌گان است.

۱۰- اسلوب زیبای قرآن در جمع کردن دو پاک‌ی: پاک‌ی معنوی یا باطنی (الله توبه‌کنندگان را دوست می‌دارد) و پاک‌ی حسی یا ظاهری (الله پاک شونده‌گان را دوست می‌دارد).

﴿۲۲۳﴾ زنان شما کشتزار نسل شما هستند، چنان‌که زمین زراعتی کشتزار گیاهان و حبوبات است، پس بر هر روشی و از هر جهتی که خواستید با آنان مقاربت کنید؛ از جهت پس، از جهت پیش، از جهت پهلو، به طور خوابانده بر پشت و به هر شیوه‌ای دیگر، به شرط آن که مقاربت و آمیزش در محل کشتزار؛ یعنی فرج زن باشد، برخلاف شیوه یهود که می‌گفتند: جماع از پس پشت، سبب تولد فرزند دوبین (احول) می‌شود و چنانکه بخاری و مسلم در بیان سبب نزول این آیه از جابر رضی الله عنه روایت کرده‌اند: یهود می‌گفت: اگر کسی با زن از عقب در محل تناسلی مقاربت انجام دهد فرزند کج چشم به دنیا می‌آید. پس آیه ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَلَىٰ شِئْتُمْ﴾ «زنان شما کشتزار شما هستند، پس هر گونه که بخواهید به کشتزار خود درآیید». در رد همین پندار

یهود نازل شد. و از اعمال صالحه برای خود پیش فرستید و بی گمان پاداش آن را نزد الله تعالی خواهید یافت.

از سنت های زفاف

از سنت های زفاف این است که داماد دستش را روی پیشانی همسرش قرار دهد و بسم الله بگوید و از الله طلب برکت کند چنانکه از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «هرگاه یکی از شما زنی را به ازدواج خود درآورد یا خادمی را خرید، دست بر پیشانی اش بگذارد و بسم الله بگوید و برای او از الله طلب برکت کند، و بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِهَا وَخَيْرِ مَا جَبَلْتَهَا عَلَيْهِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا جَبَلْتَهَا عَلَيْهِ»^۱.

یعنی: «ای پروردگار! خیر او و خیر آنچه در او آفریده‌ای را از تو می‌خواهم و به تو از شر او و شر آنچه در او آفریده‌ای پناه می‌برم».

سنت است که در هنگام آمیزش بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنَّبْنَا الشَّيْطَانَ، وَجَنَّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا» بسم الله الرحمن الرحيم. پروردگار! ما را از (شر) شیطان نگهدار، و اولادهایی که بما عطا می‌کنی از (شر) شیطان نگهدار)، پیامبر ﷺ فرمود: پس اگر در آن آمیزش بین آن دو فرزندی مقدر باشد، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند»^۲.

برای مرد حرام است که در غیر محل نسل با همسرش جماع کند؛ چون پیامبر ﷺ فرمود: «هر کسی با حائضی یا با زنی در غیر محل نسل جماع کند یا نزد کاهنی برود (و او را تصدیق نماید)، به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده کفر ورزیده است»^۳.
همچنان پیامبر ﷺ فرموده است: «مَلْعُونٌ مَنْ أَتَى امْرَأَتَهُ فِي دُبُرِهَا»^۴.
«ملعون است کسی که از عقب (مقعد) زن خود با او نزدیکی کند».
و فرموده است: «لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى رَجُلٍ جَامَعَ امْرَأَتَهُ فِي دُبُرِهَا»^۱.

۱- سنن ابن ماجه (۲۲۵۲) با تحسین البانی در صحیح الجامع (۳۴۱).

۲- متفق علیه.

۳- روایت ترمذی (۱۳۵) و ابو داود (۳۹۰۴) و ابن ماجه (۶۳۹). با تصحیح البانی در مشکاة المصابیح (۵۵۱).

۴- سنن ابو داود (۲۱۶۲) با تحسین البانی در صحیح ابو داود (۱۸۷۸).

«الله تعالی مردی را که از عقب با زنش آمیزش می کند نگاه نخواهد کرد».

این عمل زشت گناه بزرگی است که شخص فاعل را مشمول لعنت می کند، و او باید توبه کند و دیگر از انجام این عمل زشت خودداری نماید.

اما در مورد حکم کسی که در روز رمضان مرتکب این گناه بزرگ می شود:

اولاً خود جماع کردن (از راه فرج) در روز رمضان حرام است، و هرکس بوسیله جماع روزه خود را بشکند، باید کفاره سنگینی بدهد، و آن عبارتست از: آزاد کردن غلام، اگر توان آن را نداشت، روزه گرفتن دو ماه پی هم، اگر توان آن را نداشت، طعام دادن شصت مسکین است. و این عین کفاره ظهار است که در سوره المجادله آیه ۳-۴ ذکر شده است. و این کفاره کسی است که مرتکب جماع با همسر خود می شود، اما بدون شک نزدیکی از مقعد که گناه آن در روزهای عادی و غیر رمضان هم بزرگ است، در ماه رمضان حرمت آن بیشتر خواهد شد.

و شک و تردیدی وجود ندارد روزه چنین کسی - که در روز رمضان از راه پشت با همسرش نزدیکی می کند - باطل است، و هرگاه در طول روز از این طریق روزه اش را خورد، بر او لازم است تا انتهای روز یعنی تا اذان مغرب از خوردن و نوشیدن امساک و پرهیز کند، و علاوه بر آن بر طبق رأی جمهور علمای مذاهب، او - بخاطر نزدیکی از پشت چه انزال کند و یا نکند - باید هم آنروز را قضاء کند و هم آنکه باید کفاره آن را هم بدهد، که عبارت از کفاره جماع در ماه رمضان است، طوری که قبلاً بیان شد.

بر زن و مرد شایسته است که هدفشان از ازدواج پاکدامنی باشد تا خود را از آنچه الله تعالی حرام فرموده محافظت کنند، در این صورت، آمیزش صدقه برایشان نوشته می شود؛ به دلیل حدیث ابوذر رضی الله عنه «گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند، ای رسول الله! ثروتمندان اجر و پاداش فراوانی دریافت می کنند؛ چرا که آنان مانند ما نماز می خوانند، روزه می گیرند، و (اضافه بر آن) از اموال اضافیشان صدقه می دهند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا الله تعالی چیزی را برای شما قرار نداده که با آن صدقه بدهید؟ هر سبحان

الله، الله أكبر، لا إله إلا الله و الحمد لله که می‌گویید برای شما صدقه محسوب می‌شود، امر به معروف و نهی از منکر صدقه است، و در نزدیکی با همسراتان صدقه هست، گفتند: ای رسول الله! یکی از ما شهوتش را برآورده می‌کند برایش اجر و پاداش هم هست؟ فرمود: مگر ندانسته که اگر آن را از راه حرام برآورده کند، گناهکار می‌شود؟ پس به همین ترتیب اگر در راه حلال آن را برآورده کند، اجر و پاداش دریافت می‌نماید»^۱.

و از الله بترسید در این که مرتکب چیزی از محرمات وی گردید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. این تأکیدی بر هشدار و بیم‌دهی آنان است.

از فواید این آیه:

۱- زنان نقش کشتزار را برای مردان دارند.

۲- مرد در کشتزار خود آزاد است خواه در آن کشت کرد خواه نکرد. لیکن باید حسن معاشرت با همسر خود داشته باشد؛ به دلیل این فرموده الله متعال: ﴿وَعَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۱۹] «و با آنها بطورشایسته رفتار کنید».

۳- برای مسلمان شایسته است برای ازدیاد امت محمدی بکوشد. چنانکه در حدیث شریف آمده: «با زنان محبت‌گر و بچه‌زا ازدواج کنید؛ چون من در میان امت‌ها به کثرت شما افتخار می‌کنم»^۲. بدون شک افزایش جمعیت و تکثیر نسل مسلمان با هدف حفظ قدرت و قوت مسلمانان برای دفاع از خود در برابر دشمنان و گسترش فرهنگ اسلام امر مطلوب است. اما تحدید نسل یکی از دسائس دشمنان اسلام است که می‌خواهند نسل مسلمانان را به تقلیل بکشانند. نظریه پردازان غربی جمعیت را عامل مهمی در تعیین موازات سیاسی و فرهنگی دانسته و از افزایش جمعیت مسلمانان به عنوان تهدید یاد می‌کنند و برای نابودی اسلام از طریق تضعیف جمعیت نقشه‌ها کشیده‌اند.

۴- برخورد نیکو با اهل بر مبنای آنچه که الله متعال تشریح نموده است واجب

می‌باشد.

۱- صحیح مسلم (۱۰۰۶).

۲- سنن ابوداود (۲۰۳۵).

۵- اثبات زنده شدن پس از مرگ به دلیل این فرموده متعال: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنكُمْ مَلَقُوهُ﴾. «و بدانید که حتما شما الله را ملاقات می کنید».

۶- اثبات دیدن و نگاه کردن به الله متعال در بهشت.

۷- تهدید انسان‌ها از مخالفت کردن با دساتیر الهی؛ زیرا پس از آن که به تقوا امر کرد؛ فرمود: «و بدانید که شما او را ملاقات خواهید کرد».

۸- مؤمنان در این ملاقات از نجات یافتگانند، طوریکه فرمود: «به مؤمنان بشارت ده». و این بشارت برای مؤمنان مطلق و بدون قید و شرط آمده است. همچنان بشارت برای مؤمنان در دنیا و آخرت می باشد طوریکه الله متعال در آیه دیگری می فرماید: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [یونس: ۶۴] «برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است».

۹- آگاهی کافران از محرومیت این ملاقات چون کسی که مؤمن نباشد این بشارت برایش نیست.

۱۰- فضیلت ایمان؛ زیرا الله متعال بشارت را بر ایمان معلق نموده است.

﴿۲۲۴﴾ هرگاه بر قطع صله رحم با نزدیکان خویش، سوگند خوردید، یا بر این امر سوگند خوردید که صدقه و خیرات نداده و کارهای نیک را انجام ندهید، پس سوگند به الله تعالی را مانعی برای انجام نیکوکاریتان قرار ندهید، بلکه از سوگند خود کفاره داده و آن کار نیک را انجام دهید.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «مَنْ حَلَفَ عَلَىٰ يَمِينٍ فَرَأَىٰ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَلْيَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَلْيُكْفِرْ عَنْ يَمِينِهِ».

«هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن دید، باید آن کاری را که بهتر است انجام داده و باید از سوگند خود کفاره دهد».

و در موضع دیگر می فرماید: «إِنِّي وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لَا أَحْلِفُ عَلَىٰ يَمِينٍ، فَأَرَىٰ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ، وَتَحَلَّلْتُهَا».

«البته قسم به الله، من - ان شاء الله- هر سوگندی که یاد کنم و خلاف آن را بهتر بدانم، آن را انجام می‌دهم و کفاره قسم را ادا می‌کنم».

و الله شنواست و سخنان شما را می‌شنود و به همه احوال شما داناست.

«السمیع» اسمی از اسمای الله تعالی است که در بسیاری از آیات، صفت سمع (شنیدن) و بصر (دیدن) را در کنار هم ذکر می‌نماید؛ پس هر کدام از صفات شنیدن و دیدن، تمام متعلقات ظاهری و باطنی خود را احاطه دارد. سمیع (شنوا)، کسی است که شنوایی او، همه شنیدنی‌ها را در بر دارد. از این رو الله تعالی، تمام صداهای آهسته و بلندی را که در جهان بالا و پایین وجود دارد، می‌شنود؛ طوری که گویا همه، یک صدا هستند و صداهای زیاد، برای او تشویش ایجاد نمی‌کند و همه گوش‌ها را می‌داند و صداهای نزدیک و دور و آهسته و بلند، برای او یکسان است.

شنیدن الله تعالی، بر دو نوع است

یکی اینکه همه صداهای آشکار و پنهان و بلند و آهسته را می‌شنود و کاملاً به آن احاطه دارد.

دوم: دعا و خواسته دعاکنندگان و عبادت کنندگان را می‌شنود و دعایشان را می‌پذیرد و به آنها پاداش می‌دهد. چنانکه الله متعال، می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾^(۳۹) [ابراهیم: ۳۹] یعنی: «همانا بی‌گمان پروردگار من، شنونده‌ی دعاست»؛ (یعنی اجابت می‌کند).. و گفته نمازگزار (را می‌شنود) که می‌گوید: «سمع الله لمن حمده» یعنی: «الله، خواسته هر ستایشگری را می‌پذیرد».

از فواید این آیه:

۱- انسان از سوگندی که مانع تقوا و عمل نیک و اصلاح می‌شود منع شده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هرگاه سوگند خوردی و دیدی که غیر از آن بهتر است، سوگند خود را بشکن و کفاره آن را بده و همان کاری را که بهتر است انجام بده»^۲.

۱- صحیح بخاری (۳۱۳۳).

۲- متفق علیه.

۲- تشویق بر طاعت، بندگی، پرهیزکاری و اصلاح بین مردم، و دوری از هر آن امری که باعث تشنج و تفرقه می‌شود. در روایات متعددی تصریح شده است که سخن چین و کسی که برای بر هم زدن وحدت مردم قدم بر می‌دارد و عامل تفرقه و جدایی بین مسلمین می‌شود اهل بهشت نیست. پیامبر ﷺ فرموده است: «سخن چین وارد بهشت نمی‌شود»^۱.

۳- اثبات دو اسم از اسم‌های پروردگار؛ (السمیع) شنوا و (العلیم) دانا؛ و آنچه از صفت، حکم و اثر را که این دو نام در بر دارند.

﴿۲۲۵﴾ الله تعالی شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی‌کند. سوگند لغو سوگندی است که شخص در اثنای سخن گفتن خویش، از روی عادت و بی‌اختیار - نه به قصد سوگند خوردن - بر زبان می‌آورد، همچنان در شوخی‌ها و مزاح‌ها... چون گفتن: آری والله! نه والله! که چنین سوگندی لغو و بیهوده است، یعنی: نه گناهی بر آن مترتب است، نه حکم سوگندشکنی و نه کفاره‌ای؛ زیرا این در حقیقت سوگند نیست. و لیکن شما را به آنچه که دل‌های شما قصد کرده است، مؤاخذه می‌کند و الله تعالی آمرزنده است، و سوگند لغو را می‌آمرزد، چون شما را بر آنچه که بدون قصد بر زبان می‌آورید، مؤاخذه نمی‌کند و از آنجا که برای شما در سوگندهای قصدی و عمدی نیز - با پرداخت کفاره - راهی به سوی حانث شدن (سوگندشکستن) قرارداده است. و الله تعالی بردبار است و به مجازات شما شتاب نمی‌کند.

«الغفور و الغفار» دو اسمی از اسم‌های الله تعالی است، او تعالی همواره به عفو، آمرزش و گذشت از بندگانش موصوف بوده است؛ همه، به آمرزش و عفو او نیازمندند و همگان، نیازمند رحمت و کرم او می‌باشند. الله تعالی به هر کس که اسباب مغفرت و آمرزش را فراهم نماید، وعده داده است که او را می‌آمرزد: ﴿وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَاْمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ أُنْتَدَىٰ﴾ [طه: ۸۲] یعنی: «و البته من برای کسی را که توبه کند و برگردد و ایمان بیاورد و کارهای شایسته انجام دهد و سپس راهیاب شود، آمرزنده هستم».

الله تعالی توبه بندگان را می‌پذیرد و از بدی‌ها گذشت می‌نماید و دوست دارد که بندگان، در فراهم نمودن عواملی بکوشند که بوسیله آن می‌توانند عفو و آمرزش الله را به دست بیاورند؛ عواملی از قبیل تلاش برای تحصیل رضامندی اوتعالی و نیکی به بندگان. این، از کمال عفو الهی است که بنده هر چقدر گناه کند و سپس توبه نماید و به سوی الله بازگردد، الله، همه گناهان بزرگ و کوچک او را می‌آمرزد. همچنین الله تعالی چنین مقرر داشته که پس از اسلام آوردن، گناهان قبل از اسلام را از بین ببرد و عفو نماید. همین طور گناهایی که قبل از توبه نمودن انجام شده‌اند، با توبه کردن معاف می‌شوند.

و در حدیث قدسی الله تعالی می‌فرماید: «وَمَنْ لَقِيَني بِقُرَابِ الْأَرْضِ حَطِيئَةً لَا يُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَقِيتهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً»^۱.

(و کسی که به پُری زمین گناه کرده باشد و با من روبرو شود در حالی که با من چیزی را شریک نیاورده باشد، به مانند آن (پُری زمین) با آمرزش و مغفرت او را ملاقات خواهم کرد).

همچنین الله تعالی، می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ﴾ [النجم: ۳۲] یعنی: «همانا پروردگار تو، دارای آمرزش گسترده و فراخ است».

الله تعالی، اسباب دستیابی به آمرزش الهی را با توبه، استغفار، ایمان و عمل صالح، نیکی به بندگان، عفو و گذشت از آنها و داشتن گمان نیک به الله و دیگر چیزهایی که انسان را به آمرزش الله نزدیک می‌نماید، میسر و فراهم نموده است.

از فواید این آیه:

۱- ملامت نشدن بنده در سخنی که قصدی نباشد؛ بطور مثال اگر لفظ طلاق بر زبان انسان جاری شود در حالی که نیت و قصد او طلاق نبوده همسرش طلاق نمی‌شود.

۲- مدار اعمال بر آن چیزی است که در قلب‌ها می‌باشد.

۳- چنانکه اعضای انسان کسب و عمل دارد، دل‌ها نیز کسب و عمل دارند. اما آنچه در دل می‌گذرد بدون اینکه آن را تأیید کند و به آن مطمئن گردد مواخذه نمی‌شود. و در حدیث شریف آمده است: «الله وسوسه‌هایی را که در دل امت من خطور می‌نمایند،

معاف فرموده است تا زمانی که بر مقتضای آن عمل نکرده و یا درباره آن سخن بر زبان نیاورده باشند^۱.

۴- اثبات این دو اسم برای الله متعال؛ «الغفور» بسیار آمرزنده، و «الحلیم» بردبار. و آنچه از صفات و احکام را که در بر دارد.

۵- اشاره ای است به مغفرت، بخشش و بردباری الله متعال که در سوگندهای بیهوده و بدون قصد مواخذه نمی کند.

۶- نباید از رحمت الله نا امید شویم؛ زیرا او تعالی بسیار آمرزنده است؛ و نباید از گرفت الله در امان باشیم؛ زیرا او تعالی حلیم و بردبار است؛ پس بنده باید با امید و خوف به سوی الله متعال سیر نماید.

﴿۲۲۶﴾ ایلاء: سوگند خوردن مرد به عدم هم بستری با زن خویش به مدت چهار ماه یا بیشتر از آن است، اما اگر به کمتر از این مدت سوگند خورد، باید انتظار بکشد که آن مدت بگذرد، سپس با زنش مقاربت نماید، ولی در صورت سوگند خوردن به چهار ماه یا بیشتر از آن، حکم شرع چهار ماه انتظار کشیدن است یعنی: مرد باید چهار ماه انتظار بکشد و در سوگند آن، چیز دیگری بر وی نیست، ولی بعد از گذشت چهار ماه، مرد، دیگر نمی تواند به قصد زیان زدن و آزار زن، او را همچنان بلا تکلیف به حال خود رها کند، بلکه اگر زن مطالبه حق خود را از مرد کرد، قاضی مرد را مخیر می گرداند که یا به زن خویش رجوع کند و یا او را طلاق دهد، پس اگر به وی رجوع نکرد و از دادن طلاق هم ابا ورزید، قاضی برای رفع ضرر از زن، با درخواست وی صیغه طلاق را جاری می کند اما اگر از سوگند یاد شده و به سوی استمرار رابطه زوجیت و نکاح باز آمدند، البته الله تعالی بر بندگان گنهکار خویش آمرزنده مهربان است. رجوع کردن مرد به زن، هم بستری با وی است؛ برای کسی که عذری نداشته باشد.

﴿۲۲۷﴾ اما اگر آن مردان ایلاء کننده تصمیم گرفتند که به زنان ایلاء کرده خویش باز نگردند، در حقیقت الله تعالی شنوای دانا است که گفتار آنها را می شنود و عزمشان را می داند، پس در برابر آن، جزای مناسب حالشان به آنان می دهد.

مردان ایلاء کننده بعد از گذشت چهار ماه، فقط دو انتخاب در پیش دارند؛ یا رجوع کردن به زنان ایلاء شده، یا طلاق دادن آنها و راه سومی در پیش نیست. یعنی نمی‌توانند بر مدت ایلاء بیفزایند. اگر مرد از دادن طلاق ابا ورزید پس قاضی به خاطر دفع ضرر و زیان از زن، مرد را وادار به دادن طلاق می‌کند، و کفاره‌ای بر مرد نیست زیرا سوگند خود را نشکسته و حانث نشده است.

اگر کسی قسم بخورد که به مدت کمتر از چهار ماه با همسرش نزدیکی نکند بهتر آن است که کفاره سوگندش را بدهد و با او نزدیکی کند، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَلْيَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَلْيُكْفِّرْ عَنْ يَمِينِهِ»^۱. «هر کس بر انجام دادن کاری قسم بخورد، سپس ببیند که انجام دادن غیر آن بهتر است، در اینصورت باید کاری را که خیر بیشتری دارد انجام داده و به خاطر سوگندش کفاره دهد».

اگر نخواست کفاره دهد لازم است صبر کند تا مدتی را که معین کرده سپری شود چون: پیامبر ﷺ سوگند یاد کرد که (یک ماه) با زنانش نزدیکی نکند، و در حالیکه پاهایش آسیب دیده بود در یکی از غرفه‌هایش بیست و نه روز باقی ماند سپس نزد زنانش رفت، گفتند: ای رسول الله شما سوگند یک ماه خوردید؟ فرمود: ماه بیست و نه روز است^۲. اما اگر سوگند خورد که تا ابد یا مدتی بیشتر از چهار ماه بازنش همبستر نشود چنانچه کفاره دهد و با او همبستر شود چه بهتر، در غیر این صورت تا سپری شدن چهار ماه به او فرصت داده می‌شود، سپس همسرش از او تقاضای همبستری یا طلاق کند.

از فواید دو آیه‌ی فوق:

- ۱- از این دو آیه حکم ایلاء ثابت می‌شود. سوگند شوهر بر ترک آمیزش با همسرش را ایلاء می‌گویند و الله تعالی برای چنین شخصی چهار ماه را تعیین نموده که انتظار بکشد.
- ۲- ایلاء تنها با همسر صورت می‌گیرد نا با کنیز.
- ۳- برای شوهر مدت چهار ماه مهلت داده می‌شود.

۱- صحیح مسلم (۱۶۵۰) و ابن ماجه (۲۱۰۸) مسند احمد (۶۹۰۷).

۲- صحیح بخاری (۱۹۱۱).

- ۴- حکمت و رحمت الهی در مراعات کردن حقوق همسر آشکار می‌شود؛ و چنانکه حق همسر در نظر گرفته شده به مصلحت شوهر نیز عنایت شده است، زیرا وی را از ظلم و تعدی باز می‌دارد تا حق همسر را پایمال نکند و در زمره ظالمان قرار نگیرد.
- ۵- پس از گذشت چهار ماه، زن حق دارد از شوهرش مطالبه کند که یا با او آمیزش کند یا او را طلاق دهد. و اختیار طلاق در دست شوهر است.
- ۶- ایلا می‌تواند با زنی که هنوز همبستری با او صورت نگرفته باشد صورت گیرد.
- ۷- برگشت انسان از حالت معصیت و گناه سبب مغفرت است.
- ۸- الله سبحانه و تعالی طلاق را دوست ندارد.
- ۹- به مجرد پایان یافتن مدت ایلاء طلاق واقع نمی‌گردد.
- ۱۰- اثبات چهار اسم از اسمای الله متعال؛ «الغفور»، و «الرحیم»، و «السمیع»، و «العلیم» و آنچه از صفات و احکامی را که در بر دارند.
- ۱۱- بازگشت شوهر به همسرش به نزد الله متعال دوست داشتنی‌تر از طلاق است.

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٨﴾

و زنان طلاق داده شده باید به مدت سه حیض انتظار بکشند (عده بنشینند)، و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارند؛ برایشان جایز نیست آنچه را الله در رحم‌هایشان آفریده، پنهان کنند، و شوهرانشان اگر قصد اصلاح دارند به بازگرداندنشان در این مدت سزاوارترند، و برای زنان حقی است (که مردان باید ادا کنند) همچنان که مردان بر زنان حقی دارند که باید بگونه شایسته ادا نمایند، و مردان بر زنان درجه‌ای برتری دارند، و الله غالب باحکمت

است. ﴿٢٢٨﴾

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ ۗ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا ۗ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٢٩﴾

طلاق (رجعی) دوبار است، پس از آن یا به خوبی نگاه داشتن، یا به نیکی رها کردن. و برای شما حلال نیست که از آنچه بدیشان داده‌اید چیزی را باز پس گیرید، مگر اینکه (دو طرف) بترسند که نتوانند حدود الله (مرزهای الهی) را برپا دارند، پس اگر ترسیدید که (آن دو) نتوانند حدود الله را برپا دارند، پس گناهی بر آنها نیست که زن (در برابر طلاق گرفتن خود) فدیهِ و عوضی بپردازد، این حدود الله است، پس، از آن تجاوز نکنید و هر کسی از حدود الله تجاوز کند پس ایشان ستمکاران‌اند. ﴿٢٢٩﴾

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ ۗ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ۗ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢٣٠﴾

پس اگر (بار سوم) آن را طلاق داد، آنگاه این زن برای او حلال نیست مگر اینکه با شوهری دیگر ازدواج کند، پس اگر (شوهر دوم) او را طلاق داد، گناهی بر آنها نیست که دوباره (با نکاح جدید) به یکدیگر باز گردند، البته در صورتی که مطمئن باشند اینکه حدود الله را رعایت خواهند کرد. و اینها حدود الله است که الله آن را برای مردمی که می‌دانند بیان می‌کند. ﴿٢٣٠﴾

﴿۲۲۸﴾ ابو داود و ابن ابوحاتم از اسماء دختر یزید بن سکن انصاری روایت کرده‌اند: در زمان رسول الله ﷺ پیش از بیان حکم عده طلاق، شوهرم مرا طلاق داد. سپس الله حکیم عده طلاق ﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ را نازل فرمود.^۱ تربص: انتظار را گویند، قرء: در سخن عرب هم بر «طهر» یعنی بر مدت پاکی زن از عادت ماهیانه اطلاق می‌شود و هم بر «حیض» و این از الفاظ اضداد است. اصل قرء به معنی اجتماع است، پس طهر که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در مدت پاکی زن از عادت ماهیانه، در کل بدنش جمع شده است و حیض که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در رحم وی جمع می‌گردد. لذا مدت سه حیض یا سه طهر - بنا بر اختلاف فقها - عده زن مطلقه است.

حکمت در مشروعیت عده؛ شناخت پاکی رحم زن از نطفه مرد برای جلوگیری از به هم آمیختگی در نسب‌ها است. و برای زن‌ها روا نیست آنچه از حیض یا حمل را که الله در رحم‌هایشان آفریده پنهان دارند، اگر به الله تعالی و روز آخرت ایمان دارند. این هشدار سختی است به زنانی که حمل موجود در رحم خود را پنهان می‌دارند تا زمینه ازدواج پیش‌هنگام جدیدی را برای خود مساعد گردانند، یا حیض را پنهان می‌دارند تا بر زمان استمرار نفقه شوهر بر خود در مدت عده‌شان بیفزایند. پس کسی که حمل یا حیض را بپوشاند؛ مستحق اسم ایمان نیست.

و شوهرانشان در رجوع کردن به زانشان در طلاق رجعی اگر قصد اصلاح را دارند نه قصد ضرررسانیدن به آنان را، در مدت انتظار یا عده، سزاوارتر به بازگرداندن آنها هستند. اما اگر مدت عده گذشت، زن سزاوارتر به تصمیم‌گیری درباره خود است.

زنان، هم‌چنانکه وظائفی در قبال شوهر دارند از حقوقی نیز برخوردار هستند؛ به همین جهت اجرای عدالت شده است. و قانون عدالت در حق زن به مانند مردان رعایت شده ولی آیا لازم است در کلیه وظایف و به دنبالش کلیه حقوق صد در صد مساوی باشند؟ با در نظر گرفتن اختلاف دامنه‌داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد پاسخ این سؤال روشن می‌شود. زن چون وظیفه حساس مادری و پرورش نسل‌های

۱- سنن ابو داود (۲۲۸۱) با تحسین البانی در صحیح ابو داود (۱۹۷۳).

برومند اجتماع به عهده اوست از عواطف و احساسات بیشتری برخوردار است و همین برتری در احساسات سبب می‌شود که اگر بخواهیم عدالت را اجرا کرده باشیم باید بخشی از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به نیروی فکر دارد و از هر گونه احساسات و تأثیر عاطفه باید خالی باشد مانند حکومت، قضاوت، سرپرستی کانون خانواده به عهده مرد قرار گیرد و مرد در این مرتبه مرحله عالی‌تر را داشته باشد و البته این مانع از آن نخواهد بود که عده‌ای از زنان در پرتو دانش و تقوا در مرحله‌ای عالی‌تر از بسیاری از مردان قرار گیرند. اگر این برنامه اجرا نشد یعنی خواستیم در کلیه حقوق و شئون یکسان حکم کنیم نه تنها به قانون کلی (الرجال قوامون علی النساء) عمل نکرده‌ایم بلکه به همین قانون و (لهن مثل الذي علیهن) که عبارت از عدالت است نیز عمل نشده زیرا لازمه اینکه هر کس باید به حق خود برسد این است که هر یک از زن و مرد طبق استعداد و نیروها و غرائز و ساختمان ویژه خود وظیفه خویش را انجام دهند؛ در کارهایی که از زن ساخته نیست مرد به حمایت او برخیزد و در کارهایی که از مرد ساخته نیست زن به او کمک کند.

همچنان مردان باید با زنان خویش به حسن معاشرت رفتار نموده و به آنها زیان نرسانند و زنان نیز متقابلاً همین‌طور؛ بنابراین، ازدواج در اسلام پیمان‌بردگی و تملیک نیست، بلکه عقدی است که بر اساس مصالح کلی، حقوق مشترک و متساوی را در میان زن و شوهر پدید می‌آورد، لیکن برای مردان بر زنان درجه‌ای برتری هست، چون مرد این درجه را به سبب متکفل بودن امور نفقه و تأمین مصارف خانواده، اهل جهاد بودن و داشتن تدبیر، به دست آورده است. پس بر زن است که از اوامر مرد و خواسته‌های وی در آنچه که متعلق به شئون خانه و خانواده و حتی در امور مخصوص به خود وی است - مادامی که اوامرش معصیت الله تعالی را دربر نداشته باشد - اطاعت کند، لذا این درجه برتری مرد، درجه قوامت و ولایت وی بر اداره امور خانواده است و الله در ملک خویش غالب و در آنچه که برای خلقش مشروع ساخته حکیم است.

این آیه دلیل بر آن است که اگر زن از به پایان رسیدن عده خویش با سپری شدن حیض‌های سه‌گانه در محدوده زمانی ممکن خبر می‌دهد، خبر وی مورد تصدیق قرار می‌گیرد زیرا این امر از امور مخصوص به اوست که دیگران از آن آگاهی ندارند.

از فواید این آیه:

۱- زنانی که شوهرانشان آنها را طلاق دادند سه حیض انتظار بکشند. در اینجا جمله خبری است ولی به معنای امر.

۲- امانتداری که کسی جز الله عزوجل به امانتش آگاه نیست، شایسته است از مجازات روز آخرت، در صورت انجام ندادن وظیفه اش، هشدار داده شود.

۳- هر یک از شوهر و همسر بر یکدیگر حقوق و واجباتی دارند که باید آن را ادا نمایند.

۴- اثبات این دو اسم از اسم‌های الله متعال: «العزیز» با عزت و شکوه، و «الحکیم» بسیار با حکمت.

﴿۲۲۹﴾ طلاقى که در آن شوهران، حق رجوع به زنان خود را دارند، دو طلاق است و بعد از طلاق سوم دیگر رجعتی در کار نیست. یا مراد از (مرتان) این است که: دو طلاق نباید به یکبار صادر شود زیرا جمع کردن دو، یا سه طلاق در یک بار حرام است، چنان‌که از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که او در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله همسرش را که در دوران قاعدگی بسر می‌برد، طلاق داد. عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره پرسید. ایشان صلی الله علیه و آله فرمود: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع کند و او را نگه دارد تا پاک گردد و دوباره، دچار قاعدگی شود و سپس پاک گردد. بعد از آن، اگر خواست، می‌تواند او را نگه دارد. وگرنه، قبل از اینکه با او همبستر شود، طلاقش دهد. این، همان عده‌ای است که الله تعالی، دستور داده است تا زنان در آن طلاق داده شوند»^۱.

اما اگر طلاق‌دهنده برخلاف سنت، هر سه طلاق را در یک لفظ جمع کرد، علما در حکم آن اختلاف نظر دارند: جمهور علما - از آن جمله ائمه مذاهب اربعه - بر آنند که با آن سه طلاق واقع می‌شود، اما همراه با کراهت - در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها - و کراهت، به سبب مخالفت آن با سنت است. و در نزد ابن تیمیه و ابن قیم رحمهما الله فقط یک طلاق بر آن واقع می‌شود نه بیشتر.

پس از هر یک از این دو طلاق، یا باید با رجعت به وی او را به نیکی نگاه داشت، یا به نیکی رها کرد، به طوری که تا پایان عده به زن رجوع نکرده و او را با رفتار نیک و پرداخت متعه و حقوقش، به خانه کسانش فرستاد.

و برای شوهران روا نیست که از آنچه از مهر و یا چیز دیگری که به همسرانشان داده‌اند بازستانند بر وجه زیان رساندن به آنان. مگر آن که طرفین در به پاداشتن حدود الله بیمناک باشند یعنی: نگران این باشند که نمی‌توانند - به هر دلیلی که باشد - زندگی مشترک خویش را با حسن معاشرت ادامه دهند و زن مخصوصاً نگران آن باشد که نمی‌تواند از مرد اطاعت کند، پس اگر بیمناک شدید شما ای حکام جامعه اسلامی، یا ای میانجی کنندگانی که برای اصلاح میان زن و شوهر تلاش می‌کنید که آن دو، احکام الله را با حسن معاشرت و همزیستی پسندیده برپا نمی‌دارند، در این صورت گناهی بر آنان نیست که زن برای آزادکردن خود و برای راضی نمودن شوهر، مالی به او داده و در عوض از او طلاق بگیرد. و این همان خلع است که اگر شوهر در صدد پس گرفتن آنچه به زن از مهر داده است و در صدد آزار رساندن به زن از این طریق نبود، جایز می‌باشد. چنانکه برای زن روا نیست که بدون هیچگونه سبب شرعی از شوهرش طلاق بخواهد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ سَأَلَتْ زَوْجَهَا الطَّلَاقَ فِي غَيْرِ مَا بَأْسٍ، فَحَرَامٌ عَلَيْهَا رَائِحَةُ الْجَنَّةِ»^۱.

«هر زنی که بدون وجود مشکلی از شوهرش طلاق خویش را خواست، بوی بهشت بر وی حرام است». این احکام مربوط به نکاح و جدایی زن و شوهر، حدود الهی است که شما مأمور به اطاعت و اجرای آن هستید پس از آن تجاوز و سرپیچی نکنید و هرکس که از حدود احکام الهی تجاوز کند، البته وی از زمره ستمکاران خواهد بود، زیرا ظلم نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است.

۱- سنن ابن ماجه (۲۰۵۵) و سنن ابو داود (۲۲۲۶) و سنن ترمذی (۱۱۸۷) و مسند احمد (۲۲۳۷۹) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۲۷۰۶).

از فواید این آیه:

۱- بیان رحمت و عطوفت الله متعال به بندگان، آنگاه که طلاق را به سه بار منحصر کرد و پس از آن مرد نمی‌تواند به همسرش رجوع کند تا آنکه زن با مرد دیگر ازدواج کند. زیرا در زمان جاهلیت، مرد همسر خود را چندین بار طلاق می‌داد و زن بیچاره در عذاب قرار داشته و معلق می‌ماند. پس شوهر نباید طلاق را وسیله انتقام از همسر خود قرار دهد؛ ﴿فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾. «سپس نگاه‌داشتن به نیکی یا رها کردن به نیکی».

۲- زن در دائره شریعت، می‌تواند بدون اجازه شوهر در مال خود تصرف کند.

۳- الله متعال هر طوری که بخواهد بین بندگان حکم می‌کند.

۴- زمامدار و قانون‌گذار تنها الله متعال است؛ طوریکه می‌فرماید: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا﴾؛ «این حدود الهی است از آنها تجاوز نکنید»، و اگر قانونگذار غیر الله می‌بود در آن صورت هر انسانی می‌توانست برای خودش قانون و شریعتی تصویب و وضع کند.

۵- در خلع رضایت زن حتمی است؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿فِيمَا أَفْتَدَتْ بِهِ﴾ «در آنچه زن به عنوان فدیة پرداخت می‌کند»، پس وقتی زن فدیة و عوض می‌پردازد باید رضایت داشته باشد.

۶- تجاوز از حدود الهی حرام است؛ طوریکه فرمود: «و هر کس از حدود الله تجاوز کند، پس اینانند که ستمگرند». و ظلم به هر شیوه‌ای که باشد حرام است، همچنین تجاوز از حدود الهی ظلم بزرگی است.

﴿۲۳۰﴾ سپس الله تعالی حکم طلاق سوم را که رابطه زن با مرد بعد از آن به متارکه کامل و جدایی بزرگ می‌انجامد، بیان نموده می‌فرماید: و اگر شوهر بعد از دو طلاق سابق، برای بار سوم او را طلاق داد، پس از آن، دیگر برای او حلال نیست تا این که زن با شوهری غیر از او ازدواج کند، و آن شوهر دیگر با او جماع (مقاربت) نموده، سپس یا او را به طور طبیعی طلاق دهد، یا وفات کند. ولی اگر شوهر دوم از ازدواج خود با آن زن، قصد حلال ساختن او را برای شوهر اولش داشت، این کار حرام است، به دلیل دلایلی که

در نکوهش نکاح حلال‌کننده و مذمت فاعل آن وارد شده و شرع، هم حلال‌کننده و هم هر کس دیگری که او را برای برداشتن مانع شرعی از پیش پای شوهر اول به این کار فرا خوانده است، لعنت کرده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَعْنَةُ اللَّهِ الْمُحَلَّلِ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ».^۱

«الله لعنت کرده است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است».

عمر فاروق رضی الله عنه فرموده است: «هر محلل و فردی که برای او محلل گرفته‌اند را پیش من بیاورند، هر دو را رجم خواهم کرد».^۲

پس اگر شوهر دوم وی را طلاق داد و با فسخ نکاح از زن جدا شد، و زن و شوهر اول پنداشتند که حدود الله را یعنی حقوق متقابل زناشویی‌ای را که بر ذمه یک‌دیگر دارند برپا می‌دارند، گناهی بر شوهر اول و زن سابقش نیست که به یک‌دیگر بازگردند و عقد ازدواج جدیدی با یک‌دیگر منعقد کنند، که این عقد ازدواج جدید صحیح بوده و مرد را یک‌بار دیگر مالک سه طلاق جدید می‌گرداند.

بنابراین وقتی که زنی، سه طلاقه شده است زمانی برای شوهر اول حلال است، که او را مجدداً به عقد نکاح خود درآورد، که شروط زیر تحقق پذیرد:

- ۱- باید ازدواج دوم از نظر شرعی ازدواج صحیح باشد.
- ۲- این ازدواج دوم باید با رغبت صورت گرفته باشد.
- ۳- پس از عقد باید عمل جماع بصورت حقیقی و کامل صورت گرفته باشد.
- ۴- بعد شوهر دوم برابر قوانین فقهی آن را طلاق دهد و عده طلاق را نیز بگذراند.

پس با توجه به آیه و حدیث و اثر فوق، ازدواجی که به نیت طلاق کردن برای یک شب و یا چند شب باشد، صحیح نبوده باطل است و حکم عقود فاسد را دارد. پس محلل با این نکاح محصن نمی‌شود، چون زنا است و زن پس از طلاق وی برای شوهر قبلی مباح نخواهد شد. زیرا لعن و نفرین در مورد انجام عملی صورت می‌گیرد، که آن عمل از نظر

۱- سنن ابو داود (۲۰۷۶) و سنن ابن ماجه (۱۹۳۶) و سنن بیهقی (۱۴۱۸۶) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۵۱۰۱).

۲- مصنف ابن ابی شیبہ (۱۷۰۸۰) و سنن بیهقی (۱۴۱۹۱) مصنف عبدالرزاق (۱۰۷۷۷).

شریعت جایز نباشد. بنابراین با این ازدواج، زن برای شوهر اولی حلال نمی‌گردد. حتی اگر در هنگام اجرای صیغه عقد، سخنی از تحلیل نباشد و آن را شرط نکنند بازهم درست نیست چون نیت و قصد معتبر است و مادامی که چنین قصدی در بین بوده باشد، صحیح نیست.

ابن تیمیه رحمته الله علیه فرمود: «دین الله پاک‌تر و برتر از آن است که زنی را بر مردی حرام کند، و آنگاه مردم بیابند و مرد دیگری را همچون فحلی به عاریه گیرند و زن را در اختیار او قرار دهند، مردی که آنان، در حقیقت نمی‌خواهند، زن را به عقد ازدواج او درآورند و وی را به دامادی خود بپذیرند و او با آن زن، زندگی را به عنوان شوهر تا آخر عمر به سر برد، بلکه تنها منظور ایشان از این کار این است، که چنین مردی بر آن زن بجهد و با او همبستر شود، و بدین وسیله آن زن برای شوهر نخستین حلال گردد!! این را جز زنا نمی‌توان نام نهاد، همانگونه که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آن را چنین نام نهاده‌اند. راستی چگونه یک عمل حرام موجب حلال شدن چیز دیگری می‌شود؟ چگونه چیزی که خود آلوده است، موجب پاکی چیز دیگری، می‌شود، و چیزی که خود نجس و ناپاک است چیز دیگری را پاک می‌کند؟

بر کسی که الله تعالی، اسلام و نور ایمان را، در قلبش جای داده باشد، پوشیده نیست که این عمل تحلیل، از زشت‌ترین زشتی‌هاست، که هیچ عاقلی آن را به خود روا نمی‌بیند، تا چه رسد به شریعت انبیاء به ویژه شریعت بزرگترین و برترین انبیاء که عالی‌ترین شریعت است»^۱.

اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که حقایق را می‌دانند بیان می‌کند، زیرا جاهل، امر و نهی الهی را نگه نمی‌دارد و به آنها پایبند نیست.

حکمت در اینگونه ازدواج

وقتی مرد بداند، که بعد از سه طلاقه دادن زنش دیگر برای او حلال نیست، مگر اینکه با مردی دیگر ازدواج کند، از طلاق خودداری می‌کند، چون غیرت و شهامت مردان این کار را قبول نمی‌کند، به ویژه اگر شوهر دوم دشمن یا رقیب شوهر اول باشد. صاحب

۱- نگا: الفتاوی الکبری (۶/۲۶۴).

تفسیر المنار بر این افزوده و گفته است: مردی که زنش را طلاق می‌دهد، سپس احساس می‌کند که از او بی‌نیاز نیست و پشیمان می‌شود و به او مراجعه می‌کند، سپس بعد از آن از معاشرت با وی عاجز و خشمگین می‌گردد و دوباره او را طلاق می‌دهد، سپس باز پشیمان می‌شود و بار دوم نیز به وی مراجعه می‌کند و پیوند را برقرار می‌سازد، دیگر آزمایش و امتحان او کامل شده است، چون ممکن است که طلاق اول بدون تأمل و شناخت کامل و عدم آگاهی از نیاز او به وی، صورت گرفته باشد. ولی طلاق دوم چنین نیست چون بعد از پشیمان شدن از طلاق اول و درک اشتباه بودن آن، صورت گرفته است، لذا گفتیم که آزمایش کامل می‌شود، پس اگر بعد از آن (بعد از طلاق دوم)، به وی مراجعه کرد، به این معنی است که نگاه داشتن او را بر رها ساختنش، ترجیح می‌دهد. دیگر بعید به نظر می‌رسد که پس از طلاق سوم بتوانند با هم زندگی کنند و طلاق سوم به این معنی است، که مراجعت بار دوم و ترجیح دادن نگاه داشتن او بر رها ساختنش، اشتباه بوده است و رها ساختن بهتر و مرجح است و او از عقل و ادب نیکو برخوردار نبوده است که بدان کار مبادرت کرده است، پس شایسته نیست که زن همچون توپ فوتبال در اختیار او باشد و به هر جا که دلش خواست پرتابش کند و هر وقت خواست، به وی مراجعه کند و بسوی خویش برگرداند، بلکه کار درست و صحیح آن است، که برای همیشه از او جدا شود و دیگر اختیار آن زن از دست او بیرون آید. چون معلوم شده است که با هم سازگاری ندارند و نمی‌توانند حدود و مقررات الهی را مراعات کنند. اگر پس از آن چنان اتفاق افتاد که این زن از روی رغبت با مردی دیگر ازدواج کرد، و اتفاق افتاد که از او نیز طلاق گرفت یا شوهر اولی، دوباره علاقمند شد و دوست داشت که با آن زن ازدواج کند و می‌داند که در بستر دیگری خوابیده است و زن نیز به بازگشت به نزد او رضایت داد و احتمال می‌داد که با هم سازگاری پیدا کنند و حدود و مقررات الله را مراعات نمایند، در این صورت پس از انقضای عده ازدواج مجدد، اشکالی ندارد.^۱

از فواید این آیه:

- ۱- اگر مردی با زن مطلقه به نیت حلال کردنش برای شوهر اولی‌اش، ازدواج کند این نکاح درست نبوده و به شوهر اولی حلال نمی‌شود، باید ازدواج مرد با زن مطلقه با عقد صحیح صورت گیرد و با زن رابطه زناشویی نیز برقرار گردد سپس اگر در آینده از شوهر دومی جدا شد و یا شوهر دومی وفات کرد، در آن زمان می‌تواند به شوهر اولی‌اش بعد از سپری کردن عده برگردد.
- ۲- در صورت برگشت زوجین به یکدیگر، اگر به گمان اغلب از برپایی حدود الهی در رابطه با معاشرت و زندگی مشترکشان متأكد بودند، جایز است که زندگی مشترک را دوباره آغاز کنند ولی در غیر آن جایز نیست.
- ۳- در امور مستقبلی به گمان اکتفا می‌شود چون یقین داشتن در انجام دادن اموری که در آینده به وقوع می‌پیوندد خارج از طاقت مکلف است.
- ۴- لطف و عنایت الله متعال به بندگانش در آنچه که به امور عبادی‌شان و معاملات ذات‌البینی‌شان تعلق می‌گیرد تا میانشان هرج و مرج و بالأخره درگیری رخ ندهد.
- ۵- این حدود الهی را جز افراد با علم کسی دیگر به درستی نمی‌داند و به هر اندازه که دانائی‌اش بیشتر باشد حدود برایش واضح‌تر و آشکارتر خواهد بود.
- ۶- تمام امور دینی واضح و روشن است و هیچ امری چه در عبادات و چه در معاملات پوشیده و غامض نیست.
- ۷- هر آنچه که مخالف شریعت باشد از احکام الهی نیست.

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُورًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ لِيُعْظِمَ بِهِءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٣١﴾

و چون زنان را طلاق (رجعی) دادید و به پایان عده خود رسیدند، پس یا آنها را به خوبی نگاه دارید، و یا به خوبی رها کنید، و هرگز آنان را برای زیان رساندن نگاه ندارید تا از حد تجاوز کنید، و هرکسی چنین کند قطعا بر خود ستم کرده است. و آیات الله را به تمسخر نگیرید، و نعمت های الله را و آنچه از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده است و شما را به آن پند می دهد، به یاد آورید، و از الله بترسید، و بدانید که الله به هر چیزی داناست. ﴿٢٣١﴾

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَضَوْا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۗ ذَٰلِكَ يُوعِظُ بِهِءَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۗ ذَٰلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾

و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود رسیدند، آنها را از اینکه با شوهران (قبلی) خود ازدواج کنند - چنانچه در میانشان به طرز پسندیده ای توافق برقرار گردید - منع نکنید، این همان چیزی است که هرکس از شما که به الله و روز آخرت ایمان داشته باشد، به آن پند داده می شود. آن برایتان پاکتر و بهتر است، و الله می داند و شما نمی دانید. ﴿٢٣٢﴾

﴿۲۳۱﴾ و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خویش نزدیک شدند، آن‌گاه، یا آنان را به نیکی نگاه دارید بدون قصد رساندن آزار و زیان به آنها و یا به نیکی رهایشان کنید یعنی: آنان را به حال خودشان واگذارید تا عده‌شان سپری شود و آن‌گاه با آزادی از حیثه نکاح شما، زندگی جدیدی را از سر بگیرند. در صورتی که نه به آنان نیازی دارید و نه هم محبتی، پس نباید به قصد طولانی ساختن عده و مدت انتظار آنان - که هدف از آن آزار و زیان رساندن به آنهاست - به آنان رجوع کنید.

در جاهلیت رسم بر آن بود که مردان به قصد آزار رساندن و بلا تکلیف نگاه داشتن زنان، آنان را طلاق داده و در پایان عده به آنان رجوع می‌کردند و تا نزدیک بود که عده‌شان به سرآید، باز مجدداً همین کار را تکرار می‌کردند، پس نه با آنان به نیکی معاشرت می‌کردند و نه رهایشان می‌ساختند تا زندگی جدیدی را از سر بگیرند و هر کس چنین کند، البته بر خود ستم نموده است؛ زیرا خود را در معرض عذاب الهی قرار داده است. و آیات الله تعالی را به تمسخر بگیرید زیرا همه آیات الهی جدی است و هر کس در آنها به شوخی برخورد کند، حکم آنها قطعاً بر وی لازم می‌شود، لذا از اعمال رایج در جاهلیت بپرهیزید.

همچنان در جاهلیت رسم بر آن بود که مرد زنش را طلاق می‌داد، یا زنی را به نکاح می‌گرفت، یا برده‌اش را آزاد می‌ساخت، سپس می‌گفت: من شوخی کردم! پس اسلام، شوخی با احکام شرعی را مردود اعلام کرد. بنابراین، اگر مردی زنش را طلاق داد و گفت: شوخی کردم؛ مسلماً طلاق واقع می‌شود، چنانکه پیامبر ﷺ فرموده است: «ثَلَاثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ، وَهَزْلُهُنَّ جِدٌّ: النَّكَاحُ وَالطَّلَاقُ وَالرَّجْعَةُ!».

«سه چیز است که جدی گرفتن آنها جدی و شوخی کردن در آنها هم جدی است، نکاح، طلاق و رجعت».

و نعمت الله را بر خود به یاد آورید که عبارت از اسلام و قوانین و برنامه‌های آن است، پس از آن که در جاهلیتی کور و تاریکی‌های پی هم قرار داشتید، همچنان به یاد آورید که

۱- سنن ابن ماجه (۲۰۳۹) سنن ترمذی (۱۱۸۴) سنن ابوداود (۲۱۹۴) سنن بیهقی (۲۶۶۹) با تحسین البانی در صحیح ابوداود (۱۹۰۴).

الله تعالی قرآن و حکمت یعنی: سنت نبوی بر شما نازل کرده و بوسیله آن شما را تعلیم و بیم داده و بیدار و هوشیارتان می‌گرداند، پس نعمت‌های عظیمای کتاب و سنت را - با عمل به آنها - شکر گزایید و از الله بترسید و بدانید که الله تعالی به هر چیزی داناست و از جمله به چگونگی عملکرد شما در قبال اوامر و حدود مقرر خویش، پس یقیناً شما را در برابر اعمالتان پاداش می‌دهد.

از فواید این آیه:

- ۱- زن یا به شایستگی نگه داشته شود یا به نیکی و خوبی رها گردد.
- ۲- بر مرد واجب است با همسرش به نیکی معاشرت داشته باشد حتی بعد از طلاق نباید با او در هنگام تصفیة حسابات به زشتی برخورد کند و مطالبه چیزهایی را کند که از نظر شرع و عرف نامناسب است.
- ۳- از عنایت پروردگار به بندگان است که آنها را به معامله نیکو میان یکدیگر در همه اوقات و حالات فرا می‌خواند و اینگونه است که وحدت امت حفظ می‌شود. طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ [آل عمران: ۱۰۳]. «و نعمت الله بر خود را یاد کنید، آنگاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت داد، آنگاه به (فضل) نعمت او برادر (یکدیگر) شدید».
- ۴- نگه داشتن زن - رجعت دادن - به خاطر زیان رساندن و تعدی و تجاوز به او حرام است.
- ۵- هر کس با برادرش زیان رسانی کرد متجاوز شمرده می‌شود؛ و برای هیچ کس جایز نیست که با برادر مسلمانش بر اساس زیان رسانی برخورد کند.
- ۶- ظلم به نفس مانند ظلم به دیگران، حرام است، زیرا الله متعال از این رفتارها نهی فرموده است.
- ۷- ارتکاب گناهان همان ظلم بر نفس است؛ و کسی نگوید: «من آزاد هستم آنچه خواستم انجام می‌دهم و بر عذاب صبر می‌کنم»؛ این درست نیست؛ چون برای انسان جایز نیست بر نفس خود ظلم کند، زیرا همان گونه که ظلم به دیگران تجاوز بوده و حرام

است بر نفس نیز تجاوز می‌باشد و حرام است؛ به طوری که در حدیثی آمده است: «...ولنفسك عليك حقاً...» (و نفست بر تو حقی دارد).

۸- کسی که به دیگری ظلم روا می‌دارد در حقیقت بر نفس خود ظلم کرده است؛ زیرا مظلوم اگر نتواند در دنیا دادخواهی کند در آخرت از نیکی‌های ظالم گرفته می‌شود و به حسنات مظلوم اضافه می‌گردد و هنگامی که نیکی‌های ظالم خلاص شد از خطاهای مظلوم گرفته می‌شود و به میزان ظالم انداخته می‌شود. از این لحاظ الله متعال نگهداشتن زن را به قصد زیان رساندن به او چنین بیان نموده است: «به تحقیق بر نفس خود ظلم کرده است» در حالی که ظاهراً او بر زن ظلم می‌کند ولی در حقیقت او هم بر نفس خود و هم بر زوجه خود ظلم روا داشته است.

۹- وادار نمودن مخاطب تا از ظلم اجتناب ورزد؛ زیرا ظالم شاید گمان ببرد که بر مظلوم پیروز شده است؛ اما اگر بداند که بر نفس خود ظلم می‌کند از این حالت می‌ترسد، و بر عدل رو می‌آورد.

۱۰- آیات الهی به دو بخش تقسیم می‌شوند: آیات شرعی؛ که به وسیله پیامبران آورده شده‌اند و بشر مانند آن را نمی‌تواند بیاورد؛ و آیات کونی؛ که عبارت است از همین موجودات که به چشم دیده می‌شوند مانند آسمان‌ها و زمین و آفتاب و ماه که بشر نمی‌تواند مانند آن را خلق کند. الله متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُۥٓ اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوْا ذُبَابًا وَّلَوْ اَجْتَمَعُوْا لَهُۥٓ وَاِنْ يَسْئَلْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوْهُ مِنْهُۥ ضَعُفَ الظّٰلِمُ وَاَلْمَطْلُوْبُ ﴿۷۳﴾ [الحج: ۷۳].

«ای مردم! مثلی زده شده است، پس به آن گوش فرا دهید: بی‌گمان کسانی را که به جای الله می‌خوانید؛ هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، اگر چه (همگی) برای این (کار) گرد آیند، و اگر مگس چیزی را از آنها برباید، نمی‌توانند از آن باز پس گیرند، (آری) طالب و مطلوب (عابد و معبود) ناتوانند». پس این مخلوقات با نظم و زیبایی که دارند همه آنها دلالت بر این دارند که به تحقیق الله متعال آفریدگار است و او تعالی احد است و دارای کمال قدرت و حکمت می‌باشد.

۱۱- به مسخره گرفتن آیات الهی، شرعی و کونی، خواه تمام آن یا برخی از آن باشد حرام است.

۱۲- مخالفت نوعی از استهزا است؛ زیرا وقتی انسان به الله عزوجل ایمان می‌آورد که او پروردگار با عظمت است و فرمانروایی تنها از آن اوست و به سوی او دادخواهی صورت می‌گیرد سپس گناه و نافرمانی او تعالی را می‌کند مثل این است که با این عظمت الهی استهزا می‌کند؛ گفتنی است که معصیت و گناه نوعی از استهزاء شمرده می‌شود اما انسان را از دایره اسلام خارج نمی‌سازد.

۱۳- یاد از نعمت‌های الهی واجب است؛ به دلیل این فرموده متعال: «و نعمت الله را بر خود یاد کنید» و یاد کردن با قلب، زبان و اعضای بدن صورت می‌گیرد؛ بطور مثال به زبان بگوئید: الله متعال این نعمت را به من عنایت فرمود، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱] «و نعمت‌های پروردگارت را باز گوکن (و سپاس گذار)» و حمد و شکر الله متعال را بر نعمت‌ها بجا آورید و نعمت‌های الهی را در قلب استحضر نموده و با انجام طاعات و عبادات شکر عملی این نعمت‌ها را به جای آورید تا اثر این نعمت‌ها در شما دیده شود.

۱۴- نزول قرآن کریم از بزرگترین احسان‌های الهی بر بندگان است. و هر آنچه که در قرآن کریم آمده است همگی پند برای بندگان است.

۱۵- اثبات صفت رحمت برای الله ﷻ، اینکه او تعالی دارای رحمت گسترده است.

۱۶- آراسته بودن به تقوای الهی واجب است؛ طوریکه می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾.

۱۷- بر حذر داشتن انسان از مخالفت؛ زیرا وقتی انسان دانست که الله متعال به همه چیز داناست از مخالفت اوامر او حذر می‌کند از این رو بعد از امر به تقوا، الله متعال چنین فرموده است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ «بدانید که الله بر همه چیز داناست».

﴿۲۳۲﴾ بخاری، ابوداود، ترمذی و برخی دیگر، از معقل بن یسار رضی الله عنه روایت کرده‌اند: او خواهر خود را به نکاح یکی از مسلمانان درآورد و این زن مدتی با شوهرش زندگی می‌کردند. پس شوهرش او را طلاق داد و تا انقضای عده رجوع نکرد، اما باز به

یکدیگر تمایل پیدا کردند. سپس آن مرد با جمعی نزد معقل آمد و همسر سابقش را خواستگاری کرد، معقل در جوابش گفت: ای ناکس نادان گرامیت داشتیم و خواهر خود را به عقد تو درآوردم، اما تو او را طلاق دادی، به الله سوگند! او دیگر هیچ وقت نزد تو برنمی‌گردد. الله عزوجل چون نیازمندی این دو را به یکدیگر به علم قدیم خود می‌دانست و آیه ﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَضَوْا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ﴾ «و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود رسیدند، آنها را از اینکه با شوهران (قبلی) خود ازدواج کنند - چنانچه در میانشان به طرز پسندیده‌ای توافق برقرار گردید - منع نکنید» را نازل فرمود. چون معقل این آیه را شنید گفت: «پروردگار خویش را فرمانبردارم و از دستورات او اطاعت می‌کنم. سپس آن مرد را دعوت کرد و گفت: اینک خواهرم را دوباره به عقد تو درمی‌آورم»^۱.

حافظ ابن حجر در فتح الباری گفته است که سبب نزول این آیه نیرومندترین حجت و صریحترین دلیل است بر معتبر بودن ولی در نکاح. زیرا اگر ولی معتبر نمی‌بود منع او در این مورد، معنی نداشت و اگر زن می‌توانست، خود را نکاح کند، نیازی به اجازه برادرش نبود، چون کسی که اختیارش در دست خودش باشد، نمی‌گویند دیگری او را از آن کار منع کرد.

جلوگیری ولی از نکاح زن تحت ولایت خود

به اتفاق علما ولی حق ندارد که مانع ازدواج مولیه خود گردد و هرگاه شخص هم کُفء و مناسب بخواهد با او ازدواج کند و به وی مهرالمثل بدهد، ولی حق ندارد که با منع او از ازدواج، به وی ظلم کند. اگر در این حال ولی مانع از ازدواج او شد، زن حق دارد که به قاضی مراجعه کند تا او را انکاح نماید و در این حالت ولایت ازدواج به ولی دیگری که در مرتبه بعد از این ولی ظالم قرار دارد منتقل نمی‌شود، بلکه ولایت مستقیماً به قاضی منتقل می‌گردد، چون این ممانعت ظلم است و ولایت رفع ظلم به دست قاضی است.

۱- صحیح بخاری (۴۵۲۹)، سنن ابوداود (۲۰۷۸) سنن ترمذی (۱۹۸۱) با تصحیح البانی در ارواء الغلیل (۱۸۴۳).

و لیکن اگر ممانعت ولی از ازدواج، به سبب یک عذر مقبول و پسندیده باشد، مانند اینکه شوهر، مناسب و کفء نباشد یا اینکه مهریه، مناسب و به اندازه مهرالمثل نباشد تا اینکه خواستگار مناسبتری پیدا شود، در این صورت او عاضل و مانع محسوب نمی‌شود و ولایت از او منتقل نمی‌گردد.

خطاب در آیه متوجه اولیای زنان است که نباید دختران یا خواهران مطلقه‌شان را از رجوع به شوهران سابقشان در هنگام عده، یا از ازدواج مجدد با آنان بعد از انقضای عده - به شرط رضایت و توافق کامل طرفین - منع نمایند. به قول برخی از مفسران، خطاب متوجه شوهران سابق است، به این معنی که شما شوهران به انگیزه ننگ و غیرت جاهلیت، زنان سابق خود را که عده‌شان را گذرانده‌اند، از ازدواج با فرد دلخواهشان ممانعت نکنید، چنانکه بسیاری از بزرگان و سلاطین، از اینکه زنان سابقشان همسر مردانی دیگر شوند، به انگیزه نام و ننگ جلوگیری می‌کنند.

پس هر کس از شما به الله و روز آخرت ایمان داشته باشد، به این دستورها عمل کرده و از آنها پند می‌گیرد پس رعایت این امر برای شما پر برکت‌تر و پاکیزه‌تر است از آلوده شدن به پلیدی‌های معنوی و فساد ضمیر و الله آنچه را که برای شما از سود و صلاح در اجرای این احکام نهفته است می‌داند ولی شما این حقیقت را نمی‌دانید، لذا از فرمان وی پیروی کنید.

از فواید این آیه:

- ۱- عقد نکاح قبل از انتهای عده جایز نیست.
- ۲- اثبات روز آخرت یا روز قیامت؛ که شامل زنده شدن بعد از مرگ، پائین آمدن آفتاب و عرق کردن مردم و حساب و صراط و سایر اموری که در این روز به وقوع می‌پیوندد می‌شود. به دلیل این فرموده الله متعال: ﴿ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ «این (دستوری است که) هر کس از شما که به الله و روز قیامت ایمان دارد؛ به آن پند داده می‌شود».

۳- پند گرفتن از احکام الهی، تزکیه برای نفس است. و این پندِ نفس، ایمان و اخلاق انسان را رشد بیشتر می‌دهد و هر چند انسان احکام الهی را بر خود تطبیق کند برای او تزکیه بیشتر خواهد بود.

۴- اجرای احکام الهی قلب انسان را پاکیزه‌تر ساخته از پلیدی گناهان پاکش می‌سازد.

۵- در این آیه اشاره به ناقص بودن علم و دانش انسان؛ و نرسیدن وی به کمال در علم است و اینکه الله همه چیز را می‌داند و انسان بسیار اندک می‌داند.

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدَيْهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

و مادران، فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، این برای کسی است که بخواهد مدت شیرخوارگی را کامل نماید. و بر کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است روزی و پوشاک مادران را به گونه‌ای شایسته فراهم کند، هیچ‌کس جز به اندازه توانش مکلف نمی‌شود. هیچ مادری نباید به خاطر فرزندش زیان ببیند، و هیچ پدری نیز نباید به خاطر فرزندش زیان ببیند، و بر وارث فرزند (مانند پدرش) چنین چیزی (روزی و پوشاک) لازم است، و اگر پدر و مادر با رضایت و مشورت همدیگر خواستند فرزند را از شیر بگیرند، گناهی بر آنها نیست، و اگر خواستید دایه شیر دهی برای فرزندان خود بگیرید گناهی بر شما نیست به شرط اینکه آنچه را که (به دایه) متعهد شده‌اید که پرداخت کنید، به خوبی بپردازید، و از الله بترسید و بدانید که الله به آنچه می‌کنید بیناست ﴿۲۳۳﴾.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾

و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی را بر جای می‌گذارند، (همسران) باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند، و چون عده خود را به پایان رسانند بر شما گناهی نیست در آنچه که آنان به طور شایسته درباره خود انجام دهند، و الله به آنچه می‌کنید آگاه است ﴿۲۳۴﴾.

﴿۲۳۳﴾ پس از آنکه الله تعالی احکام نکاح و طلاق را ذکر کرد، حکم شیرخوارگی را نیز بیان می‌نماید زیرا گاهی زن و شوهر در حالی از هم جدا می‌شوند که فرزند خردسالی دارند، و مادران، فرزندان‌شان را دو سال کامل به طور تحقیقی نه تقریبی شیر دهند. مراد از ﴿الْوَالِدَاتُ﴾ در این آیه کریمه، زنانی هستند که طلاق گرفته‌اند و ﴿يُرْضَعْنَ﴾ هرچند خبر است، اما به معنی امر می‌باشد، یعنی: مادران مأمور به شیردادن فرزندان‌شان هستند. این مدت برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند، پس شیردادن دو سال کامل حتمی نیست، بلکه هدف از تعیین آن، بیان حد نهایی مکلف بودن مادر است، لذا کوتاه ساختن این مدت با توافق پدر و مادر طفل جایز است. باید دانست که مادر مطلقه تا آن‌گاه که ازدواج مجدد نکند - به اتفاق فقها - به حضانت (نگهداری) طفل خویش ذی‌حق‌تر است و تأمین مصارف خوراک و پوشاک مادری که به شیردادن طفل مشغول است، بر عهده پدر، یعنی آن‌کسی است که فرزند برایش متولد شده است و این حق مادران مطلقه است که به عنوان مزد شیردهی‌شان به آنان تعلق می‌گیرد. اما در مورد مادران غیر مطلقه باید گفت که تأمین نفقه و پوشاک آنها بدون شک بر عهده پدر می‌باشد، حتی اگر هم فرزندان خود را شیر ندهند. هیچ‌کس جز به اندازه توانش مکلف نمی‌شود. نه زن، مکلف به صبر و شکیبایی بر مزد اندک و مصارف ناچیز است و نه پدر طفل، مکلف به پرداخت نفقه مسرفانه خارج از اندازه توانش می‌باشد، بلکه آنچه معتبر است، حد اوسط نفقه در حد عرف است. مادر نباید پدر را به سبب فرزندش زیان برساند، به گونه‌ای که از وی مخارج سنگینی که از حد توانایی وی خارج است - بابت خوراک و پوشاک خویش - طلب کند و شوهر سابق هم نباید به مادر طفل زیان برساند، به گونه‌ای که در چیزی از تعهدات و وظایفی که بر عهده اوست، کوتاهی نموده، یا فرزند را بی‌هیچ سببی از آغوش مادرش جدا نماید.

نسبت دادن فرزند به هر یک از پدر و مادر در هر دو جا، برای جلب عطف آن دو است. صیغه (مضاره)، مقتضی مشارکت هر یک از پدر و مادر در وارد نمودن ضرر است، تعبیری که خود گویای آن است که زیان رساندن یکی از آنها به دیگری، در واقع زیان رساندن به هر دو است. همچنان به تبع زیان رسانی پدر و مادر به یکدیگر؛ طفل نیز

در این بین متضرر می‌شود. و مانند همین احکام بر عهده وارث نیز هست یعنی اگر پدر مُرد؛ پرداخت مخارج شیردهی طفل، بر عهده وارث پدر، یا وارث طفل، یا وصی، یا قیم اوست، چنان که این مخارج در حیات پدر بر عهده خود وی بود. و اگر پدر ارثی از خود به جای نگذاشته بود، اقربای نزدیکتر باید این مخارج را بپردازند، پس مراد از «وارث؛ یا وارثان پدر هستند که پرداخت نفقه و پوشاک مادر شیرده به طور عرفی و بر وجه پسندیده، برعهده ایشان می‌باشد، یا وارثان طفل‌اند، یعنی کسانی که در صورت مرگ طفل از وی میراث می‌برند، که لفظ (وارث)، محتمل هر دو معنی است. به هر حال؛ زیان رساندن به مادر از سوی این وارث، چه وارث طفل باشد و چه وارث پدر؛ حرام است، چنان‌که این کار بر پدر حرام بود.

و اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشاوره یکدیگر، کودک را به طور پیش‌هنگام قبل از دو سال از شیر جدا کنند، گناهی بر آن دو نیست، اما اگر یکی از پدر و مادر بخواهد طفل را از شیر جدا نماید، ناگزیر باید با طرف دیگر مشورت‌نموده، موافقت او را جلب نماید تا توافق کامل میان آن دو به دست آید. و اگرخواستید برای فرزندان خود دایه یا شیردهی دیگر غیر از مادرانشان بگیرید بر شما گناهی نیست، به شرط آن که چیزی را که پرداخت آن را به عهده گرفته‌اید، به مادران، به حساب آنچه که در مدت شیردهی به فرزندان شما شیر داده‌اند به‌درستی بپردازید، یا به زنان دایه و شیرده دیگر و در پرداخت مزد آنها کوتاهی یا سهل‌انگاری نکنید زیرا چه بسا عکس العمل منفی آنان به طفل برگردد و این خود، انگیزه‌ای برای کوتاهی و سهل‌انگاریشان در حق طفل گردد. جواز اجیرکردن زن شیرده دیگری غیر از مادر هم، مشروط به عدم زیان‌رساندن به مادر می‌باشد، چراکه مادر در امر نگه‌داری فرزندش حق اولویت دارد، چنانکه در آغاز آیه گذشت. و از الله بترسید و بدانید که الله به آنچه انجام می‌دهید، بیناست؛ پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد بنابراین، اگر حقوق زنان و کودکان را ادا نمودید و پدر و مادر از زیان رساندن به یکدیگر پرهیز کرده و از الله تعالی ترسیدید؛ فرزندان‌شان اولاد شایسته‌ای در دنیا و سبب پاداش اخروی‌شان خواهند شد، اما اگر آنان هواهای نفسانی را مدار عمل خود قرار دادند؛ یقیناً فرزندان‌شان در دنیا برایشان بلا و فتنه و در آخرت هم سبب عذاب خواهند بود.

از فواید این آیه:

۱- شیر دادن طفل بر مادر واجب نیست بلکه از باب نیکی شیر می‌دهد، و مدت کامل آن دو سال می‌باشد و امکان دارد کمتر از دو سال باشد، البته بعد از مشورت و رضایت طرفین. و غذای طفل بر پدر لازم است طوریکه قرآن می‌فرماید: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ «و بر کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است روزی و پوشاک مادران را به گونه‌ای شایسته فراهم کند».

۲- الله متعال به مخلوقاتش با رحم‌تر، مهربانتر و دلسوزتر از مادر به فرزندش است.

۳- فرزند عطا و بخشش برای پدر است، و طوریکه رسول کریم ﷺ خطاب به فردی فرمود: «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ»؛ یعنی: «تو و مالت برای پدرت می‌باشی»^۱.

۴- عرف میان مردم، در صورتیکه با شریعت در تضاد نباشد، معتبر است، چنانکه قاعده اصولی می‌گوید: "العادة محكمة" «عادت حکم کننده است».

۵- الله متعال هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌سازد؛ و این خود بیانگر رحمت بی‌پایان الله متعال به بندگانش است.

۶- حرام بودن زیان و ضرر رسانی به یکدیگر به دلیل فرموده الله متعال: ﴿لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ﴾ «نه مادر به خاطر فرزندش و نه پدر به سبب فرزندش باید زیان ببیند»؛ و در حدیثی پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «لا ضرر و لا ضرار»^۲. «هیچ قانون زیانباری در اسلام وجود ندارد و هیچ زیان رساندنی به (خود یا) دیگران به ناحق جایز نیست».

۷- ایمان به نام‌های پروردگار متعال و صفاتی را که در بر دارند واجب است.

۸- بر حذر بودن از مخالفت امر و نهی الله عزوجل؛ زیرا اوتعالی بعد از امر به تقوا فرموده است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ «و بدانید که الله به آنچه انجام

۱- سنن ابن ماجه (۲۲۹۱) و مسند احمد (۶۶۷۸).

۲- سنن ابن ماجه (۲۳۴۰).

می‌دهید؛ بیناست» ما را از مخالفت امر خود بر حذر می‌دارد زیرا الله متعال به هر آنچه انجام می‌دهیم داناست.

۹- انسان بر آنچه که در دلش وسوسه می‌شود مواخذه نمی‌شود، زیرا از جمله اعمال شمرده نمی‌شود؛ طوریکه پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «الله متعال، وسوسه‌هایی را که در دل امت من خطور می‌نمایند، معاف فرموده است تا زمانی که به مقتضای آن عمل نکرده و یا درباره آن سخن بر زبان نیاورده باشند»^۱.

﴿۲۳۴﴾ پس از بیان احکام طلاق و رجعت و مسؤولیت‌های پدران در قبال فرزندان شیرخواره و همسران مطلقه‌شان؛ الله تعالی حکم عده وفات را بیان می‌کند تا این گمان پیش نیاید که عده وفات هم، مانند عده طلاق است. و کسانی از شما که می‌میرند و زنانی را پس از خود بجا می‌گذارند پس زنانشان باید چهار ماه و ده شبانه روز انتظار بکشند و پس از آن می‌توانند ازدواج مجدد نمایند. حکمت در تعیین این مدت برای عده وفات دو چیز است:

۱- احتمال این که زن حامله باشد. و هر چند جنین غالباً در چهار ماهگی زنده می‌شود و حرکت می‌کند، اما الله تعالی ده شبانه‌روز دیگر را احتیاطاً بر آن افزوده زیرا چه بسا که جنین ضعیف بوده در چهارماهگی قادر به حرکت نباشد. و در صورت ظاهر شدن حمل؛ عده زن حامله، وضع حمل اوست.

۲- در تعیین این مدت، حرمت نهادن به نکاح اول نیز مورد نظر است. قابل ذکر است که عده وفات برای زن؛ چه زن صغیره باشد چه کبیره، چه حایضه باشد و چه یائسه، همان مدت چهار ماه و ده روز است و عده زن حامله چه از وفات و چه از طلاق وضع حمل اوست. پس هرگاه این زنان عده خود را به پایان رساندند، می‌توانند (کارهایی از قبیل) آرایش کردن، روی آوردن به خواستگاران و نهایتاً ازدواج مجدد، در صورتی که بر وجه پسندیده و مخالف شرع نباشد، انجام دهند و الله تعالی به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است زیرا می‌داند که چه کسی زنان را به ناروا از ازدواج مجدد باز می‌دارد و چه کسی

حدود و حقوق مقرر را به خوبی رعایت می‌کند؛ بنابراین، هر کس را در برابر عملش جزا می‌دهد. با این آیه بر وجوب سوگواری برای زنی که در عده وفات قرار دارد استدلال شده است. احداث یا سوگواری عبارت است از ترک زینت و آرایش، اعم از به‌کاربردن خوشبویی، پوشیدن لباس‌های جدید و زیورآلات و بیرون رفتن از منزل - جز به جهت ضرورت یا عذری - نیز مشمول آن می‌شود. عده وفات؛ بر زن آزاد، کنیز، صغیره و کبیره - چه با او آمیزش انجام گرفته باشد، چه نگرفته باشد - همه آنها لازم می‌گردد. گفتنی است که سوگواری بر مرگ نزدیکان فقط سه روز است، اما سوگواری بر مرگ شوهر چهار ماه و ده روز می‌باشد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «لَا تُحَدُّ امْرَأَةٌ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلَاثٍ، إِلَّا عَلَى زَوْجٍ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلَا تَلْبَسُ ثَوْبًا مَصْبُوغًا، إِلَّا ثَوْبَ عَصَبٍ، وَلَا تَكْتَحِلُ، وَلَا تَمَسُّ طَيْبًا، إِلَّا إِذَا ظَهَرَتْ، نُبْدَةً مِنْ قُسْطٍ أَوْ أَظْفَارٍ». «هیچ زنی نباید بیش از سه روز برای مرده‌ای عزاداری کند، مگر بر شوهر که چهار ماه و ده روز به عده می‌نشیند، و هیچگونه لباسی که با رنگ (شاد) تزیین شده باشد نمی‌پوشد مگر اینکه لباس عصب (لباسی یمنی که دارای رنگ سیاه و سفید است) باشد، و چشمان خود را سرمه نمی‌کشد، و از استعمال عطر نیز خودداری می‌کند مگر اینکه از عادت ماهیانه پاک شده باشد که در این صورت از مقدار کمی قسط یا اظفار (نوعی مواد خوشبو) استفاده می‌کند».

از فواید این آیه:

- ۱- بر زنی که شوهرش وفات می‌نماید به عده نشستن واجب است.
- ۲- حکمت از عده، حفظ نسل و مشخص شدن وضع زن از نظر بارداری و عدم بارداری؛ و نیز نگه داشتن حرمت شوهر (متوفی) است.
- ۳- مردان که ولی امر زنان هستند مسئولیت آنها را به عهده دارند.
- ۴- اثبات علم الله عزوجل به ظاهر و باطن. الخبیر به ذات دانایی گویند که به باطن امور دانا باشد پس وقتی دانا به باطن امور باشد اولی ترست که به ظواهر امور نیز داناست.

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِءَ
 مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي
 أَنْفُسِكُمْ عَ لِمَ اللَّهُ أَنْكُمْ سَتَدْكُرُونَهُنَّ
 وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا
 قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ
 حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ
 اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ
 وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾

و بر شما گناهی نیست در آنچه به طور کنایه از
 زنان (که در عده‌اند) خواستگاری کنید، و یا
 در دل‌هایتان (تصمیم بر نکاح آنان را) پنهان
 نمایید، الله دانسته است که شما آنها را به
 زودی یاد خواهید کرد، ولی آنها را به پنهانی
 وعده (زناشویی) ندهید مگر اینکه سخن
 نیکویی بگویید، و تصمیم به عقد نکاح
 نگیرید تا مدت تعیین شده (عده) به پایان
 برسد، و بدانید که الله آنچه را که در دل‌هایتان
 است می‌داند پس از او برحذر باشید و بدانید

که الله آمرزندهٔ بردبار است. ﴿٢٣٥﴾

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا
 لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً
 وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ
 قَدَرُهُ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
 الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣٦﴾

اگر زنان را قبل از اینکه با آنان آمیزش جنسی
 کنید و قبل از اینکه برای آنان مهریه‌ای تعیین
 نمایید، طلاق دهید، بر شما گناهی نیست.
 و آنان را (باتقدیم هدیه‌ای) بهره‌مند سازید،
 بر توانگر به اندازهٔ توانش، و بر تنگدست به
 اندازهٔ توانش، بهره‌ دادنی که بگونهٔ پسندیده و
 معروف باشد، که (این بهره دادن) حق واجب
 است بر نیکوکاران. ﴿٢٣٦﴾

وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ
 فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ
 إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ
 النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا
 تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا
 تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٧﴾

و اگر آنان (زنان) را قبل از اینکه با آنان آمیزش
 جنسی کنید، طلاق دادید، در حالی که برایشان
 مهریه تعیین کرده‌اید، پس نصف آنچه تعیین
 کرده‌اید را بپردازید. مگر اینکه زنان (حق خود
 را) ببخشند یا کسی که عقد ازدواج در دست
 اوست (یعنی شوهر حق خود را) ببخشد، و
 اگر ببخشید، به پرهیزگاری نزدیک‌تر است، و
 بزرگواری را در میان خود فراموش نکنید همانا
 الله به آنچه می‌کنید بیناست ﴿٢٣٧﴾

﴿۲۳۵﴾ و گناهی بر شما نیست درباره آنچه شما به طور سربسته (و کنایه‌ای) از زنان عده‌دار که در عده وفات، یا طلاق ثلاثه به سر می‌برند خواستگاری کرده، یا نیت و عزم ازدواج با آنان بعد از انقضای عده را در دل نگه‌دارید، تعریض به معنای کنایه یا ضد تصریح است و به این معنی که انسان مقصود خویش را به مخاطب با لفظی بفهماند که آن لفظ صراحتاً مقصود او را به مخاطب نمی‌رساند، بلکه کنایتا یا اشارتا بر آن دلالت دارد و بنابراین، فهم آن به قرینه نیاز دارد، چرا که از ذهن شنونده دور است. مانند این که به شخص نیازمند بگوید: آمده‌ام تا بر تو سلام کنم و یا به چهره‌ات بنگرم...! خطبه: یعنی: آنچه که خواستگار همراه با برخورد لطف‌آمیز در گفتار و عمل، از زن می‌طلبد.

الله تعالی می‌دانست که شما از بیان رغبت خویش به آن زنان نمی‌توانید صبر کنید و حتماً این تمایل خود را با آنان در میان می‌گذارید بنابراین، به شما رخصت خواستگاری تلویحی نه تصریحی از آنان را داد، ولی با آنان قول و قرار پنهانی نگذارید یعنی: مرد مثلاً به زن عده‌دار نگوید: با من ازدواج کن، چون که دل‌باخته توام و باید به من قول بدهی که غیر از من با دیگری ازدواج نکنی... و از این قبیل سخنان دیگر، مگر آنچه که بر خواستگاری تلویحی‌ای که مباح گردانیده شده، دلالت کند، مثل این که بگوید: به راستی که تو زیبایی...! من به زنان نیاز دارم...! یا این که از خودش در برابر زن توصیف کند و مثلاً بگوید: من مردی هستم که اخلاقی نیکو دارم، دست و دل باز هستم و... از این قبیل سخنان و عقد نکاح را منعقد نگردانید تا عده زن به پایان رسد. حرام بودن عقد نکاح در عده، مورد اتفاق همه مذاهب است و با نکاح در حال عده، زن بر مرد حلال نمی‌شود. و بدانید که الله آنچه را در دل دارید از عزم بر نکاح، یا غیر آن می‌داند پس، از او بر حذر باشید از این که شما را در صورت عزم بر چنین نکاحی، مجازات نماید و بدانید که الله تعالی بر کسی که از او می‌ترسد آمرزنده و با تأخیر نمودن مجازات خطاکاران بردبار است.

خلاصه احکام این آیه:

۱- خواستگاری صریح و بی‌پرده از زن در حال عده، اجماعاً جایز نیست، لیکن خواستگاری کنایی و تلویحی از زنی که در حال عده وفات یا طلاق باین به سر می‌برد، جایز است.

۲- خواستگاری صریح یا کنایی از زنی که در عده طلاق رجعی به سر می‌برد به اجماع علما جایز نیست زیرا زنی که در حال عده طلاق رجعی به سر می‌برد، هنوز حکم همسری او برای شوهرش پابرجاست.

۳- انعقاد و اجرای عقد نکاح بر زنان در حال عده، شرعا حرام بوده و اجماع علما بر آن است که تأویل مضمون: ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾ «تا عده با پایان برسد»، در آیه، به معنی انتهای عده زن می‌باشد.

۴- اگر شخصی با زن در حال عده‌ای عقد نمود و عروسی کرد، قاضی باید نکاح آن دورا فسخ کند و آن نکاح به اتفاق فقها باطل است.

از فواید این آیه:

۱- در دوران عده به صراحت از زن خواستگاری کردن حرام است، اما خواستگاری با اشاره و به صورت کنایه گناه نیست. و فرق این دو مساله در این است که خواستگاری صریح جز قصد نکاح و ازدواج احتمال دیگری ندارد، بنابراین حرام است، زیرا بیم آن می‌رود زن عجله کند، و چون علاقمند به ازدواج است احتمال دارد در سپری شدن عده دروغ بگوید. این بیانگر آن است که مقدمات کار حرام نیز حرام می‌باشد. در ضمن، این عمل ستمی است در حق شوهر اول، چرا که در مدت عده، زن نباید به کسی دیگر وعده ازدواج بدهد.

۲- همچنین گناه نیست که انسان در دل خود پنهان کند با زنی که در حال گذراندن عده است پس از تمام شدن عده‌اش ازدواج کند.

۳- احاطه علم الله عزوجل به همه چیز؛ حتی آنچه را که در دل هاست می‌داند. پس انسان نباید چیزی را که مورد رضای الله متعال نیست در نفس خود پنهان کند.

۴- اثبات دو اسم از اسم‌های نیک الله متعال «الغفور» و «الحلیم» و آنچه از صفات و آثاری را که در بر دارند.

﴿۲۳۶﴾ هیچ مسئولیتی اعم از گناه یا مهریه و مانند آن بر عهده شما نیست اگر زنان را طلاق دادید؛ در آن وقت که هنوز با آنان همبستری نکرده و برای آنان مهری نیز معین نکرده‌اید پس اگر جماع صورت گرفت و مهری هم از قبل تعیین نشده بود، زن مستحق

مهر المثل خود می‌شود و زنانی را که قبل از تعیین مهر و قبل از همبستری طلاق می‌دهید به آنها چیزی از پوشاک یا طلا یا مانند آن به عنوان بخشش تقدیم کنید تا این بخشش، جایگزینی باشد برای آنچه که آنها از مهر از دست داده‌اند، شخص توانگر به اندازه توان خود و شخص تنگدست به اندازه توان خود این بخشش را به آنها تقدیم کنند پس کیفیت بخشش یا متعه به وضعیت اقتصادی شوهر مربوط است، لذا بخششی که شوهر غنی می‌دهد، بر بخششی که شوهر فقیر می‌دهد، برتری دارد پس شوهران بر وجهی بخشش یا متعه بدهند که در شرع و عرف موافق با آن، پسندیده باشد چون این متعه دادن به عنوان حقی واجب بر ذمه کسانی که در برخورد با زنان مطلقه، روشی نیکو در پیش می‌گیرند، لازم شده است.

از فواید این آیه:

۱- انسان از تکالیفی که قادر به انجام آن نیست معاف شده است و بر این قاعده در چندین موضع در قرآن تأکید صورت گرفته است از جمله این فرموده الله متعال: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «الله هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند».

۲- در انجام احکام الهی حال و وضعیت مکلف مراعات گرفته؛ و برای هر حالت حکم خاص آن تطبیق می‌شود.

۳- عرف میان مردم مادامی که مخالف با احکام شریعت اسلامی نباشد اعتبار شرعی دارد، چنانکه قاعده اصولی (العادة محكمة) «عادت حکم کننده است»، بر آن دلالت دارد.

۴- حق در دو چیز وجود دارد یا در اخبار و یا در احکام؛ اگر در اخبار بود بدون شک صدق و راست است و اگر در احکام بود بدون شک عدل و داد است. و شاید هم بین عدل و صدق جمع صورت گیرد که در این حالت صدق بر خیر حمل می‌شود و عدل بر احکام. مانند فرموده الله متعال: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ [الأنعام: ۱۱۵]. «و فرمان و سخن پروردگارت صادقانه و دادگرانه انجام پذیرفت».

﴿۲۳۷﴾ الله تعالی در آیهی قبلی، حکم زن مطلقه قبل از نزدیکی را بیان نمود که قبلاً برایش مهری معین نشده بود، اما در این آیه، حکم نوع دوم را بیان می‌کند و آن زن مطلقه

قبل از نزدیکی است که برایش مهری معین شده است: یعنی اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان دادید، درحالی که برایشان مهری معین کرده‌اید، پس بر ذمه شما این است که نصف آنچه را به عنوان مهر برایشان تعیین نموده‌اید به آنان بدهید مگر این که زنان مطلقه یادشده، این نیمه مهر مشخص شده‌ای را که الله تعالی برایشان بر عهده شوهران طلاق‌دهنده‌شان واجب گردانیده است، به شوهرانشان ببخشند، که در این صورت مانعی وجود ندارد که شوهران این نیمه را به آنان نپردازند و یا کسی که اختیار نکاح در دست اوست، آن را ببخشد. و بخشش و بخشایش شما به تقوی نزدیکتر است، این خطاب متوجه مردان و زنان است و به زنان بطور تغلیبی است که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یکدیگر تشویق و ترغیب می‌کند، پس کسی که تقوی نزدیکتر است که بخشنده‌تر باشد و بزرگواری را در بین خودتان فراموش نکنید چون هرچند طلاق روابط شما را تیره و مکدر ساخته، ولی به حرمت پیوندی که میان شما وجود داشته، اجازه بدهید تا نسیمی از فضل و مهربانی و گذشت بر این فضای مکدر بوزد، پس هرگز بزرگواری و فضل نسبت به یکدیگر را فراموش نکنید چون الله به آنچه انجام می‌دهید، بیناست و از اعمال شما آگاه است، پس شما را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد.

ارزش عفو و گذشت

یکی از فضیلت‌های اخلاقی، عفو و گذشت است، هر کسی به طور طبیعی دچار خطا و اشتباهی می‌شود؛ چرا که انسان بدون اشتباه نیست، انسان در هنگام خطاها و اشتباهات همان اندازه که از خود شرمگین هست، از دیگران امید عفو و گذشت را دارد. از این رو همواره از عفو به عنوان یک ارزش والای اسلامی سخن گفته شده و اوج آن را زمانی می‌دانیم که گناهی بزرگ را مرتکب شده باشیم. در آن زمان است که عفو و گذشت به عنوان یک فضیلت خود را نشان می‌دهد؛ چرا که در این موارد است که گذشت دشوار می‌شود و احسان و نیکوکاری واقعی، رخ می‌نماید و مدعیان فضیلت عفو، از اهل احسان شناخته می‌شوند.

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: «مَا ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا قَطُّ بِيَدِهِ، وَلَا امْرَأَةً، وَلَا خَادِمًا، إِلَّا أَنْ يُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَمَا نِيلَ مِنْهُ شَيْءٌ قَطُّ، فَيَنْتَقِمَ مِنْ صَاحِبِهِ، إِلَّا أَنْ يُنْتَهَكَ شَيْءٌ مِنْ مُحَارِمِ اللَّهِ، فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱.

رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ گاه با دست خود چیزی را نزد، نه زنی را و نه خدمتکاری را، مگر هنگامی که در راه الله می جنگید. هرگز به خاطر امور شخصی از کسی انتقام جویی نکرد، مگر در مواردی که محارم الهی هتک می شد که در این صورت به خاطر الله تعالی انتقام می گرفت.

عبدالله بن زبیر رضی الله عنه فرمود: «أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلَاقِ النَّاسِ»^۲.

«الله تعالی به پیامبرش دستور داد تا از میان اخلاق مردم، عفو را برگزیند».

از فواید این آیه:

۱- بیان حکم درباره زنانی که مهر آنها تعیین گردیده است، یعنی اگر زنان را قبل از آمیزش و بعد از اینکه مهر تعیین گردید طلاق دادید، پس نصف مهر تعیین شده را به آنان بدهید، و نصف دیگر آن از شماست.

۲- الله متعال در این آیه به گذشت تشویق نمود و بیان کرد که گذشت کردن به پرهیزگاری نزدیکتر است، چون گذشت احسان است و موجب شرح صدر می گردد، و انسان نباید از نیکوکاری دوری نماید و آن را فراموش کند، که بالاترین رتبه در معاملات نیکوکاری است. الله متعال در آیه دیگر در سوره الشوری می فرماید: ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰]. «پس هر کس که در گذرد، و اصلاح (و آشتی) کند، پاداشش بر الله است».

۳- اعمال بر یکدیگر فضل و برتری دارد. همانطور که مردم در مسأله ایمان بر یکدیگر فضل و برتری دارند.

۱- صحیح مسلم (۲۳۲۸).

۲- صحیح بخاری (۴۶۴۴).

۴- برای انسان شایسته است نیکی را در برخورد با برادران مسلمانش فراموش نکند
 طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ «و بزرگواری و نیکی را در
 میان خود فراموش نکنید»، و همچنین در حدیثی آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «الله
 رحمت کند کسی را که هنگام فروش آسانگیر و بخشنده باشد و هنگام خرید آسانگیر و
 بخشنده باشد و هنگام پرداخت آسانگیر و بخشنده باشد و هنگام طلب آسانگیر و
 بخشنده باشد»^۱. زیرا در این کار حسن تعامل با دیگران است و اسلام به آن دستور داده و
 ترغیب می‌کند.

۵- احاطه علم و آگاهی و بینایی الله متعال به تمام آنچه که ما انجام می‌دهیم،
 طوریکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ «به راستی الله به آنچه می‌کنید
 بیناست».

۶- در این آیه ترغیب به انجام عمل صالح و بیم از عمل زشت شده است؛ خاتمه آیه
 می‌رساند که بر انجام عمل صالح حریص باشید؛ چون ضایع نمی‌گردد. و از عمل بد
 خودداری کنید؛ چون کیفر آن را دریافت خواهید کرد، زیرا همه نزد الله متعال معلوم و
 آشکار است.

﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ
وَقُومُوا لِلَّهِ قَلْبَيْنِ﴾^(۲۳۸)

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا ۖ فَإِذَا أَمِنْتُمْ
فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا
تَعْلَمُونَ﴾^(۲۳۹)

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَّتَعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ
إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ ۗ وَاللَّهُ
عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^(۲۴۰)

وَالْمُطَلَّقَاتُ مَتَعٌ بِالْمَعْرُوفِ ۗ حَقًّا عَلَى
الْمُتَّقِينَ﴾^(۲۴۱)

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ ۗ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ﴾^(۲۴۲)

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ
أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا
ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَدُوٌّ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾^(۲۴۳)

بر ادای نمازها و (بویژه) نماز میانه محافظت
کنید، و فروتانه برای الله بایستید ﴿۲۳۸﴾.

پس اگر (از دشمن وغیره) ترسیدید، (باز هم
نماز را ترک نکنید) پیاده یا سواره نماز را ادا
کنید، و چون ایمن شدید پس (با ادای نمازها)
الله را یاد کنید، چنان که به شما چیزهایی
آموخت که نمی دانستید. ﴿۲۳۹﴾

و کسانی از شما که می میرند و همسرانی را بر
جای می گذارند (باید) برای همسران خود
سفارش کنند که (وارثان شوهر) آنها را تا تمام
یکسال بهره مند سازند و آنها را از خانه بیرون
نکنند، و اگر خودشان بیرون رفتند پس در
آنچه آنها به گونه شایسته درباره خود انجام
می دهند گناهی بر شما نیست، و الله نیرومند
با حکمت است. ﴿۲۴۰﴾

و برای زنان طلاق داده شده هدیه‌ی
شایسته ایست، و این حقی است بر مردان
پرهیزگار. ﴿۲۴۱﴾

این چنین الله آیاتش را برای شما بیان می کند
تا بیندیشید. ﴿۲۴۲﴾

آیا ندانستی (داستان) کسانی را که از بیم مرگ
از خانه هایشان بیرون آمدند، در حالی که آنان
هزاران نفر بودند پس الله به آنها گفت: بمیرید
(پس همه مردند) سپس آنها را زنده کرد،
همانا الله دارای فضل (بزرگی) است بر مردم،
اما بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند
﴿۲۴۳﴾.

﴿۲۳۸﴾ بر نمازها مواظبت کنید یعنی: بر ادای نمازهای پنج‌گانه در اوقات آنها و بارعایت ارکان و شروط آنها همراه با خشوع قلب، مداومت و استمرار ورزید بخصوص نماز میانه که به قول اکثر علمای صحابه و جمهور تابعین نماز عصر است، زیرا قبل از آن، دو نماز و بعد از آن نیز دو نماز خوانده می‌شود، و لذا این نماز در میانه نمازهای پنج‌گانه قرار دارد. پیامبر ﷺ در روز جنگ احزاب فرمود: «مَلَأَ اللَّهُ بُيُوتَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا، شَغَلُونَا عَنِ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ»^۱. «الله تعالی خانه‌ها و قبرهایشان (مشرکان) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز وسطی - نماز عصر - بازداشتند تا اینکه آفتاب غروب کرد». در حدیث دیگر منزلت نماز عصر بیان شده پیامبر ﷺ فرمود: «الَّذِي تَقْوَتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ، كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ»^۲. «کسی که نماز عصرش فوت گردد، مانند این است که اهل و مالش را از دست داده باشد». همچنان فرمود: «مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ»^۳. «کسی که نماز عصر را ترک کند یقیناً عملش از بین رفته است». همچنان فرمودند: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۴. «کسی که نماز بردین (نماز عصر و صبح) را بگذارد به بهشت داخل می‌شود».

و در نماز به وقار و طمأنینه و خشوع برپا بایستید. برپا ایستادن در نماز فرض، فرض است، اما در نماز نفل، نشستن یا اداکردن آن بر بالای مرکب جواز دارد. قنوت به معنی سکوت، یا به معنی طاعت و خشوع، یا به معنی ذکر الله تعالی در حال قیام همراه با خشوع است.

در سبب نزول این آیه از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است که سرور کائنات صلی الله علیه و آله نماز پیشین را در گرمای شدید بعد از زوال می‌خواند، ادای این نماز سر وقتش برای اصحاب، از دیگر نمازها مشکل‌تر بود. بنابراین ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾ «بر (بجا آوردن)

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

۳- صحیح بخاری (۵۵۳).

۴- متفق علیه.

نمازها و (بخصوص) نماز میانه (نماز عصر) محافظت کنید» نازل گردید^۱.

ائمه ششگانه و غیر آنها از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله حین ادای نماز سخن می‌گفتیم، هرکدام از ما با دوست خود که در کنارش به نماز ایستاده بود حرف می‌زد. تا اینکه ﴿وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَلْبَيْنِ﴾ «و فروتنانه برای الله به پا خیزید» نازل شد که ما را به سکوت و خاموشی دستور داد و از سخن گفتن در هنگام ادای نماز نهی کرد^۲.

﴿۲۳۹﴾ ولی اگر از دشمنی، یا از سیل، یا از درنده‌ای بیمناک بودید پس پیاده یا سواره نماز گزارید یعنی: برای شما جایز است که در حال شدت خوف و هراس، سواره بر مرکب خود، یا در حال پیاده‌روی، رو به سوی قبله یا بدون آن، همراه با حرکت و انتقال و جولان و حمله و گریز، نماز را به جا آورید و چون خوف و هراس شما برطرف شد؛ پس الله را یاد کنید چنانکه به شما از قوانین و برنامه‌های اسلام آموخته آنچه که قبل از آن نمی‌دانستید یعنی: با از بین رفتن خوف، نماز را با رعایت تمام شروط و ارکان آن به هیأت کامل و اصلی و رو به قبله ادا کنید. این آیه دلیل بر حکم نماز خوف همراه با امام، که نمازگزاران در آن به دو قسمت تقسیم می‌شوند، نیست زیرا این حکم در سوره النساء می‌آید. بناء نماز به هیچ حالی از شخص مکلف ساقط نمی‌شود و ترک آن با هیچ گونه عذری جایز نیست، هرچند به هنگام رویارویی با دشمن در صف کارزار، یا در حال شدت بیماری باشد، از همین روی اسلام آن را به کیفیتی مشروع گردانیده که با تمام احوال، تناسب و هماهنگی داشته باشد. چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله به عمران بن حصین رضی الله عنه فرمود: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ»^۳. «ایستاده نماز

۱- ابوداود (۴۱۱) احمد ۲ / ۱۸۳، بخاری در «التاریخ الکبیر» ۳ / ۴۳۴، طبری ۵۴۶۲ و بغوی در «تفسیر»

۲۷۵ با اسناد حسن روایت کرده‌اند، راوی‌های وی ثقه‌اند، اما متن شاذ است، زیرا احادیثی که در این

خصوص آمده و این را نماز عصر می‌داند صحیح‌تر است.

۲- متفق علیه و نزد ترمذی، ابوداود، نسائی و ابن ماجه.

۳- صحیح بخاری (۱۱۱۷).

بگزار، پس اگر نتوانستی به طور نشسته و اگر بازهم نتوانستی پس به پهلو». حتی در صورت وجود عذر، نماز گزاردن به اشاره پلک‌ها، یا با اجرای ارکان آن به قلب نیز جایز است.

از فواید این دو آیه:

۱- محافظت بر ادای نمازها واجب است؛ چنانکه الله متعال فرمود: ﴿حَفِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ﴾ «بر (بجا آوردن) نمازها محافظت کنید» و امر در اینجا افادهٔ وجوب را می‌کند.

۲- این آیه فضیلت نماز عصر را بیان می‌کند، زیرا الله متعال این نماز را به طور ویژه ذکر کرده است. و این یکی از دو نماز با فضیلتی است که پیامبر ﷺ فضیلت آنها را چنین بیان فرمود: «کسی که نماز فجر و نماز عصر را (با جماعت) بخواند داخل بهشت می‌شود»^۱.

۳- به پا داشتن برای الله متعال واجب است طوری که می‌فرماید: «برای الله به پا خیزید». همچنان اخلاص برای الله متعال واجب است، ﴿لِلَّهِ﴾ یعنی خالص و خاص برای الله تعالی.

۴- بر مسلمان لازم است وقتی عبادتی را برای الله متعال انجام می‌دهد احساس امر الله متعال را در خود داشته باشد. همچنین این عبادت را بگونه‌ای که پیامبر ﷺ انجام داده است انجام بدهد و در خود چنین احساس کند که به تأسی از پیامبر ﷺ این عبادت را انجام می‌دهد؛ گویا طریقهٔ عبادت آن جناب را با چشمان خود می‌بیند. طوری که پیامبر ﷺ فرموده است: «نماز بگزارید همانگونه که مرا می‌بینید که نماز می‌خوانم»^۲.

۵- امر به فروتنی در مقابل الله عزوجل. یعنی با خشوع و تواضع قلبی که با سکون و آرامش اعضا نمایان می‌گردد نمازهایتان را ادا کنید.

۱- متفق علیه.

۲- صحیح بخاری (۷۲۴۶).

۶- حرام بودن سخن گفتن در نماز بنا به سبب نزول این آیه؛ چون آنها در اثنای نماز حرف می‌زدند تا اینکه این آیه نازل شد و به سکوت امر و از حرف زدن هنگام نماز نهی شدند.

۷- قیام در نماز واجب است؛ به استثنای نمازهای نافله یا نمازگزارانی که در حال هراس باشد یا ناتوان باشد یا اینکه پشت امامی نماز بگذارد که از قیام عاجز است.

۸- در این دو آیه وسعت رحمت الهی و آسانی دین اسلام بیان گردیده است؛ طوریکه الله متعال فرمود: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ فِرْجَالًا أَوْ رُكْبَانًا﴾ «پس اگر ترسیدید، در حال پیاده یا سواره (نماز را بجای آورید)».

۹- نماز خواندن بر پشت مرکب یا هر وسیله‌ی نقلیه‌ی دیگری هنگام عذر و ضرورت جایز است. و وقتی عذر و ضرورت مرفوع شد انسان باید نماز را با تمام و کمال ادا کند.

۱۰- بیان اینکه نماز خودش از جمله ذکر است.

۱۱- بیان منت و احسان الهی در بخشش علم به ما، طوریکه می‌فرماید: ﴿كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ «همان‌گونه که چیزهای را که نمی‌دانستید به شما یاد داد».

۱۲- بیان اینکه انسان در اصل نادان بوده تا اینکه الله متعال او را یاد داد.

﴿۲۴۰﴾ و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی بر جای می‌گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال از نفقه و پوشاک و نیازهای ضروری آنان بهره‌مند سازند و آنان مستحق بهره‌مندی از خوراک و لباس و اقامت در خانه‌های شوهران متوفای خود می‌باشند و نباید از خانه‌ی آنان بیرون رانده شوند.

در ابتدای اسلام - پیش از نزول آیات میراث - زنان از شوهرانشان ارث نمی‌بردند، اما زن بعد از درگذشت شوهر، به مدت یک‌سال عده می‌کشید و باید در آن یک سال، نفقه و مسکنش از ترکه شوهرش تأمین می‌شد. پس حکم این آیه با آیه‌ی میراث در سوره النساء که سهم زن را از ارث شوهرش معین ساخت و آیه (۲۳۴) از همین سوره که مربوط به عده وفات است، منسوخ شد و به‌جای یک سال عده، چهار ماه و ده روز مقرر گشت. پس اگر این زنان به اختیار خودشان قبل از تمام‌شدن یک سال بیرون بروند بر ولی متوفی،

یا حاکم شرع، یا غیر آنها گناهی نیست در آنچه که آنان درباره خود انجام می دهند از جمله آماده شدن برای پذیرش خواستگاران و آرایش نمودن برای آنان به طوری که در شرع پسندیده است و منکر به شمار نمی رود زیرا بعد از بیرون رفتنشان از خانه شوهر متوفی، دیگر کسی بر آنان ولایتی ندارد. این خود دلیل بر آن است که زنان در رعایت یا عدم رعایت یک سال نشستن در خانه شوهر مخیر بوده اند و این امر بر آنان حتمی نبوده است. و الله در ملکش غالب و در صنعش حکیم است.

در بیان سبب نزول از مجاهد نزد بخاری روایت است که فرمود: عده زن پس از مرگ شوهر این بود که باید در خانه اهل شوهرش عده را نگه دارد، پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَّأَزْوَاجِهِمْ مَتَّعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ﴾ «و کسانی از شما که می میرند و زنانی را بر جای می گذارند (باید) برای همسران خود سفارش کنند که (وارثان شوهر) آنها را تا یکسال بهره مند سازند و آنها را از خانه بیرون نکنند، و اگر خودشان بیرون رفتند پس در آنچه آنها به گونه شایسته درباره خود انجام می دهند گناهی بر شما نیست» مجاهد فرمود: الله تعالی یک سال عده این زن را با وصیت هفت ماه و بیست شب دیگر کامل ساخت، پس اگر خواست با این وصیت در خانه اهل شوهر سکونت گزیند و اگر خواست بیرون برود و این همان فرموده الله تعالی است: ﴿غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ﴾ «آنها را از خانه بیرون نکنند، و اگر خودشان بیرون رفتند پس در آنچه آنها به گونه شایسته درباره خود انجام می دهند گناهی بر شما نیست». و عده همچنان به حال خود بر وی واجب است. عطا از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که این آیه عده این زن را در نزد اهل شوهرش منسوخ ساخته لذا هر کجا که خواسته باشد عده خود را بگذراند و این همان فرموده الله تعالی ﴿غَيْرَ إِخْرَاجٍ﴾ است، عطا فرمود: اگر زن خواست عده را نزد اهل شوهر بگذراند و نظر به وصیت هفت ماه و بیست روز سکونت ورزد، و اگر خواست بیرون برود بنا بر فرموده الله تعالی: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ﴾ «در آنچه آنها درباره خود انجام می دهند گناهی بر شما نیست»

عطا فرمود: سپس میراث آمد و سکنی را منسوخ قرار داد و با این صورت زن می‌تواند در هر جایی که خواسته باشد عده خود را نگه دارد و برایش سکنی نیست.^۱

از فواید این آیه:

۱- همسر بودن زن برای شوهرش حتی بعد از مرگ هم باقی می‌ماند چنانکه فرمود: «و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی را بر جای می‌گذارند». حتی در بهشت نیز باهم می‌باشند به شرطی که زن و مرد هر دو موحد و مؤمن بوده باشند، در این صورت اگر الله تعالی در قیامت آنها را مستحق بهشت بداند، آن دو با هم خواهند بود. ولی اگر یکی از آنها جهنمی شود بعد از اینکه مدت عذاب خود را طی کرد و الله تعالی او را بیرون آورد می‌تواند نزد جفت خود در دنیا برود. الله متعال می‌فرماید: ﴿أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ﴾ [الزخرف: ۷۰] به آنان گفته می‌شود: «شما و همسرانتان به بهشت درآئید و در آنجا شادمان و محترم خواهید بود». بقولی مراد از «أزواجکم» زنان مؤمن ایشانند.

۲- الله متعال دارای رحمت گسترده است به حدی که شوهر را امر کرده است که برای همسرش وصیت کند با وجود اینکه در قلب شوهر برای همسرش محبت و رحمت نهفته است اما رحمت پروردگار بزرگتر از رحمت شوهرش به همسرش است.

۳- مسئولیت زن‌ها به عهده مردان است. و اگر زن‌ها از دایره عرف معتبر در شریعت خارج شوند مردان مرتکب گناه می‌شوند. بنابراین هر کس که عهده‌دار و مسئول دیگری باشد باید او را از انجام منکرات منع کند. و این کار او با این فرموده متعال در تضاد نیست که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [الأنعام: ۱۶۴] «و هیچ گناه‌کاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد». زیرا وقتی شخص مسئول در مسئولیت خود اهمال کرد گنهکار می‌شود.

۴- برای زن هیچگاه جایز نیست از دایره عرف که شریعت آن را تعیین و تأیید کرده است خارج گردد؛ و اگر زنی در نحوه لباس پوشیدن و رفتار و گفتار خود از عرف معتبر

در شریعت تخطی کند گنهکار است؛ و اولیای او باید مانع چنین تصرفات وی شوند.

۵- اثبات دو اسم از اسمای الله متعال؛ «العزیز» و «الحکیم» و اثبات آنچه از صفاتی را که در بر دارند.

۶- اثبات صفت عزت و حکمت به صورت مطلق برای الله متعال طوریکه در همه حالات عزیز و نیرومند می‌باشد و در همه حالات حکیم فرمانروا است.

﴿۲۴۱﴾ و بهره‌مند ساختن زنان طلاق داده شده به متعه، آن هم به طور نیک و به شیوه پسندیده بر پرهیزگاران مقرر است. در مورد بهره‌مند ساختن زنان مطلقه بعضی علما گفته‌اند: بهره‌مند ساختن همه زنان مطلقه واجب است، و برخی گفته‌اند: این آیه زنانی را در بر می‌گیرد که بهره‌مند ساختنشان واجب است که عبارت از زنانی است که قبل از همبستری طلاق داده شده‌اند، اما بهره‌مند ساختن دیگر زنان مطلقه مستحب است. ابن عمر رضی الله عنهما فرموده است: هر زن مطلقه بهره‌مند باید شود مگر زنی که قبل از همبستری طلاق داده می‌شود نیمه مهر مشخص شده به ایشان داده می‌شود.^۱

از فواید این آیه:

۱- شایسته است بر حقوقی که مردم در مورد آن بی‌اعتنا هستند و سهل انگاری می‌کنند تأکید صورت گیرد.

۲- زنان مطلقه باید از جانب شوهرانشان برای جبران خاطرشان بهره‌مند شوند؛ هر شوهر به اندازه توانش.

۳- تقوی انسان را بر طاعت الله تعالی؛ با ترک محرمات و انجام اوامر الله متعال وامی‌دارد.

﴿۲۴۲﴾ این‌گونه، الله تعالی آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که در آنچه که در احکام الهی از حکمت و مصلحت هست بیندیشید، پس به خیر دنیا و آخرت رهنمون شوید.

۱- سنن بیهقی (۱۴۴۹۱) با تصحیح البانی در الإرواء (۱۹۴۱).

با یک جمع‌بندی اجمالی از آیات فوق، ملاحظه می‌کنیم که زنان مطلقه عموماً دارای چهار حالت ذیل می‌باشند:

۱. زنان مطلقه‌ای که با شوهرانشان آمیزش داشته‌اند و قبلاً مه‌ری هم برایشان مقرر شده است، که این گروه از زنان، مستحق کل مه‌ریه خود هستند و عده آنان هم سه حیض یا سه طهر است.
 ۲. زنان مطلقه‌ای که نه مورد آمیزش قرار گرفته‌اند و نه هم برایشان مه‌ری تعیین شده است؛ که برای این دسته از زنان، بر حسب توان شوهرانشان متعه واجب است و مستحق مه‌ری نمی‌شوند.
 ۳. زنان مطلقه‌ای که برایشان مه‌ر مقرر شده، ولی مورد آمیزش قرار نگرفته‌اند، که این دسته از زنان، مستحق نصف مه‌ر تعیین شده خود می‌باشند.
 ۴. زنان مطلقه‌ای که مورد آمیزش قرار گرفته‌اند، اما مه‌ری برایشان مقرر نگردیده، که این دسته از زنان، بدون هیچ‌گونه خلافی مستحق مه‌ر مثل خود می‌باشند. یعنی: باید دیده شود که مه‌ر امثالشان از زنان و دختران خانواده و اقربا و خویشاوندانشان چه مقدار بوده، پس آنان نیز همان مقدار را دریافت می‌کنند.
- از فواید این آیه:

- ۱- بیان و روشن سازی نشانه‌ها و آیات الهی از فضل و منت و احسان الله تعالی بر بندگانش است.
- ۲- این آیه ادعای اهل تفویض و تحریف را که خود را اهل تأویل می‌نامند رد می‌کند؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ آيَاتِهِ﴾ «این چنین الله آیات خود را برای شما روشن می‌سازد»؛ اما اهل تفویض می‌گویند: الله متعال مراد خود را در آیات صفات بیان نکرده است و این آیات عبارت است از حروف هجا که معنای آن فهمیده نمی‌شود؛ و اهل تحریف می‌گویند: الله متعال معنای آنچه را که در آیات صفات مراد است بیان نکرده است بلکه آن را برای عقل‌های ما رها کرده و بیان آن، همان چیزی است که آن را ما با عقل‌های خود درک می‌کنیم. ولی ما می‌گوییم: چیزی را که شما ذکر کرده و

ادعا دارید اگر حقیقت می‌داشت الله متعال آن را حتما بیان می‌کرد؛ پس وقتی آنچه را می‌گویید الله متعال بیان نکرده است معلوم می‌شود که مراد نیست.

۳- امکان ندارد در شریعت اسلامی حکمی غیر واضح و بیان ناشده وجود داشته باشد؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ آيَاتِهِ﴾ «این چنین الله آیات خود را برای شما روشن می‌سازد». زیرا احکام شریعت اسلامی با عقل‌های سالم همخوانی دارد، لذا از آن تمجید کرد و فرمود: هدف از بیان آن برای بندگان این است که آن را بفهمند، و در آن بیان‌دیشند و به آن عمل نمایند. و تعقل و خردورزی کامل همین است که آدمی در آیات الهی بیان‌دیشد و به آن عمل نماید.

﴿۲۴۳﴾ آیا از حال کسانی که هزاران هزار بودند و از بیم مرگ از خانه‌های خود خارج شدند، خبر نیافتی؟ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: آنان چهار هزار تن بودند که از طاعون فرار نموده و گفتند: به سرزمینی می‌گریزیم که در آن از مرگ خبری نباشد پس الله به امر تکوینی خود به آنان گفت: بمیرید و همه مردند. سپس پیامبری از پیامبران الله، بر آنان گذشت و به الله دعا کرد که آنان را زنده کند تا او را بپرستند، پس الله تعالی آنها را زنده کرد.

ابن کثیر رحمته الله در بیان داستان این گروه می‌گوید: بیش از یک‌تن از سلف نقل کرده‌اند که این گروه، اهالی شهری در زمان بنی‌اسرائیل بودند که گرفتار طاعونی سخت شدند، پس گریزان از مرگ به بیابان زدند و در وادی فراخی فرود آمدند و چنان بسیار بودند که کران تا کران وادی را پر کردند. در این هنگام، الله تعالی به سوی آنان دو ملک فرستاد، آن‌گاه یکی از آن دو ملک از پائین وادی و دیگری از فراز آن بانگی مرگبار در دادند که بر اثر آن همه به یکباره چون مرگ یک‌تن مردند و بعد از مرگشان مردم دورادورشان را دیوارکشیدند و به مرور زمان اجسادشان پراکنده و پوسیده شد. چون روزگاری دراز بر این واقعه گذشت، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل به نام «حزقیل» بر گورستان آنها گذشت، در این اثنا از الله عزوجل درخواست کرد تا آنان را زنده گرداند، الله متعال این درخواست وی را اجابت کرد و به او دستور داد تا بگوید: هان ای استخوان‌های پوسیده! الله به شما فرمان می‌دهد که فراهم آیید. پس استخوان‌های اجساد به همدیگر پیوستند. سپس به او

دستور داد تا چنین ندا در دهد: ای استخوان‌ها! الله به شما فرمان می‌دهد تا گوشت و عصب و پوست را بر خود بپوشانید. آن‌گاه - در حالی که آن پیامبر شاهد صحنه بود - چنین شد. سپس به وی دستور داد تا ندا کند: هان ای ارواح! الله به شما فرمان می‌دهد که هر روحی به همان جسد مقرر خویش که او را زنده و شاداب می‌ساخت، برگردد. در این هنگام همه آنان زنده برپا ایستادند، در حالی که نظاره می‌کردند و می‌گفتند: «سبحانک لا اله الا انت». که زنده‌گردانیدن مجدد ایشان، دلیلی قاطع بر وقوع معاد جسمانی در روز قیامت است.

آری، الله تعالی نسبت به مردم صاحب بخشش است و از جمله فضل و بخشش‌وی، زنده کردن این گروه بود ولی بیشتر مردم که همانا کافران هستند این فضل و بخشش را سپاس‌نمی‌گزارند.

بخشش و فضل الله متعال بر این گروهی که از ترس مرگ گریختند، زنده ساختن مجددشان بود تا درس عبرت بگیرند و بدانند که ترس از مرگ، راه نجات از آن نیست، اما فضل الهی بر مخاطبان این آیه، ارشادشان به سوی اندیشیدن و عبرت گرفتن از داستان این گروه است تا بدانند که الله متعال بر هر کاری قادر است و بدانند که پرهیز و احتیاط نمی‌تواند راه را بر قدر ببندد.

هدف از بیان این داستان، تشجیع و ترغیب مسلمین بر جهاد است، با دادن این پیام به ایشان که حذر کردن از مرگ و ترک جهاد به خاطر آن، نجات دهنده از مرگ نیست، چنانچه الله تعالی مرگ انسان را اراده کرده باشد.

این آیه دلیلی واضح بر زنده شدن انسان پس از مرگ بوده و ردی بر منکران آن است که همواره شبهاتی را در این مورد مطرح می‌کنند که چگونه خاک برگردد و انسانی تمام عیار شود؟

به منکران بعث بعد از مرگ جواب‌های زیادی است که شبهه ایشان را مردود اعلان می‌کند، مثلاً از ایشان می‌پرسیم: مگر قبلاً که زنده بود از چه خلق شده بود؟، و مگر غیر این بود که انسان در ابتدا به صورت منی و نطفه درآمده سپس علقه شده سپس مضغه گشته و سپس بصورت بدن انسانی تمام عیار درآمده است؟!

و با اینکه همه روزه نمونه‌های آن را می‌بینیم و از صرف امکان درآمده به وقوع می‌پیوندد، دیگر چه جای تردید است که مستی خاک روزی دوباره انسانی تمام عیار گردد؟! البته انسان عبارت از بدن مرکب از مستی اعضای مادی نیست تا با مرگ و بطلان ترکیب و متلاشی شدنش بکلی معدوم شود، بلکه حقیقت او روحی است که به این بدن مرکب مادی تعلق یافته، و این بدن را در اغراض و مقاصد خود بکار می‌اندازد، و زنده ماندن بدن هم از روح است، بنابراین هر چند بدن ما به مرور زمان و گذشت عمر از بین می‌رود و متلاشی می‌شود، اما روح، که شخصیت آدمی با آن است باقی است، پس مرگ معنایش نابود شدن انسان نیست، بلکه حقیقت مرگ این است که الله تعالی روح را از بدن بگیرد، و علاقه او را از آن قطع کند، آنگاه مبعوثش نماید، و بعث و معاد هم معنایش این است که الله تعالی بدن را از نو خلق کند و دوباره روح را به آن بدمد، تا در برابر پروردگارش برای فصل قضاء بایستد.

پس برای آدمیان حیاتی است باقی که محدود به عمر فانی دنیا نیست، و عیشی است دائمی در عالم دیگری که بقای همیشگی دارد، و انسان در زندگی دوّمش بهره‌ای ندارد مگر آنچه که در زندگی اولش از ایمان به الله تعالی و عمل صالح کسب کرده، و از مواد سعادت است که امروز برای فردایش پس انداز نموده است.

پس اگر آدمی حق را پیروی کند، و به آیات الله ایمان بیاورد، در زندگی دیگرش به کرامت قرب و نزدیکی به الله، و به ملکی که کهنه نمی‌شود سعادتمند می‌گردد، و اگر به پستی و به سوی خاک بگراید، و فقط به دنیا توجه داشته باشد و از یاد الله اعراض نماید، در زندگی دیگرش در شقاوت و هلاکت خواهد بود و مغلول به غلّ و زنجیر نومیدی و خسران محشور خواهد شد، و در مهبط لعنت قرار خواهد گرفت، و از اصحاب آتش خواهد گردید.

از فواید این آیه:

۱- طبق این آیه از قضاء و قدر الهی فراری نیست. همچنین از پیامبر ﷺ روایت است که در مورد طاعون فرمودند: «وقتی راجع به مرض طاعون در سرزمینی اطلاع یافتید، در

آن داخل نشوید و هرگاه در سرزمینی بودید که در آن طاعون آمده، پس از آنجا فرار نکرده و بیرون نشوید»^۱.

۲- تمام و کمال قدرت الله عزوجل با میراندن زندها و زنده کردن مردهها؛ طوریکه می فرماید: ﴿مُوتُوا﴾؛ «بمیرید»؛ پس مردند و به دلیل این فرموده متعال: ﴿ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾ «سپس آنها را زنده کرد».

۳- در این آیه دلیلی بر زنده شدن همه انسانها پس از مرگ است؛ طوریکه اوتعالی آنها را پس از آنکه میراند زنده کرد.

۴- بیان کردن آیات الهی برای مردم و نجات دادن آنان از هلاکت از فضل و کرم الله متعال است.

۵- الله متعال بر کافران نیز نعمت ارزانی داشته است؛ طوریکه در این فرموده متعال آمده است: {علی الناس}؛ اما نعمت پروردگار بر کافر، مانند نعمت اوتعالی بر مؤمن نیست؛ زیرا نعمت اوتعالی بر مؤمن در دنیا و آخرت می باشد و اما کافر تنها در دنیا مشمول نعمت پروردگار قرار می گیرد.

۶- کم اند مردمانی که شکرگزار و سپاسگزار باشند.

۷- عقل دلالت می کند که شکرگزاری از نعمت دهنده الزامی است؛ و کسی که سپاسگزاری و شکرگزاری نمی کند از نگاه عقل و شرع مذموم است، طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ «همانا الله بر مردم بخشش و فضل دارد، ولی بیشتر مردم شکر بجا نمی آورند».

۸- معنای این فرموده الله متعال: ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

[یس: ۸۲] «چون چیزی را اراده کند، (این است) که به آن می گوید: «موجود شو» پس (بی درنگ) موجود می شود.» این است که الله متعال چیزی را که اراده کند تکلم می کند نه اینکه به تنهایی بگوید: کن، بلکه به چیزی که اراده می کند آن را می گوید: موجود شو اینگونه؛ زیرا گفتن کلمه "کن" به تنهایی مجمل است و هنگامیکه الله متعال به قلم گفت:

بنویس. قلم گفت چه چیز بنویسم؟» پس معنای کن (موجود شو) در اینجا چیزی است که از این صیغه گرفته می‌شود؛ و برای یک امر ویژه بوده؛ و اگر الله متعال بخواهد که باران ببارد تنها نمی‌گوید: کُن؛ بلکه همراه با صیغه‌ای که او تعالی می‌خواهد، تکلم می‌کند تا باران ببارد.

۹- الله متعال خود را به چیزی که به بندگانش نعمت داده است ثنا می‌گوید، طوری که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ﴾ «همانا الله بر مردم بخشش و فضل دارد»، از این رو پیامبر ﷺ فرموده است: «هیچ کسی بیشتر از الله متعال ستایش را دوست نمی‌دارد»^۱. پس او تعالی دوست دارد که ثنا و ستایش شود؛ زیرا این ثنا و ستایش به او تعالی راست و حق است و الله سبحانه و تعالی به ثنا و ستایش مستحق‌تر و سزاوارتر است.

۱۰- فرار از مرگ از سرشت انسان است؛ طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾ «آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه‌های خود بیرون شدند در حالی که هزاران نفر بودند؟». لذا انسان باید برای چیزی که از آن در هراس است و نمی‌داند چه وقت ناگهانی به سراغش می‌آید، آمادگی داشته باشد.

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۲۴۴)

و در راه الله بجنگید و بدانید که الله شنوای داناست. ﴿۲۴۴﴾

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ وَأُضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۴۵﴾

کیست که به الله قرضی نیکو دهد پس (الله) آن را برای او چندین برابر زیاد کند؟ و الله است که (در معیشت بندگان) تنگی و گشایش پدید می آورد و به سوی او باز گردانده می شوید. ﴿۲۴۵﴾

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَيكُمْ الْفِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۲۴۶﴾

آیا از (داستان) بزرگان بنی اسرائیل پس از موسی خیر نیافتی آنگاه که به پیامبر خودشان گفتند: برای ما فرمانروایی بگمار تا در راه الله پیکار کنیم، گفت: شاید اگر جنگیدن بر شما فرض گردد پیکار نکنید، گفتند: چرا در راه الله جنگ نکنیم درحالی که از سرزمین و فرزندانمان بیرون رانده شده ایم؟ پس وقتی پیکار بر آنها مقرر شد همه جز اندکی سرپیچی کردند، و الله به ستمکاران داناست. ﴿۲۴۶﴾

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۴۷﴾

و پیامبرشان به آنها گفت: همانا الله طالوت را به فرمانروایی شما برانگیخته است. گفتند: چگونه او را بر ما فرمانروایی باشد در حالی که ما از او به فرمانروایی سزاوارتریم و به او مال فراوانی داده نشده است؟ گفت: همانا الله او را بر شما برگزیده و او را در جسم و دانش گسترش افزوده است، و الله ملک خویش را به هرکس که بخواهد می دهد. و الله گشایشگر داناست ﴿۲۴۷﴾

﴿۲۴۴﴾ و در راه الله بجنگید و بدانید که الله شنوای داناست. یعنی به خاطر بالا بردن مقام دین الله تعالی با کفار بجنگید؛ نه به خاطر آرزوهای نفس و هوی، و بدانید که الله تعالی اقوال شما را می شنود و به نیت شما آگاه است و بر مبنای آن به شما پاداش می دهد. و همان طور که فرار از قضا و قدر سودی ندارد، فرار از جهاد نه مرگ را دور می کند و نه آن را دور می سازد؛ زیرا جهاد عامل مرگ نیست، بلکه جهاد برای امت اسلامی حیات بخش است.

باید دانست که عمر، سرنوشت، مصائب و امراض، همه به دست الله تعالی است و ایمان به این امر واجب می باشد، ولی از آنجا که مقدرات برای ما شناخته شده نیست، لذا جایز است تا به منظور نگهداشت خویش از ناخوشی ها، به اسباب متوسل شویم، از اشیای ترسناک قبل از هجوم آنها بپرهیزیم، و از قراردادن خویش در معرض خطر نابودی احتیاط کنیم، اما اگر به رغم به کار بستن وسایل و گرفتن احتیاط، بنده دچار بلا و مصیبتی شد، باید صبر و شکیبایی را از دست ندهد. چنانکه رسول کریم ﷺ در مورد طاعون فرموده است: «الطَّاعُونَ رَجَسٌ أُرْسِلَ عَلَى طَائِفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَوْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ»^۱.

«طاعون، عذابی پلید است که بر گروهی از بنی اسرائیل یا امت های گذشته، فرستاده شده است. پس هرگاه، شنیدید که در سرزمینی، طاعون وجود دارد، وارد آن نشوید. و اگر در سرزمینی که شما در آنجا به سر می برید، طاعون، شیوع پیدا کرد، از ترس آن، فرار نکنید».

از فواید این آیه:

۱- در این آیه امر به جنگ با کافران محارب است؛ و حکم شرعی آن را که آیا فرض عین است یا فرض کفایه یا مستحب، علما تعیین می کنند.

۲- امر به جنگ بر اساس این شده که در آن اخلاص برای الله متعال و بمنظور اعلاى کلمه الله و تقویت دین او باشد؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾. «و در راه الله قتال کنید».

۳- جنگ به خاطر تعصب قومی و نژادی و حزبی و ستمی و یا به خاطر اظهار شجاعت یا به خاطر ریا حرام است، زیرا جنگ باید خالص برای الله و تقویت دین او باشد.

۴- جهاد باید نظر به مقتضای شریعت باشد مثل وجود امیر، صبر و پایداری در وقت رویارویی با دشمن، تعامل نیک با اسیران و غیره...

۵- برحذر بودن از مخالفت شریعت، و ترغیب به موافقت شریعت؛ چون الله متعال سخنان ما را می شنود و از احوال ما آگاه و دانا است.

۶- اثبات این دو اسم برای الله متعال؛ «السمیع» شنوا و «العلیم» دانا و اثبات آنچه از صفات و آثاری را که در بر دارند.

﴿۲۴۵﴾ بعد از آن که الله تعالی به جهاد دستور داد، اینک به انفاق مال در راه خویش نیز دستور می دهد، زیرا جهاد نیاز به امکانات مالی دارد، پس کیست آن کس که به رضایت خاطر و بدون فشار و آزار و منتی، به الله تعالی وام دهد، وامی نیکو؟ وام دادن به الله ﷻ مثلی است برای تقدیم عمل نیکی چون انفاق مال، که انجام دهنده آن سزاوار ثواب می شود و از جمله، انفاق آن سبب می شود تا الله تعالی در آن رشد و فزونی و برکت عنایت کند تا جایی که از ده تا بیشتر از هفتصد برابر اصل خود گردد؛ چنانکه رسول اکرم ﷺ فرمود: «الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ»^۱. «هر نیکی از ده برابر گرفته تا هفتصد برابر پاداش دارد». و الله تعالی برای ابتلای بندگان در روزی شان تنگی و گشایش می آورد. قبض: تنگی و کم ساختن رزق و بسط: گشایش و وسیع ساختن آن است. این هشداری است برای کسانی که به هنگام بسط و گشایش روزی بخل ورزند، نزدیک است که کار بر ایشان به قبض دگرگون شود، پس ای بندگان، الله تعالی شما را در برابر آنچه که در راه وی تقدیم کرده اید، پاداش می دهد و اگر هم بخل ورزیده باشید، شما

را مجازات می‌کند. ابن زید رحمته می‌گوید: الله تعالی از روی امتحان بر تو گشایش پدید می‌آورد، در حالی که تو بیرون رفتن به جهاد را نمی‌پسندی و به زمین سنگینی می‌کنی و او بر دیگری تنگ و سخت می‌گیرد، در حالی که مشتاق و سبکبال برای جهاد است، پس آنچه در دست داری بیرون کن که فقط این وسیله نجات تو خواهد بود.

از فواید این آیه:

۱- تشویق به انفاق کردن در راه الله عزوجل. چون استفهام در اینجا به خاطر تشویق و ترغیب آمده است.

۲- پاداش بر عمل تضمین شده است مانند قرض بر ذمه قرضدار.

۳- توجه داشتن به اخلاص در این امر که انسان مال خود را خالص به خاطر رضایت الله متعال انفاق کند، با میل و علاقه نفس و مال حلال، و به دنبال انفاق خود طرف را مورد منت و اذیت قرار ندهد، و قرض حسن قرضی است که موافق با شریعت بوده و نکات ذیل در آن مدنظر گرفته شود:

اول: خالص برای الله متعال باشد؛ اگر به خاطر ریا و شهرت بود، در این صورت قرض حسنه نیست؛ طوریکه پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث قدسی از الله متعال روایت می‌کند که فرموده است: «کسی که عملی را انجام دهد در آن همراه با من کسی را شریک سازد من او را همراه با شرکی که دارد رهامی کنم»^۱.

دوم: انفاق از مال حلال باشد، اگر از مال حرام بود قرض حسنه نیست؛ زیرا (ان الله طیب لا یقبل الا طیباً)^۲ یعنی: «الله متعال پاک است جز پاک را نمی‌پذیرد».

سوم: با میل و علاقه باشد نه مجبور و وادار شده، و نه اینکه باور کند که این انفاق جریمه یا مالیات است، طوریکه برخی مردمان گمان می‌برند زکات مالیات است حتی برخی نویسندگان زکات را به مالیات زکات تعبیر می‌کنند والعیاذ بالله.

چهارم: به فقیر و مسکین یا مصالح عامه انفاق شود، ولی اگر در راهی صرف شود که سبب خشم الله متعال می‌شود، به آن قرض حسنه گفته نمی‌شود.

۱- صحیح مسلم (۲۹۸۵).

۲- صحیح مسلم (۱۰۱۵).

۴- فضل و عطای الله متعال، بزرگ و گسترده است، و پاداش او تعالی برای نیکوکار پاداش چند برابر است، طوریکه می فرماید: ﴿فَيُضْعِفُهُ لَهٗ وَّ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾ [البقرة: ۲۴۵] «آن را برایش چندین برابر می کند». پس در توفیقی که الله متعال به بنده عنایت فرموده دو فضل وجود دارد: فضل و احسان که الله متعال به بنده داد تا عمل صالح را انجام بدهد و فضل و احسان دومی همانا پاداش مضاعف برای این بنده است؛ و اما جزای گناهکاران بین عدل و فضل الهی می چرخد؛ طوریکه اگر گناه او کفر بود پس جزای او بر اساس عدل الهی است، و اگر کمتر از کفر بود پس جزای آن بین فضل و عدل الهی قرار می گیرد، چنانکه الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَّ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸] «بی گمان الله شرک به خود را نمی بخشد و گناهان پایین تر از آن را برای هرکس که بخواهد، می بخشد».

۵- کمال و تمام ربوبیت الله عزوجل، طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ﴾ «و الله (در معیشت بندگان) تنگی و گشایش پدید می آورد».

۶- در این آیه اشاره به آن شده است که انفاق کردن سبب تنگدستی و فقر نمی شود، زیرا ذکر این جمله بعد از تشویق به انفاق اشاره به آن دارد که انفاق کردن موجب ناداری و در تنگنا قرار گرفتن نیست، زیرا این امر از سوی الله متعال است؛ و از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «هیچ صدقه ای مال را کم نساخت»^۱. و چه بسا برخی از مردم از انفاق خودداری کرده اند و الله متعال مال ایشان را در معرض آفاتی مانند تلف شدن، آتش گرفتن، و ربوده شدن و غیره قرار می دهد یا اینکه خود شخص یا اهل او مورد اصابت آفات قرار می گیرد که مبالغه گزافی را در آن به مصرف می رسانند؛ اما برعکس؛ کسی که صدقه می دهد و در راه الله عزوجل انفاق می کند، الله متعال در رزق و روزی او گشایش و فراخی را عنایت می فرماید.

۷- اثبات روز قیامت و حساب و کتاب و زنده شدن بعد از مرگ طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿وَأَلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ «و به سوی او بازگردانده می شوید».

۸- ترساندن انسان از خلاف‌ورزی و ترغیب و تشویق او به اطاعت از الله متعال، زیرا وقتی انسان دانست که حتما به سوی پروردگارش برمی‌گردد به خاطر ترس برگشتن، ناچار به انجام آنچه امر شده می‌شود و از آنچه نهی شده امتناع می‌ورزد.

﴿۲۴۶﴾ الله تعالی این داستان را برای تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امت‌های پیشین هم مطلوب و مشروع بوده است، مطرح می‌کند: آیا از حال و داستان سران و اشراف بنی‌اسرائیل پس از درگذشت موسی عليه السلام خبر نیافتی. این داستان، حاکی از دورانی است که بنی‌اسرائیل بعد از موسی عليه السلام به چنگ ستمگران (قوم عمالقه) گرفتار شدند و مدتی طولانی تحت ستم آنان به سر برده از دیار و کاشانه خویش بیرون رانده شدند. آن‌گاه که به پیامبرشان که گفته می‌شود، صمویل بود گفتند: پادشاهی برای ما بگمار که بر گرد او جمع شویم و به رأی و اندیشه او عمل کنیم و تا در راه الله تعالی همراه با او بجنگیم. آن پیامبرگفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید، گفتند: چرا در راه الله نجنگیم در حالی که ما از دیارمان رانده و از زنان و از فرزندانمان جدا ساخته شده‌ایم. چون ایشان توسط قوم جالوت کشته و به اسارت در آمده بودند. پس چون جنگ بر آنان فرض شد، همگی به دلیل سستی در اراده و تصمیم و اضطراب در نیت‌ها؛ از جنگ پشت کردند جز تعداد اندکی از آنان. و آنان کسانی بودند که با طالوت از رودخانه عبور کردند. به قولی تعداد آنان به تعداد اهل بدر سیصد و سیزده تن بود. الله تعالی به حال ستمگران داناست پس آنان را در برابر ترک جهاد که ظلمی آشکار است، مجازات می‌کند. و در حدیث پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله می‌فرماید: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُؤْبَقَاتِ»^۱ یعنی: «از هفت گناه ناپود کننده اجتناب کنید». از جمله: «فرار از جهاد و رویارویی با دشمن».

از فواید این آیه:

۱- قرآن کریم بر دقت کردن و اهمیت دادن به قصه‌های قرآنی تشویق می‌کند طوریکه در این آیه می‌فرماید: «آیا از داستان بزرگان بنی‌اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی».

۲- در این قصه پندها و اندرزها برای امت اسلامی نهفته است، چون بر قوم بنی اسرائیل جهاد فرض شد ولی جز تعداد اندکی از آنها، باقی از آن رویگردان شدند. لذا امت اسلامی را برحذر می‌کند که نباید از جهاد شانه خالی کنند و از این فریضه الهی رویگردان شوند.

۳- درجه نبوت بالاتر از مرتبه فرمانروایی است؛ طوریکه به پیامبرشان گفتند: ﴿أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا﴾ پس پیامبر دارای این سلطه است که فرمانروایی را برای آنها بگمارد تا آنها را مدیریت کرده تدبیر امور آنان را بدوش گیرد.

۴- هرگاه انسان از دیگری چیزی را طلب کند بهتر است موردی را نیز ذکر کند که باعث تشویق طرف می‌شود تا درخواست او را بپذیرد. طوریکه بنی اسرائیل به پیامبرشان گفتند: «تا در راه الله بجنگیم». این جمله پیامبر را تشویق نمود تا برای آنان فرمانروایی را بگمارد.

۵- در این آیه اشاره به این است که مسلمان در هر عملی اخلاص برای الله متعال را مد نظر گیرد.

۶- انسان با سرشتی که دارد برضد دشمن خود آماده جنگ می‌شود، حتی اگر شخص ترسو در محاصره قرار گیرد با آنچه در دست دارد به جنگ و مقابله می‌پردازد.

۷- از جمله اموری که اجازه جنگ را به انسان داده و آن را برایش مباح می‌گرداند بیرون راندن وی از کشور و اهلش است تا دست ظالمان و تجاوزکاران را کوتاه سازد. اما اگر بیرون راندن مردم به حق باشد، طوریکه پیامبر ﷺ قبیلۀ یهود بنی نضیر عهد شکن و دسیسه‌گر را اخراج کرد، پس حق جنگ کردن یا مطالبۀ حق خود را ندارند.

۸- شاید انسان گاهی گمان کند که می‌تواند بر ترک امور حرام صبر کند، یا بر انجام مأمور به صبر کند، ولی هنگامیکه مورد امتحان و ابتلا قرار می‌گیرد مقاومت نکرده عقب نشینی می‌کند. طوریکه قوم بنی اسرائیل در آغاز بر جنگ کردن دلگرم بودند.

۹- در اینجا به فرموده پیامبر ﷺ اشاره شده است که می فرماید: «رویارویی با دشمن را آرزو نکنید و از الله متعال عافیت بخواهید، پس اگر با آنها روبرو شدید صبر کنید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیرهاست»^۱.

۱۰- آزمایش امری منطقی است؛ زیرا پیامبرشان به آنها گفت: ﴿هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا﴾ «شاید اگر جهاد بر شما مقرر شود (سرپیچی کنید و) در راه الله جهاد نکنید» پس آنچه را که پیامبرشان توقع آن را داشت واقعی بود؛ چون وقتی جنگ بر آنان فرض شد سرپیچی و روی گردانی کردند.

۱۱- احیانا طرح برخی سؤالها بر سؤال کننده نتیجه ناگوار دارد طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۱]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای نپرسید که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهگین کند».

۱۲- جنگ برای دفاع از نفس واجب است؛ زیرا آنها وقتی گفتند: ﴿وَقَدْ أُخْرِجْنَا﴾ «بیرون رانده شده‌ایم» الله متعال فرمود: ﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ﴾ «پس هنگامی که جنگ بر آنان فرض گردید» تا از خود دفاع کنند و کشورشان را از لوٹ دشمنانشان پاک کنند و فرزندانشان را از اسارت آزاد کنند.

۱۳- ترک کردن واجب دینی ظلم است؛ زیرا الله متعال می فرماید: ﴿تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ «جز عده کمی از آنان همه (سرپیچی) و روی گردانی کردند، و الله به ستمکاران آگاه است» یعنی کسانی که جهاد بر آنان فرض گردید روی گردانی کردند و آن را انجام ندادند؛ پس بدین ترتیب ظلم به دو دسته تقسیم می شود: انجام و ارتکاب حرام؛ یا ترک واجب.

﴿۲۴۷﴾ پیامبرشان که شمویل نام داشت به آنان گفت: الله تعالی طالوت را برای فرماندهی و رهبری شما آماده نموده و شما را به فرمانبرداری از وی و جنگیدن تحت فرمانش امر می کند. نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی،

بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و در بنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از نسل «لاوی» و پادشاهان از نسل «یهودا» برمی‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ‌یک از این دو نسل نبود گفتند: چگونه ممکن است که طالوت پادشاه ما شود، در حالی که او نه از تبار شاهان است و نه هم از ثروتمندان و سرمایه‌داران تا ما به خاطر اشرافیت یا سرمایه او، از وی پیروی و فرمانبرداری کنیم؟ پیامبرشان گفت: الله تعالی او را بر شما به پادشاهی و فرمانروایی برگزیده است، و انتخاب الله تعالی حجت قاطع است. و او را در دانش بر شما برتری بخشیده است آری! دانش؛ این ویژگی‌ای که اساس برتری انسان و گل سرسبد همه فضایل و از بزرگترین دلایل و وجوه برتری بر دیگران است و نیز او را در نیروی بدنی بر شما برتری داده است، نیرویی که تأثیر آن در جنگ‌ها و مانند آن از مسئولیت‌های سنگین واضح و روشن می‌باشد. همچنان طالوت، به جهت طول قد و قامت آن زیرا او پهلوانی بود که هم در دیانت و هم در توانایی جسمی و کاردانی جنگی - یعنی اوصافی که در رهبری و فرماندهی ملاک و معیار شناخته می‌شوند - بسی نیرومند بود. آری! روشن است که فضایل شخصی و ذاتی انسان، بر ثروت و شرافت در نسب مقدم است.

الله پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد زیرا ملک، ملک وی و بندگان هم بندگان وی اند، پس شما را چه جای اعتراض بر امری که نه ملک شماست و نه هم در حوزه تصرف شما قرار دارد؟ الله گشایشگر فضل خویش است و داناست به کسی که سزاوار پادشاهی است و بر آن توانایی دارد. پس، از این دو آیه چنین بر می‌آید که جهاد در راه الله آمادگی روانی، تربیتی، علمی، شایستگی، جرأت و شجاعت، عزم و نیت صادقانه، اخلاص و روحیه ایثار و قربانی را می‌طلبد.

شرایط حاکم اسلامی از دیدگاه اهل سنت

شاید سخن گفتن درباره نظریه سیاسی اهل سنت به اصطلاح سهل ممتنع باشد، زیرا در نگاه اول این برداشت به دست می‌آید که اهل سنت حاکمیت هر حاکم و سلطانی را پذیرفته‌اند. در صورتی که دقت و تأمل در منابع فقهی و تاریخی اهل سنت بیانگر این مطلب است که فقها و دانشمندان اهل سنت برای مشروعیت حاکمیت و حاکم اسلامی شرایطی را بیان داشته‌اند که از جمله این شرایط مسأله علم، فقاقت و عدالت حاکم

اسلامی می‌باشد و اختیار حاکم غیر عادل یا سلطان جائز در زمانی است که جامعه اسلامی دسترسی به حاکم عادل، عالم و فقیه نداشته باشد.

در چنین شرایطی جهت جلوگیری از اغتشاش و به وجود نیامدن هرج و مرج در جامعه آنان وجود حاکم جائز را بر جامعه بدون حاکم و بدون قانون ترجیح می‌دهند؛ چون جامعه ناچار است که حاکم داشته باشد، این حاکم می‌تواند یک حاکم نیک و عادل باشد و یا در صورت نبود چنین حاکمی سلطانی جائز باشد.

در این مورد که رهبری جامعه باید به عهده کسانی باشد که از نظر علمی و فقهی از سایر مردم بالاتر باشند، امامان مذاهب اهل سنت بر این مسئله اتفاق دارند که مسئله رهبر جامعه اسلامی و حاکمیت و امامت اسلامی جهت مسلمانان واجب می‌باشد، زیرا با وجود امام و حاکم اسلامی است که شعائر دین بر پا داشته شده و حق مظلوم از ظالم گرفته می‌شود.

همچنین امامان اهل سنت بر این مسئله اتفاق دارند که حاکم اسلامی باید دارای ویژگی‌های ذیل باشد:

۱- مسلمان باشد، ۲- مکلف باشد، ۳- حر و آزاد باشد، ۴- مرد باشد، ۵- از قریش باشد، ۶- عالم و مجتهد باشد. تا این که مردم را نسبت به یادگیری و فهم احکام دینی و اسلامی آگاه نماید و در فهم و استنباط مسایل و احکام دینی نیاز به رأی و نظریه دیگران نداشته باشد.

ناگفته نماند نظام سیاسی اهل سنت به دو بخش نظام سیاسی قدیم و نظام سیاسی جدید قابل تقسیم است. از دوران صدر اسلام تا پایان دوران خلفای راشدین و سپس دوران امارت را دوران قدیم و دوران پس از آن را دوران جدید نامگذاری کرده‌اند.

در نظریه‌ی خلافت قدیم سه شیوه مشروع برای استقرار حاکم و انعقاد امر خلافت مطرح گردیده است:

۱. انتخاب اهل حل و عقد: منظور از اهل حل و عقد مجموعه افرادی است که دارای سه شرط عدالت، دانش کافی و رأی و تدبیر باشند.

۲. استخلاف، نصب توسط خلیفه پیشین: از نظر اهل سنت شریعت برای حاکم اسلامی شرایطی را بیان نموده و تطبیق آن شرایط بر افراد را به عهده‌ی افراد جامعه نهاده است. خلیفه نیز به عنوان یکی از آگاه‌ترین افراد جامعه هرگاه کسی را به خلافت نصب کند، حکومتش مشروع خواهد بود.

۳. زور و غلبه: زور و غلبه از دیدگاه اهل سنت در صورتی مشروعیت دارد که اولاً شخص مغلوب، کافر نباشد و ثانیاً به دست گرفتن حکومت از راه زور و غلبه پس از مرگ خلیفه باشد.

در مورد نظریات جدید می‌توان به مسئله حاکمیت و پذیرش مردم اشاره کرد، به این عنوان که اگر ملت با رأی، نظر و آزادی خود اقدام به تعیین امام و حاکم نمودند این حاکمیت مشروع خواهد بود.

مسئله دیگر مسئله شورا می‌باشد، به این صورت که شورا به عنوان جایگاه مهمی برای مشروعیت‌بخشی به حکومت مورد اهتمام قرار گرفته است. نظریه‌های جدید علاوه بر این که قدرت و اختیار نصب و عزل حاکم را به مجلس شورا واگذار کرده‌اند، تأکید می‌کنند که بر حاکم لازم است که در تمام اموری که نفی شرعی یا اجماع صحیح وجود ندارد، با اهل شورا مشورت کند.

همچنان علمای اهل سنت در این مسئله توافق دارند که اگر حاکم فاسق شود، از منصبش عزل نمی‌گردد.

از فواید این آیه:

۱- پیامبرشان با آنها موافقه کرد تا فرمانروایی را بگمارد تا در راه الله متعال جنگ کنند؛ به این منظور به الله متعال دعا کرد و دعایش مستجاب گردید.

۲- در این آیه کمال تعظیم انبیاء برای الله متعال و حسن ادب با اوتعالی را نشان می‌دهد طوریکه پیامبر شان فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا﴾ «همانا الله «طالوت» را (به عنوان) پادشاه برای شما مبعوث (و انتخاب) کرده است» و نگفت: من انتخاب کردم.

۳- افعال بندگان مخلوق هست و پروردگار عزوجل آن را آفریده است.

- ۴- فضل و بزرگواری به اهل آن برگردانده شود. طوریکه الله متعال فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ﴾ «همانا الله برای شما مبعوث کرده است».
- ۵- الله متعال گاهی پادشاهی را به کسی می‌دهد که انتظارش را ندارد- چون نه از بزرگان و وجهای قوم می‌باشد و نه هم از دودمان پادشاهان.
- ۶- داشتن مزایا و شایستگی‌ها در حسب و نسب یا علم و یا هم قوت و نیرو، در پابرجا ماندن پادشاهی مؤثر است.
- ۷- آنچه را که الله متعال تشخیص کرده و صلاح می‌بیند فوق همه تصورهاست.
- ۸- به هر اندازه که ولی امر مسلمانان در دانش، تدبیر امور و اندام و قوت فزونی داشت برای سلطنتش مناسبتر و بهتر است.
- ۹- ملک و پادشاهی که بنی آدم به آن می‌رسد در واقع ملک الله متعال است؛ و اوتعالی ملک و پادشاهی را به هر کس که بخواهد می‌دهد و پادشاه هر آنچه را که در قلمرو پادشاهی خود دارد به اذن الله متعال آن را ملک خود نموده است پس پادشاهی فقط از آن الله متعال است به هرکس که بخواهد می‌دهد. طوریکه فرموده است: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۲۶]. «بگو: بار الها! ای صاحب فرمانروایی و ثروت و دارایی، حکومت و دارایی را به هرکس که بخواهی، می‌بخشی، و حکومت و دارایی را از هرکس که بخواهی باز پس می‌گیری».
- ۱۰- آنچه که در ملکیت ما قرار دارد مقید به اذن الله متعال است، و ما نمی‌توانیم به هر گونه‌ای که خواسته باشیم در آن تصرف کنیم، بلکه بنا بر چیزیکه الله متعال شرع نموده در آن تصرف می‌کنیم.
- ۱۱- اثبات مشیئت برای الله متعال؛ و مشیئت اوتعالی تابع و وابسته به حکمتش است، طوریکه می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [الإنسان: ۳۰]. «و شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این که الله بخواهد، بی‌گمان الله دانای حکیم است».

- ۱۲- اثبات دو اسم از اسم‌های مبارک الله متعال که عبارتند از ﴿وَّاسِعٌ﴾ گشایشگر، و ﴿عَلِيمٌ﴾ دانا، و آنچه از وصف و حکم را که در بر دارند.
- ۱۳- اثبات وسعت و گستردگی الله عزوجل در احاطه داشتن و صفات و افعالش.

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَعَالُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

و پیامبرشان به آنها گفت: همانا نشانی فرمانروایی او این است که آن صندوق (عهد) پیش شما بیاید، که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان، و یادگاری از آنچه آل موسی و آل هارون بر جای گذاشته‌اند می‌باشد، که فرشتگان آن را حمل می‌کنند، بی‌گمان در آن نشانه‌ای است برای شما اگر

مؤمن باشید. ﴿۲۴۸﴾

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْكُوا اللَّهَ كَمِ مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۲۴۹﴾

پس هنگامی که طالوت با سپاهیان (رهسپار شده و از شهر جدا شد، گفت: همانا الله شما را با رودخانه‌ای آزمایش کننده است، پس هرکس از آن بنوشد از من نیست، و هر کس آن را نجشید قطعاً او از من است، مگر کسی با دست خود از آن یک کف بردارد، پس جز تعداد اندکی از ایشان، همه از آن نوشیدند، پس وقتی که او و کسانی که با او ایمان آورده بودند از آن (رودخانه) گذشتند، گفتند: امروز ما توانایی (رویاری) با جالوت و لشکریانش را نداریم، کسانی که یقین داشتند اینکه الله را ملاقات خواهند کرد، گفتند: چه بسا گروه اندکی به اذن الله بر گروه زیادی پیروز شدند، و الله با شکیبایان است.

﴿۲۴۹﴾

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۵۰﴾

و هنگامیکه برای (نبرد با) جالوت و سپاهیان به میدان آمدند، گفتند: ای پروردگار ما! بر ما صبر و شکیبایی فرو ریز و گام‌های ما را استوار کن و ما را بر گروه کافر

پیروز بگردان ﴿۲۵۰﴾

﴿۲۴۸﴾ پیامبرشان به آنان گفت: نشانه صدق و صحت فرمانروایی او این است که برای شما از جانب الله تعالی صندوقی می‌آید که آن صندوق سبب آرامش دل‌های شما در مورد موضوع گزینش طالوت است که در آن اختلاف ورزیده‌اید و مایه ثبات و پایداریتان در هنگام رویارویی با دشمنانتان است. سکینه: از سکون، به معنی وقار و آرامش است. و یادگاری از میراث آل موسی و آل هارون است، یادگار نهاده شده در آن صندوق عبارت بود از عصای موسی و ریزه‌های الواح تورات که تورات اولین بار در آنها نوشته شده بود. مراد از آل موسی و آل هارون، نه خاندان آنها، بلکه خود آنها هستند، یعنی: این یادگاریها نه از خانواده موسی و هارون بلکه مربوط به خود آن دو بود. و فرشتگان آن را به دستور الله تعالی حمل می‌کنند، آن صندوق را که گویند از چوب طلا اندود ساخته شده بود، در برابر دیدگان آنها در میان آسمان و زمین حمل کرده آن‌گاه فرود آمدند و آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند. یادآور می‌شویم که انبیای بنی اسرائیل، این تابوت سکینه (صندوق عهد) را در جنگ‌ها پیشاپیش خود حرکت می‌دادند و آن را وسیله پیروزی خود می‌دانستند پس اگر مؤمن باشید، برای شما در این رویداد نشانه‌ای است بر شایستگی طالوت به فرمانروایی.

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: عمالقه فلسطین در یکی از جنگ‌ها، آن صندوق را از بنی اسرائیل به زور گرفتند، لذا الله تعالی به نشانه حقانیت طالوت، آن را به وسیله فرشتگان به سوی وی باز فرستاد و فرشتگان آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند و چون بنی اسرائیل این صحنه را دیدند، گفتند: اینک آری! پس، به طالوت تسلیم شده و او را پادشاه خود ساختند و به جهاد تحت فرمان وی آماده شدند و طالوت از میان جوانان آنها هفتاد هزار تن را برای جهاد برگزید.

از فواید این آیه:

۱- از رحمت الله تعالی بر بندگانش است که امور را با نشانه‌ها تأیید می‌کند تا حجت قائم شود، طوریکه فرمود: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ...﴾ «و پیامبرشان به آنها گفت: همانا نشانه پادشاهی او این است...» و اگر الله متعال می‌خواست هرچه انجام می‌داد و از تکذیب کنندگان و مستکبران انتقام می‌گرفت ولی از رحمت او تعالی است که

آیات و نشانه‌هایی را فرستاد تا قلب‌ها به آن مطمئن گردیده و حجت قائم شود؛ و واقع شدن این نشانه‌ها و معجزات حکمت آشکار است؛ زیرا اگر کسی از میان ما ادعا کند که من فرستاده پروردگار به سوی شما هستم و به آنچه شما را امر می‌کنم انجام بدهید و از آنچه نهی می‌کنم ترک کنید؛ ورنه جان و مال و خون شما برایم حلال است؛ از چنین شخصی اطاعت نمی‌شود؛ و از رحمت و حکمت الله عزوجل بوده است که برای پیامبران نشانه‌هایی را ضمیمه ساخته است که با آنها حجت تمام می‌شود و مردم استجابت می‌کنند.

۲- این تابوت شامل نشانه‌های بزرگی از علم و دانش و حکمت که از آل موسی و آل هارون باقی مانده بود می‌شد و همچنین برای تسکین نفوس آن قوم و قلب‌هایشان مؤثر بود و آنان را در خواسته‌هایشان نیرو می‌بخشید.

۳- وقار و آرامش تأثیری بسزایی بر قلب‌ها دارد، طوریکه الله متعال فرمود: «در آن آرامشی از پروردگار شما است» و تأمل کنید چگونه آرامش را به ربوبیت خود پیوست داد که نشانه‌دهنده عنایت ویژه اوتعالی برای این قوم می‌باشد؛ و سکینه و وقار اگر در قلب فرو آید انسان مطمئن شده آرام می‌گیرد و سینه او برای پذیرش اوامر شریعت فراخ می‌گردد و با کمال و تمام آن را قبول می‌کند.

۴- اثبات وجود ملائکه در این آیه و تابوتی را که ملائکه حمل کردند بیانگر این است که آن تابوت بسیار بزرگ بود.

۵- مؤمن از آیات و نشانه‌های الهی نفع می‌برد، زیرا نفع بردن از آیات الهی تأثیر بسزایی بر باور و یقین مسلمان دارد.

۶- وقتی ایمان بنده افزایش یابد فهم او از کتاب الله و سنت رسول الله نیز افزایش می‌یابد و بیشتر می‌شود.

۷- ملائکه اجسام حقیقی دارند؛ و اما کسانی که می‌گویند: آنها فقط عقل‌ها هستند یا ارواح هستند و اجسام ندارند قول باطل است زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا اُولٰٓئِکَ اَجْنِحٰتٍ﴾ [فاطر: ۱]. «(کسی) که ملائکه را رسولانی قرار داد؛ که

دارای بال‌ها هستند» و پیامبر ﷺ چهره واقعی جبریل علیه السلام را مشاهده کرد که دارای ششصد بال بود که کرانه‌های آسمان را پر کرده بود.

﴿۲۴۹﴾ و هنگامی که طالوت با لشکریان از شهر خویش بیت المقدس رهسپار شد و لشکر را از شهر به جنگ عمالقه خارج کرد، فصل؛ فصل تابستان و هوا سخت گرم بود، لذا لشکریان از طالوت آب خواستند، او گفت: الله تعالی شما را به وسیله نهری می‌آزماید. گفته شده که: مراد از آن نهری در میان اردن و فلسطین است، همچنان هدف از این آزمون، سنجش میزان اطاعت لشکریان وی بود. طالوت گفت: پس هر کس از آن بنوشد از پیروان من نیست، لذا هر کس از من در این دستور اطاعت کند، در سایر فرمانها نیز مطیع من خواهد بود و هر کس این دستور را نادیده بگیرد و خواهش نفسش بر او غالب شود، پس او در سایر امور سخت و دشوار، به طریق اولی الله تعالی را عصیان و نافرمانی خواهد کرد. و هر کس از آن نخورد، البته او از من است، مگر کسی که با دستش غرفه‌ای برگیرد، اغترف: گرفتن آب به دست یا به وسیله دیگری است و (غرفه) برگرفتن آب با یک کف دست، یا با هر دو کف دست است. آری! طالوت، فقط نوشیدن یک مشت آب را به آنان رخصت داد تا آزار تشنگی را اندکی از آنان برطرف ساخته باشد و تا به این وسیله بتواند کشمکش نفس خویش را مهار کنند. پس همه از آن نوشیدند و از فرمانده خویش نافرمانی کردند، لذا او نیز به آنان اجازه نداد که با وی در جنگ با دشمن همراهی کنند، مگر اندکی از ایشان که ننوشیدند و ایشان به تعداد اصحاب بدر (سیصد و سیزده تن) بودند، چنان‌که براء رضی الله عنه می‌گوید: «جمعی از یاران پیامبر ﷺ که در غزوة بدر شرکت کرده بودند، می‌گفتند: تعداد ما برابر با اصحاب طالوت بود که با او از نهر، عبور کردند. یعنی سیصد و اندی نفر»^۱.

اما سدی می‌گوید: «تمام لشکر طالوت هشتادهزارتن بود، هفتاد و شش هزارتن آنان از آب نهر نوشیدند و فقط چهارهزار تن با طالوت باقی ماندند». اما با وجود این آزمایشی که از پایداری و اطاعت آنها به عمل آمد، کسانی هم که از نهر گذشتند، آنچنان که باید به

هنگام رویارویی با دشمن، پایداری نکردند، هنگامی که طالوت و کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند آنان همان تعداد اندکی بودند که از وی اطاعت کردند، هر چند که در میزان یقین و صلابت دینی شان باهم تفاوت داشتند، چرا که در این هنگام گفتند: امروز ما را توان مقابله با جالوت و سپاهیانش نیست. جالوت: مشهورترین قهرمان فلسطینی‌ها و فرمانده آنان بود. اما کسانی که به دیدار الله تعالی یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن الله پیروز شدند و الله تعالی با صابران است. یعنی: پیروزی با صبر و پایداری همراه است، نه با بسیاری تعداد.

در غزه حنین هنگامی که رسول اکرم ﷺ مسلمانان را برای جنگیدن با قبایل هوازن و ثقیف و قبایل دیگری که در میان مکه و طائف بودند تجهیز می‌فرمود، در این هنگام مسلمانان با تعداد زیادی از مهاجرین و انصار برای مقابله آماده شدند و بعضی از مسلمین به کثرت خودشان می‌بالیدند. بعضی می‌گفتند: (لَنْ نُغَلَبَ الْيَوْمَ مِنْ قِلَّةٍ) یعنی ما امروز از قِلَّتْ مغلوب نمی‌شویم. اما الله تعالی می‌خواست به مسلمین درسی بیاموزد که هیچ‌گاه از یاد نبرند که هیچ وقت اعتماد بر کثرت خود نکنند.

بنا بر همین اعتماد بر کثرت، الله تعالی آنها را آزمایش بس مشکل فرمود؛ چنانکه قبلاً مسلمانان به خاطر مخالفت با امر و دستور قائد بزرگ صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ احد با همین امتحان مواجه شدند. هنگام شروع این جنگ خالد امیر مقدمه لشکر مسلمانان بود در آغاز جنگ مسلمین مغلوب شدند که فقط رسول اکرم ﷺ به همراه تعداد کمی و با اهل بیت خویش و با تعدادی مهاجرین و انصار باقی ماندند و این امتحان بزرگی برای مسلمانان بود اما الله تعالی مجدداً رحمت خویش را متوجه مسلمین فرمود لذا مسلمین با تعداد کم و با صبر و استقامت و صداقت، مشرکین را شکست دادند.

از فواید این آیه:

۱- برای فرمانده لازم است که از احوال سربازان خود جويا شود طوری که طالوت سپاهیان را همراهی کرد و از احوال آنها جويا شده صفوف آنان را منظم ساخت.

۲- بر فرمانده واجب است مانع حضور کسانی در جنگ شود که برای جنگ مناسب نیستند مانند کسی که روحیه ارتش را ضعیف می‌کند یا رزمندگان را از دشمن می‌ترساند و یا مشکلات عقیدتی داشته باشد^۱.

۳- برگزیدن سربازان ماهر از حکمت فرمانده است تا دیده شود چه کسی شایسته جنگ است و چه کسی نیست؛ طوریکه امروز مانورهای نظامی برای شناخت توانمندی‌های سپاهیان برگزار می‌شود.

۴- طالوت سپاهیان خود را امتحان کرد تا بداند چه کسی می‌تواند بر سختی‌ها صبر و تحمل داشته باشد و تا بداند چه کسی اوامر فرمانده را به درستی انجام می‌دهد.

۵- طوریکه دیده می‌شود اکثریت بندگان اوامر و نواهی پروردگار عزوجل را عملی و مراعات نمی‌کنند، چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ﴾ «پس جز عده کمی؛ همگی از آن (آب) نوشیدند». و می‌فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾ [سبأ: ۱۳]؛ «و اندکی از بندگان من سپاسگزارند» و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَمْرًا مِّنَ الْأَمْرِ الَّتِي بَعَثْنَا فِي الْأَرْضِ تُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الأنعام: ۱۱۶] «و اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه الله گمراه می‌کنند»؛ و در حدیث قدسی پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «الله متعال می‌فرماید: ای آدم. آدم در جواب می‌گوید: آماده و گوش به فرمان توام و خیر فقط در دست توست. الله تعالی خطاب به او می‌فرماید: اهل آتش را جدا کن. می‌گوید: اهل آتش چقدر هستند؟ می‌فرماید: از هر هزار نفر، نه صد و نود و نه نفر. با شنیدن این سخن، کودک، پیر می‌شود و همه زنان باردار، سقط جنین می‌کنند و مردمان را مست می‌بینی ولی مست نیستند بلکه عذاب الله، شدید است». صحابه پرسیدند: آن یک نفر، از میان ما چه کسی است؟ فرمود: «خوشحال باشید. زیرا یک نفر از شما و هزار نفر از یاجوج و ماجوج به دوزخ می‌رود». سپس افزود: سوگند به

۱- البته حضور مسلمانان فاسق و مبتدع و دارای انحرافات عقیدتی به شرطی که به حد کفر و ارتداد نرسیده باشد در صف مسلمین برای جهاد اشکالی ندارد به شرطی که سبب پایین آوردن روحیه‌ی مجاهدین و تزلزل صف و تفرقه‌ی آنان نشود. و این از جمله‌ی اعتقادات اهل سنت و جماعت است که پیکار به همراه هر امیر بر و فاجری را به شرط رعایت شروط فوق جایز می‌دانند. (مصحح)

ذاتی که جانم در دست اوست، امیدوارم که یک چهارم بهشتیان، شما باشید». ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: «امیدوارم یک سوم بهشتیان، شما باشید». ما تکبیر گفتیم. سپس فرمود: «امیدوارم نصف اهل بهشت، شما باشید». باز هم ما تکبیر گفتیم»^۱.

۶- افراد ترسو و جبان همیشه در خوف و بیم زندگی دارند پس نباید اجازه داده شود که بر سایر افراد تأثیر منفی بگذارند.

۷- ایمان موجب صبر و تحمل است، و ضعف در ایمان انسان را بی صبر می سازد لذا اندکی از مردم هنگام سختی ها صبر می کنند. و همین گروه باعث ضعف روحیه دیگران و یا هم باعث شکست لشکر می شوند.

۸- الله متعال بندگان خود را با از دست دادن چیزی محبوب یا حصول امری ناپسند مورد امتحان قرار می دهد تا صبر و شکیبایی آنها را آزمایش کند.

۹- الله عزوجل در هنگام ابتلای شدید، بندگان را مورد رحمت خود قرار می دهد تا زنده بمانند.

۱۰- الله متعال در این قسمت آیه «کسی که نوشید» و در این فرموده خود: «یا تنها کفی بیاشامد» انجام این افعال را به آنها نسبت داد تا دانسته شود که بندگان دارای اختیار و اراده هستند نه اینکه مجبور به کاری باشند.

۱۱- یقین، انسان را بر صبر، تحمل، بردباری، اعتماد و امیدواری وامیدارد.

۱۲- اثبات ملاقات با الله متعال طوریکه در موضع دیگر می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ﴿٦﴾﴾ [الانشقاق: ۶] «ای انسان! بی گمان تو در راه (رسیدن به) پروردگارت سخت تلاش و کوشش می کنی، پس او را ملاقات خواهی کرد».

۱۳- کلمه ظن یا گمان در این آیه بمعنای یقین آمده است.

۱۴- امکان دارد که گروهی اندک بر گروهی بزرگ غلبه پیدا کند طوریکه در امت های گذشته رخ داده است، و در این امت نیز مانند غزوه بدر و سایر غزوات گروه کوچکی از مسلمانان بر گروه بزرگی از کافران غلبه حاصل کردند.

۱۵- اثبات معیت یا همراهی الله عزوجل با بندگان، چنانکه فرمود: «الله با صابران است» اما معیت اوتعالی در این آیه خاص برای صابران است، ولی در آیات دیگر برای عموم مردم نیز ثابت شده است بطور مثال: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۗ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ [الحديد: ٤]؛ «او ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستقر شد، آنچه را در زمین فرو می‌رود و آنچه را از آن خارج می‌شود، و آنچه را از آسمان نازل می‌شود و آنچه را که در آن بالا می‌رود می‌داند. و هر کجا باشید او با شماست، و الله به آنچه می‌کنید بیناست». در این آیه کریمه معیت و همراه بودن پروردگار برای عموم مردم است.

و در آیاتی که الله متعال معیت را به خود اضافه کرده است نظر به سیاق هر آیه در مورد خاصی آمده است مثلاً گاهی آن را برای تأیید، ذکر نموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿١٢٨﴾ [النحل: ١٢٨] «همانا الله با کسانی است که تقوا پیشه کردند، و کسانی که نیکوکارانند.» و گاهی برای تهدید آمده است مانند این فرموده اوتعالی: ﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ ﴿١٠٨﴾ [النساء: ١٠٨] «آن‌ها (زشتکاری‌های خود را) از مردم پنهان می‌دارند، اما از الله پنهان نمی‌دارند، و او با ایشان است؛ هنگامی که در جلسات شبانه سخنانی را که الله نمی‌پسندد، تدبیر می‌کنند» همچنان معیت برای اثبات احاطه و شمولیت آن ذکر شده است مانند این فرموده الله متعال: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ﴿٤﴾ [الحديد: ٤]. «و هر کجا باشید او با شماست».

اگر گفته شود: چگونه معیت و همراهی الله متعال را همزمان با علو و بلندی اوتعالی ثابت کنیم؟ در جواب باید گفت: بین این دو امر (همراه بودن الله متعال با ما با علو او تعالی) تناقض و تضادی وجود ندارد، زیرا الله متعال با علم گسترده خود در همه جا با ماست و حضور دارد و هر جا برویم الله متعال با علمش از همانجا مطلع است. به

عبارت دیگر؛ الله متعال با علم و آگاهی وسیعی که دارد در همه جا هست و از همه حالات و احوال مخلوقاتش آگاه است و شاهد و ناظر جهانست.

۱۶- این آیه بر صبر و شکیبایی ترغیب می‌کند؛ و صبر بر سه نوع است:

اول: صبر بر طاعت الله متعال: یعنی انسان طاعت الله متعال را بدون خستگی و ناراحتی و دل تنگی انجام بدهد.

دوم: صبر بر امتناع ورزیدن از امور حرام: یعنی مسلمان از هر آن کردار و گفتاری که حرام است خودداری کند.

سوم: صبر بر تقدیرات دردناک الهی: یعنی مسلمان بر تقدیرات الهی راضی باشد و از خشم و نارضایتی از مصیبت‌هایی که الله متعال به طور عام یا خاص برای او مقدر نموده است خودداری کند.

﴿۲۵۰﴾ و وقتی که برای جنگ با جالوت فرمانده عمالقه و سپاهیان‌ش به میدان فراخ بیرون آمدند، گفتند: ای پروردگار ما! بر ما باران صبر فروریز و گام‌های ما را استوار بدار و ما را نیرومند گردان تا با شکست روبرو نشویم و از میدان جنگ نگریزیم و ما را بر قوم کافر پیروز گردان و ما را یاری کن تا بر جالوت و سپاهیان‌ش غالب گردیم. چون در وقت رویارویی با دشمن دعای مجاهد مستجاب است، چنانکه پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ثِنْتَانِ لَا تُرَدَّانِ، أَوْ قَالَ: قَلَّ مَا تُرَدَّانِ، الدُّعَاءُ عِنْدَ التَّدَايِ، أَوْ عِنْدَ الْبَأْسِ حِينَ يُلْحَمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا»^۱. «دو دعا رد نمی‌شود یا فرمودند: کم رد می‌شوند: دعا در وقت اذان و در وقت جنگ، هنگامی که برخی با برخی دیگر درآویز می‌شوند». همچنان هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ در روز بدر به مشرکان نگاه کرد که آنان هزار نفرند و همراهانش سیصد و نوزده نفر بودند. آنگاه پیامبر ﷺ رو به قبله کرد سپس دستانش را بالا کرد و شروع به دعا نموده و فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ»^۲.

۱- مستدرک حاکم حدیث شماره (۲۵۳۴) و علامه البانی این حدیث را در تخریح الترغیب: ۱۱۶/۱ و در سلسله احادیث صحیحہ حدیث شماره (۱۴۶۹) حسن خوانده است.

۲- صحیح مسلم (۱۷۶۳).

«پروردگارا! به آنچه که به من وعده داده‌ای، وفا کن. پروردگارا، آنچه را که به من وعده داده‌ای، به جا آر. پروردگارا، اگر این جماعت از مسلمانان را از بین ببری، دیگر بر روی زمین پرستش نمی‌شوی». ایشان پیوسته پروردگارش را به فریاد می‌طلبید در حالی که دستانش را رو به قبله بالا کشیده بود تا اینکه جامه‌اش از شانه‌هایش افتاد.

از فواید این آیه:

۱- از کمال بندگی این است که بنده هنگام مصیبت‌ها و سختی‌ها به پروردگارش التجا کند. طوریکه لشکر طالوت وقتی در مقابل دشمن قرار گرفتند از الله متعال استدعای صبر و شکیبایی نمودند.

۲- پناه بردن و التجای بنده به الله متعال هنگام شدائد و مصیبت‌ها سبب نجات وی شده دعایش مستجاب می‌گردد و اما اتکای و اعتماد انسان به خودش و بر آن حساب کردن، سبب خسارت وی گردیده از توفیق الهی محروم می‌گردد، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ﴿۱۵﴾ [التوبة: ۲۵]. «الله شما را در بسیاری از جای‌ها یاری کرد و نیز در روز حنین، آنگاه که انبوهی (لشکر) تان شما را به شگفت آورده بود ولی برای شما سودی نکرد و زمین با همه فراخیش بر شما تنگ شد سپس بازگشتید و به دشمن پشت کردید». بلی هستند بسیاری از مردمان که وقتی الله متعال نعمت‌های فراوان را در بدن و مال و اهل برایشان عنایت فرمود چنین می‌پندارند که این همه را با زور بازوی خویش کسب کرده‌اند در حالی که این چنین گمانی، اشتباهی بزرگ بوده، و انسان را به کفر می‌کشاند. بلکه همگی این نعمت‌ها از جانب الله متعال است که بر بنده منت گذاشته است، فلهمذا بر بنده لازم است که شکر الله را در برابر نعمت‌های او با زبان و قلب و اعضا بجا آورد؛ با زبان ثنا و ستایش پروردگار را بگویند، و با قلب اعتراف داشته باشد که الله تعالی بر وی منت نهاده پس شکرگزاری کند، و با اعضای بدن به اطاعت پروردگار پردازد تا شکر الله را عملاً بجا آورد.

۳- بیان نیازمندی بنده به پروردگارش در ثابت نگهداشتن و استواری گام‌هایش بر طاعت الله متعال.

۴- در دعا چیزی ذکر شود که سبب مباح شدن کاری شود؛ به دلیل این فرموده باریتعالی: ﴿وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ «و ما را بر گروه کافران پیروز بگردان» نگفتند: بر دشمنان ما؛ مثل این که گفتند: ما را بر آنان بخاطر کفرشان پیروز بگردان؛ که در این عبارت نهایت دوری از تعصب قومی مد نظر گرفته شده است.

﴿فَهَرَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَعَاتَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ ۗ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾﴾

پس آنها را به فرمان الله شکست دادند و داود، جالوت را کشت و الله به او پادشاهی و حکمت (پیامبری) داد، و به او از آنچه می‌خواست آموخت. و اگر الله بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، یقیناً زمین تباه می‌شد، اما الله دارای فضل (بزرگی) است بر جهانیان. ﴿٢٥١﴾

تِلْكَ ءَايَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ۗ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾

این آیات الله است که آن را به حق بر تو می‌خوانیم و بی‌گمان تو از فرستاده شدگان هستی. ﴿٢٥٢﴾

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۗ وَعَاتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِّنْ بَعْدِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ ۗ وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا ۗ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾

این پیامبرانند که برخی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم، از آنان کسی هست که الله با او سخن گفته است و برخی از ایشان را به لحاظ درجات بالا برده است. و به عیسی پسر مریم نشانه‌های روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس (جبرئیل) یاری نمودیم، و اگر الله می‌خواست کسانی که پس از آنها بودند بعد از اینکه نشانه‌های روشن‌گر پیش آنان آمد، با یکدیگر جنگ نمی‌کردند، ولی آنان اختلاف ورزیدند پس از ایشان بعضی ایمان آوردند، و برخی کفر ورزیدند، و اگر الله می‌خواست آنها با یکدیگر جنگ نمی‌کردند، اما الله آنچه بخواهد انجام می‌دهد. ﴿٢٥٣﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید قبل از اینکه روزی بیاید که در آن نه خرید و فروشی هست، و نه دوستی‌ای و نه شفاعتی (میانجگری)، و کافران خود ستمکارانند. ﴿٢٥٤﴾

﴿۲۵۱﴾ پس آنان را به امر و اراده الله شکست دادند و داود علیه السلام، جالوت را کشت داوود فرزند «یسا» است، و طالوت او را جهت جنگ با جالوت برگزید و او با فلاخن و چوبدستی خویش، جالوت قهرمان طاغوت را کشت و الله او را به پادشاهی بنی اسرائیل برگزید و این در حیات طالوت بود و بعد از مرگ صمویل و طالوت به او نبوت داد. مراد از حکمت در اینجا، نبوت است. خاطر نشان می‌شود که قبل از داود علیه السلام، پادشاهی و نبوت برای هیچ‌کس فراهم و یک‌جا نشده بود و الله تعالی نبوت و پادشاهی را هر دو یک‌جا به او بخشید، در حالی که قبلاً چوپانی بیش نبود. زبور نیز بر داود علیه السلام نازل شد از آنچه که اراده و مشیئت الله بر آن رفته بود، به داوود آموخت، مانند صنعت زره‌سازی، شناخت زبان پرندگان و داوری میان مردم در اختلافات و دعاوی آنان. و اگر الله تعالی برخی از مردم را که کارگزاران اسباب شر و فساد هستند، به وسیله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، دفع نمی‌کرد، البته زمین تباه می‌شد، زیرا اهل فساد با برپاکردن شراره‌های شر و فتنه که تباه کننده نسل‌ها و آبادانی‌ها و کشتزارهاست، بر زمین غلبه می‌کردند و مسلمانان را از میان برداشته، مساجد و عبادتگاه‌ها را ویران می‌ساختند، پس این اهل ایمانند که با نیرومندی مادی و معنوی خویش، بازدارنده شر و فساد از روی زمین می‌باشند و الله تعالی نسبت به جهانیان دارای فضل و مهربانی است و بر اساس همین فضل خویش، برخی از آنان را به وسیله برخی دیگر دفع نموده و شراره‌های شر و فتنه را زایل می‌سازد.

چرا مبارزه و جهاد علیه ظلم و فساد

جهاد با دشمنان دین و ملت و کشور از عبادات بزرگ و عظیم محسوب می‌شود و دارای اهمیت ویژه و آثار بسیار ارزشمند و وسیع می‌باشد. اگر جهاد و مبارزه با دشمنان متجاوز تعطیل شود و این واجب بزرگ الهی ترک گردد اساس و بنیان دین و استقلال و آزادی و تمامیت ارضی سرزمین اسلامی در معرض اضمحلال و نابودی قرار می‌گیرد و جان و مال و ناموس و آبرو و همه هستی مسلمانان با خطر فنا مواجه می‌شود. تشکیل ارتش و سپاهیان و لشکرهای نیرومند به منظور تحقق اصل جهاد با متجاوزان و جنگ افروزان است و در غیر این صورت فلسفه وجودی امکانات و تجهیزات و نیروهای انسانی برای استحکام قدرت نظامی منتفی می‌گردد و ضرورت خود را از دست می‌دهد.

اسلام اذن جهاد و مبارزه را از جانب الله تعالی برای جامعه و فرزندان خود صادر می‌کند و مقابله با ظلم و ستم و از بین رفتن فتنه و فساد و شرک و کفر و تباهی در زمین را از هدف‌های بزرگ جهاد معرفی می‌نماید.

جهاد با ستمکاران، بدعت گزاران و تبهکاران سه مرحله دارد: نخست اقدام عملی و فیزیکی اگر قادر باشد و در صورتی که عاجز باشد به جهاد زبانی انتقال می‌یابد. اگر با زبان هم ممکن نباشد باید قلباً با آن مبارزه کند یعنی قلباً آن را نپسندد. طوریکه در حدیث شریف است که: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»^۱.

«هر کس از شما منکری را دید باید آن را با دست خود (عملاً) تغییر دهد و اگر عملاً نتوانست با زبان آن را تغییر دهد و اگر با زبان نیز نتوانست پس با قلب آن را نپسندد و این مرحله آخر نشانه ضعف ایمان است».

اگر کسی در حالی بمیرد که نه جهاد کرده باشد و نه نیت آن را داشته باشد بر شعبه‌ای از نفاق مرده است. چنانکه در حدیث شریف است که: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْرُ، وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهٖ نَفْسَهُ، مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ»^۲.

«آنکه بمیرد و به جهاد نپرداخته باشد، و شرکت در جهاد را نیز به دل نپروراند، بر شعبه‌ای (و نوعی) از نفاق مرده است».

همچنان جهاد با شر و فساد داخلی کار بسیار با ارزشی برای حمایت جامعه از تباهی، فروپاشی و تجزیه است. چرا که جامعه اسلامی ارزش‌ها و ویژگی‌هایی دارد که آن را از دیگر جوامع جدا می‌سازد و چنانچه این ارزش‌ها تباه یا به فراموشی سپرده شود و یا با آنها مبارزه صورت گیرد دیگر مؤلفه‌های یک جامعه اسلامی را نخواهد داشت. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عِقَابًا مِنْهُ ثُمَّ تَدْعُونَهُ فَلَا يَسْتَجَابُ لَكُمْ»^۳.

۱- صحیح مسلم (۴۹).

۲- صحیح مسلم (۱۹۱۰).

۳- سنن ترمذی (۲۱۶۹) با تحسین البانی در صحیح الجامع (۷۰۷۰).

«قسم به ذاتی که جانم در دست اوست باید مردم را به معروف امر کرده و از منکر برحذر دارید، و گرنه در صورت ترک آن، الله تعالی عذاب و عقابی را بر شما نازل می‌کند، و شما هم دعا می‌کنید و دعای شما مستجاب نخواهد شد».

اسلام جهاد با ستمکاران و فسادکاران را بر فرد فرد مسلمانان واجب کرده است و هر فرد مسلمان باید در حد توان خود با دست و زبان و قلب به جهاد با منکرات برخیزد و اگر جهاد قلبی به عنوان آخرین مرحله هم ترک شود چیزی از ایمان باقی نمی‌ماند. در این مرحله مطلوب آن است که انسان قلباً ظلم و منکر را ناپسند پندارد و از ظالمان و مرتکبان گناه بیزاری جوید. این مرحله از جهاد به گونه‌ای است که هیچ کس نمی‌تواند از آن سر باز زند، زیرا قلب مؤمن در اختیار هیچ کس جز پروردگار و خالق آن نیست. رسول کریم ﷺ می‌فرماید: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَكُونُ فِي قَوْمٍ يُعْمَلُ فِيهِمْ بِالْمَعَاصِي، يَفْدِرُونَ عَلَى أَنْ يُعَيِّرُوا عَلَيْهِ، فَلَا يُعَيِّرُوا، إِلَّا أَصَابَهُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَمُوتُوا»^۱.

«اگر فردی در بین ملتی باشد که در میانشان فساد و تباهی صورت گیرد و آن ملت قادر به جلوگیری از انجام منکرات به وسیله او باشند، اما این کار را انجام ندهند، خداوند همه آن ملت را پیش از آنکه بمیرند (در دنیا) گرفتار عذاب خواهد کرد».

چه بسا فساد داخلی مقدمه‌ای برای تجاوز خارجی باشد، در اوایل سوره اسراء نیز دلیلی برای این مدعا وجود دارد: آنجا که الله تعالی از سرگذشت بنی اسرائیل و دو بار فساد و طغیان و سرکشی آنان برای ما سخن می‌گوید. آنان در بین خود کسی را نیافتند که از فساد بازشان دارد یا در برابر آن مقاومت کند. بنابراین الله تعالی دشمنان خارجی را بر آنان مسلط کرد به طوری که داخل خانه‌ها را می‌گشتند و عبادتگاه‌هایشان را خراب می‌کردند، تورات را می‌سوزاندند و بدترین عذاب‌ها را به آنان می‌چشانند و بر هر چه دست می‌یافتند می‌کشتند و در هم می‌کوبیدند.

۱- سنن ابو داود (۳۳۴۰) صحیح ابن حبان (۳۲) با تحسین البانی در التعليقات الحسان (۳۲).

از فواید این آیه:

۱- کسی که در پناه بردنش به الله متعال صادق باشد و به اوتعالی گمان نیک داشته باشد، الله متعال دعای او را اجابت و خواسته‌هایش برآورده می‌سازد.

۲- بر مسلمان واجب است وقتی امور بر وی سخت و دشوار می‌شود به الله عزوجل رجوع کند.

۳- نسبت دادن حوادث و اتفاقات به الله عزوجل هرچند توسط انسان انجام شده باشد؛ به دلیل این فرموده باری تعالی: ﴿فَهَرَمُوهُمْ يَأْذِنُ اللَّهُ﴾ «پس به فرمان الله آنها را شکست دادند» که این شکست دادن کار آنها بوده است لیکن «به فرمان الله» این شکست انجام شده است. پس الله تعالی فرمان پیروزی اینها و شکست آنها را داده است.

۴- بیان شجاعت داود عليه السلام، با کشتن جالوت؛ شجاعت هنگام مبارزه و پیکار دارای اهمیت خاص است؛ زیرا کشته شدن مبارز و پیکارجو در برابر دشمن باعث سستی و هراس سپاهیان می‌گردد؛ و در اینگونه حالات برای انسان فریب دادن طرف مقابل که به مبارزه آمده است جایز است؛ زیرا میدان میدان نبرد است، و هر دو میخواهد که دیگری را از پا درآورد، پس گناهی نیست که فریبش بدهد؛ و روایت شده است که در غزه خندق عمرو بن ود هنگامی که برای مبارزه تن بن تن با علی رضی الله عنه به میدان آمد، علی رضی الله عنه فریاد زده گفت: «ما خرجت لأبازر رجلين» «بیرون نشده‌ام که با دو نفر به مبارزه پردازم» عمرو بن ود گمان برد کسی دیگری برای همراهی‌اش به تعقیب او آمده است، وقتی به عقب نگاه کرد، علی رضی الله عنه او را ضربه محکمی زد؛ این خدعه است اما جایز؛ زیرا طرف مقابل می‌خواهد حریف خود را به هر وسیله‌ای از بین ببرد.

۵- الله متعال پادشاهی و نبوت را به داود عليه السلام بخشید.

۶- نزد انبیاء عليهم السلام چیزی از علم نیست جز آن چیزی که الله متعال به آنها تعلیم داده است؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله غیب را نمی‌داند و نه چیزی از شریعت را می‌داند جز آنچه که الله متعال به او تعلیم داده است؛ طوریکه الله متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ

عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿۱۱۳﴾ [النساء: ۱۱۳]. «و الله كتاب و حکمت را بر تو نازل نمود و به تو چیزهایی آموخت که نمی دانستی و فضل الله در حق تو و رحمت او بر تو همواره بزرگ و فراوان بوده است».

۷- اثبات مشیئت برای الله عزوجل؛ به دلیل این فرموده الله متعال: ﴿وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾؛ «و از آنچه می خواست به او آموخت» و لیکن بدانیم که مشیئت الله متعال تابع حکمت او تعالی است، طوریکه می فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۳۰﴾ [الإنسان: ۳۰] «و شما نمی توانید بخواهید مگر این که الله بخواهد بی گمان الله بس آگاه کار بجاست».

۸- الله متعال برای به سازی زمین و ساکنان آن برخی مردم را توسط برخی دفع می کند، جلو برخی را توسط برخی دیگر می گیرد. طوریکه می فرماید: «و اگر الله برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، بدون شک زمین تباه می گردید». و در موضع دیگر می فرماید: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۵۱﴾ [الروم: ۵۱]. «به سبب کارهایی که مردم انجام داده اند، فساد در خشکی و دریا آشکار شده است، تا (الله) جزای بعضی از آنچه را که انجام داده اند، به آنان بچشانند، باشد که آنان (به سوی حق) باز گردند». و می فرماید: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴿۳۰﴾ [الشوری: ۳۰]. «و هر مصیبتی که به شما رسد، به خاطر کارهایی است که انجام داده اید، و (الله) از بسیاری (گناهان) درمی گذرد».

۹- اثبات حمکت الله متعال در دفع نمودن برخی مردم با برخی دیگر، تا دینش پابرجا شود، طوریکه جلو کافران را با جهاد مؤمنان می گیرد. زیرا اگر قدرت به یک گروه معین واگذار گردد زمین تباه می گردد؛ چون هیچ معارضی ندارند، لذا الله عزوجل این گروه را در مقابل آن گروه دیگر قرار می دهد.

۱۰- از جمله فساد در روی زمین منهدم کردن مساجد است طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّهُدِمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ

وَمَسْجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿٤٠﴾ [الحج: ۴۰]. «و اگر الله بعضی از مردم را به (وسیله) بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، بی‌گمان دیرهای (راهبان) و کلیساهای (مسیحیان) و کنشت‌های (یهودیان) و مساجدی که نام الله در آنها بسیار برده می‌شود؛ ویران می‌گردید». و این آیه تفسیر این فرموده الله متعال است: ﴿لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾؛ «زمین فاسد می‌شد» یا اینکه ذکر نوعی از فساد در روی زمین است.

۱۱- فضل و لطف الله متعال بر تمامی انسان‌ها ثابت می‌گردد؛ حتی برای کافران؛ لیکن فضل و لطف الهی بر کافران تنها در این دنیاست و در آخرت با آنها با عدل خود برخورد می‌کند که همانا مورد عذاب در آتش ابدی قرار می‌گیرند؛ و اما با مؤمنان در دنیا و آخرت با فضل و لطف و کرم معامله می‌کند.

﴿۲۵۲﴾ اموری که در این داستان مطرح شد خبر صحیحی است که در آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست و به راستی تو ای محمد ﷺ از جمله پیامبرانی. تصریح و تأکید بر رسالت آن جناب ﷺ، برای تقویت قلب و تثبیت نهاد و استوارتر ساختن امر نبوت ایشان و رد این سخن کفار است که می‌گفتند: تو پیامبر نیستی.

آری! بعثت پیامبر ﷺ موقعیت مشرکین و کفار را به خطر انداخت؛ زیرا ایشان با کلمه «لا اله الا الله» معبودان دروغین و بت‌های مشرکین را از درجه اعتبار ساقط کرد و مردم را به توحید و یکتاپرستی دعوت نمود. بزرگان قریش و مشرکین که با ترویج شرک و بت‌پرستی، موقعیت اجتماعی بزرگی به دست آورده بودند، از ظهور اسلام و نزول ارزشمندترین کتاب آسمانی؛ یعنی قرآن کریم، به شدت نگران شدند، از این رو برای حفظ موقعیت اجتماعی خود و دفاع از بت و بت‌پرستی، در صدد مقابله با پیامبر ﷺ و معجزه جاوید او برآمدند. گاهی با نسبت‌های ناروا مانند: ساحر، مجنون و ... شخصیت آن جناب را زیر سؤال می‌بردند تا مردم به او توجهی نکنند، گاهی نیز خود آن جناب ﷺ را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند و یا او را تطمیع کرده، وعده مال و جاه می‌دادند تا دست از رسالتش بردارد. و بالاخره گاهی با انکار معجزه بودن قرآن، اصل رسالت را انکار می‌کردند. اما الله تعالی در آخرین آیه سوره رعد با شهادت دادن خود و کسی که علم کتاب نزد اوست (جبرئیل علیه السلام)، شبهه انکار اصل رسالت را پاسخ داده و در نتیجه نبوت

آن جناب را به اثبات می‌رساند: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳]؛ «آنانی که کافر شدند، می‌گویند: تو پیامبر نیستی، بگو: کافی است که الله و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشد».

از فواید این آیه:

۱- تمام قرآن کریم حق و از جانب الله متعال است و بر حق نازل شده است و مشتمل بر حق است. در اخبار آن نه دروغی است و در احکام آن نه ستمی؛ بلکه همه احکام آن عدل و تمام اخبار آن صدق می‌باشد.

۲- اثبات رسالت پیامبر ﷺ.

۳- پیامبران دیگری نیز غیر از پیامبر ما محمد ﷺ هستند لیکن پیامبر ما ﷺ خاتم پیامبران است که بعد از او پیامبری نیست.

﴿۲۵۳﴾ این پیامبرانی که در آیه سابق با جمله «و به راستی تو ای محمد ﷺ از جمله پیامبرانی»، به آنان اشاره شد که به بعضی از آنان، بیش از دیگران از مزایای کمال بخشیده‌ایم و ایشان را به خصلت‌های پسندیده‌ای که در غیرشان نیست مخصوص گردانیده‌ایم و از جمله پیامبر آخرالزمان ﷺ را. قتاده رحمه الله فرموده است: الله تعالی ابراهیم علیه السلام را خلیل خود برگزید، و با موسی علیه السلام سخن فرمود، و عیسی علیه السلام را بدون پدر آفرید، و به داود کتاب زبور داد، و به سلیمان حکومتی عطا کرد که بعد از او کسی را شایسته نیست، و پیامبر اکرم محمد ﷺ را برای همه جهانیان فرستاد.

مسأله: اگر گفته شود: پس چگونه می‌توان میان این آیه و میان این حدیث که رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «لَا تُخَيِّرُونِي مِنْ بَيْنِ الْأَنْبِيَاءِ». «مرا از میان انبیای دیگر ترجیح و برتری ندهید»، جمع کرد؟ در جواب باید گفت: پیامبر اکرم ﷺ این سخن را یا به خاطر تواضع فرموده، با آنکه خود ایشان به این حقیقت آگاه بود که برترین انبیا و رسل هست. یا این سخنشان قبل از زمانی بوده است که آن جناب ﷺ از برتری خویش بر دیگر انبیا آگاه

گردد. یا این سخنشان حمل بر آن می‌شود که در هنگام مناقشه و مشاجره پیرامون این موضوع، مرا بر دیگر انبیاء برتری ندهید. یا مرادشان این بوده که: به انگیزه عصبیت، مرا بر دیگر انبیاء برتری ندهید. پس این حدیث با آیه در تعارض نیست و به هیچ وجه به معنی نفی برتری آن جناب ﷺ بر دیگر انبیا نیست. چنانکه ایشان ﷺ در حدیث دیگری فرموده است: «أَنَا سَيِّدٌ وَلَدَ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱. «من سرور و سالار فرزندان آدم در روز قیامت هستم». ولی بنابر حدیث اول، درست نیست پیامبری را تعیین نموده مثلاً بگوئیم: محمد ﷺ بهتر از موسی یا عیسی ﷺ است، بلکه بدون تعیین پیامبری از پیامبران می‌گوییم: پیامبر اکرم محمد ﷺ از همه انبیا و رسل بهتر است.

از پیامبران کسی هست که الله تعالی با او سخن گفته است مانند موسی ﷺ و پیامبر ما محمد ﷺ و این از جمله برتری‌هایی است که الله تعالی به ایشان بخشیده است و پیامبرانی هستند که جایگاه و منزلتشان در نزد الله تعالی بسیار بزرگ است. احتمال دارد که مراد از این بعض، پیامبر ما محمد ﷺ باشد، به سبب کثرت مزایایی که دارند چنانکه رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتِّ: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُحِلَّتْ لِي الْعَنَائِمُ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَهُورًا وَمَسْجِدًا، وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَخُتِمَ بِي النَّبِيُّونَ»^۲.

«در شش چیز بر انبیاء برتری داده شده‌ام: جوامع الکلم (سخنان کوتاه و فصیح با معانی بسیار) به من داده شده، و به من با (افگندن) رعب و وحشت (در دل دشمنانم)، پیروزی و نصرت عطاگردیده، و اموال غنیمت برایم حلال گردانیده شده، و زمین برایم پاک و سجده‌گاه گردانیده شده، و به سوی همه خلق برانگیخته شده‌ام، (نه به سوی یک قوم و نژاد و منطقه خاص)، و (خاتم انبیا هستم و) نبوت به من ختم گردیده است».

۱- صحیح مسلم (۲۲۷۸).

۲- صحیح مسلم (۵۲۳).

و هم احتمال است که مراد از آن ادریس علیه السلام باشد که الله تعالی وی را به جایگاهی بلند رفعت داد و به آسمان‌ها برد. یا مراد از آنان، پیامبران اولی العزم هر یک نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله باشند.

و به عیسی بن مریم علیه السلام معجزات آشکار دادیم، این از جمله برتری‌هایی است که الله تعالی به او عنایت فرمود، معجزاتی چون زنده ساختن مردگان، شفادادن بیماران ناعلاج و غیره و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم، مراد از روح القدس جبرئیل علیه السلام است و تفسیر آن در (آیت ۸۷) گذشت.

پس این آیه دلیل بر آن است که میان انبیاء در فزونی عنایات الهی، احوال و مقامات، ویژگی‌ها، کرامتها و معجزات، تفاوت و تفاضل وجود دارد، اما در اصل نبوت میانشان هیچ برتری و تفاضلی نیست و ایشان در نبوت و هدف واحد خویش، همه با هم برابرند.

و اگر الله تعالی می‌خواست، کسانی که پس از پیامبران آمدند، مراد پس از موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن همه دلایل روشنی که برای آنان آمد، به کشتار یکدیگر نمی‌پرداختند، ولی امت‌های انبیاء بعد از ایشان اختلاف پیشه کردند و با هم درافتادند تا به جایی که به کشتار یکدیگر پرداختند و به ملت‌های گوناگونی تبدیل شدند، پس بعضی از آنان ایمان آوردند و بر ایمان خویش استقامت ورزیدند و بعضی کفر ورزیدند همچون مسیحیان بعد از عیسی علیه السلام و یهودیان بعد از موسی علیه السلام. و اگر الله تعالی می‌خواست که بعد از این اختلاف با همدیگر نجنگند، با همدیگر کشمکش و جنگ نمی‌کردند، و لیکن الله تعالی هرآنچه از یاری رساندن و توفیق بخشیدن، یا خوارساختن و رسوا نمودن را اراده کند، انجام می‌دهد، و هیچ ردکننده‌ای برای حکم وی و هیچ تبدیل‌کننده‌ای برای قضا و داوری وی نیست، لذا مشیت و اراده الله تعالی بر آن رفته است که این موجود بشری در همان خط سیری که هم اکنون هست قراردادشته باشد - با این ساختار دو قطبی درون خود و با این استعدادهای متضادش که هم قابل هدایت و هم قابل گمراهی است - و اراده الهی بر آن است که بشر در انتخاب راه هدایت، یا گمراهی، مختار باشد، و اختلاف و کشمکش هم لازمه اینهاست.

و چنانکه اختلاف و تفاوت در ساختمان روح و جسم و فکر و ذوق انسان‌ها وجود دارد، در مسأله آزادی و اراده و اختیار نیز تفاوت‌ها میانشان موجود است. البته اگر الله تعالی می‌خواست، همه مردم را امت واحده که هیچگونه اختلافی نمی‌داشتند قرار می‌داد، ولی چنین کاری را نکرده و همواره انسان‌ها با هم اختلاف دارند تا کسی تصور نکند تأکید و اصرار پروردگار در اطاعت فرمانش دلیل بر این است که او قادر بر این نبود که همه آنها را در یک مسیر و در یک برنامه معین قرار دهد.

آری! هیچ مانعی نداشت که او به حکم اجبار و الزام، همه انسان‌ها را یکنواخت و مؤمن به حق و مجبور بر قبول ایمان بیافریند. ولی نه چنین ایمانی فایده‌ای داشت، و نه چنان اتحاد و هماهنگی‌ای. ایمان اجباری که از روی انگیزه‌های غیر ارادی برخیزد، نه دلیل بر شخصیت است و نه وسیله تکامل، و نه موجب پاداش و ثواب، درست به این می‌ماند که الله تعالی زنبور عسل را چنان آفریده که به حکم الزام غریزه به دنبال جمع آوری شیره گل‌ها می‌رود، و پشه مالاریا را آنچنان قرار داده که تنها در مردابها لانه می‌کند و هیچ‌کدام در این راه از خود اختیاری ندارند.

اصولا ارزش و امتیاز انسان و مهمترین تفاوت او با موجودات دیگر داشتن همین موهبت آزادی اراده و اختیار است، همچنین داشتن ذوق‌ها و سلیقه‌ها و اندیشه‌های گوناگون و متفاوت که هر کدام بخشی از جامعه را می‌سازد، و بعدی از ابعاد آن را تأمین می‌کند.

از طرفی هنگامی که آزادی اراده آمد، اختلاف در انتخاب عقیده و مکتب، طبیعی است، اختلافی که سبب می‌شود گروهی راه حق را بپذیرند و گروه دیگری راه باطل را، مگر اینکه انسان‌ها تربیت شوند و در دامان رحمت پروردگار و با استفاده از مواهب او تعلیمات صحیح ببینند، در این هنگام با تمام تفاوت‌هایی که دارند و با حفظ آزادی و اختیار، در راه حق گام خواهند گذارد هر چند در همین مسیر نیز تفاوت‌هایی خواهند داشت.

از فواید این آیه:

- ۱- پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر یکدیگر فضیلت و برتری دارند.
- ۲- الله متعال به هر کسی بخواهد فضیلت و برتری می‌دهد؛ طوریکه می‌فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ [القصص: ۶۸] «و پروردگار تو هر آنچه را بخواهد

می‌آفریند، و (هر کس را بخواهد) بر می‌گزیند». حتی بندگان خاص اوتعالی بر یکدیگر فضیلت و برتری دارند؛ زیرا پیامبران اعلی‌ترین اصناف بنی آدم هستند با این وجود بر یکدیگر برتری و فضیلت دارند.

مسأله: الله متعال پیروان پیامبران را نیز بر یکدیگر برتری داده است طوری که می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]، «شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید» و طوری که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «خیر الناس قرنی- بهترین مردمان کسانی‌اند که در قرن من زندگی دارند»؛ به همین‌گونه هر امتی که مخلص‌تر به الله متعال باشند و به خوبی از پیامبرانش پیروی کنند آنها از سایر امت‌ها بهترند؛ زیرا وقتی پیامبران بر یکدیگر برتری و فضیلت دارند پیروانان آنها نیز بر یکدیگر فضیلت دارند.

اگر گفته شود چگونه میان این آیه که برتری میان پیامبران را بیان می‌کند و بین این فرموده پیامبر ﷺ «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى»^۱. «مرا بهتر و برتر از موسی ندانید» یعنی نهی او صلی الله علیه وسلم از اینکه بین پیامبران برتری صورت گیرد؟ جمع کرد؟

در جواب باید گفت: نهی در صورتی است که این برتریت به منظور افتخار بر دیگران و خود را بلندتر جلوه دادن باشد به گونه‌ای که پیروان محمد ﷺ بر دیگران افتخار ورزند و بگویند که محمد ﷺ از موسی ﷺ افضل است یا از عیسی ﷺ افضل است؛ از اینگونه حرف‌ها نهی صورت گرفته است. اما اگر صرفاً به خاطر خیر و اطلاع باشد اشکالی ندارد. لهذا پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «وَأَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَلَا فَخْرًا»^۲. یعنی «من سید و سردار اولاد آدم هستم، و این از روی فخر نیست».

۳- اثبات کلام برای الله عزوجل؛ و کلام الله عزوجل نزد اهل سنت و جماعت از صفات ذاتی فعلی باریتعالی می‌باشد؛ به گونه‌ای که به اعتبار اصل آن از صفات ذاتی است زیرا صفت کمال می‌باشد و الله متعال از ازل و ابد به صفت کلام موصوف بوده و

۱- متفق علیه.

۲- صحیح مسلم (۲۲۷۸).

هست؛ اما به اعتبار آحاد آن - که هرگاه بخواهد تکلم می‌کند- پس در این صورت از صفات فعلی محسوب می‌شود. زیرا به مشیئت پروردگار متعلق است. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [یس: ۸۲] «جز این نیست که فرمان او، چون چیزی را اراده کند، (این است) که به آن می‌گوید: «موجود شو» پس (بی‌درنگ) موجود می‌شود»، و می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾ [الأعراف: ۱۴۳] «و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت»؛ این سخن گفتن بعد از آمدن موسی علیه السلام به میعادگاه حاصل شده است؛ و بین الله متعال و موسی علیه السلام مناجاتی صورت گرفته است طوری که موسی علیه السلام گفته است: ﴿قَالَ رَبِّ ارِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَنِي﴾ [الأعراف: ۱۴۳] عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان بده، تا به تو بنگرم»؛ و الله متعال به موسی علیه السلام فرمود: ﴿لَنْ تَرَنِي﴾؛ فرمود: «(در دنیا) هرگز مرا نخواهی دید»؛ این یک حقیقت است؛ اما گروه اشاعره گمان می‌برند که کلام الله عزوجل قائم به نفس اوتعالی است؛ و آنچه را که مخاطب گوش می‌دهد اصوات است که الله متعال آن را خلق کرده تا بدان وسیله از خود تعبیر کند؛ و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله این قول را با نود دلیل در کتابی که موسوم به «التسعینیه» است باطل اعلام کرده است.

۴- سخن گفتن الله متعال با انسان به مثابه (و بیانگر) بالا بودن قدر و منزلت آن شخص است؛ زیرا الله قول خود را این چنین بیان نموده است: ﴿مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ﴾ «از آنان کسی است که الله با او سخن گفته» از روی ثنا و ستایش و مدح. و از مطلب، بلندی مقام نمازگزار هویدا می‌گردد؛ زیرا پروردگارش را مخاطب قرار می‌دهد و با اوتعالی مناجات و راز و نیاز می‌کند طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است: هرگاه نمازگزار بگوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، الله متعال می‌فرماید: «بنده من مرا حمد و سپاس گفت». وقتی گفت: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ می‌فرماید: «بنده من مرا ثنا گفت»^۱. تا آخر این

حدیث؛ پس الله متعال با نمازگزار مناجات می‌کند هر چند نمازگزار (کلام) او را نمی‌شنود لیکن پیامبر ﷺ از این حقیقت خبر داده است.

۵- فضیلت هم مراتب و درجاتی دارد که شامل درجات حسی و درجات معنوی می‌باشد. و پیامبر ﷺ دارای وسیله است که بالاترین درجه در بهشت می‌باشد که فقط شایسته یکی از بندگان الله است؛ پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ!». «و امیدوارم من آن بنده باشم». همچنین مقامات اهل بهشت نیز نظر به درجاتشان است؛ پیامبر ﷺ فرمودند: «همانا اهل بهشت اهالی طبقات بالای سر خود را می‌بینند همانگونه که ستاره روشن درگذرنده را در ناحیه شرق یا غرب می‌بینند و این بخاطر تفاوت درجات بین آنهاست. گفتند: ای رسول الله! آن منازل انبیاء است که شایسته غیر ایشان نیست؟ فرمود: بلی. قسم به کسی که نفسم من به دست اوست و جایگاه مردانی است که به الله ایمان دارند و پیامبران را تصدیق کردند»^۱.

۶- اثبات اینکه عیسی عَلَيْهِ السَّلَام از انبیاء الله است و الله متعال آیات و نشانه‌هایی را برایش داد تا مردم به او ایمان بیاورند؛ از نشانه‌های حسی که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام از آن برخوردار بود، زنده کردن مردگان به فرمان الله، بیرون کشیدن آنها از قبرها، و به فرمان الله کور مادر زاد و مبتلایان به برص (پسی) را بهبودی می‌بخشید و همچنین از گل برای آنها چیزی به شکل پرنده می‌ساخت آنگاه در آن می‌دمید پس به فرمان الله پرنده‌ای می‌شد که پرواز می‌کرد. و بر اساس تفسیری، عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نشانه‌های شرعی نیز داشته است که از این فرموده باری تعالی دانسته می‌شود: ﴿وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ «و او را به وسیله روح القدس (جبریل) تأیید کردیم».

۷- بشر هرچه باشند بازهم نیاز به کسی دارند که آنها را مورد تأیید قرار بدهد طوریکه در این آیه کریمه آمده است: ﴿وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ «و او را به وسیله روح القدس (جبریل) تأیید کردیم».

۱- مسند احمد (۶۵۶۸).

۲- متفق علیه.

۸- رد بر نصارا که گمان می‌برند عیسی علیه السلام معبود است؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿وَأَيَّدَنَّهُ بِرُوحِ الْقُدُّسِ﴾ یعنی او را تقویت کردیم پس کسی که نیاز به تقویت داشته باشد شایسته نیست که رب و معبود باشد.

۹- ستایش از جبریل علیه السلام با وصف او به روح القدس؛ و از سوی دیگر تأیید کننده پیامبران به فرمان الله متعال بوده است، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَيَّدَنَّهُ بِرُوحِ الْقُدُّسِ﴾.

۱۰- رد بر گروه قدریه که می‌گویند: فعل بنده به مشیئت الله متعال نیست؛ بلکه بنده در عمل اش مستقل است؛ و این آیه به صراحت بیان می‌دارد که افعال انسان به مشیئت الله تبارک و تعالی می‌باشد.

۱۱- جنگ کافران علیه مؤمنان از روی لجاجت، عناد و تکبر بوده است نه از روی جهل و نادانی.

۱۲- از لطف الله متعال به بندگان است که هیچ پیامبری را بدون دلیل و برهان نفرستاده است که با این دلیل و برهان پیامبری او را ثابت و تأیید می‌کند.

۱۳- بیان حکمت الله عزوجل در تقسیم کردن مردم به مؤمن و کافر. و اگر این تقسیم بندی نبود نه جهاد پایدار می‌ماند و نه هم ابتلا و امتحانی صورت می‌گرفت.

۱۴- رد بر گروه جبریه که نسبت فعل را به بنده می‌دهند؛ و معتقدند که انسان در افعالش مجبور است. و نسبت دادن افعال به انسان مانند نسبت دادن افعال به جمادات مجازی است، چنانکه می‌گوییم: آتش چوب را سوزانید. اما این آیه بر آنها رد می‌زند.

۱۵- اثبات اینکه الله متعال خالق افعال بندگان است، با وجود اینکه فعل از بنده صادر می‌شود بطور مثال جنگ و درگیری، فعل بنده است و اختلاف، فعل بنده است؛ لیکن به مشیئت الله عز وجل و آفریدن او تعالی صورت می‌گیرد از این رو آن را به خود اسناد کرده است.

۱۶- اثبات اراده برای الله عزوجل؛ و اراده‌ای که الله متعال به آن وصف می‌شود دو نوع می‌باشد: کونی و شرعی؛ و از نظر معنا، متعلق و اثر با هم فرق دارند: از نظر معنا اراده شرعیه بمعنای محبت است و اراده کونی بمعنای مشیئت و از نظر متعلق اراده کونی

به آنچه که الله متعال دوست دارد یا ندارد تعلق می‌گیرد. پس اگر گفته شود: آیا الله متعال کفر را اراده کرده و خواسته است؟ می‌گوییم: نظر به اراده کونی؛ بلی؛ و نظر به اراده شرعی: نخیر؛ زیرا اراده کونی مشتمل بر هر آنچه که الله دوست دارد و ندارد می‌باشد؛ و اراده شرعیه فقط به آنچه الله متعال دوست دارد تعلق می‌گیرد؛ بنابراین در اراده کونی، مراد باید واقع گردد، و در اراده شرعی مراد شاید واقع گردد، شاید هم نگردد؛ بطور مثال: ﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ﴾ [النساء: ۲۷]؛ «و الله می‌خواهد که از شما در گذرد» اراده در اینجا شرعی است؛ اگر کونی می‌بود الله متعال از همه مردم اعم از مسلمانان و کفار و مشرکین در می‌گذشت؛ لیکن در اراده شرعی دوست دارد از ما درگذرد زیرا ما اسباب توبه را انجام می‌دهیم.

﴿۲۵۴﴾ ای مؤمنان! از آنچه به شما روزی داده‌ایم، در راه الله انفاق کنید مادام که بر ذخیره کردن آنچه که در روز قیامت به نفع شماست، برای خود قادرید پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه دادوستدی است تا آنچه را که سبب نجات است برای خود خریداری نمایید و نه در آن روز دوستی و صداقت و محبتی است و نه سفارشی مؤثر است، مگر برای آنان که الله تعالی به ایشان اذن سفارش و شفاعت بدهد. و این روز، روز قیامت است. و کافران همان ستمکارانند چرا که پیامبران را تکذیب کرده و هشدارها را نادیده گرفتند و از اعلامیه‌ها فرمان نبردند.

بر مسلمان واجب است که در هنگام مشکلات دیگر مسلمانان به آنها کمک و انفاق نماید. مثلاً در وقت جنگ لازم است در تجهیز لشکر مسلمین کمک کند، و در امور تعلیم دین، و آسان کردن آن کمک کند، و اگر در جایی مرض وبا یا مانند آن بود در ریشه کن ساختن آن بیماری با مال و ثروت خود شرکت نماید. چنانچه فرد مسلمان از نیاز برادر مسلمانش به غذا و دارو در سرزمین اسلامی معینی اطلاع داشته باشد بر او واجب است که به یاریش بشتابد.

ابوهریره رضی الله عنه می‌فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ تَعَالَى فَرَمُودُ: «أَنْفَقَ أَنْفَقَ عَلَيْكَ». وَقَالَ: «يُدُّ اللَّهُ مَلَائِي لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةً، سَحَاءُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ». وَقَالَ: «أَرَأَيْتُمْ مَا

أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَعْصُ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانَ يُخْفِضُ وَيَرْفَعُ^۱.

«انفاق کن تا من به تو انفاق کنم». همچنین پیامبر ﷺ فرمود: «دست الله، پُر است و انفاق، چیزی از آن کم نمی‌کند. او شب و روز می‌بخشد. آیا نمی‌بینید که از بدو آفرینش آسمان‌ها و زمین، چقدر انفاق کرده ولی چیزی از آنچه در دست دارد، کم نشده است. و عرش الله بر روی آب، قرار داشت. ترازو در دست اوست، (رزق را) کم و زیاد می‌کند».

علاوه بر پاداش اخروی‌ای که انفاق و بخشش و کرم دارد، باعث برکت و افزونی مال نیز می‌گردد. پیامبر ﷺ فرمود: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلْفًا^۲.

«هر روزی که بندگان صبح می‌کنند، دو فرشته فرود می‌آیند، یکی از آنها می‌گوید: ای پروردگار! به انفاق‌کننده عوض ده، و دیگری می‌گوید: ای پروردگار! مال ممسک و بخیل را تلف کن».

ابوهریره رضی الله عنه می‌فرماید: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و پرسید: ای رسول الله! کدام صدقه، اجر بیشتری دارد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَاحِبٌ شَحِيحٌ تَخْشَى الْفَقْرَ، وَتَأْمَلُ الْغِنَى، وَلَا تُمَهِّلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا، وَلِفُلَانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ^۳.

«صدقه‌ای که آن را در زمان تندرستی و هنگامی که حرص جمع‌آوری مال داری و از فقر می‌ترسی و امید به ثروتمند شدن داری، بدهی، نه اینکه منتظر بمانی تا لحظات مرگت، فرا رسد، آنگاه، (صدقه دهی و) بگویی: به فلانی اینقدر بدهید و به فلانی اینقدر بدهید. در حالی که در آن لحظه، خود بخود مال، تعلق به دیگران دارد». (و از آن تو نیست).

۱- صحیح بخاری (۴۶۸۴).

۲- متفق علیه.

۳- متفق علیه.

از فواید این آیه:

- ۱- فضیلت انفاق کردن از چیزی که الله متعال به ما اعطا کرده است.
- ۲- انفاق از مقتضای ایمان می‌باشد، و بخل ورزی نقص در ایمان است؛ از این رو مؤمن بخیل نمی‌باشد؛ مؤمن با علمش سخاوتمند؛ با جاه و بزرگی اش سخاوتمند؛ با مالش سخاوتمند؛ و با بدنش سخاوتمند است.
- ۳- بیان منت الله متعال بر ما، چون به ما رزق و روزی عنایت فرمود؛ سپس به انفاق کردن در راه خود دستور داد سپس در برابر آن انفاق، پاداش وعده داده است.
- ۴- انسان بداند که رزق و روزی به مجرد کسب او به دستش نمی‌آید بلکه کسب تنها سبب است؛ و مسبب و سبب ساز الله متعال می‌باشد. پس برای انسان شایسته نیست که بر خود ببالد و بگوید: رزق و روزی که به دست آورده است از کسب و کار و کمال خودش است.
- ۵- بنده بخاطر انفاقش در راه الله متعال هیچ گونه منت و احسانی بر باریتعالی ندارد زیرا آنچه را که انفاق کرده از جانب الله متعال به او عنایت شده است.
- ۶- در روز قیامت امکان ندارد که انسان به خواسته‌های خود، با استفاده از اسباب دنیوی که برای خواسته‌های دنیوی بکار برده می‌شود، برسد، مانند خرید و فروش و شفاعت و سفارش و غیره؛ بلکه تنها با طاعت الله عزوجل به مطلوب و مقصود خود می‌رسد.
- ۷- برای کافران شفاعت و سفارش فایده‌ای ندارد؛ طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [المدثر: ۴۸] «پس شفاعت شفاعت‌کنندگان به آنها سودی نمی‌بخشد».
- ۸- بیان این که کفر ورزیدن به الله بزرگترین ظلم است.

۹- انسان از مال خود بعد از مرگ نفع نمی‌برد. اما طبق حدیث پیامبر ﷺ تنها از سه چیز نفع می‌برد: «هرگاه انسان بمیرد، عمل او (از دنیا) قطع می‌شود، جز از سه چیز: صدقه جاریه، یا علمی که از آن سود برده شود، یا فرزند صالحی که برای او دعا کند»^۱.

۱۰- در انفاق تمامی مال باکی نیست؛ به شرط اینکه انسان بر نفس خود که توانایی کسب و کار را دارد اعتماد داشته باشد و نیز در توکل اش بر الله متعال صادق باشد، چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه تمام مال و دارایی خود را به رسول الله صلی الله علیه و آله عرضه نمود تا در راه الله متعال مصرف نماید.

۱- سنن ترمذی (۱۳۷۶) و سنن نسایی (۳۶۵۱).

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾

الله (همان معبود بر حقی است که) معبودی به حق جز او نیست، (اوست) زنده قیوم (قائم بذات خود که نیازی به دیگری ندارد، و قائم به همه امور مخلوقات است که همه به او سخت نیازمندند)، نه هیچ چرتی و نه هیچ خوابی او را فرا می‌گیرد، آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست، کیست که نزد او شفاعت کند مگر به إذن او؟ می‌داند آنچه را که پیش روی آنان است (آینده) و آنچه را که پشت سرشان است (گذشته)، و به چیزی از علم او احاطه پیدا نخواهند کرد مگر آن مقدار که او بخواهد، کرسی او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است. و نگاهداری آن دو (زمین و آسمان) برای او مشکل نیست، و اوست بلندمرتبه‌ی بزرگ. ﴿۲۵۵﴾

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۵۶﴾

در دین هیچ اجباری نیست، به راستی که هدایت از گمراهی جدا شده است. پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد، و به الله ایمان بیاورد، به راستی که به دستاویز محکمی چنگ زده است که گسستی نیست و الله شنوای داناست. ﴿۲۵۶﴾

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾

الله یاور و کارساز کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد و کسانی که کفر ورزیده‌اند دوست و یاورشان طاغوت است که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند. ایشان یاران آتشدن و در آن جاودانه خواهند بود ﴿۲۵۷﴾.

﴿ ۲۵۵ ﴾ فضایل آیت الکرسی

ابی بن کعب رضی اللہ عنہ می گوید: پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خطاب به من فرمود: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ، أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ؟» قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «يَا أَبَا الْمُنْذِرِ أَتَدْرِي أَيُّ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَعَكَ أَعْظَمُ؟» قَالَ: قُلْتُ: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ قَالَ: فَضَرَبَ فِي صَدْرِي، وَقَالَ: «وَاللَّهِ لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ!».

«ای ابوالمنذر! آیا می دانی کدام آیه از کتاب الله که همراه توست، بزرگتر است؟» گفتم: الله و رسولش بهتر می دانند. باز فرمودند: «ای ابوالمنذر! آیا می دانی کدام آیه از کتاب الله که همراه توست، بزرگتر است؟» گفتم: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ «الله، معبودی به حق جز او نیست، (اوست) زنده قیوم» (آیت الکرسی) است. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به سینه ام زد و فرمود: «ای ابوالمنذر! علم مبارکت باشد».

همچنان از ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت است که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ أَبَا الْمُنْذِرِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ لَهَا لِسَانًا وَشَفَتَيْنِ تُقَدِّسُ الْمَلِكَ عِنْدَ سَاقِ الْعَرْشِ».^۲

«ای ابوالمنذر! علم مبارکت باشد، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، این آیه (آیت الکرسی) دو لب و زبان دارد و کنار ساق عرش، پاکی ملک (الله) را بیان می کند».

همچنان پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم می فرماید: «مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَمُوتَ».^۳

«هر کس آیه الکرسی را بعد از نماز فرض بخواند، فقط مرگ است که مانع ورود او به بهشت می شود».

و در داستان ابو ایوب انصاری رضی اللہ عنہ آمده است که شیطان به وی گفت: چیزی به تو می گویم؛ آیه الکرسی را در خانه ات بخوان؛ شیطان و هیچ چیز دیگری به تو نزدیک نمی شود. پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بعد از شنیدن آن، فرمود: «صَدَقْتَ وَ هِيَ كَذُوبٌ» «در این مساله،

۱- صحیح مسلم (۸۱۰).

۲- مصنف عبدالرزاق (۶۰۰۱) و مسند احمد (۲۱۲۷۸) و سلسله احادیث صحیحہ البانی (۳۴۱۰).

۳- عمل الیوم واللیلة از نسائی (۱۰۰) و صحیح الجامع از البانی (۶۴۶۴).

راست گفته است و او بسیار دروغ می گوید»^۱.

همچنان در داستان ابوهریره رضی الله عنه؛ وی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله حفاظت و نگهبانی زکات رمضان را به من سپرد. شخصی آمد و شروع به دزدیدن گندم کرد. من او را دستگیر نمودم و گفتم: سوگند به الله، تو را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله خواهم برد. او گفت: من، فردی بسیار نیازمند و کثیر العیال هستم. و نفقه آنان بر عهده من است. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: بعد از این آه و فریاد، او را رها کردم. صبح، پیامبر صلی الله علیه و آله از من پرسید: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد»؟ گفتم: یا رسول الله! او از نیاز شدید و کثرت فرزندان، شکایت می کرد. من به حال او ترحم نمودم او را رها کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او به تو، دروغ گفته است. و دوباره، خواهد آمد». ابوهریره رضی الله عنه می گوید: چون رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود: «دوباره، خواهد آمد» من هم به کمین او نشستم. او بار دیگر، آمد و به دزدیدن گندم مشغول شد. من او را دستگیر کردم و گفتم: این بار حتماً تو را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله خواهم برد. او گفت: مرا بگذار. زیرا من فردی نیازمند و عیال دارم و مسئولیت آنها به عهده من است. دوباره نمی آیم. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: من، دوباره به حال او ترحم نمودم و او را رها کردم. صبح، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دیشب، زندانی ات، با تو چه کار کرد»؟ عرض کردم: ای رسول الله! او از نیاز شدید و عیال وار بودن، می نالید. من هم به حال او ترحم نمودم و او را رها کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این را بدان که او به تو دروغ گفته است و دوباره خواهد آمد». شب سوم نیز، به کمین او نشسته بودم که آمد و شروع به برداشتن گندم کرد. من او را دستگیر کردم و گفتم: این بار حتماً تو را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله خواهم برد. سومین بار است که قول می دهی، بر نگردی اما دوباره برمی گردی. او گفت: مرا رها کن. کلماتی به تو خواهم آموخت که الله تعالی آنها را برایت مفید خواهد نمود. گفتم: آن کلمات چه هست؟ او گفت: اگر هنگام خوابیدن، آیه الکرسی را بخوانی، تمام شب، فرشتگان از تو حراست خواهند کرد و تا صبح شیطان نزد تو نخواهد آمد. من او را رها کردم. صبح،

۱- سنن ترمذی (۲۸۸۰) و مسند احمد (۲۳۵۹۲) و صحیح ترغیب و ترهیب (۱۴۶۹). و مشابه آن با لفظی

متفاوت در بخاری (۵۰۱۰) روایت شده است.

پیامبر ﷺ پرسید: «دیشب زندانی‌ات با تو چه کار کرد؟» عرض کردم: کلماتی را به من نشان داد که به اعتقاد او برایم مفید خواهند بود. لذا من او را رها کردم. پیامبر ﷺ فرمود: «آن کلمات چه هست؟» عرض کردم: یا رسول الله! به من گفت: اگر هنگام خوابیدن آیه الکرسی را بخوانی، فرشتگان تو را از شیطان حفاظت خواهند کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «در عین حال که شخصی بسیار دروغگو است، اما به تو راست گفته است». و خطاب به من افزود: «آیا می‌دانی که در این سه شب مخاطب تو چه کسی بوده است؟» عرض کردم: نه خیر. پیامبر ﷺ فرمود: «شیطان بوده است»^۱.

الله تعالی معبودی است که جز او معبود بر حقی نیست و او تعالی زنده پابنده‌ای است که نه حیات وی زایل و نه متحول و دگرگون می‌شود و هم اوست قیوم یعنی: قیام‌کننده به تدبیر امور آفرینش و مخلوقات خویش و حفظ و نگاهداشت آنها و برپادارنده‌ای که همه موجودات به او نیازمندند و او از همه آنها بی‌نیاز می‌باشد. او ذاتی است که نه خوابی سبک او را فرا می‌گیرد و نه خواب گران. سنه: خواب سبک و پینکی است که به عنوان مقدمه خواب پدید می‌آید و احساس سستی و فرو افتادن پلکها (چرت) نشانه آن می‌باشد، و خواب حالتی است خاص که بر جانداران عارض می‌شود و با آن، حواس ظاهری از احساس و ادراک باز می‌ماند. پس بر حق تعالی هیچ نقص و غفلت و فراموشی‌ای از تدبیر امور مخلوقاتش، دست نمی‌دهد.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَنَامُ، وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ، يُخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ، وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ، حَبَابُهُ الثُّورُ - وَفِي رَوَايَةٍ أَبِي بَكْرٍ: النَّارُ - لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ»^۲.

«الله تعالی نمی‌خوابد و برای او شایسته نیست که بخوابد؛ ترازو را پایین آورده و بالا می‌برد (سبک و سنگین می‌کند)؛ عمل شب، قبل از روز به سوی او بالا می‌رود و عمل روز

۱- صحیح بخاری (۲۳۱۱).

۲- صحیح مسلم (۲۹۳).

قبل از شب به سوی او بالا می‌رود. حجاب او نور است؛ - و در روایت ابوبکر بجای نور نار یعنی آتش آمده است - اگر آن را بر دارد، انوار (و زیبایی) چهره‌اش تا آنجا که بینایی اوست، آفریده‌هایش را می‌سوزاند».

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست و تحت سلطه و فرمان او می‌باشد، کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ هیچ یک از بندگانش قادر نیست که نزد وی به احدی از آنان - با شفاعت یا غیر آن - نفعی برساند تا آن‌گاه که حق تعالی خود به شفاعت کننده اذن شفاعت ندهد، و اوتعالی آنچه را در پیش رویشان از آخرت و آنچه در پشت سرشان از دنیا است می‌داند. که این خود دلیل احاطه علم وی به تمام کائنات - اعم از گذشته، حال و آینده آنها - می‌باشد، و هیچ مخلوقی به چیزی از علم او احاطه و آگاهی نمی‌یابد مگر آنچه خود بخواهد و کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می‌فرماید: «کرسی حق تعالی محل و موضع هردو قدم اوست»، و در نزد بخاری از سعید بن جبیر رضی الله عنه روایت است که فرمود: «کرسی الله تعالی، علم اوست»، و ابن جریر طبری این رأی را ترجیح داده. به قولی دیگر: مراد از کرسی، عرش الله تعالی است. باید دانست که به قول صحیح، کرسی غیر از عرش است و عرش از کرسی بزرگتر می‌باشد، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَحَلَقَةٍ مُلْقَاةٍ فِي أَرْضٍ فَلَاةٍ، وَفَضْلُ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِيِّ كَفَضْلِ تِلْكَ الْفَلَاةِ عَلَى تِلْكَ الْحَلَقَةِ».

«حجم آسمان‌های هفتگانه نسبت به کرسی پروردگار همچون حلقه‌ای (و یا انگشتری) افتاده در میان صحرائی پهناور است، و بزرگی عرش (تخت فرمانروایی) نسبت به کرسی نیز مانند بزرگی آن صحرا نسبت به انگشتر است».

نگه‌داشت آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، بر الله تعالی سنگین و دشوار نیست و به او از این کار کمترین مشقتی نمی‌رسد، و او بلند مرتبه بزرگ‌قدر و والا و برتر

۱- الإبانة الكبرى از ابن بطة (۱۳۶) با تصحیح البانی در موسوعه عقیده (۱۰۸۰) و سلسله احادیث صحیحه (۱۰۹).

است و بر همه مخلوقات توانا و غالب و مسلط می‌باشد. پس مراد از علو؛ علو و بلندی اوتعالی از خلقش، و مسلط و غالب بودن اوتعالی می‌باشد.

العلی: اسمی از اسمای حسنای الله تعالی است که تمام مفاهیم علو و برتری، برای الله از هر جهت ثابت است؛ لذا ذات او، برتر و بالاست و او فراتر از همه مخلوقات و بر بالای عرش است؛ قدر و جایگاه او، بالاست و صفات و عظمت او، برتر و بالا می‌باشد و هیچ صفتی از صفات مخلوق، مانند صفات او نیست. بلکه اگر تمام آفریده‌ها، جمع شوند، نمی‌توانند حتی بخشی از مفاهیم و معانی یک صفت او را کاملاً دریابند.

از این رو روشن می‌شود که در همه صفاتش، هیچ چیزی مانند او نیست و قهر و غلبه او، برتر است و او، یگانه قهاری می‌باشد که با قدرت و برتریش بر تمام مخلوقات چیره است؛ همه، در اختیار او هستند و کسی نمی‌تواند در برابر خواسته‌اش بایستد؛ آنچه او نخواهد، انجام نمی‌یابد و اگر تمام انسان‌ها برای ایجاد چیزی که الله نخواسته، جمع شوند، نمی‌توانند کاری بکنند و اگر همه جمع شوند تا از آنچه او خواسته، جلوگیری نمایند، نمی‌توانند و این، به خاطر کمال توانایی و نفوذ مشیت او و نیازمندی شدید بندگان از هر جهت به اوست.

العظیم: نیز اسمی از اسمای حسنای الله تعالی است، یعنی الله ذات بزرگی است و دارای هر صفت و مفهومی می‌باشد که تعظیم و بزرگداشت را ایجاب می‌نماید؛ پس هیچ مخلوقی نمی‌تواند او را باید و شاید بستاید؛ بلکه او، همانگونه است که خودش را ستوده و بالاتر از ستایش بندگان می‌باشد.

گفتنی است: آن دسته از مفاهیم تعظیم که برای الله یگانه ثابت شده‌اند، دو نوع هستند: یکی اینکه او، به هر صفت کمالی موصوف است و او، از آن مفاهیم کمال، کاملترین و بزرگترین و گسترده‌ترین آن را داراست. لذا او، دارای علم و دانایی فراگیر و احاطه کننده و قدرت نافذ و بزرگی و برتری است. از عظمت و بزرگی الله تعالی است که آسمان‌ها و زمین در روز قیامت، در مشت او قرار می‌گیرند، چنانکه در سوره زمر، آیه ۶۷ فرموده است: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ «آنان آنگونه که شایسته است الله را نشناخته‌اند؛ در روز

قیامت سراسر کره زمین یکباره در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود».

نوع دوم مفاهیم عظمت و بزرگی الله تعالی، این است که شایسته نیست هیچ یک از آفریده‌های الهی، همانند الله تعالی مورد تعظیم و بزرگداشت قرار بگیرد. پس تنها الله واحد سزاوار آن است که بندگانش، با دل‌ها و گوش‌ها و اعضای بدنشان، او را تعظیم نمایند.

برای تعظیم و بزرگداشت الله باید بگونه شایسته تقوای او را رعایت نمود. از این رو باید از الله تعالی فرمانبرداری کرد و از فرمانش سرپیچی نمود؛ باید او را یاد کرد و سپاس او را به جای آورد؛ نباید او را از یاد برد و یا ناسپاسیش کرد. همچنین اعتراض نکردن بر آنچه که الله تعالی آفریده یا مشروع نموده، از مصادیق تعظیم و بزرگداشت اوست.

انواع علو

این صفت به دو نوع: علو صفت و علو ذات تقسیم می‌گردد:

۱- **علو صفت:** یعنی تمام صفات پروردگار در اوج کمال و عاری از هر گونه نقص و عیبی هستند، چنانکه در آیه الكرسي آمده: ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ «او او بلندمرتبه و سترگ است».

۲- **علو ذات:** و آن به این معنی است که ذات پروردگار متعال برتر از همه مخلوقات و بالای هفت آسمان بر روی تخت فرمانروایی قرار دارد، چنانکه در آیت ۱۶ سوره الملک آمده: ﴿ءَأَمِنْتُمْ مَّن فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ﴾ «آیا از کسی که در آسمان است، خود را در امان می‌دانید که دستور بدهد زمین بشکافد و شما را فرو ببرد، پس آن ناگهان به لرزش در آید؟».

و پیامبر ﷺ در حجة الوداع فرمود: «کتاب الله را میانتان گذاشته‌ام که تا به آن چنگ بزنید، گمراه نخواهید شد. وقتی درباره من از شما سؤال شد چه پاسخی می‌دهید؟ حضار گفتند: گواهی می‌دهیم که تو پیام الله را ابلاغ، مسؤلیت را انجام داده و دلسوزی نمودی.

پیامبر ﷺ با انگشت شهادتش به سوی آسمان و مردم اشاره کرد و سه بار فرمود: بارالها! شاهد باش!'.^۱

خلاصه اینکه: بلندی و بالا بودن (علو و فوقیت) بر اساس کتاب، سنت و اجماع جزو صفات والای پروردگار محسوب می‌شود، و باید هر مسلمانی معتقد باشد که الله تعالی بالاتر از مخلوقاتش قرار داشته، همه حرکات و سکنااتشان را می‌داند و می‌بیند و هیچ چیز از دایره دانش محیط و بی‌منتهاش خارج نمی‌گردد، که این امر نیز با سرشت سالم، دل‌های پاک و آلوده نشده و عقل‌های نورانی همخوانی کامل دارد.

فرق میان علو و استواء

لازم است در این جا فرق میان دو صفت علو (بلندی) و استواء (قرار داشتن) را روشن سازیم، علویکی از صفات لازم ذات پروردگار است، ولی استواء جزو صفات فعلی بوده و به معنی قرار داشتن ذات الهی بر تخت فرمانروایی می‌باشد.

نکته مهمی که باید بدانیم این است که انسان نمی‌تواند حقیقت عبودیت را درک کند و آن را در قول و عمل تحقق بخشد بدون اینکه صفات الله تعالی را بشناسد.

به راستی کسانی که اسماء و صفات و افعال الله تعالی را نفی می‌کنند جنایت بزرگی را مرتکب شده‌اند؛ زیرا آنان با این کارشان دروازه شناخت الله تعالی را بر روی بندگان الهی می‌بندند. چرا که اگر اسماء، صفات و افعال موجودی ناشناخته باقی بماند، آن موجود به تصور محضی تبدیل خواهد شد که به صاحب تصور هیچ سودی نمی‌رساند. این کسانی که راه انحراف را در پیش گرفته‌اند و صفات الهی را نفی می‌کنند، به میزان اسماء و صفاتی که نفی می‌کنند، دروازه معرفت الهی را می‌بندند.

مسأله شفاعت

شفاعت در لغت به معنای وسیله و طلب است و در عرف درخواست خوبی برای دیگری است. و شفاعت نزد الله تعالی: درخواست از الله تعالی برای گذشت از گناهان و لغزش‌ها برای دیگری است.

و حقیقت آن این است که الله تعالی به لطف و کرم خود روز قیامت به بعضی از صالحین و پیامبران اجازه می‌دهد که نزد او در حق بعضی از گنهکاران اهل توحید شفاعت کنند تا کرامت و بزرگی شفاعت کنندگان نزد او و رحمت و بخشش او در حق شفاعت شدگان آشکار شود.

و شفاعت کردن نزد الله تعالی با دو شرط صحیح می‌باشد:

شرط اول: باید الله تعالی به شفاعت کننده اجازه شفاعت بدهد. دلیل بر این شرط فرموده الله تعالی در آیه الکرسی است: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ «کیست که نزد او جز به اجازه او شفاعت کند؟».

همچنان می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبأ: ۲۳] «و شفاعت نزد او جز برای کسی که به او اجازه دهد سودمند نیست».

شرط دوم: الله تعالی از کسی که برای او شفاعت می‌شود باید راضی باشد. دلیل بر این شرط این فرموده الله تعالی است: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَضَى﴾ [الأنبياء: ۲۸] «و جز برای کسی که الله از او راضی باشد شفاعت نمی‌کنند».

و دلائل بسیاری از قرآن و سنت بر اثبات شفاعت نزد الله تعالی در روز قیامت دلالت دارند که الله تعالی جز برای اهل توحید راضی به شفاعت نیست. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ فَتَعَجَّلْ كُلُّ نَبِيٍّ دَعْوَتَهُ وَإِنِّي اخْتَبَأْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَهِيَ نَائِلَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا»^۱.

«برای هر پیامبری دعای مستجابی وجود دارد که همه پیامبران درخواست خود را کرده‌اند و من آن را برای درخواست شفاعت امتم در روز قیامت نگه داشته‌ام. آن شفاعت ان شاء الله به هر کس از امت من که چیزی با الله شریک قرار نداده باشد عطا می‌شود».

و الله تعالی در حق کافران می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [المدثر: ۴۸] «شفاعت شفاعت کنندگان نفعی به حالشان ندارد».

و در سنت مطهر نیز احادیثی که در اثبات شفاعت وارد است، بسیارند؛ از جمله حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه است که در آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «فَيَشْفَعُ التَّيْبُونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ، فَيَقُولُ الْجَبَّارُ: بَقِيَتْ شَفَاعَتِي، فَيَقْبِضُ قَبْضَةً مِنَ النَّارِ، فَيُخْرِجُ أَقْوَامًا قَدْ اُمْتَحَشُوا، فَيُلْقَوْنَ فِي نَهْرٍ بِأَفْوَاهِ الْجَنَّةِ، يُقَالُ لَهُ: مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ فِي حَافَتَيْهِ كَمَا تَنْبُتُ الْحَبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ»^۱.

«پیامبران و ملائکه و مؤمنان شفیع قرار داده می شوند و شفاعت می کنند. سپس الله تعالی می فرماید: (هنوز) شفاعت من باقی مانده است، پس قبضه ای از آتش را بر گرفته و گروه هایی را از دوزخ بیرون می آورد که سوخته و سیاه شده اند، و در نهری که در کناره های بهشت قرار دارد و به آن آب حیات گفته می شود انداخته می شوند (و شستشو داده می شوند)، و فوراً در کنار این نهر زنده و شاداب می گردند، همانگونه که دانه گیاه در میان خاک و خاشاکی که سیل با خود می آورد به سرعت می روید و سبز و شاداب می شود».

انواع شفاعت

شفاعت از لحاظ قبول شدن و قبول نشدن به دو نوع تقسیم می شود:

۱. شفاعت مردود؛ و آن شفاعتی است که یکی از شرطهای شفاعت که قبلاً ذکر شد را نداشته باشد.

۲. شفاعت قبول شده و آن شفاعتی است که در آن شرطهای شفاعت تحقق یافته باشد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله هشت نوع شفاعت ثابت است که عبارتند از:

۱. شفاعت عظمی است و آن شفاعت جناب پیامبر صلی الله علیه و آله در حق اهل موقف است تا الله تعالی بین آنها قضاوت نماید و آن مقام محمود است و این شفاعت از میان

پیامبران صلوات الله علیهم اجمعین تنها به پیامبر ما صلی الله علیه و آله اختصاص دارد.

۲. شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حق گروهی که حسنات و بدی هایشان با هم برابر است پس برایشان شفاعت می کند که داخل بهشت شوند.

۳. شفاعت رسول اکرم ﷺ در حق کسانی که مستحق آتش هستند و داخل آن نمی‌شوند.
۴. شفاعت رسول اکرم ﷺ برای اهل بهشت تا درجاتشان در بهشت بالاتر رود.
۵. شفاعت رسول اکرم ﷺ در مورد کسانی که بدون حساب و کتاب داخل بهشت شوند.
۶. شفاعت رسول اکرم ﷺ در حق تخفیف عذاب برای کسانی که مستحق آن هستند مانند شفاعت پیامبر ﷺ در حق عمویشان ابوطالب.
۷. شفاعت رسول اکرم ﷺ در حق اهل بهشت که به ایشان اجازه داده شود داخل آن شوند.
۸. شفاعت رسول اکرم ﷺ در حق اهل کبائر (کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند و توبه ننموده‌اند از امتشان از کسانی که داخل دوزخ شده‌اند، تا از آن خارج گردند.

البته احادیث صحیح بر تمام انواع آن وارد شده که در کتاب‌های سنت و اعتقاد ذکر شده است.

پس معلوم شد که شفاعت فقط به دست الله تعالی است و فقط او به هر که بخواهد و برای هر کس که بخواهد اجازه شفاعت خواهد داد، پس نباید انسان متوجه بندگان شود بلکه متوجه همان ذاتی شود که شفاعت از آن او و در اختیار اوست. یقیناً رسول اکرم ﷺ روز قیامت شفاعت خواهد کرد اما با اجازه الله تعالی و برای کسی که الله تعالی بخواهد. پس ما باید از الله تعالی این طور مسألت کنیم: «اللَّهُمَّ شَفِّعْ فِينَا نَبِيَّكَ». (بار الها! پیامبرت را در حق ما، شفیع بگردان).

از فواید این آیه:

۱- اثبات این پنج اسم پروردگار متعال: {الله}؛ {الحي} «دارای حیات کامل که متضمن کاملترین صفات می‌باشد»؛ {القيوم} «همان قائم به نفس خود، و قائم بر دیگران است، یعنی او به دیگران احتیاجی نداشته و غنی بوده و همه چیز محتاج او است»؛ {العلي} «یعنی به ذاتش عالی و والا بوده و بالای همه چیز باشد، و به صفاتش عالی و در کمال باشد. پس هیچ عیب و نقصی در او نیست»؛ {العظیم} «دارای عظمت است که همان جلال و کبریا» می‌باشد.

- ۲- اثبات انفراد الله متعال در الوهیت.
- ۳- ابطال راه مشرکان، کسانی که به الله متعال شرک آورده‌اند و همراه پروردگار معبودان دیگری را شریک ساخته‌اند.
- ۴- اثبات صفت حیات برای الله عزوجل؛ که همان حیات کاملی است که عدم پیش از او نبوده و زوال ناپذیر است. و به نقص و کاستی وصف نمی‌شود، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الحديد: ۳]، «او «اول» و «آخر» و «ظاهر» و «باطن» است و او به همه چیز داناست» و می‌فرماید: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸] «و بر زنده‌ای که نمی‌میرد، توکل کن».
- ۵- اثبات کمال قیومت برای الله عزوجل و این وصف برای مخلوق نمی‌باشد؛ زیرا هیچ مخلوقی نیست مگر اینکه محتاج دیگری است: بطور مثال ما محتاج خدمتگزاران هستیم و آنها محتاج ما، ما محتاج زنان هستیم و آنها محتاج ما، و ما محتاج اولادهای خود هستیم و آنها محتاج ما، ما محتاج مال و اموال هستیم و آنها برای حفظشان محتاج ما و همگی محتاج الله عزوجل هستند، به دلیل این فرموده متعال: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ [فاطر: ۱۵] «ای مردم! شما نیازمند الله هستید و الله همان ذات بی‌نیاز و ستوده است». و هیچ کس بر دیگری در تمامی حالات نمی‌تواند قائم و مراقب باشد مگر در دایره بسیار تنگ، از این رو الله متعال می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾ [الرعد: ۳۳]؛ «آیا ذاتی که بر همه (جهانیان) با آنچه به دست آورده‌اند حافظ و مراقب است (چون بتان است)؟!».
- ۶- این آیه کریمه متضمن اسم اعظم الله متعال است: {الحي القيوم} و ذکر این دو اسم الله متعال در سه سوره قرآن آمده است: البقره، آل عمران و سوره طه؛ در سوره البقره: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]؛ «الله (معبود بر حق است) هیچ معبودی بحق جز او نیست، زنده (و جهان هستی را) نگه دار و مدبر است» و در سوره آل عمران: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [آل عمران: ۲] و در سوره طه: ﴿وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾ [طه: ۱۱۱] «و (همه‌ی) چهره‌ها در برابر (الله) زنده‌ی پاینده فروتن می‌شود». اهل

علم گفته‌اند که اسم اعظم پروردگار در یکجا بودن این دو اسم می‌باشد زیرا متضمن تمامی اسمای حسنی هستند؛ چون صفت کمال در {الحي}؛ و صفت احسان و سلطان در {القيوم} می‌باشند.

۷- امتناع پینکی (چرت) و خواب برای الله عزوجل؛ و آن به خاطر کمال حیات و قیومیت اوتعالی است که کمترین نقص در آن پیش نمی‌آید. و صفت نقص را در این آیه نفی کرده است که بر کمال حیات و قیومیت اوتعالی دلالت دارد.

۸- ملک و فرمانروایی از آن الله متعال است پس در ملک اوتعالی به گونه‌ای تصرف کنیم که سبب رضایت اوتعالی شود.

۹- اینکه حکم بین مردم بر طبق شریعت باشد، و داوری بین مردم باید بر حکم الله متعال تکیه داشته باشد، و اعتماد انسان بر حکم مخلوق و قوانین وضعی نوعی از شرک ورزیدن به الله عزوجل است؛ زیرا فرمانروایی از آن الله متعال است.

۱۰- تسلی دادن انسان بر مصیبت‌ها، و رضایت به قضا و قدر الهی، زیرا هرگاه بنده دانست که فرمانروایی فقط خاص از آن الله متعال است به قضای اوتعالی راضی می‌گردد و تسلیم می‌شود، پیامبر ﷺ در تعزیت دختر خود زینب رضی الله عنها فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أَعْطَى وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُّسَمًّى». «یقیناً از الله است آنچه گرفت و آنچه بخشید و هر چیزی در نزد او مدت معینی دارد».

۱۱- اثبات اینکه شفاعت به اذن الله متعال صورت می‌گیرد.

۱۲- اثبات اذن الله متعال در شفاعت که همانا امر اوتعالی است و شروط اذن الله تعالی در شفاعت عبارتند از: رضایت الله متعال از شافع (شفاعت کننده) و از کسی که برایش شفاعت می‌کند؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: ۲۶]، «و چه بسیار فرشتگانی در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان سودی نمی‌بخشد مگر بعد از آنکه الله برای هرکس که بخواهد و بپسندد اجازه دهد». و این فرموده الله تعالی: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ

إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى ﴿[الأنبياء: ۲۸] «و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که (الله) بپسندد».

۱۳- اثبات عمومیت علم الله متعال در ماضی، حاضر و مستقبل.

۱۴- رد بر گروه خوارج و معتزله در اثبات شفاعت؛ زیرا این دو گروه شفاعت را در حق اهل کبائر انکار می کنند؛ زیرا طبق مذهب آنها مرتکب گناه کبیره در آتش جهنم جاویدان است و برای او شفاعت فایده ای ندارد.

۱۵- هیچ کس نمی تواند بر علم، شنیدن و دیدن الله تعالی احاطه داشته باشد؛ طوریکه می فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ [الأنعام: ۱۰۳] «چشم‌ها او را در نمی یابند، و او چشم‌ها را در می یابد» و می فرماید: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰] «ولی (انسان‌ها) از آفریدگار آگاهی کامل ندارند». پس ما هیچ چیزی از او تعالی نمی دانم جز آنچه را که خودش ما را از آن آگاه ساخته است.

۱۶- تحریم بحث و جستجو از کیفیت صفات الله متعال؛ زیرا الله ما را از کیفیت و چگونگی صفات خود آگاه نساخته است. و اگر مدعی شدیم که کیفیت صفات او تعالی را می دانیم پس در این حالت بر آفریدگار بدون علم سخن گفته ایم.

۱۷- این آیه رد بر اهل تمثیل است زیرا آن سخن درباره الله متعال بدون علم است؛ بلکه او تعالی خلاف آن چیزی است که انسان تصور می کند. به دلیل این فرموده خداوند متعال: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز همانند او نیست».

۱۸- این آیه بیانگر بزرگی ذات الله و بزرگی کرسی الله متعال می باشد. زیرا عظمت و بزرگی مخلوق بر عظمت و بزرگی آفریدگار آن دلالت دارد.

۱۹- کسی که وجود آسمان‌ها و زمین را انکار کند کافر است؛ زیرا با انکار نمودن آنها خبر الله متعال را تکذیب نموده است؛ اما زمین را گمان نمی بریم احدی انکار کند. لیکن برخی آسمان‌ها را انکار کرده اند و گفته اند که در فوق ما فضایی است که نهایت و حدودی ندارد و فقط سدوم و ستارگان است. و بدون شک اینچنین باورها خلاف فرموده های قرآن و رسول اکرم ﷺ است و تصدیق آن مسلمان را به مرز کفر می کشاند.

۲۰- حفاظت و نگهداری آسمان‌ها و زمین بر الله متعال سنگین و دشوار نیست، طوریکه می فرماید: «و نگاهداری آن دو (زمین و آسمان) بر او گران و دشوار نیاید».

۲۱- این بخش آیه ﴿وَلَا يَعْوُدُهُمْ حِفْظُهُمَا﴾ «و نگهداری آن دو بر او مشکل نیست»، علم، قدرت، حیات، رحمت، حکمت و قوت الله تعالی را ثابت می‌کند.

۲۲- آسمان‌ها و زمین به حفاظت و نگهداری نیاز دارند و اگر توسط الله متعال حفاظت و نگهداری نشوند تباه می‌گردند؛ طوریکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكْتَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ [فاطر: ۴۱] «بی‌تردید الله آسمان‌ها و زمین را نگه می‌دارد تا (از نظام خود) منحرف نشوند، و اگر منحرف گردند، کسی جز او نمی‌تواند آنها را نگه دارد، بی‌گمان او بردبار آمرزنده است».

۲۳- اثبات علو پروردگار متعال از ازل و برای ابد. طوریکه می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ﴾ «و او بلند مرتبه است» و علو الله متعال نزد اهل سنت به دو قسم تقسیم می‌شود: علو ذات، یعنی ذات الله متعال بر تمام مخلوقات والایی دارد. اما دو گروه در این امر مخالفت ورزیده‌اند: گروه اولی که حلولیه جهمیه هستند می‌گویند: ذات الله متعال در هر جای و مکان آسمان و زمین است؛ اما قول این گروه باطل بوده، با قرآن و سنت و اجماع سلف و عقل و فطرت در تضاد است.

گروه دیگری می‌گویند: الله متعال به علو و غیره اصلا وصف نمی‌شود. بناء اوتعالی نه فوق عالم است و نه تحت آن و نه در راست آن و نه در سمت چپ و نه متصل است و نه هم منفصل؛ اما این قول نیز مردود است چون به عدم محض دلالت می‌کند؛ زیرا هیچ موجودی نیست مگر اینکه یا بالاست یا پایین، یا در سمت راست یا در سمت چپ، یا متصل است یا هم منفصل.

و قسم دوم: علو صفت می‌باشد که تمامی گروه‌ها بر آن متفق القول هستند هرچند در تفسیر کمال آن اختلاف کرده‌اند، اینکه اوتعالی در صفاتش از هر نگاه کامل است و صفاتش بر صفات مخلوقات والا است و احدی در صفاتش با اوتعالی مساوی نیست.

۲۴- این آیه ردی است بر فرقه حلولی و معطله؛ زیرا فرقه حلولیه می‌گویند: الله متعال والا نیست بلکه در هر مکان است. و معطله می‌گویند: الله متعال به علو و اسفل یا راست و چپ و یا اتصال و انفصال وصف نمی‌شود.

﴿۲۵۵﴾ هیچ‌کس از کفار را - در صورتی که به پرداخت جزیه تن در دهد - به قبول اسلام مجبور نسازید، زیرا دلایل و برهان‌های دین حق آشکار و روشن است و نیازی به این وجود ندارد که کسی را به اجبار به آن وادار نمود. در بیان سبب نزول آیه آمده است: عادت برخی از زنان انصار قبل از اسلام چنین بود که هرگاه زنی فرزندش زنده نمی‌ماند، نذر می‌کرد اگر فرزندی از او زنده بماند، آن فرزند را به دین یهود درآورد. وقتی که بنی نضیر جلای وطن شدند در بین آنها تعدادی از فرزندان انصار نیز وجود داشت. انصار گفتند: ما اجازه نمی‌دهیم فرزندان ما با آنها بروند، پیامبر ﷺ فرمود: فرزندان خود را اختیار بدهید، اگر با شما ماندند از شما هستند و اگر آنها را انتخاب می‌کردند بگذارید با آنها بروند، پس الله تعالی ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ را نازل فرمود.^۱ محقق شعیب ارنائووط گفته است: این حدیث را از چند طریق از شعبه از ابوبشر از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند راوی‌های این اسناد راویان صحیح هستند.

آری! اکراه و اجبار منتفی است؛ چرا که ایمان از کفر، به روشنی آشکار شده است، مراد از رشد در اینجا؛ ایمان و مراد از غی؛ کفر است. یعنی: راه از بی‌راهه متمایز و آشکار و ایمان با دلایل و برهان‌های خود متجلی و روشن گردیده است؛ بنابراین، نیازی به اجبار کسی بر پذیرش اسلام وجود ندارد. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد بعد از آن که راه از بیراهه بر وی آشکار گشته است؛ البته به عروة الوثقی چنگ زده است؛ طاغوت: کاهن، شیطان، بت و هر سردمداری در عرصه گمراهی است. عروه: یک طرف ریسمانی است که به شکل حلقه‌ای گره‌زده می‌شود و هر کس به چاهی فرو رود، یا از آن بالا آید، آن حلقه را محکم در دست خویش می‌گیرد. مراد از آن در اینجا؛ وسیله نجات است. وثقی: یعنی: محکم به هم گره زده شده و سخت استوار.

آری! هر کس ایمان آورد، به دستاویزی محکم و استوار چنگ زده است که گسستی برای آن نیست، آن حلقه هرگز باز و گسسته نمی‌شود تا کسی را که به آن چنگ زده، هلاک

۱- سنن ابوداود (۲۶۸۲)، سنن نسائی در «الکبری» (۱۱۰۴۸)، ابن حبان (۱۴۰).

کند، بلکه فرد چنگ‌زننده به خود را همان‌طور به بهشت می‌رساند و از بهشت فقط کسی جدا می‌افتد که به آن حلقه چنگ نزده باشد.

ابن‌کثیر رحمته آرای مفسرین درباره عروۃ‌الوثقی را چنین نقل می‌کند: عروۃ‌الوثقی؛ ایمان است. سدی می‌گوید: عروۃ‌الوثقی اسلام است. سعیدبن جبیر و ضحاک می‌گویند: عروۃ‌الوثقی؛ کلمه طیبه لا اله الا الله است. انس بن مالک رضی می‌گوید: عروۃ‌الوثقی قرآن است. سالم‌ابن‌ابی‌الجعد می‌گوید: عروۃ‌الوثقی دوست داشتن در راه الله و دشمنی ورزیدن به خاطر اوست. سپس ابن‌کثیر رحمته در جمع‌بندی میان این آراء می‌فرماید: همه این اقوال درست است و میان آنها هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد.

و الله به همه گفتنی‌ها شنوا و به همه اعتقادات؛ اعم از کفر و ایمان داناست. این آیه قاعده‌ای از قواعد اسلام و رکنی عظیم از ارکان سیاست، برنامه و راه و روش آن است. قاعده‌ای که اجبار کسی به پذیرش دین را روا نمی‌داند و همچنین به کسی این اجازه را نمی‌دهد که فردی از اهل ادیان را به اجبار از دین وی خارج سازد.

بعضی‌ها برداشت‌های سوء و منفی از آیه می‌کنند که این خود آثار بسیار منفی و خطرناکی را بر زندگی آنها تحمیل می‌کند، این آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ معنایش این نیست که هر کسی در رعایت نکردن مسائل دینی آزاد است، و کسی حق ندارد او را اجبار کند و این همان برداشت منفی و نادرست از این آیه است. اگر معنای آن این است که هر کس در اجتماع آزاد است هر کاری دلش می‌خواهد بکند پس این همه آیاتی که مسلمانان را دستور به نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، حجاب و غیره داده یعنی چه؟ آیا معقول است الله تعالی از یک طرف دستور اکید دهد که زنان مسلمان حجاب خودشان را رعایت کنند و از طرفی بفرماید در دین اجباری نیست و می‌توانند رعایت نکنند! آیا این مطلب تناقض نیست؟ از یک طرف الله تعالی بگوید: بر همگان واجب است نماز را برپا دارند و روزه را بگیرند و از طرفی هم بگوید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ یعنی اجباری در کار نیست اگر هم ترک کردند اشکالی ندارد؟ این دو مطلب که تناقض روشن است.

الله تعالی انسان را مانند موجودات دیگر مجبور نیافریده است و به او عقل و اختیار عطا نموده است و چون عقل و اختیار دارد و راه ضلالت و گمراهی از راه رشد و کمال

برای او مشخص شده، پس لزومی به اعمال جبر نیست زیرا اصلاً در دین چیزی که موجب ناخوشایندی (کراهت) عقل و فطرت آدمی باشد وجود ندارد.

علاوه بر این «دین» به عقیده اطلاق می‌گردد نه به «عمل» و همه در عقیده آزاد هستند. پس از کجای این آیه درک می‌شود که مردم در عمل آزادند؟! و مگر در کدام مکتبی یا نظامی چنین امری ممکن است؟!

مثلاً در غرب که ادعای آزادی دارند! هر کسی آزاد است هر عقیده‌ای داشته باشد، اما آزاد نیست که به عقیده خود عمل کند. در این کشورها یک مسلمان می‌تواند به جهاد عقیده داشته باشد، اما حق مجاهده بر علیه کفار را ندارد. یک دختر مسلمان آزاد است که به حجاب عقیده داشته باشد، اما اگر بخواهد به عقیده خود عمل کند، مانعش شده و مجازاتش می‌کنند.

اگر آزادی به معنای مجاز بودن در اندیشه و عمل بود، الله تعالی نه تنها انبیای الهی را نمی‌فرستاد و امر به بایدها و نبایدها نمی‌داد، بلکه اساساً قیامتی بر پا ننموده و بهشت و جهنمی نمی‌آفرید. چرا که محاکمه و جزا در مقابل آن چه بر آن مخیر و مختار و آزاد بودیم، معنی ندارد.

دقت شود که احکام جزایی منحصر به حکم ارتداد نیست. اگر انسان آزاد بود که هر چه می‌خواهد انجام دهد، سایر احکام مانند حد شراب، حد زنا، حد دزدی، حد قتل و سایر حدود و همه احکام بی‌معنی می‌گردید.

پس معنای «لا اکره فی الدین» این نیست که هرکس در دین آزاد است بلکه معنای آن این است که اسلام برای پذیرش دینش هرگز غیر مسلمانان را اجبار نمی‌کند، بلکه با منطق و برهان آنها را دعوت به اصل پذیرش اسلام می‌نماید.

در اسلام اگر یک نفر «لا اله الا الله» گفت و شهادتین بر زبان جاری کرد ما باید بپذیریم و حق تفتیش عقاید نداریم که آیا به صورت جدی می‌گوید یا سخن او صوری و ظاهری است؟ تفتیش عقاید (انگیزاسیون) فقط در غرب بوده و توسط پاپ‌ها در مقابل تجدد طلب‌ها پدید آمد. مردم را زیر سؤال می‌بردند تا آنکه هزاران نفر طعمه آتش شدند. از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله ما را به محلی به نام حرقه فرستاد و

بر مردم آنجا حمله نموده و آنان را شکست دادیم، من و یک نفر انصاری یکی از آنان را تعقیب کردیم، همینکه به او رسیدیم گفت: لا اله الا الله، مرد انصاری از او دست کشید ولی من او را با نیزه مورد حمله قرار دادم، تا اینکه او را به قتل رسانیدم، هنگامی که برگشتیم، موضوع به عرض پیامبر ﷺ رسید، آن جناب فرمود: (ای اسامه! چرا پس از آنکه گفت: لا اله الا الله او را به قتل رساندی؟) گفتم: آن مرد از ترس، کلمه لا اله الا الله را می گفت، ولی پیامبر ﷺ مرتباً جمله را تکرار می کرد، می فرمود: چرا او را کشتی پس از آنکه گفت: لا اله الا الله، اسامه گوید: به اندازه ای از این موضوع ناراحت شدم که آرزو می نمودم که بعد از این واقعه مسلمان می شدم نه قبل از آن (تا مرتکب این گناه بزرگ که باعث عصبانیت شدید پیامبر ﷺ گردیده است نمی شدم)»^۱.

هیچ نظامی توطئه را نمی پذیرد: در همه نظام های جهان طبق قانون اساسی شان، اگر در داخل کشور کسی بخواهد علیه نظام توطئه کند، در برابر او ساکت نمی نشینند و عاملین این چنین عمل را سخت مجازات می کنند.

نظام اسلامی آزادی دارد؛ اما توطئه در آن نیز ممنوع بوده و از این قاعده مستثنی نیست، اسلام بر اساس کتاب و سنت استوار بوده همه مردم با عقاید مختلفشان می توانند زیر سایه آن زندگی کنند، اما اگر کسی علیه نظام اسلامی توطئه کند تا نظام را تضعیف کنند، قابل قبول نیست. این امر به مسأله ارتداد ارتباط مستقیم دارد، چون ارتداد نوعی توطئه علیه نظام اسلامی است. چنانکه خروج بر علیه اسلام و پشیمان شدن و مرتد گشتن از آن، شورشی است بر علیه آن و در همه قوانین وضعی و انسانی نیز جزای شورش و قیام بر علیه نظام دولت و اوضاع مقرر، کیفر آن قتل است. هرگاه انسانی بر علیه نظام دولت موجود خواه در نظام و رژیم کمونیستی یا در نظام و رژیم سرمایه داری باشد، قیام کند و از آن نظام خارج شود، او را بارتکاب خیانت بزرگ نسبت به میهن خویش متهم می کنند و خیانت بزرگ نسبت به میهن، کیفر و عقوبتش تنها اعدام می باشد. بنابراین اسلام در کیفر و عقوبت مرتدان، راه منطقی و منطبق بر قوانین نظام های بشری را، پیش گرفته است.

مرتدی که در خانه خودش معتقد به کفر است کسی به او کاری ندارد، ولی اگر به نشر عقیده باطل خود در بیرون از خانه زبان باز کند، و یا قلم بگیرد و تبلیغ کند، عقاید باطل او مثل یک ویروس تکثیر شده و به اعتقادات سالم جامعه آسیب می‌زند، در این صورت او کسی است که علیه نظام اسلامی توطئه و شورش نموده است. چون ارتداد بر خلاف آزادی و یک نوع تجاوز به حقوق عموم مردم به شمار می‌رود و در نظام اسلامی مصالح جامعه بر مصلحت فرد مقدم است.

از فواید این آیه:

- ۱- در قبول دین بر هیچ کس اجبار نیست چون راه راست (هدایت) از راه انحراف و گمراهی روشن و آشکار شده است. لازم به یادآوری است که سنت مطهر شیوه برخورد با کفار را بیان نموده است به گونه‌ای که نخست آنها را به دین اسلام دعوت کنیم، پس اگر ابا ورزیدند جزیه بپردازند، و اگر از پرداخت جزیه ابا ورزیدند با آنها بجنگیم.
 - ۲- راهی جز راه راست و هدایت یا راه انحراف و گمراهی راهی دیگری وجود ندارد و اگر راه سومی وجود می‌داشت حتما ذکر می‌شد. از این رو الله متعال می‌فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [یونس: ۳۲] «پس بعد از حق، چه چیزی است جز گمراهی؟». و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [سبأ: ۲۴] «و ما یا شما حتماً بر (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم».
 - ۳- اخلاص برای الله متعال تمام و کامل نمی‌شود جز با نفی تمامی انواع و اشکال شرک، پس کسی که به الله متعال ایمان آورد و به طاغوت کفر نوزد مؤمن نیست.
 - ۴- هر چیزی که غیر از الله عبادت شود طاغوت است.
 - ۵- نجاتی نیست جز با کفر ورزیدن به طاغوت و ایمان داشتن به الله سبحانه و تعالی.
 - ۶- اثبات دو اسم از اسمای حسناى الله متعال - «السمیع العلیم» و آنچه از اوصاف را که در بر دارند.
- ﴿۲۵۷﴾ الله تعالی یاور و سرور و کارساز مؤمنان است، آنان را از شبهات گمراه‌کن، جهل و پرستش طاغوت، به سوی نور علم و هدایت و ایمان بیرون می‌آورد.

و کافران یاوران و سروران‌شان طاغوت است که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها خارج می‌کنند. مراد از طاغوت در این جا؛ پیشوایان و فلاسفه کفرند که کافران را به کفر و الحاد امر کرده و کفر را برای آنان آرایش می‌دهند، و به این وسیله آنان را از نور فطرت الهی که مردم را بر آن سرشته است و از راه انبیاء که دعوت به سوی عقاید راستین و شریعت‌های روشن و مستقیم است، به سوی تاریکی‌های کفر خارج می‌کنند، پس آنان اهل آتشند، و آنان در آن جاودان خواهند ماند.

«ولی» بر وزن فعیل یعنی قائم و تأکید بر قرب و نزدیکی دارد. به محبت، هم از آن جهت ولی می‌گویند که در محبت به انسان قرب و نزدیکی دارد و همین طور به والی والی می‌گویند چون در تدبیر قوم دست دارد و به آنان نزدیک است.

اینکه الله تعالی را ولی مؤمنان می‌داند از آن جهت است که الطاف الله تعالی بر مؤمنان نسبت به کفار بسیار بیشتر است به همین دلیل فرمود: مؤمنان را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج می‌کند؛ یعنی از ضلالت به هدایت و از کفر به اسلام رهنمون می‌شود. همچنین مؤمنان را از شک به یقین هدایت می‌کند. به عبارت دیگر الله تعالی با نعمت اسلام، مؤمنان را از سقوط به آتش جهنم نجات داد.

کفر از آن جهت ظلمات نامیده شده چون مانع ادراک است و ایمان از آن جهت نور نامیده شده است که سبب حصول به ادراک است؛ معارف الهی مانند انواری هستند که زیاد می‌شوند و در واقع اشعه‌هایی هستند که نیازی به تکلف ندارند، به همین دلیل در این آیه نور را به صورت مفرد و ظلمات را به صورت جمع آورد؛ زیرا حق و آن چه به آن بر می‌گردد یک راه است اما باطل هیچ حصر و محدودیتی ندارد، و هیچ راهی برای آن نیست، همان گونه که خط مستقیم بین دو نقطه واحد قرار می‌گیرد بر خلاف منحنی که نامحدود است.

«الولی» اسمی از اسمای نیک الهی است، ولی به کسی گفته می‌شود که کاری را به عهده دارد یا انجام می‌دهد؛ (ولی) یعنی یاور و دوستدار، هم پیمان، فامیل و همسایه، پیرو، آزادکننده و فرمانبردار.. گفته می‌شود: مؤمن، ولی الله تعالی یعنی فرمانبردار اوست؛ (ولی)، متضاد عدو (دشمن) می‌باشد.

الله تعالی، یاور و سرپرست امور جهان و آفریده‌هاست. همچنان به سرپرست یتیم، ولی گفته می‌شود و به امیر، ولی می‌گویند.

راغب اصفهانی می‌گوید: ولاء و تولی، بر نزدیکی زمانی، مکانی، دینی، دوستی و یا بر نزدیک بودن از نظر عقیده، اطلاق می‌گردد. ولایت، یعنی یاری کردن و سرپرستی نمودن؛ ولی و مولا، در همه این معانی بکار می‌رود. پس الله متعال، ولی است و امور جهان و آفریدگان را به عهده دارد و او، صاحب تدبیر می‌باشد و آنچه را برای دین و دنیا و مخلوقاتش مفید می‌باشد، فراهم آورده است.

الله یاور و پشتیبان مؤمنان است؛ با کمک و توفیق خویش، آنها را سرپرستی می‌نماید و آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد. آیه فوق کفر را به این خاطر به تاریکی تشبیه کرد که تاریکی، مانع از دیدن اشیاء و درک و پذیرش وجود چیزها می‌شود. همینطور کفر، چشم دل را کور می‌کند و نمی‌گذارد که حقایق ایمان را ببیند و به صحت آن و درستی اسباب آن پی ببرد. پس الله تعالی خبر داد که ولی و سرپرست مؤمنان است و حقیقت ایمان و راه‌ها و قوانین و حجت‌های آن را به آنها نشان می‌دهد و آنها را به سوی دلایل آن هدایت می‌کند؛ دلایلی که شک و تردیدها را می‌زداید و بدین‌سان انگیزه‌های کفرورزی و تاریکی‌هایی را که پرده‌هایی بر بینش دل‌هاست، از آنان دور می‌گرداند.

الله تعالی کافران را که غیر او را به دوستی و سرپرستی گرفته‌اند، رها می‌نماید، خوارشان می‌گرداند و آنها را به چیزهایی می‌سپارد که به سرپرستی گرفته‌اند؛ چیزهایی که سود و زیانی نمی‌رسانند. این گونه معبودان باطل، کافران را گمراه ساختند، آنها را بدبخت نمودند و آنان را از هدایت و دستیابی به علم مفید و عمل صالح و از سعادت همیشگی، محروم کردند و بدین ترتیب جهنم، جایگاه همیشگی کافران گردید.. بارالها! ما را سرپرستی و یاری کن.

الله، دوستانش را دوست می‌دارد و آنها را یاری می‌کند. دوست الله، کسی است که الله را می‌شناسد، بر اطاعت و فرمانبرداری او مواظبت می‌نماید، عبادت را خالصانه برای او تعالی انجام می‌دهد و از معصیت و نافرمانی الله دوری می‌کند. چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۰۱﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا

يَتَّقُونَ ﴿۶۳﴾ [یونس: ۶۲-۶۳]. «آگاه باشید! بی‌گمان دوستان الله بی‌می بر آنان نیست و آنها اندوهگین نمی‌شوند.* کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده‌اند». و هر کس با دوست الله، دشمنی کند، الله تعالی، با او اعلام جنگ می‌نماید. پیامبر ﷺ می‌فرماید: الله تعالی می‌فرماید: «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَّافِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحَبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لِأَعْطِيْتَهُ وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأُعِيدَنَّهُ»^۱.

«هرکس، با دوستی از دوستانم دشمنی کرد، من با او اعلام جنگ می‌کنم و آنچه بیش از همه چیز بنده‌ام را به من نزدیک می‌نماید، تکالیفی است که بر او فرض نموده‌ام و بنده‌ام با خواندن نوافل همچنان به من نزدیک می‌شود تا اینکه دوستش می‌دارم؛ پس آنگاه که دوستش بدارم، شنوایی او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن می‌گیرد (و دفاع و حمله می‌کند) و پایش می‌شوم که با آن راه می‌رود و اگر از من بخواهد، به او می‌دهم و اگر از من پناه بجوید، او را پناه می‌دهم».

یعنی وقتی بنده، ولی الله باشد، الله متعال او را حفاظت می‌نماید و به او توفیق می‌دهد تا جز آنچه که مولایش از آن خشنود می‌شود، نشنود و گوش نکند و جز به آنچه که مولایش خشنود می‌گردد، نگاه نکند و دستانش فقط به جاهایی دراز شوند که پروردگارش راضی می‌گردد و قدمهایش جز به سوی اطاعت الله نرود. اینگونه ولی الله، توفیق و هدایت می‌یابد و از سوی الله به او الهام می‌شود. این، شرح و تفسیر برخی از علما مانند ابن تیمیه، بر این حدیث است؛ در روایتی دیگر آمده است: (فَبِي يَسْمَعُ وَبِي يَبْصُرُ وَبِي يَبْطِشُ وَبِي يَمْشِي) یعنی: «به وسیله من می‌شنود و به وسیله من می‌بیند و دستانش به وسیله من می‌گیرند و به وسیله من راه می‌رود».

از این رو واضح می‌شود که الله تعالی، بنده‌اش را یاری و کمک می‌نماید و به او توفیق می‌دهد که با این اقدام، کارهای شایسته انجام دهد و او را از انجام آنچه الله را ناخشنود

می‌گرداند، مصون و محفوظ دارد.

از فواید این آیه:

۱- بیان فضیلت ایمان داری و اینکه دوستی و ولایت الهی بوسیله آن به دست می‌آید، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ «الله دوست و کارساز کسانی است که ایمان آورده‌اند».

۲- اثبات ولایت برای الله عزوجل؛ یعنی اوتعالی سرپرست و کارساز بندگانش است. ولایت الله متعال دو نوع می‌باشد: ولایت عام؛ یعنی اوتعالی سرپرستی امور بندگان خود را می‌کند و این ولایت به مؤمنان اختصاص داده نشده است طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَرُدُّوْا۟ اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ﴾ [یونس: ۳۰] «و همه به سوی الله مالک حقیقی شان بازگردانده می‌شوند، و چیزهای را که (همین کافران) افترا می‌بستند (از نظرشان) گم و نابود می‌شود». و نوع دوم، ولایت خاص به مؤمنان است. طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰى الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَّ اَنَّ الْكٰفِرِيْنَ لَا مَوْلٰى لَهُمْ﴾ [محمد: ۱۱]. «این به آن سبب است که الله یاور (و مولای) کسانی است که ایمان آوردند، و آنکه کافران (مولا و) یآوری ندارند». و مقتضای نوع اول اینست که الله متعال دارای کمال سلطان و تدبیر در تمامی مخلوقات خود است. و مقتضای نوع دوم ترحم، بخشایندگی و توفیق است که ویژه مؤمنان می‌باشد.

۳- اولیا و دوستان کافران طواغیت هستند خواه کسانی باشند که پیروی می‌شوند یا کسانی باشند که مورد عبادت قرار می‌گیرند و یا هم کسانی باشند که در غیر اطاعت الله و رسولش اطاعت می‌شوند.

۴- برائت و بیزاری الله عزوجل از کسانی که کافر شده‌اند.

۵- بیان بدی ثمره و نتایج کفر که همان سوق دادن به گمراهی و نابودی است که از روشنایی به سوی تاریکی کشانده می‌شوند.

۶- اثبات آتش جهنم طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿اُو۟لٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ﴾ [البقره: ۲۵۷] «ایشان یاران آتشند» و آتش جهنم اکنون موجود هست به دلیل این فرموده

متعال: ﴿وَأَتَقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۱]. «و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسید». و از پیامبر ﷺ روایت شده است که ایشان آتش را دیده‌اند طوری که در نماز کسوف برای او آشکار شد همچنین عمرو بن لُحی را در آتش دیدند و زنی را دیدند که بخاطر گریه‌ای در آتش شکنجه می‌شد.. خلاصه اینکه آتش جهنم تا ابد موجود است و ازلی نبوده است زیرا مخلوق است که از نخست نبود لیکن ابدی است و فنا نمی‌شود. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُحْيَىٰ عَنْهُمْ مِّنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ﴾ [فاطر: ۳۶] «و کسانی که کافر شدند؛ برای آنها آتش جهنم است، نه فرمان (مرگ) بر آنان صادر شود تا بمیرند (و راحت گردند) و نه چیزی از عذابش از آنها کاسته شود، این گونه هر ناسپاسی را کیفر می‌دهیم». لازم به یاد آوری است که جاویدانه بودن اهل دوزخ در سه موضع قرآن کریم بیان شده است و قول کسی که می‌گوید آتش جهنم فانی بوده و ابدی نیست، باطل و بی‌دلیل است. پس کافران جاودان در آتش می‌مانند.

۷- جاودان بودن در آتش ویژه‌ی کافران است و کسانی از مؤمنان که داخل آتش دوزخ می‌شوند جاودان در آن نمی‌مانند. چنانکه در صحیحین آمده است: «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، يَقُولُ اللَّهُ: مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ فَأَخْرَجُوهُ». «هنگامی که آنهایی که اهل بهشت هستند وارد بهشت می‌شوند، و آنهایی که اهل دوزخند به دوزخ می‌روند، الله تعالی می‌فرماید: کسانی را که به اندازه دانه خردلی ایمان در قلب دارند از دوزخ بیرون آورید...».

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَهُ اللهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبرَاهِيمُ فَإِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥٨﴾﴾

آیا ندانستی (داستان) کسی را که با ابراهیم در مورد پروردگارش به حجت گویی و حجت خواهی پرداخت، که الله به او ملک و پادشاهی داده است؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. گفت: من (نیز) زنده می‌گردانم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: پس همانا الله خورشید را از مشرق بر می‌آورد، تو (اگر راست می‌گویی) پس آن را از مغرب برآور، پس کسی که کفر ورزیده بود حیران شد و الله قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند. ﴿٢٥٨﴾

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى جَمْرِكَ وَلِيَجْعَلَكَ ءَايَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لحمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٥٩﴾﴾

یا همانند آن کسی را که از کنار دهکده‌ای گذر کرد که سقف‌ها و دیوارهایش فرو ریخته بود، گفت: چگونه الله این (ویرانه) را پس از (این همه نابودی و) مرگش زنده می‌کند؟ پس الله او را صد سال میراند، سپس او را زنده کرد و (به او) گفت: (در حال مرگ) چقدر مانده‌ای؟ گفت: یک روز یا بخشی از روز. گفت: بلکه صد سال در این حال مانده‌ای، پس به خوراکی و نوشیدنی نگاه کن که تغییر نیافته است، و به خرت بنگر، و تا تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم، و به استخوان‌ها بنگر که چگونه آنها را برمی‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم، سپس بر آن گوشت می‌پوشانیم، پس وقتی برای او (قدرت الله بر زنده کردن مردگان) روشن شد، گفت: می‌دانم که الله بر هر چیزی تواناست. ﴿٢٥٩﴾

﴿۲۵۸﴾ ای محمد! آیا ماجرای آن پادشاهی را می‌دانی که چون الله به او فرمانروایی داده بود، با ابراهیم علیه السلام دربارهٔ پروردگارش جر و بحث کرد؟ گویند: او نمرود بن کنعان بود که در عراق پادشاهی می‌کرد و مرکز فرمانروایی اش بابل بود و نقل است که او پادشاه عالمگیر زمان خود بود که دنیا را تماما زیر سلطه و فرمان خویش درآورده بود. طول مدت پادشاهی اش، او را به این طغیان و گردنکشی کشانده بود، در حالی که نعمت اساسا انگیزه بخش شکر و سپاس است نه ناسپاسی و گردنکشی، هم از این روی او با ابراهیم علیه السلام به مقابله و مکابره پرداخت، سپس ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگارم آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و این دلیل قطعی وجود پروردگار توانا است، او تعالی ایجاد کننده این پدیده‌های مشاهده شده بعد از عدم آنها و باز معدوم ساختن آنها بعد از وجودشان است و این خود، دلیل بر وجود فاعل مختاری است، زیرا این پدیده‌ها به خودی خود به وجود نیامده‌اند و لابد ایجادکننده‌ای آنها را آفریده است و این آفریننده، همان پروردگاری است که من به سوی پرستش وی به یگانگی فرامی‌خوانم. اما نمرود به کبر و نخوت خود ادامه داد و گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابن عباس می‌فرماید: نمرود، دو مرد را که به اعدام محکوم بودند، احضار کرد، پس یکی از آنها را کشت و دیگری را بخشید و به این ترتیب ادعا کرد که او زندگی بخشیده و میرانیده است، که البته این ادعایش استدلال غلطی بیش نبود زیرا قصد ابراهیم علیه السلام این بود که الله تعالی زندگی و مرگ را در اجساد می‌آفریند، ولی قصد نمرود کافر این بود که او قادر است تا از کشتن درگذرد؛ و این خود زنده ساختن است و قادر است تا بکشد؛ که این خود میراندن است. روشن است که این پاسخ ابلهانه‌ای بود که هرگز قرار دادن آن در مقابل حجت ابراهیم علیه السلام صحیح نیست. آن گاه ابراهیم علیه السلام حجتی آورد که در آن فریب و سفسطه روی نمی‌دهد و به کافر این مجال فراهم نمی‌شود که از آن با تکبر و لجاجت بگریزد ابراهیم علیه السلام فرمود: اگر تو مدعی آن هستی که زنده می‌کنی و می‌میرانی، الله تعالی آفتاب را از مشرق طلوع می‌دهد، پس تو آن را از مغرب طلوع بده زیرا کسی که زنده می‌کند و می‌میراند، هم‌او در نظام هستی نیز می‌تواند تصرف کند - اعم از آفرینش آن، یا دست بردن در برنامه‌ها و نظامات آن - لذا من از تو می‌خواهم که اگر راست می‌گویی؛

اینک این خورشید را که هر روز از مشرق طلوع می‌کند، از مغرب بر آور؛ پس آن کافر مغلوب شد و متحیرانه ساکت ماند و الله تعالی به قوم ستمکار حجت و برهانی را الهام نمی‌کند، بلکه حجتشان در نزد پروردگار متعال، محکوم به شکست و بطلان است.

و این داستان نمونه‌ای بود از ادعای ربوبیت سلاطین و حاکمان خود کامه با سوء استفاده از اعتقادات باطل عوام، و چه بسا واقع شده است که بعضی از سلاطین خودکامه و دیکتاتور، از این اعتقادات عوام سوء استفاده کرده، و اوامر مستبدانه خود را از این راه به خورد مردم می‌دادند، و در شؤون مختلف زندگی مردم، تصرفاتی نموده و رفته رفته به طمع به دست آوردن مقام الوهیت می‌افتادند (وحتما پیش خود فکر می‌کردند وقتی مردم سنگ و چوب را معبود بدانند، ما که کمتر از سنگ نیستیم) هم چنان که تاریخ این معنا را از فرعون و نمرود و غیره نقل کرده، در نتیجه با اینکه خودشان مانند دیگران بت می‌پرستیدند، در عین حال خود را در ردیف ارباب قرار داده بودند.

پس معنای محاجه و مشاجره که بین ابراهیم علیه السلام و نمرود واقع شده، روشن می‌سازد که نمرود به الله تعالی قائل به الوهیت بوده، و گرنه وقتی ابراهیم علیه السلام به او فرمود: الله آفتاب را از مشرق می‌آورد تو آن را از مغرب بیاور، نمرود می‌توانست مبهوت نشده و حرف ابراهیم را قبول نکند و بگوید آفتاب را من از مشرق می‌آورم، نه آن ربی که تو به آن معتقدی و یا بگوید اصلا این کار کار پروردگار تو نیست بلکه کار معبودانی دیگر است، چون نمرود قائل به خدایانی دیگر غیر الله تعالی نیز بود.

و همچنین قوم نمرود همین اعتقاد را داشتند، هم چنان که همه داستان‌های ابراهیم علیه السلام که در قرآن کریم آمده بر این معنا دلالت دارد، مانند داستان کوب و ماه و خورشید، و گفتگویی که آن جناب با پدرش درباره بت‌ها داشت، و خطابی که به قوم خود کرد، و داستان شکستن بت‌ها، و سالم گذاشتن بت بزرگ و سایر داستان‌ها.

پس معلوم می‌شود نمرود هم مانند قومش برای الله تعالی الوهیت قائل بود، چیزی که هست قائل به خدایانی دیگر نیز بود، لیکن با این حال خود را هم اله و معبود می‌دانست، و بلکه خود را از بالاترین معبودان می‌پنداشت، و به همین جهت بود که در پاسخ

ابراهیم علیه السلام و احتجاجش، بر ربوبیت خود احتجاج کرد، و درباره سایر خدایان چیزی نگفت. پس معلوم می شود خود را بالاتر از همه آنها می دانست.

از اینجا این نتیجه به دست می آید که محاجه و مناقشه که بین نمرود و ابراهیم علیه السلام واقع شده این بوده که ابراهیم علیه السلام فرموده بوده: که رب من تنها الله است و لا غیر. و نمرود در پاسخ گفته بود که: نه خیر، من نیز معبود تو هستم، معبود تو و همه مردم، و به همین جهت موقعی که ابراهیم علیه السلام علیه ادعای او چنین استدلال کرد که پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند، او در جواب ابراهیم علیه السلام گفت: من زنده می کنم و می میرانم، و خلاصه برای خود همان وصفی را ادعا کرده و قائل شده که ابراهیم علیه السلام آن را وصف پروردگار خود می دانست، تا آن جناب را مجبور کند به اینکه باید در برابرش خاضع شود و به عبادتش پردازد.

اما نه، این حیاتی است که حقیقتش برای بشر معلوم نیست، و این حیات است که کسی جز پدید آورنده جانداران و کسی که خودش واجد آن است قادر بر ایجاد آن نیست، و چنین حیاتی را نه می شود مستند به طبیعت جامد و بی جان دانست، و نه به هیچ موجودی از موجودات جاندار، چون جان جانداران همان وجود آنها است، و مرگشان هم عدمشان است و هیچ موجودی نه می تواند خود را ایجاد کند، و نه می تواند معدوم سازد.

از فواید این آیه:

- ۱- بلاغت قرآن کریم در ارائه امور.
- ۲- بیان اینکه چگونه حالت انسان به مرحله ای میرسد چنان که این طاغوت زورگو به آن مرحله رسید که همان انکار حق و دعوای مشارکت در خصوصیات الله متعال بود.
- ۳- مجادله برای رد کردن باطل و احقاق حق از مقامات و ویژگی های پیامبران است.
- ۴- برای انسان لازم است شیوه های مناظره و مجادله را بیاموزد زیرا این شیوه ها پله و وسیله ای برای احقاق حق و ابطال باطل می باشد و کسی که به کتاب های شیخ الاسلام ابن تیمیه و غیر او دسترسی داشته باشد مناظره را خوب می آموزد.
- ۵- احیانا نعمت ها سبب طغیان می گردند؛ طوریکه این مرد وقتی الله متعال ملک و پادشاهی را به وی داد، طغیان کرد و منکر آفریدگار شد. از این رو احیانا امراض نعمتی از

جانب الله متعال بر بنده می‌باشد؛ و هکذا فقر و مصیبت‌ها بر بنده نعمت می‌باشند، زیرا انسان وقتی دائما در نعمت و رفاه و آسایش زندگی داشته باشد شاید ستمکار شده الله متعال را فراموش کند.

۶- نسبت دادن ملکیت و پادشاهی به غیر الله تعالی اشکالی ندارد.

۷- فرمانروایی و پادشاهی انسان چیزی ذاتی از خودش نیست بلکه برایش از سوی آفریدگار اعطا شده است. طوریکه در این آیه نیز می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۲۶]. «بگو: «بارالها! ای دارنده پادشاهی و (هستی) به هر کس که بخواهی، پادشاهی (و فرمانروایی) می‌بخشی».

۸- فضیلت ابراهیم عليه السلام طوریکه مفتخرانه و با مباهات در برابر این ستمگر گفت: ﴿رَبِّي﴾؛ «پروردگار من» بخودش نسبت داد، به گونه‌ای که افتخار می‌کند که الله سبحانه و تعالی پروردگار اوست.

۹- اثبات افعال اختیاری برای الله عزوجل. و این مسأله‌ای است که بسیاری از علماء کلام آن را با دلایل واهی انکار کرده‌اند.

۱۰- زنده کردن و میراندن به دست الله عزوجل است، پس بر الله عزوجل اعتماد کن و ترس را به خود راه مده و اسباب خیالی را از خود مقدر نکن.

۱۱- انسان مجادله گر شاید تکبر ورزیده چیزی را ادعا کند که به یقین می‌داند مالک آن نیست طوریکه مرد ستمگر و زورگو گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم؛ و معلوم است که این سخن را در شدیدترین لحظات مجادله گفته است و انسان در هنگام سختی مجادله و گفتگو شاید به چیزهایی تعهد ببندد (و استناد کند) که اگر به خود برگردد، خواهد دانست که همگی آنها نادرست و باطل بوده است؛ لیکن تنگی و سختی مناظره او را مجبور ساخته است تا چیزهایی را انکار و چیزهای دیگری را ثابت کند.

۱۲- این آیه حکمت ابراهیم عليه السلام و استعداد خوب وی را در مناظره نشان می‌دهد.

۱۳- این آیه بر دانشمندان فلک نیز رد است که می‌گویند: آمدن آفتاب آمدن ذات خودش نیست بلکه زمین چرخ می‌زند تا بر آفتاب واقع می‌شود؛ و وجه رد اینست که

ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ﴾؛ «همانا الله، آفتاب را از مشرق می آورد». بلی، الله متعال آفتاب را از مشرق آورده است؛ و علمای فلک می گویند: الله عزوجل خورشید را از مشرق نیاورده است؛ و لکن زمین با چرخ زدن خود بر آن واقع شده است، و ما می گوئیم: هرگز الله متعال نگفته است: که اوتعالی زمین را می چرخاند تا خورشید از مشرق دیده شود و می چرخاند تا از مغرب دیده شود! و بر ما واجب است که در این مسأله ظاهر قرآن را بگیریم و سخن هیچ کسی که بر خلاف ظاهر قرآن می گوید توجه نکنیم؛ زیرا ما مأمور به آن چیزی هستیم که قرآن بر آن دلالت دارد؛ ثانیاً کسی که قرآن را نازل فرموده دانانتر به چیزی است که آفریده است: الله متعال می فرماید: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملک: ۱۴]؛ «آیا کسی که (همه موجودات را) آفریده است، (از حال آنها) نمی داند؟ در حالی که او باریک بین آگاه است». وقتی الله متعال در قرآن کریم می فرماید که خورشید می آید و طلوع می کند و غروب می کند و پنهان می شود تمام این افعال را به خورشید نسبت می دهد، پس چرا ما همگی آن را بر عکس سازیم و به زمین نسبت بدهیم!!! چنانکه در آیه دیگر می فرماید: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [یس: ۳۸] «و خورشید بسوی (مسیر) قرارگاهش حرکت می کند، این، اندازه گیری و تعیین ذات (چیره و) توانای آگاه است».

۱۴- حق امکان مجادله در خود را ندارد. و کسی که الله متعال را تکذیب و انکار کرد کافر است.

۱۵- مجادله این مرد یک مجادله به باطل و بی فایده است زیرا کسانی که کافر شده اند، با دلایل باطل مجادله می کنند، طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾ [الکهف: ۵۶] «و کسانی که کافر شدند، همواره به باطل مجادله می کنند تا بوسیله آن، حق را از میان بردارند».

۱۶- رد بر گروه قدریه که می گویند انسان آزاد است: خودش هدایت می شود و خودش گمراه می شود؛ و این آیه دلیل واضح بر آن است که هدایت به دست الله متعال می باشد.

۱۷- برحذر بودن از ظلم؛ و این هم از ظلم است که بعد از بیان و آشکار شدن حق انسان برای تأیید سخن خود مجادله کند؛ زیرا از عدل است که حق پذیرفته شود و پس از آشکار شدن آن تکبر صورت نگیرد، از این رو برخی از اهل کلام با وجود اینکه حق برای آنها بیان گردید و آشکار شد، لیکن به مجادله پرداختند و گمراه شدند و بر همان گمراهی خود باقی ماندند.

۱۸- الله متعال از فضل و کرم خود هیچ کس را محروم نمی‌کند جز در صورتی که این (فرد محروم و) ممنوع، (خود) سبب (محرومیت و گمراهی) باشد؛ و الله متعال آنها را به خاطر ظلمشان هدایت نکرد طوریکه در جای دیگری می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [الصف: ۵]. «پس چون آنها (از حق) منحرف شدند، الله دل‌هایشان را منحرف ساخت، و الله قوم نافرمان را هدایت نمی‌کند».

۱۹- نظر به مفهوم مخالفه، کسی که عادل باشد، سزاوار هدایت است؛ وقتی الله متعال ظالم را هدایت نمی‌کند، پس شخص عادل سزاوار آن است که الله عزوجل هدایت را نصیبش فرماید؛ انسانی که خواستار حق است و پیروی از حق می‌کند از عدل اوست و غالباً توفیق هدایت را نصیب می‌شود.

﴿۲۵۹﴾ یا ندانستی ای محمد داستان کسی را که بر قریه‌ای گذشت؟ این کس عَزَبُ بْنُ النَّضْرِ از انبیای بنی‌اسرائیل بود و گفته شده شخصی بود بنام ارمیا بن حلقیا که بر قریه‌ای از سرزمین بیت‌المقدس که به دست بخت‌النصر ویران شده بود، گذشت. که سقف‌ها و دیوارهای آن قریه بر سر ساکنانش فرو ریخته بود. و گفته شده که مراد از این قریه، همان قریه‌ای است که در آیه ۲۴۳ سوره البقره ذکر شده است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾ [البقرة: ۲۴۳]. «آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از خانه‌های خود بیرون شدند در حالی که هزاران نفر بودند؟».

عروش: سقف‌هاست. به قولی: معنای آن این است: آن قریه خالی از سکنه بود، در حالی که خانه‌ها آباد و پابرجا بودند. این شخص وقتی این وضع را مشاهده کرد با خود گفت: چگونه الله تعالی مردم این ویرانکده را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ این چنین بود که او احیای مجدد آن قریه یا شهر را در حالتی که مشابه حالت مردگان است، بعید

پنداشت. مراد وی، معرفت و شناخت کیفیت زنده کردن مردم آن قریهٔ مخروبه بود. «پس الله تعالی او را صد سال میراند، سپس او را زنده ساخت و این گونه برای او در وجود خودش، بر معاد مثل و نمونه زد. و از زنده ساختن او به بعث تعبیر شد نه احیاء، برای اعلام این امر که او همچون بار اول؛ زنده‌ای عاقل و با ادراک کامل گردید. الله تعالی بعد از برانگیختن مجددش به او فرمود: چقدر در حال مرگ درنگ کرده‌ای؟ او گفت: یک روز یا بخشی از روز را درنگ کرده‌ام، عزیر علیه السلام این سخن را بنابه گمان خودش گفت زیرا الله تعالی او را در آغاز روز میراند و پس از صدسال در آخر روز زنده ساخت، پس چون دید که خورشید هنوز می‌تابد، گمان کرد که آن خورشید؛ خورشید همان روز است و او فقط چند ساعتی بیش نخوابیده است. الله تعالی فرمود: چنین نیست، بلکه صد سال در حال مرگ درنگ کرده‌ای! پس به خوراک و نوشیدنی خود بنگر که با وجود سپری شدن این مدت طولانی، طعم و رنگ آن به قدرت الله تعالی تغییر نکرده است و به الاغ خود بنگر که چگونه اعضا و اجزای وجودش متلاشی شده و استخوان‌های آن درهم ریخته است و بدان که این واقعه برای آن است که هم پاسخ سؤال تو را بدهیم و هم تو را نشانه‌ای در مورد معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ برای مردم گردانیم. و این ماجرا نشانه‌ای از امور خارق العاده الهی و سنن کونی او تعالی در هستی است.

گفته‌اند: نشانه قراردادن عزیر، در این حقیقت بود که او بعد از گذشت صد سال، به مانند روزی که مرده بود، جوان برانگیخته شد، درحالی که فرزندان و نوادگان خود را همگی پیر و کهنسال یافت.

و به این استخوان‌ها بنگر که چگونه آنها را در مقابل دیدگانت به حرکت درمی‌آوریم و آنها را بر روی همدیگر قرار داده و به هم پیوند می‌دهیم سپس گوشت را بر آن می‌پوشانیم و استخوان‌ها را با گوشت می‌پوشانیم. ابن کثیر رحمته الله نقل می‌کند: آن شهر ویرانه بعد از هفتاد سال از مرگ عزیر علیه السلام آباد و مسکونی شده بود.

اولین چیزی که الله تعالی در عزیر علیه السلام آفرید، چشمانش بود و او با چشم خود می‌دید که چگونه استخوان‌هایش یکی یکی به دیگری پیوسته و سپس بر آنها گوشت پوشانده می‌شود، آن‌گاه بر وی روح دمیده شد، پس چون این حال برای او آشکار شد،

چون برای او آنچه را که قبل از این بعید می‌پنداشت، به عینیت آشکار گشت گفت: به یقین می‌دانم که الله تعالی بر هر چیزی قادر و تواناست؛ اکنون می‌دانم به نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی‌دانستم و آن علم عیان است، علمی که بوسیله آن آرامش و اطمینان قلبی به من روی آورد.

این آیه دلیل روشن بر معاد یا دوباره زنده شدن انسان‌هاست، حیات پس از مرگ یکی از اصول مسلم در دین اسلام است، که از همان ابتدای طرح این مسئله از جانب پیامبران، مشرکان و کفار شبهات و تشکیک و سؤالاتی نسبت به آن را مطرح کردند و قرآن کریم آنها را با دلایلی روشن پاسخ داده است.

مقتضای حکمت الهی این است که خلقت جهان، عبث و بیهوده نباشد. جهان آخرت به عنوان مقصد نهایی این جهان مانع از عبث و بیهوده بودن خلقت می‌شود. یکی از آثار ایمان و اعتقاد به زنده شدن پس از مرگ و عالم آخرت این است که ما را از بیهوده پنداری نجات می‌بخشد و به ما و اندیشه و هستی ما معنی می‌دهد. اگر معاد نباشد خلقت بیهوده و عبث خواهد بود. بنابراین، بحث اعتقاد به معاد سه فایده دارد:

۱. وقتی انسان به هدف معتقد شد با جدیت تمام، در ایفای وظیفه خواهد کوشید.
۲. اعتقاد به روز حساب به اعمال صالح ما در نزد الله تعالی ارج و ارزش می‌بخشد.
۳. وقتی معتقد به قیامت شدیم، به حکم و اراده الله، فکر و ذهن ما آماده می‌شود که احکام دین را به خوبی بپذیریم و به آن توجه کنیم؛ ولی اگر به معاد معتقد نباشیم تنفر عجیبی از آیات و احکام دین شکل خواهد گرفت.

از جهت دیگر، بحث قیامت به کمال پروردگار ارتباط دارد؛ به این معنی که: آنکه منکر معاد است در حقیقت پروردگار کامل، عادل و حکیم را قبول ندارد. در ذهن خودش خدایی ساخته است. باید دانست که الله جل جلاله غیر از آن خدای خیالی است که در ذهن هرکس وجود دارد. الله آن است که او تعالی، خود را به وسیله پیامبرانش معرفی کرده است. به این دلیل به اجماع علما و عقلاء هر چه به هنگام تفکر درباره الله به ذهن انسان خطور کند غیر آن خدای واقعی است. بشر اگر به درجه اعلای فکر، به اصطلاح به درجه انیشتین یا به درجه مخترعین، یا به درجه افلاطون و دیگر فلاسفه یونان برسد به هیچ وجه

نمی‌تواند درباره ذات الله فکر کند. بنابراین، اگر کسی معتقد به معاد نیست، آن حکیم دانای قادر متعال را قبول ندارد. همه عقلاء قبول دارند که در این جهان کسی پاداش کارهایش را نمی‌بیند. همه عقلاء چه متدین و چه بی‌دین اتفاق دارند که بشر تا لحظه مرگ یا ظالم است یا مظلوم. اگر نیکوکار است به فرض اگر در ازای نیکی، بدی‌ای هم ندیده باشد، بالاخره نیکی هم ندیده، چون غالباً نیکوکاران بیشتر ظلم می‌بینند، بیشتر گرفتاری می‌کشند. شاهنشاه‌ها آریا مهرها هرگز گرفتاری نمی‌بینند. خیلی با احترام زندگی می‌کنند و ممکن است با یک سگته هم بمیرند و با تشریفات مفصل و خیلی محترمانه نیز دفن شوند. احتمالاً یک بارگاه و یک قبر مجللی هم دارند و چه بسا سال‌ها دسته گل و تاج گل نثارشان شود. چه بسا مؤمنان، مخترعین، خدمتگذاران و انسان‌هایی وجود دارند که همیشه در زندانند و پشت میله‌های آن خون دل می‌خورند. علی بلحاج‌ها، سید قطب‌ها، عباس مدنی‌ها، باید در زندان باشند، گرسنگی بکشند. به جای سه وعده غذا به هر کدام فقط یک دانه سیب یا گلابی و روزی دو استکان آب بدهند.

بنابراین، طبیعی است که در این دنیا هیچ کس پاداش کارش را نمی‌بیند. حالا ممکن است به طور مطلق برعکس نباشد و غالب نیکوکاران گرفتار نباشند. ممکن است غالب تبهکاران مرفه و خوشحال و در ظاهر با آبرو و حیثیت نباشند؛ اما آنچه مسلم است این است که به اتفاق عقلا کسی در این جهان تا لحظه مرگش پاداش همه کارهایش را نمی‌بیند. اگر معادی در میان نباشد و پایان وجود هر انسانی مرگ باشد، دیگر عدالت و حساب و حکمت در کار الله معقول نیست؛ یعنی الله تعالی جنگلی آفریده که کلیه جنایات در آن صورت می‌گیرد بدون اینکه کسی بعد از ارتکاب این جنایات محاکمه شود و یا پاداشی در میان باشد. در این صورت واقعاً سازنده جهان تنها عادل و حکیم نیست، بلکه درست برضد عدالت و حکمت اقدام کرده است.

از فواید این آیه:

۱- قرآن کریم در امور بزرگ، دلایل و براهین متنوع را یادآور می‌شود. مانند داستان کسی که از کنار دهکده‌ای گذر کرد، زیرا این آیه و ما قبل و ما بعد آن در سیاق بیان قدرت الله متعال در احیای موتی آمده است.

۲- شایسته نیست انسان به اشخاص داستان‌ها اهتمام ورزد؛ چون اگر ذکر آن مهم می‌بود الله متعال آن را بیان می‌فرمود، ولی می‌فرماید: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ﴾ «یا همچون کسی که از کنار دهکده‌ای گذر کرد» سپس آنچه در دهکده گذشته را شرح می‌دهد.

۳- اعتبار و ارزش در معانی و مقاصد داستان‌های قرآنی است نه اشخاص.

۴- اطلاق لفظ قریه بر مسکن‌ها با وجود اینکه احتمال دارد که مراد از این آیه، مساکن و ساکنان آن باشند؛ زیرا فرو ریختن دیوارها بر سقف، نشانگر آن است که ساکنان آن نیز مفقود باشند و هلاک شده‌اند.

۵- دیدگاه انسان کوتاه و قاصر است و به امور نظر به معیار دید خود می‌نگرد؛ طوریکه این مرد گفت: چگونه الله اهل این دهکده را پس از مرگ‌شان زنده می‌کند؟! پس وقتی در وضعیتی قرار دارید که بسیاری از چیزها را دگرگون می‌بینید بعید ندانید که الله متعال این دگرگونی را از بین می‌برد. چه بسا چیزهایی بود که مردم فکر می‌کردند که نابود نمی‌شود سپس نابود گردید. و چه بسا مردم در سختی و شدت و غم زندگی به سر می‌بردند، لیکن الله متعال حالت آنها را برعکس آن ساخته از نعمت‌های فراوان برخوردارشان ساخته است.

۶- انسان وقتی وقوع یک چیز را بعید دانست در حالیکه به قدرت الله متعال شک ندارد، کافر نمی‌شود^۱.

۷- بیان قدرت الله عزوجل در میراندن این شخص برای مدت معینی سپس زنده کردن او.

۸- اثبات کلام و سخن برای الله عزوجل و اینکه با حرف است و شنیده می‌شود؛ طوریکه فرموده است: «چه قدر درنگ کردی؟» و نظر به ظاهر آیه، قائل الله ﷻ است.

۹- رد بر گروه اشاعره است که گفته‌اند: کلام الله متعال معنایی است قائم به نفس متکلم (الله)، و این اصوات که موسی و محمد علیهما السلام و سایر کسانی که الله

۱- البته به شرطی که این بعید دانستن ملازم با تکذیب نصوص کتاب یا سنت صحیح رسول الله ﷺ نباشد. اما اگر آنها را تکذیب نماید کافر می‌شود. (مُصحح)

متعالم با آنها تکلم کرده است شنیده‌اند همان اصواتی هستند که الله متعال آن را آفریده است تا از آنچه در نفس خود دارد تعبیر کند؛ ولی مقتضای این قول انکار قول از الله عَزَّ وَجَلَّ است.

۱۰- خبر دادن (آگاه کردن) انسان از چیزی که بر ذهنش غالب است جایز است، و اگر برخلاف واقعیت هم باشد خطاکار شمرده نمی‌شود.

۱۱- الله متعال بر بنده‌اش منت گذاشته و بعضی از آیات و نشانه‌های خود را به وی نشان می‌دهد که بر اثر آن، یقین بنده افزایش می‌یابد.

۱۲- قدرت الله متعال مافوق آنچه در امور ظاهری دنیا معمول است، می‌باشد، طوریکه غذا و آشامیدنی صد سال بدون تغیر باقی ماند.

۱۳- رد بر طبیعت شناسانی که می‌گویند: سنت‌های کونی جهان تغیر ناپذیر است، در حالی که غذا و آشامیدنی با وجود باد و آفتاب و گرمی هوا در مدت صد سال تغیر نکرد.

۱۴- الله متعال حادثه‌ای را به بنده‌ای نشان می‌دهد تا برای دیگران پند و اندرزی باشد. چنانکه فرموده است: «و تو را نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم» همچنین در مورد عیسی و مادرش مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ در سوره الانبیاء فرموده است: ﴿وَأَلَّتْ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿۹۱﴾ [الانبیاء: ۹۱]. «و زنی که شرمگاهش را پاک نگاه داشت، پس (ما) از روح خود در آن دمیدیم، و او و پسرش را نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم».

۱۵- برای بنده شایسته است در مورد آنچه که الله عزوجل آفریده و در جهان احداث کرده است تفکر نماید، زیرا به وسیله آن ایمانش افزایش می‌یابد. و اموری که بر وی پوشیده بود آشکار می‌گردد. چنانکه در این آیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۱﴾ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱]. «بی‌گمان در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌هایی است برای خردمندان. * آن کسانی که ایستاده

و نشست و بر پهلوهایشان (افتاده) الله را یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، پروردگارا! این را ببهوده نیافریده‌ای، تو پاک و منزهی پس ما را از عذاب آتش نجات بده».

۱۶- رد بر گروه قدریه با این فرموده الله متعال: ﴿عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ زیرا بعضی از چیزها بر اثر فعل بنده است و الله متعال قادر بر فعل بنده می‌باشد و نظر به عقیده قدریه معتزله، الله متعال قادر بر افعال بندگان نیست زیرا بنده بصورت مستقل آفریننده فعل خود می‌باشد و الله متعال افعال او را نیافریده است!

۱۷- کلام الله عزوجل با حروف و اصوات شنیده می‌شود، لیکن صوت و صدایی که از الله عزوجل شنیده می‌شود مانند صوت و صدای مخلوقین نیست، و حروف همان حروفی است که مردم با آن اظهار تعبیر می‌کنند اما صوت: نخیر؛ زیرا صوت صفت پروردگار عزوجل است و الله متعال می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز همانند او نیست، و او شنوای بیناست».

۱۸- از این آیه می‌توان بر گروه جبریه رد زد که اگر انسان مجبور می‌بود، خطاب امر و تکلیف برای او فایده‌ای نداشت.

۱۹- ثبوت کرامات اولیاء و دوستان مخلص الله؛ و کرامات امور خارق العاده‌ای است که الله عزوجل برای تکریم اولیاء و دوستان مخلص خود، آن را به دست آنها به اجرا درمی‌آورد. و اولیای الله را الله متعال این چنین معرفی می‌کند: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ [یونس: ۶۳] «کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده‌اند».

۲۰- وجوب علم بر اینکه الله متعال بر همه چیز تواناست یعنی بنده الله متعال را بر هر امری قادر و توانا بداند.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَظْمِنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦٠﴾﴾

و (به یادآور) هنگامی (را) که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی، فرمود: آیا ایمان نیاورده‌ای؟! گفت: چرا! (ایمان دارم) ولی برای اینکه دلم اطمینان پیدا کند. فرمود: پس چهار تا از پرندگان را بگیر آنگاه آنها را نزد خود قطعه قطعه کن، سپس بر هر کوهی، قطعه‌ای از آنها را قرار بده، سپس آنها را بخوان (که) شتابان به سوی تو می‌آیند، و بدان که الله توانمند حکیم است. ﴿٢٦٠﴾

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦١﴾

مثال کسانی که مال‌هایشان را در راه الله صرف می‌کنند همانند مثل دانه‌ایست که هفت خوشه می‌رویاند در هر خوشه‌ای صد دانه است و الله برای هر کس که بخواهد (آن را) چندین برابر می‌نماید و الله گشایشگر داناست. ﴿٢٦١﴾

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦٢﴾

کسانی که مال‌هایشان را در راه الله انفاق می‌کنند سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند منت نمی‌گذارند، و آزار نمی‌رسانند، پاداششان نزد پروردگارشان است، و نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌گردند.

﴿٢٦٢﴾

﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٢٦٣﴾﴾

گفتاری نیکو و گذشت بهتر است از صدقه‌ای که به دنبال آن آزار باشد، و الله بی‌نیاز بردبار است ﴿٢٦٣﴾.

﴿۲۶۰﴾ و ای پیامبر گرامی! به یاد آور وقتی که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ جمهور علما بر آنند که این سؤال ابراهیم علیه السلام از روی شک و تردید در قدرت الله تعالی نبود زیرا ابراهیم علیه السلام هرگز در قدرت حق تعالی بر زنده‌ساختن مردگان شک و شبهه‌ای نداشت، بلکه فقط می‌خواست تا کیفیت زنده شدن را به چشم سر ببیند، ابراهیم علیه السلام با این خواسته‌اش نه رؤیت قلب، بلکه رؤیت چشم را اراده داشت تا برای او آرامش قلبی حاصل شود. پس الله در پاسخ وی فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ به این که من به زنده‌ساختن مردگان قادرم، که اینک از من نشان دادن آن را می‌خواهی؟ طرح این سؤال، در عین علم الهی به ایمان داشتن ابراهیم علیه السلام، برای تعلیم دادن به شنوندگان است. گفت: آری! ایمان دارم که تو بر این کار توانایی، و لیکن برای این که با یک‌جاشدن دلیل عیان، همراه با دلایل ایمان، دلم اطمینان پیدا کند، آری! ابراهیم علیه السلام هرگز در زنده‌شدن مردگان متردد نبود و برای پیامبران چنین شک و تردیدی جایز هم نیست، ولی او به خاطر آن خواهان دیدن این امر شد که فطرت انسان بر این سرشته شده که از مشاهده آنچه که از وجود آن خبر یافته، به اطمینان دست می‌یابد.

به همین جهت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْمُعَايَنَةِ»^۱.

یعنی: «خبر یافتن یا شنیدن همچون دیدن نیست».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: در قرآن کریم آیه‌ای از این آیه امیدوار کننده‌تر نیست^۲.

الله تعالی درخواست ابراهیم علیه السلام را قبول نمود و فرمود: پس چهار پرنده را بگیر و هر کدام از آنها را قطعه‌قطعه کن، سپس بر سر هر کوهی قطعه‌ای از آنها را بگذار سپس آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می‌آیند، ابراهیم علیه السلام چنین کرد، و اجزای آنها را جدا جدا بر سر کوههایی که اطراف او بود، گذاشت، و هر پرنده‌ای را به اسمش صدا زد، و پرندگان به سوی او آمدند. یعنی با شتاب به سوی او آمدند، بلکه پرندگان با پاهایشان به سوی او آمدند، بلکه پرندگان در حالی که پرواز می‌کردند به سوی او آمدند. یعنی به کاملترین

۱- مسند احمد (۱۸۴۲) صحیح ابن حبان (۶۲۱۳) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۵۳۷۳).

۲- تفسیر طبری.

صورت زنده بودن (به نزدش آمدند). و پرندگان را برای این منظور انتخاب نمود، چون زنده کردن آنها کامل تر و روشن تر از دیگر حیوانات است، و نیز هر شک و گمانی را که بسا برای انسان‌هایی باطل اندیش و پوچ گرا پیش می‌آید، از بین می‌برد. و بدان که حق تعالی غالب و توانایی است که چیزی او را عاجز نمی‌گرداند و در صنع و تدبیر خویش فرزانه و باحکمت است.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: ابراهیم علیه السلام پرندگان تکه تکه شده و به هم در آمیخته را بر هفت کوه قرار داد، آن‌گاه سرهایشان را به دست خود گرفت، سپس نگاه کرد که چگونه اجزای آنها به هم می‌پیوندند و پرهایشان یکی یکی به هم می‌آید و همه زنده شدند. تفسیر کبیر امام رازی.

از فواید این آیه:

۱- توسل به الله متعال با ربوبیت او از آداب دعا است که پیامبران به آن متوسل می‌شدند، زیرا اجابت دعا از مقتضای ربوبیت می‌باشد و هر چیزی که به افعال پروردگار متعلق باشد از مقتضای ربوبیت به شمار می‌رود. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مردی در حالی که ژولیده و خاک‌آلود است، به سفری طولانی می‌رود (سفر حج یا...) و دست‌هایش را مرتب به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: بارالها! بارالها! و تضرع و زاری می‌کند، و حال آن که خوراک و آشامیدنی و پوشاک وی، از مال حرام می‌باشد و با حرام تغذیه شده است، پس چنین دعایی چگونه قبول خواهد شد؟!»^۱

۲- بر انسان گناهی نیست که چیزی را درخواست کند که به وسیله آن یقینش بیشتر گردد. طوریکه ابراهیم علیه السلام فرمود: «أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؟» «پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» چون اگر به چشم خود دید یقینش اضافه می‌گردد.

۳- اینکه عین یقین قویتر از خبر یقین است؛ زیرا ابراهیم علیه السلام خبر یقین را که الله متعال قادر است داشت، لیکن عین یقین را مطالبه کرد؛ فلذا در حدیثی آمده است: «لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْمُعَايَنَةِ» «شنیدن کی بود مانند دیدن» علماء گفته‌اند که یقین دارای

سه درجه می‌باشد: علم، عین و حق؛ که هر سه درجه در قرآن کریم موجود هستند. مثال علم الیقین: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾ [التكاثر: ۵] «چنین نیست (که شما گمان می‌کنید) اگر شما به علم یقین (حقیقت را) می‌دانستید». و مثال عین الیقین: ﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾ [التكاثر: ۷] «سپس محققاً آن را با چشم یقین خواهید دید» و مثال حق الیقین: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾ [الواقعة: ۹۵] «بی‌گمان این (خبر) حق یقین است» و با مثال ذیل می‌توان تفاوت میان این درجات را هرچه بیشتر واضح ساخت: نزد من یک سیب شیرین است. چون من نزد شما ثقه هستم شما کاملاً باور می‌کنید که آن سیب شیرین است؛ این علم الیقین است. حالا دانستید که سیب شیرین نزد من هست. وقتی این سیب را از جیب بیرون آورده به شما نشان داده و بگویم این همان سیب شیرین است؛ این عین الیقین است. سپس آن سیب را به شما می‌دهم و شما آن را می‌خورید و می‌فهمید که واقعا سیبی شیرین است؛ این شد حق الیقین است.

۴- تمام و کمال قدرت الله عزوجل با زنده کردن مردگان؛ که در آیات زیادی ثابت شده است.

۵- اثبات کلام برای الله عزوجل؛ و او سبحانه و تعالی به هر سخنی که خواست و هر وقت و زمانی که خواست و به هرگونه‌ای که خواست، تکلم می‌کند.

۶- کلام الله سبحانه و تعالی به حروف و اصوات شنیدنی است؛ البته نظر به گفت و شنود که میان الله عزوجل و ابراهیم علیه السلام انجام یافت.

۷- اثبات اینکه ابراهیم علیه السلام به قدرت الله عزوجل بر زنده کردن مردگان ایمان کامل داشت؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ﴾ [البقرة: ۲۶۰] «(الله) فرمود: آیا ایمان نیاورده‌ای؟! گفت: بلی» یعنی ایمان آورده‌ام. پس اگر گفته شود که میان این آیه و آنچه در صحیح بخاری از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده است چگونه جمع کنیم آنجا که می‌فرماید: «لَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ»^۱ که هم شک را در ما و هم در ابراهیم ثابت کرد و «ما سزاوارتر به شک کردن نسبت به ابراهیم هستیم»؟ در جواب باید گفت

که: مراد از حدیث این نیست، و رسول الله ﷺ شک و تردیدی در زنده کردن مردگان ندارد، بلکه معنای حدیث این است که ابراهیم علیہ السلام شک نکرد؛ به فرض محال اگر او شک می‌کرد پس من باب اولی که ما هم شک می‌کردیم؛ پس مادامی که شک در ما منتفی است در نزد ابراهیم علیہ السلام به شدت منتفی است؛ این معنای درست حدیث است. و اگر گفته شود که آیا ابراهیم علیہ السلام از نظر ایمان نسبت به محمد ﷺ کاملتر است؟ در جواب می‌گوییم: نخیر، ولی پیامبر ﷺ این سخن را از باب تواضع و فروتنی فرموده‌اند.

۸- اثبات اینکه ایمان در قلب افزایش می‌یابد؛ طوریکه ابراهیم علیہ السلام فرمود: تا قلبم آرام بگیرد؛ و این آیه رد بر کسانی است که می‌گویند: ایمان زیاد و کم نمی‌شود؛ و بدون شک که این یک قول ضعیف است. زیرا آیات صریح قرآن، زیاد شدن ایمان در قلب را تأیید می‌کند، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لِيَزِدَّادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ [الفتح: ۴] «تا ایمانی بر ایمان‌شان بیفزایند». و می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَرَزَدَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۴] «پس اما کسانی که ایمان آورده‌اند، پس (آن سوره) به ایمان‌شان افزود، و آنها شادمانی می‌کنند».

پس ایمان نظر به کمیت و کیفیت نیز زیاد و کم می‌شود: مثال زیاد شدن کمیت ایمان اینست که اگر شخصی ده بار تسبیح بگوید ایمانش زیادتر از کسی است که پنج بار تسبیح می‌گوید. و مثال زیاد شدن در کیفیت: اینکه اگر مردی دو رکعت نماز را با اطمینان و خشوع ادا کند ایمانش زیادتر از کسی است که شتاب زده نماز را ادا می‌کند. همچنین ایمان نظر به اقرار قلبی افزایش می‌یابد، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ ۗ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ ۗ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۗ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الحج: ۱۱]. «و از (میان) مردم کسی است که الله را بر کناره (با تردید) می‌پرستد (و ایمانش بسیار ضعیف و سست است) پس اگر خیری به او برسد (دلش) به آن آرام می‌گیرد، و اگر بلایی (برای آزمایش) به او برسد، روی می‌گرداند (و به کفر باز می‌گردد)، در دنیا و آخرت زیان کرده است، این همان زیان آشکار است».

۹- اثبات دو اسم از اسمای الله تبارک و تعالی که عبارتند از: «العزیز» و «الحکیم» و اثبات صفاتی را که متضمن هستند. و لازم به یادآوری است که هر اسم الله متعال متضمن صفتی می باشد طوری که این دو اسم دارای صفات العزه و الحکمه هستند.

﴿۲۶۱﴾ صفت کسانی که اموال خود را در راه جهاد برای اعلاى کلمة الله انفاق می کنند، صفت انفاقشان مانند صفت کشت دانه ای با این اوصاف است. مراد خوشه های هفت گانه گندم است که از یک ساقه واحد سر می زند، یعنی یک ساقه به هفت شاخه منشعب می شود که در هر شاخه یک خوشه و در هر خوشه صد دانه است، و الله برای هر کس که بخواهد پاداشش را چند برابر می کند یعنی: هفتصد برابر را برای کسانی که آداب انفاق را رعایت کنند و انفاقشان برای برتری کلمه الله باشد، زیرا فضل و بخشش الله گشاده است و از خلقش گسترده تر می باشد، و او تعالی به کسانی که مستحق این فضل و بخشش هستند و نیز به کسانی که مستحق آن نیستند داناست.

این آیه ایجاب می کند که انفاق در جهاد پاداشی هفتصد برابر داشته باشد، در حالی که در آیه دیگری آمده است که یک کار نیک، ده برابر پاداش دارد لذا از این امر دانسته می شود که پاداش ده برابر، متعلق به انفاق در غیر جهاد از دیگر راه های خیر بوده و فقط پاداش انفاق در جهاد است که هفتصد برابر می باشد. پیامبر ﷺ می فرماید: «مَنْ أَنْفَقَ نَفَقَةً فَاضِلَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَسِيعِ مِائَةِ ضِعْفٍ».

«کسی که در راه الله تعالی ما فوق نفقات انفاق کند، هفتصد برابر پاداش دارد».

این تشویق بزرگی است از جانب الله تعالی برای بندگان، تا مال هایشان را در راه او صرف نمایند، و اینکه صرف کردن اموال، راه رسیدن به الله تعالی است. و این شامل صرف اموال برای پیشرفت علوم مفید، و کسب آمادگی برای جهاد، مجهز کردن مجاهدین، و تمام پروژه و طرح های خیریه ای است که برای مسلمین مفیدند. و انفاق کردن بر نیازمندان و فقرا و بینوایان در راه الله تعالی هر دو کار انجام می شود؛ زیرا چنین انفاقی هم باعث رفع نیازمندیها می گردد و هم باعث انجام امر خیر و طاعت پروردگار.

پس پاداش اینگونه نفقات هفتصد برابر و یا بیشتر از آن است. بنابراین فرمود: ﴿وَاللَّهُ يُضْلِعُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ و این برحسب ایمان و اخلاص کاملی است که در قلب انفاق کننده و در ثمرات و فواید انفاق او قرار دارد، زیرا انفاق در بعضی از راه‌های خیر منافع و مصالح گوناگونی را در پی دارند، و پاداش از نوع عمل خواهد بود.

از فواید این آیه:

۱- مثال زدن و تشبیه کردن امور عقلی به امور محسوس یا مادی؛ از روش‌های متداولی است که در قرآن کریم از آن استفاده شده است، زیرا به فهم نزدیکتر است.

۲- فضیلت انفاق کردن در راه الله عزوجل، چون مال انفاق کننده نمو می‌کند تا جایی که یک دانه‌ای به هفتصد یا بیشتر می‌رسد.

۳- بیان اخلاص برای الله عزوجل در عمل، یعنی فقط برای رضایت الله متعال باشد.

۴- انفاق باید با شریعت موافقت داشته باشد، باین معنا که این انفاق از دایره شریعت الهی خارج نشود و انفاقی که با شریعت موافق می‌باشد در این آیه بیان گردیده است: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷]. «وکسانی که چون انفاق کنند، اسراف نمی‌نمایند و سختگیری (و خساست) نمی‌کنند، و بین این دو (روش) اعتدال دارند».

۵- انفاق در راه الله متعال بهترین عملی است که انسان حتی بعد از مرگ آرزوی آن را می‌کند، طوریکه الله تعالی خبر می‌دهد: ﴿وَأَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [المنافقون: ۱۰]. «و از چیزهایی که به شما داده‌ایم انفاق کنید پیش از آن که مرگ یکی از شما دررسد و بگوید: پروردگارا! ای کاش مرا تا مدتی اندک به تأخیر می‌اندختی تا صدقه می‌دادم و از رستگاران می‌شدم».

۶- پاداش الله و فضل و کرم او تعالی نسبت به عمل بنده بسیار زیاد است؛ زیرا اگر الله متعال بر اساس عدل با بنده معامله می‌کرد پس در برابر هر حسنه یک حسنه پاداش می‌داد، لیکن الله متعال پاداش را چند برابر می‌دهد طوریکه یک دانه به هفتصد دانه

می‌رسد حتی بیشتر از آن، و الله برای هر کس که بخواهد پاداش را چند برابر می‌کند و اوتعالی گشایشگرِ داناست.

۷- الله متعال دارای توانائی و غلبهٔ مطلق در خلق خود است؛ و هیچ احدی علیه او اعتراض نمی‌کند.

۸- اثبات این دو اسم از اسمای الله متعال: «الواسع» و «العلیم» و اثبات آن صفاتی را که متضمن هستند که عبارتند از: فراخی، گشایشگری و علم.

﴿۲۶۲﴾ کسانی که مال‌هایشان را در راه الله انفاق می‌کنند سپس به دنبال آن بر مساکین منت نمی‌گذارند، و آزار نمی‌رسانند، من یا منت: سخن گفتن شخص از بخشش و انفاق خود است، که آن سخن به گوش گیرنده می‌رسد و مایه آزار روحی وی می‌گردد و این از گناهان کبیره است. اذی یا آزار: دشنام‌دادن، فخرفروشی و تکبر به انفاق مال و یادآوری آن به کسی است که فقیر دوست ندارد او از آن آگاه شود. پس چنین کسانی که اموالشان را بی‌منت و آزار در راه الله انفاق می‌کنند پاداششان برایشان نزد پروردگارشان محفوظ است. این که الله تعالی در اینجا انفاق‌کنندگان را به پروردگاری خود منسوب می‌سازد، گرمی داشت و بزرگ داشتی برای آنان و تأکیدی بر دریافت پاداش از سوی ایشان است. چنین کسانی، در دنیا و آخرت بیم و اندوهی برای آنان نیست.

در نکوهش منت گذاشتن و آزار رساندن پس از انفاق، پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ الْمُسْبِلُ، وَالْمَنَّانُ، وَالْمُنْفِقُ سِلْعَتُهُ بِالْحَلِيفِ الْكَاذِبِ!».

«سه کس‌اند که الله تعالی در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به سوی آنان نمی‌نگرد، و آنان را تزکیه نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است: کسی که (در راه رفتن)، لباسش را (از روی کبر و خودپسندی) بر زمین می‌کشد و منت‌گذارنده (در برابر آنچه که بخشیده است)، و کسی که متاع خود را با سوگند دروغ می‌فروشد».

آری! کسانی که در راه الله تعالی انفاق می‌کنند، انفاقی که همراه با تمام شرایط آن انجام گرفته و موانع آن منتفی شده است و آنها پس از انفاق، بر کسی منت نمی‌نهند و نعمت‌ها را بر نمی‌شمارند و کسی را با زبان و کردار آزار نمی‌دهند. این گروه بر اساس نفقه و بخشش‌هایی که انجام می‌دهند، و بر اساس سود و منفعتی که می‌رسانند، و بر اساس فضل الهی که ما فوق نفقات و فضل آنان است، پاداششان نزد پروردگارش محفوظ است، و آنان بر گذشته غم نمی‌خورند و نسبت به آینده هم ترس و واهمه‌ای ندارند. پس به مطلوب و مقصود خود دست یافته و مکروهات و ناگواری‌ها از آنان دور می‌گردد.

از فواید این آیه:

۱- تشویق بر انفاق در راه الله متعال، و اشاره به اینکه (بایستی از روی) اخلاص برای الله متعال و پیروی از شریعت او باشد.

۲- کسی که در پی انفاق خود منت می‌گذارد و آزار رسانی می‌کند برایش پاداشی نیست و اجر انفاق او باطل می‌گردد، طوریکه به صراحت در این آیه ذکر شده است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ [البقرة: ۲۶۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل نکنید».

۴- منت گذاری و آزار رساندن صدقه را باطل می‌کنند پس برای قبول صدقه تحقق دو شرط قبلی لازمی است که عبارتند از: اخلاص برای الله عزوجل و پیروی از سنت، و دو شرط باطل کننده بعدی نیز وجود دارد که باید منتفی گردند و عبارتند از: منت گذاشتن و آزار رسانی. تا صدقه مورد پذیرش الله تعالی قرار گیرد.

مسأله:

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که اگر انفاق کننده بدون منت گذاری کسی دیگری را خبر کند که وی بر فلان شخص صدقه کرده است، آیا این عملکردش آزار شمرده می‌شود؟ در جواب می‌گوییم: بلی، زیرا به شخصیت و منزلت او در نزد کسانی که اطلاع یافته‌اند لطمه وارد می‌شود. ولی اگر با این خبر کردن می‌خواست دیگران را تشویق به کمک کردن به آن شخص کند در این صورت آزار شمرده نمی‌شود، چون برای مصلحت

فرد فقیر بوده است، همچنین اگر تنها گفت که انفاق کرده و نامی از کسی نبرد در اینصورت اذیت و آزار شمرده نمی‌شود منتها ترس از این می‌رود که برایش ریا و خودخواهی و غرور دست بدهد.

۵- ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ «نزد پروردگارش» نزدیکی را افاده می‌کند؛ به این معنا که الله متعال در مقامی است و بعضی چیزها نزدیک به اوست و بعض چیزها دور از اوتعالی هستند؛ ولیکن الله متعال همه اینها را با علم و قدرت و سلطان و ربوبیت خود احاطه کرده است- ولی بدون شک کسی که حول العرش باشد همانند کسی نیست که در حول فرش است. ولی بر ما واجب است بدانیم که مکان اوتعالی را احاطه نمی‌کند، طوریکه می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷]. «و آنها (مشرکان) الله را چنانکه سزاوار بزرگی اوست نشناختند در حالی که روز قیامت تمام زمین در مشت اوست و آسمان‌ها درهم پیچیده در دست راست اوست، او منزّه و برتر است از آنچه شریک او می‌پندارند». زیرا اوتعالی فوق هر چیز است و هیچ چیز به اوتعالی احاطه پیدا نمی‌کند.

۶- کسانی که اموال خود را در راه الله انفاق می‌کنند و از مبطلات آن سالم بدر می‌آیند؛ نه هراسی از آینده به آنها می‌رسد و نه اندوه و حزنی بر گذشته داشته می‌باشند. ﴿۲۶۳﴾ گفتار نیکو و برخورد خوب از جانب انفاق کننده با فرد سائل و نیازمند، همچنان که گذشت و چشم‌پوشی او از پافشاری و تندى سائل، از صدقه‌ای که به دنبال آن آزار باشد بهتر است و الله تعالی بی‌نیاز و بردبار است.

این آیه در عین این که بیانگر این حقیقت است که برگرداندن فقرا با زبانی خوش و رفتاری نیک، بهتر از دادن صدقه به ایشان همراه با آزار و منت می‌باشد؛ دلجویی از نیازمندان و امید بخشیدن به آنان نیز هست، با دادن این پیام به آنان که اگر از نزد اغنیا دست خالی برمی‌گردند، باید به فضل و بخشایش الله تعالی امیدوار باشند.

مراد از مغفرت در اینجا، پرده پوشی از حالت بد نیازمند و گذشت از وی است چنانچه او بر درخواستش چنان پافشاری و اصرار ورزید که سبب کدورت خاطر توانگر شد.

الله تعالی برای احسان چهار مرتبه بیان کرد، بالاترین مقام احسان، انفاقی است که از نیت صالح سرچشمه گرفته باشد و انفاق کننده به دنبال آن منت نگذارد، و اذیت نکند. پس از آن سخن نیکو قرار دارد، و آن نیکوکاری با زبان در ابعاد مختلف آن است، که باعث خوشحالی مسلمان می‌گردد، و اگر چیزی نداشته باشد، از سائل عذرخواهی می‌کند. و سوم نیکوکاری از طریق گذشت، و بخشیدن کسی است که با زبان یا با عمل با آدمی بدی کرده است. و مراحل دوم و سوم از مرحله چهارم بهتر و سودمندترند؛ مرحله چهارمی که عبارت است از اینکه صدقه دهنده به دنبال صدقه دادن، صدقه گیرنده را اذیت کند و با این نیکوکاری خود را مگدر نموده و خوب و بد را با هم در آمیزد.

پس خیر خالص - گرچه در سطح پایین‌تری باشد - از کار خیری که با کار بد مخلوط شده باشد بهتر است، گرچه آن کار خیر که با کار بد مخلوط شده است برتر و مهم‌تر باشد. و این بر حذر داشتن بزرگی است برای کسی که صدقه می‌دهد، اما صدقه‌اش اذیت و آزار را در پی دارد.

همانطور که افراد احمق و نادان وقتی که به کسی صدقه‌ای بدهند او را اذیت می‌کنند. در حالی که الله تعالی از تمام بندگانش و از صدقه‌هایشان بی‌نیاز است. و علی‌رغم کمال غنا و بی‌نیازی و فراوانی بخشش‌هایش، نسبت به گناهکاران بردبار است، و فوری آنها را به سزای اعمالشان گرفتار نمی‌کند، بلکه از آنها می‌گذرد و به آنها روزی می‌دهد و خیر خویش را بر آنان ارزانی می‌دارد، در حالی که آنها با انجام گناه و معصیت با او مبارزه می‌کنند.

از فواید این آیه:

۱- فضیلت سخن نیک و پسندیده، و به هر سخنی که شریعت و عرف آن را معرفی کرده است، قول معروف (سخن پسندیده) گفته می‌شود.

۲- تشویق بر عفو، بخشش و گذشت و طلب مغفرت برای کسی که به شما بدی کرده است؛ لیکن این تشویق مقید بر آن است که عفو و بخشش، اصلاح را در بر داشته باشد؛ طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰] «پس هر کس که در گذرد، و اصلاح (و آشتی) کند، پاداشش بر الله است». اما اگر این طلب

مغفرت و بخشش شامل اصلاح نبود، برای آن تشویقی صورت نگرفته است بطور مثال بگوید: این جانی را عفوکن، سپس این جانی برود و به دیگران بدی کند یا دوباره به خود شخص بدی کند که در این چنین حالتی، عفو و بخشش مطلوب نیست.

۳- بیان اینکه اعمال صالحه بر یکدیگر برتری و فضیلت دارند که بر اثر برتری و فضیلت به انجام دهنده آن نیز می‌رسد و موجب زیادت یا نقصان در ایمان می‌شود.

۴- اثبات دو اسم از اسمای الله عزوجل: «الغنی» و «الحلیم» و اثبات صفاتی که متضمن این دو اسم هستند. الله متعال این آیه را با این دو اسم خاتمه بخشید چون در آن انفاق ذکر شده است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطَلُوا
 صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ
 مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ
 فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ
 عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
 الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات خود را با متّ نهادن و آزار رساندن باطل مکنید، همچون کسی که مالش را به منظور تظاهر و خودنمایی در مقابل مردم انفاق می‌کند و به الله و روز آخرت ایمان ندارد. پس مثل او همچون مثل سنگ صاف و بزرگی است که بر روی آن خاکی (نشسته) است، آنگاه بارانی شدید بر آن باریده، و آن (سنگ خاک آلود) را سخت و صاف بر جای نهاده باشد. (ریاکاران) نیز از آنچه به دست آورده‌اند، سودی نمی‌برند، و الله کافران را هدایت نمی‌کند. ﴿٢٦٤﴾

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ
 مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيْتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ
 جَنَّةٍ بَرْبَوْرَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا
 ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ
 بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾

و مثل کسانی که اموال خود را برای طلب خشنودی الله و به خاطر یقین و باوری که در دل‌هایشان دارند انفاق می‌کنند، مانند مثل باغی است که در تپه‌ای قرار دارد، که بر آن باران تندی ببارد، آنگاه میوه‌های خود را دوچند دهد، پس اگر باران تندی بر آن نبارد (دست کم) باران خفیفی بر آن می‌بارد (که هم کافی است که آن باغ میوه دهد)، و الله به آنچه می‌کنید بیناست. ﴿٢٦٥﴾

أَيُّدٌ أَحَدَكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ
 نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ
 فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ
 ذُرِّيَةٌ ضِعْفَاءُ فَاصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ
 فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ
 لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾

آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد و از زیر آن رودها روان باشد، هرگونه میوه در آن برایش باشد، و در حالی که پیری او را فرا گرفته و فرزندان ضعیف و ناتوانی دارد ناگهان گردبادی که آتشی در آن است بر آن بوزد پس باغ بسوزد؟ این چنین الله آیات را برای شما بیان می‌کند تا باشد که بیندیشید. ﴿٢٦٦﴾

﴿۲۶۴﴾ باطل کردن صدقات، از بین بردن اثر و تباہ ساختن ثواب آنهاست؛ زیرا منت و آزار و ریا، صدقات را باطل و بی اثر می گرداند، مانند کسی که مالش را ریاکارانه برای نمایش دادن به مردم انفاق می کند و هدف او از این کار، کسب رضای الهی و ثواب آخرت نیست، بلکه فقط می خواهد مدح و ستایش مردم را به سوی خود جلب نماید تا مردم او را به اوصاف نیک بشناسند و مثلاً بگویند؛ فلان شخص، سخاوتمند و جواد است! پس مثل او همچون مثل سنگ صاف و همواری است که بر آن باران سنگینی بیارد، سپس آن باران خاکی را که بر روی آن سنگ نشسته است، ببرد و آن را صاف باقی بگذارد. پس همچنان است این فرد خودنمای ریاکار، که صدقات ریایی او نه نفعی از ثواب به او می رساند و نه هم مال وی باقی می ماند، همچون سنگی است که نه سبزی بر آن می روید و نه هم خاکش باقی می ماند، منت گذاران و آزاردهندگان و ریاکاران نیز، نه از آنچه انفاق کرده اند، پاداش و حاصلی می برند و نه هم بعد از انفاق، قادر به بازگرداندن مال خود می باشند، در حالی که قبلاً در به دست آوردن آن، چه رنجها و زحمتهای کشیده اند!

آری کسی که عمل خود را به منظور تظاهر و خودنمایی انجام می دهد، و به الله تعالی ایمان ندارد و به ثواب و پاداش او چشم ندوخته است، الله تعالی قلب او را به سنگ سخت و لغزنده ای تشبیه کرده است که بر آن خاک قرار دارد و بیننده گمان می برد اگر بر این سنگ باران بیارد مانند زمین های حاصلخیز سبز می شود، اما وقتی باران شدیدی بر آن سنگ بیارد، خاکهایی که روی آن قرار دارد شسته شده و فقط سنگ صاف و سخت باقی می ماند. و این مثالی است برای قلب ریاکار که در آن ایمان وجود ندارد و همچون سنگ خرابی است که نرم نمی شود. و فروتن نمی گردد. پس اعمال و نفقه های او اساس و زیر ساختی ندارد که بر آن قرار گیرد، و پایانی ندارد که به آن منتهی شود، بلکه هرکاری را که می کند باطل است، چون شرایط پذیرفته شدن در آن وجود ندارد.

آفت ریا و خودنمایی

ریا و تظاهر بخاطر جلب انظار مردم و ارضای آنان آفتی بزرگ و سهمی از سهام شیطان است که انسان را از مسیر حق منحرف ساخته و در منجلاب شرک می اندازد، پیامبر ﷺ در نکوهش و عواقب بد این آفت، از پروردگارش الله متعال روایت می کند که

فرمود: «أَنَا أَعْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشَّرِكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ»^۱.

«من بی نیازترین شرکاء از شرک می باشم. آنکه عملی انجام دهد که غیر من را در آن با من شریک کرده باشد، خودش و شرکش را وامی گذارم».

همچنان از پیامبر اکرم ﷺ روایت است که می فرمود: «اولین کسی که در روز قیامت بر او حکم می شود، مردی است که شهیده شده و آورده می شود و نعمت های خود را به او می شناساند و او هم آن را می شناسد. می فرماید: در برابر آن چه کردی؟ می گوید: در راه تو جنگیدم تا شهید شدم. می فرماید: دروغ گفתי و لیکن جنگیدی تا گفته شود که او با جرأت است و گفته شد. پس در مورد وی دستور صادر شده و وی برویش کشانده شده به دوزخ انداخته می شود. و مردی است که علم آموخته و تعلیمش داده و قرآن خوانده و او آورده می شود و نعمت هایش را به او می شناساند و او هم می شناسد و می فرماید: در برابر آن چه کردی؟ می گوید: علم آموختم و آن را تعلیم دادم و برای رضایت قرآن خواندم. می فرماید: دروغ گفתי، لیکن علم آموختی تا گفته شود که عالمی و قرآن خواندی تا گفته شود، قاری هستی، گفته شد. سپس در مورد وی دستور داده می شود و او به رویش کشانده شده و به دوزخ انداخته می شود. و مردی است که الله تعالی به وی روزی فراخ داده و از انواع مال به وی ارزانی داشته است و آورده می شود و او را به آن می شناساند و او هم می شناسد. می فرماید: در برابر آن چه کردی؟ می گوید: هیچ راهی را که دوست داشتی در آن خرج شود، نگذاشتم، مگر اینکه در آن برای رضایت خرج کردم. می فرماید: دروغ گفתי! و لیکن این کار را کردی تا گفته شود که جواد است و گفته شد و در مورد وی دستور صادر شده و به رویش کشیده شده تا به دوزخ انداخته می شود»^۲.

۱- صحیح مسلم (۴۶).

۲- صحیح مسلم (۱۵۲).

از فواید این آیه:

۱- منت گذاشتن و آزار رسانی در صدقه دادن حرام و از گناهان کبیره است و پاداش صدقه را باطل می‌سازد. پیامبر ﷺ فرموده است: «سه دسته هستند که در روز قیامت الله با آنان سخن نمی‌گوید و به آنان نمی‌نگرد و آنان را پاکیزه نمی‌نماید و برایشان عذابی دردناک است: کسی که لباس بلند می‌پوشد و متکبرانه راه می‌رود. و کسی که احسان خود را به رخ دیگران می‌کشد و بر آنان تکبر می‌نماید و کسی که با سوگندهای دروغین، کالای خویش را به فروش برساند»^۱.

۲- منت و آزار رساندن در انفاق و صدقه منافی کمال ایمان است.

۳- خودنمایی و نشان دادن خود به مردم با عمل صالح حرام است و شنواندن همانند نشان دادن است.

۴- کسی که با انفاق کردن خود را به مردم نشان می‌دهد در ایمانش به الله و روز آخرت نقص و کاستی است، زیرا اگر به الله متعال ایمان کامل می‌داشت عمل خود را خالص برای اوتعالی انجام می‌داد و هکذا اگر به روز آخرت ایمان کامل می‌داشت عمل آخرت را برای دنیا انجام نمی‌داد؛ و شاید هم با نشان دادن به مردم بتواند جاه و منزلت دنیوی بدست آورد ولی زود حقیقت او نزد مردم آشکار خواهد شد.

۵- اثبات روز آخرت که همان روز قیامت است.

۶- ریا باطل کننده عمل است؛ بلکه نوعی از شرک می‌باشد، به دلیل این فرموده رسول اکرم ﷺ: «إِنَّ الرِّيَاءَ شِرْكٌ»^۲. اما اگر کسی با این عمل خواست تا دیگران او را ببینند و با تاسی به او در این عمل خیر سبقت بجویند پس این چنین نیتی نیک است و با اخلاص منافات ندارد. و پیامبر ﷺ باری بر منبر نماز خواند سپس فرمود: «ای مردم، من به این منظور این عمل را انجام دادم تا شما نیز از من پیروی کنید و نماز مرا یاد بگیرید»^۳.

۱- سنن نسایی (۴۴۵۸).

۲- سنن ترمذی (۱۵۳۵).

۳- صحیح مسلم (۵۴۴).

و این عمل شامل این فرموده پیامبر ﷺ می‌شود: «هرکس در اسلام سنت حسنه‌ای را ایجاد کند ثواب آن و ثواب کسی که به آن عمل کند به او می‌رسد»^۱.

۷- این آیه نشانگر حسرت و افسوس خوردن ریاکاران است که وقتی می‌خواهند عملی انجام بدهند از انجام آن عاجز می‌مانند و به خاطر آن حسرت می‌خورند؛ طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا﴾ «آنان (ریا کاران) از آنچه که انجام داده‌اند چیزی به دست نمی‌آورند»، و ناتوانی انسان از انجام کاری پس از کوشیدن و تلاش حسرت بیشتری دارد نسبت به نبودن آن از اساس؛ بنابراین انسان عاقل کسی است که عمل خود را خالص برای الله متعال انجام می‌دهد. البته اشکالی نیست اگر لباس زیبا بپوشیم تا مردم ما را با این زیبایی ببینند؛ لیکن نماز به خاطر مدح و ستایش مردم بخوانیم درست نیست؛ زیرا عبادت از آن الله متعال است و باید برای او تعالی خالصانه انجام شود و همراه او در آن کسی شریک قرار داده نشود.

۸- کسانی که الله متعال فرمان کفر شان را صادر کرده است هدایت را نصیب نمی‌شوند. و آن گروه‌های کافر که هدایت یافتند کسانی بودند که فرمان پروردگار بر آنها تحقق نیافته بود اما کسی که فرمان پروردگار بر او تحقق یابد هرگز هدایت نمی‌شود طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۹۶﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۹۷﴾﴾ [یونس: ۹۶-۹۷]. «بی‌گمان کسانی که فرمان پروردگار بر آنها تحقق یافته، ایمان نمی‌آورند، * هر چند که هرگونه آیه (و معجزه) برای آنها بیاید، تا زمانی که عذاب دردناک را ببینند».

۹- منافق اعتقادی همسان کافر است. چون در این آیه پس از آن که صفات منافق بیان می‌شود که مال خود را برای ریاکاری انفاق می‌کند و به الله و روز آخرت ایمان ندارد، می‌فرماید: «و الله گروه کافران را هدایت نمی‌کند». منتها با منافقان مانند کافران معامله نمی‌شود زیرا در ظاهر آنها خود را مسلمان می‌خوانند و احکام دنیوی بر ظاهر امر جاری می‌شود. و برخورد پیامبر ﷺ با منافقان نیز بر همین اساس بود طوریکه در مورد کشتن

رئیس منافقان (عبد الله بن ابی) وقتی پسرش از پیامبر ﷺ اجازه خواست تا گردن پدر منافق خود را بزند، آن جناب فرمود: «او را بگذار؛ مردم نگویند که محمد اصحاب خود را می‌کشد»^۱.

﴿۲۶۵﴾ و آنان که با بذل اموال، دل و جان و نهان خویش را بر ایمان و اعتقاد و عبادات استوار و پایدار می‌سازند و انفاق مال را وسیله‌ای برای ریاضت و تمرین و عادت دادن نفس خویش بر ایمان و اعتقاد می‌شناسند و یقین دارند به این که الله تعالی به ایشان در برابر آن پاداشی بس وافر عنایت می‌کند. یا آنان که نفس خویش را بر ایمان و بذل مال در راه الله تعالی، پایدار و ثابت قدم گردانیده و آن را از بیماری بخل و مال‌دوستی تزکیه می‌کنند، مثل آنان همچون باغی است که بر فراز پشته‌ای قرار دارد و در آن درختانی انبوه می‌روید تا جایی که آن را می‌پوشاند. ربوه: پشته‌ای است که اندک بلندی‌ای دارد. توصیف باغ به این که بر فراز پشته‌ای قرار دارد؛ برای آن است که درختان و سبزی‌هایی که بر آن پشته می‌روید، نیکوتر از درختان و سبزه‌زارهای دیگر مکان‌هاست، چه غالباً وزش بادهای نرم، به آن هوایی لطیف و گوارا و کیفیتی والا و دلپذیر می‌بخشد، هم از این روی است که اگر باران سنگینی بر آن بیارد، به سبب این باران میوه‌هایش نسبت به باغ‌های دیگر دو چندان محصول برمی‌آورد، و اگر باران سنگین بر آن نبارد دست‌کم باران سبک هم برای آن کافی است. طل: باران سبکی است که قطراتی ریز دارد.

آری! این چنین است داستان مؤمنی که اگر الله تعالی به او ثروت و سرمایه‌ای بسیار بریزاند، او هم برای رضای حق تعالی صدقه‌ای بسیار می‌دهد، اما اگر همچون باران سبک، به ثروتی اندک دست یابد؛ باز هم از صدقه دادن و انفاق دست برنداشته بذل و بخشش را کاملاً قطع نمی‌کند و نفع این صدقه اندک در نزد الله تعالی بسیار است، چرا که هدف بخشنده آن، به دست آوردن رضای الهی می‌باشد. بنابراین اسلام به انفاق هر چند اندک هم باشد دستور می‌دهد چنانکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ»^۲. «خود را از آتش دوزخ دور نگاه دارید، اگر چه با صدقه دادن نصف خرمایی باشد».

۱- متفق علیه.

۲- صحیح بخاری (۱۴۱۷).

همچنان پیامبر ﷺ از الله تعالی روایت می‌کند که فرمود: «أَنْفَقُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنْفَقُ عَلَيْكَ»^۱. «انفاق کن ای پسر (فرزند) آدم تا من به تو انفاق کنم».

حسن بصری رحمته می‌فرماید: در صدر اسلام چون یک مسلمان قصد صدقه دادن را داشت، با خویشتن خویش درنگ و تأملی می‌کرد؛ پس اگر آن صدقه برای الله می‌بود، آن را می‌بخشید و اگر غیر از این می‌بود، دست نگه می‌داشت. برخی دیگر در معنای ﴿تَثْبِيْتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ گفته‌اند: آنان که اموالشان را برای طلب خشنودی الله تعالی انفاق می‌کنند، بصیرتی باز و ضمیری روشن دارند و این بصیرت و بینایی ضمیر، آنها را بر انفاق در طاعت الهی پایدار و استوار می‌گرداند زیرا ایشان به هنگام دادن صدقه می‌نگرند که آیا این صدقه رضای الهی را در پی دارد یا نه؟ پس اگر برای الله تعالی بود، آن را می‌دهند و در غیر این صورت دست نگه می‌دارند. لذا اخفای صدقه و پنهانی دادن آن، انسان را از ریا و رخنه نمودن شیطان باز می‌دارد؛ چنانکه در حدیث ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الله تعالی هفت گروه را روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایه خود، جای می‌دهد. از جمله: «کسی که با دست راستش طوری صدقه دهد، که دست چپش نداند»^۲.

از فواید این آیه:

۱- آن انفاق به انسان نفع و فایده می‌رساند که شخص مالک آن باشد؛ ولی اگر مال کسی دیگری را انفاق کند از او پذیرفته نمی‌شود.

سوال: اگر شخصی گفت که نزدش مال کسب حرام است و می‌خواهد آن را صدقه کند، آیا برایش نفع می‌رساند؟ در جواب باید گفت: اگر آن مال را برای تقرب به الله متعال انفاق کند برایش سودی نمی‌رساند و گناه کسب حرام نیز از او دور نمی‌شود؛ به دلیل این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: «الله متعال پاک است و جز پاک و پاکیزه را قبول نمی‌کند»^۳.

۱- صحیح بخاری (۵۳۵۲).

۲- متفق علیه.

۳- صحیح مسلم (۱۰۱۵).

و اگر با صدقه کردن مال حرام می‌خواست از آن رهایی یابد و از گناه آن در امان بماند، در این صورت از گناه آن سالم به در رفته و اجر توبه از کسب حرام نصیبش می‌شود اما اجر صدقه را ندارد.

۲- بیان اهمیت و تأثیر نیت در قبول شدن اعمالی که به خاطر رضایت الله بوده باشد. همچنان اخلاص در اعمال شرط قبولی آن است.

۴- انفاق مال در صورتی به انسان فایده می‌رساند که وفق شریعت باشد. طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷]؛ «و کسانی که چون انفاق کنند، اسراف نمی‌نمایند و سختگیری (بخالت) نمی‌کنند، و بین این دو (روش) اعتدال دارند».

۵- اثبات صفت رضا، که از صفات فعلیهی الله متعال است.

۶- فضیلت انفاق، از روی یقین و باوری است که در دل‌ها می‌باشد؛ زیرا انفاق از سوی خود شخص با انگیزه درونی انجام می‌شود نه با توصیه و پیشنهاد دیگران.

۷- استفاده از شیوه بیان معقول توسط امور محسوس در تعلیم تا به اذهان نزدیک گردد.

۸- برکت باران و پیامدهای خوب آن؛ از این رو الله متعال باران را مبارک و پر برکت خوانده است طوریکه می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبْتٍ وَحَبَّ الْأَحْصِيدِ﴾ [ق: ۹] «و از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم، پس با آن باغ‌ها و دانه (های) درو شدنی رویاندیم».

۹- اثبات علم الله عزوجل و عمومی بودن و وسعت آن؛ طوریکه می‌فرماید: «و الله به آنچه می‌کنید؛ بیناست».

۱۰- برحذر بودن از مخالفت با اوامر و نواهی الله عزوجل؛ چون اوتعالی به آنچه انجام می‌دهیم داناست.

﴿۲۶۶﴾ آیا کسی از شما دوست ندارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آنها نهرها روان باشد. ذکر اختصاصی خرما و انگور، درحالی که بعداً می‌فرماید: «و هر گونه میوه‌ای برایش به بار آورد» برای این است که خرما و انگور بهترین و نیکوترین درختان است. در حالی که او را پیری رسیده و پیری شخص، او را در معرض

شدت نیازمندی قرار می‌دهد زیرا شخص پیر از کار و کسب و جمع نمودن اسباب دنیا ناتوان است، و آن شخص فرزندان خردسال دارد زیرا کسی که هم سن بالا و هم فرزندان ضعیف داشته باشد و ناگهان گردبادی آتشین بر آن باغ بوزد و باغ او را که تمام هستی اش می‌باشد، یکسره بسوزاند؛ بدون شک، آه و افسوس و درد و اندوهش بر از دست دادن آن باغ، بسیار سخت و کمرشکن خواهد بود زیرا او نه در آن سن و سال توش و توانی دارد که باغش را دوباره غرس کند و نه فرزندان خردسال او، چنین توان و نیرویی دارند. اعصار باد سختی است که همانند ستونی به سوی آسمان بالا می‌رود و سپس راست می‌ایستد، که به آن گردباد می‌گویند. مراد از «نار»، باد سرد شدید و سوزانی است که چون بر درختان بوزد، همه را پاک بسوزاند این‌گونه، الله تعالی آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند تا در عواقب امور اندیشه کنید؛ و بنابراین، صدقات و انفاق‌هایتان را در جهت رضای الله تعالی با اخلاص همراه کنید و از این مثل عبرت بگیرید.

پس این آیه تمثیلی است برای کسی که کار خیری می‌کند، اما در کنارش کار دیگری را به آن ضمیمه می‌نماید که آن را هدر و باطل و بیهوده گرداند، در چنین صورتی، آن عمل نیک در روز قیامت - که او سخت به آن نیاز دارد - دستش را نمی‌گیرد و گره‌ای از مشکل بی‌علاج او نمی‌گشاید، همچون صاحب چنان باغی که با چنان حادثه‌ای روبرو شده است. آری کسی که انفاق نماید سپس به دنبال بخشیدن دارایی خود منت نهد و آزار رساند، یا کاری کند که آن عمل را باطل نماید، چنین فردی مانند صاحب این باغ است که گردبادی بر آن بوزد، که در آن آتشی باشد و باغ را بسوزاند، و صاحب باغ دارای فرزندان ضعیف باشد، و خودش نیز بر اثر پیری، ناتوان باشد، پس چنین حالتی از بدترین حالت‌هاست. پس آیا کسی از شما دوست دارد که چنین باشد؟ زیرا تلف شدن ناگهانی باغ بعد از اینکه درختان آن شکوفا شده و میوه‌های آن رسیده باشند مصیبت بزرگی است. لذا انسان عاقل کسی است که خود را از امور هلاک کننده و تباہ کننده اعمال نگه می‌دارد، از جمله ریاکاری و منت گذاشتن بر مستمندان و نیازمندان و یادآوری احسان

خویش و آن را به رخ ایشان کشیدن، رسول کریم ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لَا يَرَىٰ بِهَا بَأْسًا، فَيَهْوِي بِهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ سَبْعِينَ خَرِيفًا»^۱.

«همانا مرد سخنی را به زبان می‌آورد که مورد خشم الله است و در حالی که برای آن اهمیتی قایل نیست به وسیله همین سخن هفتاد سال در جهنم فرو می‌رود».

از فواید این آیه:

۱- الله سبحانه و تعالی برای بندگانش آیات و نشانه‌های شرعی و کونی را در قرآن کریم بیان فرموده است.

۲- تشویق بر تأمل و تفکر کردن؛ انسان به تأمل و اندیشیدن در نشانه‌های کونی و شرعی امر شده است؛ زیرا تأمل کردن و اندیشیدن در آن نتایج خوبی را در بر دارد؛ البته در چیزی که رسیدن به آن امکان پذیر باشد. و در چیزهایی با تأمل در آن به نتیجه‌ای نمی‌رسیم و جز تلف وقت چیزی در بر نخواهد داشت، از این رو در حدیثی آمده است: «درباره نشانه‌ها و عظمت الله بیندیشید و در ذات الله نیندیشید»^۲. تفکر در ذات الهی فقط سرگردانی و حیرت انسان را بیشتر می‌کند زیرا بشر توانایی ندارد که پروردگار را درک کند و امکان رسیدن به آن و احاطه کردن آن نیست، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ [الأنعام: ۱۰۳]. «چشم‌ها او را احاطه نمی‌کنند، و او چشم‌ها را احاطه می‌کند». بنابراین برای هیچ کس جایز نیست که درباره کیفیت استوای الله عزوجل بر عرش تأمل کند و بیاندهد، زیرا به نتیجه‌ای دست نمی‌یابد؛ بلکه در زمره اهل تشبیه و تمثیل و تعطیل قرار می‌گیرد. اما تأمل و اندیشیدن در معانی اسماء الله مطلوب است. باری از امام مالک رحمته درباره ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] سؤال شد که چگونه الله متعال بر عرش استوا نموده است؟ فرمود: استوا معلوم است و کیفیت آن مجهول است و ایمان داشتن به آن واجب است و سؤال کردن از آن بدعت است.

۳- استدلال به امور حسی برای امور معنوی؛ تا فهم مطلب برای شخص آسان گردد.

۱- سنن ابن ماجه (۳۹۷۰) و سنن ترمذی (۲۳۱۴) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۱۶۱۸).

۲- روایت طبرانی الأوسط (۶۴۵۶) با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحه (۱۷۸۸).

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ۗ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِيهِ وَءَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٢٦٧﴾﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکی که بدست آورده‌اید، و از آنچه از زمین برایتان رویانده‌ایم انفاق کنید، و سراغ (چیز) ناپاک نروید که از آن ببخشید، در حالی که (خودشما) گیرنده‌گان آن (چیز ناپاک) نیستید، مگر آنکه در (مورد بدی) آن چشم ببوشید، و بدانید که الله بی‌نیاز ستوده است. ﴿٢٦٧﴾

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ ۗ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦٨﴾

شیطان شما را وعده فقر و تهیدستی می‌دهد، و شما را به زشتی و گناه فرمان می‌دهد، و الله از جانب خود به شما نوید آمرزش و فزونی می‌دهد و الله گشایشگر داناست. ﴿٢٦٨﴾

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ ۚ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٦٩﴾

حکمت را به کسی که بخواهد، می‌بخشد و هرکس که حکمت به او داده شود به راستی که خیر بسیاری به او داده شده است و جز خردمندان پند نمی‌گیرند. ﴿٢٦٩﴾

وَمَا أَنفَقْتُمْ مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿٢٧٠﴾

و هر نفقه‌ای را انفاق کردید و یا نذری را که به گردن گرفتید؛ پس الله آن را می‌داند و برای ستمکاران یآوری نیست. ﴿٢٧٠﴾

إِن تُبَدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ ۗ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَيُكَفِّرُ عَنْكُم مِّن سَيِّئَاتِكُمْ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٧١﴾

اگر صدقات را آشکار کنید پس آن چه کار خوبی است!!، و اگر آن را پنهان نمایید و به نیازمندان بدهید پس این برایتان بهتر است، و برخی از گناهانتان را از بین می‌برد و الله به آنچه می‌کنید آگاه است ﴿٢٧١﴾

﴿۲۶۷﴾ و الله تعالی در این آیه دستور داده است که بندگان برای انفاق کردن به سراغ دارایی‌های پاکیزه خود بروند، و دارایی‌های نامرغوب را در راه الله انفاق نکنند، زیرا اگر آنان حقی را از دیگران طلبکار باشند و در مقابلش جنس نامرغوبی را به آنها بدهند آن را نپسندیده و نمی‌پذیرند مگر اینکه چشم پوشی کنند. پس واجب است آنچه میانه است در راه الله داده شود، و کمال در این است که عالی‌ترین و بهترین چیز در راه الله پرداخت گردد. و پرداخت چیزهای نامرغوب ممنوع است، لذا فرمود: ای مؤمنان! از چیزهای پاکیزه و از بهترین و برگزیده‌ترین و حلال‌ترین اموال خویش انفاق کنید. و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم که عبارت از میوه‌ها، حبوبات، سبزیجات، معادن، گنج‌ها و دینه‌های زیرزمین است، نیز انفاق کنید. و مال پس مانده و ناخوب را به صدقات و خیرات اختصاص ندهید، درحالی‌که اگر آن را به عنوان حقوقتان به خودتان بدهند خود شما نیز به هیچ نحو و در هیچ زمانی گیرنده آن نیستید، مگر آن که در آن چشم‌پوشی کنید یعنی: اگر یکی از شما آن را در بازار ببیند که فروخته می‌شود، یا کسی آن مال پست را به وی اهدا نماید، یا در برابر حق وی به وی بدهد، هرگز آن را - جز با بی‌میلی و از روی کم‌رویی و چشم‌پوشی - نمی‌پذیرد، پس هرگاه خود به آن چیز نامرغوب و ناباب رغبت ندارید، چگونه حق الله تعالی را از آن می‌پردازید؟ و بدانید که الله تعالی از انفاق‌های شما بی‌نیاز است، پس انفاق مال قطعا به منفعت خود شماست، و بدانید که الله تعالی سزاوار حمد و ستایش در برابر نعمت‌های وافر است که به شما بخشیده است می‌باشد و از جمله ستایش و شکرگزاری که سزاوار جلال و عظمت اوست، یکی هم انفاقتان از اموال پاکیزه‌ای است که به شما ارزانی نموده است، پس بدانید که «اللّٰهُ تَعَالٰی پَاکِ اسْتِ وَ جِزِ پَاکِ رَا نَمِیْ پَذِیْرِدُ» چنانکه در حدیث آمده است: «إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا»^۱.

در سبب نزول این آیه از براء بن عازب رضی الله عنه روایت شده که فرمود: «ما صاحب باغ‌های خرما بودیم و هر کس به اندازه وسعش از حاصل درختان خرما خود کم و بیش

می‌آورد. در این میان اشخاصی که به کار خیر رغبت نداشتند از باغ خود خوشه‌های شکسته، هسته نابسته، پژمرده، شاریده، بد و تباه را می‌آوردند و در مسجد نبوی آویزان می‌کردند. پس الله تعالی این آیه را نازل کرد^۱.

پس شرط انفاق، فقط پاکی مال نیست؛ بلکه باید بهترین مال انسان مورد انفاق قرار گیرد. انس رضی الله عنه می‌فرماید: ابوطلحه رضی الله عنه از میان همه انصار مدینه، نخل بیشتری داشت. بهترین نخلستان وی بنام بیرحاء، روبروی مسجد نبوی بود. رسول الله صلی الله علیه و آله گهگاهی وارد این باغ می‌شد و از آب آن، می‌نوشید. انس رضی الله عنه می‌گوید: «وقتی که این آیه نازل شد: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲]، ابوطلحه رضی الله عنه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و گفت: یا رسول الله! الله تعالی می‌فرماید: تا زمانی که محبوبترین اموالتان را انفاق نکرده‌اید، به نیکی، دست نخواهید یافت. باغ بیرحاء محبوبترین ثروت من است. می‌خواهم آن را در راه الله صدقه نمایم و اجر آن را از الله دریافت کنم. بنابراین، هرطور که شما مناسب می‌دانید، در مورد آن، تصمیم بگیرید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آفرین! این است مال سودمند. این است مال سودمند. آنچه را که گفتی، شنیدم. نظر من اینست که آن را میان خویشاوندانت، تقسیم کنی». ابوطلحه رضی الله عنه فرمود: ای رسول الله! همین کار را خواهم کرد. سپس، ابوطلحه رضی الله عنه آن را میان پسرعموها و خویشاوندانش تقسیم نمود^۲.

از فواید این آیه:

- ۱- فضیلت ایمان، طوریکه الله متعال می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا» مقتضای این وصف انجام فرمان پروردگار است که این خود بر فضیلت ایمان دلالت دارد.
- ۲- مقتضای ایمان انجام امر پروردگار و اجتناب از نواهی اوتعالی است نظر به این فرموده متعال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید انفاق

۱- سنن ترمذی (۲۹۸۷) مصنف ابن ابی شیبه (۱۰۷۸۷) سنن ابن ماجه (۱۸۲۲)، ترمذی می‌گوید: این حدیث

حسن صحیح غریب است.

۲- صحیح بخاری (۵۶۱۱).

کنید». پس اگر ایمان‌داری تأثیری در این زمینه نداشت، اصدار امر الهی به این صیغه فایده‌ای نمی‌داشت.

۳- انفاق کردن از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌ایم واجب است، به دلیل این فرموده متعال (أنفقوا) «انفاق کنید» و امر افاده وجوب را می‌کند مگر اینکه دلیلی باشد تا آن را از وجوب منصرف کند.

۴- زکات در اموال تجارتمی واجب است؛ زیرا از کسب و دست آورد بنده توسط معامله‌ها است.

۵- از مال حرام انفاق درست نیست زیرا مال پلید و ناپاک است و الله متعال پاک و پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد.

۶- این آیه رد بر گروه جبریه است که می‌گویند: انسان در انجام فعل مجبور است، پس اگر واقعا مجبور بود چه نیازی است که به انفاق کردن فرمان داده شود. و مانند این دلیل، دلایل زیادی در قرآن کریم موجود است که عقیده گروه جبریه را رد می‌کند.

۷- وجوب زکات در آنچه از زمین به دست می‌آید، اعم از خوردنی‌ها و معادن. طوریکه فرمود: ﴿وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ «از آنچه ما از زمین برایتان بیرون آورده‌ایم انفاق کنید». زکات حبوبات و غله‌جات عشر یا یک‌دهم حصه آن است، و زکات معادن و رکایز، خمس یا یک‌پنجم حصه آن است، البته با شروطی که دارد، طوریکه در کتب فقهی بیان شده است.

۸- اشاره به قاعده ایمانی مهم در این بخش آیه: ﴿وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ﴾ «و به سراغ چیزهای ناپاک نروید، تا از آن ببخشید، در حالی که شما آن چیز ناپاک را نمی‌گیرید». و طوریکه رسول کریم ﷺ به آن اشاره فرموده است: «هیچ یکی از شما مؤمن کامل نمی‌شود، مادامی که آنچه را برای خود دوست می‌دارد، برای برادر

۱- البته این در صورتی است که دیم باشد و با آب باران عمل آمده باشد و برای آن هزینه‌ی حفر چاه و آبیاری و ... نکرده باشد، در غیر این صورت زکات آن یک‌بیستم است. (مصحح)

مسلماننش نیز دوست بدارد»^۱. پس چیزی را که برای خود نمی‌پسندی، برای برادر مسلمانان نیز آن را مپسند.

۹- اثبات دو اسم از اسمای الله سبحانه و تعالی، و صفاتی را که در بر دارند و عبارتند از: «غنی» بی‌نیاز و «حمید» ستوده.

﴿۲۶۸﴾ شیطان شما را از فقر می‌ترساند تا در راه الله انفاق نکنید و شما را به ناشایستی و فحشا دستور می‌دهد یعنی به گناهان و مصرف نمودن اموال در راه‌های زشت و بخل ورزیدن از انفاق در راه‌های خیر دستور می‌دهد. عرب‌ها به بخیل، فاحش می‌گویند، از بس که بخل در نزد آنان زشت و ناپسند است.

ولی الله تعالی از جانب خود به شما وعده مغفرت می‌دهد. مغفرت: پوشاندن گناهان بندگان در دنیا و آخرت است، و فضل و بخشش را وعده می‌دهد. فضل وی آن است که بهتر از آنچه راکه انفاق کرده‌اند، به آنان عوض دهد و در روزیشان گشایش و فراخی پدید آورد و در آخرت هم به آنان بهتر و بیشتر و برتر و زیباتر از آنچه که انفاق کرده‌اند، ارزانی نماید. وعده به فضل از جانب الله تعالی رد بر وعده فقر از جانب شیطان است، و وعده مغفرت از جانب الله متعال رد بر دستور شیطان به بخل و گناه است، بدون شک الله تعالی در فضل و رحمت خویش واسع است و به احوال انسان‌های شایسته آگاه است و آنها را بر انجام کارهای خیر و ترک منکرات توفیق می‌دهد و به آنها در برابر آن پاداشی مناسب عطا می‌نماید.

الله تعالی بندگان را به انفاق که برایشان سودمند است تشویق نمود، و آنها را از بخل که به حالشان مضر است، نهی کرد. چنانکه پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «إِيَّاكُمْ وَالظُّلْمَ، فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلْمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُحْشَ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفُحْشَ وَلَا التَّفَحُّشَ، وَإِيَّاكُمْ وَالشُّحَّ، فَإِنَّهُ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، أَمْرُهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَاقْطَعُوا، وَبِالبُّخْلِ فَبَخِلُوا، وَبِالفُّجُورِ فَفَجِّرُوا»^۲. «از ظلم پرهیزید زیرا ظلم تاریکی‌هایی در روز

۱- متفق علیه.

۲- مسند احمد (۶۸۳۷) و صحیح ابن حبان (۵۱۷۶) با تصحیح البانی در سلسله احادیث صحیحه (۸۵۸).

قیامت خواهد بود، و از دشنام‌گویی بپرهیزید؛ زیرا الله تعالی ناسزاگویی و بدزبانی را دوست ندارد. و از تنگدستی و آزمندی بپرهیزید زیرا کسانی را که قبل از شما بودند هلاک ساخت، آزمندی آنها را به قطع رابطه با خویشان فرمان داد پس با آنها قطع رابطه نمودند و به بخل ورزیدن فرمان داد پس بخل ورزیدند و به گناه فرمان داد پس مرتکب گناه شدند».

سپس بیان نمود که آنها میان دو دعوتگر قرار دارند؛ دعوتگری که الله مهربان است و آنها را به خیر و خوبی فرا می‌خواند و به آنها نوید خیر و بخشش و پاداش دنیا و آخرت و پر کردن جای اموال انفاق شده را می‌دهد، و دعوتگری که شیطان است و آنها را به بخل ورزیدن و انفاق نکردن تشویق می‌نماید، و آنها را می‌ترساند که اگر در راه الله انفاق کنند تهی دست می‌شوند، پس هر کس دعوت الله رحمن را اجابت نماید، و از آنچه الله به او روزی داده است انفاق کند، مژده باد که گناهانش آمرزیده شده و به تمام خواسته‌هایش می‌رسد. و هر کس که دعوت شیطان را اجابت کند، بداند که شیطان گروه خود را فرا می‌خواند تا از اهل جهنم باشند. پس بنده از این دو چیز یکی را که برایش شایسته‌تر است انتخاب کند.

پس بخل ورزی و تنگدستی یکی از زشت‌ترین و ناپسندترین صفت آدمی و نیز یکی از پدیده‌های بد اجتماعی است که آدمی را معیوب ساخته و زمینه ساز بسیاری از بدی‌ها و مفساد اجتماعی دیگر خواهد شد. از همین جهت رسول کریم ﷺ بخاطر تربیت امتش، از بخل ورزیدن به الله تعالی پناه خواسته: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ، وَالْعَجْزِ وَالْكَسَلِ، وَالْبُخْلِ وَالْجُبْنِ، وَضَلَعِ الدَّيْنِ وَغَلَبَةِ الرِّجَالِ».

«پروردگارا! از تو پناه می‌خواهم از شرِّ هم و غم (و ناراحتی) و از شرِّ ناتوانی و تبلی، از شرِّ بخل و ترس و از شرِّ خم شدن کمر در زیر بار قرض، و از شرِّ قهر و خشونت مردان (صاحب قرض)».

همچنان می فرماید: «لَا يَأْتِي ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قُدَّرَ لَهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ النَّذْرُ إِلَى الْقَدْرِ قَدْ قُدِّرَ لَهُ، فَيَسْتَخْرِجُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ، فَيُؤْتِي عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُؤْتِي عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ»^۱. «نذر برای انسان چیزی را که الله تعالی مقدر نکرده باشد به وجود نمی آورد، ولی نذر انسان را به سوی مقدر الهی می کشاند و به وسیله نذر الله مالی را از دست بخیل خارج می کند، و بخیل ملزم به دادن مالی می شود که قبل از نذر، آن را نمی داد».

اما بدترین بخیلان کسی است که رسول کریم ﷺ در نزد او یاد شود ولی بر ایشان درود نفرستد، چنانکه فرموده است: «إِنَّ الْبَخِيلَ مَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ»^۲. «بخیل کسی است که نام من در نزد وی برده بشود و او بر من درود نفرستد».

از فواید این آیه:

- ۱- اثبات گمراه کردن بنی آدم توسط شیاطین.
 - ۲- شیطان بر بنی آدم در اقدام کردن به کاری یا امتناع ورزیدن از عملی اثر می گذارد. بطور مثال: انسان را به زنا امر می کند و آن عمل را برایش مزین می سازد تا به انجام آن اقدام کند. یا اینکه به بخل ورزیدن او را امر نموده وعدهی تهی دستی می دهد؛ در آن هنگام است که انسان از انفاق کردن امتناع می ورزد.
 - ۳- دروازه های ناامیدی و حس بدبینی را شیاطین باز می کنند به طوری که وعدهی تهی دستی داده می گوید: اگر امروز انفاق کردی فردا فقیر و تنگدست می شوی، پس انفاق نکن. و انسان بشر است شاید انفاق نکند؛ و شاید هم این فرموده الله متعال را فراموش کند: ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ [سبأ: ۳۹] «و هر چیزی را (در راه الله) انفاق کنید، پس او عوض آن را می دهد، و او بهترین روزی دهندگان است».
- یا این فرموده نبی کریم ﷺ را: «صدقه از دارایی نمی کاهد»^۳.

۱- متفق علیه.

۲- مسند احمد (۱۷۳۶) و سنن نسایی (۸۰۴۶) با تصحیح البانی در ارواء الغلیل (۵).

۳- صحیح مسلم (۲۵۸۸).

- ۴- این آیه بیانگر دشمنی شیطان با انسان است که از یکسو انسان را وعده فقر و تنگدستی می‌دهد و از سوی دیگر او را به بخل و فحشا امر می‌کند.
- ۵- بخل ورزیدن و خسیس بودن، فحشا به حساب می‌رود، طوریکه در آیه به آن اشاره شده است؛ زیرا در آیه مسأله انفاق مورد بحث است اما شیطان به فحشا و زشتی‌ها امر می‌کند پس مراد از الفاحشه بخل و انفاق نکردن است.
- ۶- کسی که شخصی را به خودداری کردن از انفاق مشروع امر می‌کند، همسان شیطان است؛ همچنین کسی که دیگری را به اسراف امر می‌کند به نظر می‌رسد که او شیطان است، به دلیل این فرموده متعال: ﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَأَنَّهُمْ إِخْوَانُ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ [الإسراء: ۲۷]. «به راستی که تبذیر کنندگان؛ برادران شیاطین هستند، و شیطان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است».
- ۷- بشارت به مغفرت و فزونی در مال برای کسی است که انفاق می‌کند. به راستی بین این دو وعده بسیار فرق است: شیطان وعده فقر می‌دهد! و الله متعال وعده مغفرت گناهان و فزونی در مال و برکت در آن را.
- ۸- این مغفرت را که الله متعال از جانب خود وعده داده است بسیار بزرگ است، زیرا بزرگی عطا و بخشش از بزرگی عطا کننده می‌باشد؛ از این لحاظ در حدیثی که پیامبر ﷺ ابوبکر رضی الله عنه را به آن سفارش کرده آمده است: «فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي!». «پس مرا با آمرزشی مخصوص از نزد خود بیامرز و بر من رحم کن».
- ۹- برای انفاق کننده شایسته است که به وعده الهی فال نیک داشته باشد؛ پس اگر انسان انفاق کرد و به الله متعال گمان نیک داشت که او تعالی گناهانش را می‌آمرزد و از فضل خود بر او می‌افزاید این در حقیقت عالیترین حسن نیت است که در خود دارد.
- ۱۰- اثبات دو اسم از اسمای الله عزوجل که عبارتند از: «واسع» (گشایشگر) و «علیم» (دانا) و آنچه از صفاتی را که در بردارند.

لازم به یادآوری است که هرگاه اسمی از اسمای الله عزوجل با اسمی دیگری یکجا شود، بعلاوه معنای اولی معنای دیگری را نیز دارا می‌باشد؛ مانند این فرموده الله متعال: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۹] «همانا الله بسیار آمرزنده‌ی تواناست» که در اینجا جمع میان عفو و قدرت و ویژگی دیگری پیدا می‌کند، و آن اینکه عفو پروردگار آمیخته به عجز نیست؛ زیرا برخی مردم شاید به خاطر عجز و ناتوانی‌شان عفو کنند. و صفت سومی که از یکجا شدن این دو اسم پروردگار (واسع علیم) به دست می‌آید این است که علم او تعالی وسیع و گسترده است. و به همین گونه تمامی صفات او تعالی برگرفته از اسم الواسع می‌باشد یعنی علم او تعالی شنوایی او تعالی و بینایی او تعالی و قدرت او تعالی و سایر صفاتش همگی وسیع و گسترده هستند.

﴿۲۶۹﴾ وقتی الله تعالی حالات انفاق کنندگان را بیان کرد و اینکه اموالی را به آنها ارزانی نمود که به وسیله آن در راه‌های خیر انفاق می‌کنند و مقام‌های بلند و والا را در می‌یابند، مطلبی را بیان نمود که از این نیز بهتر است، و آن این که الله تعالی به هرکس از بندگان که بخواهد و به او اراده خیر داشته باشد حکمت می‌دهد. و این بهترین و برترین بخشش‌ها و بزرگترین آن است.

حکمت: همانا علم و دانش است، و به قولی مراد از حکمت فهم است، و به قولی دیگر حکمت رسیدن به حق در گفتار است. بعضی هم حکمت را به علم قرآن و سنت تأویل کرده‌اند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: حکمت؛ یعنی معرفت به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام و امثال و حکم قرآن.

اما آیات قرآنی که در آن حکمت ذکر شده دلالت واضیحی برآن دارد که مراد از حکمت سنت مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، مثلاً در آیه ۱۵۱ سوره البقره ﴿وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ «و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد». و آیه ۲۳۱ سوره البقره ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ﴾ «و نعمت‌های الله و آنچه از کتاب و سنت بر شما نازل کرده است را به یاد آورید». و آیه ۱۶۴ سوره آل عمران ﴿وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ «و ایشان را پاک بگرداند و

کتاب و سنت را به ایشان بیاموزد». و آیه ۱۱۳ سوره النساء ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ «و الله کتاب و حکمت (سنت) را بر تو نازل نمود». و آیت ۳۴ سوره الاحزاب: ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُثَلَّىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ «و هر آنچه را که از آیه‌های الله و حکمت در خانه‌هایتان خوانده می‌شود یاد کنید». در این آیات حکمت مقرون با کتاب ذکر شده که جز سنت معنای دیگری ندارد چنانکه رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «أَلَا إِنِّي أُوتِيتُ الْكِتَابَ، وَمِثْلُهُ مَعَهُ أَلَا يُوشِكُ رَجُلٌ شَبَعَانٌ عَلَىٰ أَرِيكَتِهِ يَقُولُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْقُرْآنِ فَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَلَالٍ فَأَحِلُّوهُ، وَمَا وَجَدْتُمْ فِيهِ مِنْ حَرَامٍ فَحَرِّمُوهُ»^۱.

«آگاه باشید که کتاب (قرآن) و (حقایق فراوان دیگری) مانند آن به همراه آن به من داده شده است. آگاه باشید، به زودی شخصی که شکمش سیر است، در حالی که به تکیه‌گاه خویش تکیه کرده (از سر پری شکم) می‌گوید: بر شما باد به قرآن، هر چه در آن حلال بیابید، حلال بدارید، و هر چه در آن حرام یافتید، حرام بدارید».

امام شافعی رحمته الله در مورد آیات فوق می‌فرماید: منظور از کتاب قرآن کریم است، و از آن عده علمایی که از دانش آنها در علم قرآن راضی هستم شنیده‌ام که فرمودند: مراد از حکمت سنت است، زیرا به تعقیب قرآن حکمت ذکر شده است^۲.

ابن رجب رحمته الله می‌فرماید: مراد از حکمت سنت است، زیرا سنت، قرآن را شرح و تفسیر نموده معانی آنرا بیان می‌نماید و به پیروی از آن تشویق می‌کند^۳.

و به هر کس حکمت داده‌شود، به یقین خیری فراوان به او داده شده است، زیرا چنین کسی از تاریکی نادانی به سوی نور و هدایت بیرون آمده، و از حماقت و انحراف در گفتار و کردار به کارها و سخنان درست و راست راه برده، و به خیر بزرگی نایل آمده و برای رساندن بزرگترین فایده به دین و دنیای مردم آمادگی پیدا کرده است. و هیچ کاری جز با حکمت سامان نمی‌یابد. حکمت یعنی قرار دادن هر چیزی در جایگاهش؛ اقدام به انجام

۱- سنن ابو داود (۴۶۰۴) و مسند احمد (۱۷۱۷۴) و صحیح الجامع از البانی (۲۶۴۳-۱۲۲۹).

۲- کتاب رسالت (۷۸/۱).

۳- لطائف المعارف (۸۴).

کاری در جایی که باید اقدام کرد، و دست نگاه داشتن از انجام کاری در جایی که باید دست نگاه داشت.

و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد، چون آنها کسانی هستند که دارای عقل‌ها و اندیشه‌های کامل هستند، پس آنها کار نیک را می‌شناسند و آن را ترک نمی‌نمایند، و این دو کار، یعنی صرف کردن دارایی در راه الله و صرف کردن حکمت، بالاترین چیزی است که نزدیکی جویندگان به الله، بدین وسیله خود را به او نزدیک می‌نمایند، و بوسیله آن به بالاترین و بزرگترین کرامت‌ها می‌رسند.

و این همان چیزی است که پیامبر ﷺ چنین از آن یاد کرده است: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسَلَّطَ عَلَىٰ هَلَكَاتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا»^۱.

«حسد یا غبطه جایز نیست مگر در دو مورد. یکی، شخصی که الله تعالی به او مال و ثروت داده و به او همت بخشیده است تا آن را در راه الله خرج کند. دوم، کسی که الله به او حکمت (علم و معارف شرعی) عنایت فرموده و او به وسیله آن (با عدالت) قضاوت کرده، و آن را (به دیگران نیز) می‌آموزد».

از فواید این آیه:

۱- هر آنچه که از علم و خرد در انسان است از فضل الله عزوجل می‌باشد؛ پس اگر الله متعال به بنده‌ای علم، خرد، قوت، شنوایی، بینایی عنایت فرمود بهتری و برتری نجوید؛ زیرا این صفات از جانب پروردگار عنایت شده است که اگر بخواهد او را محروم می‌کند یا آن را بعد از آنکه برایش داد از او سلب می‌کند.

۲- اثبات مشیئت الله متعال؛ و باید دانست که هر چیزی را که الله متعال به مشیئت خود معلق گرداند، بعید از حکمت بسیار و فوق العاده نیست؛ لیکن ما گاهی آن را می‌دانیم و گاهی هم نمی‌دانیم. طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ

يَشَاءُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾ [الإنسان: ۳۰] «و شما (چیزی را) نمی‌خواهید مگر این که الله بخواهد، بی‌گمان الله دانای حکیم است».

۳- اثبات حکمت برای الله عزوجل، زیرا حکمت کمال است و کسی که این کمال را به دیگری می‌دهد خودش به آن شایسته‌تر است.

۴- افتخار بزرگی نصیب کسی است که الله متعال به او حکمت داده است.

۵- شکرگزاری بر کسی که الله متعال به او حکمت داده است واجب است.

۶- رسیدن به حکمت راه‌های متعددی دارد؛ گاهی فطری می‌باشد که الله متعال بنده را با این ویژگی می‌آفریند، و می‌تواند کسبی باشد که بر اثر همنشینی و گفتگو با حکما و خردمندان به دست می‌آید.

۷- حکمتی را که الله متعال به برخی از بندگانش می‌دهد در حقیقت احسانی از جانب او تعالی است.

۸- آیه بیانگر فضیلت عقل است، زیرا پند گرفتن چیزی است که انسان به خاطر آن مورد ستایش قرار می‌گیرد؛ و این امری است که فقط از عاقل انتظارش می‌رود، پس بر فضیلت عقل دلالت دارد.

۹- پند و عبرت نگرفتن نشانه کم عقلی است که هنوز عقل به درجه رشد و پختگی نرسیده است.

۱۰- پند و اندرزهای شرعی و کونی فقط برای افراد صاحب عقل و خردمندان است، کسانی که در نشانه‌های گذشته و آینده تدبر می‌کنند، و از آن پند می‌گیرند؛ اما برای افراد غافل فایده‌ای ندارد.

﴿٢٧٠﴾ الله تعالی خیر می‌دهد که هر چه انفاق کنندگان انفاق کنند، و بخشایشگران ببخشند، یا نذر کنندگان نذر نمایند، آن را می‌داند. و خبر دادن الله تعالی از علم خویش به این مفهوم است که وی پاداش آنها را می‌دهد هر چند که عمل نیک به اندازه ذره‌ای باشد، و پاداش آن نزد وی ضایع نمی‌شود، و الله تعالی نیت‌های نیک و بد آنان را می‌داند و بر انجام آن پاداش و بر ترک آن سزایتان می‌دهد. این آیه، حامل معنای مژده و تهدید هر دو است. نذر در لغت؛ عزم بر پایبندی به چیزی خاص و لازم گردانیدن آن بر خود است.

و در اصطلاح شریعت؛ تعهد و پیمان بستن انسان به طاعتی است که الله تعالی آن را بر وی لازم نگردانیده است، اما چون خود انسان آن را بر خود لازم می‌گرداند بنابراین، بر وی واجب و لازم می‌شود. در اصل اقدام به نذر، مستحب نیست به دلیل حدیثی که امام بخاری از ابن عمر روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا يَأْتِ ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قَدْ قَدَّرْتُهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ الْقَدَرُ وَقَدْ قَدَّرْتُهُ لَهُ، أَسْتَخْرِجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ». (الله متعال می‌فرماید): «نذر برای بنی آدم، چیزی را که مقدر نکرده‌ام، پیش نمی‌آورد. ولی تقدیر است که انسان را به سوی نذری سوق می‌دهد که من برایش مقدر نموده‌ام و بوسیله آن، چیزی از دست بخیل، بیرون می‌آورم». این حدیث نهی برای نشان دادن کراهیت نذر است نه تحریم آن زیرا که اگر نذر، حرام بود الله تعالی وفاکنندگان به آن را مدح نمی‌کرد. ولی در عین حال، نذر، مستحب نیز نمی‌باشد زیرا اگر مستحب می‌بود، پیامبر ﷺ خود، آن را انجام می‌داد. ولی بعد از وقوع، در صورتی که به منظور نزدیکی به الله و عبادت او باشد وفا به آن، واجب است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلَا يَعْصِهِ»^۱. «هر کس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس باید از او اطاعت کند. و هر کس نذر کرد که از او نافرمانی کند، پس نافرمانی نکند» (به این نذرش وفا نکند).

و برای ستمکاران یعنی: کسانی که با مخالفت امر به انفاق و عدم وفا به نذر، خود را به گناه آلوده می‌کنند هیچ یآوری نیست که آنها را یاری و حمایت کند، و حتما گرفتار عقاب شدید الهی خواهند شد.

از فواید این آیه:

۱- انفاق چه کم باشد و چه زیاد، انسان به خاطر آن پاداش می‌گیرد، لیکن مشروط به دو چیز: اول: خالص برای الله متعال باشد. دوم: موافق شریعت باشد.

۱- صحیح بخاری (۶۶۰۹).

۲- صحیح بخاری (۶۶۹۶).

- ۲- برای انسان شایسته است هرگاه انفاق کرد اجر و ثواب آن را از الله متعال انتظار داشته باشد، نه تشکر مخلوق و مدح و ثنای ایشان. چنانکه در آیه دیگری می‌فرماید:
- ﴿إِنَّمَا نُنْطَعِمُكُمْ لُجَّهَ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ [الإنسان: ۹] «ما شما را تنها به خاطر الله طعام می‌دهیم و از شما (هیچ) پاداش و سپاسگزاری‌ای نمی‌خواهیم».
- ۳- نذر هر طاعتی را که انسان ببندد الله متعال آن را می‌داند.
- ۴- این آیه بر جواز نذر دلالت ندارد. اما نذری که ادای آن واجب است نذر طاعت است، به دلیل این فرموده پیامبر ﷺ: «هرکس نذر کرد که الله متعال را اطاعت کند، پس باید از او اطاعت کند»^۱.
- ۵- وسعت و شمولیت علم الله متعال به تمام چیزهایی که انسان انفاق یا نذر می‌کند خواه کم باشد خواه زیاد.
- ۶- رد بر گروه قدریه که می‌گویند: انسان در عمل خود مستقل است و الله متعال در آن هیچ دخالتی ندارد.
- ۷- الله متعال ظالم را نصرت نمی‌دهد؛ اما این قول با پیروزی‌ای که کافران علیه مسلمانان در غزوه احد داشتند به دو دلیل در تعارض واقع نمی‌شود:
- اول: اینکه آن نوعی از مجازات بود، زیرا برخی از مسلمانان از فرمان پیامبر ﷺ نافرمانی کردند، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلْنَاكُمْ مَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۱۵۲] «تا اینکه سست شدید و در کار (جنگ و جمع‌آوری غنیمت) با یکدیگر به نزاع پرداختید، و بعد از آنکه آنچه را دوست می‌داشتید (از پیروزی بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید».
- دوم: این پیروزی به خاطر نابودی کافران بود؛ زیرا پیروزی، آنها را هرچه بیشتر به جنگ علیه مسلمانان تشویق می‌کند، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۱] «و تا الله کسانی را که ایمان آورده‌اند؛ پاک و خالص گرداند، و کافران را نابود سازد».

۱- صحیح بخاری (۶۷۰۰).

۸- اگر کسی بر علیه برادر خود دعای بد کند در حالیکه بر او ظلم کرده است، الله متعال دعاء او را اجابت نمی‌کند، زیرا اگر اجابت کرد این نصرت برای آن ظالم است و به تحقیق الله متعال فرموده است: ﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ [الأنعام: ۲۱] «به راستی ستمکاران رستگار نخواهند شد».

۹- الله تعالی ثواب و پاداش را بر کم و بیش عطا می‌فرماید؛ و در قرآن کریم به این امر اشاره شده است طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۱] «و هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در راه الله) انفاق نمی‌کنند، و هیچ وادی (و سرزمینی) نمی‌پیمایند، مگر اینکه برای آنها نوشته می‌شود، تا الله پاداش نیکوترین کردارشان را به آنها بدهد». و همچنین در آخر سوره الزلزله آمده است: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ [الزلزلة: ۷-۸]. «پس هرکس به اندازه ذره کار نیک انجام داده باشد (پاداش) آن را می‌بیند. * و هرکس به اندازه ذره کار بد کرده باشد، (کیفر) آن را می‌بیند».

﴿۲۷۱﴾ اگر صدقات خویش را آشکار کنید، این کار خوبی است و هیچ ایراد و اشکالی به همراه ندارد و اگر آن را از مال خویش بیرون کرده و به فقرا خفیه و پنهان بدهید این برای شما بهتر است. بهتر بودن پنهان‌کاری در پرداخت صدقات، در خصوص صدقه نافله است تا از ریا دور باشد، نه در زکات فرض؛ زیرا در پنهان‌کردن زکات فرض هیچ فضیلتی نیست، بلکه حتی اکثر علما بر آنند که آشکار ساختن آن بهتر است تا دیگران هم به زکات دهنده اقتدا کنند. پنهان‌کاری در امر صدقه دادن برای او احسانی دیگر محسوب می‌شود. و نیز دادن صدقه به صورت پنهانی بر قوت اخلاق دلالت می‌نماید، و کسی که صدقه را به صورت پنهانی می‌دهد جزء یکی از هفت کسانی است که الله تعالی آنها را زیر سایه خود جای می‌دهد: «سَبَعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلَانِ تَحَابَبَا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبْتَهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ

اللَّهُ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ، أَخْفَى حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالَهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينَهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ^۱.

«الله تعالی هفت گروه را روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد، در زیر سایه خود، جای می‌دهد. ۱- امام (و پیشوای) عادل. ۲- و جوانی که در سایه اطاعت و بندگی الله رشد یافته باشد. ۳- و کسی که همواره دل بسته به مساجد باشد. ۴- و دو مسلمانی که صرفاً بخاطر خوشنودی الله با یکدیگر دوست باشند و بر اساس آن، با هم جمع یا از یکدیگر جدا می‌شوند. ۵- و کسی که زنی زیبا و صاحب مقام او را به فحشا بخواند ولی او (نپذیرد و) بگوید: من از الله می‌ترسم. ۶- و کسی که پنهانی طوری صدقه دهد که دست چپش نداند که دست راستش (چه چیزی را) صدقه می‌دهد. ۷- کسی که در تنهایی الله را به یاد آورد و (از ترس او)، اشک بریزد».

در این آیه اشاره‌ای زیبا وجود دارد مبنی بر اینکه چنانچه به حالت پنهانی صدقه به فقیر داده شود از اظهار کردن آن بهتر است. اما وقتی صدقه در طرحی خیریه صرف شود، آیه بر فضیلت پنهان کردن آن دلالت نمی‌کند، بلکه در اینجا قواعد شریعت چنین دلالت می‌نماید که باید مصلحت را دید و طبق آن عمل کرد، و چه بسا در چنین شرایطی آشکار کردن صدقه بهتر باشد، تا دیگران در این کار، او را الگو و اسوه خویش قرار دهند و بر انجام کارهای خیر تشویق شوند.

البته در صدقه‌ها دو چیز به دست می‌آید؛ یکی به دست آمدن خیر، و آن کثرت نیکی‌ها و زیاد شدن پاداش و مزد است، و دوم دور شدن بدی و بلای دنیوی و اخروی از طریق زدوده شدن یا پوشاندن بدی‌ها. در حدیث شریف دیگری آمده است: «صَدَقَةُ السَّرِّ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ»^۲. «صدقه پنهانی، خشم پروردگار عزوجل را فرو می‌نشانند».

۱- متفق علیه.

۲- معجم صغیر از طبرانی (۱۰۳۴) و سلسله احادیث صحیحہ البانی (۱۹۰۸).

و الله تعالى از آنچه می‌کنید، آگاه است؛ بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد، پس از ریاکاری و انفاق برای غیر الله حذر کنید، زیرا الله تعالی هر کس را طبق حکمت خود و براساس عمل بنده مجازات می‌دهد.

از فواید این آیه:

۱- تشویق به صدقه دادن و ترغیب در آن، خواه آشکارا باشد یا پنهانی.
 ۲- صدقه پنهانی بهتر از آشکارای آن است؛ زیرا نزدیکتر به اخلاص بوده و شخص گیرنده را نیز ستر می‌کند. اما اگر مصلحت در آشکار کردن آن بود در آن صورت بهتر این است که پنهان نباشد.

۳- صدقه تا به دست فقیر نرسد معتبر نیست.

۴- برتری و فضیلت اعمال بر یکدیگر که در اثر اسباب ذیل می‌باشد:

أ- برتری در جنس، بطور مثال، نماز از زکات بهتر است.

ب- برتری در نوعیت؛ طوریکه واجب بهتر از نفل است.

ج- برتری به اعتبار صدقه دهنده، به دلیل این فرموده پیامبر ﷺ: «صحابه مرا ناسزا نگویند؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شما مانند کوه احد طلا انفاق کند برابر با مدی یکی از آنها و نه نصف مدش نمی‌رسد»^۱.

د- برتری به اعتبار زمان، طوریکه پیامبر ﷺ درباره دهه اول ماه ذی الحجه فرموده‌اند: «روزهایی نیست که عبادت در آنها نزد الله محبوب‌تر و پسندیده‌تر از این ایام (یعنی دهه اول ذی الحجه) باشد»^۲. و طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ [القدر: ۳] «شب قدر، بهتر از هزار ماه است».

ه- برتری بر حسب مکان، مانند فضیلت نماز در مسجد الحرام بر سایر اماکن.

و- همچنین برتری بر مبنای زیبایی و اتقان عمل، طوریکه پیامبر ﷺ فرمودند: «کسی که قرآن را ماهرانه و بدون داشتن اشتباه و وقفه بخواند، با فرشتگان بزرگوار و نیکوکار

۱- متفق علیه.

۲- سنن ابو داود (۲۱۰۷) با تصحیح البانی.

محشور می‌شود و کسی که قرآن را به سختی و همراه وقفه بخواند و آن خواندن بر او گران باشد، دو اجر دارد»^۱.

ز - برتری بر حسب کیفیت، مانند این فرموده پیامبر ﷺ: «هفت نفر هستند که الله در روزی که جز سایه او سایه‌ای نیست، ایشان را در سایه خود پناه می‌دهد: (۱) حاکم عادل؛ (۲) جوانی که در عبادت الله متعال رشد و نشأت یافته باشد؛ (۳) مردی که دلش به مسجد وابسته است؛ (۴) دو مرد که برای رضای الله همدیگر را دوست دارند و با آن محبت، با هم جمع و از هم جدا می‌شوند؛ (۵) مردی که زنی صاحب‌مقام و زیبا، او را پیش خودش بخواند و او در جواب بگوید: من از الله می‌ترسم؛ (۶) مردی که صدقه دهد و آن را چنان پنهان کند، که دست چپ او از انفاق دست راستش بی‌خبر باشد؛ (۷) مردی که در حالت تنهایی و خلوت، الله را یاد کند و چشمانش پر از اشک گردد»^۲.

۵- صدقه سبب بخشش و زدودن برخی گناهان می‌شود، طوریکه پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «صدقه و احسان، خطاها را خاموش و نابود می‌کند، هم‌چنان که آب آتش را خاموش می‌نماید و نیز نماز شخص در نیمه‌شب»^۳.

۶- بیان آثار و نتایج گناهان که بنده را به بدبختی می‌کشاند.

۷- اثبات اسم «الخبیر» و اثبات صفاتی را که دربردارد.

۸- برحذر کردن بنده از مخالفت دستوره‌ای الله تعالی. زیرا الله متعال آنچه را انجام می‌دهیم از آن آگاه است.

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

۳- مسند احمد (۱۵۲۸۴).

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نُفْسِكُمْ ۖ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ (٧٢)

(ای پیامبر!) هدایت آنها بر عهده تو نیست؛ بلکه الله هر کس را بخواهد هدایت می‌نماید و هر آنچه از خیری انفاق کنیدی برای (سود) خودتان است. و هیچ انفاقی نمی‌کنید (که به سود شما باشد) مگر (آن انفاقی که) برای طلب رضای الله باشد، و هر آنچه از خیر که انفاق کنیدی (پاداش آن) به طور کامل به شما داده می‌شود و شما مورد ستم قرار نمی‌گیرید ﴿٢٧٢﴾

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْقُفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

(این صدقات) برای نیازمندانی است که در راه الله بازمانده‌اند، نمی‌توانند در زمین مسافرت کنند. به علت خویشتن‌داری و مناعت طبع، (هرشخص) نادان آنها را توانگر می‌پندارد، آنها را از سیمایشان می‌شناسی، با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند. و هرچه از خوبی انفاق کنیدی پس الله به آن داناست. ﴿٢٧٣﴾

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلاَنِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٧٤﴾

کسانی که در شب و روز پنهان و آشکار اموال خود را انفاق می‌کنند پاداششان نزد پروردگارشان است و نه ترسی بر آنهاست، و نه ایشان اندوهگین می‌شوند. ﴿٢٧٤﴾

﴿۲۷۲﴾ هدایت کفار بر عهده تو نیست ای پیامبر ﷺ تا آنان را به اسلام درآوری و پذیرای اوامر و نواهی شرع گردانی، بلکه الله تعالی هر که را بخواهد هدایت می‌کند. این نوع از هدایت که همانا هدایت توفیق بخشیدن به راه خیر و سعادت است، مختص به الله تعالی می‌باشد، پس تکلیف تو فقط تبلیغ، ارشاد و راهنمایی به سوی خیر است و بس.

در سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که «مسلمانان از بخشش مال و لو ناچیز و اندک به خویشاوندان مشرک خود نفرت داشتند در این باره از رسول الله پرسیدند به ایشان اجازه داد تا به آنها انفاق کنند. پس الله تعالی آیهی ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ...﴾ را نازل کرد»^۱.

همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه روایت است که فرمود: «تا این آیه نازل نشده بود پیامبر ﷺ دستور می‌داد که جز بر اهل اسلام صدقه نکنید، اما بعد از نزول آن، ایشان صدقه دادن به هر فرد سائلی را - از هر دینی که باشد - اجازه داد»^۲.

و هر مالی که انفاق کنید بسیار باشد، یا کم به سود خود شماست و الله تعالی را از آن سودی نیست، چه او از عالمیان بی‌نیاز است. الله تعالی از مؤمنان حقیقی و راستین خود خبر می‌دهد که آنها جز برای طلب رضای او و چشمداشت پاداش او اموال خود را انفاق نمی‌کنند، زیرا ایمانشان آنها را به این کار فرا می‌خواند، و این چیز خوبی است و سبب تزکیه مؤمنین است، و به صورت ضمنی آنها را یادآور می‌شود که در کارهایشان اخلاص داشته باشند، زیرا انفاق معتبر و مقبول فقط همان است که برای رضای الهی باشد و هر آنچه را که انفاق کردید، پاداش آن به‌طور کامل بلکه چندین برابر به شما داده خواهد شد و ستمی بر شما نخواهد شد، پس به صدقه دهنده مخلص پاداش کامل می‌رسد و دیگر او مسئول این امر نیست که صدقه وی به دست شخص خوبی رسیده، یا به دست شخص بدی زیرا او به هر حال - بنا بر نیت خود - صاحب ثواب است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

۱- سنن نسائی (۱۰۹۸۶) مسند بزار (۵۰۴۲) و مستدرک حاکم (۳۱۲۸) حاکم آن را صحیح گفته و ذهبی هم با او موافق است.

۲- اسناد این روایت حسن است، طبری (۶۱۹۹) از سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده است. و او هم به همین اسناد است و حدیث قبلی به این شاهد است، سلسله احادیث صحیحہ (۲۷۶۶).

«مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرِيّ أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ!».

(هرکس، باندازه یک دانه خرما، از مال حلال، صدقه دهد، و الله تعالی جز (مال حلال و) پاک را، (به عنوان صدقه) قبول نمی‌کند، الله تعالی آن را با دست راست خود قبول می‌کند و برای صاحبش چنان پرورش می‌دهد (بزرگ می‌کند) همان‌طور که هر یک شما گره اسب خود را پرورش می‌دهید تا اینکه (آن دانه خرما) به اندازه یک کوه شود).

از فواید این آیه:

۱- بر پیامبران رهنمایی، ارشاد و تعلیم مردم الزامی است نه ثمره آن، که عبارت از توفیق یافتن به هدایت و ایمان آوردن است؛ زیرا توفیق هدایت و ایمان مردم بدست الله عزوجل است، به دلیل این فرموده متعال: ﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: ۶۷] «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان، و اگر (این کار را) نکنی، رسالت او را نرسانده‌ای».

۲- هرگاه مسلمان شریعت الهی را تبلیغ کند وظیفه و مسئولیت خود را ادا نموده است، چون هدایت مردم بر عهده او نیست، و اگر هدایت مردم به ذمه‌اش می‌بود در آن صورت ملزم بود تا آنها هدایت شوند.

۳- هدایت خلق به مشیئت الله متعال تعلق دارد و لیکن تابع حکمت او تعالی است؛ پس کسی که اهل هدایت بود الله متعال او را هدایت نصیب می‌کند؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴] «الله آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد». و کسی که اهل و شایسته هدایت نبود هدایتش نمی‌دهد؛ به دلیل این فرموده او تعالی: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ [الصف: ۵] «پس چون آنها (از حق) منحرف شدند، الله دل‌هایشان را منحرف ساخت».

۴- اعمال انسان حق خود او بوده به کس دیگری داده نمی‌شود. لازم به یاد آوری است که این آیه دلیلی بر منع صدقه دادن از طرف کس دیگری نیست بلکه آنچه خود یک انسان

انجام می‌دهد، مستحق آن خودش است. از این رو در سنت نبوی جواز صدقه کردن از طرف مرده به صراحت بیان شده است.

۵- انفاقی که برای طلب خشنودی الله متعال نباشد فایده‌ای برای بنده ندارد.

۶- در این آیه تأکید بر اخلاص شده است که انسان در هر عمل خود برای الله متعال مخلص باشد حتی در انفاق کردن.

۷- اثبات وجه یا روی برای الله عزوجل، اهل سنت و جماعت می‌گویند: برای الله متعال روی حقیقی لایق ذات جلال اوست که همسان وجه مخلوقین نیست، و روی از صفات ذاتی خبری اوتعالی است که از ازل متصف به آن است. ولی اهل تعطیل یعنی گروه معطله وجه یا روی را برای الله متعال انکار می‌کنند و می‌گویند: مراد از وجه ثواب یا جهت و مانند اینهاست؛ اما این تحریف است و بر خلاف ظاهر لفظ و اجماع سلف می‌باشد. زیرا ثواب به جلال و اکرام وصف نمی‌شود، در حالی که الله متعال وجه خود را به جلال و اکرام وصف نموده است طوری که می‌فرماید: ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷] «و (تنها) روی ذو الجلال و گرامی پروردگار توست که باقی می‌ماند».

۸- در این آیه اشاره به دیدن روی الله تعالی شده است. و دیدن روی یا وجه الله سبحانه و تعالی به قرآن و سنت و اجماع سلف ثابت است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿۲۳﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ﴿۲۴﴾﴾ [القیامة: ۲۲-۲۳] «آن روز چهره‌هایی تازه (و شاداب) است. * به سوی پروردگارش می‌نگرد» و این فرموده او تعالی: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْخُسْفَىٰ وَزِيَادَةٌ ﴿۲۶﴾﴾ [یونس: ۲۶]. «برای کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک (بهشت) است و افزون بر آن (رؤیت باری تعالی است)». و در حدیثی پیامبر اکرم ﷺ صراحتاً بیان فرموده‌اند: «شما حتماً پروردگار خود را خواهید دید، هم‌چنان که این قرص ماه را مشاهده می‌کنید و در رؤیت آن زحمتی ندارید»^۱.

۹- در پاداشی که الله ﷻ می‌دهد ظلمی نیست و این مستلزم کمال عدل اوتعالی است.

﴿۲۷۳﴾ صدقات خود را به آن فقیران و تهیدستانی بدهید که خود را با جهاد و مبارزه در راه الله تعالی وقف کرده و نمی‌توانند برای تجارت یا زراعت و امثال آن از مشاغل دیگر، به منظور تأمین مخارج زندگی، در زمین سفر کنند، چرا که تمام وقت به جهاد مشغولند و خود را برای آن وقف کرده‌اند، یا هجرت کرده‌اند تا در تحت فرمان الله تعالی و رسول وی ﷺ باشند. همچون اصحاب صُفَّه که به طور دسته‌جمعی شب و روز در مسجد النبوی زندگی می‌کردند و به عبادت و تلاوت مشغول بوده مشتاقانه در تمام غزوات و سریه‌ها داوطلب جهاد می‌شدند.

و آن فقرای مجاهد در راه الله به علت خویشتن‌داری و مناعت طبع، نا آگاه آنها را توانگر می‌پندارد، زیرا ایشان خود را از سؤال کردن بازداشته و هرگز اظهار فقر و مسکنت نمی‌کنند، به طوری که شخص بی‌اطلاع از حالشان، ایشان را توانگر می‌پندارد، اما شخص با بصیرت، ایشان را از نشانه‌هایشان می‌شناسد، سیمایشان ضعف و بی‌حالی بدن‌هایشان و نشانه‌های دیگری است که گویای فقر و نیازمندی آنهاست، که این به فراست مؤمن و بینش نافذ صاحبان خرد و بصیرت بستگی دارد، از مردم به اصرار چیزی نمی‌خواهند و مانند دیگر نیازمندان یا حاجت خواهان نیستند که به اصرار و پافشاری، از مردم خواهان خیرات شوند، بلکه قطعاً از مردم چیزی نمی‌خواهند، نه با اصرار و نه بدون آن، به جهت وارستگی و مناعت طبعی که دارند. در حدیث رسول کریم ﷺ فرموده‌اند:

«لَيْسَ الْمَسْكِينُ الَّذِي تَرَدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَا اللَّقْمَةُ وَلَا اللَّقْمَتَانِ، إِنَّمَا الْمَسْكِينُ الَّذِي يَتَعَفَّفُ، وَاقْرَعُوا إِن شِئْتُمْ» قَوْلُهُ: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْخَافًا﴾ [البقرة: ۲۷۳].^۱

«مسکین کسی نیست که نیاز وی با یک دانه یا دو دانه خرما و یک لقمه یا دو لقمه غذا برآورده شود (گدا نیست) بلکه مسکین کسی است که از تکدی پرهیز می‌کند و اگر خواستید بدانید این آیه را بخوانید که به حالشان صدق می‌کند: (به اصرار چیزی را از مردم نمی‌خواهند)».

و هر مالی که انفاق کنید، الله تعالی به آن آگاه است، و چیزی از آن بر وی پنهان نمی ماند و به زودی در برابر آن بهترین پاداش را به شما خواهد داد.

حاجت خواهی و گدائی در اسلام حرام است، و برای احدی جایز نیست گدایی کند در حالی که محتاج و نیازمند نیست، و یا قادر به کسب روزی است. تنها برای بعضی از اصناف مردم مباح است که بقدر نیاز خود گدایی کنند، از جمله: فقیر بی چیز، مردی که قرض دار شده و توانایی پرداختش را ندارد، کسی که دچار نابودی و مصیبتی در اموال و دارائی اش شده است مشروط بر آن که مالک چیزی نباشد که بتواند به وسیله آن رفع نیاز کند، و قدرت و توانایی لازم را هم برای کسب مال و روزی برای تامین معیشت خود نداشته باشد. چنانکه این مطلب را رسول اکرم ﷺ در حدیثی که به قبیصه رضی الله عنه توصیه نموده برای ما بیان فرموده اند: «ای قبیصه! جز برای سه کس، سؤال (یا گدایی) درست نیست: مردی که پرداخت مالی را به عهده گرفته باشد، پس سؤال نمودن برایش جایز است تا آنکه آن مال را به دست بیارد، و سپس از سؤال خودداری کند، دوم: مردی که آفت و بلائی به وی رسد و مالش را تلف کند، پس سؤال برایش جایز است تا آنکه به آنچه سبب بقا و زنده ماندنش گردد، دست یابد، سوم: مردی که گرفتار فقر و تنگدستی شده باشد، و سه مرد از عقلای قومش به فقر او گواهی دهند، در این صورت برایش سؤال درست است، تا آنکه به آنچه که سبب بقایش می گردد، دست یابد، ای قبیصه! سؤال در غیر این سه حالت حرام است، و سؤال کننده چیزی را که از طریق سؤال می خورد، حرام می خورد»^۱.

متأسفانه در زمان ما تعداد گدایان زیاد شده، به ویژه در میان کودکان، و حتی اکثر آنها با به کارگرفتن انواع حیله و نیرنگ قصد دارند پول مردم را بدست آورند، مثلاً: بعضی مدعی می شوند که کور یا شل هستند، درحالیکه مشکلی ندارند.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «لَا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِغَنِيِّ، وَلَا لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ»^۲.

۱- صحیح مسلم (۱۰۴۴).

۲- سنن ابن ماجه (۱۸۳۹) و مسند احمد (۶۷۹۸) و سنن ابو داود (۱۶۳۴) با تصحیح البانی در ارواء الغلیل (۸۷۷).

«صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی دارد و سلیم الاعضاء است روا نیست».

و در نکوهش حاجت خواهی ای که غیر مستحق و بدون عذر شرعی باشد پیامبر ﷺ فرموده اند: «ثَلَاثَةٌ أُفْسِمُ عَلَيْهِنَّ وَأَحَدُنَّكُمْ حَدِيثًا فَاحْفَظُوهُ» قَالَ: «مَا نَقَصَ مَالُ عَبْدٍ مِنْ صَدَقَةٍ، وَلَا ظَلِمَ عَبْدٌ مَظْلَمَةً فَصَبَرَ عَلَيْهَا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا، وَلَا فَتَحَ عَبْدٌ بَابَ مَسْأَلَةٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ»^۱.

«من برای شما، بر صحت سه چیز قسم می خورم و درباره آنها، برایتان سخن می گویم، آنها را حفظ کنید: هرگز پرداخت صدقه موجب کاهش و کاستی مال نمی شود و هر کس مورد ستم قرار گیرد، صبر و شکیبایی داشته و خود را نبازد، الله تعالی بر عزت و بزرگی وی می افزاید، و هر کس دری از گدایی باز کند، الله تعالی در فقر و تنگ دستی ای را به رویش می گشاید».

گدایشه های حرفه ای همچنان که در دنیا پست و بی ارزش هستند و آبرو و کرامت و شرافت انسانی را از دست داده اند، و به صورت موجودی تنبل و بی خاصیت در آمده اند، در قیامت نیز شرمنده و رو سیاه می باشند، چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرموده اند: «مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ حَتَّى يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ مَرْعَةٌ لَحْمٌ»^۲.

«کسی که (با وجود نداشتن نیاز شدید) از گدایی و توقع دست بردار نیست، در روز قیامت به حالتی زنده می گردد که حتی یک تکه گوشت بر صورتش باقی نیست».

همچنین فرموده اند: «مَنْ سَأَلَ النَّاسَ أَمْوَالَهُمْ تَكْثُرًا، فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا فَلْيَسْتَقِيلْ أَوْ لَيْسَتْ كَثْرًا»^۳.

«کسی که اموال مردم را با گدایی از آنان می طلبد تا سرمایه دار گردد، جز این نیست که اخگر آتش را برای خویش درخواست نموده است، پس او مختار است که به کم قناعت ورزد، یا همچنان افزون طلبی پیشه کند».

۱- سنن ترمذی (۲۳۲۵) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۳۰۲۵).

۲- صحیح بخاری (۱۳۷۴).

۳- صحیح مسلم (۱۰۵).

از فواید این آیه:

۱- صدقه به کسی که توانایی کسب و کار را دارد پرداخته نمی‌شود. روایت است که دو شخص در حجة الوداع نزد رسول الله ﷺ آمدند، در حالی که او ﷺ مال صدقه را توزیع می‌کرد، آنها از پیامبر ﷺ مال صدقه طلب کردند، پیامبر ﷺ به دقت از پائین تا بالا ایشان را نگریست، آنها را قوی و توانمند کار یافت و فرمود: اگر می‌خواهید به شما می‌دهم ولی در مال صدقه (زکات)، حصه برای شخص ثروتمند و توانمند کار نیست»^۱.

۲- فضیلت خویشتن‌داری به طوری که نادان او را توانگر بیندارد.

۳- در این آیه تنبیه شده که مسلمان باید فراست و دور اندیشی و دقت نظر در امور داشته باشد زیرا الله متعال کسی را که از حال اینها خبر ندارد جاهل خوانده است.

۴- در این آیه به فراست و زیرکی مسلمان اشاره شده است. چون شناخت باطن از چهره و سیما را جز افراد با فراست نمی‌شناسد.

۵- در این آیه ستایش از کسی شده که از مردم چیزی نمی‌خواهد. و از جمله اموری که پیامبر ﷺ با یارانش بیعت کرد این بود که از مردم چیزی نخواهند.

﴿۲۷۴﴾ انفاق و صدقه دادن در راه‌های خیر و دادن آن به نیازمندان در هر جا و هر کسی که باشد عمل نیک است و پیش الله تعالی پاداش عظیم دارد.

کسانی که اموالشان را به دلیل رغبت زیاد و اشتیاق شدیدی که بر انفاق مال دارند در شب و روز و نهان و آشکارا انفاق می‌کنند تا جایی که از این کار نه در شب دست برمی‌دارند و نه در روز و به مجرد این که بر نیاز نیازمندان آگاهی یابند، آشکارا و پنهان، بخشش می‌کنند، ایشان پاداششان نزد پروردگارشان محفوظ است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند و از هول و هراس‌های روز قیامت ایمنند و به آن لذت‌های دنیوی‌ای که از دست داده‌اند، اندوهگین نمی‌شوند، یا نگران این امر نیستند که سرنوشت فرزندان‌شان بعد از وفاتشان چه خواهد شد، زیرا اینان به رستگاری بزرگ رسیده‌اند. مقدم ساختن شب بر روز و صدقه پنهانی بر صدقه آشکار؛ به این حقیقت اشاره دارد که صدقه

پنهانی بر صدقه آشکار برتری دارد، چنانکه در شرح آیات قبلی احادیثی در این مورد ذکر شد. البته صدقه‌های نفلی یا مستحبی باید برای کسب خشنودی الله تعالی، بدون منت گذاشتن بر فقیر، بدون ریاکاری به مستحق داده شود که آن را در راه گناه مصرف نمی‌کند. البته خویشاوندان شخص در اولویت قرار دارند و بهتر است به صورت پنهانی انجام شود. این صدقه باید از اموال پاک و حلال باشد و مقدار آن هم به توان شخص بستگی دارد. طوری که افراط و تفریط در آن نباشد؛ یعنی نه در صدقه دادن کوتاهی شود، و نه انسان همه دارایی خود را صدقه دهد که خود و خانواده گرفتار و محتاج شوند. چنانکه از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که فرمود: «سال حجة الوداع، به شدت بیمار شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت من آمد. عرض کردم: همینطور که مشاهده می‌فرمائید من به شدت بیمارم و ثروت زیادی دارم. و غیر از تنها دخترم، وارث دیگری ندارم. آیا می‌توانم دو سوم سرمایه‌ام را صدقه دهم؟ آن جناب صلی الله علیه و آله فرمود: «نه خیر». گفتم: نصف سرمایه‌ام را چطور؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نه خیر». سپس، فرمود: «یک سوم آن را صدقه ده گر چه این هم زیاد است». و افزود: «اگر وارثانت را پس از (مرگ) خود، بی‌نیاز ترک گویی، بهتر است از اینکه آنها را فقیر رها کنی تا دست‌گدایی پیش مردم، دراز کنند. و هرچه تو به خاطر خشنودی الله برای زیردستان خود، انفاق کنی، اجر خواهی برد. حتی لقمه نانی را که در دهن همسرت قرار می‌دهی»^۱.

از فواید این آیه:

- ۱- در این آیه ستایش از کسانی شده که اموال خود را در راه الله تعالی شب و روز خواه پنهانی باشد یا آشکارا انفاق می‌کنند.
- ۲- افزایش ثواب و پاداش انفاق‌کنندگان؛ زیرا الله متعال پرداخت اجر و پاداش آنها را بر عهده خود گرفته و به نفس خود نسبت داده است؛ و پاداش نزد بزرگان بزرگ می‌باشد.

۳- انفاق سبب شادمانی و دور شدن غم و اندوه است. و این امری تجربه شده است که وقتی انسان برای طلب خشنودی الله متعال انفاق می‌کند شادمان و خوشحال شده و اطمینان قلبی حاصل می‌کند.

۴- این آیه بیانگر سخاوت و کرم الله عزوجل است. طوریکه این پاداش را که سبب آن از جانب او و به سوی او است باز هم برای فاعل آن اجر قرار داده است.

۵- کسانی که در راه الله عزوجل انفاق می‌کنند به کمال امن دست یافته خوف و هراس و غم و اندوه از وجود آنها منتفی می‌گردد.

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧٥﴾

همانا آنان که ربا می‌خورند (از گور) بر نمی‌خیزند؛ جز همانطور که کسی که شیطان بر اثر تماس دیوانه‌اش کرده برمی‌خیزد، این بدان سبب که آنان گفتند: «همانا داد و ستد همانند ربا است»، و الله داد و ستد را حلال و ربا را حرام نموده، پس هر که از (طرف) پروردگارش پندی به او رسید، آنگاه (از رباخواری) باز ایستاد، آنچه گذشته و (قبل از حکم دریافت کرده) از آن اوست و کارش به الله واگذار می‌شود، و هرکه (به رباخواری) باز گردد، پس آنان اهل آتشند و در آن جاویدان خواهند بود. ﴿٢٧٥﴾

يَمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾

الله ربا را تباہ می‌سازد، و صدقات را افزایش می‌دهد، و الله هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی‌دارد. ﴿٢٧٦﴾

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾

بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده و نماز را برپا داشته و زکات پرداخته‌اند پاداششان نزد پروردگارشان است، و نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند. ﴿٢٧٧﴾

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله بترسید و باقی مانده ربا را رها کنید اگر شما (واقعا) مؤمن هستید. ﴿٢٧٨﴾

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٩﴾

و اگر چنین نکردید پس باخبر باشید به جنگی از جانب الله و پیامبرش، و اگر توبه کردید، پس سرمایه‌هایتان از آن خودتان است، نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌شود. ﴿٢٧٩﴾

﴿٢٧٥﴾ وقتی الله تعالی از حالت انفاق کنندگان و پاداش آنها از جانب خود، و خوبی هایی که به آنان می دهد، و اینکه گناهانشان را دور می نماید سخن گفت، به دنبال آن به بیان حال ستمکاران سودخوار یا رباخوار و کسانی که معاملات ناشایسته انجام می دهند پرداخت، و خبر داد که آنها بر حسب کارهایشان مجازات می شوند، پس همانطور که در دنیا مانند دیوانه ها به دنبال درآمدهای ناپاک بودند، به سزای این کار، در برزخ و قیامت از قبرهایشان بر نمی خیزند مگر مانند کسی که دچار دیوانگی شده است. و در روز رستاخیز و حشر نمی ایستند و بر نمی خیزند، مگر مانند کسی که شیطان او را آشفته و دیوانه ساخته است.

در جاهلیت تعامل غالب این بود که چون زمان پرداخت دین یا قرض فرا می رسید، طلبکار به قرضدار می گفت: یا قرض را می پردازی و یا بر مبلغ می افزایی! پس اگر قرضدار قرض را نمی پرداخت، بر اصل مالی که بر ذمه وی بود، مقداری می افزود و در مقابل، طلبکار به او تا مدتی دیگر مهلت می داد. که این «ربای نسیئه» نامیده می شود و به اتفاق علمای اسلام حرام است. و هر چند هشدار این آیه متوجه خود رباخواران است، اما حدیث زیر، دیگران را نیز که در این قضیه به نوعی دخیلند، به رباخوار ملحق گردانیده است، از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَعَنَ أَكِلَ الرَّبَا، وَمُوكِلَهُ، وَشَاهِدِيَهُ، وَكَاتِبَهُ» «رسول الله صلی الله علیه و آله، خورنده، خوراننده، و گواهان نویسنده ربا را لعنت کرده است».

ربا یکی از گناهان کبیره است و در احادیث فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح به کبیره بودنش شده و نیز از جمله گناهانی است که در این آیه و چندین آیه دیگر بر آن وعده عذاب داده شده است بلکه تشدید عذاب آن را بیش از بسیاری از گناهان می فرماید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُؤْبَقَاتِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسَّحَرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرَّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ»^۱.

«از هفت گناه نابود کننده اجتناب کنید». گفتند: ای رسول الله! آنها کدام اند؟ فرمود: «شُرک به الله، سحر، کشتن انسان بی گناه، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جهاد و تهمت زنا به زنان پاکدامن مؤمن بی خبر از فساد».

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: «وقتی آیاتی از سوره البقره که درباره ربا است نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله به مسجد رفت و آنها را برای مردم تلاوت کرد. بعد از آن، حرمت تجارت شراب را نیز اعلام فرمود»^۱.

و ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که: «جَاءَ بِلَالٌ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِتَمْرٍ بَرْنِي فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «مِنْ أَيْنَ هَذَا؟ قَالَ بِلَالٌ: كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيٌّ فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عِنْدَ ذَلِكَ: «أَوْهَ أَوْهَ عَيْنُ الرَّبَا عَيْنُ الرَّبَا، لَا تَفْعَلْ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَبِعِ التَّمْرَ بِبَيْعِ آخَرَ ثُمَّ اشْتَرِهِ»^۲.

«بلال رضی الله عنه خرماى برنی (یک نوع خرماى بسیار مرغوب) خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله آورد. آن جناب صلی الله علیه و آله خطاب به او، فرمود: «این ها را از کجا آورده ای؟» بلال گفت: نزد ما خرماى نامرغوب بود. دو صاع از آنها را در برابر یک صاع، فروختم تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آنها بخورد. اینجا بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وای! وای! این معامله، عین ربا است، عین ربا است. چنین نکن. اما هرگاه، خواستی، خرماى خوب بخری، خرماهای خودت را جداگانه بفروش. و سپس (از پول آن، خرماى خوب) بخر».

مراحل تحریم ربا

روش قرآن کریم در مبارزه با انحرافات ریشه دار اجتماعی این است که تدریجا زمینه سازی می کند، و افکار عمومی را تدریجا به مفساد آنها آشنا می سازد، و وقتی آمادگی برای پذیرفتن تحریم نهائی حاصل شد قانون را به صورت صریح اعلام می کند.

عرب، در زمان جاهلیت آلودگی شدیدی به رباخواری داشت و مخصوصا محیط مکه محیط رباخواران بود و سرچشمه بسیاری از بدبختی های اجتماعی آنها نیز همین کار

۱- صحیح بخاری (۴۵۹).

۲- متفق علیه.

زشت و ظالمانه بود، به همین دلیل قرآن کریم برای ریشه کن ساختن رباخواری حکم تحریم را در چهار مرحله بیان کرده است:

۱- در آیه ۳۹ سوره الروم نخست درباره ربا به یک پند اخلاقی قناعت شده آن جا که می فرماید: ﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا لَّيْرُبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴾ [الروم: ۳۹].

«و آنچه به عنوان ربا می دهید تا (بهره شما) در اموال مردم افزونتر گردد نزد الله فزونی نخواهد یافت، و زکاتی را که در طلب خشنودی الله پرداخت می کنید این گونه افراد دارای پاداش مضاعف خواهند بود».

۲- در سوره النساء آیت ۱۶۱ ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود به عادت زشت ربا خواری آنها اشاره کرده و می فرماید: ﴿وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ﴾ [النساء: ۱۶۱].
«و به سبب اینکه ربا می گرفتند، حال آنکه از آن نهی شده بودند».

۳- در آیت ۱۳۰ سوره آل عمران حکم تحریم ربا صریحا ذکر شده، اما بدون تهدید و وعید چنانکه می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۰].
«ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا را چندین برابر نخورید و از الله بترسید تا رستگار شوید».

۴- بالاخره در سوره البقره آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹ که آیات مورد بحث ماست، هر گونه رباخواری به شدت ممنوع اعلام شده و در حکم جنگ با الله ذکر گردیده است.

آری! رباخواران در روز قیامت از قبرهایشان به سوی میدان محشر بر نمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده و بر او غالب شده و او را مجنون کرده است. مفسران فرموده اند: رباخوار در روز قیامت همچون مجنون برانگیخته می شود - به عنوان مجازاتی برای وی و نفرت انگیز کردن وی نزد اهل محشر - زیرا حرص و آز و شیفتگی او به جمع کردن مال دنیا، او را در دنیا آن چنان از جای برکنده و مدهوش و بیخود گردانیده بود که در حرکت خود شبیه دیوانگان گردیده بود. خبط: برخاستن به طور ناموزون و بدون برخوردار از تعادل است، همانند برخاستن شخصی که دچار بیماری

صرع یا بیهوشی شده باشد و تا می خواهد برخیزد، چرخ می خورد و بر زمین می افتد. مس: جنون است. این حال و فرجام بدِ رباخواران به سبب آن است که آنان گفتند: جز این نیست که دادوستد مانند رباست و خرید و فروش و ربا را یک چیز پنداشتند، به این دلیل که انسان همان طوری که در دادوستد سود می برد، در ربا نیز سود می برد.

الله تعالی این قیاس فاسدشان را این گونه رد می کند: و حال آن که الله دادوستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است یعنی: فرق میان آنها این است که الله تعالی دادوستد (بیع) را حلال و نوعی از انواع آن را که داد و ستد همراه با رباست، حرام گردانیده؛ زیرا داد و ستد (بیع) انجام نمی گیرد، مگر به روی نیازی و آن معاوضه و مبادله ای است عادلانه که زیان آشکاری در آن نیست، اما ربا صرفاً بهره برداری سوء از نیازمندی انسان گرفتار و درمانده است که هیچ عوضی در قبال آن وجود ندارد. رد این پندار آنان که بیع مانند رباست با این تعبیر که: الله تعالی بیع را حلال و ربا را حرام گردانیده است؛ برای قطع جدال و بگومگوی آنها و بیان سخنی فیصله کن در این رابطه است.

پس هر کس پند و اندرزی از جانب پروردگارش به او رسید که نهی از ربا از آن جمله است و بنا بر آن از رباخواری بازایستاد و امر الهی و اندرز وی را اجرا و اطاعت کرد و در برابر آن رام و فرمانبردار شد، پس او در رباخواری های گذشته دوران جاهلیت خویش، مورد مؤاخذه نیست، زیرا سودی که او در گذشته خورده، قبل از نزول حکم تحریم ربا بوده است و کارش در بخشیدن گناهش و ساقط کردن بار تبعات گذشته از گردنش به الله تعالی واگذار می شود و هر که به سودخواری و معامله سود بازگشت یا: هر که به سوی این سخن بازگشت که خرید و فروش مانند رباست؛ پس آنان اهل آتشند و جاودانه در آتند. مراد از جاودانه ماندن در آتش - درباره مؤمنانی که مرتکب این جنایت می شوند - ماندگار بودن در دوزخ به مدت دور و درازی است، نه برای همیشه.

ابن کثیر رحمته الله علیه می فرماید: «باب ربا بر بسیاری از دانشمندان از مشکل ترین ابواب است» چون دارای انواع و اقسام و شعبه هایی است که شناخت آن نیاز به دقت داشته و امکان لغزیدن در این ورطه است، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «الرِّبَا ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ بَابًا أَيْسَرُهَا

مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ، وَإِنَّ أَرْبَى الرَّبَا عِرْضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ^۱.

«ربا هفتاد و سه بخش است و آسانترین آن -از نظر مجازات-، همانند مجازات آن مردی است که با مادر خود هم‌بستر شود، و بالاترین ربا معامله کردن با آبروی مرد مسلمان است».

حکمت از حرام بودن ربا در ادیان سماوی

رباخواری در همه ادیان آسمانی حرام بوده است زیرا ضرر و زیان آن در جامعه فراوان است از جمله:

۱- رباخواری موجب ایجاد دشمنی بین افراد جامعه شده و روح تعاون و همکاری را از بین می‌برد و همه ادیان آسمانی به ویژه اسلام، مردم را به تعاون و همکاری و همیاری و ایثار دعوت می‌کنند، و از خودخواهی و خودپسندی و سودجویی شخصی و بهره‌کشی و سوء استفاده از زحمات دیگران و استثمار نمودن افراد مردم، برحذر داشته‌اند.

۲- رباخواری موجب ایجاد یک طبقه مرفه و خوشگذران می‌گردد، که خود به هیچ‌کاری تن نمی‌دهند و موجب تراکم و جمع شدن سرمایه و اموال در دست آن طبقه مخصوص می‌گردد، بدون اینکه زحمتی و رنجی را متحمل شده باشند. و آنان حکم گیاهان هرزه و طفیلی را پیدا می‌کنند که از رنج دیگران تغذیه و رشد می‌کنند. و اسلام کار و عمل را تمجید می‌کند و برای کارگران احترام قایل است و بهترین و عالی‌ترین وسیله کسب را، کار می‌داند چون بی‌گمان کار مهارت و روح معنوی را در هر فردی بالا می‌برد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ، فَيَأْتِي بِجُزْمَةِ الْحَطَبِ عَلَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعَهَا، فَيَكْفَى اللَّهُ بِهَا وَجْهَهُ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ، أَعْطَوْهُ أَوْ مَنَعُوهُ»^۲.

«هر کسی از شما اگر ریسمانی را برداشته، بار هیزم را بر پشت خود حمل کند و بفروشد و الله تعالی به وسیله این کار، آبروی او را حفاظت کند، این، برایش از دست دراز کردن و خواستن از مردم، بهتر است که معلوم نیست به او چیزی بدهند یا خیر».

۱- شعب الإيمان (۵۱۳۱) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۳۵۳۷-۳۵۳۸).

۲- متفق علیه.

۳- رباخواری یکی از وسایل و دام‌های استعمارگران است که به وسیله آن کشورهای ضعیف را توسط سرمایه داران آن شکار می‌کنند، و ما خود آشکارا آثار و نتایج ربا و رباخواری را در کشورهای اسلامی مشاهده می‌کنیم که چگونه در دام استعمار گیر مانده‌اند.

۴- دین اسلام انسان مؤمن را دعوت می‌کند به این که مال خویش را به صورت قرض الحسنه و وام بدون سود و بهره، به برادر انسانی و اسلامی خویش قرض بدهد، و نیازمندی وی را برطرف سازد و بهترین پاداش آخرت را بدست آورد چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ وَأُضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۴۵﴾ [البقرة: ۲۴۵]. «کیست که به الله قرضی نیکو دهد و (الله) آن را برای او چندین برابر کند؟ و الله است که (در معیشت بندگان) تنگی و گشایش پدید می‌آورد و به‌سوی او باز می‌گردید».

و رسول گرامی ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ السَّلْفَ يَجْرِي بِحَرْبِ شَطْرِ الصَّدَقَةِ»^۱.
 «همانا قرض دادن حکم نصف صدقه را می‌گیرد».

و در صحیح امام مسلم: «مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَوْ وَضَعَ عَنْهُ، أَظْلَمَهُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ»^۲.
 «آنکه قرضدار تهیدستی را مهلت دهد یا بر وی ببخشد، الله تعالی او را در سایه خود در خواهد آورد».

از فواید این آیه:

- ۱- برحذر بودن از ربا و سودخواری، آیه رباخوار را به کسی تشبیه کرده است که بر اثر تماس شیطان دیوانه شده و تعادلش را نمی‌تواند حفظ کند.
- ۲- شیطان انسان را دچار بیماری صرع یا بیهوشی می‌کند و این حقیقت انکار ناپذیر است، برخلاف معتزله و غیره که آن را انکار نموده‌اند. در حالیکه سنت و واقعیت آن را ثابت نموده است. ابن القیم در زاد المعاد می‌گوید: بیماری صرع یا بیهوشی بر دو قسم است: قسمی اعصاب را متشنج نموده و به علاج اطباء نیاز دارد، و قسمی دیگر از جانب

۱- مسند امام احمد (۳۹۱۱) سلسله احادیث صحیحہ آلبنی (۱۵۵۳).

۲- صحیح مسلم (۲۳۰۲).

شیطان صورت می‌گیرد که اطباء از معالجه آن عاجزند و با ادویه شرعی مانند قرائت قرآن و دعا‌های نبوی معالجه می‌شود.

۴- بیان علت برخاستن رباخواران همانند کسی که شیطان او را بر اثر تماس گیج و دیوانه ساخته است، و آن عبارت از حلال ساختن امری حرام است، بنابراین در بدست آوردن آن اشکالی نزد آنها نیست.

۵- فرمانروایی تنها از آن الله متعال است؛ پس آن چیزی را که حلال کرده آن حلال است؛ و آنچه‌ی را که حرام قرار داده حرام است خواه حکمت آن را بدانیم یا ندانیم.

۶- تفاوتی که میان ربا و بیع وجود دارد فرق را در حکم هر دو نیز حتمی ساخته است. زیرا الله متعال در حکم دو چیز فرق نمی‌آورد مگر اینکه در علت و سبب آن دو فرقی باشد که موجب اختلاف آنها در حکم نیز می‌شود.

۷- آن چیزی از مال ربا را که انسان قبل از دانستن حکم آن اخذ نموده است، حلال است به شرط اینکه توبه کند و باز ایستد.

۸- انسان اگر قبل از گرفتن ربا توبه کند تنازل از آن بر او واجب است.

۹- الله تعالی به هر بنده‌اش که بخوهد ترحم خواهد کرد؛ و همانا ربوبیت مخصوص او تعالی است که به بنده توفیق عنایت می‌فرماید تا از حرام باز ایستد.

۱۰- هشدار به کسانی که بعد از رسیدن پند الهی به آنها به ربا باز می‌گردند، که اگر چنین کردند، اهل آتش خواهند بود و در آن طویل الامد خواهند ماند.

﴿۲۷۶﴾ الله تعالی برکت ربا را در دنیا از بین می‌برد، هر چند که بسیار هم باشد. یا کلا آن را از دست صاحبش بیرون برده و مالش را نابود می‌سازد. چنانکه پیامبر ﷺ فرموده است: «الرِّبَا وَإِنْ كَثُرَ، فَإِنَّ عَاقِبَتَهُ تَصِيرُ إِلَى قُلٍّ!». «ربا هر چند بسیار باشد، لیکن سرانجام آن به کمی و کاستی می‌انجامد».

و الله تعالی در مالی که زکات و صدقات آن داده شده می‌افزاید، و در ثواب آن برکت نهاده آن را مضاعف می‌گرداند و بر پاداش صدقه دهنده می‌افزاید، چنانکه پیامبر ﷺ

فرموده است: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا الطَّيِّبُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِمِيزَانٍ، ثُمَّ يُرَبِّئُهَا لِصَاحِبِهَا، كَمَا يُرَبِّي أَحَدَكُمْ فُلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْحَبْلِ»^۱.

«کسی که به اندازه یک دانه خرما از کسبی پاک (حلال) صدقه بدهد - و جز چیزهای پاک و حلال به سوی الله صعود نمی‌کند - الله آن را با دست راستش (و رضایت کامل) می‌پذیرد و آن را برای صاحبش افزایش و پرورش می‌دهد، همانگونه که یک نفر از شما کره اسپ خود را (که تازه از شیر مادرش گرفته شده) پرورش می‌دهد، (افزایش این صدقه نیز به اندازه‌ای است که این دانه خرما) تا به اندازه یک کوه بزرگ در می‌آید».

و الله تعالی هیچ ناسپاس در دل و گنه‌کار در گفتار و کردار را دوست نمی‌دارد، زیرا دوستی الله تعالی مخصوص توبه‌کاران و پاکیزگان از آلودگی هاست. در این آیه هشدار، سخت و محکم بر کسانی است که ربا می‌خورند و می‌گویند: فرقی میان بیع و ربا نیست، که الله تعالی با کلمه (کفار) به کفران و ناسپاسی آنها حکم نموده و در واقع اعلام داشته است که سودخواری از افعال اهل کفر است نه از اعمال اهل اسلام. مفهوم این آیه می‌رساند که الله تعالی هر کس را که سپاسگزار باشد و از گناهانش توبه کند، دوست می‌دارد.

آری الله تعالی درآمد رباخواران را افزایش نمی‌دهد، برعکس آنچه به ذهن بسیاری از مردم خطور می‌کند مبنی بر اینکه انفاق و بخشش مال را کم می‌کند و ربا آن را می‌افزاید، زیرا روزی و افزون شدن آن از جانب الله تعالی است و چیزی که نزد الله تعالی است جز با طاعت الله و فرمان بردن از دستور او به دست نمی‌آید، پس کسی که بر خوردن سود و ربا جرات پیدا کند، الله تعالی او را به هدفش نخواهد رساند، و این با تجربه مشاهده شده است.

از فواید این آیه:

۱- بیان بی‌ثمر و بی‌برکت بودن ربا یا بطور حسی و یا معنوی.

۲- برحذر داشتن از رباخواری و بسته نمودن دروازه‌های طمع در برابر رباخواران.
 ۳- الله متعال صدقات را افزایش و نمو می‌دهد. و این افزایش یا حسی است و یا هم معنوی، اگر حسی بود پس در کمیت مال او فزونی می‌یابد بطور مثال اگر ده انفاق کرده بود الله متعال برایش بیست می‌دهد و اگر این افزایش معنوی بود پس الله متعال در مال او برکت می‌دهد.

۴- بر اساس مقابله به مثل؛ همان طوری که ربا نابود کننده مال و سرمایه است؛ صدقه نیز افزایش و رشد دهنده مال و سرمایه است؛ زیرا ربا ظلم است و صدقه احسان.
 ۵- اثبات صفت محبت برای الله متعال، و وجه دلالت این است که نفی محبت از کفار و گناهکاران، ثابت کننده محبت الله متعال به کسانی است که به آن صفت وصف نشده‌اند. یعنی محبت الهی از انسان ناسپاس گنهکار نفی شده و برای مؤمن فرمانبردار ثابت می‌گردد.

﴿۲۷۷﴾ الله تعالی این آیه را در میان آیات ربا قرار داد و نماز و زکات را به یادآوری مخصوص گردانید به خاطر اهتمام و عنایت به شأن این دو عبادت بزرگ زیرا این دو عمل، دو رکن بزرگ عبادات عملی اسلام هستند. همچنان این آیه بیانگر آن است که بزرگترین سبب برای پرهیز از آنچه الله تعالی حرام کرده است از قبیل کسب و معاملات ربوی، کامل کردن ایمان و عمل به مقتضای آن است. به ویژه برپا داشتن نماز، و پرداختن زکات، زیرا نماز، آدمی را از کارهای زشت و منکر باز می‌دارد، و زکات، احسان و نیکوکاری با مردم است و با ربا که ستمی است در حق مردم منافات دارد.

این آیه می‌رساند که افراد نیکوکار و خدمت رسان به مردم، که موجبات آرامش دیگران را فراهم می‌کنند الله تعالی هم در مقابل، آرامش و امنیت دنیا و آخرت آنها را فراهم می‌کند.

از فواید این آیه:

- ۱- تشویق بر ایمان و انجام عمل صالح، زیرا ذکر پاداش مستلزم تشویق و ترغیب است.
- ۲- باید همراه ایمان، عمل صالح انجام شود، زیرا تنها ایمان داشتن به بنده فایده‌ای نمی‌رساند تا به انجام تکلیف مبادرت نورزد.

۳- عمل بنده اگر صالح نباشد فایده‌ای ندارد؛ و صلاح بودن عمل مشروط به این دو چیز است: اول: اخلاص برای الله عزوجل که ضد آن شرک است؛ و دوم: پیروی از سنت که ضد آن بدعت است؛ پس کسی که نیت را خالص برای الله کرد لیکن بدعتی را انجام داد از او پذیرفته نمی‌شود و کسی که یک عمل مشروع را آغاز کرد اما آن را با شرک آمیخت نیز از او پذیرفته نمی‌شود.

۴- بیان اهمیت برپا نمودن نماز و پرداخت زکات. زیرا این دو رکن از والاترین ارکان اسلام بعد از شهادتین هستند.

۵- الله متعال اجر و پاداش را برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام بدهد و نماز را برپا کند و زکات را بدهد ضمانت کرده است.

۶- در آیه اشاره به عظمت و بزرگی ثواب شده است؛ زیرا الله متعال آن را به نفس خود نسبت داده است، و پاداش ذات باعظمت، عظیم می‌باشد.

۷- آنان که به این صفات چهارگانه وصف شده - ایمان، عمل صالح، برپاداشتن نماز، پرداخت زکات - بر آنها هراسی در امور مستقبلی شان نیست، و نه اندوهی دارند بر امور گذشته، زیرا آنها کاری را انجام داده‌اند که در آن امن و امان عام و تام وجود دارد طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: ۸۲]. «آنان که ایمان آورده‌اند، و ایمان خود را به شرک نیالودند، آنان ایمنی از آن آنهاست؛ و آنها هدایت شدگانند».

﴿۲۷۸﴾ سپس الله تعالی بندگان مؤمن خویش را به رعایت تقوی فرمان داده و آنان را از آنچه که سبب دوری از رضایش می‌شود نهی می‌کند که: ای مؤمنان! اگر واقعا مؤمن هستید از الله بترسید و بازمانده ربا را که در نزد دیگران باقی مانده بگذارید، زیرا ایمان شما مستلزم آن است که اوامر الهی را عملی نموده و از نواهیش اجتناب کنید. این آیه اموال ربایی را که هنوز رباخواران آنها را قبض نکرده‌اند، ابطال نموده و گرفتن آنها را حرام نموده است. اگر از معامله ربوی دست نکشند، پس آنها به مبارزه با الله و پیامبرش ﷺ برخاسته‌اند، و این بیانگر اوج زشتی و قباحت ربا است، زیرا پروردگار کسی را که بر آن اصرار می‌ورزد به جنگ با الله تعالی و پیامبرش ﷺ فرا خوانده است.

از فواید این آیه:

۱- وجوب تقوای الهی، زیرا تقوا وصیت پروردگار برای گذشتگان و آیندگان بوده و می‌باشد؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ﴾ [النساء: ۱۳۱]. «و ما به کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) داده شدند و (نیز) به شما سفارش کردیم که از الله بترسید (و یکتا پرست باشید)». به جا آوردن اوامر الهی و بازایستادن از نواهی او تعالی را تقوا گویند.

۲- وجوب ترک ربا (ترک ربا واجب است) هر چند عقد بر آن صورت گرفته باشد.

۳- اجرا و تنفیذ عقد و پیمان‌ها و قراردادهای حرام در اسلام جایز نیست. حتی اگر در حال شرک قرار داد صورت گرفته باشد. چنانکه پیامبر اکرم ﷺ در حجة الوداع فرمود: «تمام رباهای مقرر در دوره جاهلیت را زیر پای می‌اندازم و نخستین آن رباهایی که برای عباس است»^۱.

۴- گرفتن سود و فایده از بانک‌ها حرام است.

۵- ربا خواری و فعالیت‌های متعلق به آن منافی کمال ایمان است. و نظر به مذهب اهل سنت و جماعت در ایمان شخص رباخوار نقص وجود دارد و ترس از دچار شدن وی به کفر می‌رود.

۶- از رحمت الله تعالی بر بندگان است که هر آنچه را که متضمن ظلم است بر آنها حرام گردانیده و بر حرمت آن تأکید نموده و آن را در قرآن کریم به صیغه‌هایی ذکر نموده که ترک آن لازم می‌شود.

﴿۲۷۹﴾ و اگر آنچه را که از ربا باقی مانده رها نکرده و از آن پرهیز نمودید، پس با خبر باشید که الله و رسولش ﷺ به شما اعلام جنگ می‌دهند. بنابراین، بر زمامدار مسلمین است که به رباخواران اعلام جنگ دهد تا آن که از ربا دست بردارند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: هر کس به رباخواری پایدار باشد و از آن دست نکشد، بر امام مسلمانان لازم است تا او را به توبه فرا خواند، اگر توبه کرد و دست کشید، چه بهتر،

در غیر این صورت، گردنش را بزند^۱. بنابراین، خوردن ربا و عمل به آن از گناهان کبیره است.

و اگر از ربا دست کشیده و توبه کردید پس اصل مال‌هایتان از خود شماست که مستحق گرفتن آن هستید، و شما با گرفتن ربا بر مردم ستم نمی‌کنید، و با تأخیر و امروز و فردا کردن قرضداران و کم دادن اصل مال بر شما ستم نمی‌شود، پس هر کس از ربا توبه کند، اگر پیش‌تر معاملات ربوی انجام داده است، آنچه بدست آورده از آن اوست، و کار وی به سوی الله بر می‌گردد.

این آیه حکمت حرام بودن ربا را بیان نموده و متذکر می‌شود که ربا به خاطر این حرام است که موجب گرفتن مبلغی اضافی و چند برابر شدن ربا بر نیازمندان است، در حالی که باید بر آنان سخت نگرفت و به آنها مهلت داد.

رسول اکرم ﷺ در خطبه حجة الوداع فرمود: «أَلَا وَإِنَّ كُلَّ رِبَاٍّ مِنْ رَبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ، لَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ، لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ، أَلَا يَا أُمَّتَاهُ هَلْ بَلَغْتُ؟» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ^۲.

«آگاه باشید! هر سودی از سودهای دوران جاهلیت بی اعتبار است، اصل مال‌هایتان از آن شماست، نه شما ستم کنید، و نه بر شما ستم می‌شود، آگاه باشید ای امتم آیا تبلیغ نمودم؟ - سه بار تکرار نمودند - گفتند: آری، فرمودند: ای پروردگارا! گواه باش، - سه بار تکرار نمودند».

آنچه از آیات فوق به دست می‌آید این است که ربا، از آفات خطرناک جامعه‌های بشری است که در دو جهت اخلاق و اقتصاد، اثر ناگوار مستقیم دارد: مردم را از نیکوکاری و کمک رسانی به یکدیگر و یاری رساندن به طبقه مستضعف باز داشته، و آنها را از اینکه الله تعالی را در نظر بگیرند و هرگونه عمل نیکی را که سبب خشنودی الله تعالی می‌گردد انجام دهند، باز می‌دارد. افزون بر آن، سبب توقف حرکت اقتصادی گردیده، از به کار انداختن سرمایه‌ها در راه تجارت، صنعت، کشت و زراعت و هر گونه

۱- نگا: تفسیر طبری ذیل آیت (۲۷۹).

۲- سنن ابن ماجه (۳۰۵۵) و علامه البانی در صحیح سنن ابن ماجه آن را صحیح گفته است (۲۴۹۷).

عمل اقتصادی جلوگیری می‌کند و تنها سرمایه‌داران بزرگ، با استثمار کار دیگران و استفاده ناروا از نقطه ضعف فقر و نیاز مستمندان، بار خود را می‌بندند. از این رو، مورد نفرت و نفرین الله قرار گرفته، از هرگونه عنایت و رأفت الهی دور می‌مانند.

از فواید این آیه:

۱- رد بر گروه جبریه که می‌گویند: انسان نه عملی را می‌تواند انجام دهد و نه هم می‌تواند ترک کند؛ زیرا مجبور است؛ در حقیقت این گروه امر و نهی را تعطیل می‌کنند، زیرا نظر به عقیده آنها انسان نمی‌تواند عملی را انجام بدهد که به آن امر شده است و یا از عملی اجتناب ورزد که از آن نهی شده است.

۲- کسی که بر رباخواری اصرار می‌ورزد در حقیقت جنگ را بر ضد الله و رسولش ﷺ اعلان کرده است.

۳- بزرگ نشان دادن ربا به خاطر بزرگی کیفر و مجازات آن است تا رباخواران از خوردن آن باز ایستند. پیامبر ﷺ در مورد زشتی رباخواری می‌فرماید: «ربا هفتاد و سه دروازه است، ساده‌ترین صورت آن مانند این است که مرد با مادرش زنا کند»^۱.

۴- هرکس از ربا به درگاه الهی توبه می‌کند نباید چیزی از فایده آن را بگیرد.

۵- در این آیه به حکمت حرمت ربا اشاره شده است که همان ظلم است، به طوری که فرمود: «نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم وارد می‌شود».

۶- از رحمت الله متعال بر بندگان است که پیامبران را به سوی آنها فرستاده است؛ زیرا عقل بشر قاصر است و توان شناخت فایده و زیان خود را بطور مفصل ندارد، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَوْتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵] «و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است» از این رو الله متعال پیامبران را مبعوث گردانید که رحمت بزرگی بر خلق است.

۷- امر به مراعات عدل و انصاف در معاملات مردم با یکدیگر.

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۗ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^(۲۸۰)

و اگر (بدهکار) تنگدست بود، پس تا (هنگام) گشایش (و توانایی) مهلت دهید، و (اگر توان پرداخت ندارد) اینکه ببخشید برایتان بهتر است؛ اگر بدانید. ﴿۲۸۰﴾

وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ ۗ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^(۲۸۱)

و از (عذاب) روزی بپرهیزید که در آن به سوی الله بازگردانده می‌شوید، سپس هرکس هر آنچه را که کسب کرده است به صورت کامل دریافت می‌کند و بر آنان ستم نمی‌شود. ﴿۲۸۱﴾

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ ۗ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ ۚ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر به همدیگر تا مدت معینی وامی دادید آن را بنویسید، و باید نویسنده‌ای میان شما دادگرانه نویسد، و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن به آنگونه که الله به او آموخته است ابا ورزد، پس باید بنویسد و کسی که حق بر اوست املا کند و باید از الله که پروردگار اوست بترسد، و چیزی از آن کم نکند. پس اگر کسی که حق بر اوست کم خرد یا ناتوان بود، یا خودش نمی‌توانست املا کند، باید ولی‌اش به دادگری املا کند، و دو گواه از مردانتان را گواه بگیرید، و اگر دو مرد نبودند پس یک مرد و دو زن از گواهانی که می‌پسندید (گواه بگیرید)، تا اگر یکی از آن دو (زن) فراموش کرد پس دیگری به او یادآوری کند.

وَلَا يَأْتِ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا
 أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ
 ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ
 وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً
 حَاضِرَةً يُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ
 عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا
 إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ
 وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
 عَلِيمٌ ﴿٢٨٢﴾

و هرگاه گواهان برای گواهی دادن فراخوانده
 شوند نباید سرباز زنند. و از نوشتن وام
 طبق موعدهش خواه کم باشد یا زیاد خسته
 نشوید. انجام این کار هم نزد الله به
 عدالت نزدیکتر است و هم صحّت
 گواهی را استوارتر می‌کند و هم برای آنکه
 دچار شک و تردید نشوید، بهتر است؛
 مگر اینکه تجارتي نقدي باشد که در میان
 خود دست به دست می‌کنید، پس در این
 صورت بر شما گناهی نیست که آن را
 ننویسید. و چون خرید و فروش کردید باید
 گواه بگیرید، و نباید ضرر رسانیده شود نه
 به نویسنده‌ای و نه به گواهی، و اگر چنین
 کاری کنید پس آن از نافرمانی شماست. و
 از الله بترسید و الله به شما می‌آموزد و الله
 به هر چیزی داناست. ﴿٢٨٢﴾

﴿۲۸۰﴾ و اگر وام‌دار تنگدست بود و مالی را نیافت تا به وسیله آن، وام خویش را بپردازد، پس بر طلبکار واجب است که او را تا زمان حصول فراخی مهلت بدهد، و بر وام‌دار واجب است که هرگاه توانست وام را بپردازد، آن را پرداخت نماید و به تأخیر نیندازد، زیرا تأخیر انداختن آن نوعی از ظلم است، چنانکه پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَظْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ وَمَنْ أَتْبَعَ عَلَىٰ مَالٍ فَلْيَتَّبِعْ»^۱. «اگر ثروتمند، در پرداخت وام خود، تأخیر کند، مرتکب ظلم شده است. و هر کس نزد پولداری حواله داده شود، به او مراجعه کند». و اگر طلبکار تمام وام یا قسمتی از آن را به فرد مقروض صدقه داد، برایش بهتر است، و باید بر وی آسان بگیرد و به موازین شرعی پایبند باشد و از معاملات ربوی پرهیز کند و با وام‌دار و تنگدست به نیکی رفتار نماید.

وام دادن به تنگدست، محتاج و مصیبت زده، روشی از اخلاق والای اسلامی است که آئین اسلام به آن دستور می‌دهد، چون این عمل اقتصاد را در خدمت دین قرار داده حاکمیت ارزش‌های اخلاقی را بر سودجویی‌های اقتصادی تبارز می‌دهد. اما گذشت از وامدار و ساقط نمودن قرض وی فضیلت و از بزرگ‌ترین طاعات بشمار می‌رود؛ چرا که وی مشکل برادر مسلمان خود را برطرف کرده و نیاز وی را بر آورده ساخته است. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَنْ نَفَسَ عَنْ غَرِيمِهِ أَوْ مَحَا عَنْهُ كَانَ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲.

«کسی که وامدار خود را مهلت دهد یا وام را از او ساقط نماید روز قیامت در زیر سایه عرش قرار می‌گیرد».

همچنان آن جناب ﷺ می‌فرماید: «حُوسِبَ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَلَمْ يُوَجِدْ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ شَيْءًا، إِلَّا أَنَّهُ كَانَ يُخَالِطُ النَّاسَ، وَكَانَ مُوسِرًا، فَكَانَ يَأْمُرُ غِلْمَانَهُ أَنْ يَتَجَاوَرُوا عَنِ الْمُعْسِرِ»، قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: نَحْنُ أَحَقُّ بِدَلِكِ مِنْهُ، تَجَاوَرُوا عَنْهُ»^۳.

۱- متفق علیه.

۲- مسند احمد (۲۲۵۵۹) و سنن دارمی (۲۶۳۱) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۶۵۷۶).

۳- صحیح مسلم (۱۵۶۱).

«مردی قبل از شما مورد محاسبه باری تعالی قرار گرفت. حسابرسان در کارهایش عمل خیری نیافتند، جز آن که او شخص متمکنی بود و با مردم آمیزش معاملاتی داشت به تحصیلداران خود که طلب‌های او را وصول می‌نمودند دستور داده بود که اگر بین مدیون‌های من کسی را یافتید که معسر است و قدرت پرداخت ندارد، از او بگذرید و مطالبه طلب ننمایید الله تعالی در مورد رسیدگی به حساب وی فرمود: من از او به گذشت شایسته‌ترم، از وی بگذرید».

پس کسی که بر وامدار آسانی می‌کند و یا دین را از او ساقط نموده به وی می‌بخشد، متیقن باشد روزی که به سوی الله باز می‌گردد، الله تعالی پاداش او را به طور کامل می‌دهد و به اندازه ذره‌ای بر او ستم نمی‌کند.

مفاد این آیه عام است و درباره تمام کسانی که وامدارند نازل شده است.

پس ای ثروتمندان و طلبکاران! این برای شما بهتر است که وام را از تنگدستان و مستمندانی که قدرت پرداخت را ندارند، کاملاً ساقط نمایید و صرفاً به دادن مهلت به آنها اکتفا نکنید، تا الله تعالی در روز قیامت با شما معامله‌ بالمثل نماید و از شما درگذرد، رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْجِيَهُ اللَّهُ مِنْ كُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَلْيَنْقَسْ عَن مُّعْسِرٍ، أَوْ يَضَعْ عَنَّهُ»^۱.

«هر کس دوست دارد که الله تعالی او را از رنج‌های روز قیامت نجات دهد، باید مشکل تنگدست و فقیری را بگشاید. (و مطالبه حقیقش را تأخیر نماید) و یا از او درگذرد و قرضش را ببخشد». و در موضع دیگر آن جناب ﷺ می‌فرماید: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا سَمَحًا إِذَا بَاعَ، وَإِذَا اشْتَرَى، وَإِذَا اقْتَضَى». «الله رحمت کند، مردی جوانمرد را که هرگاه بفروشد، و هرگاه بخرد و هرگاه طلب نماید، (جوانمردی را مراعات کند)».

از فواید این آیه:

۱- بیان رحمت و عطف‌الله عزوجل، به دلیل اینکه بر وام‌دهنده واجب کرده است تا برای پرداخت قرض به قرضدار مهلت بدهد و این خود رحمتی بر تنگدست است.

۲- این آیه بیانگر حکمت الهی در تقسیم مردم به ثروتمند و فقیر و وامده و قرضدار است؛ زیرا امور مردم استقرار پیدا نمی‌کند جز با این تقسیمات الهی طوریکه می‌فرماید:

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾ [الزخرف: ۳۲]. «آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما روزی (و معیشت) آنها را در زندگی دنیا میان‌شان تقسیم کردیم، و بعضی را بر بعضی (درجات و) برتری دادیم، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به خدمت گیرند».

۳- مهلت دادن به قرضدار تنگدست واجب است تا اینکه ثروتمند شده و قادر به پرداخت قرض گردد.

۴- این آیه فضیلت ابراء نمودن قرضدار را از دین بیان می‌کند. و ابراء نمودن از دین سنت بوده و مهلت دادن به قرضدار واجب است و اگر قرضدار ابراء شود در این صورت به هردو: واجب و سنت عمل شده است.

۵- این آیه بیانگر برتری و فضیلت اعمال بر یکدیگر است. و برتری اعمال بر یکدیگر موجب برتری فاعلان آن بر یکدیگر نیز می‌شود، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ﴾ [النساء: ۹۵]. «(هرگز) مؤمنانی که بدون بیماری و آسیب، از جهاد باز نشستند، با مجاهدانی که در راه الله با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند» و می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ [الحديد: ۱۰]. «کسانی از شما که قبل از فتح (مکه) انفاق کردند و (با مشرکان) جنگیدند (با کسانی که پس از فتح انفاق کردند و جنگیدند) یکسان نیستند. آنها مقام (و منزلت) شان و الاتر (و برتر) است از کسانی که بعد از فتح (مکه) انفاق کردند و جنگیدند، و الله به هر یک وعده نیک (بهشت) داده است».

۶- بیان فضیلت علم، و اینکه علم انسان را به خیر و نیکی هدایت می‌کند.

﴿۲۸۱﴾ و از روزی بترسید که در آن می‌میرید و به سوی الله بازگردانده می‌شوید، و آن روز قیامت است. قبر اولین مراحل قیامت است، هانی غلام عثمان بن عفان رضی الله عنه

روایت می‌کند که هرگاه عثمان رضی الله عنه در کنار قبری توقف می‌کرد، بقدری می‌گریست که رخسارش تر می‌شد. از وی پرسیدند: وقتی از بهشت و دوزخ صحبت می‌کنی اشک نمی‌ریزی و به گریه نمی‌افتی، ولی چرا هنگام یاد قبر گریه می‌کنی؟ فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّ الْقَبْرَ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ، فَإِنْ نَجَا مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَيْسَرُ مِنْهُ، وَإِنْ لَمْ يَنْجُ مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَشَدُّ مِنْهُ». «قبر نخستین منزل از منازل آخرت است، هرکس از (عذاب) آن نجات پیدا کند مراحل بعدی نسبت به آن آسان‌تر هستند و اگر از آن نجات پیدا نکند، مراحل بعدی برایش مشکل‌تر خواهد بود». و عثمان رضی الله عنه می‌فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: «هیچ منظر و صحنه‌ای را سهمناک‌تر از صحنه قبر ندیده‌ام»^۱. سپس به هر کسی جزای هر کاری که کرده است، کاملاً داده می‌شود و بر آنان ستم نمی‌شود.

بنا به قولی این آیه، آخرین آیه از قرآن کریم است که نازل شده چنانکه ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «آخرین آیه‌ی قرآن که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، همین آیه بود»^۲.

همچنین این آیه مَهر ختمی است بر این احکام و اوامر و نواهی، و مسلمانان در آن بر انجام کار خیر تشویق شده و بر انجام کار شر مورد تهدید قرار گرفته‌اند. و کسی که بداند به سوی الله باز می‌گردد و او را بر کارهای کوچک و بزرگ و آشکار و پنهانش مجازات می‌کند، و نیز بداند که الله تعالی به اندازه مثقال ذره‌ای به او ستم نمی‌کند، به پاداشش امیدوار شده و از عذابش بیمناک می‌شود، و این کار بدون آگاهی و شناخت قبلی حاصل نمی‌شود.

همه انسان‌ها در طول زندگی خود، سفر را تجربه کرده‌اند. حال، این سفر می‌تواند نزدیک یا دور کوتاه یا طولانی بوده باشد، اما به هر حال، از مدتی قبل برای آن برنامه ریزی می‌شود. زمانی که تصمیم به برگزاری یک مسافرت می‌گیریم، طرح و نقشه جامعی

۱- سنن ترمذی (۲۳۰۸) با تحسین البانی در مشکاة المصابیح (۱۳۲).

۲- صحیح بخاری (۲۰۸۵).

برای آن در ذهن می‌آوریم و در مورد کلیات و جزئیات سفر برنامه ریزی می‌کنیم که: با چه وسیله‌ای مسافرت کنیم؟ چه مقدار تجهیزات همراه داشته باشیم؟ با چه افرادی همسفر شویم تا سفر بهتری داشته باشیم؟ از سفر خود چه هدفی را دنبال می‌کنیم؟ و... اما هر انسانی باید سفر کند و پشت سرش عواملی است که او را پیوسته به پیش می‌راند و به قیامت نزدیک می‌کند، چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه بدانیم و چه ندانیم، رو به هدف نهایی پیش می‌رویم! پس خوشا به حال کسی که در این سفر وسیله و توشه نیک و همسفران بهتری برای خود برگزیده است. از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «كَانَ الرَّجُلُ يُدَايِنُ النَّاسَ، فَكَانَ يَقُولُ لِفَتَاةٍ: إِذَا أَتَيْتِ مُعْسِرًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنَّا، قَالَ: فَلَقِيَ اللَّهَ فَتَجَاوَزَ عَنْهُ»^۱.

«مردی بود که به مردم قرض می‌داد و به خادمش می‌گفت: چون نزد ناداری رفتی از او درگذر تا شاید الله تعالی از ما درگذرد. پس با الله ملاقات نمود و از او درگذشت».

از فواید این آیه:

۱- بر حذر بودن از روز قیامت به وسیله انجام دادن اوامر الهی و اجتناب کردن از نواهی اوتعالی واجب است. طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۸۱] «و از روزی بترسید که در آن (روز) به سوی الله باز گردانده می‌شوید».

۲- تقوا و ترس گاهی هم از غیر الله متعال می‌باشد لیکن نه بگونه عبادت؛ بطور مثال می‌گویند: از فلان بترس، یا از آن چیز حذر کن؛ و در قرآن و سنت موارد زیادی در این مورد ذکر شده‌اند، طوریکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^{۱۳} و ﴿وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۰-۱۳۱] «و از الله بترسید تا رستگار شوید.»* و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسید».

در این دو آیه یک بار ترس از الله متعال ذکر شده است و باری دیگر از آتش، اما میان هر دو تقوا و ترس تفاوت بزرگی وجود دارد، چون ترس از الله متعال متضمن تذلل،

تواضع و فروتنی است و دومی فقط برای وقایه است، که انسان خود را از عذاب آن روز یا عذاب آتش وقایه کند (و محفوظ بدارد).

۳- برگشت تمامی آنچه الله متعال آفریده است به سوی او تعالی است، طوریکه می فرماید: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْمُنْتَهَىٰ﴾ [النجم: ۴۲] «و یقیناً بازگشت (همه) به سوی پروردگار توست» و می فرماید: ﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلرُّجْعَىٰ﴾ [العلق: ۸] «یقیناً بازگشت (همه) به سوی پروردگار تو است».

۴- ثابت شدن قدرت الله متعال با برپایی روز قیامت و زنده نمودن تمام خلائق پس از آنکه پوسیده و خاکی بیش نمی باشند.

۵- این آیه رد بر گروه جبریه است، طوریکه الله متعال می فرماید: ﴿وَأَنْتَقُوا يَوْمًا﴾ «و از روزی بترسید» چون اگر بنده مجبور باشد، امر کردن وی به انجام کاری، تکلیفی خارج از توان اوست.

۶- برای انسان روز قیامت هیچ چیزی جز عملش وفا نمی کند چنانکه فرمود: «سپس هرکس هر آنچه را که کسب کرده است به صورت کامل دریافت می کند»؛ علما این آیه را دلیل بر عدم جواز اهدای قربت یا عبادت از یک انسان به دیگری گرفته اند. مگر آنچه را که سنت مطهر مستثنی نموده است مانند روزه، طوریکه در حدیث آمده است: «کسی که مرد و بر ذمه وی روزه بود، ولی او بجای او روزه بگیرد»^۱. و مانند حج چنانکه در حدیث آمده است: «زنی از خثعم گفت: ای رسول الله! همانا بر پدرم، حج فرض شده است ولی او بسیار کهنسال است و توانایی نشستن بر سواری را ندارد، آیا می توانم به جایش حج کنم؟ فرمودند: به جایش حج کن»^۲. همچنان صدقه دادن طوریکه از عایشه رضی الله عنها روایت است که مردی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: مادرم فوت کرده و حرف نزده است، و فکر می کنم اگر حرف می زد صدقه می داد، اگر من برایش صدقه کنم اجر و صدقه به او

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

می‌رسد؟ فرمود: بلی^۱». اما دعا و استغفار شخص مسلمان برای مرده مسلمان به اجماع سود می‌رساند.

۸- برای صغیر نیز ثواب داده می‌شود زیرا در عموم آیه داخل است. لیکن آیا در برابر بدی جزا داده می‌شود؟ جواب: نه. زیرا غیر مکلف هست؛ چنانکه در حدیث آمده: «قلم از سه نفر برداشته شده، از خواب تا آنکه بیدار شود، و از کودک تا بزرگ شود، و از دیوانه تا عاقل شود»^۲.

﴿۲۸۲﴾ این آیه به آیهی «تداین» یا «مداینه» معروف است که طولانی‌ترین آیهی قرآن کریم می‌باشد.

الله تعالی مؤمنان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید که ای مؤمنان! اگر تا مدت معینی با یک‌دیگر به دین معامله کردید، پس باید آن را بنویسید. «عین» در نزد عرب عبارت از مالی است که حاضر باشد و «دین» مالی است که غایب باشد. از قید: (تا مدت معینی)، استدلال شده است به این‌که: قید نکردن زمان در معاملات مدت‌دار جایز نیست و مخصوصاً زمان معامله سَلَم باید معین باشد. «سلم»، یا سلف فروش نسبه به نقد است و سلف بر وام نیز اطلاق می‌شود.

آری! اگر با یک‌دیگر به وام و قرض معامله کردید، پس باید آن را بنویسید بطوری که معامله دین را با زمان و سررسید آن بنویسید زیرا نوشتن چنین معامله‌ای، به دفع هر نوع نزاع و قطع ریشه هر نوع خلافی میان طرفین معامله، کمک شایانی می‌کند. و باید نویسنده‌ای صورت معامله را بر اساس عدالت میان شما بنویسد، این دستوری است به هر دو طرف عقد معامله دین که باید نویسنده‌ای را انتخاب کنند که در قلب و قلم وی، طرفداری و تمایلی به نفع یکی از جانبین عقد و به زیان دیگری وجود نداشته باشد، بلکه نویسنده باید در بین طرفین معامله جویای حق و عدالت باشد. و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن سند عقد دین خودداری کند، همان‌طور که الله تعالی نویسندگی را به او آموخته است، و باید به شیوه‌ای بنویسد که عدالت را مراعات کند، لذا در نوشتن بخل نورزد و در

۱- متفق علیه.

۲- سنن ترمذی (۱۴۲۳).

آن کوتاهی نکنند. و کسی که دین یا قرض بر عهده اوست، باید به نویسنده آنچه را که باید بنویسد، املا کند و نویسنده بنویسد و از الله تعالی که پروردگار اوست بترسد و چیزی از آن نکاهد چون موضوع گواهی و شهادت، بر این اقرار قرضدار که قرض بر ذمه اش ثابت است، بنا می‌گردد، لذا الله تعالی وی را به املا کردن مضمون مربوطه بر نویسنده و رعایت تقوی در آنچه که به او می‌گوید دستور داد و او را از کاستن از اصل مقدار قرض در اقرارش نهی کرد. بعضی علما گفته‌اند: بلکه نهی از کاستن متوجه نویسنده است. پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه و کم عقل بود، سفیه: کسی است که به سبب کم عقلی، نمی‌تواند در مال به درستی تصرف کند، یا اگر کسی که حق بر ذمه اوست ضعیف بود، ضعیف: پیرمرد سال خورده، طفل خردسال، شخص گنگ، یا کسی است که توانایی تعبیر و بیان را به‌طور درست ندارد، همچنان ولی او باید با عدالت املا نماید یعنی: به جای افراد ناتوان یاد شده، باید اولیا و اوصیای شان، یا شخص مترجمی، املا کند و دو شاهد از مردانتان را بر آن شاهد بگیرید یعنی: دو مرد مسلمان را که بر سند دین قرضداری گواهی می‌دهند، فرا خوانید و آنان را شاهد بگیرید. بنابراین، شاهدگرفتن بر عقد دین و قرض واجب است و بعضی علما گفته‌اند: شاهدگرفتن مستحب است.

پس اگر دو مرد حاضر نبودند، یک مرد را با دو زن شاهد بگیرید از آن شاهدانی که شاهدی دادن آنها را به سبب دیانت و عدالت ایشان می‌پسندید. گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حد تعداد شهادت در این معامله است. و علت گرفتن دو شاهد زن این است که اگر یک زن فراموش کرد، زن دیگر به یادش آورد زیرا برخلاف مردان، چنین ضعفی بر زنان عارض می‌شود و چه بسا که یک بخش از شهادت را این یکی فراموش کند و بخش دیگری را آن یکی، لذا هریک از آن دو، می‌تواند در یادآوری مطلب به رفیق خود کمک کند. مراد فراموشی از شهادت، فراموش کردن جزئی از آن و به یاد آوردن جزء دیگری است و چون گواهان برای ادای شهادتی که قبلاً متحمل آن شده‌اند، فرا خوانده شوند، نباید خودداری ورزند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: چون به منظور دریافت و قبول شهادت، فراخوانده شوند نباید خودداری ورزند، یعنی از ادای شهادت یا قبول آن ملول و ناراحت نشوید از اینکه قرض اندک باشد یا بسیار، زیرا چه بسا نظر به بسیار بودن معامله

وامگیری و وامدهی، یا بسیار بودن مقدار آن، از نوشتن آن خسته و دلتنگ شوید، پس نباید از این کار غفلت کنید.

سپس الله تعالی به این امر تأکید بیشتری نموده و می‌فرماید که این نوشتن شما نزد الله عادلانه‌تر و صحیح‌تر و در حفظ و نگه‌داشت مفاد عقد، مؤثرتر و برای شهادت درست‌تر است و برای این که دچار شک نشوید به احتیاط نزدیک‌تر است، زیرا نوشتن سند در معامله مدت‌دار، هر نوع شک و شبهه‌ای را از آن معامله برطرف می‌سازد. مگر آن که داد و ستد نقدی باشد با حاضر بودن متاع و بهای آن که آن را میان خود دست به دست می‌کنید. مراد از آن: معاملات دست‌به‌دست است، که در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید، و چون داد و ستد کردید، بر آن گواه بگیرید. یعنی به هر حال، اگر در تجارت و معامله دست به دست، نوشتن لازم نیست، گرفتن گواه لازم است. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: هرگاه دادوستد کردید - هر نوع دادوستدی - چه دست به دست باشد و چه مدت‌دار، بر آن گواه بگیرید. نقل است که ابن عمر رضی الله عنهما چون معامله نقدی می‌کرد، شاهد می‌گرفت و چون به نسبه معامله می‌کرد، آن را می‌نوشت.

و به هیچ نویسنده و شاهدی نباید زیان رسانده شود همچنان که نباید نویسنده و شاهد، با تحریف و تبدیل و زیاد و کم کردن در نوشتن یا گواهی، زیان برساند. یا معنی این است: نباید طرفین عقد بر نویسنده و شاهدان زیان برسانند، به این که آنان را هنگامی برای نوشتن سند یا قبول و ادای شهادت فراخوانند که به کار مهمی از مهمات خویش مشغولند، پس نباید در هنگام فراخوانی‌شان بر آنها سخت بگیرند و در صورتی که تأخیری از آنها در این جوابگویی به وجود آید، یا این که از جایی دور به حضور در جلسه شهادت یا کتابت فراخوانده شوند، نباید به آنها رنج و آزاری برسانید و اگر چنین کنید و به گواهان، یا نویسنده آزار و زیان برسانید، یا گواهان و نویسنده به طرفین معامله زیان برسانند پس این کار از نافرمانی شماس است و از طاعت حق به نافرمانی آن روی آورده‌اید و از الله در امر و نهی وی بترسید. و الله این چنین در این آیات و غیر آن از آیات خویش آنچه را که به دانستن آن نیاز دارید به شما آموزش می‌دهد و الله به هر چیزی داناست از جمله به حقایق

امور و مصالح و عواقب آنها زیرا علم وی به تمام کائنات محیط است و هیچ چیز بر او پنهان نمی ماند.

الله تعالی در این آیه بندگانش را راهنمایی می کند تا در معاملات خود حقوق یکدیگر را به شیوه مفید حفظ نمایند، و آنها را به آداب و قواعدی راهنمایی کرده است که عقلاً نمی توانند بالاتر و کامل تر از آن را پیشنهاد نمایند.

در این آیه احکام و فواید زیادی نهفته است که در زیر به بخشی از آنها اشاره می کنیم:

۱- جائز بودن معاملات قرضی، خواه قرض شکل «سَلَم» داشته باشد، یا این که پول آن پس از مدتی پرداخت شود، زیرا الله تعالی خبر داده است که مؤمنان این نوع معامله را انجام می دهند، و هر چیزی را که الله به عنوان عمل و کردار مومنان معرفی کند از مقتضیات ایمان است.

۲- در تمامی معاملات قرضی باید مدت و زمان پرداخت قرض و اجاره معلوم و مشخص باشد.

۳- اگر مدت پرداخت قرض نامعلوم باشد، چنین کاری حلال نیست، چون این کار معامله «غرر» محسوب شده و خطرناک است و قمار به حساب می آید.

۴- الله تعالی دستور داده است قرض و دین نوشته شوند، و این کار بعضی اوقات واجب است؛ و آن زمانی است که حفظ حق واجب باشد، مانند مالی که سرپرستی آن بر عهده آدمی است، از قبیل اموال یتیمان و اوقاف، و یا مانند وکلا و امنا که متصدی حفظ و حراست اموال هستند. گاهی مسأله کتابت قرض و دیون بر حسب شرایط و اوضاع مختلف، حالت وجوب و گاهی حالت استحباب به خود می گیرد. به هر حال نوشتن بزرگترین چیزی است که به وسیله آن معاملات دارای مدت، حفظ می شوند، زیرا انسان به نسیان نزدیک است، پس برای جلوگیری از اشتباه و خیانت کسانی که از الله تعالی نمی ترسند، حتما باید این کار را انجام داد.

۵- الله تعالی به نویسندگان دستور داده است تا عدالت را در میان دو طرف معامله رعایت کند، و نویسنده نباید به خاطر خویشاوندی و یا چیزی دیگر به یکی از آنها تمایل بیشتری نشان دهد. و نباید به خاطر دشمنی با یکی، بر ضد طرف دیگر بنویسد.

۶- نوشته و سند مکتوب در بین دو طرف معامله از بهترین کارهاست، و نیکوکاری نسبت به دو طرف معامله است، چرا که باعث حفظ حقوق آن دو می‌گردد، و ذمه هر دو آن گونه که الله تعالی به آن دستور داده است تبرئه می‌شود، پس نویسنده باید چشم‌داشت پاداش را از الله تعالی داشته باشد، تا از پاداش حقیقی عمل خویش بهره‌مند شود.

۷- نویسنده باید به عدل و انصاف معروف باشد، چون اگر عادل و معتبر نبوده و پیش مردم عادل و پسندیده نباشد، نوشتن او اعتباری نخواهد داشت، و هدف که حفظ حقوق است، حاصل نمی‌شود.

۸- نویسنده باید در نوشتن مهارت کامل داشته باشد، و کلمات و اصطلاحات معتبر را در هر معامله برحسب آن به کار ببرد، و در این مورد عرف از اعتبار بزرگی برخوردار است.

۹- نوشتن از جمله نعمت‌های الهی بر بندگان است که امور دینی و دنیوی با آن سامان می‌یابد، و هر کس که از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار باشد، الله تعالی بخشش بزرگی را به او عطا کرده است، پس شکر کامل این نعمت آن است که با نوشتن‌های خود، نیازهای بندگان را برآورده نماید و از نوشتن امتناع نرزد. بنابراین فرمود: ﴿وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ﴾. «و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن همان‌گونه که الله به او آموزش داده، خود داری کند.»

۱۰- آنچه نویسنده می‌نویسد، اعتراف کسی است که حقی را بر عهده دارد، پس اگر او به خاطر کوچک یا سفیه بودنش، یا به خاطر دیوانگی یا گنگ بودن یا ناتوانی‌اش نمی‌توانست املا کند، ولی و سرپرست او باید املا نماید، و سرپرست او به جای وی قرار می‌گیرد.

۱۱- اعتراف از بزرگترین راه‌هایی است که حقوق به وسیله آن ثابت می‌شود، زیرا الله تعالی دستور داده است که نویسنده آنچه بر او املا می‌شود، بنویسد.

۱۲- ولایت و سرپرستی بر کوچکترها، دیوانگان، بی‌خردان و امثال آنها ثابت است.

۱۳- ولی و سرپرست در تمام اعترافات متعلق به حقوقش به جای کسی است که سرپرست اوست.

۱۴- هر کس را که در معامله‌ای امین دانستی و در آن معامله به او تفویض اختیار کردی، سخنش در آن مورد پذیرفتنی است و او جانشین تو است، زیرا وقتی که ولی به جای کسانی که کوتاهی دارند قرار می‌گیرد، کسی را که سرپرست خودت قرار داده و اختیار خودت را به او واگذار کرده و کار را به او سپرده‌ای به طریق اولی قابل قبول است، و به طریق اولی سخن او به هنگام اختلاف بر سخن تو مقدم داشته می‌شود.

۱۵- کسی که باید حقی را ادا کند- وقتی که بر نویسنده املا می‌کند- باید از الله بترسد، و کم نکند، و هیچ شرطی از شرایط آن یا قیدی از قيود آن را نباید حذف کند، بلکه بر او واجب است به تمام جزئیات حقی که بر او واجب است اعتراف کند، همانطور که اگر حق او بر کسی دیگر باشد چنین چیزی بر طرف واجب است.

پس اگر کسی چنین نکند از زمره «مُطَفِّفِينَ» خواهد بود که در خرید و فروش حق مردم را کامل نمی‌دهند و از آن می‌کاهند.

۱۶- اعتراف به حقوق آشکار و پنهان واجب است، و این از بزرگترین عادت‌های پرهیزگاری است، همانطور که اعتراف نکردن به آن از اموری است که پرهیزگاری و تقوی را نقض می‌کند و آن را می‌کاهد.

۱۷- بندگان راهنمایی شده‌اند تا در خرید و فروش شاهد بگیرند، پس اگر شاهد گرفتن برای قضیه وام دادن باشد، حکم آن همان حکم نوشتن است، که پیشتر بیان شد، زیرا منظور از نوشتن، نوشتن شهادت و گواهی است. و اگر خرید و فروش در قالب معامله نقدی باشد، مناسب است که در آن شاهد گرفته شود، و ترک نوشتن اشکالی ندارد، چون خرید و فروش زیاد صورت می‌گیرد، و نوشتن آن دشوار است.

۱۸- الله تعالی ما را راهنمایی کرده است که دو مرد عادل را شاهد بگیریم، و اگر دو مرد عادل وجود نداشت یا شاهد گرفتن دو مرد عادل مشکل یا سخت بود پس یک مرد و دو زن را شاهد بگیریم. و این همه معاملات را از قبیل خرید و فروش‌هایی که مبتنی بر اداره کردن و سرپرستی است مانند اینکه کسی تعدادی گوسفند و یا قطعه‌ای زمین کشاورزی به دیگری بدهد که آن را برایش اداره و سرپرستی کند. و یا معاملات وام‌ها و توابع آن از قبیل وثیقه و اسناد و غیره را در بر می‌گیرد. و اگر گفته شود که ثابت شده است

پیامبر ﷺ با شهادی دادن یک شاهد همراه با قسم قضاوت نموده است، و در آیه آمده که دو مرد یا یک مرد و دو زن شاهد باشند، در پاسخ گفته می‌شود: الله تعالی بندگانش را در این آیه به حفظ حقوق یکدیگر راهنمایی کرده است، بنابراین کامل‌ترین و قوی‌ترین راه حفظ حقوق را بیان داشته است، و این با آنچه که پیامبر ﷺ با یک شاهد و قسم قضاوت کرده است منافی و مخالف نیست. پس در مورد حفظ حقوق، بنده باید پرهیزگار باشد و از حقوق دیگران بطور کامل پاسداری به عمل آورد. و در رابطه با حکم نمودن بین دو نفر که با یکدیگر اختلاف دارند، به امور ترجیح دهنده از اسناد و مدارک موجود نگاه کند.

۱۹- در رابطه با حقوق دنیوی، شهادت دادن دو زن به جای شهادت دادن یک مرد است، اما در امور دینی مانند روایت و فتوا زن همانند مرد است، و تفاوت این دو مورد کاملاً مشخص است.

۲۰- حکمت اینکه الله شهادت دو زن را مانند شهادت یک مرد قلمداد کرده، این است که غالباً حافظه زن ضعیف‌تر از حافظه مرد است و غالباً حافظه مرد از حافظه زن قوی‌تر است.

۲۱- اگر یکی از شاهدان شهادتش را فراموش کرد و شاهد دیگر او را یادآور شد، این فراموشی که با یادآوری از بین می‌رود اشکالی ندارد، زیرا فرموده است: ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ و اگر شاهد فراموش کرد، سپس بدون یادآوری، خود آن را به خاطر آورد، به طریق اولی اشکالی ندارد، زیرا گواهی دادن باید بر اساس علم و یقین باشد.

۲۲- شهادت باید از روی علم و یقین باشد، نه از روی شک، پس هرگاه شاهد در گواهی‌اش دچار شک شد، برای او جایز نیست شهادی بدهد هر چند که گمانش غالب باشد مگر به آنچه که بر آن علم و یقین دارد.

۲۳- اگر شهادی برای گواهی دادن فراخوانده شد نباید امتناع ورزد، خواه برای تحمل گواهی خوانده شود یا برای ادای شهادت، زیرا ادای شهادت همچنانکه الله تعالی از آن سخن به میان آورده و از منافع و مصالح آن خبر داده است، بهترین مصداق عمل صالح است.

۲۴- همچنان جایز نیست به «کاتب» و «شاهد» ضرر رسانده شود، به این صورت که آنان را زمانی یا حالتی برای نوشتن و شهادت دادن فرا بخوانند که به آنان ضرر برساند. و همچنانکه نهی شده است که دارندگان حقوق و طرفین معامله به «کاتب» و «شاهد» ضرر برسانند، نیز «کاتب» و «شاهد» نهی شده‌اند از اینکه به طرفین معامله و یا یکی از آنها ضرر برسانند. نیز از این آیه برداشت می‌شود که هرگاه «کاتب» و «شاهد» به سبب کتابت و شهادتشان ضرری متوجه آنان شود و خوب این کار از آنان ساقط می‌گردد. نیز استنباط می‌شود که زیان رساندن به نیکوکاران و کسانی که خوبی می‌کنند، و گذاشتن چیزی بر دوش آنها که توان آن را ندارند، جایز نیست. ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ﴾ [الرحمن: ۶۰] «آیا پاداش نیکوکاری جز نیکوکاری چیز دیگری است؟» همچنین بر کسی که کار نیکی انجام می‌دهد لازم است که نیکوکاری خود را با دوری جستن از زیان رساندن قولی و عملی به کسی که کار خوب را برای او انجام داده است، کامل گرداند، زیرا نیکوکاری جز با آن کامل نمی‌شود.

۲۵- مزد گرفتن برای نوشتن و گواهی دادن جایز نیست، چرا که انجام این عمل از واجبات است، زیرا نوشتن و گواهی دادن حقی است که الله تعالی بر نویسنده و گواه واجب گردانیده است، و مزد گرفتن به مثابه ضرر رساندن به دو طرف معامله است، مگر اینکه کاتب یا نویسنده از طرف ولی امر موکول باشد و از بیت المال حقوق خویش را به دست آورد.

۲۶- در سایه عمل به این راهنمایی‌های گرانقدر، اختلاف و نزاع قطع شده و حقوق و انصاف حاکم می‌شود، و مردمان از فراموشی و نسیان سالم می‌مانند. بنابراین فرمود: ﴿ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا﴾ (این نوشتن شما) در نزد الله به عدالت نزدیکتر، و برای گواهی دادن استوارتر، و برای آنکه دچار شک و تردید نشوید؛ بهتر می‌باشد» و این مصالح، برای بندگان ضروری و لازم هستند.

۲۷- آموختن نوشتن از امور دینی است، چون نوشتن وسیله‌ای برای حفظ دین و دنیا و سبب نیکوکاری است.

۲۸- هر کس که الله تعالی به او نعمتی بخشیده که مردم به آن نیاز دارند، شکر کامل آن نعمت این است که آن را به مردم برسانند و به وسیله آن نیازهای مردم را بر آورده سازد، زیرا الله تعالی علت نهی کردن نویسنده از امتناع ورزیدن از نوشتن را چنین بیان کرده است: ﴿كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ﴾ «همان گونه که الله به او آموزش داده» و هرکس نیاز برادرش را بر آورده کند الله تعالی نیاز او را بر طرف می نماید.

۲۹- زیان رساندن به گواهان و نویسندگان فسق است، و فسق یعنی بیرون رفتن از طاعت الهی به سوی نافرمانی او. فسق اضافه و کم می شود، و به بخش های مختلفی تقسیم می شود، بنابراین فرمود: «فأنتم فساق» یا «فاسقون» شما فاسق هستید، بلکه فرمود: ﴿وإن تفعلوا فإِنَّهُ فُسُوقٌ﴾ «و اگر (چنین) کنید؛ بی شک (بیانگر) نافرمانی شما خواهد بود». پس هر اندازه بنده از دایره طاعت الله خارج شود به همان اندازه به فسق مبتلا می گردد. و از فرموده الهی که می فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾ «و از الله بترسید. و (آنچه که برای شما مفید است) الله به شما آموزش می دهد»، استنباط می شود که تقوی و پرهیزگاری وسیله ای است برای حاصل کردن علم و دانش. و واضح تر از این آیه، فرموده الهی است که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ [الأنفال: ۲۹] «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر (از الله بترسید، و) پرهیزگاری پیشه کنید به شما نیروی تشخیص حق از باطل را عطا می کند».

۳۰- همان طور که آموختن امور دینی متعلق به عبادات از نوع علم مفید می باشد، آموختن امور دنیوی متعلق به معاملات نیز از علوم مفید به حساب می آید. زیرا الله تعالی امور دینی و دنیوی بندگان را حفظ نموده است. و کتاب بزرگ الله تعالی روشنگر و بیان کننده هر چیزی است.

از فواید این آیه:

۱- اهتمام و عنایت به احکامی که در این آیات ذکر شده است زیرا احکام در این آیات توسط ندا به مؤمنان صادر شده که سزاوار اهتمام جدی است.

۲- تمسک جستن به این احکام از مقتضای ایمان است و مخالفت این احکام نقص در ایمان محسوب می شود.

- ۳- دین اسلام همانگونه که به عبادات اعتنا دارد به معاملات میان مردم نیز اهتمام ویژه‌ای دارد.
- ۴- این آیات رد بر کسانی است که می‌گویند: اسلام فقط به اعمالی که ویژه عبادات است تأکید کرده است اما معاملات میان مردم باید تابع احکام وضعی باشد.
- ۵- علم و دانشی که الله به بندگان داده احسان بزرگ او تعالی بر بندگانست.
- ۶- ثابت شدن اسم «علیم» برای الله عزوجل و همچنین اثبات صفتی که متضمن این اسم است که همانا علم می‌باشد.

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهِنَّ مَقْبُوضَةً فَإِنْ مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ رِءُوسٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾﴾

و اگر در حال سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید پس چیزی را به عنوان گروی بگیرید، و اگر برخی از شما برخی دیگر را امین دانست، باید کسی که امین قرار داده شده است امانتش را باز پس بدهد، و باید از الله که پروردگار اوست بترسد، و گواهی را کتمان نکنید، و هرکس که آن را پنهان کند پس قطعاً دلش گناهکار است، و الله به آنچه که می‌کنید آگاه است. ﴿٢٨٣﴾

لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن الله است، و اگر آنچه را در دل دارید آشکار کنید یا آن را پنهان نمایید؛ الله شما را بر آن محاسبه می‌کند، پس هر کس را که بخواهد می‌آمزد، و هر کس را که بخواهد عذاب می‌دهد، و الله بر هر چیزی تواناست. ﴿٢٨٤﴾

ءَامِنَ الرَّسُولِ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامِنٌ بِاللَّهِ وَمَلٰئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾

پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل شد ایمان آورد، و مؤمنان نیز، همگی به الله و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیامبرانش ایمان آوردند (و گفتند): بین هیچ یک از پیامبرانش فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را می‌خواهیم، و بازگشت به سوی توست. ﴿٢٨٥﴾

﴿۲۸۳﴾ و اگر در سفر بودید و معامله مدت‌دار انجام دادید و نویسنده‌ای نیافتید، پس باید رهن بگیرید. و هر چند در این آیه فقط بر سفر تصریح شده، اما هر عذر دیگری - همچون عذر سفر - نیز مشمول این حکم است. رهن: عبارت از وثیقه‌ای است که قرضدار (راهن) به طلبکار (مرتهن) می‌دهد که هرگاه پس از به پایان رسیدن مدت معین، وام خویش را نپردازد، طلبکار بتواند حق خویش را از جنس مورد رهن به‌دست‌آورد. جمهور فقها بر آنند که در رهن، «قبض» - یعنی دریافت گرو-، یا به اصطلاح عین مرهونه شرط و معتبر بوده و جز با گرفتن عین - جنس - مرهون، قرار داد رهن تمام نمی‌شود. اما امام مالک بر آن است که گرو نهادن (ارتهان)، به مجرد ایجاب و قبول صحیح می‌شود، هر چند در آن قبض عین هم صورت نگیرد. از انس رضی الله عنه روایت است که فرمود: «وَلَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دِرْعَهُ بِشَعِيرٍ^۱». «و البته رسول الله صلی الله علیه و آله زره خویش را در برابر مقداری از جو در گرو گذاشته بود». پس بنابر این روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، گرو گذاشتن در حضر نیز جایز است.

و اگر طلبکار قرضدار را بر حق خویش امین دانست و لذا از وی گروی نگرفت، یا مورد قرض را نوشت و وثیقه‌ای ترتیب نداد پس قرضدار باید امانت وی را بازپس دهد. در اینجا قرض را «امانت» نامید؛ به خاطر اینکه که در آن طلبکار، قرضدار را در مالی که به وی داده است و در قبال آن گروی نگرفته و وثیقه و شاهدی نخواسته، امین گردانیده است و باید از الله تعالی که پروردگار گواه اوست، بترسد و نباید چیزی از حق طلبکار را انکار نماید. و هرگاه که برای ادای گواهی فراخوانده می‌شوید گواهی را پنهان نکنید و هر که آن را کتمان کند، قلبش گناهکار و فاجر است که از افتادن در معصیت الهی پروایی ندارد؛ زیرا ممکن است با کتمان شهادت وی، حق صاحب حق ضایع شود. حق تعالی قلب را مخصوصاً گناهکار نامید؛ زیرا اولاً: قلب، محل پذیرش شهادت است، ثانیاً: اگر قلب گناه کرد، دیگر اعضا از آن پیروی می‌کنند. و الله به آنچه انجام می‌دهید، داناست و چیزی از امور شما بر او پنهان نیست.

این آیه نیز برخی احکام و فواید را در بردارد که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱- مشروعیّت سند گرفتن در مقابل حقوقی که به دیگران واگذار می‌شود. سند و ضمانت، ضامن رسیدن حق بنده می‌باشند، خواه با فرد نیکوکار معامله کند و یا با فرد فاسق، و خواه طرف معامله امانتدار باشد یا خائن. بنابراین سند و وثیقه‌ها باعث حفظ حقوق و قطع اختلافات می‌گردند.

۲- سند و گرو کامل آن است که در دسترس باشد، اما این به آن معنی نیست که اگر رهن قابل تصرف و در دسترس نباشد درست نیست، بلکه مقید کردن «رهن» به «مَقْبُوضَةً» بر این دلالت می‌نماید که گاهی گرو در دسترس می‌باشد و وثیقه و گرو کامل می‌گردد، و گاهی در دسترس نخواهد بود، و آن زمان وثیقه ناقص خواهد بود.

۳- از مفاد ﴿فَرِهْنٌ مَّقْبُوضَةٌ﴾ برمی‌آید که هرگاه رهن و مرتهن، یعنی گرو دهنده و گرو گیرنده در رابطه با مقدار مبلغی که رهن گرفته می‌شود اختلاف پیدا کردند، قول رهن گیرنده که صاحب حق است، اعتبار دارد، چون الله تعالی رهن و گرو را وثیقه‌ای برای حفظ حق او قرار داده است، و اگر سخن رهن گیرنده در این زمینه پذیرفته نمی‌شد، وثیقه به حساب نمی‌آمد چرا که نوشتن و گواهی وجود ندارد.

۴- معامله بدون گرفتن وثیقه و شاهد جایز است، زیرا الله تعالی فرموده است: ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ﴾ «پس آن کس که امین شمرده شده، باید امانت (بدهی) خود را باز پس دهد» اما در این حالت باید پرهیزگار بود و از الله ترسید، زیرا صاحب حق در معرض خطر قرار دارد و احتمال دارد که حقش را از دست بدهد، بنابراین الله تعالی در این حالت به کسی که حق بر گردن اوست دستور داده است تا از الله بترسد، و امانت خود را پس بدهد.

۵- هر کسی که معامله کننده او را امین بشمارد، به راستی که به او خوبی و نیکی کرده و به دینداری و امانتداری او راضی شده است، پس کسی که حق بر گردن اوست، باید به دو جهت امانت‌داری خود را ثابت کند؛ یکی این که حق الله است و باید آن را بپردازد، و از فرمان الله اطاعت کند، و دوم اینکه باید حق را به صاحبش که به او اعتماد کرده است، به طور کامل باز گرداند.

۶- کتمان گواهی شهادت حرام است، و کسی که گواهی را کتمان کند گناهکار می‌شود، زیرا کتمان گواهی از قبیل گواهی به ناحق و دروغ است، و کتمان شهادت باعث ضایع شدن حقوق و فساد معاملات می‌گردد. و شاهد، و کسی که حق بر ذمه اوست گناهکار می‌شوند. و علت اینکه رهن را به سفر مقید کرد- با اینکه رهن گرفتن در سفر و غیره جایز است- این است که در سفر، به رهن گرفتن بیشتر نیاز است. زیرا شاهد و نویسنده‌ای احتمالا وجود نداشته باشد. و آیه را با «عَلَيْمٌ» به پایان رساند، یعنی الله تعالی به همه آنچه بندگان انجام می‌دهند داناست. و از این طریق آنها را به انجام معاملات نیکو تشویق و از معاملات حرام برحذر می‌دارد.

از فواید این آیه:

۱- اگر در سفر کاتبی یافت نشد حق را با گرفتن گروی ثابت و محکم کنید.

۲- اثبات آنچه که این دو اسم «الله» و «الرب» بر آن دلالت دارند؛ طوریکه در اسم «الله» اثبات الوهیت است و در اسم «الرب» اثبات ربوبیت است؛ زیرا معبود باید مستحق عبادت باشد؛ و الرب باید مستحق ربوبیت باشد، و این امر محقق نمی‌گردد جز با کمال صفات؛ از این رو می‌گوییم: توحید ربوبیت متضمن توحید الوهیت است؛ و هر دو توحید مستلزم کمال اسامی و صفات پروردگار هستند؛ لهذا ابراهیم علیه السلام به پدرش چنین گفت: ﴿يَأْتِيَتْ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ [مریم: ۴۲]. «ای پدر جان! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند، و نه هیچ نیازی از تو برآورده می‌سازد؟!».

۳- بیان حرمت کتمان شهادت؛ و اینکه از گناهان کبیره است. طوریکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا﴾ [النساء: ۱۳۵]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برپا دارنده‌گان عدالت، و شاهد برای الله باشید؛ اگر چه به زیان خود شما یا پدر و مادر و نزدیکان (شما) باشد، اگر (مدعی علیه) توانگر یا فقیر باشد. (به هر حال) الله به آنان سزاوارتر (و مهربان‌تر) است».

۴- کتمان شهادت چون از گناهان قلبی است از این رو بسیار بزرگ است؛ زیرا وقتی قلب به گناه آغشته شد اعضای بدن نیز مرتکب گناهان می‌شوند، طوریکه پیامبر ﷺ فرموده است: «آگاه باشید، همانا در بدن انسان پاره گوشتی وجود دارد که اگر سالم و صالح شود، تمام بدن سالم و اگر فاسد و تباه شود، تمام بدن فاسد می‌شود، بدان که آن پاره گوشت، قلب است»^۱. و در موضع دیگر فرموده است: «التقوی هاهنا»^۲ «تقوا اینجاست - با دست سه بار به سینه مبارک (قلب) خود اشاره فرمودند». پس تقوا در قلب است نه در زبان و افعال و احوال.

۵- این آیه بیانگر وسعت علم الله تعالی است؛ زیرا به آنچه که می‌کنیم داناست، پس نباید از اوامر او سر باز زنیم.

۶- رد بر غلات فرقه قدریه که می‌گویند: الله متعال به افعال بندگان دانا نیست مگر بعد از آنکه انجام شود؛ در حالی که این فرموده الله متعال متضمن آنچه که ما بالفعل انجام می‌دهیم و یا انجام خواهیم داد، می‌باشد.

﴿۲۸۴﴾ آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن الله است. و اگر آنچه در دل‌های خود از شر و بدی دارید و تصمیم بر آن را آشکار یا پنهان کنید، الله تعالی شما را بر آن محاسبه می‌کند، سپس هر که را بخواهد می‌آمزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند و الله تعالی بر هر چیزی تواناست.

الله تعالی بندگان را محاسبه می‌کند؛ هم بر آنچه که آشکار سازند و هم بر آنچه که در ضمیر و اندرونشان پنهان دارند - از جمله اموری که بر آن حساب و بازخواست می‌شوند؛ همچون کتمان شهادت، شک، نفاق، تکذیب در دین و مانند آن. اما اگر بنده در دل با خود بگوید که: فلان و فلان گناه را انجام می‌دهم، ولی در عمل مرتکب آنها نشود، پس او بخشوده است، به دلیل فرموده رسول کریم ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي عَمَّا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ»^۳.

۱- متفق علیه.

۲- صحیح مسلم (۲۵۶۴).

۳- صحیح ابن حبان (۴۳۳۴) و مسند ابو داود طیالسی (۲۵۸۱) و مسند احمد (۹۴۹۸) با تصحیح البانی در

ارواء الغلیل (۲۰۶۲).

«همانا الله تعالى برای این امت من آنچه از وسوسه‌ها و شک‌ها را که در دل بنده پنهان می‌دارند، آمرزیده است تا آن‌گاه که به آن سخن نگویند یا به آن عمل نکنند».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که چون ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوْاْ مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ يُحٰسِبِكُمْ بِهٖ اللّٰهُ﴾ «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن الله است. و اگر آنچه را در دل خود دارید، آشکار کنید یا آن را پنهان نمایید، الله شما را به آن محاسبه می‌کند» نازل شد، این آیه بر اصحاب سخت و دشوار آمد، پس به حضور رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و به زانوی احترام و ادب نشستند و عرض کردند: ما توان و طاقت این آیه را که به تو نازل شده است نداریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا میل دارید سخن اهل کتاب را که پیش از شما گفته بودند: شنیدیم و نافرمانی کردیم، تکرار کنید؟ بلکه همه باهم به درگاه الهی عرض کنید: ﴿سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ﴾ [البقره: ۲۸۵] «شنیدیم و اطاعت کردیم پروردگارا! آمرزش تو را می‌جوییم و بازگشت همه به سوی توست»؛ چون مسلمانان این را خواندند و زبان‌شان به تلاوت آن رام شد، در پی آن الله تعالی ﴿ءَاَمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهٖ ۗ وَالْمُؤْمِنُوْنَ...﴾ «پیامبر به آنچه از (سوی) پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است، و مؤمنان (نیز)» را نازل فرمود. چون این عمل را انجام دادند، الله تعالی آن را نسخ کرد و آیه ﴿لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا...﴾ «الله هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند» را فرستاد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نقل از پروردگارش فرمود: «إِنَّ اللّٰهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، ثُمَّ بَيَّنَّ ذٰلِكَ. فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللّٰهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا، كَتَبَهَا اللّٰهُ لَهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، إِلَى سَبْعِ مِائَةٍ ضَعِيفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيْرَةٍ. وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللّٰهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا، كَتَبَهَا اللّٰهُ لَهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً!».

«الله تعالی نیکی‌ها و بدی‌ها را مشخص نموده و آنها را بیان کرده است. پس هر کس، اراده نماید که کار نیکی انجام دهد ولی آن را عملی نکند، الله تعالی برای او نزد

خودش، یک نیکی کامل، ثبت می‌نماید. و اگر قصد انجام عمل نیکی را بنماید و به آن عمل کند، الله تعالی نزد خود، ده نیکی، تا هفتصد نیکی تا چندین برابر بیشتر از این، برایش ثبت می‌کند. و هر کس، قصد انجام عمل بدی را بکند و آن را عملی نسازد، الله تعالی، یک نیکی کامل، نزد خود، برایش ثبت می‌کند. و اگر قصد انجام عمل بدی را بنماید و مرتکب آن شود، الله تعالی برایش یک بدی، ثبت می‌نماید».

پس انسان به سبب آنچه در دل نگه می‌دارد تا آن را انجام ندهد، و یا آن را بر زبان نیاورد مواخذه نمی‌شود، زیرا منظور از آن چیزهایی است که بر دل انسان خطور می‌کند، اما تبدیل به خصلت وی نشده و تصمیم قطعی بر انجام آن کارها را نگرفته است، در اینجا هم منظور تصمیم‌های قطعی و حالت‌های ثابت خوب و بد در وجود انسان می‌باشد، لذا الله تعالی هرچند محاسبه و بازپرسی می‌کند، لیکن کسی را جز در آنچه که در حوزه توان اوست عذاب نمی‌کند و وسوسه‌های درونی از توان انسان خارج است.

از فواید این آیه:

۱- این آیه بیانگر همگانی بودن ملکیت الله سبحانه و تعالی است؛ چون همه چیز بلا استثنا در آسمان‌ها و زمین از آن الله است.

۲- بیان اینکه الله متعال قائم و صاحب امر آسمان‌ها و زمین است؛ هرگونه که بخواهد آن را اداره می‌کند؛ زیرا ملک؛ ملک خود او تعالی است و شریکی در این ملک همراه خود ندارد.

۳- وجوب یگانه دانستن الله متعال در الوهیت؛ زیرا اقرار به ربوبیت متضمن اقرار به الوهیت است. لهذا الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱]. «ای مردم، پروردگار خود را پرستش کنید، آن کسی که شما را آفرید»، پس ربوبیت را موجب عبادت خود گردانیده است.

۴- اثبات صفات کمال برای الله عزوجل؛ زیرا هرگاه در این ملک وسیع و بزرگ تأمل کنیم که بطور منظم اداره می‌شود، درمی‌یابیم ذاتی که آن را اداره می‌کند، دارای صفات کمال است. و این کمال در همه صفات او تعالی که به آنها وصف شده است وجود دارد و جز کسی که با این صفات کمال متصف نباشد مالک این کائنات بزرگ نمی‌تواند باشد.

۵- به نص قرآن و سنت و اجماع ثابت است که هفت آسمان وجود دارد؛ به دلیل این فرموده متعال: ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [المؤمنون: ۸۶] «بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است؟!». و در حدیثی از پیامبر ﷺ روایت است که فرموده است: «مَنْ أَخَذَ شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ ظُلْمًا، طَوَّقَهُ إِلَى سَبْعِ أَرْضِينَ»، «هر کس به اندازه یک وجب زمین (غیر) را به ظلم بگیرد، در هفت زمین طوق گردن او می‌شود (و او را فرو می‌برند)». لازم به یاد آوری است که زمین در آیات قرآنی به لفظ مفرد و در سنت نبوی به لفظ جمع آمده است.

۶- این آیه بیانگر عموم علم الله و وسعت آن است که هر آنچه را انسان در دل خود داشته باشد یا آن را آشکار یا آن را پنهان نماید الله متعال به آن آگاه است و محاسبه می‌کند؛ و محاسبه را تنها کسی می‌کند که علم و آگاهی دارد.

۷- برحذر نمودن بنده از آنچه در قلب خود پنهان می‌دارد که مورد رضایت الله عزوجل نیست؛ زیرا وقتی بنده بداند که الله متعال آشکار و پنهان او را می‌داند؛ از ترس این محاسبه، الله متعال را همیشه مراقب حال خود می‌بیند.

۸- نظر به این آیه ثابت می‌گردد که بنده به خاطر آنچه در دل دارد نیز محاسبه می‌شود؛ ولی نصوص دیگری در این زمینه با جزئیات بیشتر آمده است که باید مدنظر گرفته شود از جمله:

ا- وسوسه‌هایی که در دل انسان خطور می‌کند به ایمان بنده ضرری وارد نمی‌کند. روزی صحابه از همچنین چیزی به رسول الله ﷺ شکایت بردند؛ و گفتند: «ما در وجود خود (افکاری) را می‌بایم که گفتن آن بر ما دشوار است. پیامبر ﷺ فرمود: آیا شما چنین احساسی را داشته‌اید؟ گفتند: بلی، فرمود: این صریح ایمان است»^۱.

ب- هرگاه بنده‌ای به کار حرامی تصمیم بگیرد سپس آن را ترک کند: اگر بخاطر الله ترکش کند ثواب می‌گیرد، طوریکه در حدیث آمده است: «هر که قصد کار بدی کند و آن

کار را انجام ندهد الله برای او حسنه کاملی می‌نویسد»^۱. و اگر عزم بدی کند سپس از آن خسته شده و منصرف گردد در چنین حالتی بر او چیزی نیست و پاداش نیز ندارد و در حدیث است که «ارزش و اعتبار عمل و رفتار هر فردی، مطابق نیت و قصد اوست»^۲.

ج- اگر آرزوی گناه و بدی کرد و بر انجام آن حریص بود ولی اسباب آن را نمی‌یابد در این حالت نظر به نیتش جزا می‌بیند نه جزای کامل. مانند بنده‌ای که الله به او نه ثروت داده است و نه علمی، و می‌گوید: اگر ثروت می‌داشتم حتماً همانند فلان شخص «ثروتمند بی‌علم» عمل می‌کردم، او نیز بر اساس نیتش محاسبه خواهد شد و این دو فرد از لحاظ گناه مساوی هستند»^۳.

د- اگر بر ارتکاب گناه عزم نمود و اسباب آن را نیز آماده ساخت لیکن از عملی نمودن آن عاجز آمد، در چنین حالت گناه فاعل آن را می‌گیرد طوریکه در حدیث آمده: «هرگاه دو مسلمان با شمشیر رویاروی یکدیگر قرار گیرند قاتل و مقتول هر دو جهنمی هستند» گفتند: در حق قاتل متوجه شدیم، اما مقتول چه تقصیری دارد؟ فرمود: «او نیز خواهان کشتن شخص مقابل بود»^۴.

۹- بنده باید قبل از محاسبه الهی، با نفس خود در این دنیا محاسبه نماید، طوریکه از عمر فاروق رضی الله عنه روایت است که فرمود: «قبل از آن‌که در قیامت مورد محاسبه قرار گیرید در دنیا به محاسبه خود پردازید»^۵.

۱۰- الله متعال صراحتاً کيفر را ذکر نکرده است زیرا با محاسبه، مؤاخذه حتمی نیست زیرا الله متعال هر کس را بخواهد می‌بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می‌کند. و در بیان این آیه حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «شخص مؤمن در روز قیامت به پروردگارش نزدیک می‌شود تا آنجا که الله، ستر خود را بر او می‌گسترده و از او

۱- متفق علیه.

۲- متفق علیه.

۳- سنن ترمذی (۲۳۲۵).

۴- متفق علیه.

۵- سنن ترمذی (۲۴۵۹).

اقرار گناهانش را می‌گیرد و می‌فرماید: «آیا فلان گناه و فلان گناه را به یاد داری؟» می‌گوید: بارالها! می‌دانم و الله متعال می‌فرماید: «من در دنیا آنها را برای تو پوشاندم و امروز نیز آنها را برای تو می‌آمزم» و بعد از آن، نامه اعمال نیکویش به او عطا می‌شود.^۱

۱۱- بعد از محاسبه یا انسان مورد مغفرت و عفو قرار می‌گیرد یا اینکه عذاب می‌شود؛ پس اگر کافر بود عذاب می‌شود و اگر مسلمان بود تحت مشیئت الهی قرار می‌گیرد؛ اگر بخواهد می‌بخشد و اگر بخواهد عذاب می‌کند. طوریکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸] «بی‌گمان الله شرک به خود را نمی‌بخشد و گناهان پایین‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد، می‌بخشد».

۱۲- این آیه کمال قدرت الهی را ثابت می‌کند که به بر همه چیز قادر و تواناست. اما قدرت مخلوق محدود می‌باشد.

﴿۲۸۵﴾ پس از آنکه الله تعالی در سوره البقره احکام بسیاری را بیان کرد، در پایان آن، عظمت مقام والای خود را با آیه‌ی: (آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن الله است) بیان نموده و پس از آن، تصدیق پیامبر خود ﷺ و تصدیق مؤمنان را به تمام این احکام و اعتقادات مطرح می‌کند و می‌فرماید: پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است یعنی: پیامبر ﷺ به تمام احکام و اعتقاداتی که در این سوره ذکر شد، تصدیق و باور نموده است، همچنین مؤمنان همگی، به الله تعالی و فرشتگان ایمان آورده‌اند که این مخلوقات تابع و منقاد به اوامر الهی وجود دارند و بندگان مکرّم الهی و واسطه میان او و انبیایش در نازل کردن پیام‌هایش می‌باشند؛ همچنین به کتاب‌های وی ایمان آورده‌اند زیرا این کتاب‌ها دربرگیرنده برنامه‌ها و قوانینی هستند که بندگان به وسیله آنها، الله عزوجل را بندگی می‌کنند. همچنین به پیامبرانش ایمان آورده‌اند زیرا ایشان مبلغان پیام‌های الهی برای بندگان هستند. و مؤمنان می‌گویند: میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم در این که فرستاده الله و مبلغ شریعت اویند و برخی را بر برخی دیگر در این امر برتری نمی‌دهیم، پس چنان نیست که به برخی از پیامبران

ایمان داشته و منکر رسالت برخی دیگر از آنان گردیم. پیامبر و مؤمنان می‌گویند: پروردگارا! با گوش‌هایمان پیام‌های تو را دریافته و با ادراک خویش آنها را فهمیده و به آنچه که در آنهاست گردن نهادیم و دعوت تو را اجابت گفتیم، پس پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم و بازگشت همه با حشر و نشر در روز قیامت به‌سوی توست.

فضیلت استغفار

ابوهریره رضی الله عنه می‌فرماید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً»^۱.

«به الله سوگند که من روزانه، بیش از هفتاد بار از الله تعالی، طلب آمرزش کرده و توبه می‌کنم».

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که فرمود: «أَمَانَانَ كَانَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رُفِعَ أَحَدُهُمَا، وَبَقِيَ الْآخَرُ» ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ [الأنفال: ۳۳]^۲.

«در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله دو وسیله امان از عذاب الهی وجود داشت؛ یکی از آنها (وجود رسول الله صلی الله علیه و آله بود که با رحلت ایشان) بلند شد و دیگری (که استغفار است) هنوز باقی است» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و تا تو در میانشان هستی الله آنان را عذاب نمی‌دهد، و نیز در حالی که آنان آمرزش می‌خواهند الله ایشان را عذاب نمی‌دهد».

ربیع پسر صبیح فرمود: مردی پیش حسن بصری آمد و از قحطی شکایت کرد. حسن رضی الله عنه فرمود: استغفار کن. شخص دیگری آمد و از فقر و ناداری گله کرد. در جواب او نیز فرمود: استغفار کن. سومی آمد و گفت: دعا کن که الله به من پسری عنایت کند. در پاسخ فرمود: استغفار کن. به حسن گفتیم: آنها نیازهای متفاوت داشتند ولی خودت به همه یک جواب دادی؟ فرمود: این پاسخ را از قرآن در مورد داستان نوح علیه السلام دریافتم.

۱- متفق علیه.

۲- مسند احمد (۱۹۵۰۶) و سنن بیهقی (۹۰۳۷).

نوح به قوم خود گفت: «از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او بسیار آمرزنده است. باران را بر شما می‌فرستد و شما را با مال و فرزندان یاری می‌کند»^۱.

از فواید این آیه:

۱- خود شخص پیامبر ﷺ به ایمان آوردن به رسالت خود و آنچه بر ایشان نازل شده است مکلف است، طوریکه آن جناب در حدیثی می‌فرماید: «أشهد أني رسول الله»^۲.

۲- قرآن کریم، همان وحی که بر پیامبر ﷺ نازل شد؛ کلام الله متعال است.

۳- اثبات علو و الایة الله عزوجل؛ زیرا نزول و فرود آمدن از بالا به پائین می‌باشد.

۴- مؤمنانند که فرمانبردار و پیرو پیامبر ﷺ هستند و شریعتی جز شریعت او ﷺ را پیروی نمی‌کنند.

۵- هر قدر ایمان مسلمان به پیامبر ﷺ قوی باشد، در پیروی آن جناب نیز شدیدتر می‌باشد. طوریکه در این آیه به آن اشاره شده است که مؤمنان به آنچه بر پیامبر ﷺ از جانب پروردگارش نازل شده است، ایمان آورده‌اند.

۶- ایمان پیامبر ﷺ و مؤمنان مشتمل بر همه اصول دین است، و همه به الله و فرشتگان او و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند؛ اما در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که در این آیه ذکری از روز آخرت و ایمان به قدر نشده است، چرا؟ اول اینکه ایمان به روز آخرت و قدر را عموم این آیه در بر می‌گیرد: «به آنچه از (سوی) پروردگارش بر او نازل شده». ثانیاً؛ ایمان به کتاب‌ها و پیامبران متضمن ایمان به روز آخرت و قدر است.

۷- اثبات وجود فرشتگان.

۸- در ایمان آوردن به پیامبران فرقی نیست. یعنی نباید بگوییم: به محمد ﷺ ایمان می‌آوریم و به عیسی عليه السلام نمی‌آوریم، زیرا او از بنی اسرائیل است؛ چون ما مسلمانان میان هیچ یک از پیامبران فرقی نمی‌گذاریم.

۱- تفسیر قرطبی آیت ۱۰ سوره نوح.

۲- صحیح بخاری (۵۴۴۳).

۹- از صفات مومنان شنیدن و اطاعت کردن است، طوریکه در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [النور: ۵۱-۵۲]. «سخن مؤمنان هنگامی که به سوی الله و پیامبرش خوانده شوند تا میان آنها داوری کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و اینان همان رستگارانند.* و کسی که الله و پیامبرش را اطاعت کند، و از الله بترسد، و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزد، پس اینانند که کامیاب (واقعی) هستند».

۱۰- همه به مغفرت و بخشش پروردگار محتاج هستند، حتی پیامبر ﷺ محتاج مغفرت الله متعال است. طوریکه در حدیثی فرمودند: «هرگز کسی در قبال عملش به بهشت نمی‌رود و (فقط به رحمت الهی بهشتی می‌گردد)». صحابه عرض کردند: شما هم ای رسول الله؟ آن جناب فرمود: «و من هم (به ازای عملم به بهشت نمی‌روم و) تنها به فضل الله که مرا در برگیرد، وارد بهشت می‌شوم»^۱.

۱۱- بیان تواضع و فروتنی مؤمنان آنگاه که گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، سپس از ترس تقصیر و کوتاهی در اطاعت از پروردگارشان طلب مغفرت کردند.

۱۲- اثبات اینکه بازگشت همه در دنیا و آخرت به سوی الله متعال است، و اوتعالی میان مردم در دنیا و آخرت حکم می‌کند، طوریکه می‌فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۱۰] «و در هر چیزی که در آن اختلاف کنید، پس حکم (و داوری) آن با الله است». این حکم و داوری میان مردم در دنیا و آخرت است. و می‌فرماید: ﴿فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [النساء: ۱۴۱] «پس الله در روز قیامت میان شما داوری می‌کند».

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا أُكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۗ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾

الله هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی کند، هر کار نیکی که انجام دهد به سود خود کرده، و هر کار بدی که انجام دهد به زیان خود کرده است. پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! و بار سنگین بر ما مگذار آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند گذاشته ای. پروردگارا! و آنچه تاب و توانش را نداریم بر دوش ما مگذار و از ما درگذر، و ما را بیامرز، و بر ما رحم فرما، تو یار و یاورمان هستی، پس ما را بر قوم کافران پیروز گردان ﴿٢٨٦﴾.

﴿۲۸۶﴾ الله تعالى هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش مکلف نمی سازد. تکلیف: امر نمودن به چیزی است که در آن مشقت و سختی وجود دارد. وسع: طاقت و توان است. هر کس هر چه نیکی کند، به سود اوست و پاداش آن مربوط به خود وی است و هر چه بدی کند، به زیان اوست و باید پیامدهای آن را خودش متحمل شود زیرا مسئولیت، فردی است.

و نیز مؤمنان می گویند: پروردگارا! اگر فراموش کردیم، یا به خطا رفتیم، بر ما مگیر. در حدیث آمده است «چون مؤمنان این دعا را خواندند، الله تعالی فرمود: به تحقیق که اجابت کردم. پس گناه خطا و فراموشی را از آنان برداشت»^۱.

لذا پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ، وَالذَّيَّانَ، وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»^۲. «البته الله تعالی از امت من در سه چیز در گذشته است: از خطا و فراموشی و این که [در سخن یا عمل] مجبور به انجام کار حرامی گردند».

همچنین مؤمنان می گویند: پروردگارا! بار گرانی بردوش ما مگذار، همچنان که بر پیشینیان ما گذاشتی. إصر: تکلیف سنگین و کار دشوار و سخت است. این آیه به اصحاب تعلیم می دهد که از الله تعالی بخواهند تا از تکالیف سنگینی که بر دوش امت های قبلی نهاده، بر دوش آنها نگذارد هر چند تاب و توان آن را هم داشته باشند، چنان که بر بنی اسرائیل سخت گرفت و تکالیفی چون قتل نفس در توبه و قطع موضع نجاست در پاک ساختن جامه را بر آنان وضع کرد.

و نیز مؤمنان می گویند: پروردگارا! آنچه تاب و توان آن را نداریم، بر دوش ما مگذار مراد از آن تکالیف شاقه ای است که انسان به آسانی تاب و تحمل آنها را ندارد. پیامبر ﷺ می فرماید: «أَحَبُّ الدِّينِ إِلَى اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةُ السَّمْحَةُ»^۳. «محبوب ترین دین نزد الله، دینی است که حق گرا و آسان باشد».

۱- صحیح مسلم (۲۰۰) و سنن ابن ماجه (۲۰۴۳) و صحیح ابن حبان (۷۲۱۹)، با تصحیح البانی در الإرواء: (۸۲).

۲- سنن ابن ماجه (۲۰۴۳) ابن حبان (۷۲۱۹) با تصحیح البانی در صحیح الجامع (۱۷۳۱).

۳- صحیح بخاری (۳۸).

همچنان می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْعَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدُّلْجَةِ»^۱. «دین آسان است. و اگر کسی آن را بر خود سخت بگیرد، سرانجام، خسته خواهد شد. بنابراین راه راست و میانه را در پیش گیرید، خوشحال باشید و از (عبادت) صبح و شام و بخشی از شب، کمک بگیرید».

باز هم مؤمنان می‌گویند: پروردگارا! و از ما در گذر در آنچه که میان ما و توست - از تقصیرات و لغزش‌های ما - که تو به آنها داناتری، بر ما بیامرز آنچه را که در میان ما و بندگان توست، پس بدی‌ها و اعمال زشت ما را بر آنان آشکار نگردان. یعنی بر گناهانمان قلم عفو بکش و آنها را بپوشان و بر ما رحم کن با رحمتی از جانب خویش - در آینده کار ما نیز تَفَضُّلْ نما، پس به توفیق خویش ما را دریاب و ما را دیگر در گناه در نیفکن، تو مولایی، تو حامی و مددکار و سرور و سالار مایی و ما غلامان تو هستیم؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان زیرا از حَقِّ مَوْلَى است که غلامان و بندگان را نصرت دهد. در حدیث، رسول کریم ﷺ فرمود: «الله تعالی به دنبال هر دعایی از این دعاها فرمود: به تحقیق که اجابت کردم»^۲.

آری! الله تعالی امت محمد ﷺ را به چیزی از خطا یا فراموشکاری مؤاخذه نمی‌کند، تکالیف سنگینی را که بر دوش امت‌های قبلی نهاده بود بر دوش آنان نهاده، احکامی که تاب و تحمل آن را ندارند بر آنها وضع نکرده، از آنان درگذشته، آنان را آمرزیده و مشمول رحمت بی‌کران خویش گردانیده و بر کافران پیروشان ساخته است پس ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

فضایل دو آیه آخر سوره البقره

۱- در حدیثی که از ابن عباس رضی الله عنهما روایت گردید، آمده است که ملک به پیامبر اکرم ﷺ گفت: «أَبْشِرْ بِنُورَيْنِ أُوتِيْتَهُمَا لَمْ يُؤْتِيَهُمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَخَوَاتِيمُ

۱- صحیح بخاری (۳۹).

۲- صحیح مسلم (۲۰۰).

سُورَةُ الْبَقَرَةِ لَنْ تَقْرَأَ بِحَرْفٍ مِنْهُمَا إِلَّا أُعْطِيَتْهُ»^۱. «تو را به دو نور مژده می‌دهم که به تو عنایت شده‌اند و به هیچ پیامبری قبل از تو عنایت نشده‌اند؛ آنها سوره فاتحه و آیات پایانی سوره بقره (دو آیت آخر) هستند؛ هر حرفی از آنها را که بخوانی، دعایت اجابت می‌شود».

۲- نعمان بن بشیر رضی الله عنه می‌فرماید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْفَنَىٰ عَامٍ أَنْزَلَ مِنْهُ آيَاتٍ خَتَمَ بِهِمَا سُورَةَ الْبَقَرَةِ وَلَا يُقْرَأُ فِي دَارٍ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَيَقْرُبُهَا شَيْطَانٌ»^۲. «الله تعالی دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین کتابی نوشت و دو آیه از آن را نازل فرمود و با آنها سوره بقره را به پایان رساند؛ در هر خانه‌ای که سه شب خوانده شود، شیطان به آن خانه، نزدیک نمی‌شود».

۳- ابوذر رضی الله عنه می‌فرماید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أُعْطِيَتْ هَذِهِ الْآيَاتِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ مِنْ كَنْزٍ تَحْتَ الْعَرْشِ لَمْ يُعْطَهَا نَبِيٌّ قَبْلِي»^۳. «آیات پایانی سوره بقره از خزانه‌ای در زیر عرش به من عنایت شده که به هیچ پیامبری قبل از من عنایت نشده است».

۴- ابن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ قَرَأَ الْآيَاتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ كَفَّتَاهُ»^۴. «هر کس دو آیه پایانی سوره بقره را بخواند، او را (از هر شری) کفایت می‌نمایند».

۵- ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: به رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب اسراء سه چیز عنایت گردید: نمازهای پنجگانه، آیات پایانی سوره بقره و همچنین گناهان کبیره امتش که باعث ورود به جهنم می‌شوند، به شرطی که با الله تعالی شریکی قرار نداده باشند، بخشیده شدند».

(امام نووی رحمته الله فرمود: «هدف از بخشیده شدن گناهان کبیره این است که انجام دهندگان گناهان کبیره برای همیشه در جهنم نمی‌مانند به خلاف مشرکین که برای همیشه

۱- صحیح مسلم (۲۵۴).

۲- سنن ترمذی (۲۸۸۲) و سنن نسایی (۱۰۷۳۷) شعب الایمان از بیهقی (۲۱۷۹) با تصحیح البانی در صحیح الترغیب و الترہیب (۱۴۶۷).

۳- مسند احمد (۲۳۲۵۱) و المعجم الکبیر للطبرانی (۳۰۲۵) و صحیح الجامع البانی (۱۰۶۰).

۴- متفق علیه.

در جهنم به سر می‌برند؛ و هدف این نیست که صاحبان گناهان کبیره اصلاً دچار عذاب نمی‌شوند؛ زیرا نصوص شریعت و اجماع اهل سنت این نکته را به اثبات می‌رسانند که بعضی از یکتاپرستان گناهکار، دچار عذاب می‌شوند». والله اعلم.

از فواید این آیه:

- ۱- ایمان تجزیه‌پذیر نیست و مؤمن باید به تمام آنچه که الله تعالی وحی و ابلاغ نموده و به برحق بودن تمام رسالت‌های آسمانی ایمان داشته باشد.
- ۲- ایمان مستلزم اطاعت است.
- ۳- از این آیات قاعده «آسانگیری و نفی عسر و حرج در همه امور دین» و قاعده «عدم مواخذه به سبب فراموشی و اشتباه در عبادات و حقوق الله تعالی» استنباط می‌شود.
- ۴- همچنین از این آیه استنباط می‌گردد که فراموشی یا اشتباه در مورد حقوق مردم گناه محسوب نشده و فرد بر آن نکوهش نمی‌شود. اما اگر بر اثر خطا و نسیان جان و مال مردم تلف شود، فرد فراموش کار یا خطا کار باید آن را جبران نماید چرا که در دایره «اتلاف ناحق» قرار می‌گیرد و باید عوض یا دیه آن پرداخت گردد.
- ۵- اسلام دین سهولت و آسانی است و پیروان خویش را در حد توان آنها مکلف گردانیده، نه بیش از آن.
- ۶- مسئولیت، فردی است و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.
- ۷- گناه و مواخذه، از دو حالت خطا و فراموشی برداشته شده است.
- ۸- بیان رحمت الله تعالی به بندگان، طوریکه هیچ کسی را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌سازد.
- ۹- بیان آسانی و سهولت دین اسلام. طوریکه فرمود: «الله هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌کند».
- ۱۰- انسان دارای طاقت و تحمل محدود است چه در علم، چه در فهم، چه در حفظ، و نظر به طاقتش مکلف می‌گردد.
- ۱۱- برای انسان آنچه که کسب کرده بدون اینکه از آن چیزی کم شود داده می‌شود طوریکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا

وَلَا هَضْمًا ﴿۱۱۲﴾ [طه: ۱۱۲] «و کسی که کارهای شایسته انجام دهد در حالی که او مؤمن باشد، پس نه از ستمی می ترسد و نه از کم و کاستی، (در حقیقت می هراسد)».

۱۲- اعمال صالحه، کسب و سود است و اعمال سیئه زیان و خسران است؛ البته این برگرفته از این فرموده متعال است ﴿لَهَا﴾ برای آنها، و ﴿عَلَيْهَا﴾ بر آنها؛ زیرا «علی» ظاهراً به معنای زیان و لام ظاهراً برای کسب است.

۱۳- رحمت الله متعال بر مردم است آنگاه که به آنها دعاء آموخت تا او را به آن بخوانند و نیز برای شان استجاب کرد، طوری که در این فرموده الله متعال آمده است: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ «پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن».

۱۴- برای مسلمان شایسته است که در دعا به اوصاف مناسبی مانند ربوبیت اوتعالی متوسل شود، و بسیاری از دعاهای قرآنی به وصف ربوبیت اوتعالی آمده است، مانند: «ربنا» و «ربی».

۱۵- مسلمان به خاطر فراموش کاری مواخذه نمی شود، اما مطالبه به انجام واجب از او ساقط نمی گردد. بطور مثال: کسی که نماز را بخاطر فراموشی یا نادانی اش ترک کرد، ادای آن از او ساقط نمی گردد بلکه بر او قضای آن واجب است. طوری که از رسول کریم ﷺ ثابت است که فرمود: «کسی که نمازش را فراموش می کند، هر وقت بیادش آمد آن را بگزارد، جز آن کفاره ای ندارد»^۱.

۱۶- انسان دچار فراموشی و خطا می شود. اگر گفته شود: حکمت در چیست که الله متعال بشر را طوری آفریده که فراموش و اشتباه می کند؟ در جواب باید گفت: تا برای انسان ناتوانی و تقصیر او در نیروی ادراک و سایر حالات آشکار شده و فضل و کرم الهی در نعمت هایی که به وی ارزانی نموده ثابت گردد و تا انسان اقرار کند که تنها اوتعالی است که فراموشی و جهل را از او دور می کند پس باید تنها او را فرا بخواند.

۱۷- احسان و امتنان الهی بر این امت با دور کردن بارهای سنگینی که امت‌های گذشته آن را حمل کردند. طوریکه فرمود: ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا﴾ «پروردگارا! بارگران (و تکلیف سنگین) را بر (دوش) ما مگذار، چنانکه آن را بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند؛ گذاشتی». و الله سبحانه و تعالی فرمود: «بتحقیق که (اجابت) کردم».

۱۸- امت‌های گذشته به چیزهای بزرگتر از آن چیزی که ما به آن مکلف شده‌ایم، مکلف شده بودند. بطور مثال: به بنی اسرائیل که گوساله را پرستش کردند گفته شد: توبه شما پذیرفته نمی‌شود تا اینکه یکدیگر را به قتل برسانید. و امر شدند تا در تاریکی هر یک چاقو و خنجری را بگیرد و هر کسی خواه فرزندش است یا یکی از والدینش، او را ضربه بزند. که واقعا این تکلیف بسیار بزرگ و باری سنگینی است. اما برای ما مسلمانان که حتی اگر کسی شرک بیاورد گفته شده است: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٧٠﴾﴾ [الفرقان: ۶۸-۷۰]. «و کسانی که با الله معبود دیگری را نمی‌خوانند، و نفسی را که الله (کشتنش را) حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند، و هر کس چنین کند، مجازات گناه (خود) را خواهد دید. * عذاب او در روز قیامت مضاعف می‌گردد و با خواری (و ذلت) در آن جاودان خواهد ماند. * مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، پس اینانند که الله بدی‌هایشان را به نیکی‌ها مبدل می‌کند، و الله آمرزندهٔ مهربان است».

۱۹- برای انسان شایسته است که از الله متعال عافیت را خواستار شود تا بر او چیزی تحمیل نکند که توان آن را ندارد. و در این آیه بر صوفیان رد است که می‌گویند: ما از الله متعال درخواست نمی‌کنیم که سنگینی و مشقت را از ما بردارد؛ زیرا ما بنده و بردهٔ او تعالی هستیم پس هر اندازه بر ما مشقت باشد صبر می‌کنیم تا اجر کسب کنیم!!

۲۰- برای انسان شایسته است عفو و بخشش را از الله متعال استدعا کند؛ زیرا انسان در انجام کارهایی که از او خواسته شده است، تقصیر و کوتاهی می‌کند؛ پس عفو و بخشش را به خاطر این تقصیرات استدعا کند. و هکذا از الله متعال مغفرت و آمرزش گناهیانی را که مرتکب شده است استدعا کند؛ زیرا اگر انسان آمرزیده نشود، گناهان بر او متراکم می‌شود و بر قلب او سخت می‌گردد و شاید او را به هلاکت دچار کند.

۲۱- برای انسان شایسته است از الله متعال بخواهد که او را در آینده اش مورد ترحم قرار داده و از آنچه گذشته است عفو و بخشش کند و او را در آینده نیز مورد آمرزش و رحمت قرار بدهد، یعنی طلب عفو و بخشش به خاطر تقصیر در طاعات؛ و استغفار از ارتکاب محرمات؛ و طلب رحمت در آنچه انسان در آینده انجام می‌دهد تا اینکه الله متعال بر او رحم کرده، و در آنچه به مصلحت وی است توفیق عنایت فرماید.

۲۲- مؤمن جز الله متعال ولی و دوست و سرپرستی ندارد؛ به دلیل این فرموده متعال: «تو مولا و سرور مایی» ولایت الهی دو نوع است: خاص و عام؛ ولایت خاص ولایت الله متعال برای مؤمنان است طوری که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [البقرة: ۲۵۷]. «الله یاور و (سر پرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد».

۲۳- بنده باید برای به دست آوردن پیروزی بر گروه کافران به الله متعال پناه ببرد؛ پیروزی بر کافران با دو چیز محقق می‌گردد: با حجت و بیان؛ و همچنین با شمشیر و سلاح؛ چون گاهی کافر و مسلمان گردهم آمده در مسأله‌ای از مسایل عقیده به بحث و مناظره می‌پردازند پس اگر الله متعال مسلمان را نصرت و پیروزی ندهد، شکست می‌خورد و این سرافکنندگی برای خودش و شکستی برای دین اوست.

تفسیر سوره البقره تمام شد،

پس حمد و ثنا برای الله تعالی و درود و سلام بر مصطفی باد.